مرکز تحقیقات دار الحدیث

میراث حدیث شیعه

دفتر یازدهم

به کوشش

مهدی مهریزی
علی صدرایی خویی

بسم الله الرحمن الرحيم

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

سازمان چاپ و نشر
مؤسسهٔ فرهنگی دارالحدیث

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ - ، گردآورنده.
میراث حدیث شیعه: دفتر یازدهم / به کوشش مهدی مهریزی و علی صدرایی خویی. - قم: مؤسسهٔ فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۸۲.
۵۵۹ ص.

ISBN : 964 - 7489 - 46 - 3 ۳۰۰۰۰ ریال

چاپ اوّل: ۱۳۸۲.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. احادیث شیعه - مجموعه‌ها. ۲. حدیث - علم الرجال. ۳. احادیث - اجازات. الف. صدرایی خویی، علی، ۱۳۴۲ - ، گردآورندهٔ همکار. ب. عنوان.

۹م ۹م / ۱۴۱ BP ۲۹۷/۲۱۸

مرکز تحقیقات دار الحدیث

میراث حدیث شیعه

دفتر یازدهم

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

به کوشش

مهدی مهریزی

علی صدرایی خویی

میراث حدیث شیعه / ۱۱

به کوشش: مهدی مهریزی و علی صدرایی خویی

امور اجرایی: مهدی سلیمانی آشتیانی

تحقیق: مرکز تحقیقات دارالحدیث

ویراستاران: قاسم شیر جعفری و سید محمّد دلال موسوی

صفحه آرایی: سید علی موسوی‌کیا

ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث

چاپ: اوّل، ۱۳۸۲ هـ. ش

چاپخانه: دارالحدیث

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

بها: ۳۰۰۰ تومان

قم، میدان شهداء، خیابان معلّم، نبش کوچهٔ ۱۲، پلاک ۱۲۵

تلفن: ۷۷۴۰۵۴۵-۰۲۵۱ - ۷۷۴۰۵۲۳-۰۲۵۱ ص. پ: ۳۷۱۸۵/۴۴۶۸

شابک: ۹۶۴-۷۴۸۹-۴۶-۳ ISBN: 964-7489-46-3

فهرست

آغاز دفتر

مکتوبات حدیثی اصحاب ائمه عليهم‌السلام ۷

مهدی مهریزی

متون حدیثی

فضائل شهر رجب ۵۳

الحافظ عبدالله بن عبدالله النيسابوري المعروف بالحاكم الحسكاني (قرن ۵)

تحقیق: محمّدباقر محمودی

الاثنا عشرية ۷۷

مؤلفی مجهول

تحقیق: مرتضی وفایی

شرح و ترجمهٔ حدیث

زبور العارفین ۱۰۹

علی‌قلی خان بن قرچقای خان ترکمانی قمی (قرن ۱۱ق)

تحقیق: علی اوسط عبدالعلی‌زاده (ناطقی)

علوم حدیث

المراشح ۲۸۹
میرزا محمّد بن محمدهادی نائینی (قرن ۱۳ق)
تحقیق: سید صادق حسینی اشکوری

فهرس الصدرية في الإجازات العليّة ۳۴۹
علی‌اکبر بن شبر محمّد همدانی (۱۳۲۵ق)
تحقیق: سید جعفر حسینی اشکوری

معرفی نسخه

کتاب الدعاء ۵۲۷
سید اسماعیل عمادی حائری مازندرانی (۱۳۵۰ ق)
معرّفی: سید محمّد عمادی حائری

شرح دعای عرفه ۵۳۹
سید احمد فقیه امامی (۱۴۱۴ق)
معرفی: محمدرضا زادهوش

فهارس

فهرست عمومی میراث (دفترهای ۱ ـ ۱۱) ۵۵۱
فهرست تفصیلی ۵۶۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مکتوبات حدیثی اصحاب ائمه(علیهم السلام)

مهدی مهریزی

قسمت اوّل

تاکنون در زمینهٔ بازسازی منابع مفقود در زمینهٔ حدیث، در چهار دفتر از میراث حدیث شیعه سخن گفته‌ایم. در دفتر ششم، از ضرورت بازسازی منابع و اهداف و روش‌های این کار، سخن به میان آمد. در دفتر هفتم، مصادر اوّلیهٔ رجال، شناسایی شدند و سپس در دفتر نهم و دهم به معرّفی مکتوبات حدیثی ائمه(علیهم السلام) پرداخته شد.

در دفتر ششم، گفتیم که در زمینهٔ حدیث شیعه، در سه حوزه، نیازمند بازشناسی و بازسازی هستیم: ۱. مکتوبات حدیثی ائمه(علیهم السلام)؛ ۲. مکتوبات حدیثی اصحاب ائمه(علیهم السلام)؛ ۳. مصادر رجالی شیعه.

در این جا باید آن سخن را چنین تکمیل کرد که حوزهٔ چهارمی نیز وجود دارد، و آن، آثار فقه‌الحدیثی‌ای است که یاران ائمه(علیهم السلام) در قرون اوّلیه نگاشته‌اند و مفقود گشته است، مانند: کتب مختلف الحدیث، علل الحدیث و غریب الحدیث.[1]

بر این اساس، حوزه‌های نیازمند بازسازی و بازشناسی عبارت‌اند از:

۱. مکتوبات حدیثی ائمه(علیهم السلام)؛

۲. مکتوبات حدیثی اصحاب ائمه(علیهم السلام)؛

۳. مصادر رجالی شیعه؛

۴. آثار فقه الحدیث.

---

۱. در این زمینه، ر.ک: فصل‌نامهٔ علوم حدیث، ش ۱۶، ص ۵ - ۷: «دانش‌های حدیثی: گذشته، حال، آینده»، مهدی مهریزی.

مکتوبات حدیثی اصحاب ائمه علیهم السلام

این نوشتار را با بحثی دربارهٔ «أصول أربعمئة» یا مکتوبات حدیثی اصحاب ائمه علیهم السلام آغاز می‌کنیم.

نخستین بار، ابن شهرآشوب از شیخ مفید نقل کرد که اصول حدیثی شیعه، چهارصد «کتاب» است.[۱] از آن زمان تاکنون، همواره این دغدغه، پژوهشگران حدیثی را به خود مشغول داشته که این آثار را بشناسند و اطّلاعاتی از نویسندگان آن کتاب‌ها (اصول) و ویژگی‌ها و محتوای آنها به دست دهند.

آنچه تاکنون با عنوان «اصل» شناسایی شده، بدین شرح است:

در دو کتاب رجال النجاشي و الفهرست شیخ طوسی از ۶۶ اصل نام برده شده است.[۲] شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعة إلی تصانیف الشیعة، تعداد ۱۱۷ اصل را معرّفی می‌کند[۳] و مؤلّف مقدمهٔ المعجم المفهرس لألفاظ أحادیث بحارالأنوار، شمارگان را به ۱۲۲ اصل رسانده است.[۴] إتان کُلبِرگ، ۱۰۹ اصل را بر پایهٔ کتب شیخ طوسی، رجال النجاشي، معالم العلماء و الفهرست ابن ندیم، معرّفی کرده است.[۵]

روشن است که این ارقام، با ادّعای اصول چهارصدگانه، فاصلهٔ بسیار دارد. به نظر می‌رسد پیش از جستجو در فهارس و مصادر، جهت بازشناسی این آثار چهارصدگانه باید پژوهشی را در زمینهٔ «اصل»، «کتاب» و «تصنیف» به انجام رسانید و در پرتو آن به جستجو و بازشناسی و بازسازی پرداخت.

---

۱. الإرشاد، ص ۲۵۳؛ معالم العلماء، ص ۳.

۲. پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۱۸۳ ـ ۱۸۷.

۳. الذریعة إلی تصانیف الشیعة، ج ۲، ص ۱۳۵ به بعد.

۴. المعجم المفهرس لألفاظ أحادیث بحارالأنوار، ج ۱، ص ۴۹ ـ ۵۲.

۵. فصل‌نامهٔ علوم حدیث، ش ۱۷، ص ۹۲ ـ ۱۰۱: «الأصول الأربعمئة»، إتان کُلبرگ، ترجمهٔ محمّد کاظم رحمتی.

تفاوت «اصل» و «کتاب»

در کتاب‌های «درایة الحدیث» و برخی از آثار فقهی، بحث‌هایی دربارهٔ تفاوت اصل و کتاب، مندرج است. نویسندگان این آثار بر اساس فرض تفاوت دو عنوان، خواسته‌اند ویژگی‌های اصول را روشن سازند. در باب تفاوت اصل و کتاب، این نظریه‌ها به چشم می‌خورد:

۱. علامه سیّد مهدی بحرالعلوم در این زمینه می‌نویسد:

> الأصل في اصطلاح المحدّثين من أصحابنا بمعنى الكتاب المعتمد الذي لم ينزع من كتاب آخر.[۱]

۲. ملا عناية الله قهپایی می‌گوید:

> فالأصل مجمع عبارات الحجة عليه السلام والكتاب يشتمل عليه و على الاستدلالات والاستنباطات، شرعاً و عقلاً.[۲]

۳. علامه وحید بهبهانی آورده است:

> إنّ الأصل هو الكتاب الذي جمع فيه مصنّفه الأحاديث التي رواها عن المعصوم عليه السلام أو عن الراوي، والكتاب والمصنَّف لو كان فيهما حديث معتمد معتبر لكان مأخوذاً عن الأصل غالباً.[۳]

۴. علامه تهرانی می‌نویسد:

> فالأصل من كتب الحديث هو ما كان المكتوب فيه مسموعاً لمؤلّفه عن المعصوم أو عمّن سمع منه، لا منقولاً عن مكتوب؛ فإنّه فرع منه.[۴]

تعریف‌های بحرالعلوم، وحید بهبهانی و آقابزرگ تهرانی، به یک حقیقت برمی‌گردد و آن این است که اصل، نوشته‌ای را گویند که از اثر دیگری اخذ نشده باشد و محتوایش مسموعات نویسنده از معصوم یا راویان دیگر باشد.

---

۱. رجال السیّد بحرالعلوم، ج ۲، ص ۳۶۷.

۲. مجمع الرجال، ج ۱، ص ۹.

۳. الفوائد الرجالیة، ص ۳۴ (چاپ شده به همراه رجال الخاقانی).

۴. الذریعة، ج ۲، ص ۱۲۵ـ۱۲۶.

به سخن دیگر، اصل در سه تعریف از تعاریف چهارگانهٔ بالا، دو ویژگی دارد:

۱. حدیث معصوم است؛

۲. سماع نویسنده از معصوم یا راوی دیگر است.

امّا در تعریف ملّا عنایة الله قهپایی، ملاکِ اصل، یک چیز است و آن این که حدیث معصوم در آن گردآمده باشد و غیر از حدیث، چیز دیگری در آن نباشد؛ خواه این احادیث، مأخوذ از اثری دیگر باشند و یا فقط مسموعات نویسنده باشند.

این تعاریف، چنان که علّامه سیّد محسن امین ادّعا کرده[1] و استاد سیّد محمّدحسین حسینی جلالی آن را مستند ساخته است،[2] حدسی و تخمینی‌اند؛ زیرا نه متن اصول، بر جای مانده تا با بررسی آنها بتوان به تعریفی دست یافت، و نه از سوی صاحبان اصول، تعریفی به دست ما رسیده است، و نه از سوی کسانی که این اصول را فهرست کرده‌اند، تعریفی در دست است. بر این اساس، نمی‌توان به نتیجه‌ای اطمینان‌بخش دست یافت.

در این تعاریف، به هیچ روی به تصنیف یا مصنّف، اشاره‌ای نشده و صاحبان تعریف‌های یادشده از آن گذشته‌اند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

اگر بر همین مقدار بسنده شود، مشکلی بروز می‌کند و آن این است که طبق این تعاریف، واژهٔ اصل با کتاب، متفاوت است و از سوی دیگر، آنچه به عنوان اصل در فهارس ثبت شده، از یکصد و اندی تجاوز نمی‌کند. پس چگونه محقّقان پیشین، اصول را چهارصد گفته‌اند، با آن که تنها دربارهٔ یک چهارم آنها اطّلاعات اوّلیه در دست است؟

این مشکل، برخی از نویسندگان و پژوهشگران را به جُستن راه حل‌هایی وا داشته است که بدانها اشاره می‌شود:

---

۱. أعیان الشیعة، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲. دائرة المعارف الإسلامیة الشیعیة، ج ۲، ص ۳۲.

۱. استاد سیّد محمّدحسین حسینی جلالی، رقم چهارصد را برای اصول، مبالغه‌آمیز دانسته و بر اساس برخی قرائنی که ارائه کرده، وجود تنها یکصد اصل را می‌پذیرد.[۱]

۲. دکتر مجید معارف، ضمن مترادف دانستن تعابیر کتاب و اصل در عصر ائمه علیهم السلام، شناسایی چهارصد اصل را طبیعی دانسته است و شش قرینه بر ادّعای خود، اقامه می‌کند.[۲]

به نظر می‌رسد برای جُستن راه حل، باید به تعبیر تصنیف و مصنَّف در کتب فهارس دقّت کرد و آن را با تعبیرهایی چون: اصل و کتاب سنجید. در این بررسی و تحلیل می‌توان راه حل بهتری را به‌دست آورد.

نظریه‌ای دیگر

آنچه در این جا به عنوان راه حل سوم و یا نظریه‌ای نو طرح می‌شود، ریشه‌اش در کلام محقّقان پیشین یافت می‌شود و تنها وجه ابداعی آن، ترکیب و تحلیلی جدید از آنهاست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

علامه محمّد تقی شوشتری (م ۱۴۱۵ق) بر تقابل «اصل» و «تصنیف» و عام بودن «کتاب» تأکید می‌ورزد و معتقد است میان کتاب و اصل، تقابلی نیست:

لا تقابل بين الكتاب والأصل؛ لقول الشيخ في أحمد بن ميثم: «روى عن حميد بن زياد كتاب الملاحم و كتاب الدلالة و غير ذلك من الأصول»، و في أحمد بن سلمة: «روى عنه حميد بن زياد أصولاً كثيرة، منها كتاب زياد بن مروان القندي»، و في أحمد بن مفلس: «روى عنه حميد كتاب زكريا بن محمّد المؤمن و غير ذلك من الأُصول»، و في عبد الله بن أحمد بن نهيك: «روى عنه كتباً كثيرة من الأُصول»، و في علي بن بزرج: «روى عنه كتباً كثيراً من الأُصول» و في كلّ من محمّد بن عبّاس بن عيسى و محمّد بن أحمد بن رجاء: «روى عنه حميد كتباً كثيرة في الأصول»، و في يونس بن علي العطّار: «روى عن حميد بن زكريا كتاب

---

۱. همان، ج ۳، ص ۲۷.

۲. پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۱۷۷ به بعد.

أبي حمزة الثمالي و غير ذلك من الأُصول».

و إنّما المقابل للأُصول، التصنيف. و في حيدر بن محمّد بن نعيم السمرقندي: «روى جميع مصنّفات الشيعة و أُصولهم» و تقدّم كلامه في ديباجة فهرسته نقلاً عن أحمد بن الحسين الغضائري: «عمل كتابين أحدهما ذكر فيه المصنّفات والآخر ذكر فيه الأُصول» وأما الكتاب فأعم منهما فقال الشيخ في أسباط بن سالم: «له كتاب أصل».[1]

بر اساس این نظریه، اصل و کتاب، تقابل ندارند و گاه به یک معنا و به جای یکدیگر به کار می‌روند، گرچه مترادف نیستند لیکن مصنَّف، معنایی مقابل اصل دارد.

نگارندهٔ این سطور با استفاده از این سخن علّامهٔ شوشتری و نیز تعاریف اصل در کلام سه اندیشمندِ بزرگ شیعی (بحرالعلوم، بهبهانی و تهرانی)، به نظریه‌ای رسیده است که بدین صورت، گزارش می‌شود:

۱. اصل به دست‌نوشته‌های اوّلیه اطلاق می‌شود که برگرفته از اثری دیگر نیستند.

۲. مصنَّف به نوشته‌هایی اطلاق می‌شود که از آثار پیشین بهره برده باشند.

۳. کتاب، معنایی عام دارد و هم بر اصل و هم بر مصنَّف اطلاق می‌گردد.

طبق این نظریه:

۱. تعریف بحرالعلوم، وحید بهبهانی و شیخ آقا بزرگ تهرانی دربارهٔ اصل، پذیرفتنی است؛ ولی قسمت دوم سخن آنان، یعنی تعریف کتاب، قابل قبول نیست؛ زیرا آنان، اصل و کتاب را مقابل یکدیگر گرفته‌اند، و حال آن که چنان نیست.

۲. سخن علّامهٔ شوشتری در تقابل اصل و مصنَّف را می‌پذیریم.

۳. دعوی مترادف بودن کتاب و اصل را نادرست می‌دانیم؛ بلکه بر آنیم که کتاب، معنایی عام دارد و هم بر اصل و هم بر مصنَّف، اطلاق می‌گردد.

اینک شواهدی را برای این نظریه اقامه می‌کنیم:

---

۱. قاموس الرجال، ج ۱، ص ٦٤.

الف. تقابل تصنیف با اصل

۱. شیخ طوسی در مقدّمهٔ الفهرست می‌گوید:

فإنّي لمّا رأيت جماعة من شيوخ طائفتنا من أصحاب الحديث عملوا فهرست كتب أصحابنا و ما صنّفوه من «التصانيف» و رووه من «الأصول» و لم أجد أحداً استوفى ذلك و لا ذكر أكثره بل كلّ منهم كان غرضه أن يذكر ما اختص بروايته و أحاطت به خزانته من الكتب و لم يتعرض أحد منهم لاستيفاء جميعه إلّا ما قصده أبوالحسن أحمد بن الحسين بن عبيدالله(ره) فإنّه عمل كتابين، أحدهما ذكر فيه «المصنفات»، والآخر ذكر فيه «الأصول» و استوفاهما... و لما تكرّر من الشيخ الفاضل... عمدتُ إلى كتاب يشتمل على ذكر المصنفات والأصول و لم أفرد أحدهما من الآخر لئلّا يطول الكتابان؛ لأن في المصنّفين من له أصل فيحتاج إلى أن يعاد ذكره في كلّ واحد من الكتابين فيطول.[1]

جناب شیخ تا آخر مقدمهٔ الفهرست، تقابل اصل و کتاب را در سه مورد دیگر نیز تکرار می‌کند.

صراحت سخن شیخ طوسی بر این‌که اصل و مصنَّف متفاوت‌اند، جای تردید ندارد و حتّی در زمان ابن غضائری نیز این تفاوت، رایج بوده است. وی دو کتاب نوشته است، یکی دربارهٔ اصول و دیگری دربارهٔ مصنَّفات.

عنوان «کتاب» در این عبارت شیخ، عام است و بر اصول و مصنّفات، اطلاق می‌گردد. پس در الفهرست شیخ طوسی باید در جستجوی اصول و مصنّفات بود، نه اصول و کتب.

۲. شیخ طوسی در الفهرست، دربارهٔ اسماعیل بن مهران می‌نویسد:

و صنّف مصنّفاتٍ كثيرة منها كتاب «الملاحم»... و له أصل.[2]

۳. همو دربارهٔ حمید بن زیاد می‌نویسد:

... ثقة كثير التصانيف، روى الأصول أكثرها، له كتب كثيرة على عدد كتب الأصول.[3]

---

۱. الفهرست، ص ۱ ـ ۲.

۲. همان، ص ۱۱ (ش ۳۲).

۳. همان، ص ۶۰، ش ۲۲۸.

۴. شیخ طوسی، همچنین در شرح حال خاندان أعیَن می‌نویسد:

... و لهم روایات کثیرة و أُصول و تصانیف.[۱]

۵. دربارهٔ هارون بن موسی نقل شده است:

روی جمیع الأُصول و المصنَّفات.[۲]

این عبارت، در الفهرست شیخ طوسی نیامده است.

ب. تصنیف، یعنی منابع مأخوذ از آثار دیگر

۱. شیخ طوسی دربارهٔ آثار عیاشی، شیخ مفید، شیخ صدوق، ابن جنید و خودش تعبیر مصنَّف را به کار برده است. وی دربارهٔ عیاشی می‌نویسد:

... له کتب کثیرة تزید علی مئتي مصنَّف.[۳]

و دربارهٔ شیخ مفید می‌نویسد:

... و له قریب مئتي مصنَّفٍ کبار و صغار.[٤]

و دربارهٔ شیخ صدوق نوشته است:

... له نحو من ثلاث مئة مصنَّف.[٥]

و دربارهٔ ابن جنید نوشته است:

... و کان جیّد التصنیف و حسنه.[٦]

و دربارهٔ خودش نوشته است:

... مصنِّف هذا الفهرست له مصنَّفات.[۷]

---

۱. همان، ص ٧٤ (ش ۳۰۲).

۲. مجمع الرجال، ج ٦، ص ٢٠٤.

۳. الفهرست، ص ١٣٦ (ش ۵۹۳).

٤. همان، ص ١٥٨ (ش ٦٩٦).

٥. همان، ص ١٥٧ (ش ٦٩٥).

٦. همان، ص ١٣٤ (ش ٥٩٠).

٧. همان، ص ١٥٩ (ش ٦٩٩).

همچنین از تألیفات نجاشی، کلینی، ابن جنید و خود، با تعبیر تصنیف یاد کرده است.

او دربارهٔ کلینی می‌نویسد:

صنَّف الكتاب المعروف بالكليني، يسمّى الكافي.[۱]

و دربارهٔ ابن جنید می‌نویسد:

... صنّف فأكثر.[۲]

و دربارهٔ خودش نوشته است:

أحمد بن العباس النجاشي الأسدي، مصنِّف هذا الكتاب، له كتاب.[۳]

۲. وی دربارهٔ محمد بن ابی عمیر می‌نویسد:

... روى عنه أحمد بن محمد بن عيسى، كتب مئة رجل من رجال الصادق ﷺ، و له مصنَّفات كثيرة.[٤]

ابن ابی عمیر، خود، راوی صد کتاب است. بنا بر این، علی القاعده، بیشترین آثار وی تصنیف خواهد بود که از آثار اوّلیه استفاده کرده است.

۳. وی دربارهٔ حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی می‌نویسد:

... و قد روى جميع مصنّفاته [أي مصنّفات العيّاشي] و قرأها عليه، و روى ألف كتاب من كتب الشيعة بقراءة و إجازة... و له مصنَّفات... .[٥]

وی نیز همچون ابن ابی عمیر، آثار گذشته را نقل کرده و خود، تصنیف کرده است.

---

۱. رجال النجاشي، ج ۲، ص ۲۹۱ (ش ۱۰۲۷).

۲. همان، ص ۳۰٦ (ش ۱۰٤۸).

۳. همان، ج ۱، ص ۲٥٤ (ش ۲٥۱).

٤. الفهرست، ص ۱٤۲، (ش ٦۰۷).

٥. همان، ص ٦٤ (ش ۲٤۹).

ج. عام بودن کتاب نسبت به اصل

شیخ طوسی در الفهرست، در موارد بسیاری، عبارت‌هایش را به گونه‌ای تنظیم کرده که از آنها عام بودن کتاب نسبت به اصل، استفاده می‌شود. برای نمونه، این موارد را بنگرید:

۱. در شرح حال احمد بن حسین بن سعید بن عثمان قرشی می‌نویسد:

له کتاب النوادر و من أصحابنا مَن عدّه من جملة الأصول.[۱]

۲. در شرح حال بندار بن محمّد می‌نویسد:

... له کتب منها کتاب الطهارة... و غیرها علی نسق الأصول.[۲]

د. عام بودن کتاب نسبت به تصنیف

در این زمینه که کتاب از تصنیف عام‌تر است و یک قِسم از آن به شمار می‌رود، در الفهرست شیخ طوسی و رجال النجاشي تعابیری فراوان به عنوان شاهد یافت می‌شود که به اجمال، تنها به منابع یادشده و شمارهٔ عبارت در آنها اشاره می‌شود:

۱. تعابیر «صنّف کتباً کثیرة» یا «صنّف کتباً کثیراً» و یا «صنّف کتباً» و سپس به شمارش آنها پرداختن با تعبیر «منها کتاب...»:

الفهرست شیخ طوسی، ش ۱، ۳، ۴، ۹، ۳۵، ۳۶، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۷۲، ۷۷، ۸۶، ۸۹ و ۳۷۹.

رجال النجاشي، ش ۶۷، ۱۸۰، ۱۹۴، ۴۶۵، ۵۷۱، ۶۵۴، ۶۷۴، ۶۸۶، ۶۸۹، ۷۰۶، ۸۱۹، ۸۷۳، ۹۴۵ و ۱۰۴۶.

۲. تعابیر «له مصنّفات کثیرة ... منها»، «له تصانیف... منها کتاب»، «له من التصانیف ـ منها»، «له مصنّفات»، «له من المصنّفات کتب کثیرة» و «کثیر التصانیف»:

الفهرست شیخ طوسی، ش ۷، ۳۲، ۸۰، ۱۰۷، ۱۳۰، ۱۵۰، ۱۸۴، ۲۴۹، ۳۰۶، ۴۲۱، ۶۲۴، ۶۹۳، ۶۹۹، ۷۴۱، ۸۰۴، ۸۷۶ و ۸۸۵.

---

۱. همان، ص ۲٦ (ش ۷۰).

۲. همان، ص ٤۱ (ش ۱۲۵).

رجال النجاشي، ش ۸۴، ۱۰۲۹، ۱۰۸۱ و ۱۱۱۳.

۳. تعابیر گوناگون دیگر مانند: «جید التصانیف»:

الفهرست، ش ۱۸۲ و ۳۸۱.

رجال النجاشي، ش ۱۰۴۷.

«صنّف کتابَ...» یا «صنّف کتبَ...»:

الفهرست، ش ۵۲، ۷۰ و ۸۲.

رجال النجاشي، ش ۳۳۷، ۴۲۶، ۵۲۲، ۵۲۵، ۶۱۰، ۶۶۲، ۶۹۶، ۷۰۵، ۸۳۵ و ۲۸۴۷.

«له کتابٌ مصنف»:

الفهرست، ش ۴۵۵.

«له کتاب الوفاة تصنیف»:

الفهرست، ش ۵۸.

«و ما عرف من مصنفاته إلّا الکتاب الذي»:

الفهرست، ش ۵۲.

«و تصنیفه لهم... له کتب کثیرة»:

الفهرست، ش ۷۶.

«له نحو من خمسمئة مصنّف و رسالة... فمن کتبه»:

الفهرست، ش ۵۸۷.

«حسن التصنیف... من کتبه»:

رجال النجاشي، ش ۲۳۷.

هـ. تقابل کتاب با تصنیف

در یک مورد، شیخ طوسی این دو تعبیر را مقابل هم قرار داده است، آن‌جا که در شرح حال فضل بن شادان (/شاذان) نیشابوری می‌نویسد:

له کتب و مصنّفات.[1]

---

۱. همان، ص ۱۲٤ (ش ٥٥٢).

از آن‌رو که کتاب، اعم است و شامل اصل نیز می‌گردد، ممکن است در این تعبیر، از کتاب، معنای اصل، اراده شده باشد و بدین جهت، آن را مقابل مصنَّف قرار داده است.

بر این اساس، اصل به نوشته‌هایی اطلاق می‌شود که از روی منبع دیگری اخذ نشده‌اند و مصنَّف به نوشته‌هایی اطلاق می‌گردد که از آثار پیشین نیز استفاده کرده‌اند و کتاب، عنوانی عام است که هم بر اصل تطبیق می‌شود و هم بر مصنّف. بر این پایه، مدّعای شیخ مفید و دیگران که اصول را چهارصد گفته‌اند، این خواهد بود که دست‌نوشته‌های حدیثی نخستین در عصر حضور به چهار صد می‌رسد، گرچه مجموع آثار شیعه بیش از این تعداد است.

و نیز بر پایهٔ همین نظر، به کار بردن تعبیر «مصنَّف» برای اصول چهارصدگانه (چنان‌که محقّق حلّی،[1] شهید اوّل،[2] شیخ حسین بن عبدالصمد[3] و میرداماد،[4] به کار برده‌اند، دقیق نیست و بر خلاف اصطلاح رایج در عصر شیخ طوسی است.

از این چهار صد عنوان، برخی با تعبیر «اصل» در فهارس معرّفی شده‌اند و برخی با تعبیر «کتاب». و تنها مصنّفات از این گونه نوشته‌ها خارج می‌گردند.

نکتهٔ دیگری که می‌توان از این نظریه استنباط کرد، این است که: این تعبیر که «اصحاب امام صادق علیه السلام چهارصد اصل نوشته‌اند» نیز صادق خواهد بود؛ زیرا می‌توان در میان آثار اصحاب امام صادق علیه السلام، چنین تعدادی را با عنوان اصل و کتاب نشان داد.

***

اینک پس از این درآمد، مطالب در سه بخش عرضه می‌گردد:

۱. معرّفی اصول؛

---

۱. المعتبر، ص ۵.

۲. الذکری، ص ۶.

۳. وصول الأخیار إلی أصول الأخبار، ص ۴۰.

۴. الرواشح السماویة، ص ۱۸ ـ ۹۹.

۲. معرّفی کتب؛

۳. تحلیل و بررسی نتایج و شناسایی موارد قابل بازسازی.

بخش یکم: اصول

پیش از معرّفی اصول، ذکر چند نکته مفید است:

۱. شیخ طوسی در الفهرست، در شرح حال حمید بن زیاد می‌نویسد:

... ثقة کثیر التصانیف، روی الأصول أکثرها، له کتب کثیرة علی عدد کتب الأصول.[۱]

این تعبیر، دو شاهد دارد که تعداد اصول نزد شیخ طوسی معلوم بوده است: یکی آن که می‌گوید: حمید بن زیاد، اکثر آنها را روایت کرده و دیگر آن که کتاب‌های وی را به تعداد کتب اصول می‌داند. ضمناً معلوم می‌شود کتاب‌هایش نیز فراوان است؛ چون او را با وصف «کثیرالتصانیف» یاد کرده است.

از سوی دیگر در الفهرست، افراد کثیر التصنیف را که دویست یا سیصد اثر داشته‌اند، معرّفی کرده است، مانند: عیاشی[۲] و مفید[۳] با دویست اثر و شیخ صدوق[٤] با سیصد اثر.

۲. تعبیر «اصل» که در نوشتهٔ عدّه‌ای از محقّقان شیعه قید شده، منشأ اثر علمی یا عملی قرار نگرفته است و تنها برخی آثار را محقّقان متأخّر بر آن بار کرده‌اند. البته اگر به مفهوم لغوی اصل توجّه شود ـ که در این نوشته نیز چنان شد و علّامهٔ تهرانی نیز آن را تأیید کرده است ـ می‌توان از سبقت و نوعی اعتبار آن سخن راند.

نکتهٔ دیگری که باید از آن یاد کرد، این است که این عنوان را ظاهراً نویسندگان بر آثار خود اطلاق نکرده‌اند؛ بلکه در دوره‌های بعد، این لقب به این‌گونه آثار اعطا شده است.

---

۱. الفهرست، ص ٦۰ (ش ۲۲۸).

۲. همان، ص ۱۳٦ (ش ۵۹۳).

۳. همان، ص ۱۵۸ (ش ٦۹٦).

٤. همان‌جا (ش ۵۹۵).

۳. در معرّفی هر اثر، سعی می‌شود این اطّلاعات ارائه گردد:

- نام صاحب اصل با سال ولادت و فوت، اگر در فهارس ثبت شده باشد؛
- نام معصوم معاصر؛
- نام راوی اصل؛
- مصادر رجالی‌ای که در آنها از اصل یاد شده است؛[1]
- مصادر حدیثی‌ای که در آنها از اصل یاد شده است.
- مصادر فقهی‌ای که در آنها از اصل نام برده شده است.[2]

***

اینک به معرّفی اصول با مشخّصات یاد شده می‌پردازیم:

۱. أصل آدم بن الحسین النخاس الکوفي (زنده قبل از ۱۴۸ ق)

معصوم معاصر: امام صادق علیه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: اسماعیل بن مهران

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۲۶۱؛ أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۸۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۱۱۰؛ جامع الرواة، ص ۸؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۳۹۲.

منابع و مآخذ حدیثی: الاختصاص، ص ۲۷۸؛ کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۹۳؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۹۳؛ وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۲۳۰.

۲. أصل آدم بن المتوکّل أبو الحسن بیّاع اللّؤلؤ الکوفي (زنده قبل از ۱۴۸ ق)

معصوم معاصر: امام صادق علیه السلام

---

۱. فهرست‌نامه‌ها (همچون: الذریعة) و کتب تراجم (همچون: معالم العلماء و أعیان الشیعة) را تسامحاً در ضمن اطّلاعات رجالی آورده‌ایم.

۲. گفتنی است برخی کتب حدیثی شیعه، به عنوان کتاب فقه تألیف شده‌اند (مانند: کتاب من لایحضره الفقیه) و یا امروزه کتاب فقهی شمرده می‌شوند (مانند: وسائل الشیعة)؛ امّا به دلیل عدم اشتمال آنها بر مباحث فقهی، این‌گونه کتاب‌ها را در زمرهٔ منابع حدیثی آورده‌ایم.

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: احمد بن عبدالواحد، علی بن حبشی، احمد بن زید، احمد بن عبدون، ابو طالب انباری، حمید بن زیاد و قاسم بن اسماعیل

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۱۰۴؛ الفهرست، ص ۵؛ أعيان الشيعة، ج ۲، ص ۸۶؛ الذريعة، ج ۱، ص ۱۳۵؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۳۹۲.

منابع و مآخذ حدیثی: الكافي، ج ۷، ص ۶۸؛ تهذيب الأحكام، ج ۹، ص ۱۸۴؛ وسائل الشيعة، ج ۳۰، ص ۲۹۱ و ج ۲۰، ص ۱۱۶ و ج ۱۹، ص ۳۶۵.

۳. أصل أبان بن تغلب بن رباح البكري (م ۱۴۱ ق)

معصوم معاصر: امام سجّاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: سیف بن عمیره و احمد بن محمّد بن سعید

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۱۰؛ الفهرست، ص ۶؛ معالم العلماء، ص ۲۳؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۴۰۵؛ أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۱۴۱.

منابع و مآخذ حدیثی: شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۳۸۷ (ح ۵۳۴) و ج ۲، ص ۷۴ (ح ۳۳۰)؛ فرج المهموم، ص ۹۸.

۴. أصل أبان بن عثمان الأحمر البجلي

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: محمّد بن احمد و احمد بن محمّد بن ابی نصر

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۱۳؛ الفهرست، ص ۸؛ قاموس الرجال، ص ۸۵؛ الذريعة ج ۲، ص ۱۳۵.

۵. أصل أبان بن محمّد البجلّي المعروف بـ«سنديّ البزاز» (م ۲۱۰ ق)

معصوم معاصر: امام هادی علیه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی: احمد بن رباح

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۱۴؛ الذريعة، ج ۲، ص ۱۳۶؛ تنقيح المقال، ج ۱، ص ۱۱.

منابع و مآخذ حدیثی: بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۳۰۳ و ج ۵۱، ص ۱۴۸.

۶. أصل إبراهيم بن أبي البلاد

معصوم معاصر: امام صادق، امام کاظم و امام رضا عليهم السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: محمّد بن سهل بن يسع

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۲۲؛ الفهرست، ص ۹؛ معالم العلماء، ص ۴؛ الذريعة، ج ۲، ص ۱۳۶؛ قاموس الرجال، ج ۱، ص ۱۳۹.

منابع و مآخذ حدیثی: كتاب من لايحضره الفقيه، ج ۴، ص ۲۸۸.

۷. أصل إبراهيم بن صالح

معصوم معاصر: امام رضا و امام کاظم عليهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: عبيدالله بن احمد

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۲۱۶؛ معالم العلماء، ص ۵، خلاصة الأقوال، ص ۳۱۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۱۶؛ أعيان الشيعة، ج ۲، ص ۱۶۷؛ تهذيب المقال، ص ۲۶۰.

۸. أصل إبراهيم بن عبد الحميد (م ۲۱۷ ق)

معصوم معاصر: امام صادق عليه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: محمّد بن ابی عبيد

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۲۰؛ معالم العلماء، ص ۷؛ جامع الرواة، ص ۲۳؛ خلاصة الأقوال، ص ۳۱۳؛ الفهرست، ص ۱۴.

۹. أصل إبراهيم بن عثمان (أبي أيوب الخرّاز)

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم عليهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: صفوان بن یحیی

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۹۷؛ الفهرست، ص ۱۴؛ معالم العلماء، ص ۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۳۲۵.

منابع و مآخذ حدیثی: وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۴۳۷.

۱۰. أصل إبراهیم بن عمر الیماني الصنعاني

معصوم معاصر: امام باقر و امام صادق علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثق

راوی اصل: حمّاد بن عیسی

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۹۸؛ الفهرست، ص ۱۵؛ معالم العلماء، ص ۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۲۷؛ خلاصة الأقوال، ص ۵۱.

۱۱. أصل إبراهیم بن مسلم بن هلال الضریر الکوفي

معصوم معاصر: امام صادق علیه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثق

راوی اصل: حمید و حسن بن محبوب

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۱۰۸؛ الفهرست، ص ۹؛ خلاصة الأقوال، ص ۵۲؛ أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۲۲۷؛ تنقیح المقال، ص ۳۳؛ قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۰۲.

۱۲. أصل إبراهیم بن مهزم الأسدي الکوفي (ابن أبي بردة)

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: حسن بن محبوب

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۱۰۸؛ الفهرست، ص ۱۸؛ معالم العلماء، ص ۳؛ أعیان الشیعة ج ۲، ص ۲۳۱؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۳۷؛ قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۱۴.

منابع و مآخذ حدیثی: (نامعلوم)

۱۳. أصل إبراهیم بن نعیم العبدي (أبا الصباح) (م ۱۷۰ ق)

معصوم معاصر: امام باقر، امام صادق و امام کاظم علیهم السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثق

راوی اصل: محمّد بن فضیل و صفوان بن یحیی

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۳۷۵؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۳۷؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱، ص ۲۸۸.

۱۴. أصل إبراهیم بن یحیی

معصوم معاصر : امام رضا

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: ابراهیم بن سلیمان

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۹؛ معالم العلماء، ص ۴؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱، ص ۳۲۳.

منابع و مآخذ حدیثی: (نامعلوم)

۱۵. أصل أبي عبدالله بن حمّاد الأنصاري

معصوم معاصر : امام باقر و امام صادق

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: داوود بن حصین، ابراهیم بن مهزم و ابوالقاسم بن اسماعیل

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي ، ج ۱، ص ۵۵؛ الفهرست، ص ۱۱۱؛ معالم العلماء، ص ۴۰؛ جامع الرواة، ص ۲۳۷؛ أعیان الشیعة، ص ۱۴۹؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۳۸.

۱۶. أصل أبو محمّد الخزّاز

معصوم معاصر امام رضا

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: ابن ابی عمیر

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي ، ج ۱، ص ۴۶۱؛ الفهرست، ص ۲۷۵؛ معالم العلماء، ص ۱۳۵؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۴۱۴؛ أعیان الشیعة ، ج ۳، ص ۲۸۱؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۳۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲۳، ص ۴۵.

۱۷. أصل أحمد بن الحسین بن سعید بن عثمان القرشي (م ۳ ق)

معصوم معاصر : امام کاظم و امام رضا

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: محمّد بن سعید

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۲۰۰؛ الفهرست، ص ۲۷؛ جامع الرواة، ص ۴۷؛ تنقیح المقال، ص ۵۴؛ أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۴۲؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۳۶.

منابع و مآخذ حدیثی: الخصال، ج ۲، ص ۶۰۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۷۹ و ج ۹۶، ص ۲۰۰.

۱۸. أصل أحمد بن الحسین بن عمر بن یزید الصیقل

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۸۳؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۸؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۳۹؛ قاموس الرجال، ج ۱، ص ۴۴۸.

۱۹. أصل أحمد بن عمر الحلّال

معصوم معاصر: امام رضا علیه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: محمّد بن علی کوفی

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۸۲؛ أعیان الشیعة، ج ۴، ص ۳۶۹؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۷۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۹۱؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۳۹؛ معالم العلماء، ص ۲۱.

۲۰. أصل أحمد بن محمّد بن عمّار أبي علي الکوفي

معصوم معاصر: (نامعلوم)

وثاقت و ضعف نویسنده: ثقه

راوی اصل: احمد بن داوود

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۲۹؛ رجال النجاشي، ج ۱، ص ۲۴۲.

۲۱. أصل أحمد بن یوسف بن یعقوب الجعفي

معصوم معاصر: امام صادق علیه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: احمد بن محمّد بن سعید

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۱۲۷؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۳۹.

منابع و مآخذ حدیثی: الغیبة للنعماني، ص ۵۱ - ۵۵ (ح ۲۴۰، ۲۵۰، ۲۵۳ و ۲۶۹)؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۵۸ و ج ۵۲، ص ۳۴۸.

۲۲. أصل أديم بن الحرّ الجعفي

معصوم معاصر: امام صادق علیه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: عبدالله بن بکیر، حماد بن عثمان و جعفر بن بشیر

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۲۶۵؛ خلاصة الأقوال، ص ۷۸.

۲۳. أصل أسباط بن سالم أبي علي الكوفي

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: محمّد بن زیاد، ابن ابی عمیر و علی بن اسباط

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۲۶۶؛ معالم العلماء، ص ۱۴۲؛ الفهرست، ص ۸۶؛ نقد الرجال، ج ۱، ص ۱۸۷.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۲۴. أصل إسحاق بن جرير بن يزيد بن جرير بن عبدالله البجلي الكوفي

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: محمّد بن عثمان، جعفر بن محمّد، محمّد بن ابی عمیر، حسن بن محبوب و حمید بن زیاد.

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۱۹۴؛ الفهرست، ص ۵۴؛ معالم العلماء، ص ۲۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۱۹۸؛ قاموس الرجال، ج ۱، ص ۴۸۳.

۲۵. أصل إسحاق بن عمّار بن موسى الساباطي

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: ابن ابی عمیر

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۵۴؛ معالم العلماء، ص ۲۶؛ خلاصة الأقوال، ص۱۳۷؛ قاموس الرجال، ج ۱، ص ۴۹۸؛ نقد الرجال، ص ۱۹۶.

۲۶. أصل إسماعيل بن أبان (م ۲۱۶ ق)

معصوم معاصر: امام صادق

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: اسماعیل بن اسحاق و عمرو بن عثمان.

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۵۱؛ معالم العلماء، ص ۹؛ جامع الرواة، ص ۹؛ نقد الرجال، ص ۲۰۶.

۲۷. أصل إسماعيل بن بكر

معصوم معاصر: (نامعلوم)

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: ابراهیم بن سلیمان

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۵۶؛ معالم العلماء، ص ۱۰؛ تهذیب المقال، ص۴۱۴؛ نقد الرجال، ص ۲۰۶؛ رجال النجاشي، ج ۱، ص ۱۱۶.

۲۸. أصل إسماعيل بن جابر

معصوم معاصر: امام باقر و امام صادق

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: صفوان بن یحیی

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۵۶؛ معالم العلماء، ص ۱۰؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۹۵؛ الذريعة، ج ۲، ص ۱۴۲؛ معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۲۸۱.

۲۹. أصل إسماعيل بن دينار

معصوم معاصر: (نامعلوم)

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: ابراهیم بن سلیمان

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۱۱۶؛ الفهرست، ص ۵۲؛ معالم العلماء، ص ۱۰؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۹۵؛ تنقيح المقال، ص ۱۳۳.

۳۰. أصل إسماعیل بن عثمان بن أبان

معصوم معاصر: (نامعلوم)

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: احمد بن میثم

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۵۷؛ معالم العلماء، ص ۱۰؛ أعیان الشیعة، ج ۵، ص ۱۸۸؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۴۲.

۳۱. أصل إسماعیل بن عمّار

معصوم معاصر: امام صادق علیه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی: معالم العلماء، ص ۱۰؛ أعیان الشیعة، ج ۵، ص ۲۰۲؛ الفوائد الرجالیة، ج ۱، ص ۳۰۲؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۴۲.

۳۲. أصل إسماعیل بن محمّد

معصوم معاصر: امام کاظم علیه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: مجهول

راوی اصل: محمّد بن ابی عمیر

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۶۰؛ مجمع الرجال، ج ۱، ص ۲۲۲؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۴۲؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۱۱۶.

۳۳. أصل إسماعیل بن مهران

معصوم معاصر: امام صادق و امام رضا علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: محمّد بن حسین

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۴۶؛ معالم العلماء، ص ۱۰؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۴۲؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۵۸۹.

۳۴. أصل أیّوب بن الحرّ الجعفي (م ۱۸۳ م)

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: محمّد بن خالد (از پدرش) و یحیی حلبی

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۲۵۷؛ الفهرست، ص ۶۴؛ مجمع الرجال، ج ۱، ص ۲۴۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۶۵.

۳۵. أصل بشّار بن یسار

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: ابن ابی عمیر

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۶۸؛ معالم العلماء، ص ۲۹؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۲۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۲۱۶؛ تهذیب المقال، ج ۴، ص ۲۲۳.

۳۶. أصل بشر بن مسلمه الکوفي

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: ابن ابی عمیر

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۲۷۹؛ الفهرست، ص ۸۸؛ معالم العلماء، ص ۲۸؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۴۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۲۲۸.

۳۷. أصل هارون بن موسی التلعکبري

معصوم معاصر: (نامعلوم)

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: مفضل بن صالح و ابراهیم بن سلیمان

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۲، ص ۴۰۷؛ الفهرست، ص ۴۵؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۴۳؛ معجم رجال الحدیث، ص ۲۵۹.

منابع و مآخذ حدیثی: مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۸۰ و ج ۱۶، ص ۳۲۲.

۳۸. أصل بکر بن محمّد الأزدي

معصوم معاصر: امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: عبّاس بن معروف و عبد الله بن صلت.

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۲۶۹؛ الفهرست، ص ۸۷؛ رجال البرقي، ص ۱۲۷؛ معالم العلماء، ص ۲۸؛ جامع الرواة، ص ۱۲۸؛ خلاصة الأقوال، ص ۸۰؛ معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۲۵۸.

۳۹. أصل بندار بن محمّد بن عبدالله الفقيه

معصوم معاصر: (نامعلوم)

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۲۸۵؛ الفهرست، ص ۹۰؛ معالم العلماء، ص ۳۰؛ خلاصة الأقوال، ص ۸۳؛ مجمع الرجال، ج ۱، ص ۲۸۳؛ معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۲۷۷.

۴۰. أصل ثابت بن أبي حنيفة الدينار (م ۱۵۰ ق)

معصوم معاصر: امام سجّاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: حسن بن محبوب.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۲۸۹؛ الفهرست، ص ۹۰؛ معالم العلماء، ص ۳۰؛ جامع الرواة، ص ۱۳۴؛ الذريعة، ج ۲، ص ۱۴۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۲۹۲.

منابع و مآخذ حدیثی: كتاب من لايحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۴۴؛ وسائل الشيعة، ج ۱، ص ۱۱.

۴۱. أصل جابر بن يزيد الجعفي (م ۱۲۸ ق)

معصوم معاصر: امام باقر و امام صادق علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: عبدالله بن محمّد و ابراهيم بن سليمان.

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۳۱۳؛ الفهرست، ص ۹۵؛ معالم العلماء، ص ۳۰؛ جامع الرواة، ص ۱۲۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۳۳۶.

۴۲. أصل جعفر بن محمّد بن شريح الحضرمي

معصوم معاصر: (نامعلوم)

وثاقت و ضعف نویسنده: ثقه در حديث؛ مجهول.

راوی اصل: محمّد بن امیة بن قاسم حضرمی

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۹۳؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۴۴.

۴۳. أصل جمیل بن درّاج أبی علي النخعي

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: ثقه

راوی اصل: احمد بن یوسف بن یعقوب جعفی

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۳۱۰؛ الفهرست، ص ۹۴؛ معالم العلماء، ص ۶۸؛ خلاصة الأقوال، ص ۹۳؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۶۵؛ الذریعة، ج ۲، ص۱۴۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۲۲.

منابع و مآخذ حدیثی: وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۸۵و ج ۳۰، ص ۲۲۸.

۴۴. أصل جمیل بن صالح الأسدي

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: محمّد بن ابی عمیر و حسن بن محبوب

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۱۲۷؛ الفهرست، ص ۹۴؛ معالم العلماء، ص ۳۲؛ أعیان الشیعة، ج ۶، ص ۳۰۶؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۴۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۳۲.

منابع و مآخذ حدیثی: وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۸۵و ج ۳۰، ص ۲۲۸.

۴۵. أصل الحارث بن الأحول

معصوم معاصر: امام صادق علیه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: حسن بن محبوب

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۲۰؛ معالم العلماء، ص ۲۹۰؛ الذریعة، ج ۲، ص۱۴۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۶۳.

منابع و مآخذ حدیثی: وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۸۶و ج ۳۰، ص ۲۲۹.

۴۶. أصل حبیب بن المعلّل المدائني

معصوم معاصر: امام صادق علیه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: محمّد بن ابی عمیر

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۱۴۱؛ الفهرست، ص ۳۰۵؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۴۵؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۹۱.

۴۷. أصل أبو محمّد حریز بن عبدالله السجستاني

معصوم معاصر: امام صادق علیه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: حمّاد بن عیسی

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۳۴۰؛ الفهرست، ص ۳۰۴؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۶۵؛ نقد الرجال، ج ۱، ص ۴۱۱؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۶۰؛ معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۲۳۰.

منابع فقهی اصل: السرائر، ج ۳، ص ۵۸۹.

۴۸. أصل الحسن بن أيّوب

معصوم معاصر: امام کاظم علیه السلام

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: محمّد بن عبدالله بن غالب

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۱۱۳؛ الفهرست، ص ۸۷؛ معالم العلماء، ص ۳۰؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۴۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۲۷۵؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۹۴.

۴۹. أصل الحسن بن رباط البجلي (م ۲۰۴ ق)

معصوم معاصر: امام صادق علیه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: حسن بن محبوب

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۱۵۰؛ الفهرست، ص ۱۰۰؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۹۹؛ نقد الرجال، ج ۲، ص ۲۲؛ فوائد الرجالية، ج ۱، ص ۳۷۸؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۴۶؛ معالم العلماء، ص ۳۵.

۵۰. أصل الحسن بن زیاد العطّار

معصوم معاصر: امام صادق

وثاقت و ضعف نویسنده: موثق

راوی اصل: ابن ابی عمیر

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۱۵۲؛ الفهرست، ص ۱۰۰؛ معالم العلماء، ص ۳۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۲۹۰.

۵۱. أصل الحسن بن صالح بن حيّ الأحول (م ۱۶۸ ق)

معصوم معاصر: امام باقر و امام صادق

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: حسن بن محبوب

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۵۰؛ الفهرست، ص ۹۰؛ معالم العلماء، ص ۳۴؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۴۶؛ مجمع الرجال، ج ۲، ص ۱۱۶.

۵۲. أصل الحسن بن موسی بن سالم الحنّاط الکوفي

معصوم معاصر: امام صادق

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: ابن ابی عمیر

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۰۰؛ معالم العلماء، ص ۳۸؛ مجمع الرجال، ج ۲، ص ۱۵۶؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۵۴۴؛ جامع الرواة، ص ۲۷۷.

منابع و مآخذ حدیثی: وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۸۷ و ج ۳۰، ص ۲۲۹.

۵۳. أصل الحسین بن أبي العلاء الخفّاف

معصوم معاصر: امام باقر و امام صادق

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: ابن ابی عمیر

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۰۰، معالم العلماء، ص ۳۸؛ جامع الرواة، ص ۲۳۱؛ مجمع الرجال، ج ۲، ص ۱۶۳؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۴۰۱.

۵۴. أصل الحسین بن أبي غندر الکوفي (م ۲۱۰ ق)

معصوم معاصر: امام صادق

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: صفوان بن یحیی

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۵۵؛ الفهرست، ص ۵۹؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۹۸؛ معالم العلماء، ص ۴۱؛ الذريعة، ج ۲، ص ۱۴۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۲۰۳.

۵۵. أصل الحسين بن عثمان بن شريک بن عدي العامري

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: ابن ابی عمیر

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۰۶؛ معالم العلماء، ص ۳۸؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۹۸؛ الذريعة، ج ۲، ص ۱۴۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۱.

۵۶. أصل حفص بن البختري الكوفي البغدادي (زنده در قبل از ۱۸۳ ق)

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: ابن أبی عمیر

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۱۱؛ معالم العلماء، ص ۴۳؛ معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۲۸۸؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۳۵۱.

منابع و مآخذ حدیثی: حلية الأبرار، ج ۱، ص ۳۹۰؛ وسائل الشيعة، ج ۱۹، ص ۳۴۹ و ج ۲۷، ص ۱۰۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۴، ص ۴۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۰۱.

منابع فقهی اصل: الخلاف، ج ۱، ص ۱۰۳؛ المهذب البارع، ج ۳، ص ۴۰۱.

۵۷. أصل حفص بن سالم أبي ولّاد الحنّاط

معصوم معاصر: امام صادق علیه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: حسن بن محبوب

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۳۲۶؛ الفهرست، ص ۱۱۲؛ جامع الرواة، ص ۲۶۱؛ نقد الرجال، ج ۲، ص ۱۲۹؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۳۵۷. خلاصة الأقوال، ص ۵۸.

منابع و مآخذ حدیثی: وسائل الشيعة، ج ۱۹، ص ۳۴۹.

منابع فقهی اصل: الخلاف، ج ۳، ص ۲۶۴؛ منتهی المطلب، ج ۴، ص ۴۳۵.

۵۸. أصل حفص بن سوقة العمري

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: ابن ابی عمیر

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۳۲۷؛ الفهرست، ص ۱۱۶؛ معالم العلماء، ص ۴۳؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۶۲؛ خلاصة الأقوال، ص ۳۳۷؛ مجمع الرجال، ج ۱، ص ۲۱۲؛ معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۱۴۸؛ الذريعة، ج ۲، ص ۱۴۷؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۵۸۳.

۵۹. أصل حفص بن عبدالله السجستاني

معصوم معاصر: (نامعلوم)

وثاقت و ضعف نویسنده: ثقه

راوی اصل: (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی: معالم العلماء، ص ۴۴.

۶۰. أصل الحكم بن أيمن الحنّاط الكوفي

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: ابن ابی عمیر

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۱۷؛ رجال النجاشي، ج ۱، ص ۱۳۷؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۶۴؛ مجمع الرجال، ج ۱، ص ۲۱۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۱۷۲.

۶۱. أصل حكم بن مسكين أبي محمّد الكوفي المكفوف

معصوم معاصر: امام صادق علیه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: حسن بن محبوب

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۱۳؛ مجمع الرجال، ص ۵۲؛ الذريعة، ج ۲، ص ۱۴۸.

۶۲. أصل حميد بن زياد بن حمّاد بن زياد الدهقان الكوفي

معصوم معاصر: (نامعلوم)

وثاقت و ضعف نویسنده: ثقه

راوی اصل: (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۶۰؛ معالم العلماء، ص ۴۳؛ الذریعة، ج ۲، ص۱۴۸.

منابع و مآخذ حدیثی: (نامعلوم)

۶۳. أصل حميد بن المثنى العجلي الكوفي (م ۲۱۰ ق)

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم عليهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: ابن ابی عمیر و حسن بن محبوب.

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۴۴؛ خلاصة الأقوال، ص ۱۲۸؛ معالم العلماء، ص ۴۲؛ جامع الرواة، ص ۲۸۵؛ معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۰۹.

۶۴. أصل خالد بن أبي إسماعيل الكوفي

معصوم معاصر: امام صادق عليه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: صفوان بن یحیی

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۲۲؛ معالم العلماء، ص ۴۶؛ جامع الرواة، ص۲۸۵؛ رجال النجاشي، ج ۱، ص ۳۱۵.

۶۵. أصل خالد بن صبيح الكوفي

معصوم معاصر: امام صادق عليه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: ابن ابی عمیر

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۳۵۱؛ الفهرست، ص ۱۲۲؛ معالم العلماء، ص ۴۶؛ خلاصة الأقوال، ص ۱۳۸؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۹۲.

منابع و مآخذ حدیثی: وسائل الشيعة، ج ۳۰، ص ۲۲۹ و ج ۲۰، ص ۸۶؛ خاتمة المستدرک، ج ۶، ص ۱۳۰.

۶۶. أصل خالد بن عبدالله بن سدير بن حكيم بن صهيب الصيرفي

معصوم معاصر: (نامعلوم)

وثاقت و ضعف نویسنده: مجهول

راوی اصل: (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۲۲؛ مجمع الرجال، ج ۲، ص ۲۶۲؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۹۲؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۴۹.

۶۷. أصل ذریح بن محمّد بن یزید المحاربي

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۶؛ معالم العلماء، ص ۴۹.

۶۸. أصل ربعي بن عبد الله بن الجارود أبي نعیم البصري

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۷۰؛ معالم العلماء، ص ۵۰.

۶۹. أصل ربیع بن محمّد بن عمر بن حسّان الأصمّ المسلمي

معصوم معاصر: امام صادق علیه السلام

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۷۰؛ معالم العلماء، ص ۵۰؛ رجال النجاشي، ص ۱۶۴.

منابع و مآخذ حدیثی: فلاح السائل، ص ۲۰۲.

۷۰. أصل رفاعة بن موسی الأسدي الکوفي النخاس

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی: معالم العلماء، ص ۵۰؛ الفهرست، ص ۱۳۹؛ رجال النجاشي، ج ۱، ص ۳۷۹.

۷۱. أصل زکار بن یحیی الواسطي

معصوم معاصر: (نامعلوم)

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۴۴؛ الذریعة، ج ۲۶، ص ۱۵۰.

۷۲. أصل زیاد بن مروان القندي أبي الفضل الواقفي

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام
وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)
منابع و مآخذ رجالی: الذریعة، ج ۲، ص ۱۵۰.

۷۳. أصل زیاد بن منذر أبي الجارود الأعمی
معصوم معاصر: امام باقر و امام صادق علیهما السلام
وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)
منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۷۲؛ معالم العلماء، ص ۵۲.

۷۴. أصل زید الزراد
معصوم معاصر: امام صادق علیه السلام
وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)
منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۷۱؛ معالم العلماء، ص ۵۱.
منابع و مآخذ حدیثی: المستدرک، ج ۳، ص ۲۹۷.

۷۵. أصل زید النرسي
معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام
وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)
منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۷۱؛ معالم العلماء، ص ۵۱.
منابع و مآخذ حدیثی: المستدرک، ج ۳، ص ۳۰۰.

۷۶. أصل زرعة بن محمّد الحضرمي
معصوم معاصر: امام باقر و امام صادق علیهما السلام
وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)
منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۷۵؛ معالم العلماء، ص ۵۴.

۷۷. أصل خلّاد السندي (السدي) البزّاز الکوفي
معصوم معاصر: امام صادق علیه السلام
وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)
راوی اصل: (نامعلوم)
منابع و مآخذ رجالی: الذریعة، ج ۲، ص ۱۴۹.

۷۸. أصل داوود بن زربي أبي سليمان الخندقي البندار

معصوم معاصر: (نامعلوم)

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: ابن ابی عمیر

منابع و مآخذ رجالی : الفهرست، ص ۶۸؛ معالم العلماء، ص ۴۸؛ رجال النجاشي، ص ۱۶۰.

۷۹. أصل داوود بن كثير الرَّقّي

معصوم معاصر: امام صادق، امام کاظم و امام رضاعليهم السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: حسن بن محبوب

منابع و مآخذ رجالی : معالم العلماء، ص ۴۸.

۸۰. أصل سعد بن أبي خلف

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظمعليهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل : حسن بن محبوب

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۷۶؛ معالم العلماء، ص ۵۵.

۸۱. أصل سعدان بن مسلم العامري الكوفي

معصوم معاصر : امام صادق و کاظمعليهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده : موثّق

راوی اصل: صفوان بن یحیی، ابن ابی عمیر و حسن بن محبوب

منابع و مآخذ رجالی : الفهرست، ص ۱۴۰؛ مجمع الرجال، ج ۵، ص ۷۳؛ أعيان الشيعة، ج ۱۱، ص ۱۹۶؛ الذريعة، ج ۲، ص ۱۵۱.

۸۲. أصل سعيد بن عبدالرحمن الأعرج السمّان

معصوم معاصر : امام صادق﵇

وثاقت و ضعف نویسنده : موثّق

راوی اصل: علی بن نعمان و صفوان بن یحیی

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۳۷؛ مجمع الرجال، ج ۳، ص ۱۱۸؛ معالم العلماء، ص ۵۵؛

الذريعة، ج ۲، ص ۱۵۱؛ تنقيح المقال، ج ۲، ص ۲۷.

۸۳. أصل سعيد بن غزوان الأسدي الكوفي

معصوم معاصر: امام صادق عليه السلام

وثاقت و ضعف نويسنده: موثّق

راوی اصل: ابن ابی عمیر

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۵۵؛ معالم العلماء، ص ۵۵؛ معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۱۳۴؛ قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۱۳.

۸۴. أصل سعيد بن مسلمة بن هاشم بن عبد الملك بن مروان الدمشقي

معصوم معاصر امام صادق عليه السلام

وثاقت و ضعف نويسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: ابن ابی عمیر

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۳۸؛ رجال النجاشي، ج ۱، ص ۴۱۱؛ معالم العلماء، ص ۵۵؛ معجم رجال الحديث ج ۹، ص ۱۳۸.

۸۵. أصل سعيد بن يسار الضبيعي الكوفي

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم عليهما السلام

وثاقت و ضعف نويسنده: موثّق

راوی اصل: صفوان بن یحیی

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۴۱۰؛ الفهرست، ص ۱۵۶؛ معالم العلماء، ص ۸۰؛ الذريعة، ج ۲، ص ۱۵۱؛ أعيان الشيعة، ج ۱۱، ص ۲۳۹؛ مجمع الرجال، ج ۳، ص ۱۲۶.

۸۶. أصل سفيان بن صالح

معصوم معاصر: (نامعلوم)

وثاقت و ضعف نويسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: ابن ابی عمیر

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۴۳۶؛ الفهرست، ص ۱۴۳؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۶۷؛ الذريعة، ج ۲، ص ۱۵۲؛ معالم العلماء، ص ۵۸.

۸۷. أصل سلام بن أبي عمرة (م ۲۱۹ ق)

معصوم معاصر: امام باقر و امام صادق علیهما السلام
وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق
راوی اصل: عبدالله بن جبله
منابع و مآخذ رجالی: الذریعة، ج ۲، ص ۱۵۲.

۸۸. أصل سليم بن قيس الهلالي العامري (م ۹۰ ق)
معصوم معاصر: امام علی، امام حسن، امام حسین، امام سجّاد، و امام باقر علیهم السلام
وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق
راوی اصل: ابان بن ابی عیاش و عمر بن اذینه.
منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۸؛ الفهرست، ص ۲۷۵؛ تهذیب المقال، ج ۱، ص ۱۸۰.
منابع و مآخذ حدیثی: الغیبة لمفید، ص ۱۰۱.

۸۹. أصل شعيب بن أعين الحدّاد
معصوم معاصر: امام صادق علیه السلام
وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق
راوی اصل: محمّد بن ابی عمیر
منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۶۶؛ معالم العلماء، ص ۵۹.

۹۰. أصل شعيب بن يعقوب العقرقوفيّ
معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام
وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق
راوی اصل: حمّاد بن عیسی
منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۴۴؛ معالم العلماء، ص ۵۸؛ نقد الرجال، ج ۳، ص ۳۹۹؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۰۰.
منابع و مآخذ حدیثی: وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۲۲۹ و ج ۲۰، ص ۸۶ و ج ۳۰، ص ۳۹۱.

۹۱. أصل شهاب بن عبد ربّه
معصوم معاصر: امام باقر و امام صادق علیهما السلام
وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: ابن ابی عمیر

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۸۳؛ معالم العلماء، ص ۵۹.

۹۲. أصل صالح بن رزين الكوفي

معصوم معاصر: امام صادقؑ

وثاقت و ضعف نویسنده: موثق

راوی اصل: حسن بن محبوب

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۶۸؛ معالم العلماء، ص ۵۸؛ جامع الرواة، ص ۴۰۶؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۶۹.

۹۳. أصل ظريف بن ناصح الكوفي

معصوم معاصر: امام باقر و امام صادقؑ

وثاقت و ضعف نویسنده: موثق

راوی اصل: حسن بن علی بن فضال

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۲، ص ۴۵۶؛ الفهرست، ص ۱۷۲؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۲۳؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۱۸۹؛ الذريعة، ج ۲، ص ۱۵۹؛ قاموس الرجال، ج ۵، ص ۵۸۶.

۹۴. أصل عاصم بن الحميد الحناط الكوفي

معصوم معاصر: امام صادقؑ

وثاقت و ضعف نویسنده: موثق

راوی اصل: محمّد بن عبد الحميد

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۲، ص ۱۵۸؛ الفهرست، ص ۱۸۰؛ الذريعة، ج ۲، ص ۱۵۹؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۱۹۷.

۹۵. أصل عباد العفري أبي سعيد الكوفي (م ۲۵۰ق)

معصوم معاصر: (نامعلوم)

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی: الذريعة، ج ۲، ص ۱۶۳.

۹۶. أصل عبدالله بن سلیمان الصیرفي العبسي

معصوم معاصر: امام سجّاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۲، ص ۲۹؛ الذریعة، ج ۲، ص ۶۳.

۹۷. أصل أبو محمّد عبدالله بن محمّد الیمني (زنده در ۲۵۵ ق)

معصوم معاصر: امام هادی و امام عسکری علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: مجهول

راوی اصل: (نامعلوم)

منابع و مآخذ حدیثی: جمال الأسبوع، ص ۴۸۳.

۹۸. أصل عبد الله بن یحیی الکاهلي (م قبل از ۱۸۳ ق)

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی

منابع و مآخذ رجالی: الذریعة، ج ۲، ص ۱۶۳؛ الأصول الستة عشر، ص ۱۱۷.

۹۹. أصل عبد الله بن الهیثم الکوفي

معصوم معاصر: (نامعلوم)

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۲۲۷.

۱۰۰. أصل عبدالملک بن حکیم الخثعمي الکوفي

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: جعفر بن محمّد بن حکیم

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۷۹؛ معالم العلماء، ص ۱۱۴؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۶۳.

منابع و مآخذ حدیثی، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲ و ج ۶۱، ص ۵۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱،

ص ۱۴۱ و ج ۹، ص ۴۵۳ و ج ۱۰، ص ۳۹۶.

۱۰۱. أصل علي بن أبي حمزة البطائني

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: ضعیف

راوی اصل: (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۲۱۰؛ معالم العلماء، ص ۶۷.

۱۰۲. أصل علي بن أحمد بن أبي القاسم الكوفي

معصوم معاصر: (نامعلوم)

وثاقت و ضعف نویسنده: ناموثّق

راوی اصل: (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۲۶۵؛ معالم العلماء، ص ۶۴؛ مجمع الرجال، ج ۴، ص ۱۶۲.

منابع و مآخذ حدیثی: (نامعلوم)

۱۰۳. أصل علي بن أسباط الكوفي

معصوم معاصر: امام رضا و امام جواد علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: موسی بن جعفر بغدادی

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۲۱۱؛ معالم العلماء، ص ۶۳.

۱۰۴. أصل علاء بن رزين القلاء الثقفي

معصوم معاصر: امام صادق علیه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: حسن بن محبوب

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۱۸۲؛ الذريعة، ج ۲، ص ۱۶۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۱۸۶.

۱۰۵. أصل علي بن إسماعيل بن شعيب

معصوم معاصر: امام رضا علیه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده : موثّق

راوی اصل: (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی : الفهرست، ص ۲۱۲؛ معالم العلماء، ص ۶۲؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۳۴؛ خلاصة الأقوال ، ص ۱۷۶؛ الذريعة، ج ۲، ص ۱۶۴؛ معجم رجال الحديث ، ج ۱۲، ص ۳۰۰.

منابع و مآخذ حدیثی : بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۳۱۲؛ وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۲۸۹.

۱۰۶. أصل علي بن رئاب أبي الحسن الكوفي

معصوم معاصر : امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده : موثّق

راوی اصل: حسن بن محبوب

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۲۲۱؛ معالم العلماء، ص ۶۲؛ مجمع الرجال، القهپائي، ص ۱۹۵.

۱۰۷. أصل علي بن عبد الواحد النهدي

معصوم معاصر : امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۱۳۷؛ الذريعة، ج ۲، ص ۱۶۵.

۱۰۸. أصل عمار بن موسى الساباطي

معصوم معاصر : امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده : موثّق

راوی اصل : (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی: الذريعة، ج ۲، ص ۱۶۵؛ مكتبة سيد بن الطاووس، ص ۱۷۶.

۱۰۹. أصل قاسم بن إسماعيل القرشي

معصوم معاصر: (نامعلوم)

وثاقت و ضعف نویسنده : (نامعلوم)

راوی اصل : (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی : الذريعة، ج ۲، ص ۱۶۵.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۱۰. أصل مثنی بن الولید الحنّاط الکوفي

معصوم معاصر: امام صادق‌علیه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: هارون بن موسی تلعکبری

منابع و مآخذ رجالی: الذریعة، ج ۲، ص ۱۶۵.

۱۱۱. أصل محمّد بن جعفر البزاز القرشيّ (متولّد ۲۸۵ ق)

معصوم معاصر: امام صادق‌علیه السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: هارون بن موسی تلعکبری

منابع و مآخذ رجالی: الذریعة، ص ۲، ص ۱۶۶.

۱۱۲. أصل محمّد بن أبي عمیر (م ۲۱۷ ق)

معصوم معاصر: امام کاظم و امام رضاعلیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: (نامعلوم)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

منابع و مآخذ حدیثی: جمال الأسبوع، ص ۲۵۹.

۱۱۳. أصل محمّد بن قیس الأسدي

معصوم معاصر: امام باقر و امام صادق‌علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی: الذریعة، ج ۲، ص ۱۶۶.

۱۱۴. أصل محمّد بن قیس البجلي (م ۱۵۱)

معصوم معاصر: امام باقر و امام صادق‌علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: ابن ابی عمیر

منابع و مآخذ رجالی: الفهرست، ص ۳۲۵؛ نقد الرجال، ج ۴، ص ۲۰۶؛ جامع الرواة، ج ۲،

ص ۱۸۵؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۶۶.

۱۱۵. أصل محمّد بن مثنی بن القاسم الحضرمي

معصوم معاصر: امام جواد و امام هادی علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: تلعکبری

منابع و مآخذ رجالی: الذریعة، ج ۲، ص ۱۶۶؛ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۵۴۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۹۳.

۱۱۶. أصل مروک بن عبید بن سالم بن أبي حفصة

معصوم معاصر: امام رضا و امام جواد علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: احمد بن محمّد بن خالد

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۱، ص ۴۲۵؛ الذریعة، ج ۲، ص ۱۶۶.

منابع و مآخذ حدیثی: (نامعلوم)

۱۱۷. أصل مسعدة بن زیاد الربعي

معصوم معاصر: امام باقر و امام صادق علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: (نامعلوم)

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۲، ص ۳۵۸؛ الفهرست، ص ۲۴۹.

منابع و مآخذ حدیثی: خاتمة وسائل الشیعة، ص ۱۶۵.

۱۱۸. أصل معاویة بن حکیم

معصوم معاصر: امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: (نامعلوم)

منابع و مآخذ حدیثی: مکتبة السید الطاووس، ص ۱۷۸؛ فرج المهموم، ص ۹۱.

۱۱۹. أصل وهب بن عبد ربّه بن أبي میمونة

معصوم معاصر: امام باقر و صادق علیهما السلام

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: حسن بن محبوب

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۲، ص ۳۹۲؛ الفهرست، ص ۳۴۹؛ جامع الرواة، ص ۳۰۲؛ معالم العلماء، ص ۱۲۷.

۱۲۰. أصل هشام بن الحكم

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: ابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۲، ص ۳۹۷؛ الفهرست، ص ۳۵۵.

۱۲۱. أصل هشام بن سالم

معصوم معاصر: امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

وثاقت و ضعف نویسنده: موثّق

راوی اصل: ابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی

منابع و مآخذ رجالی: رجال النجاشي، ج ۲، ص ۳۹۹؛ الفهرست، ص ۳۵۶؛ معالم العلماء، ص ۱۲۹.

منابع و مآخذ حدیثی: الإقبال، ص ۱۰۴.

۱۲۲. أصل یونس بن بکیر

معصوم معاصر: (نامعلوم)

وثاقت و ضعف نویسنده: (نامعلوم)

راوی اصل: (نامعلوم)

منابع و مآخذ حدیثی: مهج الدعوات، ص ۲۵۳؛ مكتبة السيد الطاووس، ص ۱۸۰.

در پایان، یادآور می‌شود طبق جدول زیر، از مجموع ۱۲۲ اصل، یک اصل مربوط به دورهٔ پیش از امام صادق علیه السلام و چهارده اصل مربوط به دورهٔ پس از ایشان است و وضعیت شانزده اصل نیز نامعلوم است.

نمودار اصول بر حسب معاصرت با ائمه(ع)

ردیف	نام ائمه(ع)	تعداد مورد	شماره
۱	امام علی، امام حسن، امام حسین، امام سجّاد و امام باقر(ع)	۱ مورد	۸۸.
۲	امام سجّاد، امام باقر و امام صادق(ع)	۳ مورد	ش ۳، ۴۰ و ۹۶.
۳	امام باقر و امام صادق(ع)	۱۱ مورد	ش ۱۰، ۱۳، ۱۵، ۴۱، ۵۱، ۵۳، ۸۷، ۹۳، ۱۱۶، ۱۱۷ و ۱۱۹.
۴	امام صادق(ع)	۲۹ مورد	ش ۱، ۲، ۸، ۱۱، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۳۱، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۱۰۴، ۱۱۰ و ۱۱۱.
۵	امام صادق و امام کاظم(ع)	۲۸ مورد	ش ۴، ۹، ۱۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۳، ۴۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۳، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۹۰، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۰ و ۱۲۱.
۶	امام صادق، امام کاظم، امام رضا(ع)	۶ مورد	۶، ۱۸، ۳۳، ۳۸، ۶۹ و ۱۱۲.
۷	امام کاظم(ع)	۲ مورد	ش ۳۲ و ۴۸.
۸	امام کاظم و امام رضا(ع)	۲ مورد	ش ۷ و ۱۷.
۹	امام رضا(ع)	۴ مورد	ش ۱۴، ۱۶، ۱۹ و ۱۰۵.
۱۰	امام رضا و امام جواد(ع)	۲ مورد	ش ۱۰۳ و ۱۱۶.
۱۱	امام رضا، امام جواد و امام هادی(ع)	۱ مورد	ش ۱۱۶.
۱۲	امام جواد و امام هادی(ع)	۱ مورد	ش ۱۱۵.
۱۳	امام هادی(ع)	۱ مورد	ش ۵.
۱۴	امام هادی و امام عسکری(ع)	۱ مورد	ش ۹۷.
۱۵	نامعلوم	۱۶ مورد	ش ۲۰، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۷، ۳۹، ۴۲، ۵۹، ۶۲، ۶۶، ۶۸، ۸۶، ۹۱، ۹۵، ۹۹ و ۱۰۲.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

متون حدیثی

فضائل شهر رجب

الحافظ عبدالله بن عبدالله النیسابوری المعروف بالحاکم الحسکانی(قرن ٥)

تحقیق: محمدباقر محمودی

الاثنا عشریة

مؤلف مجهول

تحقیق: مرتضی وعاتی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فضائل شهر رجب

عبيدالله بن عبدالله النيشابوري

المعروف بالحاكم الحسكاني (قرن ٥ ق)

تحقيق: محمّد باقر المحمودي

التمهيد

المؤلّف

هو عبيدالله بن عبدالله بن أحمد بن محمّد بن أحمد بن محمّد بن حسكان أبو القاسم الحسكاني الحذّاء الحاكم النيسابوري الحنفي صاحب شواهد التنزيل.

قال عنه تلميذه أبو الحسن الفارسي في تذييله على تاريخ نيسابور تحت الرقم ٩٨٥ حسب الإعداد الجديد للكتاب:

[شيخنا] الحافظ المتقن [الحاكم، محدّث أصحاب الرأي في عصره، من المكثرين، والجامع للأبواب والمصنف في كلّ فنّ بحسان الكتب] من أصحاب أبي حنيفة، فاضل مسنّ، من بيت العلم والوعظ والحديث، وهذا تميّز من بينهم بطلب الحديث وتحصيله ومعرفته حتّى تخرّج فيه.

سمع الكثير عالياً، وانتخب على الشيوخ، وجمع الأبواب والكتب والطرف.

وتفقه على القاضي الإمام أبي العلاء.

[وخرّج للقاضي أبي الحسين بن حمش الفوائد، وأملى سنين في داره، وحضر مجلس إملائه المشايخ، وقرأ على أبي بصير الزعفراني سنة ٤١٦، وأوّل شيخ سمع منه الحديث هو يعقوب بن محمّد بن شاذان النوقيري، سمع في سنة خمس وستّ وسبع وتسعين وثلاثمئة].

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

حدّث عن أبيه وجدّه، والسيد أبي الحسن وأهل بيته، والحاكم أبي عبدالله، والزيادي، وابن بـامويه، وطبقتهم من الأئمّة والكبار، وبعدهم من أصحاب الأصمّ والسقاء وابن فنجويه وأبي الحسن بن عبدان.

ثمّ بعد ذلك اختصّ بأبي بكر بن الحارث الأصبهاني وأخذ منه العلم [وكان من المكثرين عنه والمختصين بالاستفادة منه] وكذلك عن أحمد بن عليّ بن منجويه.

وسمع من أبي عبدالله المزكي وأبي حسان [المزكي] وابن باكويه والنصروي وطبقتهم، وبعد ذلك عن القاضي أبي العلاء [صاعد بن محمّد] وأولاده. ولم يأل في الطلب ثمّ في النشر والإفادة.

[وقد سمّع أولاده الكثير من الأحاديث وأفادهم من المشايخ، وسمّاهم بالأسامي المستغربة في المحدّثين].

هذا ما ذكره تلميذه عنه في تاريخ نيسابور سواء في ترجمته أو في ثنايا الكتاب، وقد وضعنا بعض ما ذكره في ثنايا الكتاب بين معقفتين إتماماً للفائدة.

الرسالة

وهذه الدرّة الفريدة عثر عليها في خبايا أبنية مشهد الإمام الرضا ﷺ عند ما راموا تجديد بعض الأبنية فوجدوها مع مجاميع دعائية وقرآنية مدفونة في جانب من الحرم الشريف محتسباً من الأعداء حسب الظاهر، وكان هذا الكشف سنة ١٣٨٩ هق، وهي الآن تحت الرقم ١٢٤٠٥ في مكتبة الإمام الرضا ﷺ ضمن مجموعة كتبت سنة ٤٢٩، وقد طبعت هذه الرسالة مع الطبعة الثانية لشواهد التنزيل ذيل المجلّد الثاني، إلّا أنّه وقع فيها أغلاط وتقديم وتأخير ممّا دعانا إلى نشرها ثانية، والحمد لله أوّلاً وآخراً.

وقد بسطنا الكلام حول المؤلّف وأسرته في مقدمة كتابه القيم شواهد التنزيل فلاحظ.

بسم الله الرّحمن الرّحيم

٩٠/أ/ الحمد لله على إفضاله، والصلاة على المصطفى وآله.

أمّا بعد فإنّ العالم الزاهد حامد بن أحمد بن جعفر ـ أدام الله توفيقه[1] ـ سألني عن ذكر [فضيلة] شهر رجب في الآثار وما روي فيه من الأخبار، فجمعت له في هذه التذكرة بعض ما ورد فيه على سبيل الاختصار؛ إيجاباً لطلبه، واستجلاباً لصالح دعوته، وتذكرة لأولاده وجماعة مختلفة، ومن الله سبحانه التيسير والتسهيل، وهو حسبنا ونعم الوكيل.

[١ ـ] باب الدعاء في استهلال [شهر] رجب

١. أخبرنا الفقيه الزاهد أبو محمّد إسماعيل بن الحسين البخاري ﷺ[2] قراءة عليه في دار القاضي الإمام أبي العلاء ﷺ سنة تسع وتسعين وثلاثمئة، حدّثنا أبو بكر محمّد بن أحمد بن حبيب إملاءً سنة ثلاث وأربعين، حدّثنا إسماعيل بن إسحاق إملاءً، حدّثنا محمّد بن أبي بكر، حدّثنا زائدة بن أبي الرقاد، حدّثنا زياد النميري، عن أنس ﷺ عن النبيّ ﷺ أنّه كان إذا دخل [شهر] رجب قال: **اللهمّ بارك لنا في رجب وشعبان، وبلّغنا رمضان.** وكان إذا كان ليلة البدر قال: **هذه ليلة غرّاء، ويوم الجمعة يوم أزهر.**

تفرّد بهذا الحديث زائدة، ورواه عنه جماعة.

[٢ ـ] باب /٩٠/ب/ تعيين النبيّ ـ صلّى الله عليه ـ شهر رجب
وأنّه الّذي بين جمادى وشعبان

٢. أخبرنا الشيخ الحافظ أحمد بن عليّ الأصبهاني[3]، حدّثنا أبو عمرو محمّد بن أحمد الحيري، حدّثنا أبو العبّاس الشيباني، حدّثنا أبو بكر بن أبي شيبة [ظ]، حدّثنا

عبد الوهّاب الثقفي، عن أيّوب، عن ابن سيرين، عن ابن أبي بكرة، عن أبيه ﷺ عن النبيّ ﷺ أنّه قال: **إنّ الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السماوات والأرض السنة اثنا عشر شهراً منها أربعة حرم ثلاث متواليات ذو القعدة وذو الحجّة والمحرّم و رجب شهر مضر الّذي بين جمادى وشعبان** [...].

وذكر الحديث [وأنا] اقتصرته.

الراو[ي] الصحابي هو أبو بكرة نُفَيع بن الحارث، واسم ابنه الراوي عنه عبد الرحمن، والراوي عنه هو محمّد بن سيرين البصري، والراوي عنه هو أيّوب السختياني الزاهد.

وهذا الحديث متفق عليه رواه محمّد بن إسماعيل البخاري في جامعه ومسلم بن الحجاج القشيري في مسنده جميعاً من طريق عبد الوهّاب الثقفي.

[٣ـ] باب تسمية [شهر] رجب شهر الله تعالى

٣. حدّثنا السيّد الزكيّ أبو منصور ظفر بن محمّد الحسيني ﷺ إملاء[٤]، حدّثنا أبو صالح خلف بن إسماعيل الخيام ببخارا، حدّثنا مكي بن خلف، حدّثنا نصر بن الحسين وإسحاق بن حمزة، قالا: أنبأنا عيسى بن موسى غنجار، عن أبيز بن قهير عن غالب بن عبدالله، عن عطاء عن عائشة رضي الله عنها قالت: قال رسول الله ﷺ: **إنّ رجب شهر الله ويدعا الأصمّ /٩١/أ/ وكان أهل الجاهلية إذا دخل رجب يعطّلون أسلحتهم يضعونها، فكان النّاس يأمنون وتأمن السّبل، ولا يخاف بعضهم من بعض حتّى ينقضي.**

[٤ـ] باب لم سمّي شهر رجب بالأصمّ

قد قال النّاس فيه فأكثروا، وأولى الأقاويل قول المصطفى صلّى الله عليه [وآله وسلّم]

٤. أخبرنا أبو نصر أحمد بن عليّ الشبيبي[٥]، حدّثنا أبو الحسن محمّد بن محمّد الكارزي إملاء سنة أربعين، حدّثنا أبو عبدالله محمّد بن عيسى النيسابوري بمكّة، حدّثنا محمّد بن إبراهيم، حدّثنا الحسين بن سلمة الواسطي، حدّثنا يحيى بن سهل،

أنبأنا عصام بن طليق عن أبي هارون العبدي، عن أبي سعيد الخدري ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: **ألا إنّ رجب شهر الله الأصمّ، وإنّما سمّي الأصمّ لانفراده من الأشهر الحرم، وشعبان شهري، ورمضان شهر أمّتي. ألا من صام في رجب يوماً إيماناً واحتساباً استوجب رضوان الله الأكبر.**

[٥ -] باب كون أيّامه مكتوبة على باب السّماء

٥. أخبرنا أبو مسلم الرازي الصوفي، أنبأنا أبو نصر منصور بن محمّد بن إبراهيم الجنابذي بها، أنبأنا ثواب بن يزيد، حدّثنا الحسين بن موسى الرسعني، حدّثنا إسحاق بن رزيق، حدّثنا إسماعيل بن يحيى، حدّثنا مسعر، عن عطيّة، عن أبي سعيد قال: قال رسول الله ﷺ: **رجب من أشهر الحرم، وأيّامه مكتوبة على أبواب السماء السادسة، فإذا صام الرجل منه يوماً وجوّد صومه بتقوى الله نطق الباب ونطق اليوم فقالا: يا ربّ اغفر له! وإن لم يتمّ صومه بتقوى الله ولم يستغفر قالا: خدعت من نفسك.**

[٦ -] باب /٩٦/ب/ فضل الاغتسال في رجب

٦. حدّثنا أبو نصر بن أبي منصور المقرئ، حدّثنا أبي، أنبأنا أبو جعفر الرازي، حدّثنا جعفر بن سهل، حدّثنا محمود بن سعد السعدي، حدّثنا إسحاق بن يحيى، عن حفص بن عمر، عن أبان، عن الحسن، عن أبي هريرة ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: **من أدرك شهر رجب فاغتسل في أوّله وفي أوسطه وفي آخره، خرج من ذنوبه كيوم ولدته أمّه.**

[٧ -] باب صوم النبيّ - صلّى الله عليه - في شهر رجب

٧. أخبرنا السيّد الأوحد أبو الحسن محمّد بن الحسين بن داوود الحسني ﷺ[٦] أنبأنا أبو بكر محمّد بن أحمد بن دلويه، حدّثنا أبو الأزهر السليطي، حدّثنا محمّد بن عبيد، عن عثمان بن حكيم، قال: سألت سعيد بن جبير عن صوم رجب كيف يرى فيه؟ فقال: حدّثني ابن عبّاس ﷺ أنّ رسول الله - صلّى الله عليه - كان يصوم حتّى نقول: لا يفطر، ويفطر حتّى نقول: لا يصوم.

[٨ ـ]باب أمر النبيّ ـصلّى الله عليه ـبصوم رجب

٨. أخبرنا أحمد بن عليّ بن أحمد الفقيه[٧]، أنبأنا أبو عمرو محمّد بن أحمد المقرئ، حدّثنا عليّ بن سعيد العسكري، حدّثنا عمر بن شبة النميري، حدّثنا يوسف بن عطية، حدّثنا هشام بن حسّان، عن محمّد بن سيرين، عن أبي هريرة‌رضي الله عنه أنّ النبيّ‌صلى الله عليه وسلم قال: **لا آمر بصوم شهر بعد شهر رمضان إلّا رجب وشعبان.**

رواه جماعة عن يوسف الصفّار.

[٩ ـ] باب /٩٢/أ/ فضل صوم أيّام رجب

٩. حدّثنا أبو القاسم عبد الخالق بن عليّ المحتسب إملاءً[٨]، حدّثنا أبو محمّد عليّ بن محتاج الكشاني ببخارا، أنبأنا أبو الحسن عليّ بن عبد العزيز البغوي، حدّثنا معلى بن مهدي، حدّثنا عثمان بن مطر الشيباني، عن عبد الغفور، عن عبد العزيز بن سعيد، عن أبيه ـ وكانت له صحبة ـ قال: قال رسول الله‌صلى الله عليه وسلم: **رجب شهر عظيم يضاعف فيه الحسنات، فمن صام يوماً من رجب فكأنّما صام سنةً، ومن صام منه سبعة أيّام غلّقت عنه سبعة أبواب [من أبواب] جهنّم، ومن صام منه ثمانية أيّام فتحت له ثمانية أبواب من الجنة، ومن صام منه عشرة أيّام لم يسأل الله شيئاً إلّا أعطاه إيّاه، ومن صام منه خمسة عشر يوماً نادى منادٍ من السماء: قد غفر لك ما مضى [فـ]استأنف العمل، ومن زاد زاده الله.**

وفي رجب حمل الله ـ تعالى ذكره ـ نوحاً في السفينة، فصام رجب وأمر من معه أن يصوموا، فجرت بهم السفينة ستة أشهر، آخر ذلك يوم عاشوراء هبط على الجودي، فصام نوح ومن معه والوحش: شكراً لله تعالى ذكره.

وفي يوم عاشوراء فلق الله البحر لبني إسرائيل، وفي يوم عاشوراء تاب الله على آدم وعلى [أهل] مدينة يونس، وفيه ولد إبراهيم وعيسى بن مريم‌عليهما السلام.

رواه جماعة عن عثمان بن مطر البصري.

[١٠ ـ] باب / ٩٢ / ب / فضل الصوم في ثلاثة أيام متوالية من رجب

١٠. صمّت أذناي إن لم أكن سمعت عليّ بن شجاع بن محمّد الشيباني[٩] يقول: صمّت أُذناي إن لم أكن سمعت عمر بن أحمد بن أيّوب البغدادي بها، يقول: صمّت أذناي إن لم أكن سمعت الحسين بن محمّد بن عُفير الأنصاري، يقول: صمّت أذناي إن لم أكن سمعت محمّد بن يحيى بن ضريس «الفيد»، يقول: صمّت أذناي إن لم أكن سمعت يعقوب بن موسى المدني ـ وأثنى عليه خيراً ـ يقول: صمّت أذناي إن لم أكن سمعت سلمة بن راشد، يقول: صمّت أذناي إن لم أكن سمعت راشداً أبا محمّد، يقول: صمّت أذناي إن لم أكن سمعت أنس بن مالك، يقول: صمّت أذناي إن لم أكن سمعت رسول الله ﷺ، يقول: **من صام ثلاثة أيام من شهر حرام: الخميس والجمعة والسبت كتب الله تعالى له عبادة تسعمئة عام.**

هذا حديث غريب في المسلسلات، تفرّد به محمّد بن يحيى الفيدي وهو ثقة. ورواه عنه جماعة، وقع إلينا عالياً من هذا الوجه.

مركز تحقيقات كامپيوتری علوم اسلامی

[١١ ـ] باب فضل صوم يوم المبعث

١١. أخبرنا أبو سعد السعدي[١٠]، أنبأنا أبو نصر محمّد بن طاهر الأديب، أنبأنا محمّد بن عبدالله[١١]، حدّثنا حبشون بن موسى، حدّثنا عليّ بن سعيد الرملي، حدّثنا ضمرة بن ربيعة، عن ابن شوذب، عن مطر الورّاق، عن شهر بن حوشب، عن أبي هريرة قال: **من صام يوم سبع وعشرين من رجب كتب [الله] له صيام ستين شهراً، وهو يوم هبط جبرئيل على محمّد ـ صلّى الله عليهما ـ بالرسالة أوّل يوم هباط إليه.**

[١٢ ـ] باب / ٩٣ / أ / فضل القيام والتهجّد في ليالي رجب

١٢. أخبرني أبو عليّ منصور بن عبدالله الذهلي كتابة[١٢]، حدّثنا عبدالله بن محمّد بن يعقوب البخاري، حدّثنا سليمان بن داوود الهروي، حدّثنا معاذ بن عيسى، حدّثنا

إسماعيل بن يحيى، حدّثنا سعد، عن محارب بن دثار، عن جابر رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **من صام يوماً من رجب وقام ليلة من لياليه، بعثه الله آمناً يوم القيامة، ومرّ على الصراط وهو يهلّل ويكبّر.**

ومن صام أكثر من ذلك وقام، أمَرَ الله ـ تبارك وتعالىٰ ـ المنادي يوم القيامة فينادي: ألا إنّ فلان بن فلان سعد سعادة لا يشقى بعدها.

ومن صام أكثر الشهر أعطاه الله ـ تبارك وتعالىٰ ـ في الجنان مُدُناً وقصوراً لا يقدر وصفه الواصفون.

[١٣ ـ] باب فضل الصّلاة في رجب على عدد أيّامه

١٣. أخبرنا إسماعيل بن الحسين الزاهد[١٣] بقراءة القاضي الإمام أبي العلاء رحمه الله في داره عليه سنة تسع وتسعين وثلاثمئة، حدّثنا القاضي أبو أحمد محمّد بن أحمد بن محمّد الحنفي، حدّثنا محمّد بن الحسن بن موسى المذكر، حدّثني إبراهيم بن الحسين، حدّثنا محمّد بن عبيد، أنبأنا محمّد بن حميد، عن عبد الرحمن بن مغرى الدوسي، أنبأنا الأعمش، عن طارق بن شهاب، عن سلمان الفارسي رضي الله عنه قال: دخلت على رسول الله صلّى الله [عليه وآله] في وقت لم أكن أدخل عليه، فقال: **يا سلمان، ألا أُحدّثك بحديث من غرائب حديثي؟** قلت: بلى بأبي أنت وأمّي يا رسول الله: قال: **نعم يا سلمان، ما من مؤمن ولا مؤمنة يصلي في هذا الشهر ثلاثين ركعة ـ وكان شهر رجب ـ يقرأ في كلّ ركعة بفاتحة الكتاب مرّة وقل يا أيّها الكافرون مرّة وثلاث مرّات قل هو الله أحد، إلّا وضع الله تعالى عنه كلّ ذنب عمله /٩٣/ب/ من صغير وكبير، وأعطاه الله من الأجر كمن صام ذلك الشهر كلّه من ذكر وأنثى، وكتب من المصلّين إلى السنة القابلة، وكتب الله له إلى السنة القابلة لكلّ يوم ثواب حجّة وعمرة، ورفع له في ذلك الشهر عمل شهيد من شهداء بدر، وكتب الله له في ذلك الشهر لكلّ يوم يصومه عبادة سنة، ورفع له ألف ألف درجة، فإن صام الشهر كلّه فقد نجا من النّار ووجبت له الجنّة.**

يا سلمان، أخبرني بذلك جبرئيل وقال: يا محمّد، هذه علامة ما بينك وبين المنافقين؛ فإنّ المنافقين لا يقدرون على أن يفعلوا هذا أبداً.

قال سلمان: فقلت: [يا] حبيبي يا رسول الله، فكيف أُصلّي؟ قال: صلِّ من أوّل الشهر عشر ركعات تقرأ فيها ما قلت لك، فإذا سلّمت فارفع يديك إلى السماء وقل: لا إله إلّا الله، وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد، يحيي ويميت، وهو حيّ لا يموت، بيده الخير كلّه، وهو على كلّ شيء قدير.

اللهمّ لا مانع لما أعطيت، ولا معطي لما منعت، ولا ينفع ذا الجدّ منك الجدّ؛ ثمّ تمسح وجهك.

وتصلّي في وسط الشهر مثل ذلك وتقرأ فيها بفاتحة الكتاب وقل يا أيّها الكافرون وقل هو الله أحد ثلاث مرّات، وإذا سلّمت فارفع يديك إلى السماء وقل: لا إله إلّا الله، وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد، يحيي ويميت، وهو حيّ لا يموت، بيده الخير، وهو على كلّ شيء قدير، إلهاً واحداً أحداً صمداً لم يتخذ صاحبة ولا ولداً.

ثمّ تمسح بهما وجهك، ثمّ تصلّي من آخر الشهر عشر ركعات تقرأ في كلّ ركعة مثل ذلك، فإذا سلّمت فارفع يديك إلى السماء وقل: لا إله إلّا الله، وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد، يحيي ويميت، وهو حيّ لا يموت، بيده الخير، وهو على كلّ شيء قدير [و] صلّى الله على محمّد النبيّ الأُمّي، ولا حول ولا قوّة إلّا بالله؛ ثمّ تمسح بهما وجهك وسل حاجتك؛ فإنّك يستجاب لك الدعاء، ويجعل الله تعالى بينك /٩٤/أ/ وبين النّار سبع خنادق، كلّ خندق كما بين السماء والأرض، وكتب الله لك بكلّ ركعة ألف ركعة، وكتب الله لك براءة من النّار وجوازاً على الصراط.

فلمّا فرغ [النبيّ ﷺ من بيان ذلك] خرّ سلمان ساجداً لله تعالى شكراً لما سمع من النبيّ صلّى الله عليه [وآله وسلّم] وصام ذلك اليوم.

[١٤ ـ] باب الذبيحة في [شهر] رجب

١٤. حدّثنا منصور بن الحسين بن محمّد الواعظ إملاءً[١٤]، أنبأنا أحمد بن محمّد أبو حامد الشاركي، أنبأنا أحمد بن عليّ بن المثنّى، حدّثنا غسّان بن الربيع، عن ثابت، عن ابن عون، عن أبي رملة، عن مخنف بن سليم: أنّ النبيّ ﷺ قال وهو واقف بعرفة: إنّ على أهل كلّ بيت كلّ عام أضحاة وعتيرة، فقال: هل تدرون ما العتيرة؟ فلا أدري ما

أجابوه [فـ] قال: العتيرة الّتي تسمونها الرجبية.

قال ابن عون:

قال لي ابن سيرين: سل الشعبي إذا لقيته: في أي يوم يذبح العتيرة؟ فسألته فقال الشعبي: جيرانك أعلم النّاس بذلك. فسألتهم فقالوا: في اليوم العاشر من رجب.

[قال المؤلّف:] وهذا منسوخ بالأضحية في يوم النحر، وهو اليوم العاشر من ذي الحجّة، وبالله التوفيق.

[١٥ ـ] باب /٩٤/ب / الصّلاة والدعاء في منتصف [شهر] رجب وهو المعروف بدعاء الاستفتاح

١٥ـ أخبرنا الحاكم أبو طاهر محمّد بن أحمد الجوري[١٥] حدّثنا أبو يعلى العلوي الهمذاني[١٦]، أنبأنا أبو الحسين محمّد بن الحسين الدينوري، حدّثنا يعقوب بن نعيم بن عمرو بن قرقارة، حدّثنا جعفر بن أحمد بن عبد الجبّار الينبعي بـ«المدينة» عن أبيه، عن إبراهيم بن عبيدالله بن العلاء [قال]:

حدّثتني فاطمة بنت عبدالله بن إبراهيم قالت: [قالت أمّ داوود:] لمّا قتل أبو جعفر الداونيقي عبدالله بن الحسن بن الحسن بن عليّ بن أبي طالب بعد قتل ابنيه محمّد وإبراهيم ﷺ جُعل ابني داوود مكبّلاً فغاب عنّي حيناً بالعراق لم أسمع له خبراً، وكنت أدعو الله وأتضرّع إليه وأسأل أهل الجدّ والاجتهاد والعبادة معاونتي بالدعاء.

فدخلت يوماً على جعفر بن محمّد الصّادق ﷺ أعوده من علّة وجدها، فسألته عن حاله ودعوت له فقال: ما فعل داوود؟ ـ وكنت أرضعته بلبن بعض نسائه ـ فقلت له: وأين داوود! قد فارقني منذ مدّة طويلة وهو محبوس بالعراق. فقال: **وأين أنت عن دعاء الاستفتاح؛ فإنّه الدعاء الّذي يفتح له أبواب السماوات، ويلقى صاحبه بالإجابة من ساعته، وليس لصاحبه عند الله إلّا الإجابة والجنّة!.**

[قالت:] قلت: وكيف لي بذلك أيّها الصّادق؟ قال: **يا أمّ داوود، قد دنا الشهر العظيم شهر رجب، وهو شهر مسموع فيه الدعاء، فصومي ثلاثة أيّام ـ ثالث عشر ورابع عشر وخامس عشر ـ ثمّ اغتسلي في اليوم الثالث وقت الزوال، وصلّي صلاة الزوال ثماني**

ركعات تحسنين قنوتهنّ، ثمّ تصلّين الظهر وبعد الظهر ركعتين، ثمّ بعد الركعتين ثماني ركعات، ثمّ صلّي العصر[١٧] واستقبلي القبلة، واقرئي الحمدلله مئة مرّة، وقل هو الله أحد مئة مرّة، وآية الكرسي عشر مرّات [ثم] /٩٥/أ/ اقرئي سورة الأنعام وسورة الكهف ويس والصافات وحم السجدة، وحم عسق، وحم الدخان، وسورة الفتح، وتبارك الّذي بيده الملك، وإذا السماء انشقت ومابعدها إلى الختم. فإذا فرغت من ذلك وأنت مستقبل القبلة فقولي:

صدق الله الّذي لا إله إلّا هو الحيّ القيّوم ذو الجلال والإكرام الحليم الكريم الّذي ليس كمثله شيء وهو السميع البصير، وبلّغت رسله رسالاته وأنا بذلك من الشاهدين.

اللهمّ لك الحمد، ولك المجد، ولك القهر، ولك النعمة، ولك الرحمة، ولك المهابة، ولك العظمة، ولك السلطان، ولك الامتنان، ولك التسبيح، ولك التقديس، ولك التهليل، ولك التكبير، ولك ما يرى ولك ما لا يرى، ولك ما فوق السماوات العلى وما تحت الثرى، ولك الآخرة والأولى، ولك ما ترضى من الثناء، ولك الحمد والشكر والنعماء.

اللهمّ صلّ على جبرئيل أمينك على وحيك، والقويّ على أمرك، والمطاع في سماواتك، ومحال كراماتك والمتحمل لكلماتك، والناصر لأنبيائك، المدمّر على أعدائك.

يا من علي فاستعلى فكان بالمنظر الأعلى، يا من قرب فدنا، وبعد فنأى، وعلم السرّ وأخفى.

يا من له التدبير والمقادير، يا من العسير عليه يسير، يا من هو على ما يشاء قدير.

يا مرسل الرياح، يا فالق الإصباح، يا باعث الأرواح، يا ذاالجود والسماح.

يا رادّ ما فات، يا منشر الأموات، يا ذاالجلال والإكرام، يا حيّ يا قيّوم، يا حيّ حين لا حيّ، يا حيّ محيي الموتى، يا حيّ لا إله إلّا أنت، بديع السماوات والأرض.

يا إلهي، صلّ على محمّد وعلى آل محمّد، كما صلّيت وباركت وترحّمت على إبراهيم وآل إبراهيم، إنّك حميد مجيد، وارحم ذلي وانفرادي وفاقتي وخضوعي بين يديك واعتمادي عليك وتضرّعي إليك.

أدعوك دعاء الخاضع الذليل الخاشع الخائف المشفق البائس الفقير الحقير العائذ المستجير المقرّ بذنبه المستغفر من ربّه، دعاء من أسلمته ثقته، ورفضته أحبته، وعظمت

فجيعته، دعاء حزين ضعيف مهين بائس مسكين.

اللهمّ وأسألك بأنّك ملك مقتدر، وأنّك ما تشاء من أمر يكن، وأنّك على ما تشاء قدير.

وأسألك بحرمة الشهر الحرام، والبيت الحرام، والبلد الحرام، والمشعر الحرام، والركن والمقام، والمشاعر العظام، وقبر نبيّك محمّد عليه السّلام.

يا من وهب لآدم شيث، ولإبراهيم إسماعيل وإسحاق.

يا من ردّ يوسف على يعقوب، ويا من كشف بعد البلاء ضرّ أيّوب، ويا رادّ موسى على اُمّه، ويا زائد الخضر في علمه، ويا من وهب لداوود سليمان ولزكريّا يحيىٰ، ولمريم عيسى، ويا حافظ بنت شعيب، ويا كافل ولد موسى، أسألك أن تصلّي على محمّد وآل محمّد، وأن تغفر لي ذنوبي كلّها، وتجيرني من عذابك، وتوجب لي رضوانك وأمانك وغفرانك وجنانك وإحسانك.

وأسألك أن تفكّ عنّي كلّ كلفة بيني وبين من يؤذيني، وتفتح لي كلّ باب، وتليّن لي كلّ صعب، وتسهّل عليّ كلّ عسير، وتخرس عنّي كلّ ناطق بسوء، وتكفّ عنّي كلّ باغ، وتمنع عنّي كلّ ظالم وحاسد، وتكفيني كلّ عائق يحاول تفريقاً بيني وبين طاعتك، وَيُثَبِّطُني عن عبادتك.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

يا من ألجم الجنّ المتمردين، وقهر عُتاة الشياطين، وأذلّ رقاب المتجبرين، وردّ كيد المسلطين عن المستضعفين؟ أسألك بقدرتك على ما تشاء، وتسهيلك لما تشاء، أن تجعل لي قضاء حاجتي في ما تشاء.

ثمّ اسجدي على الأرض وعفّري خديك وقولي: اللهمّ لك سجدت ولك آمنت، فارحم ذلي وفاقتي.

واجتهدي أن تسفح عيناك بقدر رأس إبرة؛ فإنّ ذلك آية الإجابة، واحفظي ما علمتك واحذري أن تعلّميه من يدعو به لغير حقّ؛ فإنّ فيه اسم الله الأعظم الّذي إذا دعي به أجاب، وإذا سئل به أعطى؛ فلو أنّ السماوات والأرض كانتا رتقاً والبحار من دونهما، وكان ذلك من دون حاجتك، لسهّل الله لك الوصول إلى ذلك، ولو أنّ الإنس والجنّ أعداؤك لكفاك الله مؤونتهم، وذلّل لك رقابهم إن شاء الله ﷻ.

اللهمّ صلّ على ميكائيل ملك رحمتك، والمخلوق لرأفتك، والمستغفر لأهل طاعتك.

اللهمّ صلِّ على إسرافيل حامل عرشك، وصاحب الصور المنتظر لأمرك، الوجل المشفق من خيفتك.

اللهمّ صلِّ على حملة العرش الطاهرين، وعلى السفرة الكرام البررة، وعلى ملائكتك الكرام، يا ذا الجلال والإكرام.

اللهمّ صلِّ على أبينا آدم بديع فطرتك الّذي أكرمته بسجود ملائكتك وإباحة جنّتك.

اللهمّ صلِّ على اُمّنا حوّاء المطهّرة من الرجس المتردّدة بين محالّ القدس.

اللهمّ صلِّ على هابيل وشيث وإدريس ونوح وإبراهيم وموسى ولوط وداوود وسليمان وزكريّا ويحيى وعيسى وإيشيعيا وإرميا ودانيال وعزير وشمعون وهارون ويوشع والخضر وذي القرنين ويونس وإلياس واليسع وذي الكفل والحواريّين والأتباع.

اللهمّ صلِّ على محمّد وعلى آل محمّد، وبارك على محمّد وآل محمّد، كما صلّيت وباركت وترحمت على إبراهيم وآل إبراهيم إنّك حميد مجيد.

اللهمّ صلِّ على الشهداء والسعداء وأئمّة الهدى والأبدال والأوتاد والسُيّاح والعباد والمصلحين والزهاد وأهل الجد والاجتهاد، وخصّص محمّداً وأهل بيته بأفضل صلواتك وأفضل كراماتك، وبلّغ روحه تحيّة وسلاماً، وزده فضلاً وشرفاً وكرماً، حتّى تبلغه أعلى درجات أهل الشرف من النبيين والمرسلين والأفاضل المقربين.

اللهمّ صلِّ على من سمّيتُ ومن لم اُسمّ من ملائكتك وأنبيائك ورسلك وأهل طاعتك، وأوصل صلواتي إليهم وإلى أرواحهم، واجعلهم إخواني فيك وأعواني على دعائك.

وأستشفع بكرمك إلى كرمك وبجودك إلى جودك وبرحمتك إلى رحمتك وبأهل طاعتك إليك.

اللهمّ إنّي أدعوك بكلّ ما سألك أحد منهم من مسألة شريفة غير مردودة، وبما دعوك به من دعوة مجابة غير مخيّبة.

يا الله يا رحمان يا رحيم يا كريم يا حليم يا عظيم يا جليل يا جميل يا كفيل يا وكيل يا مقيل يا مجير يا خفير يا منير يا خبير يا مبين يا مديل يا مجير يا كبير يا قدير يا بصير يا شكور يا برّ يا ظاهر يا ساتر يا محيط يا قريب يا ودود يا حميد يا مبدئ يا معيد يا شهيد يا محسن يا مجمل يا منعم يا مفضل يا قابض يا باسط يا هادي يا مرسل يا مرشد يا مسدّد يا معطي يا مانع

يا دافع يا باقي يا خلاّق يا رزّاق يا وهّاب يا توّاب يا فتّاح يا نفّاع يا نفّاح يا من بيده كلّ مفتاح يا رؤوف يا عطوف يا كافي يا شافي يا معافي يا وفيّ يا مهيمن يا عزيز يا جبّار يا متكبّر يا سلام يا مؤمن يا أحد يا صمد يا فرد يا وتر يا قدّوس يا ناصر يا مونس يا باعث يا وارث يا عالم يا حاكم يا بارئ يا مصوّر يا مستجيب يا دائم يا قائم يا قديم يا عليم يا حكيم يا جواد يا بارّ يا سارّ يا عادل يا فاضل يا ديّان يا حنّان يا منّان.

قالت فاطمة: فكتبت الدعاء وانصرفت ودخل شهر رجب، ففعلت كما أمرني ثمّ رقدت، فلماكان في آخر الليل أُريت في منامي كلّ من كنت صلّيت عليه من الملائكة والنبيين والشهداء والصالحين ومحمّد صلّى الله عليه [وهو] يقول: **يا أمّ داوود، أبشري، وكلّ من ترين أعوانك وإخوانك، وكلّهم يستغفر لكِ ويبشّرك بنجح حاجتك، فأبشري فإنّ الله يحفظ ولدك ويردّه عليك.**

قالت: فانتبهت من نومي، فما لبثت إلّا مسافة الطريق من العراق إلى المدينة للراكب المجدّ حتّى قدم عليّ داوود فسألته عن حاله فقال: [بينا] إني لمحبوس في أضيق حبس وأثقل حديد، وذلك في النصف من رجب، إذاً الدنيا كأنّها فتقت لي، فرأيتك على حصير صلاتك وحولك رجال رؤوسهم في السماء وأرجلهم في الأرض، عليهم ثياب خضر يسألون الله حولك، وقال قائل منهم ـ حسن الوجه نظيف الثياب طيّب الرائحة [على] حلية جدّي رسول الله صلّى الله عليه ـ: **يا ابن العجوز الصالحة أبشر؛ فقد استجاب الله لأمّك فيك دعاءها.** وانتهبتُ ورسول الداونيقي على الباب، فأُدخلت عليه في جوف الليل، فأمر بفكّ الحديد عنّي والإحسان إليّ، وأمر لي بخمسين ألف درهم، فخرجت في يومي.

[قال المؤلف:] قلت: أبو يعلى العلوي هذا هو حمزة بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب[18].

وسمعت القاضي أبابكر أحمد بن الحسن الحيري[19] يقول: سمعت الشريف الفقيه الفاضل العالم الّذي ما رأيت مثله في الخلق والخُلق وأنواع الفضائل أبا يعلى حمزة بن محمّد بن أحمد بن جعفر، وذكر الحديث[20].

وذكره [أيضاً] الحاكم أبو عبدالله الحافظ فقال: نجم أهل بيت النبوّة في زمانه

الشريف حسباً ونسباً والجليل همّة وقولاً وفعلاً، ما أعلمني رأيت في مشايخ الإسلام له شبهاً، ورد نيشابور سنة ثلاثين وثلاثمئة واستوطن سكة عيسى، وتوفّي [في] النصف من رجب سنة ستّ وأربعين [وثلاثمئة] وحمل تابوته إلى قزوين.

قلت: وهو الّذي جاء بهذا الدعاء إلى خراسان فسمعه منه مشايخها ووجوهها ورووه عنه وصدّقوه فيه، ومِثله في فضله الّذي حكيت عن /٩٨/أ/ المشايخ لا يتّهم بالكذب والاختلاق.

ومع ذلك فقد رواه غيره بغير هذا الإسناد، وجمعت الطرق في موضع آخر،[٢١] وهذا القدر هاهنا كاف[٢٢].

[قال الحسكاني:] فهذا الّذي حضرني في الحال على طريق الاختصار والاستعجال في ذكر رجب، والله عزّ اسمه المحمود في جميع الأحوال وهو حسبنا ونعم المعين، وصلّى الله على محمّد وآله أجمعين[٢٣].

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

التعليقات

١ . وللرجل ترجمة تحت الرقم ٦٣٨ من كتاب منتخب السياق، ص ٣٢٣ ط ١، قال الصريفيني:

حامد بن أحمد بن جعفر بن بسطام أبو محمّد الطحيري (؟) من أصحاب أبي عبد الله، عالم زاهد، صحب المهدي بن محمّد من كبار أصحابهم وتخرّج به، وكان من الزهد والورع من الأفراد.

٢ . عقد له الصريفيني ترجمة تحت الرقم ٢٩٦ من منتخب السياق، ص ١٦٩، قال:

إسماعيل بن الحسين بن عليّ بن الحسين بن هارون أبو محمّد الفقيه الزاهد قدم [نيسابور] البخاري حاجّاً الحجّة الخامسة سنة ٣٩٩. [وكان] إمام وقته في الفقه، بالغ في الورع. [توفّي يوم الأربعاء الثامن من شهر شعبان من سنة ٤٠٢].

٣ . هو أحمد بن عليّ بن محمّد بن إبراهيم اليزدي الأصبهاني أبو بكر الحافظ المعروف بابن فنجويه، له ترجمة حسنة برقم ١٩٢ من منتخب السياق، ص ١٠٥، وتحت الرقم ٩٨٧ من كتاب تذكرة الحفاظ.

٤ . له ترجمة حسنة تحت الرقم ٨٨٢ من كتاب منتخب السياق ـ للصريفيني، ص ٤٢٤، ط ١، وعلّقناها حرفية على الحديث ١٣١ من شواهد التنزيل، ج ١، ص ١٢٠، ط ٢.

٥ . له ترجمة موجزة تحت الرقم ١٧٨ من منتخب السياق، ص ٩٦، ط ١، وفيه:

أحمد بن عليّ بن أحمد بن محمّد بن شبيب أبو نصر الفامي الشبيبي الخندقي ثقة معروف كان يحضر مجالس الحديث، ويكتب الأمالي على كبر سنه، والناس يكتبون عنه لعلوّ إسناده... توفي يوم الأربعاء لسبع بقين من ذي القعدة سنة خمس عشرة وأربعمئة.

٦ . انظر ترجمته في من توفي سنة ٤٠١ من كتاب مرآة الجنان ووفيات الأعيان.

٧ . ولعلّه هو أبو حامد البيهقي أحمد بن عليّ بن أحمد بن الحسين المترجم تحت الرقم (٢٥٩) من منتخب السياق، ص ١٤٥، ط ١.

٨ . ذكره الصريفيني تحت الرقم ١١٨٨ من منتخب السياق، ص ٥٤٤ ـ قال:

عبد الخالق بن عليّ بن عبد الخالق بن إسحاق المؤذّن المحتسب أبو القاسم الشافعي

النيسابوري ثقة مشهور، كثير الحديث والرواية، مبارك الإسناد، سديد الطريقة، آمر بالمعروف، شديد في النهي عن المنكر... توفّي يوم الأحد لثمان بقين من ذي الحجّة سنة ٤٠٥ قريباً من وفات أبي عليّ الدقاق.

٩. ذكره عبد الغافر في كتاب السياق، كما في الرقم ١٢٧٣ من منتخبه: ص ٥٧٦، ط ١، قال:

عليّ بن شجاع بن محمّد بن عليّ بن مسهر بن عبد العزيز بن سليمان بن عبد العزيز بن زكريا بن مصقلة بن هبيرة المصقلي الشيباني الصوفي أبو الحسن. قدم نيسابور سنة ١٣[٤] وسمع منه، وكان من أفاضل أهل أصبهان. حدث عن أبي حفص ابن شاهين والدار قطني وأبي بكر ابن ختيش وعمر بن أحمد بن سابور وأبي عليّ الحافظ الشيرازي وأبي عبدالله ابن مندة وطبقتهم. توفّي سنة ثلاث وأربعين وأربعمئة.

١٠. هو عبد الرحمن حمدان بن محمّد بن حمدان النصروي العدل أبو سعد السعدي النيسابوري الجليل الثقة من كبار المحدّثين بنيسابور، ومن الأمناء المعروفين من أهل العدالة... توفّي في صفر سنة ثلاث وثلاثين وأربعمئة.

هكذا ذكره الصريفيني في ترجمته تحت الرقم ١٠١٢ من منتخب السياق، ص ٤٧٨.

١١. وأيضاً روى المصنف ذيل هذا الحديث في الحديث ١١ من رسالته في فضائل شهر رجب.

١٢. له ترجمة موجزة برقم ١٤٨٩ من منتخب السياق، ص ٦٧٣، قال:

منصور بن عبدالله بن خلف الخالدي الذهلي الشيباني أبو عليّ معروف نسيب، سافر الكثير وسمع وصنف التصانيف؛ روى عنه أبو بكر محمّد بن يحيى بن إبراهيم.

١٣. تقدمت ترجمته في تعليق الحديث الأوّل من هذه الرسالة.

١٤. الظاهر هو أنّه أبو نصر المفسّر منصور بن الحسين بن محمّد بن أحمد بن القاسم المفسّر ابن أبي منصور المقرئ، [وهو] معروف مشهور، من بيت الفضل والعلم والحديث والورع. ولد سنة ٣٣٧، وتوفّي عام ٤٢٤.

هكذا جاء تحت الرقم ١٤٨١ من منتخب السياق، للصريفيني، ص ٦٦٩، ط ١.

١٥. ولعلّه هو المذكور تحت الرقم ٨٣ من منتخب السياق، ص ٤٧، قال:

محمّد بن أحمد بن عليّ بن حمدان بن حمويه العثماني أبو طاهر الرازي الشافعي، كان من أولاد المياسير، ثمّ اختلّ حاله وافتقر في آخر عمره. سمع ببلده وبنيسابور ومرو، وجمع جملة من الأبواب والمشايخ وخرّج لنفسه العوالي...

١٦. يأتي له ترجمة مختصرة في آخر الحديث، وقد ترجمه جماعة آخرون منهم صاحب التدوين في ذكر أهل العلم بقزوين، فإنّه ذكره فيه في باب الحاء تحت الرقم ١٦٩٣ ج ٢،

ص ٤٧٥، ط دار الكتب العلمية ببيروت قال:

حمزة بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبو يعلى الزيدي، شريف نبيل فاضل عارف بالحديث واللغة والشعر.

سمع بقزوين: الحسن بن عليّ الطوسي، وإسحاق بن محمّد، ومحمّد بن صالح الطبري، وعبدالله بن محمّد الأسفرائني.

و [سمع] بالري: عبد الرحمن بن حمّاد الطبراني، وعبدالرحمن بن أبي حاتم، وسهل بن محمّد الوراق، وأحمد بن جعفر بن نصر، وإبراهيم بن محمّد بن مسلم بن وارة.

دخل نيسابور آخراً فسمع محمّد بن يعقوب الأصمّ ومحمّد بن يعقوب، وكتب عنه بشرفه الأئمّة الذين كانوا أكبر سنّاً منه.

وذكره الحافظ أبو عبدالله في تاريخ نيسابور ذكراً موفراً فقال:

هو الشريف حسباً ونسباً، والجليل همّةً وقولاً وفعلاً؛ ما رأيت في العلوم وغيرها له شبيهاً جلالةً وعفّةً وبياناً...

ورد نيسابور [سنة] سبع وثلاثين [وثلاثمئة]، ثم خرج إلى الري، فاجتمع الناس على سنّة أن يريدوه على البيعة فأبا عليهم، وقبض عليه أميرُ الجيش، وبعث به إلى بخارا، وقبّح أمره عند السلطان، وبقي بها مدّة ثمّ رجع إلى نيسابور سنة أربعين، وحينئذ أُذِنَ الاختلاف إليه.

توفّي بنيسابور في رجب سنة ستّ وأربعين وثلاثمئة، وحمل تابوته على البغال إلى القزوين.

ثم قال الرافعي:

وفي تاريخ الخليل الحافظ: إنّه مات سنة اثنتين وأربعين وثلاثمئة بنيسابور، وحمل إلى قزوين، ودفن في المقابر العتيقة.

وأيضاً قال الرافعي في آخر ترجمة أبي يعلى حمزة بن محمّد بن حمزة القزويني هذا:

قال الحاكم في ترجمة أبي يعلى هذا من تاريخ نيسابور: وعندي جزءٌ كتبه بخطّه أبو العبّاس محمّد بن يعقوب الأصمّ للسيّد حمزة هذا.

أقول: وذكره أيضاً ابن عساكر أوسطه على ـ ما هو المصرح به في التدوين، ج ٢ ص ٤٧٧ ـ في حرف الحاء تحت الرقم ١٧٧٦ من تاريخ دمشق، ج ٥، ص ٣٢٢ من المصوّرة الأردنيّة، وفي ط دار الفكر: ج ١٥، ص ٢٣٦؛ وفي مختصر ابن منظور، ج ٧ ص ٢٦٨ وقال:

حدّث بدمشق عن: أبي الحسن محمّد بن عليّ بن حُبَيْش الناقد، ومحمّد بن عليّ بن

إسماعيل التوزي، وأبي العبّاس الفضل بن الفضل الكندي الهمداني، وأبي الحسن عليّ بن أحمد بن عبدالله المقدسي، وأبي عليّ عيسى بن محمّد بن أحمد الطوماري، وأبي بكر محمّد بن جعفر بن محمّد بن الهيثم الأنباري، وأبي عليّ بن الصواف، وأحمد بن يوسف بن خلاّد، وأبي بكر محمّد بن أحمد المفيد، وأبي إسحاق إبراهيم بن محمّد بن إبراهيم الديبلي، وأبي بكر ابن الجعابي.

روى عنه: أبو الحسين الميداني، والحسين بن محمّد الحنائي، وعليّ بن محمّد بن شجاع، وأبو عبدالله الحسين بن عليّ الصيمري.

أنبأنا أبو محمّد عبدالله بن السمرقندي، وهبة الله بن أحمد ابن الأكفاني، قالا: أنبأنا أبو القاسم الحسين بن محمّد بن إبراهيم الحنّائي بدمشق، أنبأنا الشريف أبو يعلى حمزة بن محمّد بن حمزة الزيدي القزويني ـ قدم علينا دمشق سنة اثنتين وتسعين وثلاثمئة ـ أنبأنا أبو بكر محمّد بن جعفر بن محمّد بن الهيثم الأنباري، أنبأنا جعفر بن محمّد بن شاكر الصائغ، أنبأنا قبيصة بن عقبة، أنبأنا سفيان الثوري، عن الأعمش، عن الحكم، عن عبد الرحمن بن أبي ليلى، عن كعب بن عجرة، قال: لمّا نزلت هذه الآية: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾ جاء رجل إلى النبيّ ﷺ فقال: يا رسول الله، هذا السّلام قد عرفناه فكيف الصلاة [عليك]؟ قال: قل: اللهمّ صلّ على محمّد وعلى آل محمّد كما صلّيت على إبراهيم إنّك حميد مجيد، وبارك على محمّد وعلى آل محمّد إنّك حميد [إبراهيم] مجيد.

وذكره أيضاً الآغا رضيّ القزويني ﷺ تحت الرقم ٢٤ من كتاب ضيافة الإخوان.

وقد ذكره أيضاً الشيخ النوري ﷺ في خاتمة كتابه المستدرك عند الكلام على كتاب فقه الرضا.

وذكره أيضاً الحاج آغا بزرگ الطهراني ـ قدّس الله نفسه ـ في نوابغ الرواة من كتاب طبقات أعلام الشيعة في رابعة المئة، ص ١٢٤، ط ١.

١٧ . وكان في أصليّ هاهنا كتب بخطّ الأصل تحت قوله «ثمّ صلّي العصر»: كان كتب تحت هذه الجملة: إن دخل الوقت.

١٨ . وقد عقد له الأفندي ترجمة مختصرة في حرف الحاء من كتاب رياض العلماء: ج ٢ ص ٢١٢ ط ١.

١٩ . كذا ذكره الصريفيني في ترجمته الحسنة برقم ١٧٤ من منتخب السياق: ص ٩٣ ط ١، وفي أصليّ المخطوط: «أحمد بن الحسين».

٢٠ . الظاهر أن مراد المصنف من قوله: «وذكر الحديث» هو حديث أم داوود.

٢١ . فمن دلّني من طريق موثوق على موضع جمع هذه الطرق من الحافظ الحسكاني فله عليّ عشرة آلاف تومان، ومن صوّرها وأرسل إليّ فله عليّ مأة ألف تومان وما عندالله خير له.

٢٢ . والحديث رواه شيخ الشريعة وحافظ الشيعة محمّد بن عليّ بن الحسين القمّي ـ رفع الله مقامه ـ عن أبي يعلى هذا وبخمسة أسانيد أُخر في الحديث ١٤ من رسالته في فضائل شهر رجب، ص ٣٢، ط ١.

ولأجل أن نشيّد هذه الرسالة الشريفة ـ ونستدرك ما فاتنا الآن من الطرق الّتي جمعها الحافظ الحسكاني في غير هذه الرسالة الشريفة ـ نذكر حرفيّاً ما رواه الشيخ الأجلّ محمّد بن عليّ بن الحسين ـ قدّس الله نفسه ـ في عنوان: «حديث أمّ داوود» في الحديث ١٤ من فضائل شهر رجب، ص ٣٢ ـ وما ذكره السيّد ابن طاووس في الإقبال: ج ٣، ص ٢٤٣ ـ:

قال: حدثني جماعة من أصحابنا، قالوا: حدثنا أبوالحسين عبيدالله بن محمّد بن جعفر القصباني البغدادي، قال: حدثنا أبوعيسى عبيدالله بن الفضل بن هلال ـ وكان أهل مصر يسمّونه شيطان الطاق لإيمانه ﷺ ـ قال: حدثنا عبدالله بن محمّد البلوي، قال: حدثنا إبراهيم بن عبيدالله بن الفضل بن العلاء المدني، قال: حدثتني فاطمة بنت عبدالله بن إبراهيم بن الحسن [عن أمّ داوود أمّ خالد البربرية].

[و أيضاً حدثني] جماعة من أصحابنا قالوا: حدثنا أبوالحسين عبيدالله بن محمّد بن جعفر القصباني، قال: حدثنا أبومحمّد الحسين بن وصيف العدل، قال: حدثنا عليّ بن يعقوب، قال: حدثنا عبدالله بن محمّد بن محفوظ بن المبارك الأنصاري البلوي، قال: حدثنا إبراهيم بن عبيدالله بن العلاء المدني، قال: حدثتني فاطمة بنت عبدالله بن الحسن [ظ] [عن أمّ داوود أمّ خالد البربرية]؛ وحدثنا أبومحمّد الحسن بن حمزة العلوي ﷺ، قال: حدثنا أبوغانم إسماعيل بن عبدالرحمن الحارثي بمكة، قال: حدثنا أبومحمّد عبدالله بن محمّد العلوي، قال: حدثنا إبراهيم بن عبيدالله بن العلاء [...]؛

وحدثنا حمزة بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب ﷺ، قال: أخبرنا أبوالحسين محمّد بن الحسين الدينوري، قال: حدثنا يعقوب بن نعيم بن [عمرو بن] قرقارة، قال: حدثنا جعفر بن أحمد بن عبدالجبّار الينبعيّ بالمدينة، عن أبيه، عن إبراهيم بن عبدالله العلاء، قال: حدثتني فاطمة بنت عبدالله بن إبراهيم؛

وحدثنا جعفر بن محمّد بن قولويه، قال: حدثنا أبوعيسى عبيدالله بن الفضل بن محمّد بن الهلال الطائي، قال: حدثنا أبومحمّد عبدالله بن محمّد العلوي، قال: حدثنا

إبراهيم بن عبيدالله بن العلاء، قال: حدثتني فاطمة بنت عبدالله بن إبراهيم، [عن أمّ داوود] قالت: لمّا قتل أبو الدوانيقي عبدالله بن الحسن بن الحسن بعد قتل ابنيه محمّد وإبراهيم؛

وحدثنا الشريف محمّد بن الحسن بن إسحاق بن الحسين بن إسحاق بن موسى بن جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب ﷺ، قال: حدثنا أبو جعفر محمّد بن حمزة بن الحسين بن سعيد المديني، قال: حدثني أبي، قال: حدثني أبو محمّد عبدالله بن محمّد البلوي، قال: حدثني إبراهيم بن عبيدالله بن العلاء، قال: حدثتني فاطمة بنت عبدالله بن إبراهيم بن الحسن [عن أمّ داوود] قالت:

لمّا قتل أبو الدوانيق عبدالله بن الحسن بن الحسن ـ بعد قتل ابنيه محمّد وإبراهيم ـ حمل ابني داوود بن الحسن من المدينة مكبّلاً بالحديد مع بني عمّه الحسنيّين إلى العراق، فغاب عنّي حيناً وكان هناك مسجوناً فانقطع خبره وأُعمي أثره، وكنت أدعو الله وأتضرّع إليه وأسأله خلاصه، وأستعين بأخوالي من الزهاد والعبّاد وأهل الجدّ والاجتهاد، وأسألهم أن يدعوا الله لي أن، يجمع بيني وبين ولدي قبل موتي فكانوا يفعلون ولا يقصّرون في ذلك، وكان يصل إليّ أنّه قد قتل، ويقول قوم: لا قد بني عليه أسطوانة مع بني عمّه، فتعظم مصيبتي واشتدّ حزني، ولا أدري لدعائي إجابة ولا لمسألتي نجحاً، فضاق بذلك ذرعي، وكبر سنّي، ورقّ عظمي، وصرت إلى حدّ اليأس من ولدي لضعفي وانقضاء عمري.

ثمّ إنّي دخلت على أبي عبدالله جعفر بن محمّد ﷺ وكان عليلاً ـ قالت: ـ فلمّا سألته عن حاله ودعوت له وهممت الانصراف، قال لي: ياأمّ داوود، ماالذي بلغك عن داوود؟ ـ وكنت قد أرضعت جعفر بن محمّد بلبنه ـ فلمّا ذكره لي بكيت وقلت: جعلت فداك أين داوود؟! داوود محتبس في العراق وقد انقطع عنّي خبره، ويئستُ من الاجتماع معه، وإنّي لشديدة الشوق إليه والتلهّف عليه، وأنا أسألك الدعاء له؛ فإنّه أخوك من الرضاعة!

قالت: فقال لي أبو عبدالله: ياأمّ داوود، فأين أنت عن دعاء الاستفتاح والإجابة والنجاح، وهو الدعاء الّذي يفتح الله ﷻ له أبواب السماء، وتتلقى الملائكة وتبشر بالإجابة، وهو الدعاء المستجاب الّذي لا يُحجب عن الله ﷻ، ولا لصاحبه عند الله ـ تبارك وتعالى ـ ثواب دون الجنّة.

قالت قلت: وكيف لي يا ابن الأطهار الصادقين؟ قال: ياأمّ داوود، فقد دنا هذا الشهر الحرام ـ يريد ﷺ شهر رجب ـ وهو شهر مبارك عظيم الحرمة، مسموع الدعاء فيه، فصومي منه ثلاثة: الثالث عشر

والرابع عشر والخامس عشر هي الأيّام البيض ، ثمّ اغتسلي في يوم النصف منه عند زوال الشمس ، وصلّي الزوال ثمان ركعات ترسّلين فيهنّ وتحسّنين ركوعهنّ وسجودهنّ وقنوتهنّ ، تقرأ في الركعة الأُولى بفاتحة الكتاب وقل يا أيها الكافرون وفي الثانية قل هو الله أحد ، وفي الستّ البواقي من الصور القصار ما أحببت ؛ ثمّ تصلّين الظهر ، ثمّ تركعين بعد الظهر ثمان ركعات تحسنين ركوعهنّ وسجودهنّ وقنوتهنّ ؛ ولتكن صلاتك في أطهر أثوابك في بيت نظيف على حصير نظيف ، واستعملي الطيب فإنّه تحبّه الملائكة ، واجتهدي أن لا يدخل عليك أحد يكلّمك أو يشتغلك . كتبت هاهنا ، من أراد الباقي أن يكتب فليكتب من عمل السنة . فإذا فرغت من الدعاء فاسجدي على الأرض ، وعفّري خدّيك على الأرض ، وقولي : « لك سجدت ، وبك آمنت ، فارحم ذلّي وفاقتي وكَبْوَتي لوجهي » ، واجهدي أن تسيح عيناك ولو مقدار رأس الذباب دموعاً ؛ فإنّه آية إجابة هذا الدعاء حرقة القلب وانسكاب العبرة .

فاحفظي ما علّمتك ، ثمّ احذري أن يخرج من يديك إلى غيرك ممن يدعو به لغير حقّ ؛ فإنّه دعاء شريف ، وفيه اسم الله الأعظم الّذي إذا دعي به أجاب وأعطى ، ولو أنّ السماوات والأرض كانتا رتقاً والبحار بأجمعها دونهما ، وكان ذلك كلّه بينك وبين حاجتك ، يسهّل الله ﷻ الوصول إلى ما تريدين ، وأعطاك طلبتك ، وقضى لك حاجتك ، وبلّغك آمالك ، ولكلّ من دعا بهذا الدعاء الإجابة من الله تعالى ذكراً كان أو أُنثى ، ولو أنّ الجنّ والإنس أعداء لولدك لكفاك الله مؤونتهم ، وأخرس عنك ألسنتهم ، وذلّل لك رقابهم إن شاء الله .

قالت أُمّ داوود : فكتب لي هذا الدعاء وانصرفت إلى منزلي ، ودخل شهر رجب ، فتوخّيت الأيّام وصمتها ودعوت كما أمرني ، وصلّيت المغرب والعشاء الآخرة وأفطرت ثمّ صلّيت من الليل ما سنح لي مرتب في ليلي ؟ ورأيت في نومي من صلّيت عليه [من] الملائكة والأنبياء والشهداء والأبدال والعبّاد ، ورأيت النبيّ ﷺ فإذا هو يقول لي : يا بنيّة ، يا أُمّ داوود ، أبشري ؛ فكلّ من ترين أعوانك وإخوانك وشفعاؤك ، وكلّ من ترين يستغفرون لك ويبشّرونك بنجح حاجتك ، فأبشري بمغفرة الله ورضوانه ، فجزيت خيراً عن نفسك ، وأبشري بحفظ الله لولدك وردّه عليك إن شاء الله .

قالت أُمّ داوود : فانتبهت عن نومي ، فوالله ما مكث بعد ذلك إلّا مقدار مسافة الطريق من العراق للراكب المجدّ المسرع حتّى قدم عليّ داوود ا فقال : يا أُمّاه ، إنّي لمحتبس بالعراق في أضيق المحابس وعليّ ثقل الحديد ، وأنا في حال اليأس من الخلاص ، إذ نمت في ليلة النصف من رجب فرأيت الدنيا قد خفضت لي حتّى رأيتك على حصير في صلاتك ، وحولك رجال رؤوسهم في السماء وأرجلهم في الأرض ، عليهم ثياب خضر ، يسبّحون من حولك ، وقال قائل جميل الوجه [حليته] حلية النبيّ ﷺ ، نظيف الثوب طيّب الريح حسن الكلام فقال : يا ابن العجوز الصالحة ، أبشر فقد أجاب الله ﷻ

دعاء أمّك! فانتبهت فإذا أنا برسول أبي الدوانيق فأدخلت عليه من الليل، فأمر بفكّ حديدي والإحسان إليّ، وأمر لي بعشرة آلاف درهم وأن أحمل على نجيب وأسعى بأشدّ السير، فأسرعت حتّى دخلت إلى المدينة.

قالت أمّ داوود: فمضيت به إلى أبي عبدالله عليه السلام فسلّم عليه وحدّثه بحديثه، فقال له الصادق عليه السلام: إنّ أبا الدوانيق رأى في النوم عليّاً عليه السلام يقول له: أطلق ولدي، وإلّا لألقينّك في النار، ورأى كأنّ تحت قدميه النيران، فاستيقظ وقد سقط في يده [في إقبال الأعمال: «يديه» وهو الأصحّ] فأطلقك.

و رواه أيضاً السيّد الأجلّ عليّ بن طاووس الحسني ـ رفع الله مقامه ـ بطرق عديدة في الفصل ٦٥ من أعمال شهر رجب من كتاب إقبال الأعمال، ج ٣، ص ٢٣٩، ط الحديث.

وإليك ما ذكره في أوّل الفصل المشار إليه من كتاب الإقبال، قال:

اعلم أنّ هذا الدعاء الّذي نذكره في هذا الفصل دعاء عظيم الفضل، معروف بدعاء أمّ داوود، وهي جدّتنا الصالحة المعروفة بأمّ خالد البربرية أمّ جدّنا داوود بن الحسن بن الحسن ابن مولانا عليّ بن أبي طالب أمير المؤمنين عليه السلام، وكان خليفة ذلك الوقت قد خافه على خلافته، ثمّ ظهر له براءة ساحته فأطلقه من دون آل أبي طالب الذين قبض عليهم، وسيأتي شرح حال قبضها ولدها جدّنا داوود، وحديث الدعاء الذي استجابه الله جلّ جلاله منها، وجمع شملها به بعد بُعْدِ العهود.

فأمّا حديث أنها أمّ داوود جدّنا وأنّ اسمها أمّ خالد البربرية ـ كمّل الله لها مراضيها الإلهيّة ـ فإنّه معلوم عند العلماء ومتواتر بين الفضلاء، منهم أبو نصر سهل بن عبدالله البخاري النسّابة، فقال في كتاب سرّ أنساب العلويّين ما هذا لفظه:

وأبو سليمان داوود بن الحسن بن الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام أمّه أمّ ولد تُدْعى أمّ خالد البربرية.

أقول: وكتب الأنساب وغيرها من الطرق العليّة قد تضمنت وصف ذلك على الوجوه المرضية.

وأمّا حديث أنّ جدّتنا هذه أمّ داوود، وهي صاحبة دعاء يوم النصف من رجب، فهو أيضاً من الأمور المعلومات عند العارفين بالأنساب والروايات، ولكنّا نذكر منه كلمات عن أفضل علماء الأنساب في زمانه: عليّ بن محمّد العمري تغمّده الله بغفرانه، فقال في كتاب المبسوط في الأنساب ما هذا لفظه:

وولد داوود بن الحسن بن الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام أمّه أمّ ولد،

وكانت امرأة صالحة، وإليها ينسب دعاء أمّ داوود.

قال شيخ الشرف في كتاب تشجير تهذيب الأنساب أيضاً ـ ونقلته من خطّه عند ذكر جدّنا داوود ـ ما هذا لفظه: لأمّ ولد إليها ينسب دعاء أمّ داوود.

وقال ابن ميمون النسّابة الواسطي ـ في مشجره إلى ذكر جدّتنا أمّ داوود ـ: إنّها تكنّى أمّ خالد، إليها يُعزى دعاء أمّ داوود.

وأمّا رواية هذا الدعاء يوم النصف من رجب، فإنّنا رويناه عن خلق كثير قد تضمّن ذكر أسمائهم كتاب الإجازات في ما يخصّني من الإجازات بطرقهم المؤتلفة والمختلفة.

وهو دعاء جليل مشهور بين أهل الروايات، وقد صار موسماً عظيماً في يوم النصف من رجب، معروفاً بالإجابات وتفريج الكربات، ووجدت في بعض طرق مَن يرويه زيادات، وسوف أذكر أكمل روايته احتياطاً للظفر بفائدته.

فمن الرواة من يرفعه إلى مولانا موسى بن جعفر الكاظم صلوات الله عليه.

هذا هو الظاهر، وفي أصليَ من الطبعة الحديث من كتاب الإقبال تقديم وتأخير.

والحديث رواه أيضاً عليّ بن زيد البيهقي في الفصل الّذي عقده لذكر أعقاب الحسن المثنّى من كتاب لباب الأنساب (ج ١، ص ٣٨٧، ط ١) قال: [و ولد الحسن بن الحسن ﷺ] داوود بن الحسن [و] كان شجاعاً سخيّاً، وأُمّه أمّ ولد، وهو الّذي حبسه أبوجعفر المنصور، فخلص من الحبس بسبب دعاء والدته، وهو دعاء الاستفتاح الّذي يدعى به في نصف من رجب؟!.

ومنهم من يرويه عن أمّ داوود جدّتنا رضوان الله عليها وعليه.

فمن الروايات في ذلك أن المنصور لما حبس عبدالله بن الحسن وجماعة من آل أبي طالب، وقتل ولديه محمّداً وإبراهيم، أخذ داوود بن الحسن بن الحسن وهو ابن داية أبي عبدالله جعفر بن محمّد الصادق ﷺ؛ لأنّ أمّ داوود أرضعت الصادق ﷺ بلبن ولدها داوود...

٢٣. وهذه الرسالة لم نعهد لها وجوداً إلّا في مكتبة الإمام الرضا ﷺ تحت الرقم ١٢٤٠٥ في ضمن مجموعة كتبت سنة ٤٢٩ وهذه المجموعة مع كتب أخر كانت في جوف جدار الحرم الرضوي للتحفظ بها عن هجوم الكفّار، وعثروا عليها في سنة ١٣٨٩ عند ما أرادوا أن يعمروا ويرمموا الحرم الرضوي ولم يعلم تاريخ الدفن في جوف الجدار، وهي رسالة لمؤلّف شواهد التنزيل.

الاثنا عشرية

از مؤلفی ناشناخته

تحقیق: مرتضی وفایی

درآمد

مؤلف

مؤلف این رساله ناشناخته است و در هر دو نسخهٔ شناخته شدهٔ آن، اسم مؤلف درج نشده است. ولی با توجه به نسخه‌ای از آن که در سال ۱۱۰۷ق تحریر و از روی نسخهٔ اصل مقابله شده، مؤلفِ آن گویا از دانشمندان شیعی سدهٔ دوازدهم هجری است.

الاثنا عشریة

رسالهٔ حاضر مجموعه‌ای از احادیث کوتاه و پاره‌ای از احادیث بلند نبی مکرم اسلامﷺ از زبان خود آن حضرت و یا به نقل از ائمهٔ اطهارﷺ است.

مؤلف، این رساله را در دوازده باب و هر باب شامل دوازده حدیث تنظیم نموده است. وی هر باب را اختصاص به حرفی قرار داده که احادیث دوازده‌گانه با آن آغاز شده است ولکن هیچ ترتیبی در تنظیم ابواب لحاظ نکرده است، نه بر اساس حروف الفبا و نه بر اساس ابجد.

ترتیب ابواب، این‌گونه است:

۱. باب الألف، ۲. باب بالثاء، ۳. باب النون، ۴. باب العین، ۵. باب الشین، ۶. باب الراء، ۷. باب الیاء، ۸. باب التاء ۹. باب المیم، ۱۰. باب القاف، ۱۱. باب اللام، ۱۲. باب الخاء.

نسخه‌ها

از این رساله تاکنون دو نسخه شناخته شده است:

۱. نسخهٔ کتاب‌خانه آستان قدس رضوی، در ضمن مجموعهٔ ۱۹۷۱۰ به قطع رقعی، که در سدهٔ یازدهم یا دوازدهم تحریر شده است.[۱]

۲. نسخهٔ کتاب‌خانه مرحوم آیت الله سیّد محمّدعلی طبسی حائری ﷺ[۲]، در ضمنِ مجموعهٔ شمارهٔ ۵۵۲، که به قلم محمّد حسن بن شیخ عبدالحسین در سال ۱۱۰۷ قمری تحریر و با نسخهٔ اصل مقابله شده است.[۳]

روش تصحیح و تحقیق

با توجه به اینکه احادیث این دو رساله اختلافات قابل توجّهی با مصادر به‌دست آمده داشته، به همین دلیل هیچ‌یک از دو نسخه اصل قرار نگرفت، و آنچه به نظر صحیح‌تر می‌آمد ثبت و اختلاف آن با نسخهٔ دیگر و مصادر در پاورقی ذکر شده است.

بعضاً کلماتی که در هیچ‌یک از دو نسخه وجود نداشته امّا در همهٔ مصادر به‌دست آمده موجود بوده، در میان کروشه قرار داده شده است.

---

۱. فهرست هزار و پانصد نسخهٔ خطی اهدایی رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای به کتاب‌خانه آستان قدس رضوی، رضا استادی، ص ۲۷۶.

۲. تصویر این نسخه با عنایت معظم له در اختیار ما قرار گرفت، ولی پیش از چاپ، آن عالم وارسته دار فانی را وداع نمود. روحش شاد.

۳. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه حضرت آیت الله طبسی حائری، ابوالفضل حافظیان، مخطوط.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي أرشدنا شرائع الإسلام وخصصنا بإيضاح نوادر
الأحكام ووفقنا بتهذيب الحديث الكافي في الفقيه التمام والصلاة
على نبينا محمد خير البرية وعلى أئمة الطاهرين خير البشر أما بعد هذا
مختصر منتخب من الكتب المعتبرة من أحاديث النبي بطرق الأئمة الاثني عشر
مشتمل على أبواب اثنا عشر ومما نقلناه في البر والعدل والإحسان
وسميناه اثنا عشرية الباب الأول الحديث الأول قال النبي صلى الله عليه و باب الاول
آله وسلم الأئمة اثنا عشر كلهم من قريش الثاني البكاء لعلنا خير
من الشغل الثالث الحرب خدعة الرابع الأرواح جنود مجندة
فما تعارف منها ائتلف وما تناكر منها اختلف الخامس الناس في سعة
ما لا يعلموا السادس التائب من الذنب كمن لا ذنب له السابع أولياء
لي اعتق الناس من إذا دخل المؤمن قبره كانت الصلوة عن يمينه والزكوة
عن يساره والبر مظل عليه ويتنحى الصبر ناحية فإذا دخل عليه
الملكان اللذان يليان مسائلته قال الصبر للصلوة والزكوة والبر دونكم
صاحبكم فإن عجزتم عنه فأنا دونه التاسع الجنة تحت أقدام الأمهات
العاشر استنزلوا الرزق بالصدقة الحادي عشر أمان أمتي من الهم
لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم لا ملجأ ولا منجا من الله إلا إليه الثاني
عشر أن النفس إذا أحرزت رزقها استقرت الباب الثاني الحديث الأول
قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ثلاثة من لقي الله بهن فهو أفضل الناس
من أتى الله بما افترض عليه فهو من أعبد الناس ومن ورع عن محارم الله

تصویر صفحهٔ اول نسخهٔ خطی الاثنا عشریه نسخهٔ کتابخانه آیت الله طبسی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ارشدنا شرايع الاسلام وخصصنا بايضاح قواعد الاحكام وفقهنا بتهذيب الحديث الكافي الفقيه التام والصلوة على نبينا محمد خير البرية وعلى الائمة الطاهرين خير البشر اما بعد هذا مختصر منتخب من الكتب المعتبرة من احاديث النبي صلى الله عليه وآله وطريق الائمة الاثنى عشر مشتمل على ابواب اثنى عشر مما نقلناه في البر والعدل والاحسان وسميناه اثنى عشرية

الالف

باب الالف الحديث الاول قال النبي صلى الله عليه وآله الائمة الاثنى عشر كلهم من قريش الثاني اليد العليا خير من السفلى الثالث الحرب خدعة الرابع الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناكر منها اختلف الخامس الناس في سعة ما لا يعلمون السادس التائب من الذنب كمن لا ذنب له السابع الولاء لمن اعتق الثامن اذا دخل المؤمن قبره كانت الصلوة عن يمينه والزكوة عن يساره والبر مظل عليه ويتنحى الصبر ناحية فاذا دخل عليه الملكان اللذان يسائلانه قال الصبر للصلوة والزكوة دونكم صاحبكم فان عجزتم عنه فانا دونه التاسع الجنة تحت اقدام الامهات العاشر استنزلوا الرزق بالصدقة الحادي عشر ان امتي من العم لا احمله الا اتيته الا باتقه العلي العظيم لا ملجأ ولا منجا منه الا اليه

من الثاني

باب الثاء الحديث الاول قال النبي صلى الله عليه وآله ثلاث ... من اتى الله بما افترض عليه فهو من اعبد الناس ومن ورع عن محارم الله فهو من اورع الناس ومن قنع بما رزقه الله فهو من اغنى الناس الثاني ثلث لا يطيقها هذه الامة المواساة للاخ في ماله وانصاف الناس من نفسه وذكر الله على كل حال وليس هو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولكن اذا ورد على ما يحرم الله عليه خاف الله عنده وتركه الثالث ثلاث لا يؤذن لهم ملوك السفلة واهلك وخادمك الرابع ثلاثة لا ينتصفون من ثلاثة حر من عبد وعالم من جاهل وقوي من ضعيف الخامس ثلاث من مكارم الاخلاق في الدنيا والاخرة ان تعفو عمن ظلمك وتصل من قطعك وتحلم على من جهل عليك السادس ثلاث درجات في الله لقاء الاخوان وتفطير الصائم والتهجد من آخر الليل السابع ثلاث من حقائق الايمان الانفاق مع الاقتار وانصافك الناس من نفسك وبذل العلم للمتعلم الثامن ثلث من سنن المرسلين العطر واحفاء الشعر وكثرة الطروقة التاسع ثلث يحسن فيهن الكذب الكذب المكيدة في الحرب وعدتك زوجتك والاصلاح بين الناس العاشر ثلاث يزدن في الحفظ ويذهبن البلغم اللبان والسواك وقراءة القرآن الحادي عشر لا يشم رائحة الجنة عاق والديه ومن باع حرا فاكل ثمنه ومن كذب على الله متعمدا الثاني عشر ثلاث تخرق الحجب وينتهي الى ما بين يدي الله صرير اقلام العلماء ووطي اقدام المجاهدين وصوت مغازل المحصنات

باب النون الحديث الاول قال النبي صلى الله عليه وآله نصرت بالرعب وجعل رزقي في رمحي الثاني نعم العون على تقوى الله الغنى الثالث نية المؤمن خير من عمله الرابع نعم وزير الايمان العلم ونعم وزير العلم الحلم ونعم وزير الحلم الرفق ونعم وزير الرفق ... الخامس

تصویر صفحهٔ اول نسخهٔ خطی الاثنا عشریه نسخهٔ آستان قدس رضوی

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمد لله الذي أرشدنا شرائع الإسلام، و خصّصنا بإيضاح قواعد الأحكام، و وفّقنا بتهذيب الحديث الكافي الفقيه التّمام، و الصلاة على نبيّنا محمد خير البرر، و على الأئمة الطاهرين خير البشر.

أمّا بعد، هذا مختصر منتخب من الكتب المعتبرة من أحاديث النبيّ ﷺ بطريق الأئمة الاثني عشر، مشتمل على أبواب اثني عشر، مما نقلناه في البرّ والعدل والإحسان، و سمّيناه اثنا عشرية.

الباب الأول[١]: باب الألف

١. الحديث الأول: قال النبي ﷺ: **الأئمة اثنا عشر كلّهم من قريش.**[١]

٢. الثاني: **اليد العُليا خير من [اليد] السفلى.**[٢]

٣. الثالث: **الحرب خدعة.**[٣]

٤. الرابع: **الأرواح جنود مجنّدة؛ فما تعارف منها ائتلف، و ماتناكر منها اختلف.**[٤]

---

١. لم يوجد في نسخة «الف»، أوردناه من «ب» و هكذا إلى الأخير.

٢. كفاية الأثر، الخزاز القمي، ص ٢٧ و فيه: الأئمة بعدي؛ الصراط المستقيم، علي بن يونس العاملي، ج ٢، ص ١٠٠؛ بحار الأنوار، ج ٣٦، ص ٣٢٢.

٣. الكافي، ج ٤، ص ٢٦، باب فضل المعروف، ح ١؛ الاختصاص، ص ٣٤٢؛ الأمالي، السيد المرتضى، ج ٢، ص ٦٦؛ البحار، ج ٧٤، ص ١٣٣.

٤. الأمالي، الطوسي، ص ٢٦١، ح ٤٧٥؛ البحار، ج ٢٠، ص ٢٠٧.

٥. من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٨٠، ح ٥٨١٨؛ البحار، ج ٥٨، ص ٦٣.

۵. الخامس: الناس في سعة ما لا يعلمون.[۱]

۶. السادس: التائب من الذنب كمن لا ذنب له.[۲]

۷. السابع: الولاء لمن أعتق.[۳]

۸. الثامن: إذا دخل المؤمن قبره، كانت الصلاة عن يمينه، و الزكاة عن يساره، و البرّ مظلّ عليه، و يتنحّىٰ الصبر ناحية، فإذا دخل عليه الملكان اللّذان يليان[٤] مساءلته قال الصبر للصلاة و الزكاة و البرّ[٥]: دونكم صاحبكم، فإن عجزتم عنه فأنا دونه.[٦]

۹. التاسع: الجنة تحت أقدام الأمّهات.[۷]

۱۰. العاشر: استنزلوا الرزق بالصدقة.[۸]

۱۱. الحادي عشر: أمان أُمّتي[۹] من الهمّ: لا حول و لا قوّة إلا بالله العليّ العظيم، لا ملجأ و لا منجا من الله إلا إليه.[۱۰]

۱۲. الثاني عشر: النفس إذا أحرزت رزقها استقرّت.[۱۱، ۱۲]

---

۱. عوالي اللئالي، ج ۱، ص ٤۲٤ و فيه «ما لم يعلموا»؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۲۰؛ العقد الحسيني لوالد البهائي، ص ۲۵، و فيه «مما لا يعلمون».

۲. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۷۹؛ البحار، ج ٦، ص ۲۱.

۳. الكافي، ج ۵، ص ٤۸۵ و ج ٦، ص ۱۹۷؛ البحار، ج ۲۹، ص ۵٦۷ و ج ۳۰، ص ۱۳.

٤. «الف»: يليان (خلافاً لجميع المصادر).

۵. من نسخة «ب» و الكافي و ثواب الأعمال.

٦. الكافي، ج ۲، ص ۹۰؛ ثواب الأعمال، ص ۱۷۰؛ البحار، ج ٦، ص ۳۲۰.

۷. مجمع البيان، ج ۸، ص ۱۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۰؛ نقله عن لب اللباب، للراوندي.

۸. قرب الإسناد، ص ۱۸؛ التوحيد، ص ٦۸؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۳۸.

۹. في المصادر «لأمّتي».

۱۰. من لا يحضره الفقيه، ج ٤، باب النوادر، ص ۳۷۱؛ مكارم الأخلاق، ص ٤٤۳.

۱۱. لم يوجد في نسخة «الف» أوردناه من «ب».

۱۲. الكافي، ج ۵، ص ۸۹؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱٦٦؛ وسائل الشيعة، ج ۱۲، ص ۳۲۰، و في الجميع «قوتها» بدل «رزقها»؛ مجمع الزوائد، الهيثمي، ج ۵، ص ۳۵، فيه «اطمأنت» بدل «استقرت».

الباب الثاني: باب الثلاثة

١٣. الحديث الأول: قال النبي ﷺ: ثلاثٌ من لقي الله ﷻ بهنّ فهو من أفضل الناس: من أتى الله بما افترض عليه فهو من أعبد الناس، و من وَرَعَ عن محارم الله فهو من أورع الناس، و من قنع بما رزقه الله فهو من أغنى الناس.[١]

١٤. الثاني: ثلاثٌ لا يطيقها[٢] هذه الأمة: المواساة للأخ في ماله، وإنصاف الناس من نفسه، و ذكر الله على كل حال و ليس هو «سبحان الله و الحمدُ لله و لا إله إلّا الله و الله أكبر»، ولكن إذا ورد عليه ما يحرم خاف الله عنه[٣] و تركه.[٤]

١٥. الثالث: ثلاثة إن أنصفتهم ظلموك: السفلة و أهلك و خادمك.[٥]

١٦. الرابع: ثلاثة لا ينتصفون من ثلاثة: حرٌّ من عبد، و عالمٌ من جاهل، و قويٌّ من ضعيف.[٦]

١٧. الخامس: ثلاث من مكارم الأخلاق في الدنيا و الآخرة: أن تعفو عمّن ظلمك، و تصل من قطعك، و تحلم على من جهل عليك.[٧]

١٨. السادس: ثلاث فرحات [للمؤمن] في الدنيا: لقى[٨] الإخوان، و تفطير الصائم، و التهجّد من آخر الليل.[٩]

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

١. من لايحضره الفقيه، ج ٤، باب النوادر، ص ٣٥٨؛ الخصال، ص ١٢٥؛ البحار، ج ٧٤، ص ٤٥.

٢. في جميع المصادر «لا تطيقها».

٣. وردت هذه الفقرة في جميع المصادر هكذا: «ولكن إذا ورد على ما يحرم عليه، خاف الله عنده و تركه».

٤. من لايحضره الفقيه، ج ٤، باب النوادر، ص ٣٥٨؛ الخصال، ص ١٢٥؛ مكارم الأخلاق، ص ٤٣٦؛ وسائل الشيعة، ج ١١، ص ٢٠٢.

٥. من لايحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٥٩؛ مكارم الأخلاق، ص ٤٣٦؛ البحار، ج ٧٤، ص ٥١.

٦. من لايحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٥٧؛ مكارم الأخلاق، ص ٣٣٥؛ البحار، ج ٧٤، ص ٤٩.

٧. من لايحضره الفقيه، ج ٤، باب النوادر، ص ٣٥٧، و فيه «عمّن جهل عليك»؛ الخصال، ص ١٢٥، و فيه «تعطي من حرمك، و تصل من قطعك، و تعفو عمن ظلمك»؛ وسائل الشيعة، ج ١١، ص ١٤٠.

٨. هكذا في النسختين، و لكن في جميع المصادر «لقاء».

٩. من لايحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٦٠؛ الخصال، ص ١٢٥، و فيه «و الإفطار من الصيام»؛ البحار، ج ٧٤، ص ٤٥، مع اختلاف.

۱۹. السابع : ثلاث من حقائق الإيمان : الإنفاق مع الإقتار ، و إنصافك الناس من نفسك ، و بذل[1] العلم للمتعلّم.[2]

۲۰. الثامن : ثلاث من سنن المرسلين : العطر ، و إحفاء الشعر ، وكثرة الطّروقة.[3]

۲۱. التاسع : ثلاث يحسن فيهنّ الكذب : المكيدة في الحرب ، و وعدك زوجتك ، و الإصلاح بين الناس.[4]

۲۲. العاشر : ثلاثة يزدن في الحفظ و يذهبن البلغم : اللبان و السواك و قراءة القرآن.[5]

۲۳. الحادي عشر : ثلاثة[6] لا يشمّ رائحة الجنة : عاق والديه ، ومن باع حرّاً و أكل ثمنه ، و من كذب على الله متعمداً[7].

۲۴. الثاني عشر : ثلاثة تخرق الحجب و ينتهي إلى ما بين يدي الله : صرير أقلام العلماء ، و وطئ أقدام المجاهدين ، و صوت مغازل المحصنات[8].

الباب الثالث: باب النون

۲۵. الحديث الأول : قال النبي ﷺ : نصرت بالرعب ،[9] و جعل رزقي في [ظل] رمحي.[10]

---

۱. «ب» : بذلك.

۲. من لا يحضره الفقيه ، ج ٤ ، ص ٣٦٠ ، و فيه «من الإقتار» ؛ الخصال ، ص ١٢٥ ، و فيه «في الإقتار» و «إنصاف الناس» ؛ البحار ، ج ٧٢ ، ص ٢٧ ، مع اختلاف.

۳. من لا يحضره الفقيه ، ج ٣ ، ص ٣٨٣ ؛ الكافي ، ج ٥ ، ص ٣٢٠ ، و فيه «و أخذ الشعر» ؛ الخصال ، ص ٩٢.

٤. من لا يحضره الفقيه ، ج ٤ ، ص ٣٥٩ ؛ الخصال ، ص ٨٧ ؛ البحار ، ج ٧٤ ، ص ٥١ ، و في الجميع «عدتك زوجتك».

۵. من لا يحضره الفقيه ، ج ٤ ، ص ٣٦٥ ؛ الخصال ، ص ١٢٦ ، و فيه «يذهبن السقم» ؛ البحار ، ج ٧٤ ، ص ٥٥.

٦. «الف» : ـ ثلاثة.

۷ و ۸. لم نعثر على الروايتين في الكتب التي بأيدينا.

۹. «ب» : من مسير ثلاثة أيام.

۱۰. مجمع البيان ، ج ١٠ ، ص ٣٨٣ ؛ نور الثقلين ، ج ٥ ، ص ٥٩٥ ؛ إعجاز القرآن ، الباقلاني ، ص ٧٦ ، و فيه «تحت ظل».

٢٦. الثاني: نعم العون على تقوى الله الغنى.[١]

٢٧. الثالث: نيّة المؤمن خيرٌ من عمله.[٢]

٢٨. الرابع: نعم وزير الإيمان العلم، ونعم وزير العلم الحلم، ونعم وزير الحلم الرفق، ونعم وزير الرفق اللين.[٣]

٢٩. الخامس: نعم العون الدنيا على الآخرة.[٤]

٣٠. السادس: نظر المؤمن في وجه أخيه حُبّاً له عبادة.[٥]

٣١. السابع: نضّر الله امرءاً سمع مقالتي فوعاها، فأدّاها كما سمعها.[٦]

٣٢. الثامن: نوم الصائم عبادة، وصمته تسبيح.[٧]

٣٣. التاسع: نحن نحكم بالظاهر، والله يتولّى السرائر.[٨]

٣٤. العاشر: نوم العالم أفضل من عبادة [العابد] الجاهل.[٩]

٣٥. الحادي عشر: نُصرت بالرعب من مسيرة شهر.[١٠]

---

١. الكافي، ج ٥، باب الاستعانة بالدنيا على الآخرة، ص ٧١؛ من لايحضره الفقيه، ج ٣، ص ١٥٦.

٢. الكافي، ج ٢، باب النية، ص ٨٤؛ المحاسن، ج ١، ص ٢٦٠، و فيه «نية المرء»؛ علل الشرائع، ج ٢، ص ٥٢٤.

٣. قرب الإسناد، الحميري، ص ٦٨، ح ٢١٧؛ الكافي، ج ١، ص ٤٨ و فيه «الصبر» بدل «اللين»؛ دعائم الإسلام، ج ١، ص ٨٢.

٤. الكافي، ج ٥، ص ٧٢ و ٧٣؛ من لايحضره الفقيه، ج ٣، ص ١٥٦؛ كتاب الزهد، الحسين بن سعيد، ص ٥١؛ البحار، ج ٧٠، ص ١٢٧.

٥. مستدرك الوسائل، ج ٩، ص ١٥٢؛ النوادر، الراوندي، ص ١١٠؛ البحار، ج ٧١، ص ٢٨٠.

٦. سبل السلام، ابن حجر، ج ٤، ص ٢٢٧؛ الاحتجاج، ج ١، ص ٢٢١، و فيه «نصر الله امرءاً سمع مقالتي فوعاها ثم بلغها غيره...»؛ الكافي، ج ١، ص ٤٠٣، و فيه «... عبداً سمع مقالتي فوعاها و حفظها و بلغهامن لم يسمعها»؛ الخصال، ص ١٤٩ و فيه «... عبداً سمع فقالتي فوعاها ثم بلغها إلى من لم يسمعها».

٧. مجمع البيان، ج ٢، ص ١٥؛ عدة الداعي، ص ١١٧؛ ثواب الأعمال، ص ٥١، و فيه «نَفَسه تسبيح».

٨. إيضاح الفوائد، ج ٣، ابن العلامة، ص ٤٨٦؛ مختلف الشيعة، ج ٩، ص ٣٠٧، و فيه «إنما أحكم بالظاهر»؛ شرح الأزهار، أحمد المرتضى، ج ٣، ص ٣٠٤.

٩. مكارم الأخلاق، ص ٤٤١؛ من لايحضره الفقيه؛ ج ٤، ص ٣٦٧؛ البحار، ج ٧٤، ص ٥٧.

١٠. مناقب آل أبي طالب، ج ١، ص ١٠٩؛ عوالي اللئالي، ج ٢، ص ١٤؛ البحار، ج ١٦، ص ١٧٩.

۳۶. الثاني عشر: نعم الولد البنات ملطّفات[۱]، مخمّرات، مؤنسات، مفلّيات، مباركات.[۲]

الباب الرابع: باب العين

۳۷. الحديث الأول: قال النبي ﷺ: عدل ساعة خير من عبادة سبعين سنة.[۳]

۳۸. الثاني: عليٌّ مع الحقّ، و الحقّ مع علي، يدور معه حيثما دار.[٤]

۳۹. الثالث: عليٌّ أخي و وصيّي، و وارثي من بعدي.[٥]

٤۰. الرابع: علامة لطف الله في خلقه عدل سلطانهم و رخص أسعارهم، و علامة غضب الله على خلقه جور سلطانهم و غلاء أسعارهم.[٦]

٤۱. الخامس: عليك بالدعاء بين الأذان و الإقامة، فإنّه لا يُردّ.[۷]

٤۲. السادس: عليكم بحسن الخلق، فإنّ حَسَنَ الخلق في الجنّة لامحالة، و إيّاكم و سوء الخلق، فإنّ سيّئ الخلق في النّار لامحالة.[۸]

٤۳. السابع: عجبت لمن يتكبّر و قد خرج من مخرج البول مرّتين.[۹]

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. قد ورد في النسختين «مُطلّقات».

۲. الكافي، ج ٦، ص ٥، و فيه «نعم الولد، البنات ملطّفات، مجهزات، مونسات، مباركات، مفلّيات»؛ النوادر، الراوندي، ص ۹٦؛ البحار، ج ۱۰۱، ص ۹۸.

۳. مشكاة الأنوار، ص ٥٤٤؛ البحار، ج ۷۲، ص ۳٥۲؛ الكافي، ج ۷، ص ۱۷٥، و فيه: «ساعة من إمام عدل أفضل من عبادة سبعين سنة».

٤. مناقب أمير المؤمنين، ج ۲، ص ٥۳۰؛ الفصول المختارة، ص ۱۳٥ و ۲۲٤ و ...؛ البحار، ج ۳۳، ص ۳۷٦.

٥. كتاب الغيبة، النعماني، ص ۷۰، و فيه «عليّ أخي و وصيّي و وارثي و خليفتي في أُمتي و وليّ كلّ مؤمن بعدي»؛ كمال الدين، الصدوق، ص ۲۷۷، مثله مع زيادة «و وزيري»؛ البحار، ج ۳۷، ص ۲۰٦.

٦. الكافي، ج ٥، ص ۱٦۲؛ من لايحضره الفقيه، ج ۳، ص ۲٦۹، و فيهما بدل «لطف الله» «رضا الله»؛ البحار، ج ۷٤، ص ۱٤۳.

۷. الذكرى، الشهيد الأول، ص ۱۷۱؛ الدعوات، الراوندي، ص ۳٦؛ البحار، ج ۹۰، ص ۳٤۸، و في جميع المصادر «الدعاء بين الأذان و الإقامة لا يُرَدّ».

۸. عيون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۳٤؛ روضة الواعظين، ص ۳۷۸؛ البحار، ج ۱۰، ص ۳٦۹، و في جميع المصادر «فإن سوء الخلق».

۹. و قد نقله ابن أبي الحديد في شرح نهج البلاغة، ج ۷، ص ۱۱۱، عن قول الأحنف هكذا: «عجبت ←

۴۴. الثامن: عليك بقراءة القرآن، فإنّ قراءته كفّارة للذنوب.[1]

۴۵. التاسع: عجبت لمن يرىٰ الدنيا و تقلّبها بأهلها، كيف يطمئن إليها![2]

۴۶. العاشر: عفو الملك أبقىٰ للمُلك.[3]

۴۷. الحادي عشر: عجبت لمن يحتمي من الطعام مخافة الداء، كيف لا يحتمي من الذنوب مخافة النار.[4]

۴۸. الثاني عشر: عزّ المؤمن استغناؤه عن الناس.[5]

الباب الخامس: باب الشين

۴۹. الحديث الأول: قال النبيّ ﷺ: شرف المؤمن قيامه بالليل.[6]

۵۰. الثاني: شغلونا عن صلاة الوسطىٰ صلاة العصر، ملأ الله أجوافهم ناراً.[7]

۵۱. الثالث: شر المآكل أكل مال اليتيم ظلماً.[8]

۵۲. الرابع: شر المكاسب كسب الربا.[9]

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

- لمن جرىٰ في مجرىٰ البول مرتين من فرجين كيف يتكبّر»؛ الإختصاص، ص ۳۳۸، في وصايا لقمان لابنه «... كيف يتجبّر من قد جرىٰ في مجرىٰ البول مرتين»؛ البحار، ج ۱۳، ص ۴۲۹.

۱. جامع الأخبار، ص ۱۱۳، ح ۱۹۷؛ البحار، ج ۸۹، ص ۱۷؛ مستدرك الوسائل، ج ٤، ص ۲۵۷.

۲. معدن الجواهر، الكراجكي، ص ٤٤؛ الخصال، ص ۵۲۵، و فيه «لم يطمئن إليها»؛ البحار، ج ۷۰، ص ۹٤.

۳. من لايحضره الفقيه، ج ٤، ص ۳۸۱؛ وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۵۱۹.

٤. من لايحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۵۹؛ الأمالي، الصدوق، ص ۲٤۷؛ البحار، ج ۷، ص ۳٤۷.

۵. الكافي، ج ۲، ص ۱٤۸؛ و فيه «شرف المؤمن قيام الليل، و عزّه استغناؤه عن الناس»؛ الخصال، ص ۷ و فيه «الرجل» بدل «المؤمن»؛ البحار، ج ۷۲، ص ۱۰۵.

٦. الرواشح السماوية، ص ۲۰۰؛ مشكاة الأنوار، و فيه «قيام الليل».

۷. عوالي اللئالي، ج ۲، ص ۲۲، و فيه «شغلونا عن الصلاة الوسطى صلاة العصر» فقط؛ مستدرك الوسائل، ج ۳، ص ۲۳؛ نقله عن لب اللباب، للراوندي؛ مسند أحمد، ج ۱، ص ۱۱۳، و فيه «ملأ الله قبورهم و بيوتهم ناراً».

۸. من لايحضره الفقيه، ج ٤، ص ۳۷۷؛ البحار، ج ۷٦، ص ۳٦۷.

۹. من لايحضره الفقيه، ج ٤، ص ۳۷۷؛ البحار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۰.

٥٣. الخامس: شفاء أُمّتي في ثلاثٍ: آيات[1] من كتاب الله، أو لعقة من عسل، أو شرطة حجّام.[2]

٥٤. السادس: شيعة عليّ هم الفائزون.[3]

٥٥. السابع: شقرها خيارها، وكميتها صلابها[4]، و دهمها ملوكها لعن الله من جزء أعرافها و أذنابها، اللّهم بارك في الأشقر ثلاثا.[5]

٥٦. الثامن: شمّوا النّرجس و لو في اليوم مرّة، و لو في الشهر مرّة، و لو في السنة مرّة، و لو في العمر مرّة؛ فإنّ في القلب حبّة من الجنون و الجذام و البرص، و لا يقطعها إلّا النرجس.[6]

٥٧. التاسع: شرّ الناس من يضرّ الناس، و خير الناس من ينفع الناس.[7]

٥٨. العاشر: شرار موتاكم العُزّاب.[8]

٥٩. الحادي عشر: شوبوا أموالكم بالصدقة، يكفّر عنكم ذنوبكم و أيمانكم التي تحلفون بها، و يطيّب لكم تجارتكم.[9]

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

١. في «ب» آية.

٢. عدّة الداعي، ص ٢٧٤، و فيه «آية من كتاب الله»؛ عوالي اللئالي، ج ٢، ص ١٤٨، و فيه «... و مشراط حجام؛ و لعقة من عسل»؛ البحار، ج ٨٩، ص ١٧٦.

٣. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٥٧؛ الخصال، ص ٤٩٦؛ البحار، ج ٣٨، ص ٩٥، و في الجميع زيادة «يوم القيامة».

٤. «الف»: «صلوتها»، لكن الصحيح «صلابها» كما جاء في المصادر.

٥. النوادر، الراوندي، ١٧٣، مع اختلاف؛ البحار، ج ٦١، ص ١٧٤؛ نقله عن النوادر و في ص ١٧٦ مثله عن الإمامة و التبصرة.

٦. مجمع البحرين، ج ٤، ص ٢٩٢؛ البحار، ج ٥٩، ص ٢٩٩، نقله عن طب النبيّ.

٧. غرر الحكم، رقم ٥٦٧٦ و ٥٦٧٧ و فيهما «... من يظلم الناس» و «... من يغش الناس» بدون الفقرة الثانية؛ الاختصاص، ص ٢٤٣، و فيه «خير الناس من انتفع به الناس، و شرّ الناس من تأذّىٰ به الناس»؛ البحار، ج ٧٢، ص ٢٨١.

٨. المقنعة، ص ٤٩٧؛ روضة الواعظين، ص ٣٧٤؛ البحار، ج ١٠٠، ص ٢٢٠.

٩. من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ١٩٤، و فيه: «صونوا أموالكم»، ولكن ذكر في هامشه: «و في بعض ←

٦٠. الثاني عشر: شرّ الناس من باع آخرته بدنيا غيره.[١]

الباب السادس: باب الزاء

٦١. الحديث الأول: قال النبي ﷺ: رأيت على باب الجنة مكتوباً: أنتِ محرّمة على كلّ بخيل و عاقّ.[٢]

٦٢. الثاني: راحة الإنسان في حبس اللسان.[٣]

٦٣. الثالث: رجعنا من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر.[٤]

٦٤. الرابع: رحم الله امرءاً أعان ولده على برّه.[٥]

٦٥. الخامس: رحم الله عليّاً[٦]، اللهم أدِر الحقّ معه حيثما دار.[٧]

٦٦. السادس: رزقك يطلبك أشدّ من طلبك أجلك.[٨]

النسخ شوبوا»؛ وسائل الشيعة، ج ١٢، ص ٢٨٥.

١. من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٥٣؛ مكارم الأخلاق، ص ٤٣٣، و هكذا ورد الحديث: «يا علي شرّ الناس من باع آخرته بدنياه، و شرٌّ من ذلك من باع آخرته بدنيا غيره»؛ البحار، ج ٧٤، ص ٤٦.

٢. شجرة طوبى، محمد مهدى حائرى، ج ٢، ص ٣٧٣، و فيه «يا علي، رأيت على باب الجنة مكتوباً: أنت محرّم على كل بخيل و مراء و عاقّ و نمّام»؛ مستدرك الوسائل، ج ١، ص ١٠٧؛ البحار، ج ٦٩، ص ٥٣، مع اختلاف فيها.

٣. جامع الأخبار، ص ١٠٩؛ مستدرك الوسائل، ج ٩، ص ٣٠؛ البحار، ج ٦٨، ص ٢٨٦.

٤. مجمع البيان، ج ٧، ص ٣٠٣؛ جامع الأخبار، ص ١١٨؛ البحار، ج ٦٧، ص ٢٧٦، عن جامع الأخبار.

٥. الكافي، ج ٦، ص ٥٠، و فيه «رحم الله من»؛ الأمالي، الصدوق، ص ٣٦٣، و فيه «رحم الله والداً»؛ البحار، ج ٧١، ص ٦٥، عن الأمالي.

٦. «الف»: عليّاً.

٧. كشف الغمة، ج ١، ص ١٤٥؛ الطرائف، السيد بن طاووس، ص ١٠٢؛ سنن الترمذي، ج ٥، ص ٢٩٧، و في الجميع «حيث دار».

٨. جامع الأخبار، ص ١٠٨، و فيه «الرزق يطلب العبد أشد من أجله»؛ عيون الحكم و المواعظ، ص ٥٥٤، و فيه «يطلبك رزقك أشدّ من طلبك له، فأجمل في طلبه»؛ البحار، ج ١٠٠، ص ٣٣.

۶۷. السابع: ركعتان يصلّيهما[1] المؤمن في جوف الليل خير له من الدنيا و ما فيها.[2]

۶۸. الثامن: ركعتان يصلّيهما[3] متزوّج خير من سبعين ركعة من عزب.[4]

۶۹. التاسع: رحم الله من قال فغَنِم، أو صمت فسَلِم.[5]

۷۰. العاشر: رفع القلم عن ثلاثة، الصبيّ و المجنون و النائم.[6]

۷۱. الحادي عشر: رفع عن أُمّتي الخطأ و النسيان و ما استكرهوا عليه.[7]

۷۲. الثاني عشر: رأس العقل بعد الإيمان التودّد إلى الناس.[8]

الباب السابع: باب اليا،

۷۳. الحديث الأول: قال النبيّ ﷺ: يَؤُمُّ القوم أقرؤهم.[9]

---

۱. «الف»: يصليها.

۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۶۲، و فيه «الركعتان في جوف الليل أحب إليّ من الدنيا و ما فيها»؛ مجمع البيان، ج ۲، ص ۳۶۸، و فيه «ركعتان يركعها العبد في ...»؛ وسائل الشيعة، ج ۵، ص ۲۷۶، مثل العلل.

۳. «الف»: يصليها.

۴. الخصال، ص ۱۶۵، و فيه «ركعتين يصليهما المتزوج أفضل عند الله من سبعين ركعة يصليها غير متزوج»؛ الكافي، ج ۵، ص ۳۲۸، و فيه «... المتزوج أفضل من سبعين ركعة يصليها أعزب»؛ البحار، ج ۱۰۰، ص ۲۱۹.

۵. علل الشرائع، ج ۲، ص ۶۰۶ و فيه «رحم الله عبداً»؛ و في مسائل علي بن جعفر عليه السلام، ص ۳۴۴، مثله؛ البحار، ج ۲، ص ۱۱۶.

۶. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۹۴، و فيه «... النائم حتى يستيقظ و عن المجنون حتى يفيق و عن الطفل حتى يحتلم»؛ معدن الجواهر، الكراجكي، ص ۳۱؛ البحار، ج ۵۸، ص ۱۳۴.

۷. عوالي اللئالي، ج ۱، ص ۲۳۲؛ التوحيد، ص ۳۵۳ و فيه «رفع عن أُمّتي تسعة ...»؛ وسائل الشيعة، ج ۱۱، ص ۲۹۵، و فيه «وضع عن أُمّتي تسع خصال».

۸. عوالي اللئالي، ج ۱، ص ۲۹۱؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۳۸، و فيه زيادة «و اصطناع الخير إلى كل برّ و فاجر»؛ الخصال، ص ۱۵ و فيه «... التحبب إلى الناس» و فيهما «بعد الإيمان بالله».

۹. المعتبر، ج ۲، ص ۴۳۹، و فيه زيادة «للقرآن» و في ص ۴۴۰ «بتقدم القوم»؛ مجمع الفائدة، ج ۲، ص ۴۶۲ مع اختلاف؛ البحار، ج ۸۵، ص ۶۲.

۷۴. الثاني: ينادي مناد: اللّهم هب للمنفق خلفاً، و للممسك تلفاً.[1]

۷۵. الثالث: يا علي نوم العالم أفضل من عبادة العابد.[2]

۷۶. الرابع: يُقطع في ربع دينار فصاعداً.[3]

۷۷. الخامس: يا علي، ما من خدش عودٍ و لا نكبة قدمٍ إلّا بذنب، و ما عفى الله عنه في الدنيا فهو أكرم من أن يعود فيه، و من عاقب عليه في الدنيا فهو أعدل من أن يثني على عبده.[4]

۷۸. السادس: يا علي، لا تسكن الرساتيق؛ فإنّ شيوخهم جهلة، و شبابهم غلمة، و نسوانهم كاشفة، و العالم فيهم كالجيفة بين الكلاب.[5]

۷۹. السابع: يلزم الوالدين من العقوق لولدهما إذا كان صالحاً ما يلزم الولد لهما.[6]

۸۰. الثامن: يشيب المرء و تشبّ فيه خصلتان: الحرص و طول الأمل.[7]

۸۱. التاسع: يعيش الولد لستة أشهر و لتسعة أشهر[8] و لا يعيش لثمانية[9].[10]

---

۱. مجمع البيان، ج ۸، ص ۲۲۲، و فيه «... و ينادي مناد: اللّهم هب للممسك تلفاً»؛ الأمالي، الصدوق، ص ۷۰۱، مع اختلاف كثير؛ البحار، ج ۹۰، ص ۳۸۰، عن الأمالي.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ۳۶۷؛ مكارم الأخلاق، ص ٤٤١ و فيه «العابد الجاهل»؛ البحار، ج ۲، ص ۲۵ عن المكارم.

۳. إيضاح الفوائد، ابن العلامة، ج ٤، ص ۵۲۱ والكلام في حدّ السارق؛ سنن أبي داوود، ج ٤، ص ۱۳۶.

٤. مجمع البيان، ج ۹، ص ۵۳؛ و فيه «و من عاقب» بدل «و ما عاقب»؛ الكافي، ج ۲، ص ٤٤۵ مع اختلاف كثير؛ البحار، ج ۷۰، ص ۳۱۶ عن مجمع البيان.

۵. جامع الأخبار، ص ۱۶۳ و فيه «يا علي، لا تسكن الرستاق؛ فإنّ شيوخهم جهلة، وشبابهم عرمة، ونسوانهم كشفة، والعالم بينهم كالجيفة بين الكلاب»؛ البحار، ج ۷۳، ص ۱۵۶ عنه.

۶. الخصال، ص ۵۵؛ الكافي، ج ۶، ص ٤۸ و فيه «... لولدهما ما يلزم الولد لهما من عقوقهما»؛ البحار، ج ۷۱، ص ۷۰.

۷. لسان الميزان، ابن حجر، ج ۶، ص ۶۸ و فيه «و يشب خصلتان»؛ البحار، ج ۷۰، ص ۲۲ في بيان ح ۱۱، باب حب الدنيا و ذمّها.

۸. «ب»: و لستعة أشهر.

۹. «الف»: الثمانية.

۱۰. الكافي، ج ۶، ص ۵۲ و فيه زيادة «و لسبعة أشهر»، و فيه «الثمانية أشهر»؛ البحار، ج ۵۷، ص ۳۳٤ عنه.

۸۲. العاشر: يا سلمان، إنّ لك في علتك إذا اعللت ثلاث خصال: أنتبنك لله ذكر،[1] و دعاؤك مستجاب، ولاتدع، العلّة عليك ذنباً إلّا حطّته، متّعك الله بالعافية إلى انقضاء أجلك.[2]

۸۳. الحادي عشر: يا علي، رضا الله كلّه في رضا الوالدين، و سخطه في سخطهما.[3]

۸۴. الثاني عشر: يسّروا و لاتعسّروا.[4]

الباب الثامن: باب التاء

۸۵. الحديث [قال النبي ﷺ] الأول: تناكحوا تناسلوا، فإنّي أُباهي بكم الأمم يوم القيامة.[5]

۸۶. الثاني: تزوّجها سوداء ولوداً، و لاتزوّجها حسناء جميلة عاقراً.[6][7]

۸۷. الثالث: تعرّف (إلى)[8] الله في الرخاء، يعرفك في الشدة.[9]

---

۱. «ب»: إنّ لك من الله بذكر.

۲. من لايحضره الفقيه، ج ٤، ص ۳۷۵ و فيه «... أنت من الله تبارك و تعالى بذكر، و دعاؤك فيها مستجاب...»؛ الخصال، ص ۱۷۰ مثله؛ البحار، ج ۷٤، ص ٦۰.

۳. شجرة طوبى، ج ۲، ص ۳۷٤؛ مشكاة الأنوار، ص ۲۸۲ و فيه «رضا الله مع رضا الوالدين، و سخط الله مع سخط الوالدين»؛ البحار، ج ۷۱، ص ۸۰ مثله. و في الجميع لم يُذكر «يا علي».

٤. رسائل المرتضى، ج ۲، ص ۲٤٥؛ عوالي اللئالي، ج ۱، ص ۳۸۱ و فيه «يسّروا ولاتعسّروا، و بشّروا ولاتنفروا».

٥. عوالي اللئالي، ج ۱، ص ۲٥۹؛ مسالك الأفهام، الشهيد الثاني، ج ۷، ص ۱۳ و فيه «... مباه بكم الأمم... حتى بالسقط»؛ البحار، ج ٤٤، ص ۱۷۰ و فيه زيادة «تكثروا... ولو بالسقط».

٦. في «ب» إذا كانت عاقراً.

۷. الكافي، ج ٥، ص ۳۳٤ و ليس فيها «جميلة»؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۹۷ و فيه «جملاء عاقراً»؛ وسائل الشيعة، ج ۱٤، ص ۳٤.

۸. من «ب».

۹. الدعوات، الراوندي، ص ۲۱ و ۱۲۹؛ مكارم الأخلاق، ص ٤٦۹؛ البحار، ج ۹۰، ص ۳۱۲.

٨٨. الرابع: تاركُ الزكاة و قد وجبت له، كمانعها وقد وجبت[1] عليه.[2]

٨٩. الخامس: تاجروا الله بالصدقة.[3]

٩٠. السادس: تزوّجوا الزُّرقى[4]، فإنّ فيهنّ البركة.[5]

٩١. السابع: تحت كلّ شعرة جنابة.[6]

٩٢. الثامن: تجاوز الله عن أُمّتي ما حدّثت به نفوسها.[7]

٩٣. التاسع: تهادوا تحابّوا.[8]

٩٤. العاشر: تعرض أعمال الناس إلى[9] جمعة مرّتين: يوم الاثنين و يوم الخميس.[10]

٩٥. الحادي عشر: تبعث أُمّتي غرّاً محجّلين من آثار الوضوء.[11]

٩٦. الثاني عشر: تختّمْ بالعقيق؛ فإنّه اول جبل أقرّ لله بالواحدانية، و لي بالنبوة، ولك ـ يا علي ـ بالوصيّة، ولولدك بالإمامة، ولشيعتك بالجنّة، ولأعدائك بالنار.[12]

---

١. «ب»: أوجبت.

٢. ثواب الأعمال، ص ٢٣٦؛ الكافي، ج ٣، ص ١٣ و فيه «مثل مانعها»؛ البحار، ج ٩٣، ص ٦٧.

٣. نهج البلاغة، ج ٤، ص ٥٧ و فيه «إذا أملقتم فتاجروا...»؛ عدة الداعي، ص ٦٠؛ البحار، ج ٩٣، ص ١٣٣.

٤. «ب»: للرزق.

٥. من لايحضره الفقيه، ج ٣، ص ٣٨٧؛ مكارم الأخلاق، ص ١٩٨؛ الكافي، ج ٥، ص ٣٣٥ و فيه «... فيهن اليمن»؛ وسائل الشيعة، ج ١٤، ص ٣٧ و في الجميع «الزرق» بدل «الزرقى».

٦. فقه الرضا، ابن بابويه، ج ١، ص ٨٣؛ الذكرى، الشهيد الأول، ص ١٠٠؛ مستند الشيعة، ج ٢، ص ٣١٦.

٧. تذكرة الفقهاء، الحلّي، ج ١، ص ١٣٢ و فيه «... لأمّتي عما حدثت...»؛ المبسوط، سرخسي، ج ١، ص ٢٣٢ و فيه «إنّ الله تجاوز عن أمّتي ما حدثت به أنفسهم ما لم يتكلموا أو يعلموا».

٨. الكافي، ج ٥، ص ١٤٤ و فيه «تحابوا»؛ الخصال، ص ٢٧؛ البحار، ج ٧٢، ص ٤٤.

٩. في جميع المصادر «من جمعة»، و في «ب»: إليّ في كل جمعة.

١٠. كنز الفوائد، ص ١٤١؛ جمال الأسبوع، السيّد بن طاووس، ص ١١٧؛ مستدرك الوسائل، ج ٩، ص ٨٠.

١١. مجمع البيان، ج ٢، ص ٢٠٦ و فيه «يبعث أمّتي يوم القيامه من قبورهم...»؛ دعائم الإسلام، ج ١، ص ٩٩، و فيه «يحشر الله أمّتي يوم القيامة بين الأمم...».

١٢. من لايحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٧٤ و فيه قال [عليﷺ]: بم أتختم يا رسول الله؟ قال: بالعقيق الأحمر فإنه...»؛ عيون أخبار الرضاؑ، ج ١، ص ٧٥ مع نقص «ولولدك بالإمامة ـ و لأعدائك بالنار».

الباب التاسع: باب الميم

٩٧. الحديث الأول: قال النبي ﷺ: من أكرم فقيهاً مسلماً لقي الله يوم القيامة و هو عنه راض.[١]

٩٨. الثاني: من سبّح تسبيح فاطمة الزهراء عليها السلام قبل أن يثني رجليه في دبر صلاة الفريضة غفر له، وليبدأ بالتكبير.[٢]

٩٩. الثالث: من قرأ آية الكرسي في دبر كلّ صلاة، لم يمنعه دخول الجنّة إلّا الموت.[٣]

١٠٠. الرابع: من لم يأخذ من شاربه فليس منّا.[٤]

١٠١. الخامس: من لا يَرحم لا يُرحم.[٥]

١٠٢. السادس: من صلّى على محمّد و آل محمّد مئة مرّة، قضى الله له مئة حاجة.[٦]

١٠٣. السابع: من أكرم غريباً في غربته، أو نفّس غمّه، أو أطعمه، أو سقاه شربة، أو ضحك في وجهه فله الجنة.[٧]

١٠٤. الثامن: من عرضت له فاحشة أو شهوة فاجتنبها من مخافة الله، حرّمه الله على النار، و آمنه يوم الفزع الأكبر، و أنجز له ما وعده في كتابه في قوله تعالى: ﴿وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ

---

١. عوالي اللئالي، ج ١، ص ٣٥٩؛ الأمالي، الصدوق، ص ٥١٤ و فيه «من أكرم فقيراً».

٢. من لايحضره الفقيه، ج ١، ص ٣٢ مع اختلاف؛ الكافي، ج ٣، ص ٣٤٢ مع اختلاف.

٣. جامع الأخبار، ص ٥٣؛ مكارم الأخلاق، ص ٢٨٨؛ مجمع البيان، ج ٢، ص ١٥٧ و في الأخيرين «صلاة مكتوبة».

٤. مكارم الأخلاق، ص ٦٧؛ بحارالأنوار، ج ٧٣، ص ١١٢؛ مسند أحمد، ج ٤، ص ٣٦٦ مع اختلاف يسير في الجميع.

٥. من لايحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٨٠؛ الاستبصار، ج ١، ص ٢٦٧؛ البحار، ج ٢٢، ص ١٥١.

٦. مسند زيد بن علي عليه السلام، ص ١٥٥؛ النوادر، الراوندي، ص ١٢٤؛ البحار، ج ٢٧، ص ٢٦١.

٧. لم يوجد في المصادر التي بين أيدينا.

رَبِّهِ جَنَّتان﴾.[١]

١٠٥. التاسع: من لم يُنتَفَع بدينه و لا دنياه، فلا خير في مجالسته.[٢]

١٠٦. العاشر: من استصعبت عليه دابّته فليقرأ في أُذنها اليمنىٰ ﴿وَ لَهُ أَسلَمَ مَن فِي السَّمواتِ وَ الأرضِ طَوعاً وَ كَرهاً و إلَيهِ تُرجَعُون﴾.[٣]

١٠٧. الحادي عشر: ما من رجل يموت و في قلبه مثقال حبّةٍ من خردل من حُبّ عليّ إلّا أدخله الله الجنّة.[٤]

١٠٨. الثاني عشر: ما من بيت فيه البنات إلّا نزلت فيه[٥] كلّ يوم اثنتا عشرة بركة و رحمة من السماء، و لاينقطع زيارة الملائكة لذلك البيت، و يكتبون لأبيهنّ كلّ يوم و ليلة عبادة سنة.[٦]

الباب العاشر: باب القاف

١٠٩. الحديث الأوّل: قال النبيّ ﷺ: قولوا الحقّ و لو على أنفسكم.[٧]

١١٠. الثاني: قلّموا أظفاركم يوم الثلاثاء، و استحمّوا يوم الأربعاء، و اطلبوا حوائجكم يوم

---

١. الأمالي، الصدوق، ص ٥١٤ و فيه «حرم الله عليه النار، و آمنه من الفزع الأكبر»؛ مكارم الأخلاق، ص ٤٢٩؛ وسائل الشيعة، ج ١١، ص ١٦٣.

٢. من لايحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٥٤؛ السرائر، ج ٣، ص ٦١٥؛ البحار، ج ٧٤، ص ٤٧ و في جميع زيادة «لك» بعد «فلا خير».

٣. مكارم الأخلاق، ص ٤٤٣؛ البحار، ج ٧٤، ص ٥٨.

٤. الأمالي، الطوسي، ص ٣٣٠؛ بشارة المصطفى، ص ٣٦١؛ البحار، ج ٣٩، ص ٢٤٧ و في الجميع «ما من عبد و لا أمة...».

٥. «ب»: فيه.

٦. جامع الأخبار، ص ١٢٤؛ شجرة طوبى، ج ٢، ص ٣٧٥؛ مستدرك الوسائل، ج ١٥، ص ١١٦ مع اختلاف يسير في الجميع.

٧. تذكرة الفقهاء، ج ٢، ص ١٤٤؛ الدروس، ج ٣، ص ١٢١؛ البحار، ج ٣٠، ص ٤١٤.

الخميس، و تطيّبوا بأطيب طيبكم يوم الجمعة.[١]

١١١. الثالث: قدّموا قريشاً و لا تتقدّموها.[٢]

١١٢. الرابع: قاطع الرّحم ملعون في كتاب الله في ثلاثة مواضع.[٣]

١١٣. الخامس: قراءة القرآن أفضل من الذكر، والذكر أفضل من الصدقة، و الصدقة أفضل من الصوم، والصوم جُنّة من النار.[٤]

١١٤. السادس: قليل تؤدّي شكره خير من كثير لا تطيقه.[٥]

١١٥. السابع: قولوا في الفاسق بما فيه تعرفه النّاس، فإنّه لا غيبة لفاسق.[٦]

١١٦. الثامن: قتال المؤمن كفر، و أكل لحمه معصية.[٧]

١١٧. التاسع: قصّوا أضافيركم.[٨]

١١٨. العاشر: قطع الإسلام أرحام الجاهلية.[٩]

١١٩. الحادي عشر: قَذْف المحصنة[١٠] يحبط عمل مئة سنة.[١١]

---

١. الخصال، ص ٣٩٢؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٢٥٢، عن أبا الحسن عليه السلام؛ البحار، ج ٥٦، ص ٢٣ و في الجميع «... و أصيبوا من الحجامة حاجتكم يوم الخميس و...».

٢. دعائم الإسلام، ج ١، ص ٩٠؛ ذخائر العقبى، ص ١٣؛ البحار، ج ٤٠، ص ٨٤ نقله عن شرح نهج البلاغة.

٣. الكافي، ج ٢، ص ٣٧٦؛ كشف الغمّة، ج ٢، ص ٢٩٤؛ البحار، ج ٧١، ص ٢٠٨؛ و في الجميع «لا تصحبن قاطع رحم؛ فإنّي وجدته ملعوناً في كتاب الله في ثلاثة مواضع».

٤. عدة الداعي، ابن فهد الحلّي، ص ٢٦٩؛ البحار، ج ٨٩، ص ٢٠١؛ المحاسن، ج ١، ص ٢٢١ و فيه «قراءة القرآن في الصلاة أفضل من قراءة القرآن في غير الصلاة، و ذكر الله أكبر من الصوم و...».

٥. مجمع البيان، ج ٥، ص ٩٣؛ البحار، ج ٢٢، ص ٤٠؛ المعجم الكبير، ج ٨، ص ٢١٨.

٦. مجمع البيان، ج ٣، ص ٢٢٥؛ التبيان في تفسير القرآن، ج ٩، ص ٣٤٩ و فيه «كي يحذره الناس»؛ مستند الشيعة، ج ١٤، ص ١٦٥.

٧. الاختصاص، ص ٣٤٣؛ مستدرك الوسائل، ج ١٨، ص ٢١٠؛ من لايحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٧٧ مع اختلاف.

٨. الكافي، ج ٦، ص ٤٩١؛ من لايحضره الفقيه، ج ١، ص ١٢٨؛ البحار، ج ٧٣، ص ١٢٣.

٩. الدروس، ج ٢، ص ٣٠٩؛ مسالك الأفهام، ج ٦، ص ٢٣٢؛ البحار، ج ٧١، ص ١٠٩.

١٠. «ب»: محصنة.

١١. المبسوط، ج ٨، ص ١٥ و فيه «قذف محصنة...»؛ عوالي اللئالي، ج ٣، ص ٥٦١ و فيه «قذف محصنة ←

١٢٠. الثاني عشر: قليل من سُنّة، خير من كثير في بدعة.[١]

الباب الحادي عشر: باب اللام

١٢١. الحديث الأول: قال النبيﷺ: لقارئ القرآن بكلّ حرف يقرؤه في الصلاة مئة حسنة، و متطهّراً في غير الصلاة خمساً و عشرين، و غير متطهّر عشر حسنات.[٢]

١٢٢. الثاني: للحاجّ الراكب بكلّ خطوة يخطوها[٣] راحلته عشرون حسنه، و للحاجّ الماشي سبعمئة حسنة من حسنات الحرم.[٤]

١٢٣. الثالث: لو كنت آمراً أحداً يسجد لِأحدٍ غير الله، لأمرت المرأة أن تسجد لزوجها.[٥]

١٢٤. الرابع: لو وُزِنَ إيمان عليٍّ على إيمان أهل الأرض لرجح إيمان عليٍّ.[٦]

١٢٥. الخامس: لمبارزة عليٍّ لعمرو بن عبدود يوم الخندق أفضل من عبادة أمتي إلى يوم القيامة.[٧]

يحبط عبادة مئة سنة»؛ مستدرك الوسائل، ج ١٨، ص ٩٠.

١. من لايحضره الفقيه، ج ٢، ص ١٣٧ و فيه «قليل في سنة»؛ تهذيب الأحكام، ج ٣، ص ٧٠؛ البحار، ج ٩٤، ص ٣٨١.

٢. عدة الداعي، ابن فهد حلّي، ص ٢٦٩ مع اختلاف؛ وسائل الشيعة، ج ٤، ص ٨٤٨.

٣. «ب»: تخطوها.

٤. مجمع البيان، ج ٧، ص ١٤٥ و فيه «سبعون» بدل «عشرون»؛ عوالي اللئالي، ج ٢، ص ٨٦ مع اختلاف؛ مستدرك الوسائل، ج ٨، ص ٣٠.

٥. من لايحضره الفقيه، ج ٣، ص ٤٣٨؛ الكافي، ج ٥، ص ٥٠٨ مع اختلاف؛ البحار، ج ٢٣، ص ٢٤١.

٦. مناقب آل أبي طالب، ج ١، ص ٢٩٢ و فيه «لو وزن إيمان علي بإيمان أمّتي، لرجح إيمان علي على إيمان أمّتي»؛ الأمالي، الطوسي، ص ٢٣٨ مع اختلاف كثير؛ البحار، ج ٣٨، ص ٢٢٣.

٧. مناقب آل أبي طالب، ج ٢، ص ٣٢٧ و فيه «المبارزة علي بن أبي طالب لعمرو بن عبدود أفضل من عمل أمتي إلى يوم القيامة»؛ الطرائف، السيّد بن طاووس، ص ٦٠ مع اختلاف؛ البحار، ج ٣٦، ص ١٦٥.

١٢٦. السادس: لكل شيءٍ دواء، و دواء الذنب الاستغفار.[١]

١٢٧. السابع: لولا أنّ السؤّال يكذبون، ما أفلح مَن ردّهم.[٢]

١٢٨. الثامن: لو أنّ أهل السماوات و الأرضين اشتركوا في دم مؤمنٍ، لأكبّهم الله في النار.[٣]

١٢٩. التاسع: ليس على النساء جمعةٌ ولا جماعةٌ ولا أذانٌ ولا إقامةٌ ولا عيادة مريضٍ، ولا هرولةٌ بين الصفا والمروة، ولا استلام الحجر، ولا حلقٌ ولا تولّي القضاء.[٤]

١٣٠. العاشر: لو سرقت ابنتي فاطمة لقطعتُ يمينها.[٥]

١٣١. الحادي عشر: لو بغىٰ جبلٌ على جبلٍ لهدم الله الباغي.[٦]

١٣٢. الثاني عشر: ليس لِأحدكم إلّا ما طابت به نفس إمامه.[٧]

---

١. الكافي، ج ٢، ص ٤٣٩ و فيه «دواء الذنوب»؛ ثواب الأعمال، ص ١٦٤ مع اختلاف؛ البحار، ج ٩٠، ص ٢٧٩.

٢. لسان الميزان لابن حجر، ج٧، ص٢٢؛ الكافي، ج ٤، ص ١٥ و فيه «فلولا أن المساكين»؛ البحار، ج ٩٣، ص ١٧١.

٣. روضة الواعظين، ص ٢٦١ مع اختلاف يسير؛ الكافي، ج ٧، ص ٢٧٢ مع اختلاف كثير؛ البحار، ج ١٠١، ص ٣٨٢ و ٣٨٣.

٤. من لايحضره الفقيه، ج ١، ص ٣٧١ ورد قسم منه إلى «إقامة»؛ الخصال، ص ٥١١ مع زيادة؛ البحار، ج ٧٤، ص ٥٤.

٥. صحيح البخاري، ج ٤، ص ١٥١ و فيه «لو أنّ فاطمة ابنة محمدﷺ سرقت، لقطعت يدها» و لم نجده في مصادر الشيعة.

٦. الكافي، ج ٢، ص ٤٤٧ و فيه و في نسخة «ب» «لهدّالله»؛ ثواب الأعمال، ص ٢٧٥ و فيه «لجعل الله الباغي منهما دكّاً»؛ البحار، ج ٧٢، ص ٢٧٥.

٧. الخلاف، الطوسي، ج ٣، ص ٥٢٦ و فيه «ليس للمرء إلّا ما طابت به نفس إمامة» نقله عن العامه و لم نظفر عليه في مصادرنا؛ المحلى، ج ٨، ص ٢٣٤.

الباب الثاني عشر: باب الخاء

١٣٣. حديث الأول: قال النبيّ ﷺ: خذوا العلم من أفواه الرجال.[١]

١٣٤. الثاني: خير نسائكم الولود الودود، العزيزة عند أهلها، الذليلة عند بعلها.[٢]

١٣٥. الثالث: خير نسائكم العفيفة الغلمة.[٣]

١٣٦. الرابع: خير صلاة المرء في بيته، إلّا المكتوبة.[٤]

١٣٧. الخامس: خُفُّه حِذاؤه وكِرْشُه[٥] سقاؤه فلا تَهِجه.[٦]

١٣٨. السادس: خير العبادة الاستغفار.[٧]

١٣٩. السابع: خير الرزق ما يكفي.[٨]

١٤٠. الثامن: خير الدعاء الخفيّ.[٩]

١٤١. التاسع: خير عباد الله[١٠] من إذا سافر قصّر.[١١]

---

١. عوالي اللئالي، ج ٤، ص ٧٨؛ البحار، ج ٢، ص ١٠٥.

٢. الكافي، ج ٥، ص ٣٢٤ و فيه «إن خير نسائكم الولود الودود العفيفة، العزيزة في أهلها، الذليلة مع بعلها، المتبرجة مع زوجها»؛ من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ٣٨٩ مع اختلاف؛ البحار، ج ١٠٠، ص ٢٣٥.

٣. دعائم الإسلام، ج ٢، ص ١٩٧؛ النوادر، الراوندي، ص ١١٦؛ البحار، ج ١٠٠، ص ٢٣٧.

٤. نهاية الأحكام، ج ٢، ص ٩٤؛ البحار، ج ٣١، ص ١٠، في بيان البدع في الدين؛ صحيح البخاري، ج ٧، ص ٩٩.

٥. خفّه: رجله؛ كرشه: بطنه؛ السقاء: دعاء من جلد.

٦. دعائم الإسلام، ج ٢، ص ٤٩٧؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٩٤؛ مستدرك وسائل، ج ١٧، ص ١٣٠.

٧. المحاسن، ج ١، ص ٣٠؛ البحار، ج ٩٠، ص ٢٠١.

٨. مجمع البيان، ج ٤، ص ٧٧؛ البحار، ج ٧٤، ص ١٦٨.

٩. مجمع البيان، ج ٤، ص ٧٧؛ المبسوط، السرخسي، ج ١، ص ٣٣.

١٠. «الف»: عبادة الله.

١١. تذكرة الفقهاء، العلامة الحلّي، ج ١، ص ١٨٦ و فيه «خير عباد الله الذين إذا سافروا قصّروا و أفطروا»؛ ثواب الأعمال، ص ٣٦ و فيه «خياركم الذين إذا سافروا قصّروا و أفطروا»؛ وسائل الشيعة، ج ٥، ص ٥٤١.

١٤٢. العاشر: خير الدنيا و الآخرة في الصلاة.[١]

١٤٣. الحادي عشر: خيركم خيركم لأهله، وأنا خيركم لأهلي.[٢]

١٤٤. الثاني عشر: خصلتان لا أحبُّ أن يشاركني فيهما أحد: وضوئي؛ فإنّه من صلاتي، و صدقتي؛ فإنّها تقع في يد الربّ سبحانه.[٣]

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

١. لم نعثر عليه ولكن في عوالي اللئالي، ج ١، ص ٤١٥، «أن خير أعمالكم الصلاة»؛ مستدرك الوسائل، ج ٣، ص ٤٤.

٢. وسائل الشيعة، ج ١٤، ص ١٢٢؛ من لايحضره الفقيه، ج ٣، ص ٤٤٣ و فيه «خيركم، خيركم لنسائه، وأنا خيركم لنسائي».

٣. الخصال، ص ٣٣ و فيه «خصلتان، لا أحبُّ أن يشاركني فيها أحد: وضوئي؛ فإنه من صلاتي، و صدقتي فإنها من يدي إلىٰ يد السائل؛ فإنها تقع في يد الرحمن»؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٣٣٦؛ البحار، ج ٧٧، ص ٣٢٩.

منابع و مآخذ

۱. إعجاز القرآن، أبي بكر محمّد بن الطيب الباقلاني (م ۴۰۳ ق)، تحقيق: سيّد احمد صقر، مصر: دارالمعارف، سوم.

۲. الاحتجاج، أبي منصور أحمد بن علي الطبرسي (م ۵۶۰ ق)، تحقيق: سيّد محمّد باقر الخرسان، نجف: دارالنعمان.

۳. الاختصاص، محمّد بن محمّد بن النعمان المفيد (م ۴۱۳ ق)، تحقيق: على اكبر غفاری، قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية.

۴. الاستبصار، محمّد بن الحسن الطوسي (م ۴۶۰ ق)، تحقيق: سيّد حسن الموسوي الخرسان، دارالكتب الإسلاميّه، چهارم.

۵. الأمالي، محمّد بن علي بن بابويه الصدوق، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: مؤسسة البعثة، اول.

۶. الأمالي، محمّد بن الحسن الطوسي (م ۴۶۰ ق)، تحقيق: مؤسسه البعثة، دارالثقافة، اول.

۷. بحارالأنوار، محمّد باقر المجلسي (م ۱۱۱۱ ق)، بيروت: مؤسسة الوفاء، دوم.

۸. التوحيد، محمّد بن علي بن الحسين بابويه الصدوق (م ۳۸۱ ق)، تحقيق: سيّد هاشم الحسيني الطهراني، قم: جماعة المدرسين.

۹. الخصال، محمّد بن علي بن الحسين بابويه الصدوق (م ۳۸۱ ق)، تحقيق: علي اكبر غفاري، قم: جماعة المدرسين.

۱۰. الخلاف، محمّد بن الحسن الطوسي (م ۴۶۰ ق)، تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي، مؤسسة النشر الإسلامي، اول.

۱۱. الدروس، شمس الدين محمّد بن مكي العاملي (الشهيد الأول) (م ۷۸۶ق)، تحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي، اول.

۱۲. الدعوات، قطب الدين الراوندي (م ۵۷۳ ق)، تحقيق: مدرسة الإمام المهدي، مدرسة الإمام المهدي، اول.

۱۳. الذكرى، شمس الدين محمّد بن مكي العاملي (الشهيد الأول) (م ۷۸۶ق)، طبعة حجرية، اول.

۱۴. الرواشح السماوية، محمّد باقر الحسيني الميرداماد (م ۱۰۴۱ ق)، قم: مكتبة السيّد المرعشي النجفي.

۱۵. السرائر، محمّد بن منصور الحلّي (م ۵۹۸ ق)، مؤسسة النشر الإسلامي، دوم.

۱۶. الصراط المستقيم، علي بن يونس العاملي النباطي (م ۸۷۷ق)، تحقيق: محمّد باقر بهبودي، المكتبة المرتضوية، اول.

۱۷. الطرائف، علي بن موسىٰ ابن طاووس الحلّي (م ۶۶۴ق)، قم: مطبعة الخيام، اول.

۱۸. علل الشرائع، محمّد بن علي بن بابويه الصدوق (م ۳۸۱ق)، المطبعة الحيدرية، ۱۳۸۶ ق.

۱۹. الفصول المختارة، محمّد بن محمّد بن النعمان المفيد (م ۴۱۳ ق)، تحقيق: سيّد على مير شريفى، بيروت: دارالمفيد، دوم.

۲۰. الكافي، محمّد بن يعقوب بن اسحاق الكليني (م ۳۲۸ ق)، على اكبر غفارى، تهران: دارالكتب الإسلامية، سوم.

۲۱. المبسوط، محمّد بن الحسن الطوسي (م ۴۶۰ ق)، تحقيق محمّد تقي الكشفي، طهران: المكتبة المرتضوية.

۲۲. المحاسن، أحمد بن محمّد بن خالد البرقي (م ۲۷۴ ق)، تحقيق: سيّد جلال الدين الحسيني، دارالكتب الاسلامية.

۲۳. المحلى، ابن حزم الأندلسي (م ۴۵۶ ق)، تحقيق: أحمد محمّد شاكر، بيروت: دارالفكر.

۲۴. المعتبر، جعفر بن الحسن محقق الحلي (م ۶۷۶ق)، تحقيق: ناصر مكارم شيرازى، قم: مؤسسة سيدالشهداء، ۱۳۶۴ ش.

۲۵. المعجم الكبير، سليمان بن أحمد الطبراني (م ۳۶۰ق)، تحقيق: حمدي المجيد السلفي، مصر: مكتبة ابن تيمية، دوم.

۲۶. المقنعة، محمّد بن نعمان المفيد (م۴۱۳ق)، قم: مؤسسة النشر

الإسلامي، ١٤١٠ق.
٢٧. النوادر، قطب الدين الراوندي (م ٥٧٣ق)، تحقيق: سعيد رضا علي عسكري، قم: دارالحديث، ١٣٧٧ش، اول.
٢٨. إيضاح الفوائد، محمّد بن الحسن بن يوسف بن المطهر الحلّي (م ٧٧١ق)، تحقيق: الكرماني و الاشتهاردي و البروجردي، اول.
٢٩. بشارة المصطفى، محمّد بن أبي‌القاسم الطبري (م ٥٢٥ق)، نجف: المكتبة الحيدرية.
٣٠. تذكرة الفقهاء، الحسن بن يوسف بن علي الحلّي (م ٧٢٦ق)، المكتبة الرضوية.
٣١. التبيان في تفسير القرآن، محمّد بن الحسن الطوسي (م ٤٦٠ق)، تحقيق: أحمد حبيب قصير العاملي، مكتب الأعلام الإسلامي، ١٤٠٩ق، اول.
٣٢. مجمع البيان لعلوم القرآن، أبي علي الفضل بن الحسن الطبرسي (م ٥٦٠ق)، تحقيق: لجنة من العلماء، بيروت: مؤسسة الأعلمي، ١٤١٥ق، اول.
٣٣. نور الثقلين، عبد علي بن جمعة الحويزي (م ١١١٢ق)، تحقيق: سيّد هاشم رسولى محلاتى، مؤسسة اسماعيليان، چهارم.
٣٤. تهذيب الأحكام، محمّد بن الحسن الطوسي (م ٤٦٠ق) تحقيق: سيد حسن الموسوي الخرسان، دارالكتب الإسلامية، ١٣٦٥ش، چهارم.
٣٥. ثواب الأعمال، محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه الصدوق (م ٣٨١ق)، قم: منشورات رضى، ١٣٦٨ش دوم.
٣٦. جامع الأخبار، محمّد بن محمّد السبزواري (القرن السابع)، تحقيق: علاء آل جعفر، قم: مؤسسة آل البيت، ١٤١٤ق، اول.
٣٧. دعائم الإسلام، نعمان بن محمّد بن منصور بن أحمد المغربي (م ٣٦٣ق)، تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي، دارالمعارف، ١٣٨٣ق.
٣٨. ذخائر العقبى، أحمد بن عبدالله الطبري (م ٦٩٤ق)، مكتبة القدسي، ١٣٦٥ق.
٣٩. رسائل المرتضى، الشريف المرتضى (م ٤٣٦ق)، تحقيق: سيّد أحمد الحسيني، دارالقرآن، ١٤٠٥ق.
٤٠. روضة الواعظين، محمّد بن الفتال النيشابوري (م ٥٠٨ق)، تحقيق: سيّد محمّد مهدي

الخرسان، قم: منشورات رضي.
۴۱. سبل السلام، محمّد بن إسماعيل الكحلاني (۱۱۸۲ ق)، مصر: مكتبة مصطفى البابي الحلبي، ۱۳۷۴ ق، چهارم.
۴۲. سنن الترمذي، محمّد بن عيسى بن سورة الترمذي (م ۲۷۹ ق)، تحقيق: عبدالوهاب عبد اللطيف، بيروت: دارالفكر، ۱۴۰۳ ق.
۴۳. سنن أبي داوود، سليمان بن أشعث السجستاني (م ۲۷۵ ق)، تحقيق: سعيد محمّد اللّحام، بيروت: دارالفكر، بيروت، ۱۴۱۰ ق، اول.
۴۴. شجرة طوبىٰ، محمّد مهدي الحائري (معاصر)، المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۵ ق، پنجم.
۴۵. شرح الأزهار، عبدالله بن فصاح (م ۱۳۷۵ ق)، القاهره: مطبعة الحجازى.
۴۶. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد (م ۶۵۶ق)، تحقيق: محمّد أبوالفضل إبراهيم، دار إحياء الكتب العربية، ۱۳۷۸ ق، اول.
۴۷. صحيح البخاري، محمّد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة بن بردزية (م ۲۵۶ ق)، بيروت: دارالفكر، ۱۴۰۱ ق.
۴۸. عدة الداعي، أحمد بن فهد الحلّي (م ۸۴۱ق)، أحمد الموحدي القمي، قم: مكتبة الوجداني.
۴۹. عوالي اللئالي، محمّد بن علي بن إبراهيم الأحسائي (ابن جمهور)، (م ۸۸۰ق)، تحقيق: آقا مجتبى العراقي، قم: مطبعة سيّد الشهداء، اول.
۵۰. عيون أخبار الرضا عليه السلام، الصدوق، تحقيق: شيخ حسين الأعلمي، بيروت: مؤسسة الأعلمي، اول.
۵۱. عيون الحكم و المواعظ، علي بن محمّد الليثي الواسطي (القرن السادس)، تحقيق: حسين الحسيني البيرجندي، قم: دارالحديث، اول.
۵۲. فقه الرضا عليه السلام، علي بن بابويه القمي، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، مشهد: المؤتمر العالمي للإمام الرضا عليه السلام، اول.
۵۳. قرب الإسناد، أبي العباس عبدالله بن جعفر الحميري، تحقيق: مؤسسة آل البيت، نشر مؤسسة آل البيت، قم: اول.

٥٤. كتاب الزهد، حسين بن سعيد الكوفي الأهوازي (القرن الثالث)، تحقيق: ميرزا غلامرضا عرفانيان، قم: المطبعة العلمية، ١٣٩٩ ق.
٥٥. كتاب الغيبة، محمّد بن إبراهيم النعماني (م ٣٨٠ ق)، تحقيق: على اكبر غفارى، طهران: مكتبة الصدوق.
٥٦. كشف الغمّة، علي بن عيسى بن أبي الفتح الإربلي (م ٦٩٣ ق)، بيروت: دار الأضواء، ١٤٠٥ ق، دوم.
٥٧. كفاية الأثر، علي بن محمّد بن علي الخزاز القمي (م ٤٠٠ ق)، تحقيق: سيد عبداللطيف الحسيني الكوهكمري، قم: انتشارات بيدار، ١٤٠١ ق.
٥٨. كمال الدين، محمّد بن علي بن بابويه الصدوق (م ٣٨١ ق)، تحقيق: على اكبر غفارى، مؤسسة النشر الاسلامى.
٥٩. لسان الميزان، ابن حجر عسقلاني (م ٨٥٢ ق)، بيروت: مؤسسة الأعلمي، دوم.
٦٠. مجمع البحرين، فخر الدين الطريحي (م ١٠٨٥ ق)، تحقيق: سيد احمد الحسيني، مكتب نشر الثقافة الإسلامية، دوم.
٦١. مجمع الزوائد، نورالدين علي بن أبي بكر الهيثمي (م ٨٠٧ ق)، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٠٨ ق.
٦٢. مجمع الفائدة، أحمد الأردبيلي (م ٩٩٣ ق)، تحقيق: آقا مجتبى عراقى و على پناه اشتهاردى و سيد حسين يزدى، جامعة المدرسين، ١٤٠٣ ق.
٦٣. مختلف الشيعة، العلامة الحلّي (م ٧٢٦ ق)، مؤسسة النشر الإسلامي، جامعة المدرسين، ١٤١٢ ق، اول.
٦٤. مسائل علي بن جعفر عليه السلام (م ١٤٧ ق)، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، المؤتمر العالمي للإمام الرضا عليه السلام، ١٤٠٩ ق، اول.
٦٥. مسالك الأفهام، زين الدين بن علي العاملي (الشهيد الثاني)، (م ٩٦٦ ق، مؤسسة المعارف الإسلامية، اول، ١٤١٣ ق.
٦٦. مستدرك الوسائل، ميرزا حسين النوري (م ١٣٢٠ ق)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، ١٤٠٨ ق، اول.

۶۷. مستند الشيعة، أحمد بن محمّدمهدي النراقي (م۱۲۴۵ق)، مؤسسة آل‌البيت، ۱۴۱۵ق، اول.

۶۸. مسند أحمد، أحمد بن حنبل، (۲۴۱ق)، بيروت: دارصادر.

۶۹. مسند زيد بن علي عليه السلام (م ۱۲۲ق)، تحقيق: أحد علماء الزيدية، بيروت: دارالحياة.

۷۰. مشكاة الأنوار، أبي الفضل علي الطبرسي، (قرن السابع)، تحقيق: مهدى هوشمند، دارالحديث: اول.

۷۱. معدن الجواهر، أبي الفتح محمّد بن علي الكراجكي، تحقيق: سيّد أحمد الحسيني، مهر استوار، دوم.

۷۲. مكارم الأخلاق، الحسن بن الفضل الطبرسي، (۵۴۸ق)، منشورات الشريف الرضي، ۱۳۹۲ق، ششم.

۷۳. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، أبي عبدالله محمّد بن علي ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ق)، لجنة من أساتذه النجف، المطبعة الحيدرية، ۱۳۷۶ق.

۷۴. مناقب أمير المؤمنين، محمّد بن سليمان الكوفي، (م ۳۰۰ق)، تحقيق: محمّد باقر المحمودي، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، ۱۴۱۲ق، اول.

۷۵. من لا يحضره الفقيه، محمّد بن علي بن بابويه الصدوق (م ۳۸۱ق)، تحقيق: على اكبر غفارى، قم: جامعة المدرسين، ۱۴۰۴ق، دوم.

۷۶. نهاية الأحكام، العلامة الحلي (م ۷۲۶ق)، تحقيق: سيد مهدى رجائى، قم: مؤسسة اسماعيليان، ۱۴۱۰ق، دوم.

۷۷. وسائل الشيعة، محمّد بن الحسن الحرّ العاملي (م ۱۱۰۴ق)، تحقيق: عبدالرحيم الرباني الشيرازي، بيروت: دار إحياء التراث العربي.

شرح
وترجمه‌حدیث

زبور العارفین

علی‌قلی خان بن قرچقای خان ترکمانی قمی (قرن۱۱ق)

تحقیق: علی اوسط عبدالعلی زاده (ناطقی)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

زبور العارفين

علی قلی خان بن قرچقای خان ترکمانی قمی (قرن ۱۱ق)

تحقیق: علی اوسط عبدالعلی زاده (ناطقی)

درآمد

مؤلّف

شیخ علی قلی فرزند قرچغای خان ترکمان یا ترکمانی، از حکما و عرفای نامی، قرن یازدهم هجری است. ولادت او در حدود سال ۱۰۲۰ق، اتّفاق افتاده و تا سال ۱۰۹۷ق، زنده بوده است. در کتب تراجم، تاریخ ولادت و وفات او ذکر نشده است. در پایان جزء اوّل کتاب فرقان الرأیین و تبیان الحکمتین وی، تاریخ تألیف آن ۱۰۷۶ ذکر شده که ۵۶ سال از عمر مؤلّف گذشته بوده است.[۱]

پدرش قرچغای خان، از امرا و فرماندهان مشهور شاه عبّاس صفوی (۹۸۵-۱۰۳۸ق) بود. او در سال ۱۰۳۲ق، موفّق به تسخیر موصل شد و به سال ۱۰۳۵ق، گرجستان را فتح کرد و در سال ۱۰۵۲ق، شهر قندهار را از محمّد داراشکوه، پسر شاه جهان هندی، پس گرفت و در سال ۱۰۵۷ق، توسط شاه عبّاس ثانی به حکومت خراسان منصوب شد.[۲]

قرچغای خان، دو پسر دیگر نیز داشت که هر دو از علمای بزرگ

---

۱. الذریعة، ج۱٦، ص۱۷٦.

۲. تاریخ منتظم ناصری، ج۲، ص۹۱۸، ۹۲۰، ۹۴۷ و ۹۵۲.

عصر خویش بودند.

پسر بزرگ‌تر، منوچهر خان ترکمان، از شاگردان ملّا محمدتقی مجلسی اوّل و دارای اجازه از وی به سال ۱۰۶۲ق، است. پسر کوچک‌تر، شیخ محمّدعلی، پدر شیخ محمدکاظم ترکمانی (م اوایل ق ۱۲) بوده که کتاب سبعهٔ سماویه عمویش شیخ علی قلی را در سال ۱۰۷۰ق استنساخ کرده و بر آن، حواشی نوشته و به سال ۱۰۷۵ق، وقف کرده است.[۱]

شیخ علی قلی خان، فنون ادب و مقدّمات علوم را در حوزهٔ علمیه اصفهان آموخت، دانش فقه و علم الحدیث را در محضر ملّا محمدتقی مجلسی اوّل، و حکمت و فلسفه و عرفان را نزد آقا حسین خوانساری و ملّا شمسا گیلانی فراگرفت و در اکثر علوم متداول زمان خویش، تبحّر بسیار داشت. از وی آثار بسیاری در فنون و علوم مختلف اسلامی به یادگار مانده است که از مهم‌ترین آنها تألیفات زیر را می‌توان نام برد:

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

احیاء حکمت،[۲]

الایمان الکامل،[۳]

التعلیقات علی شرح الإشارات،[۴]

سبعهٔ سماویه،[۵]

شرح أثولوجیا.[۶]

---

۱. طبقات أعلام الشیعة (ق ۱۱)، ص ۴۱۰ ـ ۴۱۱؛ فهرست هزار و پانصد نسخهٔ خطی (اهدایی رهبری به کتاب‌خانه آستان قدس رضوی)، رضا استادی، ص ۲۹۰.

۲. الذریعة، ج ۱، ص ۳۸.

۳. همان، ج ۲، ص ۵۱۴.

۴. همان، ج ۴، ص ۲۲۵.

۵. همان (مستدرکات)، ج ۲۶، ص ۳۰۷.

۶. الذریعة، ج ۱، ص ۲ و ج ۱۳، ص ۶۳ و ج ۲۶، ص ۳۰۸.

فرقان الرأيين وبنيان الحكمتين،[۱]

کتاب منطق، مشهور به منطق علی قلی خان،[۲]

زبور عارفين،[۳]

زبورالعارفين وبراق العاشقين (رسالهٔ حاضر)،[٤]

ضياء العابدين،[٥]

مزامير العاشقين،[٦]

خزائن جواهر القرآن،[۷]

مؤلّف، سالها عهده‌دار تولیت آستانهٔ حضرت معصومه ﷺ در قم بوده که بعد از وی، فرزندش مهدی قلی خان، متولّی گردیده و آثاری در تعمیرات آستانهٔ مقدّس دارند. بنای «مدرسهٔ خان» و بازارچه معروف گذرخان، از کارهای مهدی قلی خان است.[۸]

---

۱. در فرق بین حکمت قدما مثل ارسطو و افلاطون و متأخران، مانند فارابی و ابن سینا و میرداماد و بیان مبانی و اصول آن. (همان، ج۱٦، ص۱۷٤).

۲. نویسنده در این کتاب، منطق ارسطو را در چهار بخش مرتّب کرده است. (ر.ک: همان، ج۲۳، ص۵۳، ش ۸۰۲۳).

۳. به فارسی در یک مقدمه و سه باب، در حقیقتِ نفس، ترغیب به سوی عالم عقلی، تزهید از عالم حسّی و تعلیم مراتب سلوک. (ر.ک: همان، ج۱۲، ص۳۷؛ فهرست سپهسالار، ج۵، ص۵۵۵، ش٦٥٦٧).

٤. ر.ک: همان (مستدرکات)، ج٢٦، ص۳۰۷.

۵. به فارسی، در آداب دعا و اسباب استجابت آن و عبادات و سنن هر روز، هفته، ماه و سال. (ر.ک: فهرست نسخ خطّی کتاب‌خانه آیة الله مرعشی، ج۱۷، ص۱۷۸، ش ٦٦٠۲).

٦. خلاصه و معرّب کتاب زبور عارفین است، با اضافاتی در انتهای کتاب در سیر و سلوک، دعا و عرفان (ر.ک: همان، ج۲۰، ص۳۲۳).

۷. مؤلّف در این کتاب چهار جلدی، آیات توحید، ایمان، احکام، قصص، مواعظ و حِکَم، آفرینش آسمانها و زمین، رجعت، برزخ و جنّت و نار را جمع‌آوری و تفسیر کرده است. تاریخ آغاز تألیف کتاب، رمضان سال ۱۰۸۳ بوده است. جلد اوّل با آیات توحید آغاز می‌شود و جلد چهارم با آیات جنّت و نار پایان می‌یابد. هر جلد، مشتمل بر چند «خزینه» و هر خزینه، دارای فصولی است. (ر.ک: همان، ج۷، ص١٥٤).

۸. مصادر شرح حال مؤلف عبارت‌اند از: طبقات أعلام الشيعة (قرن ۱۱، ص۴۱۰ ـ ۴۱۱)؛ تربت پاکان،

شیوهٔ تصحیح

رسالهٔ زبور العارفین وبراق العاشقین، یکی از آثار عرفانی مؤلّف است که به مراتب بندگی و سیر و سلوک الی الله و نیایشهایی چند اختصاص دارد.

مؤلف در خطبهٔ کتاب، غرض از تألیف آن را تشویق به نیایش و ارتباط با معبود حقیقی و طریق سلوک عارفان و عاشقان دانسته است و آن را در یک «مقدمه»، چهار «زبور» و «خاتمه»، ترتیب داده است.

ابواب رساله به شرح زیر است:

المقدّمة: في الترغيب على الدعاء وطلب المحبوب وما ينبغي أن يقول؛

الزبور الأول: في مناجاة العارفين والعاشقين من الأئمة المعصومين عليهم السلام؛

الزبور الثاني: في الأحاديث القدسية والمعصومية والآيات التنزيليّة العظيمة؛

الزبور الثالث: في الأحاديث المعصومية في بيان أحوال العارفين والعاشقين وصفاتهم وأخلاقهم؛

الزبور الرابع: في المواعظ والحكم الهادية إلى طريق الحق واليقين؛

الخاتمة: في بيان كيفيّة سلوك العارفين وإرادتهم القدسية.

تصحیح رساله بر اساس دو نسخهٔ خطّی و به شیوهٔ تلفیق انجام شده است: نسخه‌های مورد استفاده، عبارت‌اند از:

نسخهٔ الف. نسخهٔ کتاب‌خانه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی دفتر تبلیغات حوزهٔ علمیه قم، به شمارهٔ ۷۵۷، که در ذی قعدهٔ ۱۲۴۷ توسط

مدرّسی، ج ۲، ص ۲۳۵ ـ ۲۴۱؛ معجم الدراسات القرآنية، ص ۱۴۷؛ أعيان الشيعة، ج ۸، ص ۳۰۲؛ دائرة المعارف تشیّع، ج ۱، ص ۴۶۸ و ج ۴، ص ۲۲۳؛ الذريعة، مجلّدات و صفحات مختلف؛ مقدّمهٔ تحقیق کتاب احیاء حکمت که أخیراً توسط نشر میراث مکتوب، تحقیق و تصحیح شده و شرح حال مفصل مؤلّف را آورده است.

ملّا یارعلی در ۸۴برگ ۱۴×۲۰ شانزده سطری کتابت شده و در حاشیه دارای علائم تصحیح و مقابله است.

نسخهٔ ب. نسخهٔ کتاب‌خانه آستان قدس رضوی، به شمارهٔ ۱۹۶۲۸ از مجموعهٔ اهدایی مرحوم آیة الله سیّد احمد صفایی خوانساری.

در مراجعه به منابع و مآخذ، سعی شد حتّی الامکان، احادیث و اقوال استخراج شوند. واختلافات مغیّر معنا ضبط گردند و در صورت توافق یکی از دو نسخه با مأخذ مورد موافق در متن آمده و از ذکر اختلافات جزیی در پانوشتها دوری شده است.

در مورد دعاهای مأثور از ائمهٔ معصوم، خصوصاً ادعیهٔ منسوب به امام زین العابدین، با توجّه به اینکه بیشتر ادعیه، منتخب و گاهی فقرات دعا جابه‌جا و مقدّم و مؤخّر شده است، موارد در پانوشت یادآوری و مورد اختلاف داخل کروشه آورده شد.

شایان ذکر است که با جستجوی بسیار، سعی شد احادیث، اقوال و ادعیه از منابع استخراج و بازیابی شوند. مع الأسف، چند مورد، ناخواسته مجهول باقی ماند که از خوانندگان فاضل و محترم، پوزش می‌طلبم.

در پایان، لازم می‌دانم از جناب حجة الإسلام والمسلمین علی صدرایی خویی که امکان تصحیح این اثر را فراهم کردند و با یادآوری‌های سودمندشان مرا مساعدت کردند، تشکر نمایم، و نیز از دوستان همکارشان آقایان: قاسم شیرجعفری و مهدی سلیمانی آشتیانی که با تذکّرات علمی و فنّی و مقابله دو نسخهٔ خطی مرا در تکمیل، تصحیح و تحقیق این رساله یاری کردند، کمال تشکّر و امتنان را دارم و از درگاه خداوند منّان برای همه توفیق می‌خواهم.

والحمدلله ربّ العالمین اولاً وآخراً وظاهراً وباطناً!

رب تمم ولا تعسر

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين وحبيب العارفين واله العاشقين والصلوة والسلام
على ملئكة المقربين وانبيائه المرسلين واوليائه المنتجبين خصوصا على حبيبه
ومحبوبه محمد صلعم واله الطاهرين واشياعهم المخلصين

يقول العبد المذنب الراجى الى الكريم المنان عليقلى ابن قرچقاى خان
ان هذه رسالة شريفة روحية قدسية مهيجة لشوق المشتاقين وملوعة
للوعة المتعطشين مشتملة على مناجات العارفين بالمحبوب والعاشقين بالحق
الائمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين والاحاديث القدسية
والمعصومية فى بيان حال العارفين والعاشقين والحكايات الهادية
الى طريق الحق واليقين والموصلة الى الفناء وولاية الله الاولين
والاخرين الفتها لنفسى ولاخوانى الطالبين والسالكين ورتبتها على

مقدمة

تصویر صفحهٔ اول نسخهٔ خطی زبور العارفین نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی مطالعات و تحقیقات اسلامی

کتابخانه مجموعه دار التبلیغ اسلامی - قم

١٦٨

حلاوة ذكر ولذاذة محبته ان شاء الله تيأسوا من روح الله ولا تقنطوا من رحمته في كل
حال ابداً لانه لا ييأس من روح الله الا القوم الكافرون الذين كانوا طينتهم وجبلتهم
شائبة فاليأس من الله الحليم الكريم الرحيم علامة الشقاوة الجبلية كما كان الرجاء
من الله العزيز الكريم وحسن الظن به علامة السعادة والطهارة الجبلية هذا
اخر كتابي واخر كلامي في نصيحتي لكم وفقني الله تعالى واياكم على ما يحبه
ويرضاه ورزقني الله واياكم ملازمة مولاي
ومولاكم محمد وعلي والائمة المعصومين
عليهم السلم في الدنيا بحق جاه
محمد واله الطاهرين والحمد
لله رب العالمين
وصلى الله على محمد واله

احمد

قد فرغت من تحرير هذه الرسالة بعون الله وتوفيقه في سلخ ذي القعدة الحرام من سنة هزار ودويست
چهل هفت بخط فقير الفقير المحتاج ملا بابا رضا فرطانجه عنه چاپ هر كه خواند دعا طمع دارم
زانكه من بنده گنهكارم

١٢٤٧

تصویر صفحهٔ آخر نسخهٔ خطی زبور العارفین نسخهٔ کتابخانه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی قم

بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی

الحمد لله رب العالمین وحبیب العارفین واله العاشقین والصلوة
والسلام علی ملائکته المقربین وانبیائه المرسلین واولیائه المتقین
خصوصا علی حبیبه ومحبوبه محمد وآله الطیبین الطاهرین و
اشیاعهم المخلصین وبعد فیقول العبد المذنب الراجی الی
الکریم المنان علیقلی بن قرچغای خان ان هذه رسالة
شریفة وحیدة قدسیة مهیجة لشوق المشتاقین وملوعة
للوعة المتعطشین مشتملة علی مناجات العارفین بالحق العامرین
بالصدق الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین والاحادیث
القدسیة والمعصومیة فی بیان حال العارفین والعاشقین
والکلمات الهادیة الی طریق الحق والیقین والموصلة الی
الفناء والوله فی اله الاولین والآخرین الفتها النفسی
لاخوانی الطالبین والسالکین ورتبتها علی مقدمة و
زبور وخاتمة وسمیتها بزبور العارفین وبراق العاشقین
فینبغی لنا ولاخواننا المؤمنین ان نقراها بالحان حزینة
داودیة بلسان العاشقین الوالهین ونجعلها وردا فی تعقیب
صلواتنا بانین اللاوعین والله المؤید والموفق والمعین

تصویر صفحهٔ اول نسخهٔ خطی زبور العارفین نسخهٔ کتاب خانه آستان قدس رضوی

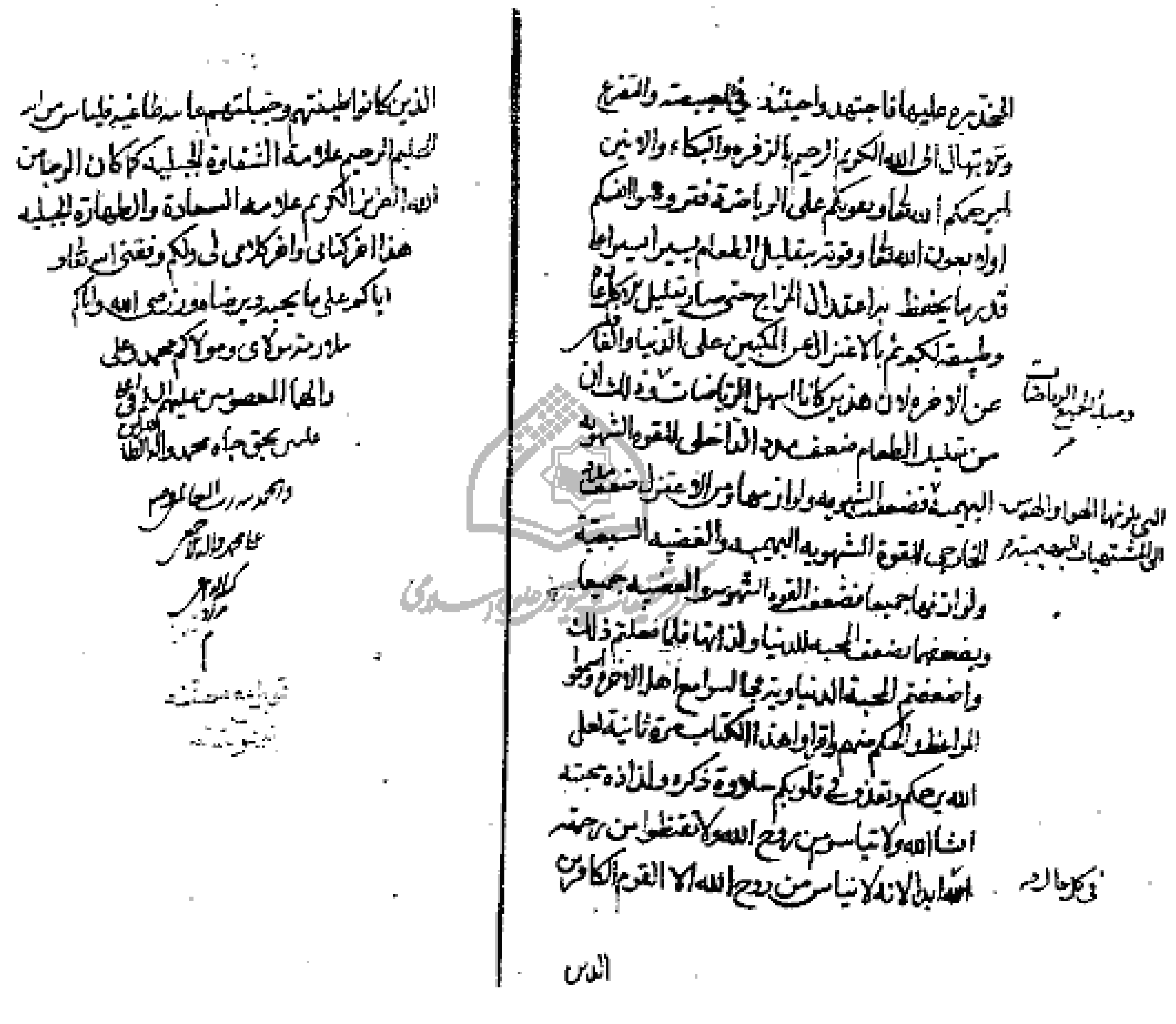

تصویر صفحهٔ آخر نسخهٔ خطی زبور العارفین نسخهٔ کتاب خانه آستان قدس رضوی

بسم الله الرّحمن الرّحيم

وبه نستعين

الحمد لله ربّ العالمين، وحبيب العارفين، وإله العاشقين.

والصلاة والسلام على ملائكته المقرّبين وأنبيائه المرسلين وأوليائه المنتجبين، خصوصاً على حبيبه ومحبوبه محمّد وآله الطاهرين وأشياعهم المخلصين.

وبعد، يقول العبد المذنب الرّاجي إلى الكريم المنّان علي قلي ابن قرجقاي خان: إنّ هذه رسالة شريفة روحيّة قدسيّة، مهيّجة لشوقة المشتاقين، وملوّعة للَوعة المتعطّشين، مشتملة على مناجاة العارفين بالحقّ والعاشقين بالصدق الأئمّة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين، والأحاديثِ القدسيّة[1] والمعصوميّة في بيان حال العارفين والعاشقين، والحِكَمات الهادية إلى طريق الحقّ واليقين، والموصلة إلى الفناء والوله في إله الأوّلين والآخرين؛ ألّفتها لنفسي ولإخواني الطالبين والسالكين؛ ورتّبتها على /٣/ مقدّمة، وأربعة زبور، وخاتمة. وسمّيتها بـ«زبور العارفين وبراق العاشقين»، فينبغي لنا ولإخواننا المؤمنين أن نقرأها بألحان حزينة داووديّة بلسان العاشقين الوالهين، ونجعلها ورداً في تعقيبات صلواتنا بأنين اللّائعين، والله المؤيّد والموفّق والمعين.

اعلم ـ يا أخي ـ أنّ غرضنا في هذه الرّسالة أوّلاً التشويق التامّ والعشق الكامل، ثمّ الحركة الّتي تنبعث من الشّوق التامّ، ثمّ الاتّصال بالمشتاق إليه الحقيقي تعالى وتقدّس؛ لأنّ النّفس ما لم تصر مشتاقة تامّة وعاشقة كاملة، لم تتحرّك إلى المشتاق إليه.

فلمّا رأينا أنّ المناجاة المذكورة بألحان حسنة حزينة أشدّ تشويقاً وأسرع تأثيراً من سائر المشوّقات، قدّمناها[2] في الزبور الأوّل.

---

١. ب: القدّوسية.

٢. الف و ب: قدّمتاها.

ولمّا رأينا أنّها لم تصر مشتاقة تامّة إلى النّشأة الآخرة وعالم الإلهي ما دامت جاهلة بأحوالها عند الموت وبعد الموت من الرّضى والسّخط عن بارئها، بل كانت خائفة من هول الموت وما بعد الموت، ومع ذلك ذكرُ أحوال العارفين والعاشقين وكراماتهم من ألطاف ربّهم وتوجّهات معشوقهم عليهم عند الموت وبعد الموت كان أشدّ تشويقاً وأبلغ تأثيراً كما ستطّلع عليها،[١] قدّمناه[٢] على سائر المشوّقات التي كانت أبطأ تأثيراً في الزّبور الثّاني كما يقتضيه الترتيب في التّأثير والعلاج؛ ليزول عنها الخوف ويشتدّ شوقها /٤/ وعشقها سريعاً، وقوي أقدامها على الحركة إلى المشتاق إليه تعجيلاً، ولئلا يدخل أيضاً في البين ما هو أنقص تأثيراً.

ثمّ قصصنا عليها أحوال العارفين والعاشقين من أبناء جنسها في حين حياتهم بصفاتهم وسماتهم وكمالاتهم ودرجاتهم في الزبور الثّالث؛ ليتأكّد شوقها وعشقها، وتنزجر عن نقصها وخسّتها، ويتحرّك عرق حميّتها، وتنافس[٣] مع أبناء جنسها في السّبق والارتفاع في هذه الصفات والكمالات والقرب والوصال.

وإنّما أخّرناه بعد ذكر أحوالهم عند الموت وبعد الموت، مع أنّ الترتيب في الكون والوجود يقتضي تقديمه؛ لأجل نقص تأثيرها بالنسبة إلى ذكر أحوالهم وكراماتهم بعد الموت؛ لئلا يدخل الضعيف بين القويّين فيبطأ التأثير.

فلمّا رأينا أنّها صارت مشتاقة تامّة وعاشقة كاملة، ومنزجرة عن نقصها وخسّتها، ومتنافسة مع أبناء جنسها في السبق والارتفاع بهذه الزّبورات، شرعنا في تعليم علوم العملية التي هي حركة النفس في الكمال من أوّلها إلى آخرها من الأحاديث المعصوميّة صلوات الله عليهم أجمعين؛ فاختصرناها اختصاراً وافياً[٤]، ثمّ أجملنا بعد ذلك في الخاتمة ذكر أحوال العارفين ومقاماتهم حين سلوكهم وبعد سلوكهم، إجمالاً

---

١. ب: ـكما ستطّلع عليها.

٢. الف و ب: قدّمناه.

٣. ب: تتنافس.

٤. ب: كافياً.

شافياً وافياً بعونه وتوفيقه.

ولمّا /٥/ أعطاني الله تعالى بفضله وكرمه هذه الرّسالة الكريمة والنّعمة العظيمة [الّتي] هيَ في الحقيقة عين جنّة المقرّبين بحورها وقصورها وأنهارها وأشجارها ورياحينها وفواكهها، ووفّقني وشرّفني بإتمامها، شكرت الله تعظيماً، وسجدت وعفّرت له حقيراً وذليلاً، وأنشدت وصف حالي بالفارسيّة نظماً وتربيعاً:

يا رب زكرَم بهشت وحورم دادی　　　شير و عسل و جام طهورم دادی

داوود کجا و من مسکین ز[1] کجا　　　يا رب تو به فضل خود زبورم دادی

---

١. الف: ـ ز.

المقدّمة

في الترغيب على الدّعاء وطلب المحبوب وما ينبغي أن يقول من الدّعاء قبل المناجاة الآتية وطلب القرب والوصال[1] إلى مطلوب العالمين

عن[2] رسول الله ﷺ: ما من ليلة إلّا ومنادٍ ينادي من بطن العرش: يا بني آدم، إنّ الله تعالى يقرئكم السلام ويقول: شوّقناكم فلَمْ تشتاقونا، خوّفناكم فلَم تخافونا، بالليل تنامون، وبالنّهار تغفلون، فالمنزل الطّويل متى تقطعون[3].

وقال ﷻ في الوحي القديم: يا داوود، لو يعلم المُدْبِرون عنّي كيف انتظاري لهم ورفقي وشوقي إلى ترك معاصيهم لَماتوا شوقاً [إليّ] وتقطّعت أوصالهم من محبّتي! يا داوود، هذه إرادتي في المُدبِر عنّي، فكيف إرادتي في المقبلين عليّ /۶/ يا داوود، أحوج ما يكون العبد إليّ إذا استغنى عنّي، وأرحم ما أكون لعبدي إذا أدبر عنّي، وأجلّ ما يكون عبدي إذا رجع إليّ[4].

في أمالي الصدوق[5]: [عن] المفضّل بن عمر [قال]: سمعت مولاي الصّادق ؑ يقول: في ما ناجى الله ﷻ موسى بن عمران ؑ: يا ابن عمران، كذب من زعم أنّه يحبّني فإذا جنّه اللّيل نام عنّي! أليس كلّ محبّ يحبّ خلوة حبيبه؟ ها أنا ذا ـ يا ابن عمران ـ مطّلع على أحبّائي، إذا جنّهم اللّيْلُ حَوَّلْتُ أبصارهم إليّ مِن قلوبهم، ومَثَّلْتُ نفسي[6] بين أعينهم، يخاطبوني عن المشاهدة، ويكلّموني عن الحضور. يا ابن عمران، هب لي من قلبك الخشوع، ومن بدنك

---

١. ب: الاتصال.

٢. ب: روي عن.

٣. تذكرة الموضوعات، ص ٢٠١.

٤. المحجّة البيضاء، ج ٨، ص ٦٢، بيان معنى الشوق إلى الله ﷻ.

٥. الف: ـ في أمالي الصدوق.

٦. الأمالي: عقوبتي.

الخضوع، ومن عينيك[1] الدّموع، ثمّ ادعني في ظلم الليل فإنّك تجدني قريباً مجيباً[2].

من مصباح الشّريعة: قال الصّادق ﷺ: المشتاق لا يشتهي طعاماً، ولا يلتذّ شراباً، ولا يستطيب رُقاداً، ولا يأنس حميماً، ولا يأوي داراً، ولا يسكن عمراناً، ولا يلبَس ليناً، ولا يقرّ قراراً، ويعبد الله ليلاً ونهاراً [راجياً] حتّى يصل إلى ما يشتاق إليه، ويناجيه بلسان شوقه معبّراً عمّا في سريرته، كما أخبر الله تعالى عن موسى ﷺ في ميعاد ربّه بقوله: ﴿وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ﴾[3]

وفسّر النبيّ ﷺ عن حاله /٧/ أنّه ما أكل ولا شَرِب ولا نام ولا اشتهى شيئاً من ذلك في ذهابه ومجيئه أربعين يوماً شوقاً إلى ربّه.

فإذا دخلت ميدان الشّوق فكبّر على نفسك ومرادك من الدّنيا، ودع جميعَ المألوفات، وأحرِم عن سوى معشوقك[4]، ولبِّ بين حياتك وموتك: لبّيك اللّهمّ لبّيك، [أعظم الله أجرك]، فإنّ مثل المشتاق كمثل الغريق ليس له همّة إلّا خلاصه وقد نسي كلّ شيء دونه[5].

أقول لك: يا حبيب قلبي، ويا قرّة عيني، أسَمعت قول حبيبك وحبيب العالمين وإلهك وإله الأوّلين والآخرين، وأصغيت حديث إمامك ومولاك بسمع البصيرة واليقين؟ فإن كنتَ لستَ بأقسى من الحجر وأثقل من المدَر، فأيقظ من نوم الغفلة، واهجر من مرقد الكسلة والرّاحة، واشدُد حيازيمك للطّاعة والعبادة، فقم بين يديه قياماً شاخصاً والهاً ضارعاً باكياً داعياً لما يحبّه ويرضاه، لاسيّما بالمناجاة الآتيات في آناء الليل وأطراف النّهار؛ فإنّ النّفس لا تتأثّر ولا تستوجب للرحم ولا تستعدّ للقرب إلى الله تعالى إلّا بالوَلَه والتضرّع والتذلّل والاستكانة والبصبصة والبكاء والتباكي إليه[6].

---

١. الف: عينك.

٢. بحار الأنوار، ج٦٧، ص١٤، ح٢، عن أمالي الصدوق، ص٢٩٢، المجلس السابع والخمسون، ح١.

٣. سورة طه، الآية ٨٣.

٤. مصباح الشريعة: مشوقك.

٥. بحار الأنوار، ج٦٧، ص٢٤، ح٢٤؛ مصباح الشريعة، ص١٩٦، نشر مؤسسة الأعلمي - بيروت؛ ترجمة مصباح الشريعة، ص٥٨٩، الباب ٩٨ في الشوق.

٦. ب: - إليه.

كما قال جلّ ثناؤه[1] لعيسى عليه السلام: يا عيسى، لا تدعُني إلّا متضرّعاً إليّ وهمُّك همّاً واحداً، فإنّك متى تدعني كذلك أجبتك[2].

وقال: يا عيسى، ادعني دعاء الغريق /٨/ الحزين الذي ليس له مغيث[3].

وقال: يا عيسى، ألِن[4] لي قلبك، وأكثر ذكري في الخلوات، واعلم أنّ سروري أن تبصبص إليّ، وكن في ذلك حيّاً ولا تكن ميّتاً[5].

فينبغي أن يقول في قُبيلتها بالتضرع والبصبصة البليغة اللّحيحة:

إلهي عبدُكَ الآبِقُ رَجَعَ إلى بابِكَ، عَبْدُكَ العاصي أتاكَ بالصُّلحِ، عَبْدُكَ المُذنِبُ أتاكَ بالعُذْرِ، فاعْفُ عنّي بجودِكَ، وتَقَبّلْ منّي بفضلِكَ، وانْظُرْ إليّ برَحْمَتِكَ. اللّهمّ اغْفِر لي ما سَلَفَ، واعْصِمني في ما بَقِيَ من الأجَلِ؛ فإنّ الخَيْرَ كُلَّهُ بيَدِكَ، وأنت بِنا رَؤوفٌ رحيمٌ.

ثم تقول[6] هذا التّسبيح وهذا الدّعاء المرويّ عن الصّادق عليه الصلاة والسلام:

سُبحانَ من لا تَبيدُ معالِمُهُ، سُبحانَ من لا تَنقُصُ خزائِنُهُ، سُبحانَ من لا اضمِحلالَ لِفَخرِه، سُبحانَ من لا يَنفَدُ ما عندَهُ، سُبحانَ من لا انقِطاعَ لمُدّتِهِ، سُبحانَ من لا يُشارِكُ أحَدٌ في أمرِهِ، سُبحانَ من لا إلهَ غَيْرُهُ.

يا من عَفىٰ عن السيّئاتِ ولم يُجازِ بها، إرْحَمْ عَبدَكَ، يا اللهُ يا اللهُ نَفسي نَفسي، أنا عبدُكَ يا سيّداه، أنا عبدُكَ بين يدَيكَ يا ربّاه. إلهي بكينونتِكَ، يا أملاهُ، يا رحماناهُ، يا غِياثاهُ، عَبدَكَ عَبدَكَ،

---

١. ب: قال الله تعالى.

٢. بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٢٩٠، س ١٥؛ الكافي، ج ٨، ص ١٣١؛ كلمة الله للشهيد السيد حسن الشيرازي، ص ٣٨٦، الفقرة ٢٢.

٣. بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٢٩٥، س ٨؛ الكافي، ج ٨، ص ١٣٨، س ١١؛ كلمة الله، ص ٣٩٤، الفقرة ٦٧.

٤. الكافي: أطِب.

٥. بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٢٩٨، س ١٦؛ الكافي، ج ٨، ص ١٠٠، ح ١٠٣ وج ٢، ص ٥٠٢، ح ٣ باب ذكر الله في السرّ؛ عدّة الداعي، ص ١٤٦، في آداب المقارنة للدعاء؛ كلمة الله، ص ٣٩٩.

٦. الف: ثم تقول.

لا حيلةَ لهُ ، يا مُنتهىٰ رَغبتاهُ ، يا مُجرِيَ الدَّمِ في /٩/ عُرُوقي ، عَبدُكَ يا سيّداهُ يا مالكاهُ .

أيا هُوَ أيا هُوَ ، يا ربّاهُ ، عَبدُكَ عبدُكَ ، لا حيلَةَ لي ، ولا غِناءَ بي عن نفسي ، ولا أستطيعُ لها ضَرّاً ولا نفعاً ، ولا أجِدُ مَنْ اُصانِعُه ، تقطَّعَتْ أسبابُ الخدائعِ عَنّي ، واضمَحَلَّ كُلُّ مظنونٍ عنّي ، أفرَدَني الدَّهرُ إليكَ فقُمْتُ بين يدَيْكَ هذا المقام .

يا إلهي ، بِعلْمِكَ كانَ هذاكُلُّهُ ، فكيف أنتَ صانِعٌ بي ، وليتَ شِعري كيف تقولُ لدعائي ؟ أتقولُ نَعَمْ أم تقولُ لا ؟! فإن قلتَ : لا ، فيا وَيلي يا وَيلي يا وَيلي ، يا عَولي يا عَولي يا عَولي ، يا شَقْوَتي يا شَقْوَتي يا شَقْوَتي ، يا ذُلّي يا ذُلّي يا ذُلّي ، إلى من [و] مِمَّن ، أو عندَ من ، أو كيفَ ، أو ماذا ؟ أو إلى أيِّ شيءٍ ألجأ ، ومَنْ أرجو ، ومَن يجودُ علَيَّ بفضله حين ترفِضني ، يا واسع المغفرة ؟

وإن قُلتَ نعم ، ـ كما هو الظَّنُّ بكَ والرَّجاءُ لكَ ـ فطوبىٰ لي . أنا السَّعيدُ وأنا المَسْعُودُ ، فطوبى لي وأنا المرحومُ ، يا مُتَرَحِّمُ يا مترئِّفُ يا مُتَعَطِّفُ يا مُتَحَنِّنُ[1] يا مُتَمَلِّكُ يا مُقسِطُ ، لا عَمَلَ لي مع نجاحِ حاجتي ، أسألكَ باسمكَ الذي جَعَلتَهُ في مكنونِ غيبك واستقرَّ عندك فلا يخرجُ منك إلى شيءٍ سواكَ ، أسألكَ به وبكَ [وبكَ] وبه فإنّه أجَلُّ وأشرفُ أسمائِكَ ، لا شيءَ لي غير هذا ، ولا أحَدٌ أعْوَدَ عَلَيَّ منكَ . يا كينونُ /١٠/ يا مُكوِّنُ ، يا من عَرَّفني نَفسَهُ ، يا من أمرني بطاعَتِه ، ويا من نهاني عن معصيَتِهِ ، ويا مَدْعُوُّ ، يا مسؤولُ ، يا مطلوباً إليه ، رَفَضْتُ وصيّتَكَ التي أوصَيْتَني بها ولم اُطِعْكَ ، ولو أطَعْتُكَ في ما أمرتني لَكفَيْتَني ما قُمتُ إليكَ فيه ، وأنا مع معصيتي لَكَ راجٍ ، فلا تَحُلْ بيني وبين ما رَجَوْتُ .

يا مُتَرَحِّمُ لي ، أعِذْني من بين يَدَيَّ ومن خَلفي ومن فَوقي ومن تحتي ومن كُلِّ جهاتِ الإحاطَةِ بي .

اللّهمّ بمحمّدٍ سيّدي وبعليٍّ وليّي ، وبالأئمّةِ الرّاشدين عليهمُ السَّلامُ ، اجعل علينا [صلواتِكَ و] رضوانَكَ ورأفَتَكَ ورحمَتَكَ ، وأوسِعْ علينا من رزقِكَ ، واقضِ عَنّا الدَّيْنَ وجميع حوائجنا ، يا اللهُ يا اللهُ يا اللهُ ، إنّكَ على كُلِّ شيءٍ قديرٌ[2] .

---

١ . مصباح المتهجد : متجبّر .

٢ . مصباح المتهجّد ، ص ٢٩٢ ـ ٢٩٣ ؛ موسوعة الأدعية ، جواد القيّومي الأصفهاني ، ج ٤ ، ص ٢٣١ .

ثمّ تدعو بهذا الدّعاء:

سيّدي سيّدي، هذه يداي قد مَدَدْتهما إليكَ بالذُّنوبِ مملوءةً، وعيناي بالرَّجاءِ ممدودةً، وحَقٌّ لِمَنْ دعاكَ بالنَّدَمِ تذلُّلاً أن تُجيبهُ بالكَرَمِ تفضُّلاً.

سيّدي، أمِنْ أهلِ الشَّقاءِ خَلَقْتَني فأُطيلَ بُكائي؟ أم مِنْ أهلِ السَّعادةِ خَلَقْتَني فأُبَشِّرَ رَجائي.

سيّدي، لو أنّ عذابي مِمّا يزيدُ في مُلكِك لسألتُكَ الصَّبرَ عَلَيهِ، غَيرَ أنّي أعلَمُ أنّه لا يزيدُ في مُلكِكَ طاعَةُ المطيعين، ولا ينقُصُ مِنهُ /١١/ معصيةُ العاصِين.

سيّدي، ما أنَا وما خَطَرِي، هَبْ لي بفَضلك، وجَلِّلْني بسِترِكَ، واعفُ عن توبيخي بكَرَمِ وجهِكَ، إنَّكَ أكرمُ الأكرمينَ وأرحمُ الرّاحِمينَ [1].

ثمّ تدعو بهذا الدّعاء:

إلهي ذُنوبي تُخوِّفُني مِنكَ، وجُودُكَ يُبشِّرُني عنكَ، فأخرِجني بالخَوفِ من الخطايا، وأوصِلْني بجودِكَ إلى العطايا، حتّى أكونَ غداً في القِيامةِ عَتيقَ كَرَمِكَ كما كُنتُ في الدُّنيا رَبيبَ نِعَمِكَ، فليسَ ما تَبْذُلُهُ غداً من النَّجاةِ بأعظمَ ممّا قَدْ مَنَحْتَهُ من الرَّجاءِ، وَمَتىٰ خابَ في فِنائِكَ آمِلٌ؟ أم مَتىٰ انصَرَفَ عَنكَ بالرَّدِّ عَنكَ سائِلٌ؟

إلهي ما دَعاكَ مَنْ لَم تُجِبْهُ، لأنّكَ قُلتَ: ﴿أدعوني أستَجِبْ لَكُمْ﴾ وأنْتَ لا تُخلِفُ الميعادَ، فَصَلِّ على محمّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ، يا إلهي واستَجِبْ دُعائي [2].

ثمّ تدعو بهذا الدّعاء المأخوذ من الدعاء الإنجيليّة لعليّ بن الحسين عليهما السلام:

سَيِّدي [3] إنْ كانَ صَغُرَ في جنبِ طاعَتِكَ عَمَلي، فقدْ كَبُرَ في جَنْبِ رَجائي [4] أمَلي. سَيِّدي [5] كيف

---

١. موسوعة الأدعية، ج ٣، ص ٥٨٣؛ بحار الأنوار، ج ٧٥، ص ١٤٦، ح ٧. عن الأمالي.

٢. مصباح المتهجّد، ص ٥٦٨، شهر رمضان؛ عنه بحار الأنوار، ج ٩٤، ص ١١٢.

٣. في حاشية ب زيادة: سيّدي سيّدي، إن كانت ذنوبي قد أخافتني، فإنّ محبّتي لك قد آمنتني. وهي صدر الفقرة ١٢٥ من الدعاء ١٩٩.

٤. الحصيفة: رجائك.

٥. في حاشية ب زيادة: سيّدي، إن أنامتني الغفلة عن الاستعداد للقائك، فقد أيقظتني المعرفة ←

أتَقَلَّبُ[١] من عندِكَ بالخَيْبَةِ محروماً وظنّي بكَ أنَّكَ تُقَلِّبُني بالنّجاةِ مرحوماً.

سَيِّدي، لَمْ أُسَلِّطْ على حُسْنِ ظَنّي بكَ قُنوطَ الآيِسينَ، فلا تُبْطِلْ لي صدقَ رجائي لَكَ في الآمِلينَ[٢] /١٢/.

سَيِّدي، إنْ دعاني إلى النّارِ مَخشيُّ عِقابِكَ، فقد دعاني إلى الجنّةِ مَرْجُوُّ ثوابِكَ[٣].

سَيِّدي، إنْ أقْعَدَني التَّخَلُّفُ عن السَّبْقِ مَعَ الأبرارِ، فقدْ أقامَتْني الثِّقَةُ بِكَ على مَدارِجِ الأخيارِ[٤]. وإنْ عَزَبَ عنّي تقويمُ لِما يُصْلِحُني[٥] فلَمْ يَعزُبْ إيقاني بنَظَرِكَ إليَّ في ما يَنْفَعني، وإنِ انْقَرَضَتْ بغيرِ ما أحْبَبْتَ من السَّعْيِ أيّامي فَبالإيمانِ أمْضَيْتُ السّالِفاتِ من أعوامي[٦].

سَيِّدي، ضَعُفَ جِسمي، ودَقَّ عَظْمي، وكَبُرَ سنّي، ونالَ الدَّهْرُ مِنّي، ونَفِدَتْ مُدَّتي، وذَهَبَتْ شَهوتي، وبَقِيتْ تَبِعَتي، فَجُدْ بِحلمِكَ على جَهْلي وبِعَفوِكَ على قبيحِ فعلي، ولا تُؤاخِذْني بماكَسَبْتُ من الذُّنوبِ العِظامِ في سالِفِ الأيّامِ.

سَيِّدي، أنا المُعْتَرِفُ بإساءَتي، المُقِرُّ بخطيئاتي، المأسُورُ بأجرامي، المُرتَهَنُ بآثامي، المشهورُ[٧] بإساءَتي، المُتَحَيِّرُ عن قَصْدِ طَريقي، اِنْقَطَعَتْ مقالَتي، وضَلَّ عُمري، وبَطَلَتْ حُجَّتي في عَظيمِ وِزْري، فامْنُنْ عَلَيَّ بِكَريمِ غُفرانِكَ، واسْمَحْ لي بعظيمِ إحسانِكَ، فإنَّكَ ذو مَغْفِرَةٍ للطّالبينَ، شديدُ العِقابِ للمُجْرِمينَ[٨].

سَيِّدي، جِئْتُ ملهوفاً قَدْ لَبِسْتُ عُدْمَ فاقَتي، وأقامَني مَقامَ الأذِلّاءِ بين يَدَيْكَ /١٣/ ضُرُّ

---

* بتقديم الآتك. الفقرة ٨٧من الدعاء ١٩٩.

١. الصحيفة: أنقلب.

٢. الصحيفة السجادية الكاملة، الدعاء ١٩٩، الفقرة ٨٣و ٨٤.

٣. المصدر، الفقرة ٨٦.

٤. المصدر، الفقرة ٩٦.

٥. الصحيفة: وإن عَزَبَ لبّي عن تقديم ما يصلحني.

٦. المصدر، الفقرة ٨٨.

٧. الصحيفة: المتهوّر.

٨. المصدر، الفقرة ٨٢م و٨٢.

حاجَتي . سَيِّدي ، كَرُمتَ [بِكَرَمِكَ] فأكْرِمني إذْ كُنْتُ مِنْ سُؤّالِكَ ، وَجُدْتَ بمعروفِكَ فاخْلُطْني بأهْلِ نَوالِكَ[١] .

سَيِّدي ، أصبحتُ على بابٍ من أبوابِ مِنَحِكَ سائلاً ، وعن التَعَرُّضِ بِسواكَ[٢] عادِلاً ، ولَيسَ من جميلِ امْتِنانِكَ رَدُّ سائِلٍ مَلهوفٍ ومُضطَرٍّ لانتظارِ فَضلِكَ المألوفِ .

سَيِّدي ، إنْ حَرَمْتَني رُؤيَةَ محمَّدٍ صلَّى اللهُ عَلَيهِ وآله وسَلَّمَ في دارِ السَّلامِ ، وَأعْدَمتني تِطْوافَ الوصائِفِ والخُدّامِ ، وصَرَفتَ وَجهَ تأميلي بالخَيبَةِ في دارِ المُقامِ ، فَغَيْرَ ذلكَ مَنَّتْني نَفسي منكَ ، يا ذا الطَّوْلِ والإنعامِ .

سَيِّدي ، وعِزَّتِكَ لو قَرَنْتَني بالأصفادِ ومَنَعْتَني سَيْبَكَ مِنْ بَيْنِ العبادِ ، ما قَطَعْتُ رجائي عَنكَ ، ولا صَرَفْتُ [وَجهَ] انتظاري لِلْعَفوِ مِنكَ[٣] .

يا من آنَسَ العارِفينَ بِطيبِ[٤] مُناجاتِهِ ، وأَلْبَسَ الخائِفينَ ثَوبَ مُوالاتِهِ ، مَتى فَرِحَ مَنْ قَصَدَتْ سِواكَ هِمَّتُه ، وَمَتى اسْتراحَ مَنْ أرادَتْ غَيْرَكَ عَزيمَتُهُ ، وَمَنْ ذا الَّذي قَصَدَكَ بِصِدْقِ الإرادَةِ فَلَمْ تُشَفِّعْهُ في مُرادِهِ[٥] ، أمْ مَنْ ذا الَّذي اسْتَرْشَدَكَ فَلَمْ تَمُنَّ بإرشادِهِ[٦] ؟!

سَيِّدي ، كُلُّ مَكروبٍ إليكَ يَلتَجئ ، وكُلُّ مَحزونٍ إيّاكَ يَرتَجي ، سَمِعَ /١٤/ العائذونَ بِجَزيلِ ثَوابِكَ فَخَشَعُوا ، وسَمِعَ المُوَلُّونَ عَنِ القَصْدِ بجُودِكَ فَرَجعوا ، وسَمِعَ المُجْرِمونَ لِسَعَةِ فَضْلِكَ[٧] فَطَمِعُوا[٨] .

سَيِّدي ، وَكَيْفَ أرُدُّ عارِضَ تَطَلُّعي إلى نَوالِكَ وإنَّما أنا في هذا الخَلْقِ أحَدُ عِيالِكَ . سَيِّدي ،

---

١ . المصدر ، الفقرة ٨٩ .

٢ . الصحيفة : لسواك .

٣ . المصدر ، الفقرتان ٩٢ و ٩٣ .

٤ . الصحيفة : بطَول .

٥ . في حاشية ب زيادة : أم مَنْ ذا الذي اعتمَدَ عَلَيْكَ في أمْرِه فلم تَجُد بإسْعادِه .

٦ . المصدر ، الفقرتان ٣٦ و ٣٧ .

٧ . الصحيفة : بسعة رحمتك .

٨ . المصدر ، الفقرة ٩٧ .

وكَيْفَ أُسكِتُ بالإفحامِ لِسانَ ضِراعَتي وقَدْ أقلَقَني ما أُبهِمَ عَلَيَّ مِنْ تقدير عاقِبَتي [1].

سَيِّدي، إنْ كُنتَ لا تَرحَمُ إلّا المُجِدِّينَ في طاعَتِك، فَإلى مَنْ يَفزَعُ المُقَصِّرونَ؟ وإنْ كُنتَ لا تَقبَلُ إلّا [مِنَ] المُجتهِدينَ، فَإلى مَنْ يَلجَأُ الخاطِؤُونَ؟ وإنْ كُنتَ لا تُكرِمُ إلّا أهْلَ الإحسانِ، فَكَيْفَ يَصنَعُ المُسيؤُونَ؟ وإنْ كانَ لا يَفوزُ يومَ الحَشرِ إلّا المُتَّقونَ، فَبِمَنْ يَستَغيثُ المُذنِبونَ؟

سَيِّدي، إن كانَ لا يَجوزُ على الصِّراطِ إلّا مَنْ أجازَتْهُ بَراءَةُ عَمَلِهِ، فأنّى بالجَوازِ لِمَنْ لَمْ يَتُبْ إلَيْكَ قَبلَ دُنُوِّ أجَلِهِ؟ وإنْ لَمْ تَجُدْ إلّا على مَنْ عَمَّرَ بالزُّهدِ مَكنُونَ سَريرَتِهِ، فَمَنْ لِلْمُضطَرِّ الذي لم تُرْضِه [2] بَيْنَ العالَمين سَعْيُ نَقيبَتِهِ؟

سَيِّدي، إنْ حَجَبْتَ عن أهْلِ تَوحِيدِكَ نَظَرَ تَغَمُّدِكَ بِخَطيئاتِهِم، أوبَقَهُمْ [3] غَضَبُكَ بينَ المُشركينَ بِكُرُباتِهِم.

سَيِّدي، إنْ لَم تُشمِلنا يَدُ إحسانِكَ يومَ الوُرودِ، اختَلَطْنا في الخِزْيِ يومَ الحَشرِ بِذَوي الجُحُودِ، فأوجِبْ لنا بالإسلامِ مذخُورَ /۱۵/ هِباتِكَ، وأصْفِ ما كَدَّرَتْهُ الجرائِمُ بِصَفحِ صِلاتِكَ.

سَيِّدي، لَيسَ لي عِندَكَ عَهدٌ اتَّخَذتُهُ ولا كَبيرُ عَمَلٍ أخلَصتُهُ، إلّا أنّي واثِقٌ بِكَريمِ أفعالِكَ، راجٍ لِجَسيمِ إفضالِكَ، عَوَّدتَني مِنْ جَميلِ تَطَوُّلِكَ عادَةً أنتَ أولَى بِإتمامِها، ووَهَبْتَ لي مِن خُلُوصِ مَعرِفَتِكَ حَقيقةً أنتَ المشكُورُ على إلهامِها [4].

سَيِّدي، أمَرتَ بالمعروفِ وأنتَ أولى بِهِ مِنَ المأمورينَ، وحَضَضتَ على إعطاءِ السّائِلينَ وأنتَ خَيرُ المسؤولينَ، ونَدَبتَ إلى عِتقِ الرِّقابِ وأنتَ خَيرُ المُعتِقينَ، وحَثَثتَ على الصَّفحِ عن المُذنِبينَ وأنتَ أكرمُ الصّافِحينَ [5].

سَيِّدي، قد ذَكَرْتُكَ بالذِّكرِ الّذي ألهَمتَنيهِ، ووَحَّدتُكَ بالتَّوحيدِ الّذي أكرَمتَنيهِ، ودَعَوتُكَ

---

۱. المصدر، الفقرتان ۱۰۵ و۱۰۶.

۲. الصحيفة: يرضه.

۳. الصحيفة: أوقعهم.

٤. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ۱۹۹، الفقرات ۱۱۰ ـ ۱۱٤.

٥. المصدر، الفقرة ۱۱٦.

بالدُّعاءِ الّذي عَلَّمْتَنيهِ ، فلا تَحرِمني [بِرَحمَتِكَ] الجزاءَ الّذي وَعَدْتَنيهِ ، فَمِنَ النِّعمَةِ لَكَ عَلَيَّ أنْ هَدَيْتَني بِحُسْنِ دُعائِكَ ، ومِنْ إتمامِها أنْ تُوجِبَ لي مَحمودَ جزائِكَ .

سَيِّدي ، أنْتَظِرُ عَفْوَكَ كما يَنْتَظِرُهُ المُذْنِبونَ ، ولَسْتُ[1] أيْأَسُ مِنْ رَحْمَتِكَ الّتي يَتَوَقَّعُها المُحْسِنُونَ[2] .

ثمّ تدعو الدعاء المأثور عن عليّ بن الحسين عليه الصّلاة والسلام من الملك العلّام ، وهي هذه :

إلهي إنْ كانَ قَدْ قَلَّ زادي[3] في المَسيرِ إليكَ فَلَقَدْ حَسُنَ ظَنّي /١٦/ بالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ ، وإنْ كانَ جُرْمِي قد أخافَني مِنْ عُقُوبَتِكَ ، فَإنَّ رَجائي قَدْ أشْعَرَني بالأمْنِ مِنْ نِقْمَتِكَ ، وإنْ كانَ ذَنْبي قد عَرَّضَني لِعِقابِكَ ، فَقَدْ أدْناني[4] حُسْنُ ثِقَتِي بِثَوابِكَ ، وإنْ كانَ أنامَتْنِي الغَفْلَةُ عَنِ الاسْتِعدادِ لِلِقائِكَ فَقَدْ نَبَّهَتْني المَعْرِفَةُ بكَرَمِكَ وآلائكَ ، وإنْ كانَ أوْحَشَ ما بَيْني وبَيْنَكَ فَرْطُ العِصيانِ والطُّغيانِ فَقَدْ آنَسَتْني بُشرى الغُفرانِ والرِّضْوانِ .

---

١ . في الف و ب : ليس .

٢ . الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٩٩ ، الفقرات ١٤١ ـ ١٤٣ .

٣ . ورد في حاشية ب : اعلم أنّ المراد من الزاد هاهنا هو الأعمال الحسنة كالنوافل والبرّ والصلاة ونحوها ، وهذا ممّا لا ينبغي أن يُعتمد إليه ؛ لأنّ الاعتماد عليه نقص في التوكّل على الله وحسن الظنّ بفضله ، كما ورد أنّ أمير المؤمنين عليه السلام كتب في كفن سلمان رضي الله عنه هذين البيتين :

وفدت على الكريم بغير زاد	من الحسنات والقلب السليم
وحمل الزاد أقبح كل شيء	إذا كان الوفود على الكريم

بل ينبغي أن يكون الزاد في ذلك المسير هو العزم والإرادة والشوق والطلب وحسن الظنّ الخالص فقط ، كما أشار عليه السلام بهذا في دعاء الوتر :

اللهمّ إنّي أجد بيني وبينك مشتبهات تقطعني دونك ، ومبطئات تُقعِدني عن إجابتك ، وقد علمتُ أنّ عبدك لا يرحل إليك إلّا بزاد ، وأنّك لا تحجب عن خلقك إلّا أن تحجبهم الأعمال دونك ، وقد علمتُ أنّ زاد الراحل إليك عزم إرادة يختارك بها ويصير بها إلى ما يؤدي إليك . اللّهم وقد ناداك بعزم الإرادة [قلبي] ، واستبقى قلبي(؟) بفهم حجّتك لساني ، وما تيسّر لي من إرادتك . منه دام ظله .

٤ . الصحيفة: آذنني .

أسألُكَ بِسُبُحاتِ وَجهِكَ وأنوارِ قُدسِكَ، وأبتَهِلُ إليكَ بِعَواطِفِ رَحمَتِكَ ولَطائِفِ رَأفَتِكَ[1] أنْ تُحَقِّقَ ظَنّي في ما[2] أؤَمِّلُهُ مِن جَزيلِ إكرامِكَ وجَميلِ إنعامِكَ فِي القُربىٰ مِنكَ والزُّلفىٰ لَدَيكَ والتَّمَتُّعِ بالنَّظَرِ إلَيكَ، وهـا أنـا ذا مُتَعَرِّضٌ لِنَفَحاتِ رَوحِكَ وعَطفِكَ، ومُنتَجِعٌ غَيثَ جُودِكَ ولُطفِكَ، فارٌّ من سَخَطِكَ إلىٰ رِضاكَ، وَهارِبٌ مِنكَ إلَيكَ، راجٍ أحسَنَ ما لَدَيكَ، مُعَوِّلٌ علىٰ مَواهِبِكَ، مُفتَقِرٌ إلى رِعايَتِكَ.

إلهي ما بَدَأتَ بي مِن فَضلِكَ فَتَمِّمهُ، وما وَهَبتَ لي مِن كَرَمِكَ فلا تَسلُبْهُ، وما سَتَرتَهُ عَلَيَّ بِحِلمِكَ فلا تَهتِكْهُ، وما عَمِلتُهُ مِن قَبيحِ فِعلي فاغفِرهُ.

إلهي استَشفَعتُ بِكَ إليكَ، واستَجَرتُ بِكَ مِنكَ، أتَيتُكَ /١٧/ طامِعاً في إحسانِكَ، راغِباً في امتِنانِكَ، مُستَسقِياً وابِلَ طَولِكَ، مُستَمطِراً غَمامَ فَضلِكَ، طالِباً مَرضاتَكَ، مُريداً وَجهَكَ، طارِقاً بابَكَ، قاصِداً جَنابَكَ، وارِداً شَريعةَ رِفدِكَ، مُلتَمِساً سَنِيَّ الخَيراتِ مِن عِندِكَ، وافِداً إلى حَضرَةِ جَمالِكَ، مُستَكيناً لِعَظَمَتِكَ وَجَلالِكَ، فافعَلْ بي ما أنتَ أهلُهُ مِنَ المَغفِرَةِ والرَّحمَةِ، ولا تَفعَل بي ما أنا أهلُهُ مِنَ العذابِ والنِّقمَةِ، بِرَحمَتِكَ يا أرحَمَ الرّاحمين[3].

وينبغي للداعي المفتاق والطالب المشتاق أن لا ييأس من لطف معشوقه ورحم محبوبه، ولا يفتر عن التملّق والبصبصة[4] إليه بأنّه لا يرى أثر الإجابة ولطف قربه ووصاله، بل يصير بكلّه وتمامه الرجاء، وحسن الظنّ بالله، والترنّم بما قال شاعر الترك في هذا المقام:

گو زلّلر مهربان اولمز دِمَک یانلشدر ای باقی
اولور والله بـالله هـمر یـالواره گـور سـونلر

---

١. الصحيفة: بِرّك.

٢. الصحيفة: بما.

٣. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٨٦.

٤. ب: تملّقه وبصبصته.

الزبور الأوّل

في مناجاة العارفين والعاشقين من الأئمة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين

منها مناجاة سيّدنا ومولانا عليّ بن الحسين زين العابدين عليه السلام

إلهي لَولا الواجِبُ مِنْ قَبولِ أمرِكَ لَنَزَّهتُكَ عَنْ ذِكْري إيّاكَ، عَلىٰ أنَّ ذِكري لَكَ بِقَدْري لا بِقَدْرِكَ، وما عسىٰ أنْ يَبلُغَ مِقداري حَتّىٰ أُجعَلَ مَحَلًّا لِتَقديسِكَ، ومِنْ أعظَمِ النِّعَمِ عَلَينا جَرَيانُ ذِكْرِكَ على ألسِنَتِنا، وإذْنُكَ لَنا بِدُعائِكَ وتَنزيهِكَ وَتَسبيحِكَ /١٨/.

إلهي فَأَلهِمنا ذِكْرَكَ في الملاءِ والخَلاءِ واللَّيلِ والنَّهارِ والإعْلانِ والإسْرارِ وفي السَّرّاءِ والضَّرّاءِ، وآنِسنا بالذِّكْرِ الخَفيِّ، واستَعمِلنا بالعَمَلِ الزَّكيِّ والسَّعْيِ المَرْضِيِّ، وجازِنا بالميزانِ الوَفيِّ.

إلهي بِكَ هامَتِ القُلوبُ الوالِهَةُ، وعلىٰ مَعرِفَتِكَ جُمِعَتِ العُقولُ المُتَبايِنَةِ، فلا تَطْمَئِنُّ القُلوبُ إلّا بِذِكْراكَ، ولا تَسكُنُ النُّفوسُ إلّا عِندَ رُؤياكَ، أنتَ المُسَبَّحُ في كُلِّ مَكانٍ، والمعبودُ في كُلِّ زَمانٍ، والمَوجودُ في كُلِّ أوانٍ، والمَدعُوُّ بِكُلِّ لِسانٍ، والمُعَظَّمُ في كُلِّ جَنانٍ، فَأَستَغفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بِغَيْرِ ذِكْرِكَ، ومِنْ كُلِّ راحَةٍ بِغَيْرِ أُنسِكَ، ومِنْ كُلِّ سُرورٍ بِغَيْرِ قُربِكَ، ومِنْ كُلِّ شُغلٍ بِغَيْرِ طاعَتِكَ.

إلهي أنتَ قُلتَ وقولُكَ الحَقُّ: ﴿يا أيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اذْكُروا اللهَ ذِكراً كَثيراً وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصيلاً﴾[1] وَقُلتَ: ﴿فَاذْكُروني أَذْكُرْكُمْ﴾[2] فَأَمَرتَنا بِذِكرِكَ، ووَعَدتَنا عَلَيهِ أنْ تَذكُرَنا تَشريفاً [لَنا] وَإكراماً وتَفخيماً وإعظاماً، وهَا نَحنُ ذاكِروكَ كَما أمَرتَنا، فَأَنجِز لنا ما وَعَدتَنا يا ذاكِرَ الذّاكِرينَ ويا أرحَمَ الرّاحِمين[3].

---

١. سورة الأحزاب، الآية ٤١ ـ ٤٢.

٢. سورة البقرة، الآية ١٥٣.

٣. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٩٤. في مناجاة الذاكرين.

ومن مناجاته أيضاً صلوات الله وسلامه عليه

إلهي كَسْري لا يَجْبُرُهُ إلّا لُطفُكَ وحَنانُكَ /١٩/، وَفَقري لا يُغنيهِ إلّا عَطفُكَ وإحسانُكَ، وَرَوعَتي لا يُسَكِّنُها إلّا أمانُكَ، وذِلَّتي لا يُعِزُّها إلّا سُلطانُكَ، وأُمْنِيَّتي لا يُبَلِّغُنيها إلّا فَضلُكَ، وخَلَّتي لا يَسُدُّها إلّا طَوْلُكَ، وحاجَتي إليكَ لا يَقضِيها غَيْرُكَ، وكَرْبي لا يُفَرِّجُهُ سِوى رَحمَتِكَ، وضُرّي لا يَكشِفُهُ غَيرُ رَأفَتِكَ، وعَيْلَتي لا يَرُدُّها إلّا فَضلُكَ[١]، وغُلَّتي لا يُبَرِّدُها إلّا وَصلُكَ، ولَوعَتي لا يُطفِئُها إلّا لِقاؤُكَ، وشَوقِي إليكَ لا يَبُلُّهُ إلّا النَّظَرُ إلى وَجهِكَ، وقَراري لا يَقِرُّ دونَ دُنُوّي مِنكَ، ولَهفَتي لا يَرُدُّها إلّا رَوْحُكَ، وسُقْمي لا يَشفِيهِ إلّا طِبُّكَ، وغَمّي لا يُزيلُهُ إلّا قُربُكَ، وجُرحي لا يُبرِئُهُ إلّا صَفحُكَ، وصَداءُ[٢] قَلبي لا يَجلُوهُ إلّا عَفوُكَ، وَوَسْواسُ صَدري لا يُزيحُهُ إلّا مَنُّكَ[٣].

فَيا مُنتَهى أمَلِ الآمِلينَ، ويا غايَةَ سُؤالِ السّائِلينَ، ويا أقصى طَلِبَةِ الطّالِبينَ، ويا أعلى رَغبَةِ الرّاغِبينَ، ويا وَلِيَّ الصّالِحين، ويا أمانَ الخائِفينَ، ويا مُجيبَ دَعوَةِ المُضطَرّينَ، ويا ذُخرَ المُعدِمينَ، ويا كَنزَ الآيِسينَ[٤] ويا غِياثَ المُستَغيثِينَ، ويا قاضِيَ حوائِجِ الفُقراءِ والمَساكِينِ، ويا أرحَمَ الرّاحِمينَ /٢٠/، ويا أكرَمَ الأكرَمينَ، لَكَ تَخَضُّعي وسُؤالي، وإليكَ تَضَرُّعي وابتِهالي، أسألُكَ أن تُؤَيِّدَني[٥] مِن رَوحِ رِضوانِكَ، وتُديمَ عَلَيَّ نَعيمَ[٦] امتِنانِكَ، وها أنا ذا بِبابِ كَرَمِكَ واقِفٌ، ولِنَفَحاتِ بِرِّكَ مُتَعَرِّضٌ، وبِحَبلِكَ الشَّديدِ مُعتَصِمٌ، وبِعُروَتِكَ الوُثقى مُتَمَسِّكٌ.

إلهي ارحَمْ عَبدَكَ الذَّليلَ، ذا اللِّسانِ الكَليلِ والعَمَلِ القَليلِ، وامنُنْ عَلَيهِ بِطَوْلِكَ الجَزيلِ واكنُفهُ تحتَ ظِلِّكَ الظَّليلِ، يا عَظيمُ يا جَميلُ يا أرحَمَ الرّاحِمينَ[٧].

---

١. الصحيفة: ـ وعيلتي لا يردّها إلّا فضلك.

٢. الصحيفة: وَرَينُ.

٣. الصحيفة (خ ل): أمرُك.

٤. الصحيفة: البائسين.

٥. ساقط من الف. وفي الصحيفة: تنيلني.

٦. الصحيفة: بِعَمّ.

٧. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٩٢، في مناجاة المفتقرين.

ومن مناجاته أيضاً صلوات الله وسلامه عليه

اللّهمّ يا مَلاذَ اللّائِذينَ، ويا مَعاذَ العائِذينَ، ويا مُنْجِيَ الهالِكينَ، ويا عاصِمَ البائِسِ [١] المُسْتَكينِ، ويا راحِمَ المَساكِينَ، ويا مُجيبَ دَعْوَةِ المُضْطَرِّينَ، ويا كَنْزَ المُفْتَقِرينَ، ويا جابِرَ المُنْكَسِرينَ، ويا مأوى المُنْقَطِعِينَ، ويا ناصِرَ المُستضعفين، ويا مُجيرَ الخائِفينَ، ويا مُغيثَ المَكْروبينَ، ويا حِصْنَ اللاجِينَ، إنْ لَمْ أعُذْ بِعِزَّتِكَ فَبِمَنْ أعوذُ، وإنْ لَمْ ألُذْ بِقُدرَتِكَ فَبِمَنْ ألوذُ؟! وقَدْ ألجَأَتْني الذُّنُوبُ إلى التَّشَبُّثِ بأذيالِ عَفْوِكَ، وأحْوَجَتني /٢١/ الخَطايا إلى اسْتِفْتاحِ أبوابِ صَفْحِكَ، ودَعَتْني الإساءَةُ إلى الإناخَةِ بِفِناءِ عِزِّكَ، وحَمَلَتْني المخافَةُ مِنْ نِقْمَتِكَ إلى [٢] التَّمَسُّكِ بِعُروةِ عَطفِكَ، وما حَقُّ مَنِ اعْتَصَمَ بِحَبْلِكَ أنْ يُخذَلَ، ولا يَليقُ بِمَنِ استجارَ بِعِزِّكَ أنْ يُسْلَمَ أو يُهْمَلَ.

إلهي فلا تُخلِنا مِنْ حِمايَتِكَ، ولا تُعرِنا من رِعايَتِكَ، ورُدَّنا [٣] عَنْ مَوارِدِ الهَلَكَةِ، فإنّا بِعَيْنِكَ وفي كَنَفِكَ وَلَكَ. أسأَلُكَ بِأهلِ خاصَّتِكَ مِنْ ملائِكَتِكَ والصّالِحينَ مِن بَرِيَّتِكَ أنْ تَجعَلَ علينا واقِيَةً تُنَجِّينا [مِنَ الهَلَكاتِ وتُجَنِّبُنا] مِنَ الآفاتِ، وتُكِنُّنا مِنْ دَواهي المُصيباتِ، وأنْ تُنَزِّلَ عَلَينا مِنْ سَكينَتِكَ، وأنْ تَغْشَى وُجوهَنا بأنوارِ مَحَبَّتِكَ، وأنْ تُؤوِيَنا إلى شديدِ رُكْنِكَ، وأنْ تَحْوِيَنا في أكنافِ عِصْمَتِكَ بِرأفَتِكَ وَرَحْمَتِكَ يا أرحَمَ الرّاحمين [٤].

ومن مناجاته أيضاً صلوات الله وسلامه عليه

يا مَنْ إذا سَألَهُ عَبْدُهُ أعطاهُ، وإذا أمَّلَ ما عِنْدَهُ بَلَّغَهُ مُناهُ، وإذا أقْبَلَ عَلَيْهِ قَرَّبَهُ وأدْناهُ، وإذا جاهَرَهُ بالعِصيانِ سَتَرَ عَلىٰ ذَنْبِهِ وعفاهُ، وإذا تَوَكَّلَ عَلَيْهِ أحْسَبَهُ وكَفاهُ.

إلهي مَنْ ذا الَّذي نَزَلَ بِكَ [٥] مُلْتَمِساً قِراكَ فَما قَرَيْتَهُ، وَمَنْ ذا الّذي /٢٢/ أناخَ بِبابِكَ مُرْتَجِياً نَداكَ

---

١. الصحيفة: البائسين.

٢. الصحيفة: على.

٣. الصحيفة: ذُدنا.

٤. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٩٥، في مناجاة المعتصمين.

٥. في النسختين: زارك، والتصويب من الصحيفة وبحار الأنوار.

فَما أَوْلَيْتَه ، أَيَحْسُنُ أَنْ أَرْجِعَ عَنْ بابِكَ بِالخَيْبَةِ مَصْروفاً وَلَسْتُ أَعْرِفُ مَولىً سِواكَ بِالإحسانِ مَوصوفاً ؟ كَيْفَ أَرْجو غَيْرَكَ وَالخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدِكَ ؟! وَكَيْفَ أُؤَمِّلُ سِواكَ والخَلْقُ والأمرُ لَكَ ؟! أأقْطَعُ رَجائي مِنْكَ وَقَدْ أَوْلَيْتَني ما لَمْ أَسْأَلْهُ مِنْ فَضْلِكَ ؟ أم تُفْقِرُني إلى مِثْلي وأنا مُعْتَصِمٌ[١] بِحَبْلِكَ .

يا مَنْ سَعِدَ بِرَحْمَتِه القاصِدونَ ، ولَمْ يَشْقَ بِنِقْمَتِه المُستغفرونَ ، كَيْفَ أنساكَ ولَمْ تَزَلْ ذاكِري ، وكَيْفَ أَلْهو عنكَ وأنتَ مُراقِبي .

إلهي بِذَيْلِ عَفْوِكَ[٢] أَعْلَقْتُ يَدي ، ولِنَيْلِ عَطاياكَ بَسَطْتُ أَمَلي ، فأَخْلِصْني بِخالِصَةِ تَوحيدِكَ ، واجْعَلْني مِنْ صَفْوَةِ عَبيدِكَ .

يا مَنْ كُلُّ هارِبٍ إليه يَلْتَجِئُ[٣] ، وكُلُّ طالِبٍ إيّاهُ يَرْتَجي ، يا خَيْرَ مَرْجُوٍّ ، ويا أَكْرَمَ مَدْعُوٍّ ، ويا مَنْ لا يُرَدُّ سائِلُهُ ، ولا يُخَيَّبُ آمِلُهُ ، يا مَنْ بابُهُ مَفْتوحٌ لِداعِيه ، وحِجابُهُ مَرْفوعٌ لِراجِيه ، أسألُكَ بِكَرَمِكَ أَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ مِنْ عَطائِكَ بِما تَقَرُّ بِهِ عَيْني ، وَمِنْ رَجائِكَ بِما تَطْمَئِنُّ بِهِ نَفْسي ، ومِنَ اليَقينِ بما تُهَوِّنُ بِهِ عَلَيَّ مُصيباتِ الدُّنيا ، وتَجْلُو بِهِ عَنْ بَصيرتي /٢٣/ غَشَواتِ العَمى ، بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمينَ[٤] .

ومن مناجاته أيضاً صلوات الله وسلامه عليه

اللّهمّ أَلْهِمنا طاعَتَكَ ، وجَنِّبْنا مَعْصِيَتَكَ ، ويَسِّرْ لنا بُلُوغَ ما نَتَمَنّى مِن ابْتِغاءِ رِضْوانِكَ ، وأَحْلِلْنا بُحبُوحَةَ جِنانِكَ ، واقْشَعْ عَنْ بَصائِرِنا سَحائِبَ[٥] الارْتِيابِ ، واكْشِفْ عَنْ قُلُوبِنا أَغْشِيَةَ الرِّيَبِ[٦] والحِجابِ ، وأَزْهِقِ الباطِلَ عَنْ ضَمائرِنا ، وأَثْبِتِ الحَقَّ في سَرائِرِنا ، فإنَّ الشُّكُوكَ والظُّنُونَ لَواقِحُ الفِتَنِ ، ومُكَدِّرَةٌ لِصَفْوِ المَنائِحِ[٧] والمِنَنِ .

---

١ . الصحيفة: أعتصم .

٢ . الصحيفة: كرمك .

٣ . في النسختين : ينتهي ، والثبت من الصحيفة و بحار الأنوار .

٤ . الصحيفة السجادية الجامعة ، الدعاء ١٨٥ ، في مناجاة الراجين .

٥ . الصحيفة: سحاب .

٦ . الصحيفة: المرية .

٧ . في النسختين : الصفح (ـ لا منائح) ، والمثبت من الصحيفة وبحار الأنوار .

اللّهمّ احملنا في سُفُنِ نجاتِك، ومتّعنا بلذيذ مناجاتِك، وأورِدنا حِياضَ حُبّك، وأذِقنا حلاوةَ وُدّك وقُربك، واجعل شُغلنا[١] فيك، وهمّنا في طاعتِك، وأخلِص نيّاتِنا في مُعاملتِك فإنّا بِك ولَك، ولا وَسيلَةَ لنا إليكَ إلّا أنتَ.

اللّهمّ اجعَلنا من المُصطَفَينَ الأخيارَ، وألحِقنا بالصّالحين الأبرارِ السّابِقينَ إلى المَكرُماتِ، المُسارِعينَ إلى الخَيراتِ، العامِلينَ للباقياتِ[٢] الصّالِحاتِ، السّارِعينَ[٣] إلى رَفيعِ الدّرَجاتِ، إنّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ قَديرٌ وبالإجابَةِ جَديرٌ[٤].

ومن مناجاته أيضاً صلوات الله وسلامه عليه

سُبحانَكَ ما أضيَقَ الطَّريقَ[٥] على مَن لَم تَكُنْ دليلَه، وما أوضَحَ الحَقَّ /٢٤/ عِندَ مَن هَدَيتَهُ سَبيلَهُ.

إلهي فاسلُكْ بِنا سُبُلَ الوُصولِ إلَيكَ، وَسَيِّرنا في أقرَبِ الطُّرُقِ للوفُودِ عَلَيكَ، قَرِّبْ إلَينا البَعيدَ، وَسَهِّلْ لَدَينا[٦] العَسيرَ الشَّديدَ، وألحِقنا بِعِبادِكَ الّذينَ هُم بالبِدارِ إليكَ يُسارِعُونَ، وبابَكَ على الدَّوامِ يَطرُقُونَ، وإيّاكَ في اللَّيلِ والنَّهارِ يَعبُدُونَ، وهُم مِن هَيبَتِكَ مُشفِقُونَ، الّذينَ صَفَّيتَ لَهُمُ المَشارِبَ، وبَلَّغتَهُمُ الرَّغائِبَ، وأنجَحتَ لَهُمُ المَطالِبَ، وقَضَيتَ لَهُم مِن فَضلِكَ المآرِبَ، ومَلأتَ ضَمائِرَهُم مِن حُبِّكَ، ورَوَّيتَهُم مِن صافي شَرابِ وُدِّكَ[٧]، فَبِكَ إلى لَذيذِ مُناجاتِكَ وَصَلُوا، ومِنكَ علىٰ أقصَىٰ مَقاصِدِهِم حَصَلُوا.

فَيا مَن هُوَ على المُقبِلينَ عَلَيهِ مُقبِلٌ، وبالعَطفِ عَلَيهِم عائِدٌ مُتَفَضِّلٌ، وبالغافِلينَ عَن ذِكرِهِ رَحيمٌ رَؤوفٌ، وبِجَذبِهِم إلى بابِهِ وَدُودٌ عَطوفٌ، أسألُكَ أن تَجعَلَني من أوفَرِهِم مِنكَ حَظّاً، وأعلاهُم عِندَكَ مَنزِلاً، وَأجزَلِهِم مِن وُدِّكَ قِسماً، وأفضَلِهِم في مَعرِفَتِكَ نَصيباً، فَقَدِ انقَطَعَت إليكَ هِمَّتي

---

١. الصحيفة: جهادنا.

٢. النسختين: بالباقيات.

٣. الصحيفة: الساعين.

٤. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٨٨ في مناجاة المطيعين.

٥. الصحيفة: الطُّرُق.

٦. الصحيفة: علينا.

٧. في الصحيفة: ... شراب شِربك.

وانصرفتْ نَحْوَكَ رَغْبَتي ، فأنْتَ لا غَيْرُكَ مُرادي ، ولَكَ لا لِسواكَ سَهَري وسُهادي ، ولِقاؤُكَ قُرَّةُ عَيني ، ووَصْلُكَ مُنا نَفسي ، وإليكَ شَوْقي ، وفي مَحَبَّتِكَ وَلَهي ، وإلىٰ هَواكَ صَبابَتي /٢٥/ ، وَرِضاكَ بُغْيَتي ، وَرُؤْيَتُكَ حاجَتي ، وجِوارُكَ طَلِبَتي ، وقُرْبُكَ غايَةُ مَسألَتي[1] ، وفي مُناجاتِكَ رَوْحي وراحَتي ، وَعِنْدَكَ دَواءُ عِلَّتي وَشِفاءُ غُلَّتي وبَرْدُ لَوْعَتي وَكَشْفُ كُرْبَتي ، فَكُنْ أنيسي في وَحْشَتي ، ومُقيلَ عَثْرَتي ، وغافِرَ زَلَّتي ، وقابِلَ تَوْبَتي ، ومُجيبَ دَعْوَتي ، ووَلِيَّ عِصْمَتي ، وَمُغْنِيَ فاقَتي ، ولا تَقْطَعْني عَنْكَ ، ولا تُباعِدْني[2] مِنْكَ ، يا نَعيمي وجَنَّتي ، ويا دُنْيايَ وآخِرَتي ، يا أرْحَمَ الرّاحِمينَ[3].[4]

ومن مناجاته أيضاً صلوات الله وسلامه عليه

إلهي مَنْ ذَا الَّذي ذاقَ حَلاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرامَ مِنْكَ بَدلاً ، وَمَنْ ذا الَّذي أنِسَ بِقُرْبِكَ فابْتَغىٰ عَنْكَ حِوَلاً ، إلهي فاجْعَلْنا مِمَّنِ اصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ ووِلايَتِكَ ، وأخْلَصْتَهُ لِوُدِّكَ وَمَحَبَّتِكَ ، وَشَوَّقْتَهُ إلىٰ لِقائِكَ ، وأرْضَيْتَهُ[5] بِقَضائِكَ ، ومَنَحْتَهُ بالنَّظَرِ إلىٰ وَجْهِكَ ، وَحَبَوْتَهُ بِرِضاكَ ، وأعَذْتَهُ مِنْ هَجْرِكَ وَقِلاكَ ، وبَوَّأْتَهُ مَقْعَدَ الصِّدْقِ في جِوارِكَ ، وَخَصَصْتَهُ بِمَعْرِفَتِكَ ، وأهَّلْتَهُ لِعِبادَتِكَ ، وهَيَّمْتَ قَلْبَهُ لإرادَتِكَ ، واجْتَبَيْتَهُ لِمُشاهَدَتِكَ ، وأخْلَيْتَ وَجْهَهُ لَكَ ، وفَرَّغْتَ فُؤادَهُ لِحُبِّكَ ، وَرَغَّبْتَهُ في ما عِنْدَكَ ، وألْهَمْتَهُ ذِكْرَكَ ، وأوْزَعْتَهُ شُكْرَكَ ، وشَغَلْتَهُ بِطاعَتِكَ ، وصَيَّرْتَهُ مِنْ صالِحي بَرِيَّتِكَ ، واخْتَرْتَهُ /٢٦/ لِمُناجاتِكَ ، وقَطَعْتَ عَنْهُ كُلَّ شَيْءٍ يَقْطَعُهُ عَنْكَ .

اللّهمَّ اجْعَلْنا مِمَّنْ دَأْبُهُمُ الارتياحُ إليكَ والحَنينُ ، ودَيْدَنُهُمُ[6] الزَّفْرَةُ والأنينُ ، وَجِباهُهُم ساجِدَةٌ لِعَظَمَتِكَ ، وعُيُونُهُمْ ساهِرَةٌ في خِدْمَتِكَ ، ودُمُوعُهم سائِلَةٌ مِنْ خَشيَتِكَ ، وقُلوبُهُم مُعَلَّقَةٌ بِمَحَبَّتِكَ ، وأفْئِدَتُهُمْ مُنْخَلِعَةٌ مِنْ هَيبَتِكَ[7].

---

١. الصحيفة: سُؤلي .

٢. الصحيفة: لا تُبعِدني .

٣. ب: + إنّك على كلّ شيء قدير .

٤. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٨٩ في مناجاة المريدين.

٥. الصحيفة: رضَيتَه .

٦. الصحيفة: دهرَهم .

٧. الصحيفة: مهابتك .

يا مَنْ أنوارُ قُدْسِهِ لأبصارِ مُحِبِّيهِ رائِقَةٌ، وسُبُحاتُ نُورِ وَجْهِهِ لِقُلُوبِ عارِفِيهِ شائِقَةٌ، يا مُنْتَهى[1] قُلُوبِ المُشتاقِينَ، ويا غايَةَ آمالِ المُحِبِّينَ، أسألُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ، وحُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوصِلُني إلى قُرْبِكَ، وأنْ تَجْعَلَكَ أحَبَّ إليَّ مِمّا سِواكَ، وأنْ تَجْعَلَ حُبّي إيّاكَ قائِداً إلى رِضوانِكَ وشَوقي إليكَ ذائِداً عَنْ عِصيانِكَ، وامْنُنْ عَلَيَّ بالنَّظَرِ إليكَ، وانْظُرْ بِعَيْنِ الوُدِّ والعَطْفِ إليَّ، ولا تَصْرِفْ عَنّي وَجْهَكَ، واجْعَلْني مِنْ أهْلِ السعادَةِ والحُظُوظِ[2] عِنْدَكَ، [يا مُجيب] برحْمَتِكَ يا أرْحَمَ الرّاحِمين، إنَّكَ على كُلِّ شَيءٍ قَديرٌ[3].

ومن مناجاته أيضاً صلوات الله وسلامه عليه

اللّهمّ[4] اجْعَلْنا مِنَ الّذينَ تَرَسَّخَتْ أشْجارُ الشَّوْقِ إليكَ في حَدائِقِ صُدُورِهِم، وأخَذَتْ لَوْعَةُ مَحَبَّتِكَ بِمَجامِعِ قُلُوبِهِمْ، فَهُمْ إلى أوْكارِ الأذْكارِ[5] /٢٧/ يَأْوُونَ، وفي رِياضِ القُرْبِ والمُكاشَفَةِ يَرْتَعُونَ، ومِنْ حِياضِ المَحَبَّةِ بِكَأْسِ المُلاطَفَةِ يَكْرَعُونَ، وشَرائِعَ المُصافاتِ يَرِدُونَ، وقَدْ كُشِفَ الغِطاءُ عن بصائِرِهِمْ[6]، وانْجَلَتْ أظِلَّةُ[7] الرَّيْبِ عَنْ عقائِدِهِمْ في ضَمائِرِهِم، وانْتَفَتْ مُخالَجَةُ[8] الشَّكِّ عَنْ قُلُوبِهِمْ وسَرائِرِهِمْ، وانْشَرَحَتْ بِتَحقيقِ المَعْرِفَةِ صُدورُهُمْ، وعَلَتْ بِسَبْقِ السَّعادَةِ في الزَّهادَةِ هِمَمُهُمْ، وعَذُبَ مِنْ[9] مَعِينِ المُعامَلَةِ شِرْبُهُمْ، وطابَ في مَجالِسِ الأُنْسِ شَرابُهُمْ[10]، وأمِنَ في مَواطِنِ المَخافَةِ سِرْبُهُمْ، واطْمَأنَّتْ بالرُّجُوعِ إلى رَبِّ الأربابِ أنْفُسُهُمْ، وتَيَقَّنَتْ بالفَوْزِ والفَلاحِ

---

١. الصحيفة: مُنى.

٢. الصحيفة: الإسعاد والحظوة.

٣. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٩٠، في مناجاة المحبّين.

٤. الصحيفة: إلهي.

٥. الصحيفة: الأفكار.

٦. الصحيفة: أبصارهم.

٧. الصحيفة: ظُلمة.

٨. النسختين: مخالفة.

٩. الصحيفة: في.

١٠. الصحيفة: سرُّهم.

أرْواحُهُمْ، وقَرَّتْ بالنَّظَرِ إلىٰ مَحْبُوبِهِمْ أعْيُنُهُمْ، واسْتَقَرَّ بإدراكِ السُّؤْلِ ونَيْلِ المأمولِ قَرارُهُمْ، ورَبِحَتْ في بَيْعِ الدُّنيا بالآخِرَةِ تِجارَتُهُمْ.

إلهي ما ألَذَّ خَواطِرَ الإلهامِ بِذِكْرِكَ عَلَى القُلُوبِ، وما أحْلَى المَسِيرَ إليكَ بالأوهامِ في مَسالِكِ الغُيُوبِ، وما أطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ، وما أعْذَبَ شِرْبَ قُرْبِكَ، فأعِذْنا مِنْ طَرْدِكَ وَإبْعادِكَ، واجْعَلْنا مِنْ أخَصِّ عارِفِيكَ وأصْلَحِ عِبادِكَ وأصْدَقِ طائِعِيكَ وأخْلَصِ عُبّادِكَ، يا عَظِيمُ، يا جَلِيلُ، يا كَرِيمُ، يا مُنِيلُ، بِرَحْمَتِكَ يا أرْحَمَ الرّاحِمينَ[1].

من مناجاة سيّدنا ومولانا سيّدالشهداء حسين بن علي عليه السلام / ۲۸ /

إلهي إنّ اخْتِلافَ تَدبيرِكَ وسُرْعَةَ أطواءِ مَقادِيرِكَ مَنَعا عِبادَكَ العارِفِينَ بِكَ عن السُّكُونِ إلى عَطاءٍ واليَأْسِ مِنْكَ في بلاءٍ.

إلهي كَمْ من طاعَةٍ بَنَيْتُها وحالَةٍ شَيَّدْتُها هَدَمَ اعْتِمادي عَلَيْها عَدْلُكَ، بَلْ أقالَنِي مِنْها فَضْلُكَ.

إلهي حُكْمُكَ النّافِذُ وَمَشِيَّتُكَ القاهِرَةُ لَمْ يَتْرُكا لِذِي مَقالٍ مَقالاً ولا لذي حالٍ حالاً.

إلهي كيف أعزم وأنت القاهر، وكيف لا أعزم وأنت الآمر؟

إلهي إنّكَ تَعْلَمُ أنّي وإنْ لَمْ تَدُمِ الطّاعَةُ مِنّي فِعْلاً جَزْماً فقد دامَتْ مَحَبَّةً وعَزْماً ... عَمِيَت عَيْنٌ لا تَراكَ ولا تَزالُ عَلَيْها رَقِيباً، وخَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيباً.

إلهي عَلِّمْني مِنْ عِلْمِكَ المَخزونِ، وَصُنّي بِسِتْرِكَ المَصُونِ.

إلهي حَقِّقْني بِحَقائِقِ أهْلِ القُرْبِ، واسْلُكْ بي مَسْلَكَ أهْلِ الجَذْبِ.

إلهي أغْنِني بِتَدبيرِكَ لي عن تَدْبِيري، وباخْتِيارِكَ لي عن اخْتِياري، وأوْقِفْني على مَراكِزِ اضْطِراري.

إلهي أخْرِجْني مِنْ ذُلِّ نَفْسي، وطَهِّرْني مِنْ شَكّي وَشِرْكي[2] قَبْلَ حُلولِ رَمْسي، بِكَ أنْتَصِرُ

---

۱. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ۱۹۳، في مناجاة العارفين، وقد أسقط المؤلّف الفقرة الأولى من الدعاء.

۲. الف: ـ وشركي.

فَانصُرْني ، وعَلَيْكَ أتوكَّلُ فلا تَكِلْني ، وإيّاكَ أسألُ فلا تُخَيِّبني ، وفي فَضلِكَ أرْغَبُ فلا تحرمني ، وبِجنابِكَ أنتَسِبُ فلا تُبعِدْني ، وبِبابِكَ أقِفُ فلا تَطرُدْني .

إلهي هذا ذُلّي ظاهِرٌ بَيْنَ يَدَيْكَ ، وهذا حالي /٢٩/ لا يخفىٰ عَلَيْكَ ، مِنْكَ أطْلُبُ الوصولَ إليكَ ، وبِكَ أستَدِلُّ عَلَيْكَ ، فاهْدِني بنُورِكَ إليكَ ، وأقِمني بِصِدْقِ العُبُوديّةِ بَيْنَ يَدَيْكَ .

إلهي أغْنِني بِفَضلِكَ حتّى أستَغْنِيَ بِكَ عَنْ طَلِبَتي ، واطْلُبني بِرَحْمَتِكَ حتّى أصِلَ إليكَ ، وَاجذُبني بِمَنِّكَ حتّى أُقبِلَ علَيْكَ . أنت الّذي أشرَقْتَ الأنوارَ في قُلوبِ أوليائِكَ حتّى عرفوكَ ووحّدُوكَ ، وأنتَ الّذي أزَلْتَ الأغيارَ عَنْ قُلوبِ أحبّائِكَ حتّىٰ لَمْ يُحِبُّوا سِواكَ ولَمْ يَلجَؤوا إلىٰ غَيْرِكَ ، أنتَ المُونِسُ لَهُمْ حَيْثُ أوْحَشَتْهُمُ العَوالِمُ ، وأنت الّذي هَدَيْتَهُمْ حَيْثُ استبانَتْ لَهُمُ المَعالِمُ ، ماذا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ ، ومَا الّذي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ ، لقَدْ خابَ مَنْ رَضِيَ دُونَكَ بَدَلاً ، وَلَقَدْ خَسِرَ مَنْ بَغىٰ عَنْكَ مُتَحَوَّلاً ، كَيفَ يُرجىٰ سِواكَ وأنتَ ما قَطَعْتَ الإحسانَ؟! وكَيْفَ يُطلَبُ مِنْ غَيْرِكَ وأنتَ ما بَدَّلْتَ عادَةَ الإمتنان ؟!

يا مَنْ أذاقَ أحبّاءَهُ حَلاوَةَ المؤانَسَةِ فَقاموا بَيْنَ يَدَيْهِ متملّقين ، ويا مَن ألبَسَ أولياءَهُ مَلابِسَ هَيبَتِهِ فَقامُوا بَينَ يَدَيه مُستغفرينَ ، أنتَ الذّاكِرُ قَبْلَ الذّاكِرينَ ، وأنتَ البادئُ بالإحسانِ قَبْلَ تَوَجُّهِ العابِدينَ ، وأنتَ الجوادُ بالعَطاءِ قَبْلَ طَلَبِ الطّالِبينَ ، وأنتَ الوَهّابُ ثُمّ لِما وَهَبْتَ لنا من المُسْتَقْرِضِينَ /٣٠/ . يا مَنْ احتَجَبَ في سُرادِقاتِ عَرْشِهِ عَنْ أنْ تُدْرِكَهُ الأبصارُ ، يا مَنْ تَجَلّىٰ بِكَمالِ بَهائِهِ فَحَقَّقَتْ عَظَمَتُهُ الأسرار[1] ، كَيْفَ تخفى وأنتَ الظاهرُ ، أمْ كَيْفَ تَغيبُ وأنتَ الرّقيبُ الحاضِرُ ، إنّكَ علىٰ كُلِّ شَيءٍ قَديرٌ[2] .

ومن مناجاة الإنجيليّة لمولانا زين العابدين عليه الصلاة والسلام

سَيّدي إنّ آمالي[3] فيكَ يَتَجاوَزُ آمالَ الآمِلينَ ، وسُؤالِي إيّاكَ لا يُشْبِهُ سُؤالَ السّائِلينَ ؛ لأنّ السّائِلَ إذا

١. في بعض نسخ الأدعيه : الاستواء .

٢. تمت فقرات منتخبة من دعائه ﷺ يوم عرفة ، وقد أسقط المصنّف كثيرة من الفقرات .

٣. الصحيفة : أملي .

مَنِعِ امتَنَعَ عَنِ السُّؤالِ، وَأَنا فَلا غَناءَ بي عَنكَ في كُلِّ حالٍ[1].

سَيِّدي لا تَرُدَّني في حاجةٍ قد أَفنَيتُ عُمري في طَلَبِها مِنكَ، ولا أَجِدُ غَيرَكَ مَعدِلاً بِها عَنكَ[2].

سَيِّدي وَعِزَّتِكَ لَقَدْ أَحبَبتُكَ مَحَبَّةً استَقَرَّتْ في قَلبي حَلاوَتُها، وأَنِسَتْ نَفسي بِبِشارَتِها، ومُحالٌ في عَدلِ أَقضِيَتِكَ أَنْ تَسُدَّ أسبابَ رَحمَتِكَ عَنْ مُعتَقِدي مَحَبَّتِكَ[3].

سَيِّدي عَظُمَ مَنْ أَسعَدتَهُ باصطِفائِكَ، وعَدِمَ النَّصرَ مَنْ أَبعَدتَهُ مِنْ فَنائِكَ.

سَيِّدي ما أَعظَمَ رَوحَ قُلوبِ المُتَوَكِّلينَ عَلَيكَ، وأَنجَحَ سَعيَ الآمِلينَ لَدَيكَ.

سَيِّدي أَنتَ أَنقَذتَ أَولياءَكَ مِنْ حَيرَةِ الشُّكوكِ، وأَوصَلتَ إلى نُفوسِهِمْ حَبرَةَ[4] المُلوكِ، وزَيَّنتَهُمْ بِحِليَةِ الوِقارِ والهَيبَةِ، وأَسبَلتَ عَلَيهِمْ سُتورَ العِصمَةِ والتَّوبَةِ، وَسَيَّرتَ هِمَمَهُمْ في مَلَكوتِ السَّماءِ، وحَبَوتَهُمْ بِخَصائِصِ الفَوائِدِ /۳۱/ والحِباءِ[5]، وعَقَدتَ عَزائِمَهُمْ بِحَبلِ مَحَبَّتِكَ، وآثَرتَ خَواطِرَهُمْ بِتَحصيلِ مَعرِفَتِكَ، فَهُمْ في خِدمَتِكَ مُتَصَرِّفونَ، وعِندَ نَهيِكَ وأَمرِكَ واقِفونَ، وبِمُناجاتِكَ آنِسونَ، ولَكَ بِصِدقِ الإرادَةِ مُجالِسونَ، وذلكَ بِرَأفَةِ تَحَنُّنِكَ عَلَيهِمْ، وما أَسدَيتَ مِنْ جَميلِ مَنِّكَ إلَيهِمْ.

سَيِّدي بِكَ وَصَلوا إلى مَرضاتِكَ، وبِكَرَمِكَ استَشعَروا ملابِسَ مُوالاتِكَ.

سَيِّدي فاجعَلني مِمَّنْ ناسَبَهُمْ مِنْ أَهلِ طاعَتِكَ، ولا تُدخِلني فِيمَنْ جانَبَهُمْ مِنْ أَهلِ مَعصِيَتِكَ[6].

واجعَلْ سِرِّي مَعقوداً على مُراقَبَتِكَ، وإعلاني مُوافِقاً لِطاعَتِكَ، وهَبْ لي جِسماً رُوحانِيّاً، وقَلباً سَماوِيّاً، وهِمَّةً مُتَّصِلَةً بِكَ، ويَقيناً صادِقاً في حُبِّكَ[7].

سَيِّدي واجعَلني من الَّذين جَدُّوا في قَصدِكَ فَلَمْ يَنكِلوا، وسَلَكُوا الطَّريقَ إليكَ فَلَمْ يَعدِلُوا،

---

۱. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ۱۹۹، الفقرة ۱۵۸.

۲. المصدر، الدعاء ۱۹۹، الفقرة ۱۲۸.

۳. المصدر، الدعاء ۱۹۹، من الفقرة ۱۶۳.

٤. الف و ب: حيرة.

۵. ب: والحباء.

٦. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ۱۹۹، الفقرات ۱۸۳ ـ ۱۸۹.

۷. المصدر، الدعاء ۱۹۹، الفقرة ۳۲.

واعتَمَدوا عَلَيْكَ في الوصولِ حتّى وَصَلُوا ، فَرَوِيَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ مَحَبَّتِكَ ، وأَنِسَتْ نُفُوسُهُمْ بمعرفَتِكَ ، فَلَمْ يَقطَعْهُمْ عَنْكَ قاطِعٌ ، ولا مَنَعَهُمْ عَنْ بُلُوغِ ما أَمَّلُوهُ لَدَيْكَ مانِعٌ ، فَهُمْ في ما اشتَهَتْ أنفُسُهُمْ خالِدُونَ ، ﴿ لا يَحزُنُهُمُ الفَزَعُ الأكبَرُ وَتَتَلَقّاهُمُ الملائِكَةُ هذا يَومُكُمُ الّذي كُنْتُم تُوعَدُونَ[1] ﴾[2].

(اللّهمّ واجعَلْنِي طَلِيقَ عَفوِكَ وَعَتِيقَ رَحمَتِك ، واكْتُبْ لِي أَماناً من سَخَطِك ، وبَشِّرْنِي بِذٰلِكَ فِي العاجِلِ دُونَ الآجِلِ بُشرى أعرِفُها ، وعَرِّفْنِي فيه عَلامَةً أَتَبَيَّنُها ، إنَّ ذٰلِكَ لا يَضِيقُ عَلَيْكَ فِي وُسْعِكَ ولا يَتَكَأَّدُكَ فِي قُدْرَتِكَ ... إنك عَلَى كُلِّ شَيءٍ قدير .)[3]

ومن مناجاته أيضاً صلوات الله وسلامه عليه

اللّهمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وآلِهِ ، واكفِنا طُولَ /٣٢/ الأمَلِ ، وقَصِّرْهُ عَنّا بِصِدْقِ العَمَلِ ، حتّى لا نُؤَمِّلَ استِتْمامَ ساعَةٍ بَعْدَ ساعَةٍ ، ولا استِيفاءَ يَوْمٍ بَعْدَ يَوْمٍ ، ولا اتِّصالَ نَفَسٍ بِنَفَسٍ ، ولا لُحُوقَ قَدَمٍ بِقَدَمٍ ، وسَلِّمْنا مِنْ غُرُورِهِ ، وآمِنّا مِنْ شُرُورِهِ ، وانصِبِ المَوْتَ بَيْنَ أيدِينا نَصْباً ، ولا تَجْعَلْ ذِكْرَنا لَهُ غِبّاً ، واجْعَلْ لَنا مِنْ صالِحِ الأعمالِ عَمَلاً نَستَبْطِئُ مَعَهُ المَصِيرَ إلَيْكَ ، ونَحرِص لَهُ عَلَىٰ وَشْكِ اللَّحاقِ بِكَ ، حَتّىٰ يكونَ المَوْتُ مأنَسَنا الّذي نَأْنَسُ بِهِ ، ومألَفَنا الّذي نَشتاقُ إليه ، وحامَّتَنا الّتي نُحِبُّ الدُّنُوَّ مِنْها ، فَإذا أَوْرَدْتَهُ عَلَيْنا وَأنْزَلْتَهُ بِنا فَأسعِدْنا بِهِ زائِراً ، وآنِسْنا بِهِ قادِماً ، ولا تُشْقِنا بِضِيافَتِهِ ، ولا تُخزِنا بِزِيارَتِهِ ، واجْعَلْهُ باباً من أبوابِ مَغْفِرَتِكَ ، ومِفْتاحاً مِنْ مَفاتِيحِ رَحْمَتِكَ ، أَمِتْنا مُهْتَدِينَ غَيْرَ ضالِّينَ ، طائِعِينَ غَيْرَ مُسْتَكْرِهِينَ ، تائِبِينَ غَيْرَ عاصِينَ ولا مُصِرِّينَ ، يا ضامِنَ جَزاءِ المُحسِنِينَ ، ومُسْتَصْلِحَ عَمَلِ المُفْسِدِينَ[4] .

من مناجاة الإنجيليّة له[5] أيضاً ﷺ

سَيِّدي[6] كأنّي بِنَفسي قد أُضجِعتْ بِقَعْرِ حُفْرَتِها ، وانصَرَفَ عَنْها المُشَيِّعُونَ مِنْ جِيرَتِها ، وبَكَىٰ عَلَيها

---

١ . سورة الأنبياء ، الآية ١٠٣ .

٢ . الصحيفة السجادية الجامعة ، الدعاء ١٩٩ ، الفقرة ٣٠ .

٣ . ما بين القوسين زيادة من حاشية ألف . وهي في الصحيفة ، الدعاء ٤٩ ، الفقرات ٢٠ ـ ٢٢ .

٤ . الصحيفة السجادية الجامعة ، الدعاء ١٠٣ .

٥ . ألف : ـ له .

٦ . الصحيفة : ـ سيّدي .

الغَريبُ لِطُولِ غُرْبَتِها ، وجادَ عَلَيها بالدُّمُوعِ المُشفِقُ مِن عَشيرَتِها ، وناداها مِن شَفيرِ القَبرِ ذُو[1] مَوَدَّتِها ، وَرَحِمَهَا /۳۳/ المُعَادِي لَهَا فِي الحياةِ عِندَ صَرعَتِها ، ولم يَخفَ عَلَى النَّاظِرِينَ إليها فَرطُ فاقَتِها ، ولا عَلَىٰ مَن قَد رآها تَوَسَّدَتِ الثَّرىٰ عَجزُ حيلَتِها ، فَقُلتَ : مَلائكَتي ، فَريدٌ نَأىٰ عَنهُ الأقرَبُونَ ، وبَعيدٌ جَفاهُ الأهلونَ ، ووَحيدٌ فارَقَهُ المالُ والبَنُونَ ، نَزَلَ بي قَريباً ، وَسَكَنَ اللَّحدَ غَريباً ، وكانَ لي في دارِ الدُّنيا داعِياً ، ولِنَظَري لَهُ في هذا اليَومِ راجِياً ، فَتُحسِنُ عِندَ ذلِكَ ضِيافَتي ، وتكونُ أشفَقَ عَلَيَّ مِن أهلي وقَرابَتي[2].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١ . الصحيفة: ذوو .

٢ . الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٩٩، الفقرتان ١٣٧ ـ ١٣٨ .

الزبور الثاني

الأحاديث القدسية والمعصومية، والآيات التنزيلية العظيمة في بيان أحوال العارفين والعاشقين[1]، وألطاف حبيبهم وكراماته عليهم حين حياتهم وعند موتهم وبعد موتهم

من تفسير الإمام الهمام حسن بن علي العسكري ـ عليه الصلاة والسلام ـ في أحوال المؤمنين عند الموت:

قال الإمام ﷺ: إنّ المؤمن الموالي لمحمّد وآله الطيّبين، المتّخذ لعليّ بعد محمّدٍ إمامه الذي يحتذي مثاله، وسيّده الذي يصدّق أقواله ويصوّب أفعاله، ويطيعه بطاعة مَنْ بعده[2] من أطايب ذرّيّته لأمور الدين وسياسته، إذا حضره من [أمر] الله ما لا بدّ منه[3]، ونزل به من قضائه ما لا يُصدّ عنه[4]، وحضره ملك الموت وأعوانه، وجد عند رأسه محمّداً رسول الله ﷺ من جانب، ومن جانب آخر عليّاً سيّد الوصيّين، وعند رجليه /٣٥/ من جانب الحسن سبط سيّد النبيّين، ومن جانب الحسين سيّدالشهداء أجمعين، وحواليه بعدهم خيار خواصّهم ومحبّيهم الذين هم سادة هذه الأمّة بعد ساداتهم من آل محمّد، ينظر إليهم المؤمن العليل، فيخاطبهم بحيث يحجب الله صوته عن آذان حاضريه كما يحجب رؤيتنا أهل البيت ورؤية خواصّنا عن عيونهم ليكون إيمانهم بذلك أعظم ثواباً لشدّة المحنة عليهم فيه[5]، فيقول المؤمن:

بأبي أنت وأمّي يا رسول رب العزّة، بأبي أنت وأمّي يا وصيّ رسول [ربّ] الرحمة، بأبي أنتما

---

١. ب: + وكراماتهم عن ربّهم عند الموت وبعد الموت.

٢. في المصدر: يندبه.

٣. في المصدر: لا يردّ.

٤. في المصدر: ـ عنه.

٥. في النسختين: المحبّة عليهم فيه.

وأُمّي يا شبلي محمّد وضرغاميه ، يا ولديه وسبطيه ، يا سيّدي شباب أهل الجنّة المقرّبين من الرحمة والرضوان ، مرحباً بكم معاشر خيار أصحاب محمّد وعلي وولديهما ، ما أعظم شوقي إليكم ، وما اشتدّ[1] سروري الآن بلقائكم . يا رسول الله ، هذا مَلَكُ الموت قد حضرني ، ولا أشكُّ في جلالتي في صدره ؛ لمكانك ومكان أخيك منّي .

فيقول رسول الله : كذلك هو . ثمّ يقبل رسول الله ﷺ على ملك الموت فيقول : يا ملك الموت ، استوص بوصيّة الله في الإحسان إلى مولانا وخادمنا ومحبّنا ومؤثرنا .

فيقول [له] ملك الموت : يا رسول الله ، مُرهُ أن ينظر إلى ما قد أعدّ [الله] له في الجنان .

فيقول له رسول الله : أُنظر . فينظر إلى العلوّ ، وينظر إلى ما لا يحيط به الألباب ولا يأتي عليه العدد والحساب .

فيقول ملك الموت : كيف لا أرفق بمن ذلك ثوابه ، وهذا محمّد وأعزّته زوّاره ! يا رسول الله ، لولا أنّ الله جعل الموت عقبة لا يصل إلى تلك /٣٦/ الجنان إلّا من قطعها لما تناولت روحه ، ولكن لخادمك ومحبّك هذا أُسوة بك وبسائر أنبيائه ورسوله وأوليائه الذين أُذيقوا[2] الموت بحكم الله .

ثمّ يقول محمّد ﷺ : يا ملك الموت ، هاك أخانا قد سلّمناه إليك فاستوص به خيراً . ثمّ يرتفع هو ومن معه إلى رياض الجنان ، وقد كشف عنه الغطاء والحجاب لعين ذلك المؤمن العليل ، فيراهم المؤمن هناك بعد ما كانوا حول فراشه ، فيقول : يا ملك الموت ، الوَحَى الوَحَى ، تناول روحي ولا تلبثني هاهنا ، فلا صبر لي عن محمّد وأعزّته وألحقني بهم . فعند ذلك يتناول ملك الموت روحه فيسلّها كما تسلّ الشعر[ة] من الدقيق ، وإن كنتم ترون أنّه في شدّة [فليس هو في شدّة] بل هو في رخاء ولذّة ، فإذا أُدخل قبره وجد جماعتنا هناك ، وإذا جاءه منكر ونكير قال أحدهما الآخر : هذا محمّد وعليّ والحسن والحسين وخيار صحابتهم بحضرة صاحبنا فلنصنع[3] لهم ، فيأتيان فيسلّمان على محمّد سلاماً مفرداً ، ثمّ يسلّمان على عليّ سلاماً مفرداً ، ثمّ يسلمان على الحسن والحسين

---

١ . في المصدر : أشدّ .

٢ . النسختين : ذائقوا .

٣ . المصدر : فلنتضع .

سلاماً يجمعانهما فيه ، ثمّ يسلّمان على سائر من معنا من أصحابنا ، ثمّ يقولان : قد علمنا ـ يا رسول الله ـ زيارتك في خاصّتك لخادمك ومولاك ، ولولا أنّ الله يريد إظهار فضله لمن بهذه الحضرة من أملاكه[١] ومن يسمعنا من ملائكة[٢] بعدهم لما سألناه ، ولكن أمرُ الله لابدّ من امتثاله . ثمّ يسألانه فيقولان : مَنْ ربّك ؟ وما دينك [ومن نبيّك] ؟ ومن إمامك ؟ وما قبلتك؟ [ومن شيعتك] ؟ ومَنْ إخوانك ؟

فيقول : الله ربّي ، ومحمّد نبيّي ، وعليٌّ وصيُّ محمّدٍ إمامي ، والإسلام ديني ، والكعبة قبلتي ، والمؤمنون /٣٧/ الموالون لمحمّد[٣] وعليّ [وآلهما] وأوليائهما والمعادون لأعدائهما إخواني ، وأشهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شريك له ، وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله ، وأنّ أخاه عليّاً وليّ الله ، وأنّ مَنْ نصبهم للإمامة من أطائب عترته وخيار ذرّيّته خلفاء الأُمّة وولاة الحقّ والقوّامون بالصدق[٤] .

فيقولان : على هذا حييتَ ، وعلى هذا أُميتَ[٥] ، وعلى هذا تُبعث ، وتكون إن شاء الله مع مَنْ تتولّاه في دار كرامة الله ومستقرّ رحمته[٦] .

في الكافي : روي عن الصيرفي أنّه قال : قلت لأبي عبدالله ﷺ : جعلت فداك يا ابن رسول الله ، هل يكره المؤمن على قبض روحه ؟ قال : لا والله إنّه إذا أتاه ملك الموت بقبض[٧] روحه جزع عند ذلك ، فيقول له ملك الموت : يا وليّ الله ، لا تجزع ، فوالذي بعث محمّداً [ﷺ] لأنا أبرّ بك وأشفق عليك من والدٍ رحيم لو حضرك ، افتح عينيك فانظر . قال : ويمثّل له رسول الله ﷺ وأمير المؤمنين ﷺ وفاطمة والحسن والحسين والأئمّة من ذرّيّتهم ﷺ ، فيقال له : هذا رسول الله وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمّة ﷺ رفقاؤك . قال : فيفتح عينيه فينظر

---

١ . المصدر : الملائكة .

٢ . المصدر : ملائكته .

٣ . الف و ب : بمحمد .

٤ . في التفسير : بالعدل .

٥ . في التفسير : متّ .

٦ . التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري ﷺ ، ص٢١٢ ؛ عنه في بحار الأنوار ، ج٦ ، ص١٧٣ ـ ١/١٧٥ .

٧ . الكافي : لقبض .

فينادي روحه منادٍ من قبل ربّ العزّة فيقول: ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ إلى محمّد وأهل بيته ﴿ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ راضِيَةً﴾ بولاء عليّ ﴿مَرْضِيَّةً﴾ بالثواب ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴾ يعني محمّداً[1] وأهل بيته ﴿وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾[2]. فما شيء أحبُّ إليه من استلال روحه واللحوق بالمنادي[3].

في الفقيه: سئل رسول الله ﷺ: كيف يتوفّى ملك الموت المؤمن؟ فقال: إنّ ملك الموت ليقف من المؤمن عند موته /۳۸/ موقف العبد الذليل من المولى، فيقوم وأصحابه لا يدنوا منه حتّى يبدأه بالتسليم ويبشّره بالجنّة[4].

وفي النوادر قال[5] النبي ﷺ: إذا رضي الله تعالى عن عبد قال: يا ملك الموت، اذهب إلى فلان فأتني بروحه، حسبي من عمله، قد بلوته فوجدته حيث أُحبّ. فينزل ملك الموت ومعه خمسمئة من الملائكة معهم قضبان الرياحين وأُصول الزعفران، كلّ واحد منهم يبشّره ببشارة سوى بشارة صاحبه، ويقوم الملائكة صفّين لخروج روحه معهم الرّيحان، فإذا نظر إليهم إبليس وضع يده على رأسه ثمّ صرخ، فيقول له جنوده: مالك يا سيّدنا؟ فيقول: أما ترون ما أُعطي هذا العبد من الكرامة؟ أين كنتم عن هذا؟! قالوا: جهدنا، فلم يطعنا[6].

وروي عنه ﷺ قال: إذا وضع المؤمن في قبره يأتيه الملكان فيقول المؤمن: يا ملائكة الله ارفقا بي[7] فإنّي غريب! فيبعث الله ﷻ إليه ملكاً[8] اسمه ذوبان، فيقول: يا عبدالله، الله يقرئك السّلام ويقول: لا تخف، فمن كنت معه فليس بغريب[9].

---

۱. الف: محمد.

۲. سورة الفجر، الآية ۲۷.

۳. الكافي، ج۳، ص۱۲۷، باب أنّ المؤمن لا يكره على قبض روحه، ح۲؛ عنه في بحار الأنوار، ج۶، ص۱۹۶، ح۴۹.

۴. من لايحضره الفقيه، ج۱، ص۸۱، باب غسل الميّت، ح۲۳.

۵. نقلنا هذه الرواية عن النبي ﷺ من حاشية الف فقط.

۶. بحار الأنوار، ج۶، ص۱۶۱، ح۲۹، عن جامع الأخبار.

۷. الف: ارفقاني.

۸. النسختين: ملك.

۹. لم يوجد في المصادر.

من بصائر الدرجات في أحوال المؤمنين وكرامات ربّهم عليهم في البرزخ: عن عبدالله بن سنان قال: سألت أباعبدالله ﷺ عن الحوض؟ فقال لي: **حوض ما بين بُصرى إلى صنعاء، أتحبّ أن تراه؟** قلت: نعم جعلت فداك. فأخذ بيدي وأخرجني إلى ظهر المدينة، ثمّ ضرب برجله، فنظرت إلى نهر يجري لا يدرك حافّتيه إلّا الموضع الذي أنا فيه قائم، فإنّه شبيه بالجزيرة، فكنت أنا وهو وقوفاً، فنظرت إلى نهرٍ يجري، جانبه هذا ماءٌ أبيض من الثلج ومن جانبه هذا لبن أبيض من الثلج، وفي وسطه خمر أحسن من الياقوت، فما رأيت [شيئاً] أحسن من تلك الخمر بين اللبن والماء.

فقلت له: جعلت فداك، من أين مخرج هذا ومجراه؟ فقال: **هذه العيون التي ذكرها الله تعالى في كتابه: أنهار[١] في الجنّة، عين من ماءٍ، وعين من لبن، وعين من خمر، تجري في هذا النهر.** ورأيت حافّتيه عليهما شجر[٢]، فيهنّ جوار[٣] معلّقات برؤوسهنّ [شعر] ما رأيت شيئاً أحسن منهنّ، وبأيديهنّ آنية ما رأيت آنيةً أحسن منها ليست من آنية الدنيا. فدنا ﷺ من إحداهنّ فأومأ إليها بيده لتسقيه، فنظرت /٣٩٧ إليها وقد مالت لتغرف من النهر، فمالت الشجرة معها فاغترفت، (ثمّ ناولته فشرب)[٤]، ثمّ ناولها فأومأ ﷺ إليها، فمالت [لتغرف[٥] فمالت] الشجرة معها، ثمّ ناولته فناولني فشربت، فما رأيت شراباً كان ألين منه ولا ألذّ، وكانت رائحته رائحة المسك. ونظرت في الكأس فإذا فيه ثلاثة ألوان من الشراب، فقلت له: جعلت فداك ما رأيت كاليوم قط ولا كنت أرىٰ أنّ الأمر هكذا؟ فقال لي: **هذا أقلّ ما أعدّ[٦] الله لشيعتنا، إنّ المؤمن إذا تُوفّي صارت روحه إلى هذا النهر، ورعت في رياضه، وشربت من شرابه، وإنّ عدوّنا إذا توفّي صارت روحه إلى وادي برهوت،**

---

١. النسختين: إنها.

٢. الف: حافّته عليه شجر. ب: حافّته شجر.

٣. في المصدر: حور.

٤. الف: ثم شرب.

٥. ب: فاغترفت.

٦. ب: أعدّه.

فأخلدت في عذابه، وأطعمت من زقّومه، وأسقيت من حميمه، فاستعيذوا بالله من ذلك الوادي[1].

من الأحاديث القدسيّة التي تكلّم الرب ـ تعالى وتقدّس ـ مع النبي ﷺ في المعراج (في بيان حال العارفين والعاشقين وألطاف حبّهم وكراماته لهم في الدنيا وفي القيامة وبعد القيامة، أورده الديلمي في كتابه المسمّى بإرشاد القلوب)[2]، مرويّاً (عن الشيخ أبو عمر بأسانيده عن إسحاق بن بشر)[3] عن الصّادق ﷺ قال:

قال الله تعالى: يا أحمد، أوّل العبادة الصّمت والصّوم، قال: هل تدري ـ يا أحمد ـ ما ميراث الصّوم؟ قال: لا يا رب. قال: ميراث الصوم: قلّة الأكل وقلّة الكلام. والعبادة الثانية الصمت، ويورث الصمت[4] الحكمة، وتورث الحكمة المعرفة، وتورث المعرفة اليقين، فإذا استيقن العبد لا يبالي كيف أصبح بعسرٍ أو بيسر[5].

فهذا مقام الرّاضين، فمن عمل برضاي /۴۰/ أكرمته[6] بثلاث خصال: أعرّفه شكراً لا يخالطه الجهل، وذكراً لا يخالطه النسيان، ومحبّةً لا يؤثر على محبّتي محبّة المخلوقين، فإذا أحبّني أحببته وحبّبته إلى خلقي، وأفتح عين قلبه إلى جلالي وعظمتي، فلا أُخفي عليه علمّ بخاصّة خلقي، فأُناجيه في ظلم اللّيل ونور النّهار حتّى ينقطع حديثه مع المخلوقين ومجالسته معهم، وأُسمعه كلامي وكلام ملائكتي، وأُعرّفه سرّي الذي سترته على[7] خلقي، وألبسته الحياء حتّى يستحي منه الخلق كلّهم، ويمشي على الأرض مغفوراً[8].

وأجعل قلبه وعاءً لأسرار معرفتي، حتّى لا أُخفي عليه شيئاً من جنّة ولا نارٍ، وأفتح عليه ما يمرّ

---

۱. بصائر الدرجات، ص۴۰۳، ح۳؛ الاختصاص: ص ۳۲۱ ـ ۳۲۲، غرائب أحوالهم وأفعالهم؛ عنهما في بحار الأنوار، ج۴۷، ص۸۸ ـ ۸۹، ح۹۳ باب معجزاته و ...

۲ و ۳. لم يرد في ب.

۴. المصدر: الصوم.

۵. إرشاد القلوب، ج۱، ص۳۷۸، عنه بحار الأنوار، ج۷۴، ص۲۷. بتفاوت وتقديم وتأخير؛ كلمة الله، ص۳۷۵.

۶. المصدر: ألزمته.

۷. المصدر: عن.

۸. المصدر: + له.

على النّاس في يوم القيامة من الهول والشدّة وما أُحاسب به الأغنياء والفقراء والجهلاء والعلماء، وأنوّمه[١] في قبره، وأنزل عليه منكراً ونكيراً حتّى يسألاه ويبشراه، ولا يرى غمرة الموت ولا ظلمة القبر واللحد وهول المطلع، ثمّ لا أنصب له ميزانه ولا أنشر[٢] له ديوانه، ثمّ لأضع كتابه في يده فيقرأه منشوراً، ثمّ لا أجعل بيني وبينه ترجماناً[٣].

ثمّ أرفعه إليّ فينكب مرّة ويقوم مرّة ويقعد مرّة ويسكن مرّة، ثمّ يجوز على الصراط، ثمّ لم[٤] يقرب له جهنّم، ثمّ تزيّن له الجنّة، وجيء بالنبيّين والشهداء، ويتعلّق المظلومون بالظّالمين، ويوضع الكرسيّ لفصل القضاء، ويقول كلّ إنسان لخصمه: بيني وبينك الحَكَم العَدْل الذي لا يجور. ثمّ أرفع الحجب بيني وبينه فأُنعمه بكلامي، وأُلذّذه بالنظر إليّ، فمن كان فعله في الدنيا هكذا كيف يكون رغبته في الدنيا؟! وكيف يكون حبّه للدّنيا وهو يعلم أنّ كلّ حيّ فيها يموت، وأنا الحيّ الّذي لا أموت، ولأجعلنّ مُلك هذا العبد فوق مُلك كلّ[٥] المُلوك حتّى يتضعضع له كلّ مَلِكٍ، ويهابه /٤١/كُلّ سلطانٍ جائرٍ وجبّارٍ عنيد، ويتمسّح به كلّ سبع ضارٍ، ولأشوّقنّ إليه الجنّة وما فيها، ولأستغرقنّ عقله بمعرفتي، ثمّ لأقومنّ مقام عقله، ثمّ لأهوّننّ عليه الموت وسكراته ومراراته وفزعه حتّى تشتاق إلى الجنّة شوقاً، حتّى إذا أُنزل عليه ملك الموت قال له: مرحباً [و] طوبى لك ـ ثلاث مرّات ـ [فـ]ـإنّ الله ﷻ إليك لمشتاق.

واعلم ـ يا وليّ الله ـ أنّ الأبواب الّتي كان يصعد فيها عملك تبكي عليك، وأنّ محرابك ومصلّاك يبكيان عليك، فيقول له: امض برضوان الله وإكرامه، ويخرج روحه من جسده كما يخرج الشعرة من العجين[٦].

---

١. المصدر: أنوّر له.

٢. المصدر: ثم أنصب... وأنشر.

٣. إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٨٠، عنه في بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٨، بتفاوت وتقديم وتأخير في بعض الألفاظ؛ كلمة الله، ص ٣٧٨ ـ ٣٧٩.

٤. ب: ـ لم.

٥. ب: ـ كل.

٦. لم يرد في إرشاد القلوب المطبوع.

وإنّ الملائكة تقومون على رأسه بيدَي كلّ ملك كأسٌ من ماء الكوثر وكأسٌ من الخمر ، تسقون [روحه] حتّى تذهب سكرته ومرارته ، وتبشّرونه بالبشارة العظمى ، وتقولون له : طبت وطاب مثواك ، إنّك تقدم[١] على العزيز الكريم الحبيب القريب .

فتطير الروح من أيدي الملائكة فتصعد[٢] إلى الله في أسرع من طرفة عين ، ولا يبقى حجابٌ ولا سترٌ بينها وبين الله ﷻ ، والله تعالى إليها مشتاق ، وتجلس إلى يمين العرش[٣] ، ثمّ يقال لها : أيّتها الروح كيف تركت الدنيا ؟ فتقول : إلهي وسيّدي ، سألتني عمّا لا أعلم ، وعزّتك وجلالك [أنا] منذ خلقتني إلى هذه الغاية فأنا خائف[٤] منك .

فيقول الله تعالى : صدقتَ يا عبدي ، كنتَ بجسدك في الدنيا وروحُك معي ، أعلم سرَّك وعلانيتك ، سَلْ فأُعطِك ، وتَمَنَّ عَلَيّ فأكرمك ، هذه جنّتي فتجنح فيها ، وهذا جواري فاسكنه[٥] .

قالت الروح : إلهي عرّفتني نفسك فاستغنيت بها عن جميع خلقك ، وعزّتك و /٤٢/ جلالك لو كان رضاك في أن أُقطع إرباً إرباً أو أُقتل سبعين قتلة بأشدّ ما يقتل به النّاس لكان رضاك أحبّ إليّ .

إلهي كيف أعجب بنفسي وأنا ذليل إن لم تكرمني ، وأنا مغلوبٌ إن لم تنصرني ، [وأنا ضعيف إن لم تقوّني] ، وأنا ميّت إن لم تحيني بذكرك ، ولولا سترك لافتضحت أوّل مرّة عصيتُك !

إلهي كيف لا أطلب رضاك وقد أكملتَ عليّ عقلي حتّى عرفتك ، وعرفت الحقّ من الباطل ، والأمرَ من النهي ، والعلم من الجهل ، والنور من الظلمات !

فقال الله ﷻ : وعزّتي وجلالي لا أحجبُ بيني وبينك في وقت شئت[٦] [من الأوقات] وكذلك أفعل بأحبّائي[٧] .

---

١ . الف : + تمرّ .

٢ . في النسختين : فتصل .

٣ . المصدر : تجلس على عين عند العرش .

٤ . المصدر : خائفة .

٥ . الف و ب : فاسكنها .

٦ . المصدر : ـ شئت .

٧ . إرشاد القلوب ، ج ١ ، ص ٣٧٨ ـ ٣٧٩ ؛ بحار الأنوار ، ج ٧٤ ، ص ٢٧ ـ ٢٨ ؛ كلمة الله ، ص ٣٧٥ ـ ٣٧٧ .

ومنه أيضاً: يا أحمد، إنّ أهل [الخير و] الآخرة رقيقة وجوههم، كثير حياؤهم، قليل حُمقهم، كثير نفعهم، قليل مكرهم، الناس منهم في راحة، وأنفسهم منهم في تعب، كلامهم موزون، محاسبين لأنفسهم متعبين لها، تنام أعينهم ولا تنام قلوبهم، أعينهم باكيةٌ وقلوبهم ذاكرة، إذا كُتب النّاس من الغافلين كتبوا من الذّاكرين، في أوّل النعمة يَحمدون وفي آخرها يشكرون، دعاؤهم عند الله مرفوع، وكلامهم عند الله مسموع، يفرح بهم الملائكة، يدور دعاؤهم تحت العرش[١]، يحبّ الرب أن يسمع كلامهم كما تحبّ الوالدة ولدها، لا يشغلهم عن الله شيء طرفة عين، لا يريدون كثرة الطّعام والشراب واللباس، الناس عندهم موتى، والله عندهم حيٌّ قيّومٌ كريمٌ لا يموت، يدعون المدبرين كرماً، ويزيدون المقبلين تلطّفاً، قد صارت الدنيا والآخرة عندهم واحدةً[٢]، يموت الناس مرّة ويموت /٤٣/ أحدهم في كلّ يومٍ سبعين مرّةً من مجاهدة أنفسهم ومخالفة هواهم[٣] والشيطان الذي يجري في عروقهم، ولو تحرّكت ريح لزعزعتهم، وإن قاموا بين يديّ فكأنّه بيان مرصوص، لا أرى في قلبهم[٤] شغلاً لمخلوقين[٥]، فوعزّتي وجلالي لأحيينّهم حياةً طيّبةً إذا فارقت أرواحهم جسدهم[٦]، ولا أسلّط عليهم[٧] ملك الموت، ولا يلي قبض روحهم[٨] غيري، ولأفتحنّ لروحهم[٩] أبواب السماء كلّها، ولأرفعنّ الحجب كلّها دوني، ولآمرنّ الجنان فليتزيّنّ والحور العين فلتشرقنّ، والملائكة فلتصلّينّ، والأشجار فلتثمرنّ وثمار الجنّة فلتدلّينّ[١٠]، ولآمرنّ ريحاً من الرّياح التي تحت العرش فلتحملنّ جبالاً من الكافور والمسك الأذفر فتصيرنّ وقوداً من غير

---

١. الإرشاد: الحجب.

٢. إلى هنا في إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٧٦؛ عنه في بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٤؛ كلمة الله، ص ٣٦٨ ـ ٣٦٩.

٣. النسختين: هوائهم.

٤. الف: قلبه. ب: قلوبهم.

٥. الإرشاد: لمخلوق.

٦. النسختين: أرواحه جسده.

٧. النسختين: عليه.

٨. النسختين: روحه.

٩. النسختين: لروحه.

١٠. النسختين: فلتذلّين.

نارٍ فلتدخلنّ[1]، فلا يكون بيني وبينه[2] ستر، فأقول له عند قبض روحه: مرحباً وأهلاً بقدومك عليّ، اصعد بالكرامة والبشرى وبالرحمة والرضوان، وجنّاتٍ لهم فيها نعيم مقيم، خالدين فيها أبداً إنّ الله عنده أجرٌ عظيم. فلو رأيت الملائكة كيف يأخذها واحد ويعطيها الآخر لتعجبنّ[3].

ومنه أيضاً: يا أحمد، إنّ في الجنّة قصراً من لؤلؤة فوق لؤلؤة، ودرّة فوق درّة، وليس فيها فصم ولا وصلّ، فيها الخواص، أنظر إليهم في كلّ يوم سبعين مرّة وأُكلّمهم، كلّما نظرت إليهم أزيد في ملكهم سبعين ضعفاً، وإذا تلذّذ[4] أهل الجنّة بالطعام والشراب تلذّذوا أُولئك بذكري وكلامي وحديثي.

قال: يا رب، ما علامة أُولئك؟ قال: [هم في الدنيا] مسجونون، قد سَجنوا أُلسنتهم من فضول الكلام، وبطونهم من فضول الطعام[5].

من طريق آخر: قيل: إنّ الله /٤٤/ لمّا رفع الحجاب بينه وبين المؤمنين نظروا إلى ربّهم، يبقون في نظرهم والهين شاخصين ثمانمئة سنة في سكرتهم وفي غالب شوقهم وفي كثرة ظمائهم إلى الله، حتّى اشتاقت الحور، قلن: إلهنا وسيّدنا، طالت المدّة بيننا وبين أحبّتنا فإنّا منتظرة إليهم، ثمّ أخذتهم عنّا. فيرسل الحُجّاب ويقول الرحمن: امضوا إلى الجنّة. فيقولون: إلهنا وسيّدنا، دَعنا ننظر إليك لحظةً ولحظتين ثمّ افعل بنا ما تريد. فيقول: وعزّتي وجلالي منذ رفعت إليّ الحجاب بيني وبينكم على المشاهدة ثمانمئة[6] سنة فلأنتم في مناجاتنا وحضرتنا. فيقولون: اللحظة واللحظتين! فيقول: لا تشبعون من رؤيتي، فارجعوا، فإنّ الحور والولدان ينتظرون قدومكم[7].

في تفسير علي بن إبراهيم روى عن صهيب أنّه قال: قرأ رسول الله ﷺ: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا

---

١. الإرشاد: + به.

٢. الإرشاد: بين روحه.

٣. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٤ـ ٢٥؛ ولم يرد في الإرشاد المطبوع؛ كلمة الله، ص ٣٦٨ـ ٣٧٠.

٤. النسختين: تلذّذوا.

٥. إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٧٤ـ ٣٧٥؛ بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٣؛ كلمة الله، ص ٣٦٥.

٦. ب: + ألف.

٧. لم يرد في إرشاد القلوب المطبوع و بحار الأنوار.

الحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ﴾[1] قال: إذا دخل أهل الجنّة الجنّة وأهل النّار النّار نادى منادٍ: يا أهل الجنّة، إنّ لكم عند الله موعداً يشتهي أن ينجزكموه. قالوا: ما هذا الموعد؟ ألم يثقّل ميزانـنا، ويبيّض وجوهنا، ويدخلنا الجنّة، ويُجِرنا من النّار؟ قال: فيرفع الحجاب وينظرون إلى وجه الله ﷻ، فما أعطوا شيئاً أحبّ إليهم من النظر إليه[2].

من التوراة العظيم قال الله تعالى: يا أيّها النّاس، كيف رغبتم في دنيا فانية ونعيم زائلة وحياة منقطعة؟ وإنّ عندي للمطيعين الجنان، يدخلون من أبوابها الثمانية، في كلّ جنّةٍ سبعون ألف روضة من نورٍ، في كلّ روضة سبعون ألف مدينة من اللؤلؤ والمرجان، في كلّ مدينة سبعون ألف قصر من الياقوت، في كلّ /٤٥/ قصرٍ سبعون ألف دار من الزمرّد، في كلّ دار سبعون ألف بيت من الذهب الأحمر، في كلّ بيت سبعون ألف مقصورة من الفضّة البيضاء، في كلّ مقصورة سبعون ألف مائدة من العنبر الأشهب، في كلّ مائدة سبعون ألف صحيفة من الجوهر، في كلّ صحيفة[3] سبعون ألف سرير من الذهب الأحمر، على كلّ سرير سبعون ألف فراش من الحرير والسندس والإستبرق والديباج، وعلى حول كلّ سرير سبعون ألف نهرٍ من ماء الحيوان واللبن والخمر والعسل المصفّى لذّة للشاربين، وفي وسط كلّ نهر سبعون ألف شجرة من الثمار، كذلك وفي كلّ بيت سبعون ألف خيمة من الأرجوان، وفي كلّ خيمة سبعون ألف فراش، وعلى كلّ فراش حوراء من الحور العين بين يديها سبعون ألف وصيفة كأنّهنّ بيض مكنون، وعلى رأس كلّ قصر من تلك القصور[4] سبعون ألف قبّة من الكافور، وفي كلّ قبّة سبعون ألف هدية من الرحمن، ما لا عينٌ رأتْ ولا أُذنٌ سمعت ولا خطر على قلب بشرٍ ﴿وفاكهةٍ ممّا يتخيّرون* ولحم طيرٍ ممّا يشتهون* وحورٌ عينٌ* كأمثال اللؤلؤ المكنون* جزاءً بما كانوا يعملون﴾، لا يموتون ولا يهرمون ولا يجزعون ولا يحزنون ولا يبكون ولا

---

١. سورة يونس، الآية ٢٦.
٢. لم أجده في تفسير علي بن إبراهيم. ولكن روي نحوه في تفسير كشف الأسرار (ج ٤، ص ٢٧٧ ـ ٢٧٨) عن أبيّ بن كعب.
٣. ب: + سبعون ألف نون من الطعام، على حول كل مقصورة.
٤. ألف: ـ من تلك القصور.

يصومون ولا يُصلّون ولا يمرضون ولا يتغوّطون ولا يبولون، وما هم عنها بمخرجين، فمن طلب رضاي ودار كرامتي ونعمتي وجواري فليتقرّب إليّ بالاستهانة بالدنيا والصدق، والقناعة بالقليل [1].

في الكافي: عن أبي جعفر عليه السلام قال: سئل رسول الله صلى الله عليه وآله عن قول الله عزّ وجلّ: ﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً﴾ [2] فقال:

يا علي، إنّ الوفد لا يكونون إلّا ركباناً، أُولئك رجال اتّقوا الله، فأحبّهم الله تعالى، واختصّهم ورضي أعمالهم /۴۶/، فسمّاهم المتّقين.

ثمّ قال له: يا علي، أما والذي فلق الحبّة وبرأ النسمة، إنّهم ليخرجون من قبورهم، وإنّ الملائكة لتستقبلهم بنوقٍ من نوق العزّة، عليها رحال الذهب مكلّلة بالدرّ والياقوت، وجلائلها الإستبرق والسندس، وخُطُمُها جَدْل الأرجوان، تطير بهم إلى المحشر، مع كلّ رجل منهم ألف مَلَك من قدّامه وعن يمينه وعن شماله، تزفّونهم زفّاً حتّى ينتهوا [3] بهم إلى باب الجنّة الأعظم، وعلى باب الجنّة شجرة، إنّ الورقة منها يستظلّ [4] تحتها ألف رجل من النّاس، وعن يمين الشجرة عينٌ مطهّرةٌ مزكّية [قال:] فيسقون منها شربة [شربة] فيطهّر الله بها قلوبهم من الحسد، ويسقط عن أبشارهم الشعر، وذلك قول الله تعالى: ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً﴾ [5] من تلك العين المطهّرة.

قال: ثمّ ينصرفون إلى عين أُخرى عن يسار الشجرة فيغتسلون فيها وهي عين الحياة، فلا يموتون أبداً. قال: ثمّ يوقف بهم قدّام العرش وقد سَلِموا من الآفات والأسقام والحرّ والبرد أبداً. قال: فيقول الجبّار - جلّ ذكره - للملائكة الذين معهم: أحشروا أوليائي إلى الجنّة، ولا توقفوهم مع الخلائق، فقد سبق رضائي عنهم، ووجبت رحمتي لهم، وكيف أُريد أن أُوقفهم مع أصحاب الحسنات والسيّئات. قال: فتسوقهم الملائكة إلى الجنّة، فإذا انتهوا بهم إلى باب الجنّة الأعظم

---

۱. كلمة الله، ص ۴۷۳، السورة السابعة والعشرون، باختلاف.
۲. سورة مريم، الآية ۸۵.
۳. النسختين: ينتهي.
۴. النسختين: ليستظلّ.
۵. سورة الإنسان، الآية ۲۱.

ضرب الملائكة الحلقة ضربة فتصرّ صريراً تبلغ صوت صريرها كلّ حوراء أعدّها الله تعالى لأوليائه في الجنان، فيتباشرون بهم إذا سمعوا صرير الحلقة، فيقول بعضهم[1] لبعض: قد جاءنا أولياء الله، فيفتح لهم الباب فيدخلون الجنّة وتشرف عليهم أزواجهم من الحور العين والآدميّين، فيقلن: مرحباً بكم /٤٧/ فما كان أشدّ شوقنا إليكم! ويقول لهنّ أولياء الله مثل ذلك.

فقال عليّ ﷺ: يا رسول الله، أخبرنا من قول الله تعالى: ﴿غُرَفٌ مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ﴾[2] بماذا بنيت يا رسول الله؟

فقال: يا علي، تلك غُرف بناها الله تعالى لأوليائه بالدرّ والياقوت والزبرجد، سقوفها الذهب محبوكة بالفضّة، لكلّ غرفة منها ألف باب من ذهب، على كلّ باب منها ملك موكّل به، فيها فرش مرفوعة بعضها فوق بعض من الحرير والديباج بألوان مختلفة، وحشوها المسك والكافور والعنبر، وذلك قول الله تعالى: ﴿وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ﴾[3] إذا أُدخل المؤمن إلى منازله في الجنّة ووضع على رأسه تاج المُلكِ والكرامة، أُلبس حلل الذهب والفضّة والياقوت والدرّ المنظوم[4] في الإكليل تحت التاج.

قال: وأُلبس سبعين حلّةِ حريرٍ بألوانٍ مختلفةٍ وضروبٍ مختلفةٍ منسوجةٍ بالذهب والفضّة واللؤلؤ والياقوت الأحمر، فذلك قوله تعالى: ﴿يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً وَلِباسُهُمْ فِيها حَرِيرٌ﴾[5] فإذا جلس المؤمن على سريره اهتزّ سريره فرحاً، فإذا استقرّ لوليّ الله تعالى منازله في الجنان استأذن عليه الملك الموكّل بجنانه ليهنّئه بكرامة الله تعالى إيّاه، فيقول له خدم[6] المؤمن الوصفاء والوصائف: مكانك، فإنّ وليّ الله قد اتّكأ على أريكته، وزوجته الحوراء تهيّأ[7] له، فاصبر لوليّ الله:

---

١. كذا في النسختين والمصادر، والظاهر الصحيح: «فيتباشرْنَ... إذا سمعن... فتقول بعضهنّ».
٢. سورة الزمر، الآية ٢٠.
٣. سورة الواقعة، الآية ٣٥.
٤. النسختين: منظوم.
٥. سورة الحج، الآية ٢٣.
٦. المصدر: خدّام.
٧. كذا في المصدر وفي الف و ب: تهنّى. ولعلّ الصحيح إمّا «تهيّئ» أو «تهيّأت».

قال: فتخرج عليه زوجته الحوراء من خيمة لها تمشي مقبلة وحولها وصائفها، وعليها سبعون حلّة منسوجة بالياقوت واللؤلؤ والزبرجد [و] هي من مسك وعنبر[1]، وعلى رأسها تاج الكرامة، وعليها نعلان من ذهب مكلّلتان بالياقوت واللؤلؤ شراكهما ياقوت أحمر، فإذا دنت[2] من وليّ الله فهمّ /۴۸/ أن يقوم إليها شوقاً فتقول له: يا ولي الله، ليس هذا يوم تعب ولا نصب فلا تقم، أنا لك وأنت لي.

قال: فيعتنقان مقدار خمسمئة عام من أعوام الدنيا لا يملّها ولا تملّه. قال: فإذا فتر بعض الفتور من غير ملالة نظر إلى عنقها فإذا عليها قلائد من قصب من ياقوت أحمر، وسطها لوحٌ صفحته درّةٌ مكتوب فيها: أنت ـ يا ولي الله ـ حبيبي، وأنا الحوراء حبيبتك، إليك تناهت نفسي، وإليّ تناهت نفسك.

ثمّ يبعث الله تعالى إليه ألف ملك يهنّونه بالجنّة ويزوّجونه بالحوراء ـ قال: ـ فينتهون إلى أوّل باب من جنانه فيقولون للملك الموكّل بأبواب جنانه: استأذن لنا على وليّ الله، فإنّ الله بعثنا إليه نهنّئه. فيقول لهم الملك: حتّى أقول للحاجب فيعلمه مكانكم.

قال: فيدخل الملك إلى الحاجب وبينه وبين الحاجب ثلاث جنان حتّى ينتهي إلى أوّل باب فيقول للحاجب: إنّ على باب العرصة ألف ملك أرسلهم ربّ العالمين ليهنّئوا وليّ الله، وقد سألوني أن آذن لهم عليه. فيقول الحاجب: إنّه ليعظم عليّ أن أستأذن لأحد على وليّ الله وهو مع زوجته الحوراء. قال: وبين الحاجب وبين وليّ الله جنّتان، قال: فيدخل الحاجب إلى القيّم فيقول: إنّ على باب العرصة ألف ملك أرسلهم ربّ العزّة يهنّئون ولي الله فاستأذن لهم. فيتقدّم القيّم إلى الخدّام فيقول لهم: إنّ رسل الجبّار على باب العرصة وهم ألف ملك أرسلهم الله يهنّئون وليّ الله فأعلموه بمكانهم. قال: فيعلمونه، فيؤذن للملائكة فيدخلون على وليّ الله وهو في الغرفة، ولها ألف باب وعلى كلّ باب من أبوابها ملك موكّل به. فإذا أذن للملائكة بالدّخول على وليّ الله فتح كلّ ملك بابه الموكّل به ـ قال: ـ فيُدخل القيّم كلّ ملك من باب من أبواب الغرفة. قال: فيبلّغونه رسالة الجبّار جلّ

---

۱. والصحيح: «... والزبرجد صبغن بمسك وعنبر» كما سيأتي بعد ذلك في الحديث وكما في المروي عن تفسير علي بن إبراهيم في البحار، ج ۸، ص ۱۲۹، ح ۲۹.

۲. الف و ب: أتت.

وعزّ، وذلك قول الله تعالى: ﴿وَالمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾ من أبواب الغرفة ﴿سَلامٌ عَلَيْكُمْ﴾[١] /٤٩/ إلى آخر الآية ـ قال: ـ وذلك قوله: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَمُلْكاً كَبِيراً﴾[٢] يعني بذلك وليّ الله وما هو فيه من الكرامة والنعيم والمُلْكِ العظيم الكبير، إنّ الملائكة من رسل الله تعالى يستأذنون عليه، فلا يدخلون عليه إلّا بإذنه، فذلك المُلْكُ العظيم الكبير.

قال: والأنهار تجري من تحت مساكنهم، وذلك قول الله تعالى: ﴿تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الأَنْهَارُ﴾[٣]. والثمار دانية منهم وهو قوله تعالى: ﴿وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلاً﴾[٤] من قربها منهم، يتناول المؤمن من النوع الذي يشتهيه من الثمار بفيه وهو متّكئ، وإنّ الأنواع من الفاكهة لَيَقُلْنَ لوليّ الله: يا وليّ الله، كُلْني قبل أن تأكل هذا قبلي.

قال: وليس من مؤمن في الجنّة إلّا وله جنان كثيرة معروشات وغير معروشات، وأنهارٌ من خمرٍ وأنهار من ماءٍ وأنهار من لبن وأنهار من عسل، فإذا دعا وليُّ الله بغذائه أُتي بما تشتهي نفسه عند طلبه الغذاء من غير أن يسمّي شهوته ـ قال: ـ ثمّ يتخلّى مع إخوانه، ويزور بعضهم بعضاً، ويتنعّمون في جنّاتهم في ظلٍّ ممدود في مثل مابين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس. وأطيب من ذلك لكلّ مؤمن سبعون زوجةً حوراء وأربع نسوة من الآدميّين، والمؤمن ساعة مع الحوراء وساعة مع الآدميّة، وساعة يخلو بنفسه على الأرائك متّكئاً ينظر بعض المؤمنين إلى بعض.

وإنّ المؤمن ليغشاه شعاعُ نورٍ وهو على أريكته ويقول لخدّامه: ما هذا الشعاع اللّامع؟ لعلّ الجبّار لحظني! فيقول له خدّامه: قدّوس قدّوس جلّ جلالُ الله، بل هذه حوراء /٥٠/ من نسائك ممّن لم تدخل بها بعد قد أشرفت عليك من خيمتها شوقاً إليك، وقد تعرّضت لك وأحبّت لقاءك، فلمّا أن رأتك متّكئاً على سريرك تبسّمت نحوك شوقاً إليك، فالشعاع الذي رأيت والنّور الذي غَشِيَك هو من بياض ثغرها وصفائه ونقائه ورقّته.

---

١. سورة الرعد، الآية ٢٣ ـ ٢٤.

٢. سورة الإنسان، الآية ٢٠.

٣. سورة الأعراف، الآية ٤٣.

٤. سورة الإنسان، الآية ١٤.

قال: فيقول وليّ الله: ائذنوا لها فتنزل إليّ، فيبتدر إليها ألف وصيف وألف وصيفة يبشّرونها بذلك، فتنزل إليه من خيمتها وعليها سبعون حلّة منسوجة بالذهب والفضّة مكلّلة بالدرّ والياقوت والزبرجد، صبغهنّ[1] المسك والعنبر بألوان مختلفة (كاعبٌ مقطومة خميصة كفلاً سوقاً)[2] يرى مخّ ساقها من وراء سبعين حلّة، طولها سبعون ذراعاً وعرض مابين منكبيها عشرة أذرع، فإذا دنت من وليّ الله أقبلت الخدّام بصحائف الذهب والفضة فيها الدرّ والياقوت والزبرجد فينثرونها عليها، ثمّ يعانقها وتعانقه فلا يملّ ولا تملّ.

قال: ثمّ قال أبو جعفر ؛: أمّا الجنان المذكورة في الكتاب فإنّهنّ: جنّة عدن وجنّة الفردوس وجنّة نعيم وجنّة المأوى. قال: وإنّ لله تعالى جناناً محفوفة بهذه الجنان، وإنّ المؤمن ليكون له من الجنان ما أحبّ واشتهى يتنعّم فيهنّ كيف يشاء، وإذا أراد المؤمن شيئاً إنّما دعواه فيها إذا أراد أن يقول: سبحانك اللّهمّ، فإذا قالها تبادرت إليه الخدّام بما اشتهى من غير أن يكون طلبه منهم أو أمر به، وذلك قول الله تعالى: ﴿دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ﴾ /٥١/ يعني الخدّام. قال: ﴿وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾[3] يعني بذلك عند ما يقضون من لذّاتهم من الجماع والطّعام والشراب، يحمدون الله تعالى عند فراغهم.

وأمّا قوله: ﴿أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ﴾[4] قال: يعلمه الخدّام فيأتون به أولياء الله قبل أن يسألوهم إيّاه.

وأمّا قوله تعالى: ﴿فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ﴾[5] قال: فإنّهم لا يشتهون شيئاً في الجنّة إلّا أكرموا به[6].

وينبغي أن يعلم أنّ نعماء الجنّة ولذّاتها لا يقاس على نعماء الدنيا ولذّاتها، كيف لا؟ ولقد قال الله تعالى لعيسى ؛: يا ابن مريم، لو رأت عينك ما أعددت لأوليائي الصّالحين

١. ب: صبغتهنّ. الف: صبغهنّ.

٢. مابين القوسين لم يرد في الكافي والبحار.

٣. سورة يونس، الآية ١٠.

٤. سورة الصافات، الآية ٤١.

٥. سورة الصافات، الآية ٤٢.

٦. بحار الأنوار، ج ٨، ص ١٥٨ ـ ١٦١، ح ٩٧ عن الكافي، ج ٨، ص ٩٥ ـ ١٠٠، ح ٦٩.

ذاب قلبك وزهقت نفسك شوقاً إليه[١].

وقال رسول الله ﷺ: لو أنّ ثوباً من ثياب أهل الجنّة اُلقي إلى أهل الدنيا، لم يحتمله أبصارهم، ولماتوا من شهوة النظر إليه[٢].

اُنظر يا هذا، إن[٣] كان هذا حال الثوب فما ظنّك بلابسه!

وقال أمير المؤمنين ؑ: لو رميت ببصر قلبك نحو ما يوصف لك من نعيمها، لعزفتْ نفسك عن بدائع ما اُخرج إلى الدنيا من شهواتها ولذّاتها وزخارف مناظرها؛ ولو شغلت قلبك أيّها المستمع بالوصول إلى ما يهجم عليك من تلك المناظر المونقة، لزهقت نفسك ولتحمّلت من مجلسي هذا إلى مجاورة أهل القبور استعجالاً بها وشوقاً إليها[٤].

اِسمع يا هذا، إذا كانت هذه المبالغة حاصلة من الوصف فكيف المشاهدة!

وقد ورد عنهم ؑ: كلّ شيء من الدنيا سماعه أعظم من عيانه، وكلّ شيء من الآخرة عيانه أعظم من سماعه[٥].

من الآيات العظيمات النازلة في شأن المؤمنين[٦] ونعمائهم وكراماتهم من ربّهم في الجنّات العاليات

قال الله تبارك وتعالى: ﴿وَلاَ تَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ ٱللهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ /٥٢/ ٱللهُ مِن فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم مِن خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ ٱللهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ ٱللهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾[٧].

---

١. بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٣٣ باب مواعظ عيسى وحكمه، عن الكافي والأمالي.

٢. بحار الأنوار، ج ٨، ص ١٩١، ح ١٦٨ عن عدّة الداعي.

٣. ب: إذا.

٤. بحار الأنوار، ج ٨، ص ١٦٢، ح ١٠٤ عن نهج البلاغة وتنبيه الخواطر.

٥. بحار الأنوار، ج ٨، ص ١٩١، ح ١٦٧ باب الجنّة ونعيمها عن عدّة الداعي.

٦. ب: + المتقين.

٧. سورة آل عمران، الآية ١٦٩ ـ ١٧٠.

وقال: ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قَالُوا هٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهاً وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾[1].

وقال: ﴿وَعَدَ اللهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾[2].

وقال: ﴿وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْراً لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ۞ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُونَ كَذٰلِكَ يَجْزِي اللهُ الْمُتَّقِينَ ۞ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾[3].

وقال: ﴿إِنَّ اللهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ۞ وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَىٰ صِرَاطِ الْحَمِيدِ﴾[4].

وقال: ﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَلَا يَنقُضُونَ الْمِيثَاقَ ۞ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ۞ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ۞ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ /٥٣/ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِن كُلِّ بَابٍ ۞ سَلَامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾[5].

وقال: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا

١. سورة البقرة، الآية ٢٥.

٢. سورة التوبة، الآية ٧٢.

٣. سورة النحل، الآية ٣٠ـ٣٢.

٤. سورة الحج، الآية ٢٣ـ٢٤.

٥. سورة الرعد، الآية ٢٠ـ٢٤.

وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ * نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ﴾[١].

وقال: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ * لاَ يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ * لاَ يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلاَئِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾[٢].

وقال: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّى إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ * وَقَالُوا الْحَمْدُ للهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾[٣].

وقال: ﴿يَا عِبَادِ لاَ خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلاَ أَنتُمْ تَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ * ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ * يُطَافُ عَلَيْهِم بِصِحَافٍ مِن ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الأَنفُسُ وَتَلَذُّ الأَعْيُنُ وَأَنتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ * لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾[٤].

وقال: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * ادْخُلُوهَا بِسَلاَمٍ آمِنِينَ * وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِنْ غِلٍّ إِخْوَاناً عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ * لاَ يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُم مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ * نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾[٥].

وقال: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا /٥٤/ الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ الأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلاَمٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾[٦].

---

١. سورة فصلت، الآية ٣٠-٣٢.

٢. سورة الأنبياء، الآية ١٠١-١٠٣.

٣. سورة الزمر، الآية ٧٣-٧٤.

٤. سورة الزخرف، الآية ٦٨-٧٣.

٥. سورة الحجر، الآية ٤٥-٤٩.

٦. سورة يونس، الآية ٩-١٠.

وقال: ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّداً وَبُكِيّاً * فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً * إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئاً * جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيّاً * لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً إِلَّا سَلَاماً وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيّاً * تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيّاً﴾[1].

وقال: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ * جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ * وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ * الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ﴾[2].

وقال: ﴿أُولَٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ * فَوَاكِهُ وَهُم مُكْرَمُونَ * فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ * يُطَافُ عَلَيْهِم بِكَأْسٍ مِن مَعِينٍ * بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ * لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنزَفُونَ * وَعِندَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ * كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ * فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾[3].

وقال: ﴿وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ * إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم /55/ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ * وَإِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ * واذكر إسماعيل واليسع وذا الكفل وكل من الأخيار هَٰذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ * جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ * مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ * وَعِندَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ * هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ * إِنَّ هَٰذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِن نَفَادٍ﴾[4].

وقال: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ * فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * يَلْبَسُونَ مِن سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ

---

۱. سورة مريم، الآية ۵۸ـ۶۳.

۲. سورة فاطر، الآية ۳۲ـ۳۵.

۳. سورة الصافات، الآية ۴۱ـ۵۰.

۴. سورة ص، الآية ۴۵ـ۴۷ و ۴۸ـ۵۴.

مُتَقَابِلِينَ * كَذَٰلِكَ وَزَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ * يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ * لَا يَذُوقُونَ فِيهَا ٱلْمَوْتَ إِلَّا ٱلْمَوْتَةَ ٱلْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ ٱلْجَحِيمِ * فَضْلاً مِن رَبِّكَ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ﴾[1].

وقال: ﴿إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * عَلَى ٱلْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ * تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ ٱلنَّعِيمِ * يُسْقَوْنَ مِن رَحِيقٍ مَخْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ ٱلْمُتَنَافِسُونَ * وَمِزَاجُهُ مِن تَسْنِيمٍ * عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا ٱلْمُقَرَّبُونَ﴾[2].

وقال: ﴿إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ * فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ ٱلْجَحِيمِ * كُلُوا وَٱشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ * مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ * وَٱلَّذِينَ آمَنُوا وَٱتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُم مِنْ عَمَلِهِم مِن شَيْءٍ كُلُّ ٱمْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ * وَأَمْدَدْنَاهُم بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ * يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْساً لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ * وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ * وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ /٥٦/ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ * قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ * فَمَنَّ ٱللهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ ٱلسَّمُومِ * إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ ٱلْبَرُّ ٱلرَّحِيمُ﴾[3].

وقال: ﴿إِذَا وَقَعَتِ ٱلْوَاقِعَةُ * لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ * خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ * إِذَا رُجَّتِ ٱلْأَرْضُ رَجّاً * وَبُسَّتِ ٱلْجِبَالُ بَسّاً * فَكَانَتْ هَبَاءً مُنبَثّاً * وَكُنتُمْ أَزْوَاجاً ثَلَاثَةً * فَأَصْحَابُ ٱلْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ ٱلْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ ٱلْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ ٱلْمَشْأَمَةِ * وَٱلسَّابِقُونَ ٱلسَّابِقُونَ * أُولَٰئِكَ ٱلْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّاتِ ٱلنَّعِيمِ * ثُلَّةٌ مِنَ ٱلْأَوَّلِينَ * وَقَلِيلٌ مِنَ ٱلْآخِرِينَ * عَلَىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ * مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ * يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ * بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِن مَعِينٍ * لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنزِفُونَ * وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ * وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ * وَحُورٌ عِينٌ * كَأَمْثَالِ ٱللُّؤْلُؤِ ٱلْمَكْنُونِ * جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَلَا تَأْثِيماً * إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً * وَأَصْحَابُ ٱلْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ ٱلْيَمِينِ * فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ * وَطَلْحٍ مَنضُودٍ * وَظِلٍّ مَمْدُودٍ * وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ * وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ * لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ * وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ * إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً * فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً * عُرُباً أَتْرَاباً *

١. سورة الدخان، الآية ٥١ـ٥٧.

٢. سورة المطففين، الآية ٢٢ـ٢٨.

٣. سورة الطور، الآية ١٧ـ٢٨.

لِأَصْحَابِ ٱلْيَمِينِ ۞ ثُلَّةٌ مِنَ ٱلْأَوَّلِينَ ۞ وَثُلَّةٌ مِنَ ٱلْآخِرِينَ﴾[١].

وقال: ﴿إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً ۞ عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ ٱللهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً ۞ يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْماً كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً ۞ وَيُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ /٥٧/ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِيناً وَيَتِيماً وَأَسِيراً ۞ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ ٱللهِ لاَ نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلاَ شُكُوراً ۞ إِنَّا نَخَافُ مِن رَبِّنَا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً ۞ فَوَقَاهُمُ ٱللهُ شَرَّ ذَٰلِكَ ٱلْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُوراً ۞ وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيراً ۞ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى ٱلْأَرَائِكِ لاَ يَرَوْنَ فِيهَا شَمْساً وَلاَ زَمْهَرِيراً ۞ وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلاَلُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلاً ۞ وَيُطَافُ عَلَيْهِم بِآنِيَةٍ مِن فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَ ۞ قَوَارِيرَا مِن فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيراً ۞ وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْساً كَانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِيلاً ۞ عَيْناً فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلاً ۞ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنثُوراً ۞ وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَمُلْكاً كَبِيراً ۞ عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً ۞ إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُم مَشْكُوراً﴾[٢].

أقول لك: يا حبيبي ويا رَوْحي وراحتي، هذا قول ربّك الحقّ ووعده الصّدق الّذي جاء به نبيّك وسيّدك الصادق الأمين، فإن كانت طينة نفسك من القدسيّين وجوهر روحك من العلّيّين، وجذبتْ روحك تلك الكرامات العاليات، وتاقت نفسك إلى هذه النعمات الطاهرات النظيفات، فاترك الدنيا ولذّاتها، وطلّقها ثلاثاً كما طلّقها إمامك ومولاك أميرالمؤمنين عليه السلام؛ فإنّه لا يمكن الوصول إلى تلك الكرامات العالية، ولا يمكن المساس /٥٨/ بهذه النّعمات الروحانيّة إلّا بالتطهّر من الأوساخ والأرجاس وأنجاس المعنويّة.

وكيف لا؟ ولقد قال سيّدنا ومولانا حسن بن علي العسكري عليه السلام في تفسيره: عن رسول الله صلى الله عليه وآله: اتّقوا الله معاشر الشيعة؛ فإنّ الجنّة لن يفوتكم وإن أبطأت بها عنكم قبائح أعمالكم،

---

١. سورة الواقعة، الآية ١ ـ ٤٠.

٢. سورة الإنسان، الآية ٥ ـ ٢٢.

فتنافسوا في درجاتها .

قيل : فهل يدخل جهنّم أحدٌ من محبّيك ومحبّي عليّ ﷺ ؟

قال : من قذر نفسه بمخالفة محمّد وعليّ ، وواقع المحرّمات وظلم المؤمنين والمؤمنات ، وخالف ما رسم له من الشرعيّات ، جاء يوم القيامة قذراً طَفَساً ، يقول له محمّد وعليّ ﷺ : يا فلان ، أنت قذر طَفَسٌ لا تصلح لمرافقة مواليك الأخيار ، ولا لمعانقة الحور الحسان ، ولا لملائكة الله [المقرّبين] ، فيدخل إلى الطبق الأعلى من جهنّم فيعذّب ببعض ذنوبه .

ومنهم من يصيبهم الشدائد في المحشر ببعض ذنوبه ، ثمّ يلقطه من هنا من يبعثهم إليه [مواليه] من خيار شيعتهم كما يلقط الطير الحب .

ومنهم من يكون ذنوبه أقلّ وأخفّ ، فيطهّر منها بالشدائد والنوائب من السلاطين وغيرهم ومن الآفات في الأبدان [في الدنيا] ، ليُدلى في القبر وهو طاهر .

ومنهم من يقرب موته وقد بقيت عليه [سيّئة] فيشتدّ نزعه فيكفّر به عنه ، فإن بقي شيء وقويت عليه ويكون له[١] بَطَنٌ أو اضطراب في يوم موته فيقلّ من يحضره فيلحقه به الذلّ فيكفّر عنه فإن بقي [عليه] شيء أُتي به ولمّا يُلحد فيوضع فيتفرّقون عنه فيطهّر ، فإن كانت ذنوبه أكثر وأعظم طهر منها بشدائد عرصات [يوم] القيامة ، فإن كانت أكثر وأعظم طهر منها في الطبق الأعلى من جهنّم . وهؤلاء محبّينا أشدّ عذاباً وأعظمهم[٢] ذنوباً ، ليس هؤلاء يسمّون بشيعتنا /٥٩/ ولكنّهم يسمّون بمحبّينا والموالين لأوليائنا والمعادين لأعدائنا ، إنّ شيعتنا من [شيّعنا و] اتّبع آثارنا واقتدى بأعمالنا[٣] .

إسمع ـ يا أخي ـ قول سيّدك ومولاك ، واعلم يقيناً أنّ كبائر ذنوب المؤمنين وسيّئاتهم كحبّ الدّنيا وفروعها وأغصانها اللازمة لها من الشهوية والغضبيّة ـ مع حبّ الآخرة ولقاء ربّهم بمحبّة ما ـ إذا صارت حالاً أو خلقاً لإصرارهم لها ، لا يمكنها أن تغفر أو تزال بشفاعة شافع ؛ لأنّ منزلة الحال والخلق في النفس كمنزلة الطبع والرين

---

١ . المصدر : عليه .

٢ . ب : أعظم .

٣ . بحار الأنوار ، ج٨ ، ص٣٥٢ ، ح٢ ، عن تفسير الإمام باختلاف .

في الحديد، فلا يمكن إزالة الطبع إلّا بمصقل الآلام، ولا يمكن إزالة الرين إلّا بالنّار المذيبة. فإذا كان الحال هكذا فَلِمَ لا تجتهد الآن لزوال الطبع وخليته أن يصير ريناً فلا يزول إلّا بالنّار؟ فيفعل العاقل بمثل هذا الفعل ويختار العسر على اليسر والمرجوح على الراجح مع علمه ويقينه بالراجح والمرجوح؟! كلّا بل لا يفعله إلّا المسحور بسحر الوسواس الشيطانيّة، ولا يعمله إلّا السّكران بسكر المحبّة الدّنياويّة. فإذا علمت هذا فأفق من هذا السكر بحركة التضرّع والابتهال بقوّة الإيمان الطينيّة والجبليّة، واخلص[1] من هذا السّحر بتعويذ التوبة والإنابة والاستعاذة بمطردة الذكر اللّاحوليّة واللّاقوّتيّة[2]، والصلاة على محمّد وآله الزكيّة.

ولا تغفل عن هذا؛ فإنّ هذا هذا، واعلم أنّي لك من النّاصحين والمشفقين.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. الف و ب: وخلص.

۲. الف و ب: لا قوّتية.

الزبور الثالث

في الأحاديث المعصومية في بيان أحوال العارفين والعاشقين وصفاتهم وأخلاقهم في حين حياتهم

من مصباح الشريعة، قال /٦٠/ الصادق ﷺ: العارف شخصه مع الخلق، وقلبه مع الله، لو سها قلبه عن الله طرفة عين لمات شوقاً إليه. والعارف أمين ودائع الله، وكنز أسراره، ومعدن نوره، ودليل رحمته على خلقه، ومطيّة علومه، وميزان فضله وعدله، قد غَني عن الخلق والمراد والدنيا، فلا مؤنس له إلّا[1] الله، ولا نطق ولا إشارة ولا نَفَس إلّا بالله لله من الله مع الله[2]، فهو في رياض قدسه متردّد ومن لطائف فضله إليه متزوّد، والمعرفة أصلٌ فرعه الإيمان[3].

من صحيفة الرضا ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: مثل المؤمن عند الله كمثل ملكٍ مقرّب، وإنّ المؤمن أعظم عند الله ﷻ من الملك، وليس شيء أحبّ إلى الله ﷻ من مؤمن تائبٍ ومؤمنة تائبةٍ[4].

من الكافي قال الصادق ﷺ: إنّ رسول الله ﷺ صلّى بالنّاس الصّبح، فنظر إلى شابّ في المسجد وهو يخفق ويهوي برأسه مصفرّاً لونه، قد نحف جسمه وغارت عيناه في رأسه، فقال له رسول الله ﷺ: كيف أصبحت يا فلان؟ قال: أصبحت - يا رسول الله - موقناً. فعجب رسول الله من قوله وقال: إنّ لكلّ يقين حقيقة، فما حقيقة يقينك؟ فقال: إنّ يقيني - يا رسول الله - هو الذي أحزنني وأسهر ليلي وأظمأ هواجري، فعزفت نفسي عن الدنيا وما فيها حتّى كأنّي أنظر إلى عرش ربّي وقد نُصب للحساب وحُشِر الخلائق لذلك وأنا فيهم، وكأنّي أنظر إلى أهل الجنّة يتنعّمون في الجنّة

---

١. المصدر: سوى.

٢. المصدر: إلّا بالله تعالى ولله ومن الله ومع الله.

٣. مصباح الشريعة، باب ٩٥ في المعرفة؛ عنه بحار الأنوار، ج٣، ص ١٤، ح ٣٥.

٤. بحار الأنوار، ج ١٠، ص ٣٦٧، ح ٦، وج ٥٧، ص ٢٩٩، ح ٦ عن صحيفة الرضا ﷺ؛ و ج ٣٦، ص ٣٢٦، ح ١٨٢ عن كفاية الأثر باختلاف في بعض الألفاظ.

ويتعارفون، على الأرائك متّكئون، وكأنّي أنظر إلى أهل النّار وهم فيها معذّبون مصطرخون، وكأنّي الآن أسمع زفير النّار [بدور] في مسامعي.

فقال رسول الله ﷺ لأصحابه: هذا عبد نوّر الله قلبه بالإيمان /٦١/، ثمّ قال له: ألزم ما أنت عليه.

فقال الشابّ: أُدع الله لي ـ يا رسول الله ـ أنْ أُرزق الشهادة معك. فدعا له رسول‌الله ﷺ فلم يلبث أن خرج في بعض غزوات النبي ﷺ فاستشهد بعد تسعة نفر وكان هو العاشر[1].

ومنه أيضاً عن الصادق ؑ قال: قال رسول الله ﷺ: من عرف الله وعظّمه منع فاه من الكلام وبطنه من الطعام، وعفا نفسه بالصّيام والقيام. قالوا: بآبائنا وأُمّهاتنا يا رسول الله، هؤلاء أولياء الله؟ قال: إنّ أولياء الله سكتوا فكان سكوتهم ذكراً، ونظروا فكان نظرهم عبرة، ونطقوا فكان نطقهم حكمة، ومشوا فكان مشيهم بين الناس بركة، لولا الآجال التي قد كتبت عليهم لم تقرّ أرواحهم في أجسادهم؛ خوفاً من العذاب وشوقاً إلى الثواب[2].

ومنه أيضاً عن أبي عبدالله ؑ قال: قام رجل يقال له همّام ـ وكان عابداً ناسكاً مجتهداً ـ إلى أمير المؤمنين ؑ وهو يخطب، فقال: يا أمير المؤمنين، صف لنا صفة المؤمن كأنّنا ننظر إليه.

فقال: يا همّام، المؤمن هو الكيّس الفطن، بُشره في وجهه، وحزنه في قلبه، أوسع شيء صدراً، وأذلّ شيء نفساً، زاجر عن كلّ فانٍ، حاضّ على كلّ حسن، لا حقودٌ ولا حسود، ولا وثّاب ولا سبّاب، ولا عيّاب ولا مغتاب، يكره الرفعة، ويشنأ السمعة، طويل الغمّ، بعيد الهمّ، كثير الصمت، وقورٌ ذكورٌ صبورٌ، شكورٌ، مغمومٌ بفكره، مسرورٌ بفقره، سهل الخليقة، ليّن العريكة، رصين الوفاء، قليل الأذى، لا متأفّك ولا متهتّك.

إن ضحك لم يخرق، وإن غضب لم ينزق، ضحكه تبسّم، واستفهامه تعلّم، ومراجعته تفهّم /٦٢/، كثير علمه، عظيم حلمه، كثير الرحمة، لا يبخل، ولا يعجل، ولا يضجر، ولا يحيف في

---

١. الكافي ٢: ٥٣ باب حقيقة الإيمان، ح ٢.

٢. الكافي ٢: ٢٥/٢٣٧.

حكمه ، ولا يجور في علمه ، نفسه أصلب من الصّلد ، ومكادحته أحلى من الشهد ، لا جشع ، ولا هلع ، ولا عنف ، ولا صلف ، ولا متكلّف ، ولا متعمّق ، جليل المنازعة ، كريم المراجعة ، عدل إن غضب ، رفيق إن طلب ، لا يتهوّر ، ولا يتهتّك ، ولا يتجبّر ، خالص الودّ ، وثيق العهد ، وفيّ العقد ، شفيق ، وَصول ، حليم ، حمول ، قليل الفضول ، راضٍ عن الله ﷻ، مخالف لهواه ، لا يغلظ على من دونه ، ولا يخوض في ما لا يعنيه ، ناصر للدّين ، محام عن المؤمنين ، كهف للمسلمين ، لا يخرق الثناء سمعه ، ولا ينكي الطمع قلبه ، ولا يصرِب اللّعب حكمه ، ولا يطّلع الجاهل علمه ، قوّال ، عمّال ، عالم ، حازمٌ ، لا بفحّاشٍ ولا بطيّاش ، وَصول في غير عنف ، بذول في غير سرف ، لا بختّال ولا بغدّار ، ولا يقتفي أثراً ، ولا يحيف بشراً ، رفيق بالخلق ، ساعٍ في الأرض ، عونٌ للضعيف ، غوثٌ للملهوف ، لا يهتك ستراً ، ولا يكشف سرّاً ، كثير البلوى ، قليل الشكوى ، إن رأى خيراً ذكره ، وإنْ عاين شرّاً ستره ، يستر العيب ، ويحفظ الغيب ، ويقيل العثرة ، ويغفر الزلّة ، لا يطّلع على نصحٍ فيذره ، ولا يدع جنح حيف فيصلحه ، أمين ، رصينٌ ، تقي ، نقي ، زكي ، رضيٌّ ، يقبل العذر ، ويحمل الذكر ، ويحسن بالناس الظنّ ، ويتّهم على العيب[١] نفسه ، يحبّ في الله بفقهٍ وعلم ، ويقطع في الله بحزمٍ وعزمٍ ، لا يخرق به فرحٌ ، ولا يطيش به مرحٌ ، مذكّرٌ للعالم ، معلّم للجاهل ، لا يتوقّع له بائقة ، ولا يخاف له غائلة ، كلّ سعي أخلص عنده من سعيه ، وكلّ نفس /٦٣/ أصلح عنده من نفسه .

عالمٌ بعيبه ، شاغل بغمّه ، لا يثق بغير ربّه ، غريبٌ وحيدٌ جريدٌ ، يحبّ في الله[٢] ، ويجاهد في الله ليتّبع رضاه ، ولا ينتقم لنفسه بنفسه ، ولا يوالي في سخط ربّه ، مجالس لأهل الفقر ، مصادق لأهل الصّدق ، مؤازر لأهل الحقّ ، عونٌ للغريب[٣] ، أب لليتيم ، بعلٌ للأرملة ، حفيٌّ بأهل المسكنة ، مرجوّ لكلّ كريهة ، مأمول لكلّ شدّة ، هشّاش ، بشّاش ، لا بعبّاس ولا بجسّاس ، صليب ، كظّام ، بسّامٌ ، دقيق النظر ، عظيم الحذر ، [لا يجهل وإن جهل عليه يحلم ،] لا يبخل وإن بُخِل عليه صبر ، عقل فاستحيى ، وقنع فاستغنى ، حياؤه يعلو شهوته ، ووّده يعلو حسده ، وعفوه يعلو حقده ، لا ينطق بغير

---

١ . الكافي : الغيب .

٢ . الكافي : حزين في حبّ الله .

٣ . الكافي : للقريب .

صواب ، ولا يلبس إلّا الاقتصاد ، مشيه التواضع ، خاضع لربّه بطاعته ، راضٍ عنه في كلّ حالاته ، نيّته خالصة ، أعماله ليس فيها غشّ ولا خديعة ، نظره عبرة ، وسكوته فكرة ، وكلامه حكمة ، مناصحاً متباذلاً متواخياً ، ناصحٌ في السرّ والعلانية ، لا يهجر أخاه ، ولا يغتابه ، ولا يمكر به ، ولا يأسف على ما فاته ، ولا يحزن على ما أصابه ، ولا يرجو ما لا يجوز له الرجاء ، ولا يفشل في الشدّة ، ولا يبطر في الرخاء ، يمزج العلم بالحلم والعقل بالصبر ، تراه بعيداً كسله ، دائماً نشاطه ، قريباً أمله ، قليلاً ذلله ، متوقّعاً أجله ، خاشعاً قلبه ، ذاكراً ربّه ، قانعة نفسه ، منفيّاً جهله ، سهلاً أمره ، حزيناً لذنبه ، ميّتة شهوته ، كظوماً غيظه ، صافياً خُلقه ، آمناً منه جاره ، ضعيفاً كبره ، قانعاً بالذي قُدّرَ له ، متيناً صبره ، محكماً أمره ، /٦٤/ كثيراً ذكره ، يخالط الناس ليعلم ، ويصمت ليسلم ، ويسأل ليفهم ، ويتّجر ليغنم ، لا ينصت للخبر ليفخر[١] به ، ولا يتكلّم ليتجبّر[٢] به على من سواه ، نفسه منه في عناء ، والناس منه في راحة ، أتعب نفسه لآخرته فأراح الناس من نفسه ، إن بُغِي عليه صبر حتّى يكون الله الذي ينتصر له ، بُعْدُه ممّن تباعد منه بغض ونزاهة ، ودنوّه ممّن دنا منه لين ورحمة ، ليس تباعده تكبّراً ولا عظمة ، ولا دنوّه خديعةً ولا خلابة ، بل يقتدي بمن كان قبله من أهل الخير ، فهو إمام لمن بعده من أهل البر .

قال : فصاح همّام[٣] صيحة ، ثمّ وقع مغشيّاً عليه ، فقال أمير المؤمنين عليه السلام : أما والله [لقد] كنت أخافها عليه . وقال : هكذا تصنع الموعظة البالغة بأهلها .

فقال له قائل : فما بالك يا أمير المؤمنين ؟!

فقال : إنّ لكلّ أجلاً[٤] لا يعدوه وسبباً لا يجاوزه ، فمهلاً لا تعُد فإنّما نفث على لسانك شيطان[٥] .

ومن طريق آخر في[٦] نهج البلاغة قال عليه السلام :

---

١ . الكافي : ليفجر .

٢ . الف و ب : ليتجبّر .

٣ . الف و ب : الهمام .

٤ . الف و ب : لن .

٥ . الكافي ، ج ٢ ، ص ٢٢٦ ، باب المؤمن وعلاماته وصفاته ، ح ١ .

٦ . ب : وفي رواية أخرى من طريق .

فالمتّقون هم [فيها] أهل الفضائل : منطقهم الصواب ، وملبسهم الاقتصاد ، ومشيهم التواضع . غضُّوا أبصارهم عمّا حرّم الله عليهم ، ووقفوا أسماعهم على العلم النافع لهم ، نُزِّلت أنفسهم منهم في البلاء كالتي[1] نُزِّلت في الرخاء . ولولا الأجل الذى كتب الله لهم[2] لم يستقرّ أرواحهم في أجسادهم طرفة عين ، شوقاً إلى الثواب وخوفاً من العقاب ، عظُمَ الخالق في أنفسهم فصغر ما دونه في أعينهم ، فهم والجنّة كمن قد رآها ، فهم فيها متنعّمون[3] ، وهم والنّار كمن قد رآها فهم فيها مُعذّبون ، قلوبهم محزونة ، وشرورهم مأمونة ، وأجسادهم نحيفةٌ ، وحاجاتهم[4] خفيفة ، وأنفسهم عفيفة ، [صبروا أيّاماً قصيرة أعقبتْهم راحة طويلة ، تجارةٌ مربحة يسّرها لهم ربّهم ، أرادتهم الدنيا فلم يريدوها ، وأسرتهم ففدوا أنفسهم منها].

أمّا الليل فصافّون أقدامهم ، تالين لأجزاء القرآن يُرتّلونه ترتيلا ، يحزُنون به أنفسهم ، ويستثيرون به دواء دائهم ، /٦٥/ فإذا مرّوا بآية فيها تشويق ركنوا إليها طمعاً ، وتطلّعت نفوسهم إليها شوقاً ، فظنّوا[5] أنّها نُصْب أعينهم ، وإذا مرّوا بآية فيها تخويف أصغوا إليها مسامع قلوبهم ، فظنّوا[6] أنّ زفير جهنّم وشهيقها في أُصول آذانهم ، فهم حانون على أوساطهم ، مفترشون بجباههم[7] وأكفّهم وركَبهم وأطراف أقدامهم ، يطلبون إلى الله [تعالى] في فكاك رقابهم .

وأمّا النّهار فحلماء[8] علماء أبرار أتقياء ، قد بَراهم الخوف بَريَ القداح ، ينظر إليهم النّاظر فيحسبهم مرضى ، وما بالقوم [من] مرض ويقول : قد خولطوا ! وقد[9] خالطهم أمر عظيم !

لا يرضَون من أعمالهم القليل ، ولا يستكثرون الكثير ، فهم لأنفسهم متّهمون ، ومن أعمالهم

---

١ . الف وب : كالذي .

٢ . المصدر : عليهم .

٣ . المصدر : متنعّمون .

٤ . الف وب : حاجتهم .

٥ و ٦ . المصدر : وظنّوا .

٧ . المصدر : لجباههم .

٨ . الف : فحكماء .

٩ . المصدر : لقد خولطوا ولقد .

مشفقون ، إذا زُكّي أحد منهم خاف ممّا يقال له فيقول : أنا أعلم بنفسي من غيري ، [وربّي أعلم بي منّي بنفسي !] اللّهمّ لا تؤاخذني بما يقولون واجعلني أفضل ممّا يظنّون ، واغفر لي ما لا يعلمون .

فمن علامة أحدهم أنّك ترى له قوةً في دين ، وحزماً في لين ، وإيماناً في يقين ، وحرصاً في علم ، وعلماً في حلم ، وقصداً في غنى ، وخشوعاً في عبادة ، وتجمّلاً[١] في فاقة ، وصبراً في شدّة ، وطلباً في حلال ، ونشاطاً في هدى ، وتحرّجاً عن طمع[٢] إلى آخر الخطبة .

عن أبي عبدالله ﷺ قال : ينبغي للمؤمن أن يكون فيه ثمان خصال : وقورٌ عند الهزاهز ، صبور عند البلاء ، شكور عند الرّخاء ، قانع بما رزقه الله ، لا يظلم الأعداء ، ولا يتحامل للأصدقاء ، بدنه منه في تعب ، والنّاس منه في راحة . إنّ العلم خليل المؤمن ، والحلم وزيره ، والصبر أمير جنوده ، والرّفق أخوه ، واللين والده[٣] .

قال أميرالمؤمنين ﷺ : علامات المؤمن أربعة : أكله كأكل المرضى ، ونومه كنوم الغرقى ، وبكاؤه كبكاء الثكلى ، وقعوده كقعود الرائب[٤] .

قال الصادق ﷺ /۶۶/ لمفضّل بن صالح : يا مفضّل ، إنّ لله عباداً عاملُوه بخالص من سرّه فعاملَهم بخالص من برّه[٥] ، فهم الذين تمرّ صحفهم يوم القيامة فرغاً ، فإذا وقفوا بين يديه ملأها من سرّ ما أسرّوا إليه . فقلت : يا مولاي ، ولم ذلك ؟ فقال : أجلّهم أن تطّلع الحفظة على ما بينه وبينهم[٦] .

من كتاب [المنبئ عن] زهد النبي ﷺ تصنيف الصّدوق ﷺ ، من وصايا النبي ﷺ قال : واحذر - يا أسامة - دعاء عباد الله الذين أنهكوا الأبدان ، وصاحبوا الأحزان ، وأهلّوا[٧]

---

١ . الف وب : تحمّلاً .

٢ . نهج البلاغة (صبحي صالح) ، الخطبة ١٩٣ ، يصف فيها المتقين .

٣ . الخصال : ص٤٠٦ ؛ الكافي ٢ : ٢/٢٣٠ .

٤ . صفات الشيعة : ص ٣٠ ، ح ٤٢ . والرائب : الحيران .

٥ . الف وب : سرّه . والمثبت من المصادر .

٦ . بحار الأنوار ، ج ٦٧ ، ص ٧/٢٥٢ ، عن إرشاد القلوب ، ج ١ ، ص ١٨٤ ؛ وبحار الأنوار ، ج ٦٨ ، ص ٣٦٩ ، ح ١٩ ، عن عدّة الداعي .

٧ . التحصين : أزالوا .

اللحوم، وأذابوا الشحوم، وأظمؤوا الكبود، وأحرقوا الجلود بالأرياح والسمائم حتّى غشيت منهم الأبصار شوقاً إلى الواحد القهّار، فإنّ الله إذا نظر إليهم باهى بهم الملائكة وغشّاهم بالرحمة، بهم يدفع الله الزلازل والفتن.

ثمّ بكى رسول الله ﷺ حتّى علا بكاؤه واشتدّ نحيبه وزفيره وشهيقه، وهاب القوم أن يكلّموه، وظنّوا أنّه لأمرٍ قد حدث من السماء.

ثمّ إنّه رفع رأسه فتنفّس الصعداء ثمّ قال: أوّه أوّه، بؤساً لهذه الأمّة، ماذا يلقي[١] منهم من أطاع الله! كيف يطردون ويضربون ويكذبون من أجل أنّهم أطاعوا الله[٢] فأذاؤوهم[٣] بطاعة الله، ألا ولا تقوم الساعة حتّى يبغض النّاس من أطاع الله ويحبّون من عصى الله[٤].

ومن هذا الكتاب أيضاً، مرفوعاً إلى النبي ﷺ أنّه قال: أتدرون ما غمّي؟ وفي أيّ شيء تفكّري؟ وإلى أيّ شيء أشتاق؟

قال أصحابه: لا، يا رسول الله، ما علّمنا بهذه من شيء، أخبرنا بغمّك وتفكّرك وتشوّقك.

قال النبي ﷺ: أُخبركم إن شاء الله، ثمّ تنفس وقال: هاه شوقاً إلى إخواني من بعدي!

فقال أبوذر، يا رسول الله، ألسنا /٦٧/ إخوانك؟

قال: لا، أنتم أصحابي، وإخواني يجيئون من بعدي، شأنهم شأن الأنبياء، قوم يفرّون من الآباء والأمّهات ومن الإخوة والأخوات ومن القرابات كلّهم ابتغاء مرضاة الله، يتركون المال لله، ويذلّون أنفسهم بالتواضع لله، لا يرغبون في الشهوات وفضول الدنيا، مجتمعون في بيت من بيوت الله كأنّهم غرباء، تراهم محزونين لخوف النّار وحبّ الجنّة، فمن يعلم قدرهم عند الله؟ ليس

---

١. التحصين: يلقى.

٢. الف: ـ كيف يطردون... أطاعوا الله.

٣. التحصين: أذلوهم.

٤. التحصين في صفات العارفين: ٢١ ح ٣٩ عن كتاب المنبئ عن زهد النبي ﷺ.

بينهم قرابةٌ ولا مال يُعطون بها بعضُهم لبعض ، أشفق من الابن على الوالد والوالد على الولد ، ومن الأخ على الأخ .

هاه شوقاً إليهم ، يفرغون أنفسهم من كدّ الدنيا ونعيمها بنجاة أنفسهم من عذاب الأبد ودخول الجنّة لمرضاة الله .

واعلم - يا باذر[1] - ، أنّ للواحد منهم أجر سبعين بدرياً .

يا باذر ، واحد منهم أكرم على الله من كلّ شيء خلق الله على وجه الأرض .

يا باذر ، قلوبهم إلى الله ، وعملهم لله ، لو مرض أحدهم له فضل عبادة ألف سنة صيامٌ نهارها وقيام ليلها ، فإن شئت حتّى أزيدك يا أباذر ؟ قلت : نعم يا رسول الله . قال : لو أنّ أحداً منهم إذا مات فكأنّما مات في السّماء الدنيا من فضله على الله ، وإن شئت أزيدك ؟

قلت : نعم يا رسول الله زدني .

قال : يا باذر ، لو أنّ أحداً منهم تؤذيه قملة في ثيابه فله عند الله أجر أربعين حجّة وأربعين عمرة وأربعين غزوة وعتق أربعين نسمة من ولد إسماعيل ، ويُدخِل واحدٌ منهم اثني عشر ألفاً في شفاعته .

فقلت : سبحان الله ، وقالوا مثل قولي : سبحان الله ، ما أرحمه بخلقه وألطفه وأكرمه على خلقه !

فقال النبي ﷺ : أتعجبون من قولي ؟ وإن شئتم حتّى أزيدكم ؟

قال أبوذر : نعم يا رسول الله /٦٨/ زدنا .

فقال النبي ﷺ : يا باذر ، لو أنّ أحداً منهم اشتهى شهوةً من شهوات الدنيا فيصبر ولا يطلبها كان له من الأجر بذكر أهله ثمّ يغتمّ ويتنفّس ، كتب الله بكلّ نَفَسٍ ألفي ألفي حسنة ، ومحا عنه ألفي ألفي سيّئة ، ورفع له ألفي ألفي درجة ، وإن شئت حتّى أزيدك يا باذر ؟

قلت : حبيبي رسول الله زدني .

قال : لو أنّ أحداً منهم يصبر مع أصحابه لا يقطعهم ، ويصبر في مثل جوعهم وفي مثل غمّهم ،

---

١ . المصدر : أباذر . وكذلك الموارد الآتية .

[كان] له من الأجر كأجر سبعين ممّن غزا معي غزا تبوك . وإن شئتَ حتّى أزيدك ؟

قلت : نعم يا رسول الله .

قال : لو أنّ أحداً منهم وضع جبينه على الأرض ثمّ يقول : آه ، فتبكي ملائكة السماء السبع لرحمتهم عليه .

فقال الله : يا ملائكتي ، ما لكم تبكون ؟ فتقولون : يا إلهنا وسيّدنا ، وكيف لا نبكي ووليّك على الأرض يقول في وجعه : آه ؟!

فيقول الله : يا ملائكتي ، اشهدوا أنتم أنّي راضٍ عن عبدي بالذي يصبر في الشدّة ولا يطلب الراحة .

فتقول الملائكة : يا إلهنا وسيّدنا ، لا تضرّ الشدّة بعبدك ووليّك بعد أن تقول هذا القول .

فيقول الله : يا ملائكتي ، إنّ وليّي عندي كمثل نبيّ من أنبيائي ، ولو دعاني وليّي وشفع في خلقي شفّعته في أكثر من سبعين ألفاً ، ولعبدي ووليّي في جنّتي ما يتمنّى . يا ملائكتي ، وعزّتي وجلالي لأنا أرحم بوليّي وأنا خير له من المال للتاجر والكسب للكاسب ، وفي الآخرة لا يعذّب وليّي ولا خوف عليه .

ثمّ قال رسول الله ﷺ : طوبى لهم يا باذر ، وأنّ واحداً[1] منهم يصلّي ركعتين في أصحابه أفضل عند الله من رجل يعبد الله /٦٩/ في جبل لبنان عمر نوح . وإن شئت حتّى أزيدك يا باذر ؟

قلت : نعم يا رسول الله .

قال : لو أحد[2] منهم يسبّح تسبيحةً خير له من أن يصير له جبال الدنيا ذهباً ، ونظرة إلى واحد[3] منهم أحبّ إليّ من نظرة إلى بيت الله الحرام . ولو أحدٌ منهم يموت في شدّة بين أصحابه له أجر مقتول بين الركن والمقام ، وله أجر من يموت في حرم الله ، ومن مات في حرم الله آمنه الله من الفزع الأكبر وأدخله الجنّة ، وإن شئت حتّى أزيدك ياباذر ؟

---

١ . ب : لو احد (بدل : وأن واحداً) .

٢ و ٣ . المصدر : لو أنّ أحداً .

قلت: نعم يا رسول الله.

قال: يجلس إليهم قومٌ مقصّرون مثقلون من الذنوب، فلا يقومون من عندهم حتّى ينظر الله إليهم فيرحمهم ويغفر لهم ذنوبهم لكرامتهم على الله.

ثمّ قال النبي ﷺ: المقصّر منهم أفضل عند الله من ألف مجتهد من غيرهم، ياباذر، ضحكهم عبادة، وفرحهم تسبيح، ونومهم صدقة، وأنفاسهم جهاد، وينظر الله إليهم في كلّ يوم ثلاث مرّات. يا باذر، إنّي إليهم لمشتاق.

ثمّ غمض عينيه وبكا شوقاً ثمّ قال: اللّهمّ احفظهم وانصرهم على من خالف عليهم ولا تخذلهم وأقرّ عيني بهم يوم القيامة، ﴿أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[1].[2]

وعنه ﷺ قال: إنّ لله عباداً ليسوا بأنبياء ولا شهداء، يغبطهم النّبيّون والشهداء، لقربهم ومقعدهم من الله تعالى يوم القيامة.

فقال أعرابيّ: حدّثنا ـ يا رسول الله ـ من هم؟

فقال: هم عباد من عباد الله شتّى، لم يكن بينهم أرحام يتواصلون بها، ولا دنيا يتباذلون بها، يتحابّون بروح الله، يجعل الله وجوههم نوراً، ويجعل /٧٠/ منابر من نور قدّام عرش الرحمن، يفزع الناس ولا يفزعون، ويخاف الناس ولا يخافون[3].

وفي الحديث القدسيّه المعراجيّة: يا أحمد، إنّ[4] المحبّة لله هي المحبّة للفقراء والتقرّب إليهم.

قال: يا رب، ومن الفقراء؟

قال: الذين رضوا بالقليل، وصبروا على الجوع، وشكروا على الرخاء، ولم يشكوا

---

١. سورة يونس، الآية ٦٢.

٢. التحصين في صفات العارفين، ص ٢٣ـ٢٦، ح ٤٠.

٣. مستدرك الوسائل، ج ١٢، ص ٢٢٤ عن لب اللباب للراوندي؛ الدر المنثور، ج ٢، ص ٣٣٦.

٤. الف و ب: ـ إنّ.

جوعهم ولا ضمأهم، ولم يكذبوا بألسنتهم، ولم يغضبوا على ربّهم، ولم يغتمّوا على ما فاتهم، ولم[1] يفرحوا بما آتاهم.

يا أحمد، محبّتي محبّة الفقراء[2]، فأدنُ الفقراء وقرّبْ مجلسهم منك [أدنك]، وبعّد الأغنياء وبعّد مجلسهم منك؛ فإنّ الفقراء أحبّائي[3].

يا أحمد، إنّ أهل الآخرة لا يهنأهم الطّعام منذ عرفوا ربّهم، ولا تشغلهم مصيبة منذ عرفوا سيّئاتهم، يبكون على خطاياهم ويتعبون أنفسهم ولا يريحونها، وإنّ راحة أهل الآخرة في الموت، والآخرة مستراحة العابدين، مونسهم دموعهم الّتي تفيض على خدودهم، وجلوسهم مع الملائكة الذين يمشون[4] عن أيمانهم و[عن] وشمائلهم، ومناجاتهم مع الجليل الذي فوق عرشه. إنّ أهل الآخرة قلوبهم في أجوافهم قد قرحت، يقولون: متى نستريح من دار الفنا إلى دار البقاء[5].

قال: يا أحمد، وجوه الزاهدين مصفرّة من تعب اللّيل وصوم النّهار، وألسنتهم كلال إلّا من ذكر الله تعالى، قلوبهم في صدورهم مطعونة من كثرة ما يخالفون أهواءهم، قد ضمّروا أنفسهم من كثرة صمتهم، قد أعطوا المجهود من أنفسهم لا من خوف نار ولا من شوق جنّة، لكن ينظرون في ملكوت السماوات والأرض [فيعلمون أنّ الله سبحانه وتعالى أهل للعبادة] كما[6] ينظرون إلى من فوقها[7].

سئل [النبي] ﷺ عن أولياء الله؟ قال: الذين إذا رُؤوا ذُكِرَ الله[8].

وعنه ـ صلوات عليه وعلى آله ـ قال: قال الله تعالى: إذا علمتُ أنّ الغالب على عبدي الاشتغال بي، /٧١/ نقلت شهوته في مسألتي ومناجاتي، فإذا كان عبدي كذلك فأراد أن يسهو حُلت

---

١. الف و ب: ولا.

٢. المصدر: للفقراء.

٣. إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٧٥؛ بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٣؛ كلمة الله، ص ٣٦٦.

٤. المصدر: ـ يمشون.

٥. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٥؛ كلمة الله، ص ٣٧٠؛ ولم يرد في الإرشاد المطبوع.

٦. المصدر: كأنّما.

٧. إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٧٧؛ بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٦؛ كلمة الله، ص ٣٧١ ـ ٣٧٢.

٨. التحصين في صفات العارفين، ص ٢٦، ح ٤١.

بينه وبين أن يسهو ، أُولئك أوليائي حقاً ، أُولئك الأبطال حقاً ، أُولئك الذين إذا أردتُ أن أُهلك [أهل] الأرض عقوبة زويتها عنهم من أجل أُولئك الأبطال[1] .

هذا الحديث وصل إلينا برواية أُخرى وبعبارة أُخرى وأنا سأُورده في فصل الذكر إن شاء الله تعالى .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١ . الكافي ، ج ٢ ، ص ٥٢٩ ؛ التحصين في صفات العارفين ، ص ٢٦ ، ح ٤٢ ؛ بحار الأنوار ، ج ٩٠ ، ص ١٦٢ / ضمن الحديث ٤٢ عن عدّة الداعي ، ص ١٨٦ .

الزبور الرابع

في المواعظ والحكم الهادية إلى طريق الحقّ واليقين والموصلة إلى الفناء والوَلَه في إله الأوّلين والآخرين

منها في التفكّر[1]، قال الله تعالى: ﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾[2].

وقال أمير المؤمنين عليه السلام: **الفكر مرآة صافية، والاعتبار مسدّد ناصح**[3].

واعلم أنّ التفكر هو الأصل والمبدأ لكلّ خير، وكمال كسبيّ لمن كان طينة نفسه طيّبة؛ لأنّه لا يبلغ الإنسان إلى خير وكمال كسبيّ ولا يبعد من أضداده إلّا بالتفكّر، كما ورد في الوحي القديم: **من لم يتفكّر في كلّ شيء خفي عليه كلّ شيء، ومن لم يعرف معدن الشرّ لم يقدر على نجاة منه، ومن لم يعرف نفسه ما دامت في جسده فلا سبيل له إلى معرفتها بعد مفارقتها جسده**[4].

ويؤيّده قوله تعالى: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾[5].

وهو ينقسم على ثلاثة أقسام: قسم في معرفة طبيعة الأشياء الكائنة والفاسدة وصفاتها، ولوازمها الذاتيّة لها من همومها وآلامها وطفسها ووسخها وريمها وقيحها ونتنها وهونها وحقارتها وفسادها وفنائها، باستقراء /٧٢/ أشخاصها الكائنة والفاسدة. وهي التي إذا تذكّرت هي ونتائجها بعد الذهول منها[6] تسمّى ذكراً للموت ولسائر

---

١. الف: النظر.

٢. سورة الروم، الآية ٨.

٣. بحار الأنوار، ج٦٨، ص٣٢٨/ ضمن الحديث ٢٥ عن نهج البلاغة وفيه «منذر» بدل مسدّد.

٤. لم يوجد في المصادر.

٥. سورة الإسراء، الآية ٧٢.

٦. ب: ـ منها. الف: فيها.

العيوب المذكورة للدنيا، وساعة منه خيرٌ من قيام ليلة، كما قال حسن الصيقل: سألت أباعبدالله ﷺ عمّا يروي الناس: **أنّ تفكّر ساعة خير من قيام ليلة. قلت: كيف يتفكّر؟ قال: يمرّ بالخربة أو بالدار فيقول: أين ساكنوك، وأين بانوك؟ ما لك لا تتكلّمين؟**[١].

وهو مبدأ وسبب لمعرفة الأشياء الغير الكائنة والفاسدة إجمالاً وبالوجه؛ لأنه لا يمكننا معرفة الأشياء الغير الكائنة والفاسدة إلّا بمعرفة الأشياء الكائنة والفاسدة.

ومبدأ وسبب للزهد عن الدنيا أيضاً، كما قال ﷺ لأبي عبيدة: **أكثر ذكر الموت فإنّه هادم اللذّات**[٢].

إلّا أنّه سبب للزهد بوجه مّا، لا بالكلّيّة؛ لأنّ الإنسان إذا تذكّر عيوب الدنيا تنفّر عنها تنفّراً مّا لا كلّ التنفّر؛ لأنّه لم يعرف بعدُ صفات الأشياء الكائنة والفاسدة وخيراتها وكمالاتها التي لا يقاس على كمالات الأشياء الكائنة والفاسدة. ولم يعرف أيضاً أنّ نفسه هي من سنخ هذه الأشياء أم لا؟ وإن كانت من سنخها أيمكنها أن يلحق ويتّصل بهذه الأشياء والكمالات أم لا؟

فإذا لم يحصل[٣] هذه المعرفة فلا يزهد عمّا هو فيه كلّ الزهد وإن كان عارفاً بنقصه وعيوبه؛ لأنّ النفس لم تدع شيئاً مّا هو مالكه ما لم ترجو لما هو خير منه.

وقسم في معرفة الأشياء الغير الكائنة والفاسدة وصفاتها وكمالاتها وخيراتها، من سرورها /٧٣/ ولذّاتها ولطافتها وصفائها وشرفها وبهائها ودوامها وخلودها، ومعرفة أنّ نفسه هي من سنخ الأشياء غير الفاسدة، ويمكنها أن تلحق بهذه الأشياء وتتّصف بصفاتها وكمالاتها باتّصاف مّا، وهو أفضل من جميع العبادات، كما قال أبو عبدالله ﷺ: **أفضل العبادة إدمان التفكّر في الله وفي قدرته**[٤].

١. بحار الأنوار، ج٦٨، ص٣٢٨، ح٢٧ عن مشكاة الأنوار؛ الكافي، ج٢، ص٥٤ باب التفكّر ح٢.

٢. بحار الأنوار، ج٦، ص١٣٢، ح٣٠ عن أمالي الطوسي: في ما كتب أمير المؤمنين ﷺ لمحمّد بن أبي بكر... «أكثروا ذكر الموت فإنّه هادم اللذّات».

٣. ب: لم يعرف.

٤. بحار الأنوار، ج٦٨، ص٣٢١ ح٣، عن الكافي، ج٢، ص٥٥، ح٣.

وقال الرضا ﷺ: **ليس العبادة كثرة الصلاة والصوم، إنّما العبادة التفكّر في أمر الله.**

وهي التي إذا تذكّرت في النفس هي ونتائجها بعد الذهول عنها تسمّى ذكراً نفسياً للإله تعالى وتقدّس، وعالم الإلهي من العقول والنفوس القدسيّة من الفلكيّة والإنسانيّة والملائكة المقرّبين وصفاتهم وآلائهم وكمالاتهم، وهو مبدأ وسبب لحبّ الله تعالى ولمخلوقاته المقرّبين وحبّ التقرّب والاتّصال إليه وإليهم، ومبدأ وسبب أيضاً للرّهبة والزهد التامّ عن الدنيا، والرغبة والطلب التامّ إلى الآخرة.

وقسمٌ في معرفة الأمور الموصلة إلى عالم الإلهي من الأخلاق والأفعال الممدوحة ليتّصف بها، ومعرفة الأمور المانعة عن ذلك العالم الإلهي من الأخلاق السيّئة والأفعال المذمومة ليجتنب عنها.

وإلى هذين القسمين وقسمين الأوّلين أشار الصّادق ﷺ بقوله العزيز: وجدت علوم الناس كلّها في أربع: أوّلها أن تعرف ربّك، الثانية أن تعرف ما صنع بك، والثالثة أن تعرف ما أراد منك، والرابعة أن تعرف ما يُخرجك من دينك.[1]

فإذا علمت هذا يا حبيبي، فكن دائم الفكر لتكون ذاكراً عالماً عاملاً بالحقّ، ولا تكوننّ من /٧٤/ الغافلين والجاهلين.

منها في الذّكر

وقد علمت أنّ الذكر ليس إلّا تذكّر القسمين الأوّلين من أقسام التفكّر ونتائجها. وعلمت أنّ أحد هذين القسمين سبب لزهدٍ ما عن الدنيا فقط، والآخر سبب للزهد[2] عن الدنيا والرغبة إلى الآخرة جميعاً، فلا شكّ أنّ تذكّرهما وتكرّرهما سبب لازدياد الزهد والتنفّر عن الدنيا واشتداد الحبّ والرغبة إلى الآخرة، واشتدادهما سبب لتخلية النفس عن الأخلاق الذميمة وتحليتها بالأخلاق الحميدة؛ وذلك أنّ النفس الطيّبة

---

١. الخصال، ص ٢٣٩، ج ٨٧؛ بحار الأنوار، ج ١، ص ٢١٢، ح ٦ عن الخصال؛ و ج ٧٥، ص ٣٢٨، ح ٥ عن كشف الغمة، عن أبي عبدالله ﷺ: وجدت علم الله كلهم في أربع....

٢. الف: الزهد.

القدسيّة إذ تحرّكت بحركة الفكريّة والفحصيّة بقوّة الفكريّة إلى تحصيل ما تُفقِده من الكمالات الحقيقيّة وممّا تتشبّه به بالعالم الإلهيّة، تنوّرت بنور العقل وتتصوّر[1] بصور الأشياء الدائمة والكمالات الحقّة بعد أن كانت متصوّرة بصور الأشياء الزائلة والكمالات المموّهة المزخرفة، فتصير بالطبع مُحِبّة[2] ومشتاقة إلى الأشياء الدائمة وكمالاتها الحقّة، ومبغضة ومتنفّرة عن الأشياء الزائلة وكمالاتها المزخرفة.

فإذا استحكم فيها الحبّ والشّوق والبغض والتنفّر بسبب التذكّر والتكرّر المعلومين المذكورين تشرع حينئذ بحركة المجاهديّة وتتحرّك بجناحي القوّتين أي الشهويّة الحبّيّة والشوقيّة والغضبيّة البغضيّة والتنفريّة، فبتذكّرها محاسن الآخرة وتكرّرها فاض على قوّتها الشهويّة شوقاً ومحبّةً آخر، فاشتدّت قوّتها الحبيّة والشوقيّة، وباشتداد القوّة الحبيّة والشوقيّة /٧٥/ وبتذكّرها قبائح الدنيا وممانعتها إيّاها عن الوصول إلى محبوبها، فاض على قوّتها الغضبيّة بُغْضٌ وتنفّر آخر، فاشتدّت قوّتها الغضبيّة، فباشتداد حرارة الحبيّة والبغضيّة الفائضة على قوّتي الشهويّة والغضبية، تغلب النفس على سموم الباردة اللازمة للأخلاق الذميمة التي تكتسبها من الدنيا منذ أوّل تعلّقها بالبدن، فتزيلها من نفسها أوّلاً ما هو أسهلها يسيراً يسيراً، فيتّصف بالأخلاق الحميدة وبالأشياء التي تتشبّه بها بالعالم الإلهي لتتّصل بها وتتّخذ لها، فإذا تطهّرت عن خُلق مّا من الأخلاق الذميمة وتحلّت بخُلقٍ مّا من الأخلاق الحميدة، تحرّكت حينئذٍ بحركة الكماليّة من نقصٍ مّا إلى كمالٍ مّا، وإذا تحرّكت بهذه الحركة فاض عليها شوق ومحبّة آخر، فاشتدّت قوّتاها فتنهض إلى مجاهدة آخر لتطهّرٍ آخر[3] فتطهّر منها وتتّصف بكمال آخر، وهكذا تتحرّك حتّى تطهر من كلّ رجسٍ وطفسٍ، ويتجلّى بكلّ نورٍ وحسنٍ وصفاء، فتتخلص من كلّ عذابٍ أليم وتدخل في كلّ لذّة

---

١. ب: تنتقش.

٢. الف و ب: محبّته.

٣. ب: ـ لتطهّر آخر.

ونعيم، رزقني الله وإيّاكم يا معشر[١] إخواني المؤمنين.

ومن هذا يظهر أنّ كلّ شوقٍ ومحبّة كانت علّة لتطهير، وكلّ تطهّر كان علّة لتحلية، وكلّ تحلية كانت علّة لشوق ومحبّة آخر؛ لأنّ النفس إذا قويت بشوق مّا تطهّرت[٢] من طفس مّا، وإذا طهّرت من طفس مّا تحلّت بنورٍ مّا، وإذا تحلّت بنور مّا قويت قوّتا الشوقيّة والغضبيّة على تطهر[٣] آخر كما قلنا. فالشوق علّة لتطهّر، والتطهير علّة لتحلية، والتحلية علّة لشوق آخر، وهكذا حتّى ينتهي إلى التحلية التي ليس فوقها تحلية في استعداد /٧٦/ النفس الناطقة الإنسانيّة.

وإلى هذا أشار النبي ﷺ بقوله: **من تقرّب إلى الله شبراً تقرّب إليه ذراعاً، ومن تقرّب إلى الله ذراعاً تقرّب إليه باعاً، ومن أقبل إلى الله ماشياً أقبل الله إليه مُهَرولاً**[٤].

وإذا علمت هذا ـ يا أخي ـ فاذكر الله وصفاته وآلاءه وأوامره ونواهيه ذكراً كثيراً دائماً، واطمئنّ به كما اطمأنّ الطفل الرضيع بأمّه، واذكر قول ربك البرّ الشفيق إذ قال عزّ من قائل: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللهِ أَلَا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾[٥]. وقوله العزيز: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾[٦]. وقوله الكريم: ﴿وَاذْكُرُوا اللهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾[٧].

واذكر قول سيّدك الصادق ؑ إذ قال: **ما من شيء إلّا وله حدّ ينتهي إليه، فرض الله تعالى الفرائض فمن أدّاهنّ فهو حدّهنّ. وشهر رمضان فمن صامه فهو حدّه، والحجّ فمن حجّ فهو حدّه، إلّا الذكر فإنّ الله تعالى لم يرض منه بالقليل، ولم يجعل له حدّاً ينتهي إليه. ثمّ تلا: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**

---

١. ب: معاشر.

٢. ب: طهرت.

٣. الف: التطهير.

٤. بحار الأنوار، ج ٣، ص ٣١٣، وج ٨٤، ص ١٩٠.

٥. سورة الرعد، الآية ٢٨.

٦. سورة البقرة، الآية ١٥٢.

٧. سورة الأنفال، الآية ٤٥.

اذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثِيراً وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً﴾[٢][١].

وعنه ﷺ قال: شيعتنا الذين إذا خلوا ذكروا الله كثيراً[٣].

ومنهم ﷺ: من أكثر ذكر الله تعالى أحبّه الله تعالى[٤].

وقال النبي ﷺ: قال الله تعالى: إذا كان الغالب على عبدي الاشتغال بي جعلت همّه ولذّته في ذكري، وإذا جعلت همّه ولذّته في ذكري عشقني وعشقته، ورفعت الحجاب بيني وبينه، لا يسهو إذا سها الناس، أُولئك كلامهم كلام الأنبياء، أُولئك الأبدال حقّاً، أُولئك الذين إذا أردت بأهل الأرض عقوبةً أو عذاباً ذكرتهم فيه فصرفته بهم عنهم[٥].

وقال أمير المؤمنين ﷺ عند /٧٧/ تلاوة: ﴿رِجَالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ﴾[٦]: إنّ الله سبحانه جعل الذكر جلاءً للقلوب، تسمع به بعد الوقرة، وتبصر به بعد العشوة، وتنقاد [به] بعد المعاندة، وما برح لله ـ عزّت آلاؤه ـ في البُرهَة بعد البُرهة وفي أزمان الفترات عبادٌ ناجاهم في فكرهم، وكلّمهم في ذات عقولهم ....

وإنّ للذكر لأهلاً أخذوه من الدنيا بدلاً، فلم تشغلهم تجارة ولا بيع عنه، يقطّعون به أيّام الحياة، ويهتفون بالزواجر عن محارم الله في أسماع الغافلين، ويأمرون بالقسط ويأتمرون به، وينهون عن المنكر ويتناهون عنه، فكأنّما قطعوا الدنيا إلى الآخرة وهم فيها، فشاهدوا ما وراء ذلك، وكأنّما اطّلعوا غُيوب[٧] أهل البرزخ في طول الإقامة فيه، وحقّقت القيامة عليهم[٨] عِداتها، [فكشفوا غِطاءَ

---

١. بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ١٦١، ح ٤٢ عن عدّة الداعي، ص ٢٣٣.

٢. سورة الأحزاب، الآية ٤١ و ٤٢.

٣. بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ١٦١، ح ٤٢ عن عدّة الداعي، ص ٢٣٤.

٤. بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ١٦١، ح ٣٩.

٥. نحوه في بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ١٦٢، عن عدّة الداعي، ص ٢٣٥.

٦. سورة النور، الآية ٣٧.

٧. الف و ب: من عيوب.

٨. الف و ب: ـ عليهم.

ذلك لأهل الدنيا حتّى كأنّهم] يرون ما لا يرى الناس ويستمعون ما لا يسمعون[١] .

وعنهم ﷺ قال : إنّ الله يقول : من شغل بذكري عن مسألتي أعطيته أفضل ما أعطي من سألني[٢] .

وورد عنهم ﷺ قال : إنّ الله يقول : أيّما عبد اطّلعتُ على قلبه فرأيت الغالب عليه التمسّك بذكري تولّيت سياسته ، وكنت جليسه ومحادثه وأنيسه[٣] .

وعنهم ﷺ قال : ما أخلص عبدٌ الإيمانَ بالله أربعين يوماً ـ أو قال : ما أجمل عبد ذكر الله أربعين يوماً ، إلّا زهّده الله في الدنيا ، وبصّره داءها ودواءها ، وأثبت الحكمة في قلبه ، وأنطق بها لسانه[٤] .

وينبغي أن يعلم أنّ الذكر ينقسم على ثلاثة أقسام :

أوّلها لسانيّ وهو قسمان : جهريّ ، وهو الذي يسمعه غيره من الإنسان والملك ، [و] سرّي وهو الذي يسمعه الملائكة فقط .

ثانيها : نفسي وهو الذي لا يسمعه إلّا الله تعالى .

ثالثها : فعلي وهو الذي /٧٨/ يذكره الإنسان عند الأوامر والنواهي ، ففعل الأوامر واتّقى من النواهي ، وكأنّه يتّصف بما ذكره من الأوامر بالإيجاب من النواهي بالسلب .

والذكر السرّي أفضل من الجهري ؛ كما قال الرضا ﷺ : دعوة العبد سرّاً دعوة واحدة تعدل سبعين دعوة علانية[٥] .

والنفسي أفضل من السرّي فإنّه قال ﷺ : لا يكتب الملك[٦] إلّا ما أسمع نفسه . ثمّ قال :

---

١ . بحار الأنوار ، ج٦٦ ، ص٣٢٥ عن نهج البلاغة ، خ٢٢٢ من صبحي الصالح .

٢ . بحار الأنوار ، ج ٩٠ ، ص١٥٨ و ١٦١ عن المحاسن وعدّة الداعي ، ص٢٣٣ عن أبي عبدالله ﷺ .

٣ . بحار الأنوار ، ج ٩٠ ، ص١٦٢ عن عدّة الداعي ، ص٢٣٥ .

٤ . بحار الأنوار ، ج٦٧ ، ص ٢٤٠ ، عن الكافي ، ج٢ ، ص١٦ ، ح٦ .

٥ . بحار الأنوار ، ج٩٢ ، ص١٦٢ عن البلد الأمين عن الكافي ، ج٢ ، ص٤٧٦ ، ح١ باب إخفاء الدعاء .

٦ . الف و ب : تكتب الملائكة .

وقال الله ﷻ: ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً﴾[١] فلا يعلم ثواب ذلك الذكر من نفس الرجل غير الله ؛ لعظمته[٢].

وقال ﷺ: ممّا أوحى[٣] الله تعالى على عيسى ﷺ: يا عيسى ، اذكرني في نفسك أذكرك في نفسي ، واذكرني في مَلَئك أذكرك في ملإ خير من ملإ الآدميّين[٤].

يا عيسى ، ألِن[٥] لي قلبك ، وأكثر ذكري في الخلوات ، واعلم أنّ سروري أن تبصبص إليّ ، وكن في ذلك حيّاً ولا تكن ميّتاً[٦].

والفعلي أفضل من النفسي كما قال العارف ابن الفهد في العدّة مرويّاً عن أبي عبيدة أنّه قال: قال لي الصادق ﷺ: ألا أخبرك بأشدّ ما فرض الله على خلقه ؟ قال: نعم. قال: من أشدّ ما فرض الله إنصافك النّاس من نفسك، ومؤاساتك أخاك المسلم في مالك، وذكر الله كثيراً، أما إنّي لا أعني سبحان‌الله والحمد لله ولا إله إلّا الله والله أكبر ، وإن كان منه، ولكن ذكر الله عند ما أحلّ وحرّم ، فإن[٧] كان طاعةً عمل بها ، وإن كان معصيةً تركها[٨].

وقال النبي ﷺ: من أطاع الله فقد ذكر الله كثيراً وإن قلّت صلاته وصيامه وتلاوته للقرآن[٩].

فقد جعل ﷺ طاعة الله هي الذكر الكثير مع قلّة الصلاة والصّيام والتلاوة.

---

١. سورة الأعراف، الآية ٢٠٥.

٢. بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ٧٦، ح ١٠ عن تفسير العياشي، ج ٢، ص ٤٤، ح ١٣٤ بتفاوت.

٣. الف و ب: ناجى.

٤. بحار الأنوار، ج ٥٧، ص ٣٠٠، ح ١٠ عن الكافي، ج ٢، ص ٥٠٢ و ج ٨، ص ١٤١ مناجاة الله ﷻ لعيسى ﷺ؛ الجواهر السنية، ص ٩١.

٥. في المصادر: «أطب» أو «أذلل».

٦. بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٢٩٨ عن الكافي، ج ٨، ص ١٤١ مناجاة الله ﷻ لعيسى ﷺ؛ الجواهر السنية، ص ٩١.

٧. الف و ب: إن.

٨. بحار الأنوار، ج ٦٦، ص ٤٠٥ و ٣٩٨ عن أمالي الطوسي ومجالس المفيد، وج ٩٠، ص ١٦٣، ح ٤٣ عن مشكاة الأنوار.

٩. بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ١٧٧ عن معاني الأخبار، ص ٣٩٩ وج ٧٤، ص ٨٦ عن مكارم الأخلاق، مواعظ النبي ﷺ: «يا أباذر ...».

و قال ﷺ: /٧٩/إنّ الله جلّ ثناؤه يقول: [إنّي] لست كلّ كلام الحكيم أتقبّل ولكن هواه وهمّه، فإن كان هواه وهمّه في ما أُحبّ وأرضى جعلت صمته حمداً لي ووقاراً وإن لم يتكلّم[1].

فانظر يا هذا، كيف جعل مدار القبول والثواب على ما في النفس من ذكر الله والطمأنينة إليه والمراقبة له، وأنّه لا يقبل كلّ الكلام، بل إنّما يقبل منه ما كان مطابقا لما في القلب من الميل إلى الله سبحانه بالقيام بأوامره والاجتناب عن مساخطه، وإنّه إذا كان موصوفاً بهذه الصفة جعل[2] صمته حمداً.

وينبغي أن يعلم أيضاً أنّ الذكر الفعلي الذي هو الإطاعة لله حقاً[3] له مراتب بعضها أشرف من بعض، كما قال الشيخ الشهيد في روضة الواعظين: روي عن بعض الصّادقين أنّه قال: **الذكر مقسوم على سبعة أعضاء: اللسان، والنفس، والروح، والقلب، والعقل، والمعرفة والسرّ [وكلّ منها يحتاج إلى الاستقامة ...] فذكر اللسان الحمد والثناء، وذكر النفس الجهد والعنا، وذكر الروح الخوف والرجا، وذكر القلب الصّدق والصفا، وذكر العقل التعظيم والحيا، وذكر المعرفة التسليم والرضا، وذكر السرّ الرؤية واللّقا**[4].

ولقد ورد في آداب الذكر في مصباح الشريعة عن الصادق ؑ أنّه قال: **من كان ذاكراً لله على الحقيقة فهو مطيع، ومن كان غافلاً فهو عاص، والطاعة علامة الهداية، والمعصية علامة الضلالة، وأصلهما من الذكر والغفلة، فاجعل قلبك قبلةً للسانك، لا تحرّكه إلّا بإشارة القلب وموافقة العقل ورِضاء**[5] **الإيمان، فإنّ الله تعالى عالم بسرّك وجهرك. وكن كالنازع روحه أو كالواقف في العَرْضِ الأكبر، غير شاغل نفسك عمّا عناك ممّا كلّفك به ربّك في**[6] **أمره ونهيه ووعده ووعيده، ولا**

---

١. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٨٨ باب مواعظ النبيّ ﷺ.

٢. الف: ـ عن مساخطه... جعل.

٣. ب: حقيقةً.

٤. بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ١٥٣ عن الخصال، ج ٢، ص ٤٠٤.

٥. المصدر: رضى.

٦. الف: ـ في. و ب: من.

تشغلها بدون ما كلّفك به.

واغسل قلبك بماء الخوف والحزن، واجعل ذِكرَ الله[1] تعالى من أجلِ ذِكرِه لك؛ فإنّه ذكرك وهو غنيٌّ عنك، فذِكرُه لك /۸۰/ أجلّ [وأشهى] وأتمّ من ذِكرِك له وأسبق، ومعرفتُك بذكره لك يورثك الخضوع والانكسار والحياء، ويتولّد من ذلك رؤية كرمه وفضله السابق، وتصغر عند ذلك طاعتك وإن كثُرت في جَنْبِ مِنَنِه، وتخلُص لوجهه، ورؤيتك ذكرك له تورثك الرياء والعُجب والسفه والغلظة في خلقه واستكثار الطاعات ونسيان فضله وكرمه، ولا يزداد بذلك من الله تعالى إلّا بعداً، ولا يستجلب به على مضيّ الأيّام إلّا وحشةً.

والذكر ذكران: ذكر خالص بموافقة القلب، وذكر صارف ينفي ذكر غيره، كما قال النبي ﷺ: [إنّي] لا اُحصي ثناء عليك، أنت كما أثنيت على نفسك. والرّسول ﷺ لم يجعل لذكره لله[2] تعالى مقداراً عند علمه بحقيقة سابقة ذكر الله ﷻ له من قبل ذكره له، فمن دونه أولى، فمن أراد أن يذكر الله فليعلم أنّه ما لم يذكر الله العبد بالتوفيق لذكره لا يقدر العبد على ذكره تعالى[3].

وأقول: لمّا كانت الصلاة أفضل الأذكار وأشرفها لأنّها شاملة على السرّية والجهريّة والفعليّة مع الحضور التامّ وكمال الوله والتسليم، التي هي حفظ القوى والحواس الظاهريّة عن الالتفات إلى غير ما يتعلّق بالصلاة وحفظ الحواس الباطنيّة عن الالتفات بغير[4] الله؛ لا، بل هي إعمال القوى والحواس الظاهريّة لما يتعلّق بالصلاة مَلَكةً وطبيعيّةً من غير شعور والتفات إليها،[5] وحفظ الحواسّ الباطنيّة عن الالتفات إلى غير الله، وتسليم الصّرف إليه تعالى أمانته التي أودعها فينا، وهي القوّة الاختياريّة والقدرة التمكينيّة والاستطاعيّة الفائضة المودَعة في النفس /۸۱/ الناطقة الإنسانيّة،

---

۱. الف: ذكرَكَ الله. ب: ذكرك لله.

۲. الف: الله.

۳. بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۱۵۸، ح ۲۳ عن مصباح الشريعة، الباب الخامس، باب الذكر.

٤. ب: إلى غير.

٥. ب: +كإعمال قارئ الكتاب الحروف التهجي من غير شعور والتفات إليها.

والعقل الهيولاني التي[١] هي مبدأ ومنشأ لميلين المتقابلين الاختياريّين إلى عالم الإلهي والمجرّدات وإلى عالم الطبيعي والماديّات جمعاً، ومنبت الدعوى الاستقلاليّة والكبريائيّة، ويمتاز علوّ النّفس الإنسانيّة عن أخواتها ومصحاح التكليف لها بل تسليم علمنا وشعورنا إليه تعالى بالكلية فضلاع عن تسليم القوّة الاختيارية والتمكينيّة، والوله التامّ والاتّصال البالغ بوجهه العزيز الكريم تعالى شأنه.

فينبغي لنا أن نذكرها ونعملها بنحوٍ أعلى وأتمّ؛ ليحصل لنا ملكة الحضور والوله والتسليم والموت، فنموت بإرادتنا ـ أي بسرورنا ورضائنا ـ من قوّتنا وقدرتنا الاختياريّة والتمكينيّة الضعيفة الوهنيّة العاجزة، ومن علمنا وشعورنا الناقصة الخسيسة بذاتنا ولكمالاتنا الناقصة الخسيسة لحبيبنا وحياتنا ومعشوقنا الحقّة ـ كما أمرنا نبيّنا وسيّدنا ﷺ بقوله: **موتوا قبل أن تموتوا**[٢] ـ ونتّصل بمحبوبنا ومعشوقنا، ونحيى بحياته وعلمه الشّريفة الكاملة حياةً طيّبة دائمة سرمديّة، ونقوى بقدرته وإرادته واختياره قوّةً قويّةً قاهرةً أبديّة؛ لأنّ الصلاة الحالية الوقتيّة ليست إلّا آلةً لملكة هذه الصلاة الدائميّة، فإذا جاء وقتها الذي جعله الله ميقاتاً لمعراجنا ومناجاتنا وسمعنا نداء الأذان، فلنتصور يقيناً أنّ ربّنا وسيّدنا وإلهنا ومحبوبنا قد دعانا لكرامة ملك قربه العظيم وعطاء نعيم لقاء وجهه الكريم؛ لأنّ الأذان هو نداء ودعوة لنا في الملك الكريم المنّان، والكريم[٣] يعطي لما دعاه بتّة بغير أذىً وامتنان، فلنُعرض عن كلّ شاغل عنه فوراً ونتوجّه إلى قيامها /٨٢/ ساعياً راجياً مسروراً ومشعوفاً، كما يُعرض أبناء الدنيا عن كل شاغل عند دعوة السلطان المجازي ويسعى إليه مسروراً ومشعوفاً،[٤] بحيث لا يعرف في سعيه رجله من رأسه. ولقد روي أنّ النبي ﷺ ينتظر وقت الصلاة ويشتدّ

---

١. الف: ـ التي.

٢. بحار الأنوار، ج٦٦، ص٣١٧ (نسبه إلى القيل) وج ٦٩، ص٥٩ (نسبه إلى الحديث المشهور).

٣. الف: ـ لأنّ الأذان... والكريم.

٤. الف: ـ كما يعرض... مشعوفاً.

شوقه ويترقّب دخوله، ويقول لبلال مؤذنه: **أرحنا يا بلال**[١]. أشار بذلك إلى أنّه في تعب شديد من عدم اشتغاله بوظائف الصلاة، وإن كان سرّه لا يخلو من ضروب المناجاة إلّا أنّ قرّة عينه في الصلاة[٢] كما قاله، عليه أفضل الصلوات والتحيّات.

وروي عن بعض أزواجه أنّه قالت: كان رسول الله ﷺ يحدّثنا ونحدّثه، فإذا حضرته الصلاة فكأنّه لم يعرفنا ولم نعرفه[٣] شغلاً بالله عن كلّ شيء.

ثمّ تستشعر بعد هذه البهجة خشية الله في الوقوف بين يديه ونحن مطّلخٌ بقذرات البدنيّة وملوّثٌ بنجاسات التعلّقات الدنيويّة؛ فإنّ استشعار الخوف شعار العالِمين، كما أنّ الغفلة عن ذلك علامة الجاهلين.

ولقد روي أنّ سيّدنا ومولانا أميرالمؤمنين ؑ إذا حضره وقت الصلاة يتململ ويتزلزل، فيقال له: مالك يا أميرالمؤمنين؟ فيقول: **جاء وقت أمانة عرضها الله تعالى على السماوات والأرض فأبين أن يحملنها وأشفقن منها**[٤].

وكان علي بن الحسين ؑ إذا حضر للوضوء اصفرّ لونه، فيقال له: ما هذا الّذي يعتادك عند الوضوء؟ فيقول: **ما تدرون بين يدي من أقوم**[٥]؟

وكلّ ذلك إشارة إلى استحضار عظمة الله والالتفات إليه حال العبادة والانقطاع عن غيره.

وكذلك إذا قرأنا الأذان والإقامة وتكلّمنا بكلمة الشهادتين فلنتصوّر أنّا محتضر ونسلّم روحنا إلى محبوبنا؛ كما أمرنا نبيّنا ﷺ: **صلّوا صلاة /٨٣/ المودّع**[٦] وإذا كبّرنا

---

١. بحار الأنوار، ج٧٩، ص١٩٣، س٧، وج٨٠، ص١٦، س٢٠.

٢. المصدر السابق.

٣. بحار الأنوار، ج٧٠، ص٤٠٠؛ وج٨١، ص٢٥٨، عن عدّة الداعي، ص١٣٩.

٤. بحار الأنوار، ج٨١، ص٢٤٨، عن كتاب اللؤلؤيات.

٥. بحار الأنوار، ج٧٧، ص٣٤٧، ح٣٣ عن أسرار الصلاة للشهيد.

٦. بحار الأنوار، ج٧٥، ص١٥٩ عن عليّ بن الحسين ؑ: «... إذا صلّيت صلّ صلاة مودّع»؛ سنن ابن ماجة، ح٤١٧١؛ المحجّة البيضاء، ج٦، ص٥٢.

بتكبيرة الإحرام فلنتمثّل أنّا نزعنا وبرئنا عن العالم الفاني بالكليّة وصرنا قرباناً لمحبوبنا ومعشوقنا الحقيقي، ونتذكّر ما[١] قال سيّدنا ومولانا حسن بن علي العسكري في تفسيره عن رسول الله ﷺ:

إنّ العبد إذا توجّه إلى مصلّاه ليصلّي قال الله تعالى لملائكته: يا ملائكتي أما ترون هذا عبدي كيف قد انقطع[٢] عن جميع الخلائق إليّ، وأمّل[٣] رحمتي وجودي ورأفتي! أُشهدكم أنّي أخصّه برحمتي وكراماتي.

فإذا رفع يديه وقال: الله أكبرُ، وأثنى على الله بعده، قال الله لملائكته: يا عبيدي، أما ترونه كيف كبّرني وعظّمني ونزّهني عن أن يكون لي شريك أو شبيهٌ أو نظيرٌ، ورفع يديه تبرّياً[٤] عمّا يقوله أعدائي من الإشراك بي! أُشهدكم ـ يا ملائكتي ـ أنّي سأُكبّره وأُعظّمه في دار جلالي، وأُنزّهه[٥] من منزّهات[٦] دار كرامتي، وأُبرّئه من آثامه وذنوبه، ومن عذاب جهنّم ومن نيرانها.

فإذا قال ﴿بِسْمِ اللهِ الرحمنِ الرَّحِيمِ الحمدُ للهِ ربِّ العالَمِين﴾ فقرأ فاتحة الكتاب وسورةً، قال الله للملائكة: أما ترون عبدي هذا كيف يتلذّذ بقراءة كلامي! أُشهدكم يا ملائكتي، لأقولنّ له يوم القيامة: اقرأ في جناني وارقَ درجاتها. فلا يزال [يقرأ و] يرقى درجةً، بعدد كلّ حرف: درجةً من ذهب، ودرجةً من فضّة، ودرجةً من لؤلؤ [ودرجة من جوهر]، ودرجةً من زبرجد أخضر، [ودرجةً من زمرّد أخضر] ودرجة من نور ربّ العالمين.

فاذا ركع قال الله للملائكة: يا ملائكتي، أما ترون كيف تواضَعَ لجلال عظمتي! أُشهدكم لأُعظّمنّه في دار كبريائي وجلالي. فإذا رفع رأسه من الرّكوع قال الله تعالى: أما ترونه ـ يا ملائكتي ـ

---

١. ب: ... معشوقنا الحقيقية، ولقد.

٢. الف و ب: قطع (قد انقطع).

٣. الف وب: أهل.

٤. المصدر: تبرأ.

٥. الف و ب: أبوه. وفي حاشية ب: خ ل: وأبوءه.

٦. المصدر: المتنزّهات.

كيف يقول ؟! أرتفع /٨٤/ عن [1] أعدائك كما أتواضع لأوليائك وأنتصب لخدمتك [2]. أشهدكم يا ملائكتي، لأجعلنّ خير [3] العاقبة له، ولأصيّرنّه إلى جناني.

فإذا سجد قال الله تعالى: يا ملائكتي، أما ترون كيف تواضع بعد ارتفاعه؟ وقال [4]: إن كنت جليلاً مكيناً في دنياك، فأنا ذليل عند الحقّ إذا ظهر لي، سوف أرفعه بالحقّ وأدفع به الباطل.

فإذا رفع رأسه من السجدة الأولى قال الله تعالى: يا ملائكتي، أما ترونه كيف قال؟ قال: إنّي وإن تواضعت لك فسوف أخلط الانتصاب في طاعتك بالذلّ بين يديك.

فإذا سجد ثانية قال الله تعالى: يا ملائكتي، أما ترون عبدي [هذا] كيف عاد إلى التواضع لي؟ لأعيدنّ إليه رحمتي. وإذا رفع رأسه قائماً قال الله تعالى: يا ملائكتي، لأرفعنّه بتواضعه كما ارتفع إلى صلاته [5]. ثمّ لا يزال يقول الله للملائكة هذا في كلّ ركعة، حتّى إذا قعد للتشهّد الأوّل والتشهّد الثاني، قال الله [6]: يا ملائكتي، قد قضى خدمتي وعبادتي، وقعد يُثني عليّ ويصلّي على محمّد نبيّي [7]، لأثنينّ عليه في ملكوت السماوات والأرض، ولأصلّينّ على روحه في الأرواح.

فإذا صلّى على أمير المؤمنين في صلاته قال [الله له: يا عبدي] لأصلّينّ عليك كما صلّيت عليه، ولأجعلنّه شفيعك كما استشفعت به.

فإذا سلّم من صلاته سلّم الله عليه وملائكته [8].

وقال رسول الله ﷺ: وأيّما [عبدٍ] التفت في صلاته، قال الله تعالى: عبدي إلى أين تقصد

---

١. الف وب: ... يقول؟! يقول رافع علي.

٢. الف وب: تواضعت لأوليائك وانتصبت بخدمتك.

٣. في المصدر: جميل.

٤. ب: + و.

٥. الف وب: لما ارتفع بأصلابه.

٦. ب: قال تعالى.

٧. الف وب: ويثني (بدل: نبيّي).

٨. بحار الأنوار، ج ٧٩، ص ٢٢١ ـ ٢٢٢، ح ٤٢؛ عن تفسير الإمام، ص ٥٢٢ ـ ٥٢٤ بتفاوت يسير.

ومَن تطلب ؟ أربّاً غيري تريد؟ أو رقيباً سواي تطلب ؟ أو جواداً خلاي تبتغي؟ وأنا[١] أكرم الأكرمين ، وأجود الأجودين ، وأفضل المعطين . أثيبك ثواباً لا يحصى قدره /٨٥/. فأقبل عَلَيّ ، فإنّي عليك مقبلٌ ، وملائكتي عليك مقبلون .

فإن أقبل زال عنه إثم ما كان منه . وإن التفت بعدها أعاد الله مقالته ، فإن أقبل زال عنه إثم ما كان منه ، فإن التفت ثالثةً أعاد الله له مقالته ، فإن أقبل زال عنه إثم ما كان منه . وإن التفت بعدها أعاد الله مقالته ، فإن أقبل على صلاته غفر له ما تقدّم من ذنبه ، وإن التفت رابعةً أعرض الله عنه وأعرضت[٢] الملائكة عنه ، ويقول : ولّيتُك[٣] ـ يا عبدي ـ [إلى] ما تولّيت[٤] .

ومن حديث آخر عن طريق آخر قال ﷺ : إنّ العبد إذا التفت في صلاته ناداه الله ﷻ فقال : عبدي ، إلى من تلتفت ؟ إلى من هو خير لك منّي ؟! فإن التفت ثلاث مرّات صرف الله عنه نظره فلم ينظر إليه بعد ذلك أبداً[٥] .

وروي أنّ مولانا أبا الحسن عليّ بن الحسين ﷺ كان يوماً يصلّي فسقط طرف ردائه عن كتفه فلم يعدله حتّى فرغ من صلاته ، فقال له رجلٌ : ألا عدلت رداءك ؟ قال له ﷺ : يا هذا ، أتدري بين يدي من كنت واقفاً ؟ إنّ الله لا يقبل من العبد من صلاته إلّا ما أقبل فيها . فقال الرجل : إذاً هلكنا ! فقال : كلّا ، إنّ الله متمّم[٦] لكم ذلك بالنوافل[٧] . فالنوافل الراتبة يتمّه الفرائض اليوميّة ؛ ما كان فيها من نقص ، يَجبره ويتمّه .

وروي عنهم ﷺ : إنّ العبد ليصلّي الصلاة لا يُكتب له سدسها ولا عشرها ، وإنّما يكتب للعبد

---

١. المصدر : تبغي؟ وأنا .
٢. الف و ب : أعرض .
٣. الف و ب : ولّيك .
٤. بحار الأنوار ، ج ٨١ ، ص ٢٤٤ ، ح ٣٤ ، عن تفسير الإمام ، ص ٥٢٤ . بتفاوت في آخر الحديث .
٥. بحار الأنوار ، ج ٨١ ، ص ٦٤ ، ح ١٦ و ص ٢٣٩ ، ح ٢٠ عن قرب الإسناد . باختلاف .
٦. بحار الأنوار : يتمّ .
٧. بحار الأنوار ، ج ٨١ ، ص ٢٦٥ ، عن دعائم الإسلام ، ج ١ ، ص ١٥٨ ، بتفاوت كثير .

من صلاته ما عقل فيها[1].

روي عن معاذ بن جبل: **من عرف مَنْ على يمينه وشماله متعمّداً فلا صلاة له**[2].

وانظر ـ يا أخي ـ بهذه الكرامات، واحذر كلّ الحذر عن إعراضه عنك بوجهه الكريم بذهولك عنه عند الصلوات والمناجاة. واجتهد كلّ الجهد بعون الله وقوّته في حفظ القوى العقليّة /۸۶/ والحسّيّة عن الالتفات إلى غير الله، وواظب عليه دائماً حتّى تصير تلك الحال بجذبات القدسيّة وعنايات الإلهيّة ملكةً، بل تصير بألطاف المحبوبيّة والمعشوقيّة لذّة ونشاطاً بعد ما كانت كلفة ومشقّة، فتصير الحال عند ذلك منعكساً، أي الخروج عن الصلاة والالتفات إلى غير الله تصير كلفةً ومشقّةً، لأنّه[3] صار هذا طبيعيّة[4] وذلك غير طبيعيّة كما كانت الأمر من قبل بالعكس.

ونقل عن الثقات أنّ أمير المؤمنين وإمام العاشقين رمي بالسّهم في بعض الغزوات فأصاب على رجله واستحكم في العظم، فلمّا قلع السهم بقي نصله تحت اللحم ولم يقدر على قلعه. فقال الجرّاح: ولابدّ من شقّ اللّحم، فكرهوا عن ذلك واستعسروا، فقال له الحسن عليه السلام: **وإن كان ولابدّ من ذلك فاصبر حتّى يجيء وقت الصّلاة، فإذا دخل في الصلاة فافعل ما شئت**. فلمّا دخل في الصلاة ووله ربّه تعالى شقّ اللحم وقلع النّصل بتعب كثير، فلمّا فرغ عن الصلاة ورأى ثيابه ومصلّاه ملطّخ بالدّم قال: **وما ذلك الدّم؟** قال ابنه الحسن عليه السلام: **يا أبت شقّ الجرّاح لحمك وقلع النّصل من رجلك**. فقال عليه السلام: **والله ما أحسستُ بذلك شيئاً**[5].

وقال الشاعر في حقّه بالفارسيّة وصدق ما قال:

---

۱. بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۴۸، ح ۴۱ عن عوالي اللئالي، عن النبي صلى الله عليه وآله.

۲. بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۴۸، ح ۴۱ عن عوالي اللئالي، روى معاذ بن جبل عنه صلى الله عليه وآله.

۳. الف: ـ لأنّه.

۴. الف: طبيعة.

۵. المحجّة البيضاء، ج ۱، ص ۳۹۷.

گر نماز آن بود که کرد آن مرد   در جهان هیچ کس نماز نکرد[1]

منها في اليقين

اعلم أنّ اليقين يطلق على معنيين: أحدهما الذهني والعلمي، وهو عبارة عن القضيّة والاعتقاد الذي لا يمكن عند العقل الفطري صدق خلافه. وهو قسمان: قسم بيّنٌ بنفسه، وقسم بيّن الأوسط[2] بالفكر والرؤية، وهذا لا يحصل إلّا بالبرهان العقلي أو بخبر المخبر الصادق الذي لا يثبت صدقه أيضاً إلّا بالبرهان العقلي /٨٧/، واليقين بهذا المعنى لا يتفاوت بالشدّة والضعف.

ثانيهما العيني والعملي، وهو عبارة عن استعمال العلم اليقيني، أي صيرورة الصورة العلميّة اليقينيّة عيناً وحقيقةً في الخارج باستعمال المستعمل إيّاها، واليقين بهذا المعنى يتفاوت بالشدّة والضعف بحسب الأفراد المتفاضلة له، وبحسب أحوال المستعمل واستعماله إيّاه، كما سنذكره مفصّلاً إن شاء الله.

فاليقين بمعنى العلم والاعتقاد هو معنى واحد يتكثّر بتكثّر[3] المعلومات المتعلّقة بالعمل وتعمّلاتها المسمّاة باليقينيّات العمليّة، مثلاً العلم اليقيني بأنّ الأشياء الدائمة الطاهرة اللطيفة النورانيّة حسنة وممدوحة بالذّات، وما هو حسن وممدوحٌ بالذّات واجبٌ عند العقل أن يميل الإنسان ويتحرّك إليه ليصل به، وكلّ ميلٍ وحركةٍ من الشيء المألوف إلى مقابله لابدّ فيها أن ينفصل أوّلاً عن المألوف ويتحمّل تعب

---

١. في حاشية ب: ولقد أورد الديلمي أيضاً ﷺ هذه القصة في إرشاده وقال: ومن كراماته ﷺ أنّه كان يُفرش له بين الصفين والسهام يتساقط وهو لا يلتفت عن ربه ولا يغير عادته، وكان إذا توجه إلى الله تعالى توجه بكليته، وانقطع نظره عن الدنيا وما فيها، حتى أنهم إذا أرادوا إخراج الحديد والنُّشّاب من جلده الشريف تركوه حتى يصلي، فإذا اشتغل بالصلاة وأقبل على الله أخرجوا الحديد من جسده ولم يحسّ، فإذا فرغ من صلاته يرى فيقول لولده الحسن ﷺ: **إن هي إلّا فعلتك يا حسن!** منه دام ظله.

٢. ب: بالأوسط.

٣. الف: ـ بتكثّر.

المفارقة عنه وتعب كفّ النفس عن الميل إليه، ثمّ يتحرّك إلى مقابله ويتحمّل تعب الحركة ليصل إليه.

يقين العمليّة لهذا العلم هو صيرورته عيناً وحقيقةً في الخارج بتعمّل الإنسان إيّاه، والإنسان العامل له باعتبار أنّه قلع نفسه عن الدّنيا يسمّى زاهداً، وباعتبار أنّه تحمّل تعب المفارقة عن المألوف وتعب كفّ النّفس عن الميل إليه يسمّى صابراً عن الدنيا، وباعتبار أنّه مال وتحرّك إلى الآخرة يسمّى محبّاً راغباً وسالكاً إلى الآخرة. وباعتبار أنّه تحمّل تعب[1] الحركة يسمّى صابراً على العبادة.

وكذلك العلم اليقيني بأنّ الأفعال الصّادرة عن المخلوقات كلّها مستندة إلى الله تعالى؛ لأنّ مهيّاتها ولوازم مهيّاتها مقدّرة في علمه ومشيئته وموجودةٌ في الخارج بحوله وقوّته، فليس ولا /٨٨/ واحد من المخلوقات بضارٍّ ولا نافعٍ إلّا بعلمه وتقديره وحوله وقوّته وإذنه وأمره؛ لأنّ العالم بالمهيّات ومقدّر الضارة والنافعة اللازمة لها في علمه وتقديره وموجدها في الخارج هو الله[2] كما ورد في الحديث: أنّ الضارّ و[3] النافع هو الله[4]، فإذا كان ذلك كذلك فواجب أن ييأس المؤمن [من] حوله وقوّته وحول جميع

---

١. الف: ـ تعب.

٢. و ورد في حاشية ب: قال سيّد الحكماء والعلماء الملقب بالداماد في قبساته: لقد صح متواتر النقل عن سيّد البرايا ـ صلوات الله عليه ـ أنّه قال: جفّ الأقلام، وطويت الصحف. وقال ﷺ: إنّ أوّل ما خلق الله القلم، وقال له: اكتب. فقال: ما أكتب؟ قال: القدر ما كان وما يكون وما هو كائن إلى الأبد. وقال ﷺ: ما منكم من أحد إلا وكتب مقعده من النار ومقعده من الجنّة. قالوا: يا رسول الله، أفلا نتكل على كتابنا، وندع العمل؟ قال: اعملوا فكلٌّ ميسّر لما خلق له، أمّا من كان من أهل السعادة فييسّر لعمل أهل السعادة، وأمّا من كان من أهل الشقا فييسّر لعمل الشقوة. ثم قرأ ﴿فأمّا من أعطى واتقى وصدّق بالحسنى﴾ الآية.

أقول: ويؤيد ذلك ما قال العزيز الحكيم في القرآن العظيم: ﴿ما أصاب من مصيبة في الأرض ولا في أنفسكم إلّا في كتاب من قبل أن نبرأها إن ذلك على الله يسير لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم والله لا يحب كل مختال فخور﴾. منه.

٣. المصدر: ـ و.

٤. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ١٥٤، ح ١٢، عن الكافي، ج ٢، ص ٥٨ باب فضل اليقين، ح ٧.

المخلوقات وقوّتها ويعرض عنها، ويتوجّه إلى الله تعالى، ويتوكّل ويعتمد في جميع الأمور من حصول الخير وزوال الشرّ على الله، فيفوّض الأمور كلّها إلى الله تعالى.

يقين العلميّة[1] له هو صيرورة هذا العلم عيناً وحقيقةً باستعمال اليأس عن جميع المخلوقات والإعراض عنها والتوجّه إلى الله والاتّكال والاعتماد على الله وتفويض الأمور كلّها إلى الله تعالى، والموقن بهذا اليقين يسمّى مفوّضاً ومتوكّلاً.

وكذلك العلم اليقيني بأنّ الفاعل الذي هو فاعل لجميع الأفعال والآثار ـ أي عالمها ومقدّرها في العلم وموجدها في العين ـ كان أعلم وأحكم وأعدل وأكرم وأرحم من جميع المخلوقات، وكلّ ما كان كمالاً وتماميّةً لنظام عالم المخلوقات وأجزائه أعطاه إيّاها ولا يبخل منه شيء عنها، وكلّ ما لم يعطه إيّاها كان نقصاناً أو إفساداً لها في الواقع.

يقين العلمية له هو صيرورة هذا العلم عيناً وحقيقةً في الخارج باستعمال تسليم علمه وإرادته وهواء إلى علمه وإرادته ورضائه تعالى وتقدّس، والموقن بهذا اليقين يسمّى متسلّماً لأمر الله.

وهو ينقسم على قسمين: أحدهما: كان مسروراً ومنبسطاً وشاكراً في المحبوبات الواردة له، وأمّا في المكروهات لاشتداد ألم المكروه وعدم اشتداد لذّة المحبّة للإله ـ تعالى وتقدّس ـ وعالمه الإلهي كان مكدّراً ومغموماً، إلّا أنّه لا يجزع ولا يشتكي إلى غير الله تعالى إلّا بإذنه ولا يضطرب اضطراب /٨٩/ القبيح، بل كان صابراً وثابتاً ووقوراً، ومثله كمثل السقيم الذي يتسلّم بأمر الحكيم ولكنْ بسبب عدم[2] اشتداد لذّة المحبّة للصحّة ولوازمها التي هي مشاهدة جمال الحكيم وبهاؤه وآلاؤه في ما نحن فيه أكل الدواء المرّ بكراهةٍ وكدورة، والمتسلّم الموصوف بهذه الصفة يسمّى صابراً.

---

١. ب: العملية.

٢. الف: ـ عدم.

وثانيهما كان مسروراً ومنبسطاً وشاكراً في المكروهات الواردة له بسبب اشتداد لذّه المحبّة لإله تعالى وعالمه الإلهي، كما كان مسروراً ومنبسطاً وشاكراً في المحبوبات، ومَثَله كمثل السقيم الذي يتسلّم بأمر الحكيم، وبسبب اشتداد لذّة المحبة للصحة أكل الدواء المرّ بلا تعب وإكراه وكدورة، بل بالشعف والانبساط التام، كما قال شيخنا البهائي ﷺ بالفارسيّة:

رنج راحت شد چو شد مطلب بزرگ گرد گله توتیای چشم گرگ

والمتسلّم الموصوف بهذه الصفة يسمّى راضياً، وهذا أفضل وأشرف قسمي التسليم والمتسلم، لا، بل هو التسليم بالحقّ والمتسلم بالصدق[1] لا غير، ولذلك قد يسمّى الرّاضي متسلّماً على الإطلاق من أجل أنّه هو الفرد الأكمل؛ كما قال أبو حازم: قال لي علي بن الحسين ﷺ: **أخبرني ما التسليم لأمر الله؟** قلت: الرضا بقضاء الله، والصبر على بلاء الله، وترك التعرّض لما أمر ونهى. قال: **صدقت يا با حازم**[2].

قال بعض المحقّقين: إنّ التسليم صفة يحصل بعد الرضى.

وعندي: أنّه صفة يحصل قبل الرضى كقبليّة العامّ على الخاصّ والمطلق على المقيّد؛ لأنّ الإنسان يسلّم أوّلاً علمه وإرادته وهواه إلى الله تعالى، فلمّا سلّمها إلى

---

١. و ورد في حاشية ب: ومن قولنا «إن الراضي بالحق والمتسلّم بالصدق هو المسرور بالمكروه والمحبوب من حيث إنهما يردان عليه من المحبوب الحقيقي» يظهر أنّ الذي يسرّ بالمكروه ويحزن على المحبوب أو كان أحدهما أحبّ إليه من الآخر بحسب علمه وهواه لا بحسب أنه يرد عليه من المحبوب الحقيقي ليس راضياً ومتسلّماً في الحقيقة؛ لأنّ صاحب هذا الحال لم يسلّم علمه وهواه إلى الله تعالى وظنّ أنه يسلّم، وليس بعاشق وظنّ أنّه عاشق؛ كما ورد في الأثر أنّ أبا جعفر ﷺ جاء إلى عيادة جابر بن عبدالله الأنصاري وسأل حاله، فأجاب عن حاله وقال: إنّ الهرم أحبّ إليّ من الشباب، والسقم من الصحة، والموت من الحياة. فقال أبو جعفر ﷺ: **أمّا أنا يا جابر، «لو يهرمني أحبّ إليّ الهرم، ولو يشبّبني أحبّ إليّ الشباب، وإن يُسقمني أحبُّ إليّ السقم، وإن يُصحّني أحبُّ إليّ الصحة، وإن أماتني أحبّ إليّ الموت، وإن أحياني أحبّ إليّ الحياة»**. منه.

٢. لم يوجد في المصادر.

الله صار المكروه والمحبوب الذي هو مكروه أو محبوب في علمه ووهمه عنده سواء، فلا يحزن على ما فاته من محبوباته، ولا يفرح بما أتاه /٩٠/ منها من حيث إنّه محبوب عنده، بل يرضى ويفرح بهما من حيث إنّهما يردان عليه من المحبوب الحقيقي تعالى وتقدّس، لا بالعكس، أي يرضى ويفرح أوّلاً بالمكروه والمحبوب ثمّ يُسلّم علمه وإرادته وهواه إليه تعالى.

ويؤيّد ذلك ما ورد في الدعوات المأثورة: **«ومُنّ عليّ بالتوكّل عليك والتسليم لأمرك والرضى بقدرك حتّى لا أُحبّ تعجيل ما أخّرت ولا تأخير ما عجّلت»**[1].

وكلّ واحد منهما ـ أي الصّابر والراضي ـ يتفاوت بالشدّة والضعف بحسب اشتدادات لذّة المحبّة إلى الله وألم المكروه وضعافهما، فأدنى درجة الصّابر هو الذي لا يجزع ولا يشتكي إلى غير الله تعالى، ولكن لشدّة كراهته وكدورته وعبوسه كاد أن يكون شاكياً وجزوعاً لغير الله، وأعلى درجته أن يكون الضعيف الهمّ شديد الوقار الذي كاد أن يقال له «راضٍ» أي مسرور، وأدنى درجة الراضي أن يكون قليل البسط الذي كاد أن يقال له «صابرٌ» أي مغمومٌ ووقورٌ، وأعلى درجته هو المسرور الّذي كاد أن لا يحسّ آلام المكروهات الشديدة لشدّة اشتداد لذّة المحبّة الإلهيّة.

وكذلك العلم اليقيني بأنّ ذوات المخلوقات وحقائقها[2] وعلومها وأعمالها ـ وبالجملة جميع كمالاتها ـ ليست إلّا (ظلّ الذّات المطلق الذات والغني الذات، وظلّ كمالاته التي هي عين ذاته. والذات الظلّي الذات ليس إلّا ذاتاً بالغير ومتذوّتاً بالغير، والمتذوت بالغير وكمالاته ليست إلّا مضافاً بالغير وللغير [و] من الغير لا غير، ويقين العمليّة له هو أن يسلب النفس دعوى التذوّت والأنانيّة[3] والكمال لنفسه التي هي منشأ الكبر والعجب عن نفسها بالكليّة، فصارت ظلّاً ذليلاً حقيراً فانياً في الذات المطلق

---

١. بحار الأنوار، ج ٨٤، ص ٨٢ عن فلاح السائل، بتفاوت وتقديم وتأخير.

٢. ب: وجوداتها.

٣. كذا في النسختين، والظاهر: الأنانية.

الذّات والغني الذات تعالى وتقدّس /٩١/ وكمالاته، ولا تصوّر ذاته ولا أشار إليه إلّا بالغير وعن الغير، فينطق بلسان ذاته ووجوده بأن لا ذات ولا وجود ولا حول ولا قوّة إلّا بالله ولله [و] من الله)[١].

والموقن بهذا اليقين تسمّى فانياً في الله.

وكذلك العلم اليقيني بأنّ النفس جوهرٌ بسيطٌ مجرّدٌ، وعلومُه الفعليّة والانفعاليّة والفطريّة والكسبيّة بذاته وبسائر معلوماته ثابتةٌ في ذاته ـ بعنوان الوحدة والبساطة، وبسبب تعلّقه وتعشّقه بآلات الخيال والواهمة والذاكرة و[٢] بصور الوهميّة والخياليّة والعقليّة الانفعاليّة الّتي ترتسم في هذه الآلات بعنوان الكثيرة والتنضّل واستغراقه فيها ـ صار كأنّه شخص هذه الصور الخياليّة والوهمية والعقلية الانفعالية، من غير أن يهلك ذاته، كما قال أرسطو[٣] في أثولوجيا.

ولو انصرف نحو ذاته وعلومه البسيطة وقطع التعلّق عن هذه الصور والعلوم الانفعاليّة المتكثّرة[٤] لا يبطل ذاته ولا علمه بذاته[٥] وبسائر معلوماته، بل صار ذاته وعلمه بذاته وبسائر معلوماته ذاتاً بسيطاً وعلماً بسيطاً مُرتسماً في ذاته المجرّدة فقط، بلا ملابسة الآلات والقوى الماديّة بعنوان الوحدة والبساطة، دفعةً وبنحو أعلى

---

١. ما بين الهلالين ليست في ب، وفيه بدل ذلك: ... شبه الذات الحقيقي وكمالاته الحقيقية، وشبه الذات الحقيقي ليس ذاتاً حقيقةً، كما أنّ شبه الإنسان الخارجي المصور في الحائط مثلاً ليس إنساناً حقيقة، فلا يطلق اسم الذات والكمالات على المخلوقات وكمالاتها إلا بالمجاز؛ لشباهتها بالذات الحقيقي وكمالاته الحقيقية، كما لا يطلق اسم الإنسان على الإنسان الظلي المصور في الحائط إلا بالمجاز؛ لشباهته بالإنسان الخارجي. يقين العملية له هو أن تسلب النفس دعوى التذوّت والوجود والأنانية(؟) الحقيقية التي هي منشأ الكبر والعجب عن نفسها بالكلية، فصارت ذاتاً مجازية ذليلةً وحقيرة وفانية في الوجود الحقيقي تعالى وتقدس، كما كان الإنسان الظلي المصور في الحائط ذليلاً وحقيراً وفانياً في الإنسان الخارجي.

٢. الف: ـ و.

٣. الف: أرسطوا.

٤. الف: المكثرة.

٥. الف: ـ ولا علمه بذاته.

وأشرف وأشدّ وأظهر من علومنا الإجمالي والتفصيلي الانفعالي.

ويقين العملية له هو أن يقطع التعلق عن هذه الصّور والعلوم ويرجع إلى ذاته وعلومه البسيطة على حسب ما يمكنه في هذه النشأة، والموقن بهذه اليقين تسمّى فانياً في الذّات.

[وكذلك العلم اليقيني بأن النفس جوهر] (بسيط مطلق عن الخصوصيات المادية، وبتعلقها بالمادة وبالقوى المادية أي الوهمية والخيالية صارت ذاتها وشعورها بذاتها جزئية وشخصية مادية، ولو انقطعت عن المادة وعن القوى المادية وقطعت تعلقها عن جزئية ذاتها وصفاتها الذي هو عين شعورها بذاتها وصفاتها الجزئية لا يفسد ذاتها ولا شعورها بذاتها وبجميع معلوماتها، بل صارت ذاتها وشعورها بذاتها وبجميع معلوماتها المكتسبة بآلاتها بسيطةً ومطلقةً التي أعلى وأشرف من الجزئية والشخصية المادية. يقين العملية له هو أن يقطع علاقتها عن المادة وعن القوى المادية على حسب ما يمكنها في هذه النشأة، وهو قطع ميلها عن المادة ورفع التفاتها عنها يسيراً يسيراً حتى خلعت عنها وتجرّدت وصارت كأنها ليست بمدبّرة لها، ثم تقطع العلاقة عن جزئية ذاتها وصفاتها التي هي عين شعورها بذاتها وصفاتها الجزئية المادية، فرجعت إلى بساطتها وإطلاقها عن المادة على حسب ما يمكنها في هذه النشأة، والموقن بهذا اليقين يسمّى فانياً في الذات)[١].

وكذلك العلم اليقيني بأنّ النفس كانت من الجواهر المجرّدة، والجواهر المجردة[٢] وعلومها وكمالاتها الذاتيّة لها لا تصير معدومة ولا باطلةً البتة، فهذه النفس البسيطة المطلقة /٩٢/ لو قطعت التعلّق عن ذاتها (البسيطة الذي هو عين شعورها بذاتها البسيطة، وغفلت عن ذاتها)[٣] بالكلية، ومَحَتْ ووَلَهَتْ إلى الذات الحقيقي وكمالات

---

١. ما بين الهلالين ليس في الف.

٢. الف: ـ والجواهر المجرّدة.

٣. ما بين الهلالين ليس في الف.

الحقيقيّة التي فوق البسيط والمطلق تعالى شأنه، لا تصير معدومة ولا يفسد منها شيء، بل صارت ذاتها البسيطة وجميع كمالاتها من العلم والقدرة والشرف والبهاء وأمثالها أشرف وأكمل ممّا كانت.

يقين العملية له هو أن يقطع التعلق عن ذاتها البسيطة الذي هو عين غفلتها التامّة عن الشعور بذاتها البسيطة فصارت كالعقول القادسة والملائكة المهيّمة محواً ووالهاً إلى الله تعالى وتقدس. والموقن بهذا اليقين تسمّى فانياً في فناء الله، وهذه آخر مراتب اليقين وغاية ترقّياته، رزقني الله تعالى ولإخواني الموقنين بحقّ جاه محمّد وآله المعصومين.

فلمّا شرحنا معاني اليقين ومراتبه فلنشرع بالآيات والأحاديث الواردة فيه:

قال الله تعالى: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾[1].

وقال: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾[2].

أقول: هذا إشارة إلى يقين العلمي فقط.

وقال النبي ﷺ لبعض أصحابه: **كيف أصبحت يا فلان؟**

قال: أصبحت ـ يا رسول الله ـ موقناً!

فعجب رسول الله من قوله وقال: **إنّ لكلّ يقين حقيقة، فما حقيقة يقينك؟**

فقال: إنّ يقيني ـ يا رسول الله ـ هو الذي أحزنني وأسهر ليلي وأظمأ هواجري، فعزفتْ نفسي عن الدنيا وما فيها[3].

أقول: قوله ﷺ «لكلّ يقين حقيقة» أي لكلّ يقين علمي حقيقة في الخارج، وقوله: «هو الذي أحزنني» إلى آخره إشارة إلى اليقين العيني الخارجي.

---

١. سورة السجدة، الآية ٢٤.

٢. سورة البقرة، الآية ٥.

٣. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ١٥٩، عن الكافي، ج ٢، ص ٥٣ باب حقيقة الإيمان واليقين، ح ٢.

عن أبي عبدالله ﷺ قال: ليس شيء إلّا وله حدّ.

قلت: جعلت فداك، فما [حدّ التوكّل؟ قال: اليقين. قلت: فما] /٩٣/ حدّ اليقين؟

قال: أن لا يخاف مع الله شيئاً[١].

وعنه ﷺ قال: إنّ أميرالمؤمنين ﷺ جلس إلى حائط مائل يقضي بين الناس، فقال بعضهم: لا تقعد تحت هذا الحائط فإنّه مُعوِرٌ.

فقال أميرالمؤمنين: حرس امرءاً أجلُه!

فلمّا قام سقط الحائط.

قال: وكان أميرالمؤمنين ﷺ ممّا يفعل هذا وأشباهه، وهذا اليقين[٢].

أقول: هذين الحديثين نصّ صريح على يقين العملي فقط[٣].

وقال النبي ﷺ: قلت لجبرئيل ﷺ: ما هو تفسير اليقين؟

قال: الموقن يعمل لله كأنّه يراه، فإن لم يكن يرى الله فإنّ الله يراه، وأن يعلم يقيناً أنّ ما أصابه لم يكن ليخطئه وأنّ ما أخطأه لم يكن ليصيبه[٤].

أقول: هذا إشارة إلى يقين العلمي والعملي[٥] جميعاً.

وقال أميرالمؤمنين ﷺ: لا يجد عبد طعم الإيمان حتّى يعلم أنّ ما يصيبه لم يكن ليخطئه، وأنّ ما أخطأه لم يكن ليصيبه، وأنّ الضارّ النّافع هو الله[٦].

---

١. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ١٤٢، ح ٦. عن الكافي، ج ٢، ص ٥٧ باب فضل اليقين، ح ١.

٢. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ١٤٩، ح ١٠، عن الكافي، ج ٢، ص ٥٨ باب فضل اليقين، ح ٥.

٣. ورد في حاشية ب: فإن قلت: إطلاق لفظ اليقين بمعنى العمل إنما هو إطلاق على الفرع واللازم بمعنى الملزوم وهو ضرب من المجاز!

قلنا: لا يضرّ هذا على ما نحن فيه؛ لأنّ المراد هاهنا أن اليقين بمعنى العمل ورد في الحديث وغيره من كلام الفصحاء، وهو معنى مقول بالتشكيك، وهو قسم من قسمي اليقين سواء كان مجازاً أو حقيقةً، فتأمل. منه دام ظله.

٤. بحار الأنوار، ج ١٠٠، ص ٢٣؛ عن عدّة الداعي، ص ٦٥، وج ٧٤، ص ٢١، ح ٤؛ عن معاني الأخبار.

٥. الف: العملي العلمي.

٦. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ١٤٧ ـ ١٤٨، ح ٩، عن الكافي، ج ٢، ص ٥٨ باب فضل اليقين، ح ٧.

هذا إشارة إلى يقين العلمي فقط.

عن سعيد[١] بن القيس الهمداني قال: نظرت يوماً في الحرب إلى رجلٍ عليه ثوبان فحرّكتُ فرسي فإذا هو أميرالمؤمنين ﷺ، فقلت: يا أميرالمؤمنين، في مثل هذا الموضع؟

فقال: نعم يا سعيد[٢]، إنّه ليس من عبدٍ إلّا وله من الله حافظ وواقية، معه ملكان يحفظانه من أن يسقط من رأس جبل أو يقع في بئر، فإذا أنزل القضا خلّيا بينه وبين كلّ شيء[٣].

(حكى الديلمي في إرشاده عنه ﷺ: لقد كان يُفرش له بين الصفين والسّهام تتساقط [حوله]، وهو لا يلتفت عن ربّه ولا يغيّر عادته[٤].)[٥]

أقول: ولقد صدر أيضاً عن محبّيهم ومواليهم الذين يشيعون بنورهم ويقتفون بآثارهم حالات عجيبة وآثار غريبة في اليقين.

منها ما روى الصدوق عن الرّضا ﷺ أنّه قال: **كان رجلاً من أصحاب عليٍّ ﷺ يقال له قيس، كان يصلّي، فلمّا صلّى ركعةً أقبل أسود سالخ[٦] /٩٤/ فصار في موضع السجود، فلمّا نحّى جبينه عن موضع تطوّق الأسود في عنقه ثمّ انساب في قميصه. وإنّي أقبلت يوماً من الزّرع فحضرت الصّلاة فنزلت فصرت إلى ثمامة، فلمّا صلّيت ركعة أقبل أفعيٌّ نحوي فأقبلت على صلاتي لم أُخفّفها ولم ينقص[٧] منها شيء فدنا منّي ثمّ رجع إلى ثمامة، فلمّا فرغتُ من صلاتي ولم أُخفّف دعائي دعوت بعضهم معي فقلت: دونك الأفعي تحت الثمامة [فقتله] ومن لم يخف إلّا الله كفاه.**[٨]

---

١. الف و ب: سعد.

٢. الف و ب: سعد.

٣. بحار الأنوار، ج ٥، ص ١٠٥، ح ٣١، عن الكافي، ج ٢، ص ٥٨ - ٥٩ باب فضل اليقين، ح ٨.

٤. إرشاد القلوب، ج ٢، ص ٢٢، فصل في عبادته وزهده.

٥. ما بين الهلالين ليس في ب.

٦. الف و ب: سالح.

٧. الف و ب: أنقص.

٨. بحار الأنوار، ج ٨١، ص ٢٤٦، ح ٣٨، عن رجال الكشي.

منها في حبّ الله تعالى

وهو فرع اليقين الفكريّة وتذكّره وأصل كلّ خير وكمال كسبي.

قال الله تعالى: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبّاً لِّلَّهِ﴾[1].

وقال ﷻ: ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾[2].

وقال في الوحي القديم: يا ابن آدم، أنا وحقّي لك محبٌّ، فبحقّي عليك كن لي محبّاً. يا ابن آدم، لا تأنس بأحدٍ ما وجدتني ومتى أردتني باراً قريباً[3].

وقال أيضاً في الوحي القديم: يا داوود، من أحبّ حبيباً صدّق قوله، ومن [أنس بحبيب قبل قوله، ومن] رضي حبيباً رضي فعله، ومن وثق بحبيب اعتمد عليه، ومن اشتاق إلى حبيب جدّ في المسير[4] إليه. يا داوود، ذكري للذاكرين، وجنّتي للمطيعين، وحبّي للمشتاقين، وأنا خاصّة للمحبّين[5].

ومنه أيضاً: يا داوود، أبلغ أهل أرضي أنّي حبيب من أحبّني، وجليس من جالسني ومونس لمن أنس بذكري، وصاحب لمن صاحبني، ومختار لمن اختارني، ومطيع لمن أطاعني، ما أحبّني عبد أعلم ذلك يقيناً من قلبه إلّا قبلته لنفسي، وأحببته حبّاً لا يتقدّم أحدٌ من خلقي، من طلبني بالحقّ وجدني، ومن طلب غيري لم يجدني، فارفضوا - يا أهل الأرض - ما أنتم عليه من غرورها، وهلمّوا إلى كرامتي ومصاحبتي ومجالستي ومؤانستي، وآنسوني /٩٥/ أؤانسكم وأسارع إلى محبّتكم، فإنّي خلقت طينة أحبّائي من طينة إبراهيم خليلي وموسى نجيبي ومحمّد حبيبي،

---

١. سورة البقرة، الآية ١٦٥.

٢. لم يوجد في المصادر.

٣. كلمة الله، ص ٤١٦، عن إرشاد القلوب وكنز الفوائد.

٤. الف وب: السير.

٥. بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٤٠، ح ٢٣ عن إرشاد القلوب، ج ١، ص ١٣٠.

إنّي خلقت قلوب المشتاقين من نوري ونعّمتها بجلالي[١].

وفيه أيضاً قال الله تعالى: يا داوود، إلى كم تذكر الجنّة[٢] ولا تسألني الشوق إليّ؟

قال: يا ربّ، من المشتاقون إليك؟

قال: إنّ المشتاقين إليّ صفّيتهم من كلّ كدر، وأنبهتهم بالحذر، وخرقت من قلوبهم إليّ خرقاً ينظرون إليّ، وإنّي لأحمل قلوبهم بيديّ فأضعها على سمائي، ثمّ أدعو بخيار ملائكتي، فإذا اجتمعوا سجدوا لي فأقول: إنّي لم أدعُكم لتسجدوا لي، ولكنّي دعوتكم لأعرض عليكم قلوب المشتاقين إليّ، وأباهي بكم أهل الشوق إليّ، وإنّ قلوبهم لتضيءُ في سمائي لملائكتي كما تضيء الشمس لأهل الأرض.

يا داوود، إنّي خلقت قلوب المشتاقين من رضواني، ونعّمتها بنور وجهي، واتّخذتهم لنفسي محدّثين، وجعلت أبدانهم موضع نظري إلى الأرض، وقطعت من قلوبهم طريقاً ينظرون به إليّ، يزدادون في كلّ يوم شوقاً.

قال داوود: يا ربّ، أرني أهل محبّتك.

قال: يا داوود، ائت جبل لبنان، فإنّ فيه أربعة عشر نفساً فيهم شبابٌ وفيهم كهول وفيهم مشايخ، فإذا أتيتهم فاقرأهم منّي السّلام وقل لهم: إنّ ربكم يقرئكم السّلام ويقول لكم: ألا تسألوني حاجةً، فإنّكم أحبّائي وأصفيائي وأوليائي، أفرح لفرحكم وأسارع إلى محبّتكم.

فأتاهم داوود، فوجدهم عند عين من العيون يتفكّرون في عظمة الله ﷻ، فلمّا نظروا إلى داوود نهضوا ليتفرّقوا عنه، فقال داوود: إنّي رسول الله إليكم، جئتكم لأبلّغكم رسالة ربّكم. فأقبلوا نحوه، وألقوا أسماعهم نحو قوله، وألقوا أبصارهم إلى الأرض، فقال داوود: إنّ ربّكم يقرئكم السلام ويقول لكم: /٩٦/ ألا تسألوني حاجة؟ ألا تنادونّي أسمع صوتكم وكلامكم؟ فإنّكم أحبّائي وأصفيائي وأوليائي، أفرح لفرحكم، وأسارع إلى محبّتكم، وأنظر إليكم في

---

١. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٢٦، ح ٢٨، عن مسكّن الفؤاد؛ المحجّة البيضاء، ج ٨، ص ٥٨ كتاب المحبّة والشوق.

٢. الف وب: الحبّ.

كلّ ساعة نظر الوالدة الشفيقة الرفيقة .

قال : فجرت الدموع على خدودهم ، وقال شيخهم : سبحانك سبحانك ، نحن عبيدك وبنو عبيدك ، فاغفر لنا ما قطع قلوبنا عن ذكرك في ما مضى من عمرنا .

وقال الآخر : سبحانك سبحانك ! نحن عبيدك وبنو عبيدك ، فامنن علينا بحسن النظر في ما بيننا وبينك .

وقال الآخر : سبحانك سبحانك ، نحن عبيدك ، وبنو عبيدك ، أفنجترئ على الدّعاء وقد علمتَ أنّه لا حاجة لنا في شيء من أمورنا ، فأدم لنا لزوم الطريق إليك ، وأتمّ بذلك المنّة علينا .

وقال الآخر : سبحانك سبحانك ! نحن عبيدك وبنو عبيدك ، نحن مقصّرون في طلب رضاك ، فأعنّا عليه بجودك .

قال الآخر : سبحانك سبحانك ! نحن عبيدك وبنو عبيدك ، من نُطفةٍ خلقتنا ، ومننت علينا بالتفكّر في عظمتك ، أفيتجرئ على الكلام مَن هو مشتغل بعظمتك ، متفكّر في جلالك ، وطَلبتُنا الدنوُّ من نورك !

وقال الآخر : سبحانك سبحانك ! كلّت ألسنتنا عن دعائك ، لعظمة شأنك وقربك من أوليائك وكثرة مننك على أهل محبّتك .

وقال الآخر : سبحانك سبحانك! أنت هديت قلوبنا لذكرك ، وفرّغتنا للاشتغال بك ، فاغفر لنا تقصيرنا في شكرك .

وقال الآخر : سبحانك سبحانك! قد عرفت حاجتنا إنّما هي النظر إلى وجهك .

وقال الآخر : سبحانك سبحانك اكيف يجترئ العبد على سيّده! إذا أمرتنا بالدعاء بجودك فهب لنا نوراً نهتدي به في الظلمات بين أطباق السماوات والأرض .

وقال الآخر : سبحانك سبحانك . ندعوك أن تُقبل علينا وتديمه عندنا . /٩٧/

وقال الآخر : سبحانك سبحانك ، نسألك تمام نعمتك في ما وهبت لنا وتفضّلت به علينا .

وقال الآخر : سبحانك سبحانك . لا حاجة لنا في شيء من خلقك ، فامنن علينا بالنظر إلى جمال وجهك .

وقال الآخر : سبحانك سبحانك! أسألك من بينهم أن تعمي عيني عن النظر إلى الدنيا وأهلها ،

وقلبي عن الاشتغال بالآخرة.

وقال الآخر: سبحانك سبحانك! قد عرفت ـ تباركت وتعاليت ـ أنّك تحبّ أولياءك، فامنن علينا باشتغال القلب بك عن كلّ شيء دونك.

فأوحى الله إلى داوود: قل لهم: قد سمعت كلامكم، وأجبتكم إلى ما أحببتم، فليفارق كلّ واحدٍ منكم صاحبه، وليتّخذ لنفسه سرباً، فإنّي كاشف الحجاب بيني وبينكم حتّى تنظروا إلى جلالي ونوري.

قال داوود: يا ربّ، بما نالوا هذا منك؟

قال: بحسن الظنّ، والكفّ عن الدنيا وأهلها، والخلوات في مناجاتهم [لي]، وإنّ هذا منزل لا يناله إلّا مَن رفض الدنيا وأهلها ولم يشتغل بشيء من ذكرها، ففرغ قلبه لي واختارني على جميع خلقي، فعند ذلك أعطف عليه، وأُفرغ نفسه، وأكشف الحجاب في ما بيني وبينه حتّى ينظر إليّ نظر الناظر بعينه إلى الشيء، وأُريه كرامتي في كلّ ساعة أُقرّبه من نور وجهي. إن مرض مرّضته كما تمرّض الوالدة الشفيقة ولدها، وإن عطش أرويته، وأُذيقه طعم ذكري، فإذا فعلتُ ذلك ـ يا داوود ـ عميتْ نفسه عن الدنيا وأهلها ولم أحببها إليه، لا يفتر من الاشتغال بي، يستعجلني بالقدوم، وأنا أكره أن أُميته؛ لأنّه موضع نظري من بين خلقي. لا يرى غيري ولا أرى غيره، /٩٨/ فلو رأيتَه ـ يا داوود ـ قد ذابت نفسه، ونحلت [جسمه]، وتهشّمت أعضاؤه، وانخلع قلبه. إذا سمع بذكري أُباهي به ملائكتي وأهل سماواتي يزداد خوفاً وعبادة، وعزّتي وجلالي ـ يا داوود ـ لأُقعدنّه في الفردوس، ولأشفينّ صدره من النظر إليّ حتّى يرضى وفوق الرضا[1].

قال الصادق[2] عليه‌السلام في صفة المشتاقين: المشتاق لا يشتهي طعاماً، ولا يلتذّ شراباً، ولا يستطيب رقاداً، ولا يأنس حميماً، ولا يأوي داراً، ولا يسكن عمراناً، ولا يلبس ليّناً، ولا يقرّ قراراً، ويعبد الله ليلاً ونهاراً [...] حتّى يصل إلى ما يشتاق إليه، ويناجيه بلسان شوقه معبّراً عمّا في سريرته، كما أخبر الله عن موسى في ميعاد ربّه بقوله: ﴿وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ﴾[3] وفسّر النبي صلى‌الله‌عليه‌وآله عن حاله

---

١. المحجّة البيضاء، ج ٨، ص ٥٩ ـ ٦١.

٢. ب: ـ قال الصادق.

٣. سورة طه، الآية ٨٤.

أنّه ما أكل ولا شرب ولا نام ولا اشتهى شيئاً من ذلك في ذهابه ومجيئه أربعين يوماً؛ شوقاً إلى ربّه[١].

روى الديلمي في كتابه المسمى بإرشاد القلوب: أنّ شعيباً بكى حتّى عمي فردّ الله بصره، ثم بكى حتى عمي فردّ الله بصره، ثم بكى حتى عمي، فأوحى الله إليه: يا شعيب، إن كان هذا البكاء لأجل الجنّة فقد أبحتها[٢] لك، وإن كان من النّار فقد حرّمتها عليك.

فقال: لا، بل شوقاً إليك.

فقال الله ﷻ: لأجل هذا أخدمتك نبيّي وكليمي موسى عشر سنين[٣].

وفيه[٤] أيضاً: روي أنّ داوود ﷺ خرج[٥] مُصحِراً منفرداً، فأوحى الله إليه: يا داوود، ما لي أراك وحدانيّاً؟

فقال: إلهي اشتدّ الشوق منّي إلى لقائك، وحال بيني وبينك خلقك.

فأوحى الله إليه: ارجع إليهم؛ فإنّك إن تأتني بعبدٍ آبقٍ أُثبتك في اللّوح حميداً[٦].

وقال النبي ﷺ في وصيّته لابن مسعود /٩٩/: أحبب لقاء الله، ولا تكره لقاءه؛ فإنّ الله يحبّ لقاء من يحبّ لقاءه، ويكره لقاء من يكره لقاءه[٧].

وقال الصادق ﷺ: حبُّ الله إذا أضاء على سرّ [عبدٍ] أخلاه عن كلّ شاغلٍ وكلّ ذكر سوى الله.

وقال أمير المؤمنين عليه الصلاة والسلام: حبّ الله نار الله[٨] لا يمرُّ على شيء إلّا احترق، ونور الله لا يطّلع على شيء إلّا أضاء، وسحاب[٩] الله ما ظهر من تحته شيء إلّا غطّاه[١٠]، وريح الله ما تهبّ في شيء إلّا حرّكته، وماء الله يحيى به كلّ شيء، وأرض الله ينبت منها كلّ شيء، فمن أحبّه الله أعطاه

---

١. بحار الأنوار، ج٦٧، ص٢٤، ح٢٤ عن مصباح الشريعة، الباب الثامن والتسعون.

٢. الف وب: بحتها.

٣. إرشاد القلوب، ج١، ص٣٢٧؛ بحار الأنوار، ج١٢، ص٣٨٠، ح١ عن علل الشرائع. بتفصيل أكثر.

٤. ب: منه.

٥. الف وب: أخرج.

٦. إرشاد القلوب، ج١، ص٣٢٧، عنه بحار الأنوار، ج١٤، ص٤٠، ح٢٦.

٧. بحار الأنوار، ج١٤، ص٣٠٨، س١٨ باب مواعظ عيسى وحكمه.

٨. المصدر: ـ الله.

٩. المصدر: سماء.

١٠. الف وب: أعطاه.

كلّ شيء من المال[1] والملك.

وقال النبي ﷺ: إذا أحبّ الله عبداً من أمّتي قذف في قلوب أصفيائه وأرواح ملائكته وسكّان عرشه محبّته[2] ليحبّوه، فذلك المحبّ حقّاً، طوبى له ثمّ طوبى له، وله عند الله شفاعة يوم القيامة[3].

وممّا يناسب في هذا المقام أن يُلتمس قربه ومحبّته بمناجاة المشتاقين والعاشقين ـ الذي أوردناه من قبل في الزبور الأوّل ـ بلسان ضريعٍ وعين دميع، وهو هذا: إلهي من ذا الّذي ذاق حلاوة محبّتك فرام منك بدلاً، ومن ذا الّذي أنِس بقربك فابتغى عنك حولاً، إلهيَ فاجعلنا ممّن اصطفيته لقربك وولايتك[4] إلى آخره.

ثمّ بما يليه وهو: إلهي فاجعلنا من الذين ترسّخت أشجار الشوق إليك في حدائق صدورهم إلى آخره.

ثمّ بدعاء السرّ الذي أعلمه الله نبيّه ﷺ في المعراج، وقال: يا محمّد، إنّ لي علماً أبلّغ به مَن علمه رضائي مع طاعتي، وأغلب له هواه إلى محبّتي، فمن أراد ذلك فليقل: «يا مزيل قلوب المخلوقين من هواهم إلى هواه، ويا قاصر /۱۰۰/ أفئدة العباد لإمضاء القضاء بنفاذ القدر، ثبّت قلبي على طاعتك ومعرفتك وربوبيّتك، وأثبت [في قضائك وقدرك] البركة في نفسي وأهلي[5] ومالي في لوح الحفظ المحفوظ، بحفظك يا حفيظ الحافظ حفظه، واحفظني بالحفظ الذي جعلت من حفظته به محفوظاً، وصيّر شؤوني كلّها بمشيّتك في الطّاعة منّي لك مؤاتية[6]، وحبّب إليّ حبّ ما تحبّ من محبّتك إليّ في الدّين والدّنيا [و] أحيني على ذلك في الدنيا، وتوفّني عليه، واجعلني من أهله على كلّ حال أحببت أم كرهت يا رحيم»، فإنّه إذا قال ذلك لم أُره في دينه فتنة، ولم أُكره إليه طاعتي [ومرضاتي] أبداً[7].

---

١. الف و ب: الملك.

٢. الف و ب: محبّة.

٣. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٢٣ ـ ٢٤، ح ٢٣ عن مصباح الشريعة، الباب ٩٨.

٤. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٩٠.

٥. في حاشية ب: خ ل: أثبت من قضائك وقدرك ويسرك عملي وإرادتك وقصرك عملي وبدني وأهلي.

٦. الف و ب: متواتية.

٧. بحار الأنوار، ج ٩٢، ص ٣١٨ باب في أدعية السرّ، عن البلد الأمين.

منها في الزهد عن الدنيا والبغض فيها

قال الله تعالى: ﴿وَلاَ تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّنْهُمْ زَهْرَةَ ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾[١].

وقال: ﴿وٱعْلَمُوا أَنَّمَا ٱلْحَيَاةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي ٱلأَمْوَالِ وَٱلأَوْلاَدِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ ٱلْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرّاً ثُمَّ يَكُونُ حُطَاماً وَفِي ٱلآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ ٱللهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا ٱلْحَيَاةُ ٱلدُّنْيَا إِلاَّ مَتَاعُ ٱلْغُرُورِ﴾[٢].

وقال: ﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُوا فِي سَبِيلِ ٱللهِ ٱثَّاقَلْتُمْ إِلَى ٱلأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا مِنَ ٱلآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا فِي ٱلآخِرَةِ إِلاَّ قَلِيلٌ * إِلاَّ تَنفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً﴾[٣].

في التوراة[٤] العزيز قال الله تعالى: **يا موسى، بقدر ما يميل قلبك على الدنيا أُخرجُ محبّتي عن قلبك؛ فإنّه لا يجتمع[٥] حبّي وحبّ الدنيا في قلب واحد أبداً**[٦].

عن أبي ذرّ قال النبي ﷺ: **إذا دخل النور القلب انفسح[٧] القلب واستوسع.**

قلت: فما علامة ذلك بأبي أنت وأمّي يا رسول الله؟

قال /١٠١/: قال: **الإنابة إلى دار الخلود، والتجافي عن دار الغرور، والاستعداد للموت قبل نزوله**[٨].

وقال: **يا باذر، أتحبّ أن تدخل الجنّة؟**

قلت: نعم فداك أبي وأمّي.

---

١. سورة طه، الآية ١٣١.

٢. سورة الحديد، الآية ٢٠.

٣. سورة التوبة، الآية ٣٨-٣٩.

٤. الف: في توراة. ب: من توراة.

٥. الف وب: لا أجتمع.

٦. نحوه في المحجّة البيضاء، ج٨، ص ٦١: «في أخبار داوود: إنّ الله تعالى أوحى ...».

٧. الف وب: يفسخ.

٨. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٨١، باب مواعظ النبي ﷺ؛ مكارم الأخلاق، ص ٤٦٤ في وصاياه لأبي ذر.

قال : فاقصر من الأمل ، واجعل الموت نصب عينيك ، واستحي[١] من الله حقّ الحياء[٢] .

قلت : يا رسول الله ، كلّنا نستحيي من الله .

قال : ليس ذلك[٣] الحياء ، ولكن الحياء من الله أن لا تنسى المقابر والبلى ، و[تحفظ] الجوف وما وعى والرأس وما حوى ، ومن أراد كرامة الآخرة فليدَع زينة الدنيا ، فإذاكنت كذلك أصبت ولاية الله تعالى[٤] .

وقال أمير المؤمنين ﷺ : إنّ الحكمة لتنزل من السماء فلا تدخل قلباً فيه همّ غدٍ[٥] .

وقال الصادق ﷺ : إذا أراد الله بعبد خيراً أزهده في الدنيا ، وفقّهه في الدين ، وبصّرها عيوبها ، ومن أُوتيهنّ فقد أُوتي [خير] الدنيا والآخرة .

وقال ﷺ : لم يَطلب أحدٌ الحقّ بباب أفضل من الزهد في الدنيا ، وهو ضدٌّ لما طلب أعداء الحق .

قال الراوي : قلت : جعلت فداك ممّا ذا ؟

قال : من الرغبة فيها .

وقال : ألا من صبّار كريم ، إنّما هي أيّام قلائل ، ألا إنّه حرام عليكم أن تجدوا طعم الإيمان حتّى تزهدوا في الدنيا[٦] .

قال النبي ﷺ لأُسامة بن زيد : يا أُسامة ، عليك بطريق الحقّ ، وإيّاك أن تختلج دونه بزهرة رغبات الدنيا ، وغضارة نعيمها ، وبائد سرورها ، وزائل عيشها .

فقال أُسامة : يا رسول الله ، ما أيسر ما ينقطع به ذلك الطريق ؟

قال : السهر الدائم ، والظمأ في الهواجر ، وكفّ النفس عن الشهوات ، وترك اتّباع الهوى ،

---

١ . المصدر : و استح .

٢ . الف و ب : الحيا . وكذلك الموارد الآتية .

٣ . الف و ب : كذلك .

٤ . بحار الأنوار ، ج ٧٤ ، ص ٨٣ ، باب مواعظ النبي ﷺ ؛ مكارم الأخلاق ، ص ٤٦٥ في وصاياه لأبي ذر .

٥ . لم يوجد في المصادر .

٦ . بحار الأنوار ، ج ٧٠ ، ص ٥٥ ، ح ٢٨ عن الكافي ، ج ٢ ، ص ١٣٠ .

والاجتناب من أبناء الدنيا[١] . /١٠٢/

من حديث القدسيّة المعراجية : يا أحمد ، إن أحببت أن تكون أورع الناس ، فازهد في الدنيا ، وارغب في الآخرة .

فقال : إلهي ، وكيف أزهد في الدنيا وأرغب في الآخرة ؟

قال : خذ من الدنيا خفّاً من الطعام والشراب واللباس ، ولا تدّخر شيئاً لغدٍ ، ودُم على ذكري .

فقال : يا ربّ ، وكيف أدوم على ذكرك ؟

فقال : بالخلوة عن الناس ، وبغضك للحلو والحامض ، وفراغ بطنك وبيتك من الدنيا .

يا أحمد ، واحذَر أن تكون مثل الصبيّ ؛ إذا نظر إلى الأخضر والأصفر أحبّه ، وإذا أعطي شيئاً من الحلو والحامض اغترّ به[٢] .

يا أحمد ، لا تتزيّن بلين اللباس وطيب الطعام ولين الوطأ ؛ فإنّ النّفس مأوى كلّ شرّ ، وهي رفيق كلّ سوء[٣] ، تجرّها إلى طاعة الله فتجرّك إلى معصيته ، وتخالفك في طاعته وتطيعك في ما يكره ، وتطغى إذا شبعت ، وتشكو إذا جاعت ، وتغضب إذا افتقرت ، وتتكبّر إذا استغنت ، وتنسى إذا كبرت ، وتغفل إذا أمنت ، وهي قرينة الشيطان[٤] .

يا أحمد ، ليس من قال «إنّي أحبّ الله» أحبّني ، حتّى يأخذ قوتاً ، ويلبس دوناً ، وينام سجوداً ، ويطيل قياماً ، ويلزم صمتاً ، ويتوكّل عليّ ، ويبكي كثيراً ، ويقلّ ضحكاً ، ويخالف هواه ، ويتّخذ المسجد بيتاً ، والعلم صاحباً ، والزهد جليساً ، والعلماء أحبّاء ، والفقراء رفقاء ، ويطلب رضائي ، ويفرّ من سخطي ، ويهرب من المخلوقين هرباً ، [و] يفرّ من المعاصي فراراً ، ويشتغل بذكري اشتغالاً ، ويكثر التسبيح دائماً ، ويكون بالوعد صادقاً ، وبالعهد وافياً ، ويكون قلبه طاهراً ، وفي الصلاة زاكياً ، وفي الفرائض مجتهداً ، وفي ما عندي من الثواب راغباً ، ومن عذابي راهباً ، ولأحبّائي /١٠٣/ قريناً وجليساً .

---

١. جامع الأحاديث ، ص ٣٣١ عن التحصين لابن فهد عن كتاب المنبئ عن زهد النبي ﷺ .

٢. بحار الأنوار ، ج ٧٤ ، ص ٢٢ ، ح ٦ عن إرشاد القلوب ، ج ١ ، ص ٣٧٣ .

٣. الف و ب : وهي رفيق السوء ، فإن .

٤. بحار الأنوار ، ج ٧٤ ، ص ٢٣ ، ح ٦ عن إرشاد القلوب ، ج ١ ، ص ٣٧٥ .

يا أحمد ، لو صلّى العبد صلاة أهل السّماء والأرض [ويصوم صيام أهل السماء والأرض ،] وطوى [من] الطعام مثل الملائكة ، ولبس لباس العاري[١] ، ثمّ أرى في قلبه من حبّ الدنيا ذرّةً أو سُمعَتها أو رئاستها أو حُليتها[٢] أو زينتها لا يجاورني في داري ، ولأنزعنّ من قلبه محبّتي ،[و] لأظلمنّ قلبه حتّى ينساني ، ولا أذيقه[٣] حلاوة محبّتي ، وعليك سلامي ورحمتي[٤] .

قال الصادق ﷺ : إذا تخلّى المؤمن من الدنيا سما ووجد حلاوة حبّ الله وكان عند أهل الدنيا كأنّه قد خولط ، وإنّما خالط القوم حلاوة حبّ الله فلم يشتغلوا بغيره .

وقال ﷺ : إنّ القلب إذا صفا ضاقت به الأرض حتّى يسمو[٥] .

وقال ﷺ : إنّه[٦] كتب أمير المؤمنين ﷺ إلى بعض أصحابه يعظه : أُوصيك ونفسي بتقوى[٧] مَنْ لا تحلّ معصيته ، ولا يرجى غيره ، ولا الغنى إلّا به ؛ فإنّ من اتّقى الله تعالى عزّ وقوي وشبع وروي ورفع عقله عن أهل الدنيا ، فبدنه مع أهل الدنيا ، وعقله يعاين[٨] الآخرة ، فأطفأ بضوء قلبه ما أبصرت عيناه من حبّ الدنيا ، فقذّر حرامها ، وجانب شبهاتها ، وأضرّ والله بالحلال الصّافي إلّا ما لابدّ منه من كسرة يشدّ بها صلبه ، وثوبٍ يواري به عورته من أغلظ ما يجد وأخشنه ، ولم يكن له في ما لابدّ له منه ثقةٌ ولا رجاءٌ ، فوقعتْ ثقته ورجاؤه على خالق الأشياء ، فجدّ واجتهد ، وأتعب بدنه حتّى بدت الأضلاع وغارت العينان ، فأبدل الله له من ذلك قوّةً في بدنه وشدّةً في عقله[٩] ، وما ذخر له في

---

١ . الف وب : العابدين .

٢ . المصدر : حليتها .

٣ . الف وب : ولا ذائقه .

٤ . بحار الأنوار ، ج ٧٤ ، ص ٣٠ ، عن إرشاد القلوب ، ج ١ ، ص ٣٨١ ؛ مستدرك الوسائل ، ج ١٢ ، ص ٣٦ .

٥ . بحار الأنوار ، ج ٧٠ ، ص ٥٦ ، ح ٢٨ عن الكافي ، ج ٢ ، ص ١٣٠ باب ذم الدنيا ، ح ١٠ .

٦ . الف : أن .

٧ . الف وب : + الله .

٨ . المصدر : معاين .

٩ . جاء في حاشية ب : قال أمير المؤمنين ﷺ : وكأني بقائلكم [يقول] : إذا كان هذا قوت ابن أبي طالب ، فقد قعد به الضعف عن قتال الأقران ومنازلة الشجعان . ألا وإن الشجرة البرّية أصلب عوداً ، والروائع الخضرة أرقّ جلوداً ، والنابتات العذية أقوى وقوداً وأبطأ خموداً . منه .

الآخرة أكثر.

فارفض الدنيا ؛ فإنّ حبّ الدنيا يعمي ويصمّ /١٠٤/ ويبكم ويذلّ الرقاب، فتدارك ما بقي من عمرك، ولا تَقُل غداً وبعد غدٍ ؛ فإنّما هلك من كان قبلك بإقامتهم على الأماني والتسويف، حتّى أتاهم أمر الله بغتةً وهم غافلون، فنقلوا على أعوادهم إلى قبورهم المظلمة الضيّقة، وقد أسلمهم الأولاد وأهلون[1].

فانقطعْ إلى الله بقلب منيب من رفض الدّنيا، وعزمٍ ليس فيه انكسار ولا انخزال، أعاننا الله وإيّاك على طاعته، ووفّقنا وإيّاك لمرضاته[2].

من كتاب سعد الورام ﷺ: قال أمير المؤمنين ﷺ: من اشتاق إلى الجنّة سلا عن الشهوات[3].

و[قال السعد ﷺ:] لا يمكن دفع النّفس عن الشهوات ما لم يمنعها من التنعّم بالمباحات ؛ فإن النّفس إذا لم تمنع بعض المباحات طمعت في المحظورات.

قال السعد ﷺ: فمن أراد حفظ لسانه عن الغيبة والفضول فحقّه أن يلزم السكوت إلّا عن المهمّات، ولا يتكلّم إلّا بحقّ[4]، فيكون سكوته عبادة وكلامه عبادة ؛ لأنّ الذي يشتهي به الحلال هو الذي بعينه يشتهي به الحرام، فالشهوة واحدة [وقد وجب على العبد منعها عن الحرام] فإن لم يعوّدها الاقتصار[5] على قدر الضرورة في الشهوات

---

١. وجاء في حاشية ب: وروي عنهم ﷺ في توبيخ بعض أصحابه وأنا أحذف منه بعضا: «يا أشباحاً بلا أرواح، ويا ذباباً بلا مصباح، يا ذوي الهيئة المعجبة والهيم المعطنة، ما لي أرى أجسامكم عامرة وقلوبكم دامرة!» وقال: «يا طالب الجنّة، ما أطول نومك، وأكلّ مطيتك، وأوهن همتك، فلله أنت من طالب ومطلوب! ويا هارباً من النار، ما أحثّ مطيتك إليها، وما أكسبك لما يوقعك فيها». وروي عنهم في الزهد: «من عرف حقنا، ورجا الثواب بنا، ورضي بقوته نصف مد كل يوم، وما يستر به عورته، وما أكنّ به رأسه، وهم مع ذلك خائفون وجلون...» إلى آخر الحديث. منه.

٢. بحار الأنوار، ج ٧٠، ص ٧٥، ح ٣٩، عن الكافي، ج ٢، ص ١٣٦ باب ذمّ الدنيا، ح ٢٣.

٣. تنبيه الخواطر ونزهة النواظر، ص ٩٧.

٤. الف و ب: الحقّ.

٥. الف و ب: الاقتصاد.

غلبته الشهوة؛ فإنَّ النفس تفرح في التنعم في الدنيا وتركن إليها وتطمئنّ بها أشِراً وبطِراً [حتّى تصير] ممتلئاً به، كالسكران الذي لا يفيق من سكره، وذلك أنّ الفرح بالدّنيا سمّ قاتل يسري في العروق فيُخرِج من القلب الخوف والحزن وذكر الموت وأهوال يوم القيامة[١].

أقول: انظرْ - يا أخي - إلى حسن هذا الحديث وحديث ما قبله كيف جعل النجاة من نار الشهوات موقوفة على ترك التنعّم بالمباحات فضلاً عن المحرّمات؟ وكيف جعل الهلاك لازماً لارتكاب التنعّم بالمباحات، وما أبلغ قوله ﷺ[٢] في هذا المقام: «التنعّم بالمباحات» /١٠٥/ وما أحسن ما فسّره العارف بالذي خرج عن قدر الضروري الذي هو اقتصاد في الشهوات؛ لأنّ التنعّم عبارة عن اتّخاذ الملاذّ الدنيويّة لأجل أنّها ملاذّ، لا لأجل أنّها[٣] قوام للبدن أو قوام للتعيّش في المنزل والمدينة، كما أنّ الاقتصاد عبارة عن اتّخاذ الملاذّ لأجل أنّها قوام للبدن أو التعيّش لا لأنّها ملاذّ. فمن اتّخذ ملاذّ المأكولات مثلاً على قدر ما يقوم به مزاج البدن وآلاته، وهو القدر المعتدل الضروريّ الذي قدّره النفس الشهويّة البهيميّة؛ كما قال ﷺ: **وأضرّ والله بالحلال الصّافي إلّا ما لابدّ منه**[٤] إلى آخره فهو في الحقيقة مستدوٍ[٥] لا متنعم، ومن اتّخذ منها من أجل أنّها ملاذّ فهو يأخذها على قدر قوّة النفس الشهويّة البهيميّة[٦]، لا على قدر الضروري الذي قدّرها النفس[٧] العاقلة، فهو متنعّم بالمأكولات لا مستدوٍ بها. وكذلك الأمر في سائر اللذّات الدنيويّة المتعلّقة بالبدن من الملبس والمنكح، والمتعلّقة بنظام العيش في المنزل والمدينة من الكبر والبهاء وإنفاذ الحكم والمطاعيّة وأمثالها. فمن اتّخذ بقدر

---

١. تنبيه الخواطر ونزهة النواظر، ص ٩٧.

٢. «التنعم بالمباحات» ليس من قوله ﷺ.

٣. الف وب: لأنها.

٤. الكافي، ج ٢، ص ١٣٦، ح ٢٣؛ عنه بحار الأنوار، ج ٧٠، ص ٧٥، ح ٣٩.

٥. الف وب: مستدوي. وكذلك المورد الآتي.

٦. الف و ب: البهيمة.

٧. الف و ب: نفس. وكذلك المورد الآتي.

الضروري[١] الذي قدّره النفس العاقلة المطمئنّة فهو مستدوٍ، ومن اتّخذ على قوّة النفس الوهميّة الأمّارة فهو متنعّم وإن كان لا يطلق لفظ التنعّم في غير المأكولات إلّا بالتوسعة والمجاز. والمتنعّم يجرّه تنعّمه إلى المحظورات كما بيّنه العارف بأوضح البيانات بل أقول: إنّ التنعّم بالمباحات هو عين المحظورات في شريعة المعرضين عن اللغو بالكرامات.

قال الطبرسي[٢] في المجمع: روي أنّ رسول الله ﷺ خرج فرأى قبّة مشرفة، فقال: **ما هذه؟**

قال له أصحابه: هذا لرجلٍ من الأنصار. فمكث حتّى إذا جاء صاحبها فسلّم [عليه] /١٠٦/ في الناس أعرض عنه، وصنع ذلك به مراراً حتّى عرف الرجل الغضب فيه[٣] والإعراض عنه، فشكا ذلك إلى أصحابه وقال: والله إنّي لأنكر نظر رسول الله ﷺ، ما أدري ما حدث فيّ وما صنعت؟

قالوا: خرج رسول الله ﷺ فرأى قبّتك فقال: لمن هذا؟ فأخبرناه، فرجع إلى قبّته فسوّاها بالأرض، فخرج رسول الله ذات يوم فلم يرَ القبّة، فقال: ما فعل بالقبّة التي كانت هاهنا؟

قالوا: شكا إلينا صاحبها إعراضك عنه فأخبرناه فهدمها.

قال: **إنّ كلّ بناء يبنى وبالٌ على صاحبه يوم القيامة إلّا ما لابدّ منه**[٤].

قال ابن الفهد في التحصين: قال رسول الله شاكياً عن المترفين من أمّته: **ترك القوم الطريق، وركنوا إلى الدنيا، ورفضوا الآخرة، وأكلوا الطيّبات، ولبسوا الثياب المزيّنات، وخدمهم**

---

١. ب: الضرورة
٢. الف وب: الطبري.
٣. الف وب: به.
٤. مجمع البيان، ج٧، ص١٩٧ ذيل الآيات ١٢٣ ـ ١٤٠ من سورة الشعراء عن أنس بن مالك؛ وسنن أبي داوود، ج٤، ص٣٦٠، ح٥٢٣٧ باختلاف يسير.

أبناء فارس والرّوم، فهم يغتذون[١] في طيب الطعام، ولذيذ الشراب، وزكيّ الرّيح، ومشيّد البنيان، ومزخرف البيوت، ومنّخذ المجالس، يتبرّج الرجل منهم كما تتبرّج المرأة لزوجها، وتتبرّج النساء بالحليّ والحلل المزيّنة، زيّهم يومئذٍ زيّ الملوك الجبابرة، يتباهون بالجاه واللباس. وأولياء الله عليهم العناء[٢] شحبة[٣] ألوانهم من السهار، منحنيةٌ أصلابهم من القيام، قد لَصِقت بطونهم بظهورهم من طول الصيام، قد أذهلوا أنفسهم وذبحوها بالعطش، طلباً لرضى الله، وشوقاً إلى جزيل ثوابه، وخوفاً من أليم عقابه.

وإذا تكلّم منهم متكلّم بحقّ أو تفوّه بصدق قيل له: أسكت فأنت قرين الشيطان، ورأس الضلالة! يتأوّلون كتاب الله على غير تأويله، ويقولون: ﴿مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي /١٠٧/ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾[٤].[٥]

قال الشيخ[٦] المفيد ﷺ في إرشاده: إنّ أميرالمؤمنين ﷺ خرج ذات ليلة من المسجد وكانت ليلة قمراء، فأمّ الجبّانة[٧] ولحقه جماعة يقفون أثره، فوقف ثمّ قال: من أنتم؟

قالوا: نحن شيعتك يا أميرالمؤمنين.

فتفرّس في وجوههم ثمّ قال: فما لي لا أرى عليكم سيماء الشيعة؟

قالوا: وما سيماء الشيعة يا أميرالمؤمنين؟

قال: صفر الوجوه من السهر، عمش العيون من البكاء، حُدْبُ الظهور من القيام، خُمُصُ البطون من الصيام، ذُبَّل الشفاه من الدّعاء، عليهم غبرة الخاشعين[٨].

---

١. الف وب: يعتدون.

٢. الف وب ومستدرك الوسائل: العباء.

٣. التحصين: مشحبة. مستدرك الوسائل: شاحبة.

٤. سورة الأعراف، الآية ٣٢.

٥. التحصين في صفات العارفين، ص ٢١ ـ ٢٢؛ جامع الأحاديث، ص ٣٣٢ عن التحصين، عن كتاب المنبي عن زهد النبي ﷺ.

٦. ب: ـ الشيخ.

٧. الف وب: فأمر الجبلة.

٨. إرشاد المفيد، ج ١، ص ٢٣٧.

وورد في الوحي القديم: يا داوود، تمسّك بكلامي، وخذ من نفسك لنفسك، ولا تؤمننّ[1] منها فأحجب عنك محبّتي، [و] لا تؤيس عبادي من رحمتي. إقطع شهوتك لي؛ فإنّما أبحت الشهوات لضعفة خلقي. ما بال الأقوياء أن ينالوا الشهوات؛ فإنّها تنقص حلاوة مناجاتي، فإنّما عقوبة الأقوياء عندي في موضع التناول أدنى ما يصل إليهم أن أحجب عقولهم عنّي؛ فإنّي لم أرض الدنيا لحبيبي، ونزّهته عنها[2].

منها في الجوع والصمت والعزلة

يا أحمد، إن أحببت أن تجد حلاوة الإيمان فجوّع نفسك، وألزم لسانك الصمت، وألزم نفسك خشية وخوفاً، فإن فعلت ذلك فلعلك تسلم، وإن لم تفعل فأنت من الهالكين.

يا أحمد، وعزّتي وجلالي ما أوّل عبادة العباد وتوبتهم وقربهم إلّا الصوم والجوع وطول الصمت والانفراد من النّاس، وإنّ أوّل معصية يعمل العباد: شبع البطن، وفتح اللسان في ما لا يعنيه، ومخالطة المخلوقين بأهوائهم.

يا أحمد، إنّ العبد إذا جاع بطنه وحفظ لسانه علّمته الحكمة، فإن كان كافراً تكون حكمته حجّة عليه ووبالاً، وإن كان مؤمناً /۱۰۸/ تكون حكمته له نوراً وبرهاناً وشفاءً ورحمةً، فيعلم ما لم يكن يعلم، ويبصر ما لم يكن يبصر، فأوّل ما يبصر[3] عيوب نفسه حتّى يشتغل بها عن عيوب غيره، وأبصّره[4] دقائق العلم حتّى لا يدخل عليه الشيطان من موضع، وأبصّره حيل الشيطان وحيل نفسه حتّى لا يكون لنفسه عليه سبيل.

يا أحمد، ليس شيءٌ من العبادة أحبّ إليّ من الصّوم والصمت، فمن صام ولم يحفظ لسانه كان كمن قام ولم يقرأ في صلاته شيئاً، فأُعطيه أجر القيام ولا أُعطيه أجر العابدين[5].

---

۱. الف وب: لا تؤتين.

۲. المحجّة البيضاء، ج۸، ص ٦۲؛ بيان معنى الشوق.

۳. المصدر: أبصره.

٤. الف وب: + في.

٥. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ۲۹، عن إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۳۸۱؛ كلمة الله، ص ۳۸۰.

قال: ربِّ دلّني على عمل أتقرّب به إليك ؟

قال: اجعل ليلك نهاراً ونهارك ليلاً.

فقال: يا رب، وكيف يكون ذلك ؟

قال: اجعل نومك صلاةً وطعامك الجوع.

يا أحمد، وعزّتي وجلالي ما من عبدٍ ضمن لي بأربع خصال إلّا أدخلته الجنّة: يطوي لسانه فلا يفتحه إلّا بما يعنيه، ويحفظ قلبه من الوسواس، ويحفظ علمي ونظري إليه، وتكون[1] قرّة عينه الجوع.

[يا أحمد] لو ذقت حلاوة الجوع والصمت والخلوة وما ورثوا منها.

قال: يا رب، ما ميراث الجوع ؟

قال: الحكمة، وحفظ القلب، والتقرّب إلى الله ﷻ، والحزن[2] الدائم، وخفّة المؤونة بين النّاس، وقول الحق، ولا يبالي عاش بيسرٍ أم بعسر.

يا أحمد، هل تعلم بأيّ وقت يتقرّب العبد إليّ ؟

قال: لا يا رب.

قال: إذا كان جائعاً أو ساجداً[3].

في مصباح الشريعة قال الصادق ؈: قلّة الأكل محمودٌ في كلّ حال وعند كلّ قوم ؛ لأنّ فيه مصلحة الظاهر والباطن، والمحمود من الغذاء[4] أربعة: ضرورة، وعُدّة، وفتوح، وقوت ؛ فالأكل بالضرورة للأنبياء[5]، والعدّة للقوّام الأتقياء، والفتوح للمتوكّلين، والقوت للمؤمنين.

وليس شيء أضرّ بقلب من كثرة الأكل، وهي مورثة شيئين: قسوة /١٠٩/ القلب، وهيجان

---

١. الف وب: يكون.

٢. الف وب: حزن.

٣. إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٧٤؛ عنه بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٢.

٤. المصدر: المأكولات.

٥. المصدر: للأصفياء.

الشهوة. والجوع إدام المؤمن وغذاء للرّوح، وطعام للقلب، وصحّة للبدن[١].

في التحصين: ورد في الوحي القديم: يا داوود، حذّر وأنذر أصحابك من أكل الشهوات؛ فإنّ القلوب المتعلّقة بشهوات الدنيا عقولها محجوبة عنّي[٢].

وفي الحديث: من أكل طعاماً للشهوة حرّم الله على قلبه الحكمة[٣].

أقول: كفى في فضيلة الجوع وعظم شأنه وحسن ميراثه ونتائجه الحديث القدسي المعراجي الذي سبق ذكره في الزبور الثاني وهو هذا: قال الله تعالى: يا أحمد، أولّ العبادة الصمت والصوم.

قال: هل تدري ـ يا أحمد ـ ما ميراث الصوم؟

قال: لا يا ربّ.

قال: ميراث الصوم قلّة الأكل وقلّة الكلام، والعبادة الثانية الصمت، ويورث الصمت الحكمة، وتورث الحكمة المعرفة، وتورث المعرفة اليقين، فإذا استيقن العبد لا يبالي كيف أصبح بعسر أو بيسر[٤].

فهذا مقام الراضين، فمن عمل برضاي أكرمته بثلاث خصال: أعرّفه شكراً لا يخالطه الجهل، وذكراً لا يخالطه النسيان، ومحبّة لا يؤثر على محبّتي حبّ[٥] المخلوقين، فإذا أحبّني أحببته وحبّبته[٦] إلى خلقي، وأفتح عين قلبه إلى جلالي وعظمتي، فلا أخفي عليه خاصّة[٧] خلقي، فأناجيه في ظلم اللّيل ونور النهار حتّى ينقطع حديثه مع المخلوقين ومجالسته [معهم]، وأسمعه كلامي وكلام ملائكتي، وأعرّفه السرّ الذي سترته على خلقي، وألبسته الحياء حتّى يستحيي منه الخلق

١. مصباح الشريعة، باب ٤١ في آداب الأكل.

٢. المحجّة البيضاء، ج ٥، ص ١١٥؛ الاختصاص للمفيد، ص ٣٣٥.

٣. التحصين، ص ٦.

٤. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٧ عن إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٧٨ باختلاف كثير.

٥. المصدر: محبّة.

٦. الف: - وحبّبته.

٧. كما في المصادر، وفي الف وب: عليه علم بخاصّة.

كلّهم، ويمشي على الأرض مغفوراً [له]، وأجعل قلبه وعاءً لأسراري، ولا أخفي عليه شيئاً من جنّة ولا نار[١] إلى آخر الحديث.

وقال العالم الربّاني مولانا محمّد محسن أدام الله فيضه العمّاني[٢]، ونعم ما قال: لو لم يكن في الصّوم إلّا /١١٠/ الارتقاء من حضيض حظوظ النفس البهيميّة[٣] إلى ذروة التشبّه بالملائكة الروحانيّة لكفى به فضلاً ومنقبة[٤].[٥]

منها في الورع والتقوى

قال الله تعالى: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ * جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَٰلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ﴾[٦].

وقال ﷻ: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾[٧].

عن حفص قال: سألت أباعبدالله ؏ عن الورع من الناس؟

فقال: الذي يتورّع عن محارم الله[٨].

وعنه ؏ قال: عليكم بالورع، فإنّه لا ينال ما عند الله إلّا بالورع[٩].

وروي عن النبي ﷺ أنّه قال: إنّما سمّي المتقون لتركهم ما لا بأس به حذراً للوقوع في ما به بأس[١٠].

---

١. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٨ عن إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٨٠ باختلاف.

٢. ب: العميم.

٣. الف: البهمية.

٤. الف: فضلاً منقبة.

٥. المحجّة البيضاء، ج ٢، ص ١٢٥ كتاب أسرار الصوم.

٦. سورة النحل، الآية ٣٠ ـ ٣١.

٧. سورة المائدة، الآية ٢٧.

٨. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٢٩٩، ح ٨ عن الكافي، ج ٢، ص ٧٧ باب الورع، ح ٨.

٩. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٢٩٧، ح ٣ عن الكافي، ج ٢، ص ٧٦ باب الورع، ح ٣.

١٠. نحوه في المحجّة البيضاء، ج ٣، ص ٢١٣ عن النبي ﷺ «لا يبلغ العبد درجة المتقين حتّى يدع ما لا بأس به مخافة ما به بأس».

قال الحسين بن علي ﷺ : أُوصيكم بتقوى الله ، فإنّ الله قد ضمن لمن اتّقاه أن يحوّله عمّا يكره إلى ما يحبّ ، ويرزقه من حيث لا يحتسب[١] .

وقال أميرالمؤمنين ﷺ لأبي ذر عند وداعه في اليوم الذي أخرجه العثمان من المدينة وكان ﷺ يشيّعه مع الحسنين و أصحابه : يا باذر[٢] ، والله أن لوكانت السماوات والأرض على عبد رتقاً ثمّ اتّقى الله جعل له منها مخرجاً ، فلا يؤنسك إلّا الحقّ ، ولا يوحشك إلّا الباطل .

قال أبو ذر ﷺ : والله ما أُريد إلّا الله صاحباً ، وما لي مع الله وحشةٌ ، حسبي الله لا إله إلّا هو ، عليه توكّلت وهو ربّ العرش العظيم[٣] .

وقال الصادق ﷺ : التقوى على ثلاثة أوجه : تقوى في الله ، وهو ترك الحلال فضلاً عن الشبهات[٤] ، وهو[٥] تقوى خاصّ الخاصّ ، وتقوى من الله ، وهو ترك الشبهات فضلاً عن الحرام ، وهو تقوى الخاصّ ، /١١١/ وتقوى من خوف النار والعقاب وهو ترك الحرام ، وهو تقوى العامّ .

ومثل التقوى كماء يجري في نهر ، ومَثَل هذه الطبقات الثلاث في معنى التقوى كأشجار مغروسة على حافّة ذلك النهر ، من كلّ لون وجنس ، وكلّ شجرة منها يستمصّ الماء من ذلك النهر على قدر جوهره وطبعه ولطافته وكثافته ، ثمّ منافع الخلق من تلك الأشجار والثمار على قدرها وقيمتها ؛ قال الله تعالى : ﴿صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوانٍ يُسْقىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَها عَلىٰ بَعْضٍ فِي الأُكُلِ﴾[٦] .

فالتقوى للطاعات كالماء للأشجار ، ومَثَل طبائع الأشجار [والثمار] في لونها وطعمها مَثَل مقادير الإيمان ، فمن كان أعلى درجةً في الإيمان وأصفا جوهراً بالروح كان أتقى ، ومن كان أتقى

---

١. بحار الأنوار ، ج ٦٧ ، ص ٢٨٥ ، ح ٨ ، عن عدّة الداعي .

٢. المصدر : أباذر .

٣. بحار الأنوار ٢٢ : ٤٣٥ ، ح ٥١ ؛ عن روضة الكافي ٢٠٦ ـ ٢٠٨ .

٤. الف : الشهوات . ب : الشبهة .

٥. الف وب : هي . وكذلك الموارد الآتية .

٦. سورة الرعد ، الآية ٥ .

كانت عبادته أخلص وأطهر، ومن كان كذلك كان من الله أقرب. وكلّ عبادة غير مؤسّسة على التقوى فهي هباء منثوراً[١]، قال الله تعالى: ﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَم مَّنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ﴾[٢].[٣]

منها في الخوف والرجاء وحسن الظنّ بالله ﷻ:

قال الله تعالى: ﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾[٤].

وقال: ﴿وَلَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾[٥].

وقال: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾[٦].

وقال: ﴿وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِن بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ﴾[٧].

روي عن إسحاق بن عمّار أنّه قال: قال لي أبو عبدالله ؑ: **يا إسحاق، خف الله كأنّك تراه، وإن كنت لا تراه فإنّه يراك، وإن كنت ترى أنّه لا يراك فقد كفرت، وإن كنت /١١٢/ تعلم أنّه يراك ثمّ برزت له بالمعصية فقد جعلته من أهون الناظرين إليك**[٨].

روي عن بعض أصحابنا أنّه قال: قلت لأبي عبدالله ؑ: قوم يعملون بالمعاصي ويقولون: نرجو، فلا يزالون كذلك حتّى يأتيهم الموت.

فقال: **هؤلاء قوم يترجّحون في الأماني، كذبوا ليسوا براجين، إنّ مَن رجا شيئاً طلبه، ومن**

---

١. البحار: «منثور»، خلافاً لمصباح الشريعة.

٢. سورة التوبة، الآية ١٠٩.

٣. بحار الأنوار ٦٧: ٢٩٥ ـ ٢٩٦ ح ٤١ عن مصباح الشريعة، الباب ٨٢ في التقوى.

٤. سورة الأعراف، الآية ٩٩.

٥. سورة يوسف، الآية ٨٧.

٦. سورة الزمر، الآية ٥٣.

٧. سورة الشورى، الآية ٢٨.

٨. الكافي، ج ٢، ص ٦٧ ـ ٦٨، باب الخوف والرجاء، ح ٢؛ عنه بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٣٥٥، ح ٢.

خاف شيئاً هرب منه[١].

وفي نهج البلاغة عن أمير المؤمنين ﷺ أنّه قال ـ بعد كلام طويل لمدّعٍ كاذب أنّه يرجو الله: يدّعي بزعمه أنّه يرجو الله، كذب والله العظيم، ما باله لا يتبيّن رجاؤه في عمله، وكلّ من رجا عُرف رجاؤه في عمله إلّا رجاء الله فإنّه مدخول، وكلّ خوف محقّق إلّا خوف الله فإنّه مغلول، يرجو الله في الكبير ويرجو العباد في الصغير، فيعطي العبد ما لا يعطي الربّ، فما بال الله ـ جلّ ثناؤه ـ يقصر به عمّا يصنع لعباده أ[لا] تخاف أن تكون في رجائك له كاذباً أو تكون لا تراه للرجاء موضعاً، وكذلك إن هو خاف عبداً من عبيده أعطاه من خوفه ما لا يعطي ربّه، فجعل خوفه من العباد نقداً وخوفه من خالقه ضماراً [ووعداً][٢].

وعن النبي ﷺ: والذي لا إله إلّا هو لا يحسن [ظنّ عبدٍ مؤمن بالله إلّا كان الله عند] ظنّ عبده المؤمن [لأنّ الله كريم بيده الخيرات يستحيي أن يكون عبده المؤمن] قد أحسن به الظنّ ثمّ يخلف ظنّه ورجاءه، فأحسنوا بالله الظنّ، وارغبوا إليه[٣].

عن أبي الحسن الرضا ﷺ قال لي: أحسن الظنّ بالله، فإنّ الله تعالى يقول: أنا عند ظنّ عبدي [المؤمن] بي، إن خيراً فخيراً، وإن شرّاً فشرّاً[٤].

قال علي بن إبراهيم في تفسيره أنّه قال رسول الله ﷺ: إنّ آخر عبد يؤمر به إلى النّار، فإذا أُمر به التفت، فيقول الجبّار: رُدّوه فيردّونه[٥]، فيقول له: لم التفتّ [إليّ]؟

فيقول: /١١٣/ يا ربّ، لم يكن ظنّي بك [هذا]؟

فيقول: وما كان ظنّك بي؟

---

١. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٣٥٧، باب الخوف والرجاء، ح ٤ عن الكافي، ج ٢، ص ٦٨، ح ٥.

٢. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٣٥٨، باب الخوف والرجاء، بيان، عن نهج البلاغة.

٣. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٣٦٦، باب الخوف والرجاء، ذيل ح ١٤ عن الكافي، ج ٢، ص ٧١ باب حسن الظنّ بالله، ح ٢.

٤. بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٣٦٦ باب الخوف والرجاء ح ٢ عن الكافي، ج ٢، ص ٧٢ باب حسن الظنّ بالله، ح ٣.

٥. الف وب: يردوه.

فيقول: يا ربّ، كان ظنّي بك أن تغفر لي خطيئتي، وتسكنني جنّتك.

قال: فيقول الجبّار: يا ملائكتي، لا وعزّتي وجلالي وآلائي وعلوّي وارتفاع مكاني، ما ظنّ بي عبدي ساعةً من خير قطّ، ولو ظنّ بي ساعةً من خير ما روّعته بالنّار. أجيزوا له كذبه، وأدخلوه الجنّة.

ثمّ قال رسول الله ﷺ: ليس من عبد يظنّ بالله خيراً إلّا كان عند ظنّه به؛ وذلك قوله تعالى: ﴿وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ ٱلَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنَ ٱلْخَاسِرِينَ﴾[1]

وفي توحيد الصدوق قال: قال رسول الله ﷺ: والذي بعثني بالحقّ بشيراً، لا يعذّب الله بالنّار موحّداً أبداً، وإنّ أهل التوحيد ليشفعون فيشفّعون. ثمّ قال ﷺ: إنّه إذا كان يوم القيامة[2] أمر الله - تبارك وتعالى - بقوم ساءت أعمالهم في دار الدنيا إلى النار، فيقولون: يا ربّنا، كيف تُدخلنا النّار وقد كنّا نوحّدك في دار الدنيا؟ وكيف تحرق بالنّار ألسنتنا وقد نطقتْ بتوحيدك في دار الدنيا؟ وكيف تحرق قلوبنا وقد عقدتْ على أن لا إله إلّا أنت؟ أم كيف تحرق وجوهنا وقد عفّرناها لك في التّراب؟ أم كيف تحرق أيدينا وقد رفعناها بالدعاء إليك؟!

فيقول الله جلّ جلاله: عبادي، ساءت أعمالكم في دار الدنيا، فجزاؤكم نار جهنّم.

فيقولون: يا ربّنا، عفوك أعظم أم خطيئتنا؟

فيقول عزّ وجلّ: بل عفوي.

فيقولون: رحمتك أوسع أو ذنوبنا؟

فيقول عزّ وجلّ: بل رحمتي.

فيقولون: إقرارنا بتوحيدك أعظم أم ذنوبنا؟

فيقول /١١٤/ عزّ وجلّ: بل إقراركم بتوحيدي أعظم.

فيقولون: يا ربّنا، فليسعنا عفوك ورحمتك التي وسعت كلّ شيء.

---

١. بحار الأنوار، ج٦٧، ص ٣٨٤، باب الخوف والرجاء، ح٤٢؛ عن تفسير القمي، ج٢، ص٢٣٦ والآية في سورة فصّلت، الآية ٢٣.

٢. الف وب: +إذا.

فيقول الله جلّ جلاله : ملائكتي ، وعزّتي وجلالي ما خلقت خلقاً أحبَّ إليّ من المقرّين لي بتوحيدي وأن لا إله غيري ، وحقٌّ عليَّ أن لا أُصلي بالنّار أهل توحيدي ، أدخلوا عبادي الجنّة [١].

روي عن أبي جعفر أنّه قال [أي الراوي]: قلت لأبي جعفر ﷺ : إنّ لي حاجة .

قال : تلقاني بمكّة .

فلقيته بمكّة ، فقلت : يا ابن رسول الله ، إنّ لي حاجةً فقال : هات حاجتك . فقلت : يا ابن رسول الله ، إنّي كنت أذنبت ذنباً في ما بيني وبين الله لم يطّلع عليه أحد ، [فعظم عليَّ] وأُجلّك أن أستقبلك به .

قال : فقال : إنّه إذا كان يوم القيامة تجلّى الله لعبده المؤمن فيوقفه على ذنوبه ذنباً ذنباً ، ثمّ يغفرها له لا يطّلع على ذلك ملكٌ مقرّبٌ ولا نبيٌّ مرسَلٌ [٢].

وفي حديث آخر : ويستر عليه من ذنوبه ما يكره أن يوقفه عليه ، ثمّ يقول لسيّئاته : كوني حسنات ؛ وذلك قول الله تعالى : ﴿فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾ [٣].

وفي تحف العقول : قال النبي ﷺ لأمير المؤمنين ﷺ : إنّ الله يعجب من عبده إذا قال : ربّ اغفر لي ؛ فإنّه لا يغفر الذنوب إلّا أنت .

يقول : يا ملائكتي ، عبدي هذا قد علم أنّه لا يغفر الذنوب غيري ، أشهدوا أنّي قد غفرت له [٤].

وفي الخبر الصحيح : إنّ عبداً من العاصين لله والساخطين عليه يرفع يداه إلى الله [٥] ـ تبارك وتعالى ـ ويستغفر فلا ينظر الله ـ تبارك وتعالى ـ إليه ، ثمّ يستغفر ثانياً ويتضرّع فيعرض الله عنه بوجهه الكريم ، ثمّ يستغفر ثالثاً ويتبصبص ، فيقول الله تعالى لملائكته : يا ملائكتي /١١٥/ قد استحييت

---

١ . التوحيد ، ص ٢٩ باب ثواب الموحّدين ، ح ٣١ ؛ وبحار الأنوار ، ج ٧ ، ص ٢٨٧ ، ح ٣ عن ثواب الأعمال .

٢ . بحار الأنوار ٧ : ٢٥٩ ـ ٢٦٠ ، ح ٥ عن كتابي الحسين بن سعيد .

٣ . المصدر السابق . والآية في سورة الفرقان ، الآية ٧٠ .

٤ . بحار الأنوار ، ج ٧٤ ، ص ٦٧ باب مواعظ النبيّ ﷺ ، عن تحف العقول ، ص ١٨ : وصيّة له أخرى إلى أمير المؤمنين ﷺ .

٥ . ب : إليه (بدل : إلى الله) .

من عبدي، وليس له غيري، فقد غفرت له[1].

وينبغي أن يعلم أنّ الرجاء على قسمين:

أحدهما الخالص، وهو رجاء من فضل الله وإحسانه وعنايته المحضة المطلقة فقط.

وثانيهما المشوب والمغشوش بالغير، وهو رجاء من فضل الله تعالى ومن الأخلاق الحميدة والأعمال الحسنة معاً.

والخوف على قسمين:

أحدهما الخالص، وهو خوف من عدالة الحقّ وإعماله تعالى علينا على وفق الاستخفاف فقط[2] أعاذنا الله تعالى من عدله وإنصافه.

وثانيهما المشوب والمغشوش بالغير، وهو خوف من عدله ومن الأخلاق الذميمة والأعمال القبيحة معاً.

فحقيقة الرجاء الخالص هو أنّ العبد بلغ في الرجاء درجةً لو اتّصف بجميع الأخلاق الذميمة والأعمال القبيحة لا ينقص من رجائه من فضل الله وعنايته المحضة المطلقة مثقال ذرّة أبداً؛ لأنّ الراجي المخلص تيقّن بتّة أنّ الأخلاق الذميمة والأعمال القبيحة وإن كانت ناراً وعذاباً كائناً أو سيكون، إلّا أنّه تعالى لا يَجزي المؤمن الحقيقي على حسب استحقاقه في أخلاقه وأعماله، بل يجزي على حسناته فوق ما يستحق بحسناته، وعلى سيّئاته دون ما يستحقّ بسيّئاته إن كان يجزيه بسيّئاته، وتيقّن أيضاً أنّه لا عسر في قدرته القاهرة أن يحرق كلّها بنار محبّته في هذه النّشأة أو في البرزخ، وينبت مكانها الحسنات في طرفة عين، بل يفعل ذلك بفضله وعنايته المحضة. ولا بدّ أن يفعل إن كان طينة العبد وذاته مؤمناً حقيقيّاً في علمه وتقديره، لا غير مؤمن أو

---

١. لم يوجد في المصادر.

٢. الف: ـ وهو خوف... فقط.

مستعار كما ورد في /١١٦/ حديث الطينات، ووقع في هذه النشأة في مثل البشر الحافي وسحرة فرعون مراراً كثيراً لا يكاد أن يحصى، ويمكن أن يكون هو من المؤمنين حقّاً، فلا ينقص رجاءه من فضل الله بسبب الأعمال القبيحة مثقال ذرّة أبداً.

وهذا قول أمير المؤمنين وإمام المتقين سلام الله عليه وعلى آله الطيبين: **كن لما لا ترجو أرجى منك لما ترجو؛ فإنّ موسى عليه السلام خرج يقتبس ناراً لأهله فكلّمه الله ﷻ ورجع نبيّاً، وخرجت ملكة سبأ فأسلمت مع سليمان، وخرج سحرة فرعون يطلبون العزّة لفرعون فرجعوا مؤمنين**[1].

وهذا معنى قولهم عليهم السلام في مناجاتهم: **إلهي، إن كان قد قلّ زادي في المسير إليك، فلقد حسن ظنّي بالتوكّل عليك**[2].

وهذا معنى قوله في الحديث القدسي: **لا يتّكل العاملون على أعمالهم التي يعملونها لثوابي؛ فإنّهم لو اجتهدوا وأتعبوا أنفسهم و[أفنوا] أعمارهم في عبادتي كانوا مقصّرين غير بالغين في عبادتهم كُنه عبادتي في ما يطلبون عندي من كرامتي والنعيم في جنّاتي ورفيع درجاتي**[3] **العلى في جواري، ولكن برحمتي فليثقوا، وبفضلي فليفرحوا، وإلى حسن الظنّ بي فليطمئنّوا؛ فإنّ رحمتي عند ذلك تداركهم، ومنّي يبلغهم رضواني، ومغفرتي يلبسهم عفوي؛ فإنّي أنا الله الرحمن الرحيم، وبذلك تسمّيت**[4].

وحقيقة الخوف الخالص هو أنّ العبد بلغ في الخوف درجة لو اتّصف بجميع الأخلاق الحميدة والأعمال الحسنة لا ينقص من خوفه من عدله تعالى مثقال ذرّةٍ أبداً؛ لأنّ الخائف المخلِص تيقّن بتة أنّ الأخلاق الحميدة والأعمال الحسنة وإن كان لذّة

---

١. بحار الأنوار، ج١٣، ص ٩٢ باب بعثة موسى وهارون، عن تفسير مجمع البيان.

٢. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ١٨٦، الفقرة ١.

٣. الف وب: درجات.

٤. الكافي، ج٢، ص ٦١، باب الرضا بالقضاء، ح ٤، وص ٧١، باب حسن الظن بالله، ح ١.

وجنّة كائنة و[1]سيكون، إلّا أنّه ليس بواجب على الله حتماً وضرورة أن يتفضّل على جميع خلقه في جميع /۱۱۷/ النشئات، بل يفعل على بعض العباد وهو غير المؤمن أو المستعار في بعض النشئات بعدله وبحسب الاستحقاق في هذه النشأة أو في البرزخ وينعم عليه ويثيبه[2]، ثمّ ينزع عنه الأخلاق الحميدة ونتائجها في طرفة عين إن كانت طينة العبد وذاته غير مؤمنة أو مستعار في علمه وتقديره؛ كما ورد في حديث الطينات، ووقع في هذه النشأة في مثل بلعم بن باعور وغيره مراراً كثيراً لا يكاد أن يحصى، ويمكن أن يكون هو من المستعارين ففعل به بالعدل والاستحقاق، ولذلك قال ﷺ في الوحي القديم: **يا ابن آدم، لا تأمن مكري ما لم تجز على الصراط**[3] فلا ينقص خوفه من عدل الله تعالى بسبب الأخلاق الحميدة والأعمال الحسنة مثقال ذرّة أبداً.

فعلامة الرّجاء الخالص هي أن لا ينقص بسبب الأعمال القبيحة، كما أنّ علامة الرّجاء المشوب هي أن ينقص، كما قال العارف الشاذلي ﷺ: ومن علامة الاعتماد على العمل نقصان الرّجاء عند وجود الزلل.

وعلامة الخوف الخالص هي أن لا ينقص بسبب الأعمال الحسنة، كما أنّ علامة الخوف المشوب هي أن ينقص؛ كما قال المصنّف ﷺ: ومن علامة الاعتماد على العبادات ازدياد الخوف عند نقصان الحسنات.[4]

وهذا معنى قول الصّادق ﷺ أنّه قال: **[كان أبي يقول:] ليس من عبد مؤمنٍ إلّا وفي قلبه نوران: نور خيفة، ونور رجاء، لو وزن هذا لم يزد على هذا، ولو وزن هذا لم يزد على هذا**[5].

إلى هذين أشار ﷺ حين سئل عن وصيّة لقمان ﷺ وقال: **كان فيها الأعاجيب**، وكان

---

١. ب: أو.

٢. الف: يثيبه (ـو). ب: ويثابه.

٣. لم يوجد في المصادر.

٤. لم يعلم قائله.

٥. الكافي، ج ٢، ص ٦٧، باب الخوف والرجاء، ح ١.

أعجب ما كان فيها أن قال لابنه: خف الله /١١٨/ خيفةً لو جئته ببرّ الثقلين لعذّبك، وارج الله رجاءً لو جئته بذنوب الثقلين لرحمك[١].

فخوف المؤمن بالجملة كأنّه راجع إلى خوفه وحذره من الله إلى الله من أن يكون طينته مؤمنة مستعارة أو شقيّة ثابتة في علمه وتقديره تعالى، لا أن يكون أخلاقه ذميمة أو أعماله قبيحة، وإن كان من ذلك أيضاً خائفاً[٢] من جهة أنّها علامات الشقا غالباً؛ لأنّه إن كانت طينته سعيدة فهذه الأخلاق والأعمال القبيحة عارضة له من طينة شقيّة غيره، والعارض لا يلزم معروضه دائماً[٣]، ورجاؤه راجع إلى رجائه، وطمعه من الله تعالى أن يكون طينته مؤمنة حقيقةً وسعيدة ثابتة في علمه وتقديره تعالى، لا أن يكون أخلاقه حميدةً وأعماله حسنة، وإن كان من ذلك أيضاً راج من جهة أنّها علامات السعادة غالباً؛ لأنّه إن كانت طينته سعيدة فهي تابعة وراجعةٌ إليها في وقت، وإن كانت شقيّة فهي عارضةٌ له من طينة سعيدة من غيره بسبب مزج الطينين[٤] في علمه وتقديره في الأزل؛ كما ورد عنهم عليهم السلام في حديث الطين.

وفي الكافي: قال أبو عبدالله عليه السلام: **إنّ الله جبل النبيّين على نبوّتهم فلا يرتدّون أبداً، وجبل الأوصياء على وصاياهم فلا يرتدّون أبداً، وجبل بعض المؤمنين على الإيمان فلا يرتدّون أبداً، ومنهم من أُعير الإيمان عارية فإذا هو دعا وألحّ في الدعاء مات على الإيمان**[٥].

وفي توحيد الصدوق قال: قال رجل لأميرالمؤمنين عليه السلام: كيف لي بأن أعلم أنّي من المؤمنين حقّاً؟

قال: **لا يعلم ذلك /١١٩/ إلّا من أعلمه الله على لسان نبيّه وشهد له رسول الله صلى الله عليه وآله بالجنّة، أو**

---

١. المصدر السابق.

٢. الف وب: خائف.

٣. ب: أبداً.

٤. الف: مرج الطينتين.

٥. الكافي، ج٢، ص٤١٩، باب المعارين، ح٥.

شرح الله صدره ليعلم ما في الكتب التي نزّلها الله ﷻ على رسوله وأنبيائه.

قال: قال: يا أمير المؤمنين: ومن يطيق ذلك؟

قال: من شرح الله صدره ووفّقه له، فعليك بالعمل لله في سرّ أمرك وعلانيتك، ولا شيء يعدل العمل[1].

وفي الحديث المعراجيّة: عجبت لعبدٍ لا يدري أنّي راضٍ عنه أو ساخط وهو يضحك![2]

منها في العبادة

قال الله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾[3].

وقال ﷻ: ﴿لَيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ * وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ﴾[4].

قال الصادق ﷺ: قال الله تعالى: يا عبادي الصّادقين، تنعّموا[5] بعبادتي في الدنيا، فإنّكم تتنعّمون بها في الآخرة[6].

وعنه ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: أفضل النّاس من عشق العبادة فعانقها وأحبّها بقلبه وباشرها بجسده، وتفرّغ لها، فهو لا يبالي على ما أصبح من الدنيا على عُسرٍ أم على يسر[7].

عنه ﷺ قال: إنّ العبد ليقوم في اللّيل فيميل به النعاس يميناً وشمالاً، وقد وقع ذقنه على صدره فيأمر الله تعالى أبواب السماء فتفتح ثمّ يقول للملائكة: انظروا إلى عبدي ما يصيبه من[8] التقرّب إليّ

---

١. التوحيد، ص ٢٦٩؛ عنه بحار الأنوار، ج ٩٠، ص ١٤١ ـ ١٤٢.

٢. إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٧٤؛ عنه بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٢.

٣. سورة الحج، الآية ٧٧.

٤. سورة النجم، الآية ٣٩ ـ ٤٢.

٥. الف و ب: تنعّموا.

٦. الكافي، ج ٢، ص ٨٣ باب العبادة، ح ٢.

٧. الكافي، ج ٢، ص ٨٣ باب العبادة، ح ٣.

٨. المصدر: في.

لما[١] لم أفترضه عليه، راجياً منّي ثلاث خصال: ذنباً أغفره له، أو توبة أجدّدها له، أو رزقاً أزيده فيه، أشهدوا ملائكتي أنّي قد جمعتهنّ[٢].

وعنه ﷺ قال: إنّ العبادة ثلاثة: قومٌ عبدوا الله تعالى خوفاً فتلك عبادة العبيد، وقومٌ عبدوا الله تعالى طلب الثواب فتلك عبادة الأُجراء، /١٢٠/ وقوم عبدوا الله تعالى حبّاً له فتلك عبادة الأحرار، وهي أفضل العبادة[٣].

منها في اقتصاد العبادة

قال الله تعالى: ﴿يُرِيدُ اللهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾[٤].

عن أبي عبدالله قال: قال رسول الله ﷺ: يا علي، إنّ هذا الدين متين، فأوغل فيه برفقٍ، ولا تبغّض إلى نفسك عبادة ربّك، فإنّ المنبت ـ يعني المفرط ـ لا ظهراً أبقى ولا أرضاً قطع، فاعمل عمل من يرجو أن يموت هرماً، واحذر حذر من يتخوّف أن يموت غداً[٥].

وعنه ﷺ قال: إنّ الله تعالى إذا أحبّ عبداً فعمل قليلاً جزاه بالقليل الكثير، ولم يتعاظمه أن يجزي بالقليل الكثير له[٦].

وعنه ﷺ قال: مرّ بي أبي وأنا في الطواف وأنا حدث، وقد اجتهدت في العبادة، فرآني وأنا أتصابّ[٧] عرقاً، فقال لي: يا جعفر يا بني، إنّ الله إذا أحبّ عبداً أدخله الجنّة ورضي عنه باليسير[٨].

عن أبي جعفر ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: ألا إنّ لكلّ عبادة شِرّةٌ، ثمّ تصير إلى فترة، فمن

---

١. المصدر: بما.

٢. التهذيب، ج ٢، ص ١٢١، ح ٤٦٠.

٣. الكافي، ج ٢، ص ٨٤ باب العبادة، ح ٥.

٤. سورة البقرة، الآية ١٨٥.

٥. الكافي، ج ٢، ص ٨٧ باب الاقتصاد في العبادة، ح ٦.

٦. الكافي، ج ٣، ص ٨٦ باب الاقتصاد في العبادة، ح ٣.

٧. الف و ب: أنصاب.

٨. الكافي، ج ٢، ص ٨٦ باب الاقتصاد في العبادة، ح ٤.

صارت شِرّة عبادته إلى سنّتي فقد اهتدى، ومن خالف سنّتي فقد ضلّ وكان عمله في تباب. أما إنّي أصلّي [وأنام] وأصوم وأُفطر وأضحك وأبكي، فمن رغب عن منهاجي وسنّتي فليس منّي[1].

منها في الإخلاص وهو ضدّ الرّياء

قال الله تعالى: ﴿وما أُمِروا إلّا ليعبدوا الله مُخْلِصين لَهُ الدِّين﴾[2].

لأنّه ليس لله إلّا الخالص كما قال الله[3] تعالى: ﴿ألا للهِ الدينُ الخالِصُ﴾[4].

وقال: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَل عَمَلاً صالحاً ولا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً﴾[5].

روي عن حذيفة بن اليمان، قال: سألت النبي ﷺ عن الإخلاص ما هو؟ قال: سألت جبرئيل عن ذلك، قال: سألت ربّ العزّة عن ذلك فقال تبارك وتعالى: هو سرٌّ من سرّي، استودعتُه قلب من أحببت من عبادي[6].

وقال النبي ﷺ: من أخلص لله /۱۲۱/ أربعين صباحاً، ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه إلى لسانه[7].

وعنه ﷺ قال: قال الله تعالى: لا أطّلع على قلب عبد فأعلم فيه حبّ الإخلاص لطاعتي لوجهي وابتغاء مرضاتي إلّا تولّيت تقويمه وسياسته، ومن اشتغل [في صلاته] بغيري[8] فهو من مستهزئين بنفسه، مكتوب اسمه في ديوان الخاسرين[9].

قال الباقر ﷺ: لا يكون العبد عابداً لله حقّ عبادته حتّى ينقطع عن الخلق كلّهم إليه تعالى،

---

۱. الكافي، ج ۲، ص ۸۵ باب، ح ۱.

۲. سورة البيّنة، الآية ۵.

۳. ب: ـ الله.

۴. سورة الزمر، الآية ۳.

۵. سورة الكهف، الآية ۱۱۰.

۶. تفسير مجمع البيان، ج ۱، ص ۴۰۹.

۷. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۴۲، ح ۱۰ عن عيون أخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۶۹؛ وج ۶۷، ص ۲۴۹، ح ۲۵ عن عدّة الداعي.

۸. في النسختين: «لغيري»، خلافاً للمصادر.

۹. بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۱۳۶، ح ۳۶.

فحينئذٍ يقول: هذا خالص لي فيقبله بكرمه[١].

وقال الصادق ﷺ: ما أنعم الله ﷻ على عبد أجلّ من أن لا يكون في قلبه مع الله ﷻ غيره[٢].

وقال [النبي ﷺ]: إنّ لكلّ حقّ حقيقة، وما بلغ عبد حقيقة الإخلاص حتّى لا يحبّ أن يُحمد على شيء من عملٍ لله[٣].[٤]

عن سعيد بن جبير قال: جاء رجل إلى النبيّ ﷺ فقال: إنّي أتصدّق وأصل الرحم ولا أصنع ذلك إلّا لله، فيُذكر [ذاك] منّي وأُحمد عليه، فيسرّني ذلك وأُعجب به، فسكت رسول الله ﷺ ولم يقل شيئاً، فنزل قوله تعالى: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً﴾[٥].

أقول: هذان الحديثان الأخيران أوّلهما صريح على أنّ الإخلاص الخالص هو أن لا يحبّ أن يحمد على شيء من عمل الله، وثانيهما كالصّريح.

ولقد جاء في الكافي حديث يناقضهما بحسب الظاهر وهو هذا: روى زرارة عن أبي جعفر ﷺ وقال: سألته عن الرجل يعمل الشيء من الخير فيراه إنسان فيسرّه ذلك؟

فقال: لا بأس، ما من أحد إلّا وهو يحبّ أن يُظهِر الله له في الناس الخير إذا لم يكن صنع ذلك لذلك[٦].

وأنا أجمعهما إن شاء الله /١٢٢/ على حسب المعنيين المحتملين فأقول: السرور بظهور العبادة وحبّ الحمد عليها ينقسم على قسمين:

الأوّل: أنّ شوق الرجل ومراده يتعيّن بمراد نفسه، فيريد بتّة أنّ عبادته يظهر عند

---

١. بحار الأنوار، ج٦٧، ص٩٨، و ٢١١ ح٣٣، عن تفسير الإمام العسكري ﷺ.

٢. بحار الأنوار، ج ٧٠، ص ٢١١.

٣. الف و ب: الله.

٤. بحار الأنوار، ج ٦٩، ص ٣٠٤، ح ٥١، عن عدّة الداعي.

٥. بحار الأنوار، ج ٦٩، ص ٢٨٢، وج ٦٧، ص ٢٢١، عن مجمع البيان، ج٦، ص ٤٩٨.

٦. الكافي، ج ٢، ص ٢٩٧، ح ١٨، عنه بحار الأنوار، ج ٦٩، ص ٢٩٤، ح ١٨.

الخلق من الجنّ والإنس[1] و الملائكة بلا اختيار منه، حتّى لو لم يظهر منها كلّاً أو بعضاً اغتمّ به، وهذا الرجل لم يَصِر عنده مدح الخلق وذمّهم سواء، بل ظنّ أنّ مدح الخلق كمال يستكمل به، فيسرّ بظهور العبادة وبمدحهم عليها، ويغتمّ بخفائها وعدم مدحهم عليها، حتّى يبلغ حاله إلى منزلةٍ لو صار مذموماً عند الحقّ وممدوحاً عند الخلق لا يبالي به نعوذ بالله من ذلك.

والثاني: أنّ شوقه ومراده يتعيّن بإرادة الحقّ ورضاه بحيث لو أظهر الحقّ عبادته وقدره ومنزلته عند الجنّ والإنس والملائكة فيسرّ بذلك من حيث إنّ ذلك من قِبل الحقّ ورضاه، ومن حيث أنّ ظهور الخير لازمٌ لذاته الخيرة الشريفة في الواقع وتابعٌ له؛ لا من حيث إنّ الظهور سببٌ لمدحهم ومدحُهم كمال يستكمل به، فليس به؛ كما أنّ النور لازم لذات الشمس؛ لأنّ ظهور شعاعها كمال يستكمل به ولو لم يظهرها، فيسرّ بذلك أيضاً من حيث إنّ ذلك من فعل الحقّ العليم بمصالح العباد، فهذا الرجل صار عنده مدح الخلق وذمّهم سواءً، وليس عنده كمال ونقص إلّا مدح الله وذمّه لا غير، فلا[2] يسرّ بمدح الغير أصلاً[3].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وإذا تقرّر هذا فأقول: إنّ المنع من الحبّ في الحديثين الأوّلين هو الحبّ بمعنى الأوّل، والجواز في هذا الحديث هو الحبّ بمعنى الثاني؛ لأنّه ما من أحد إلّا وهو يحبّ أن يكون ذاته بمنزلة الشمس التي ظهور شعاعها لازم لها، ولا ينبغي أن لا يحبّ أن يكون كذلك، ولا يكون كذلك إلّا بتسليمه لله تعالى حتّى /۱۲۳/ يظهره الله متى شاء، وما قلنا «أنّ البرّ والخير لازم لذات المؤمن الخيّر، وإظهاره تعالى للمؤمن على الخلائق في النشأتين إنّما هو لأجل إظهار قدره وشأنه ومنزلة ذاته على الخلائق، لا لأنّه يستكمل بمدحهم» مضمونه في الحديث كثير.

---

۱. ب: أو.

۲. ب: حتى.

۳. ب: أيضاً.

منها في عدم الالتفات إلى المدح والذمّ وهو من توابع الإخلاص[١]

قال الصادق عليه السلام: لا يصير العبد[٢] عبداً لله خالصاً حتّى يصير المدح والذمّ عنده سواءً ؛ لأنّ الممدوح عند الله جلّ جلاله لا يصير مذموماً بذمّهم ، وكذلك المذموم لا يصير ممدوحاً بمدحهم ، فلا تفرح بمدح أحدٍ ، فإنّه لا يزيد في منزلتك عند الله ، ولا يغنيك عن المحتوم لك المقدور[٣] عليك ؛ كلّ من مدحك فقد قطع ظهرك ، فما بالك تفرح بقطع الظهر . ولا تحزن أيضاً بذمّ أحدٍ ، فإنّه لا ينقص عنك به ذرّة ، ولا يَحُطّ عن درجتك شيئاً . واكتف بشهادة الله لك وعليك ﴿ وكفى بالله شهيداً ﴾ ، ومن لا يقدر على صرف الذمّ عن نفسه ولا يستطيع تحقيق المدح له كيف يُرجى مدحُه ويخشى ذمُّه ، واجعل وجه مدحك وذمّك واحداً ، وقف في مقامٍ تغتنم فيه مَدْحَ الله جلّ جلاله [لك] ورضاه ؛ فإنّ الخلق خُلقوا [من العجز] من ماء مهين ، وليس لهم إلّا ما سعوا ، وقال: ﴿لا يَمْلِكُونَ لأَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَلا ضَرّاً وَلا مَوْتاً وَلا حَياةً وَلا نُشُوراً﴾[٤].[٥]

قال النبي صلى الله عليه وآله: لا يكمُل إيمان العبد حتّى يكون النّاس عنده بمنزلة الأباعير[٦].[٧]

وقال صلى الله عليه وآله: يا باذر ، لا يفقه الرجل كلّ الفقه حتّى يرى الناس في جنب الله أمثال الأباعير ، ثمّ يرجع إلى نفسه فيكون هو أحقر من كلّ حقير[٨].

وقال أبو جعفر عليه السلام لجابر بن يزيد: يا جابر /١٢٤/أُوصيك بخمس: إن ظُلمتَ فلا تظلم ، وإن خانوك فلا تخن ، وإن كُذّبت فلا تغضب ، وإن مُدحت فلا تفرح ، وإن ذُممت فلا تجزع ، وفكّر

---

١. الف: ـ وهو من توابع الإخلاص.

٢. ب: عبد.

٣. وفي حاشية ب: المقدّر ظ.

٤. سورة الفرقان، الآية ٣.

٥. مصباح الشريعة، الباب ٤٧، في المدح والذمّ، باختلاف.

٦. في المصادر: الأباعر، وكذا في الرواية التالية.

٧. المحاسن، ج ١، ص٨؛ رسائل الشهيد الثاني، ص١٤٦.

٨. بحار الأنوار، ج ٧٤، ص٨٣ باب مواعظ النبيّ صلى الله عليه وآله، عن مكارم الأخلاق، ص ٤٦٥.

في ما قيل فيك ، وإن عرفت من نفسك ما قيل فيك فسقوطك من عين الله ﷻ عند غضبك من الحقّ أعظم عليك مصيبةً ممّا خفت من سقوطك من أعين الناس ، وإن كنت على خلاف ما قيل فيك فثواب اكتسبته من غير أن يتعب بدنك .

واعلم بأنك لا تكون[1] لنا وليّاً حتّى لو اجتمع عليك أهل مصرك وقالوا : إنّك رجل سوء ، لم يحزنك ذلك ، ولو قالوا : إنّك رجل صالح ، لم يسرّك ذلك ، ولكن أعرض نفسك على كتاب الله ، فإن كنت سالكاً سبيله زاهداً في تزهيده راغباً في ترغيبه خائفاً من تخويفه فأثبت وأبشر ، فإنّه لا يضرّك ما قيل فيك ، وإن كنت مبائناً للقرآن فما الّذي تغرّك من نفسك . إنّ المؤمن معتنٍ[2] بمجاهدة نفسه ليغلبها على هواها ، فمرّة يقيم أودها ويخالف هواها في محبّة الله ، ومرّة تصرعه نفسه فيتّبع هواها فينعشه الله فينتعش ويقيل الله عثرته فيتذكّر ، ويفزع إلى التوبة والمخافة بصيرةً ومعرفةً لما زيد فيه من الخوف ، وذلك بأنّ الله يقول : ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَٰٓئِفٌ مِّنَ ٱلشَّيْطَٰنِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ﴾[3] .

وقال عيسى ﷺ في حكمه ومواعظه : طوبى لكم[4] إذا حُسدتم وشُتمتم وقيل فيكم كلّ كلمة قبيحةٍ كاذبةٍ ، حينئذٍ فافرحوا وابتهجوا ، فإنّ أجركم قد كثر في السماء[5] .

منها في الاعتراف بالتقصير والانكسار إلى الله تعالى، وهو ضدّ العجب

قال الله تعالى لعيسى ﷺ : يا عيسى ، انظر في عملك نظر العبد المذنب الخاطئ ، ولا تنظر في عمل غيرك /١٢٥/ بمنزلة الربّ[6] .

قال أبو الحسن ﷺ : إنّ رجلاً من بني إسرائيل عبد الله أربعين سنة ، ثمّ قرّب قرباناً فلم يقبل منه ، فقال لنفسه : ما أُتيتُ[7] إلّا منك ، وما الذّنب إلّا لكِ . قال : فأوحى الله تعالى إليه : ذمّك لنفسك

---

١. الف و ب : لو تكن .

٢. الف وب : مغتني . وفي حاشية ب : فينبغي للمؤمنين أن يعتني (ظ) .

٣. بحار الأنوار، ج ٧٥، ص ١٦٢ باب وصايا الصادق ﷺ ح ١؛ والآية في سورة الأعراف، الآية ٢٠١ .

٤. الف وب : طوباكم (بدل: طوبى لكم) .

٥. بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٣٠٤، ح ١٧ عن تحف العقول .

٦. بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٢٩٨ باب مواعظ عيسى ﷺ ، من الكافي، ج ٨، ص ١٤١ وأمالي الصدوق، ص ٣١٢ .

٧. الف وب : أوتيت .

أفضل من عبادة أربعين سنة[١].

وعنهم ﷺ: من تواضع لله رفعه الله، وهو عند المنكسرة قلوبهم[٢].

وقيل: أوحى الله إلى داوود ﷺ: يا داوود، إنّ أنين المذنبين أحبّ إليّ من تسبيح المسبّحين؛ لأنّ أنين هؤلاء للاحتقار، وتسبيح هؤلاء للافتخار[٣].

قال[٤] الباقر ﷺ: أوحى الله إلى موسى ﷺ: أتدري لِمَ اصطفيتك بكلامي دون خلقي؟

قال: لا يا رب.

قال: يا موسى، إنّي قلّبت عبادي ظهراً لبطن فلم أر أذلّ لي نفساً منك، إنّك إذا صلّيت وضعت خدّيك إلى التراب[٥].

وفي رواية آخر: فأحببت[٦] أن أرفعك من بين خلقي بدلاً من قوله: إذا صلّيت[٧] إلى آخره.

وقال علي بن إبراهيم في تفسيره: أتى أصحاب الأيوب لأيوب ﷺ وكان فيهم شابّ حدثُ السنّ، فقعدوا له[٨] فقالوا: يا أيوب، لو أخبرتنا بذنبك؛ لعلّ الله كان يجيبنا إذا سألناه، وما نرى ابتلاءك بهذا[٩] البلاء الذي لم يبتل به أحدٌ [إلّا] من أمرٍ كنت تستره؟

فقال أيوب: وعزّة ربّي إنّه ليعلم أنّي ما أكلت طعاماً إلّا ويتيمٌ أو ضعيف يأكل معي، وما عرض

---

١. الكافي، ج٢، ص٧٣، باب الاعتراف بالتقصير، ح٣.

٢. أورد الفقرة الأولى: «من تواضع لله رفعه» في البحار، ج١٤، ص٣٠٧ باب مواعظ عيسى ﷺ والثانية في ج٧٠، ص١٥٧ باب الغفلة واللهو، عن دعوات الراوندي: «سئل أين الله؟ فقال: عند المنكسرة قلوبهم».

٣. ولم يوجد في المصادر.

٤. ب: وعن.

٥. الكافي، ج٢، ص١٢٣ باب التواضع، ح٧؛ بحار الأنوار، ج١٣، ص٨، ح٨ عن العلل، ص٧٤، باب ٥٠، ح١.

٦. الف وب: فحببت ما.

٧. عدّة الداعي، ص١٦٥؛ في الاعتراف بالذنب.

٨. المصدر: إليه.

٩. الف وب: هذا.

لي أمران كلاهما طاعةٌ لله إلّا أخذت بأشدّهما على بدني.

فقال الشابّ: سوأةً[١] لكم، عمدتم[٢] إلى نبيّ الله فعيّرتموه حتّى أظهر من عبادة ربّه ما كان يسترهما.

فقال أيوب: يا ربّ، لو جلست مجلس الحكم منك لأدليت بحجّتي.

فبعث الله إليه غمامة فقال: أدلِ /١٢٦/ بحجّتك فقد أقعدتُك[٣] مقعد الحكم، وها أنا ذا قريب ولم أزل.

فقال: يا ربّ، إنّك لتعلم أنّه لم يَعرض لي أمران قطّ كلاهما لك طاعة إلّا أخذت بأشدّهما على نفسي، ألم أحمدك؟ ألم أشكرك؟ ألم أسبّحك؟

قال: فنودي من الغمام بعشرة ألف لسان: يا أيوب، من صيّرك تعبد الله والنّاس عنه غافلون، وتحمده وتسبّحه وتكبّره والنّاس عنه غافلون؟! أتمنّ على الله بما لله فيه المنُّ عليك؟!

قال: فأخذ [أيوب] التراب فوضعه في فيه ثمّ قال: لك العتبى يا ربّ، أنت فعلت ذلك بي.

فأنزل الله عليه ملكاً، فركض برجله فخرج الماء فغسله بذلك الماء، فعاد أحسن ما كان وأطرأ، وأنبت الله له خضراً وردّ عليه أهله وماله وولده وزرعه[٤].

روى الشيخ الصدوق في أماليه عن مالك بن أنس[٥] قال: كان الصادق ﷺ من عظماء العبّاد وكبار[٦] الزهاد الذين يخشون الله ﷻ، وكان كثير الحديث، طيّب المجالسة، كثير الفوائد. وكان إذا قال رسول الله ﷺ، اخضرّ مرّة واصفرّ أُخرى حتّى

---

١. الف وب: شوهاً.

٢. الف وب: عبرتم.

٣. الف وب: أقعدك.

٤. تفسير القمّي، ج ٢، ص ٢١١، ذيل الآية: ﴿وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ...﴾ من سورة «ص»؛ عنه بحار الأنوار، ج ١٢، ص ٣٤٣.

٥. الف وب: ابن عامر (بدل: مالك بن أنس).

٦. المصدر: أكابر.

ينكره من كان يعرفه، ولقد حججت معه سنة فلمّا استوت راحلته عند الإحرام كان كلّما همّ بالتلبية انقطع الصّوت في حلقه، وكاد أن يخرّ من راحلته. فقلت: قل يا ابن رسول الله ولابدّ لك من أن تقول! فقال لي: يا ابن أبي عامر، كيف أجسر أن أقول: لبّيك اللهمّ لبّيك، وأخشى أن يقول لي ﷻ: لا لبّيك ولا سعديك![1]

وقال ابن الفهد ؒ: حدّثني بعض أصحابنا إنّ الله سبحانه أوحى إلى موسى ؑ: إذا جئت للمناجاة فأصحب معك مَن تكونُ خيراً منه. /١٢٧/ فجعل موسى ؑ لا يعترض أحداً إلّا وهو لا يجسر أن يقول: إنّي خير منه، فنزل عن الناس وشرع في أصناف الحيوانات حتّى مرّ بكلب أجرب، فقال: أصحب هذا، فجعل في عنقه حبلاً ثمّ مرّ به، فلمّا كان في بعض الطريق شمّر [الكلب من] الحبل وأرسله. فلمّا جاء إلى مناجاة الربّ سبحانه قال: يا موسى، أين ما أمرتك به؟ قال: يا ربّ، لم أجده. فقال تعالى: وعزّتي وجلالي لو أتيتني بأحدٍ لمحوتك من ديوان النبوّة[2].

فانظري - يا نفس - إلى هذه الأخبار، واعتبري وجودك الضعيف الذليل الحقير الخسيس في جنب وجود النبيّ الكريم والإمام العظيم، وانكسري واضمحلّي وصري فانيةً في فناء عزّته وعظمته وكبريائه، وإن زيّن عدوّك في نظرك أعمالك وتعجّبت منها فاذكري خبر معاذ بن جبل ؒ؛ فإنّ هذه الأخبار قاصمة ظهر العجب والختالة، وضاربةٌ عنق الوجود والأنانيّة.

روى الشيخ الصدوق[3] بإسناده عمّن حدّثه عن معاذ بن جبل، قال: قلت: حدّثني بحديثٍ سمعتَه من رسول الله ﷺ، حفظتَه من دقّة ما حدّثك به[4]؟

---

١. أمالي الصدوق، ص١٤٣، المجلس الثاني والثلاثون، ح٣؛ عنه بحار الأنوار، ج٤٧، ص١٦.

٢. عدّة الداعي، ص٢٠٤، الرياء.

٣. كذا في النسخة. والصحيح: أبو محمّد جعفر بن علي القمّي (نزيل الري) في كتابه المنبئ عن زهد النبيّ ﷺ كما في عدّة الداعي وبحار الأنوار والتحصين.

٤. الف وب: ... حفظته وذكرته في كل يوم من شدته ودقته.

قال: نعم، ثمّ بكا بكاءً طويلاً ثمّ قال: واشوقاه إلى رسول الله ﷺ وإلى لقائه! ثمّ قال: حدّثني رسول الله ﷺ وأنا رديفه، فقال: بينا نحن نسير إذ رفع بصره إلى السّماء فقال: الحمد لله الذي يقضي في خلقه ما أحبّ. ثمّ قال: يا معاذ.

قلت: لبّيك يا رسول الله، إمام الخير ونبيّ الرحمة.

فقال: أحدّثك [شيئاً] ما حدّث نبيّ اُمّته، إن حفظته نفعك عيشك، وإن سمعته ولم تحفظه انقطعت حجّتك عند الله. ثمّ قال: إنّ الله خلق سبعة /۱۲۸/ أملاك قبل أن يخلق السماوات، فجعل في كلّ سماء ملكاً قد جلّلها بعظمته، وجعل على كلّ باب من أبواب السماوات ملكاً بوّاباً، فتكتب[۱] الحفظة عمل العبد من حيث يصبح إلى حين يمسي، ثمّ ترتفع الحفظة بعمله وله نورٌ كنور الشمس، حتّى إذا بلغ إلى السماء الدنيا فتزكّيه وتكثّره، فيقول الملك: قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه! أنا ملك الغيبة، فمن اغتاب لا أدع عمله يتجاوزني إلى غيري، أمرني بذلك ربّي.

قال: ثمّ تجيء الحفظة من الغد ومعهم عملٌ صالح فتمرّ [به] فتزكّيه وتكثره حتّى يبلغ السّماء الثانية، فيقول الملك الذي في السماء الثانية: قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه، إنّما أراد بهذا غرض الدنيا، أنا ملكُ صاحب الدنيا لا أدع عمله يتجاوزني إلى غيري.

قال: ثمّ تصعد الحفظة بعمل العبد مبتهجاً بصدقة وصلاة فيعجب به الحفظة وتجاوزه إلى السماء الثالثة، فيقول الملك: قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه وظهره، أنا ملك صاحب الكبر، فيقول: إنّه عمل وتكبّر [فيه] على الناس في مجالسهم، أمرني ربّي أن لا أدع عمله يتجاوزني إلى غيري.

قال: وتصعد الحفظة بعمل العبد يزهر كالكوكب الدرّي في السّماء وله دويٌّ بالتسبيح والصّوم والحجّ، فتمرّ به إلى السماء الرابعة فيقول الملك: قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه وبطنه، أنا ملك العجب إنّه كان يعجب بنفسه، وإنّه عمل وأدخل نفسه العجب، أمرني ربّي أن لا أدع عمله يتجاوزني إلى غيري.

---

۱. الف و ب: فكتب.

قال : وتصعد الحفظة بعمل العبد كالعروس المزفوفة[١] إلى بعلها فتمرّ به إلى السّماء الخامسة بالجهاد والصّلاة ما بين الصّلاتين ، ولذلك العمل رنين كرنين الإبل عليه ضوء كضوء الشمس ، فيقول الملك : قفوا ، أنا ملك الحسد ، واضربوا بهذا العمل /١٢٩/ وجه صاحبه ، واحملوه على عاتقه[٢] إنّه كان يحسد من يتعلّم أو يعمل لله بطاعته ، وإذا رأى لأحدٍ فضلاً في العلم والعبادة حسده ووقع فيه ، فيحمله على عاتقه[٣] ويلعنه عمله .

قال : وتصعد الحفظة بعمل العبد من صلاة وزكاة وحجّ وعمرة فيتجاوزون[٤] به إلى السماء السادسة ، فيقول الملك : قفوا ، أنا صاحب الرحمة ، اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه واطمسوا عينيه ، لأنّ صاحبه لا يرحم شيئاً ، إذا أصاب عبداً من عباد الله ذنباً للآخرة أو ضرّاً في الدنيا شمت به ، أمرني ربّي أن لا أدع عمله يتجاوزني إلى غيري .

قال : وتصعد الحفظة بعمل العبد بفقهٍ واجتهادٍ وورعٍ وله صوت كصوت الرعد وضوءٌ كضوء البرق ، ومعه ثلاثة آلاف ملك فتمرّ بهم إلى السّماء السابعة فيقول الملك : قفوا واضربوا بهذا العمل[٥] وجه صاحبه ، أنا ملك الحجاب أحجب كلّ عملٍ ليس لله ، إنّما أراد رفعةً عند القوّاد وذكراً في المجالس[٦] وصيتاً في المدائن ، أمرني ربّي أن لا أدع عمله يتجاوزني إلى غيري ما لم يكن لله خالصاً .

قال : وتصعد الحفظة بعمل العبد مبتهجا به من صلاة وزكاة وصيام وحجّ وعمرة وحُسْنُ خلق وصمت وذكرٍ كثيرٍ ، تشيّعه ملائكة السماوات والملائكة السبعة بجماعتهم فيطوون الحجب كلّها حتّى يقوموا بين يديه سبحانه ، فيشهدون له بعمل ودعاءٍ ، فيقول الجبّار : أنتم حفظة عمل عبدي ، وأنا رقيب على ما في نفسه ، إنّه لم يردني بهذا العمل ، عليه لعنتي ![٧] فتقول

---

١. الف و ب : المرفوفة .

٢ و ٣. الف و ب : عاتقه .

٤. المصدر : فيتجاوز .

٥. ب : + على .

٦. وفي حاشيه ب : خ ل : أنا ملك الذكر ، إنّ صاحب هذا العمل أراد منه الذكر في المجالس .

٧. في حاشية ب : نسخه : غرّ الآدميين وغرّكم ولم يغرّني وأنا علاّم الغيوب المطلع على ما في القلوب ،

الملائكة: عليه لعنتك ولعنتنا.

قال: ثمّ بكا معاذ بكاءً شديداً ثمّ قال: قلت: يا رسول الله، ما أعمل ما أخلص فيه؟

قال: اقتد بنبيّك[۱] - يا معاذ - في اليقين.

قال: قلت: أنت رسول الله وأنا معاذ!

قال: وإن كان في عملك تقصير يا معاذ فاقطع لسانك عن /۱۳۰/ إخوانك و[عن] حملة القرآن خاصّة، ولكن[۲] ذنوبك عليك لا تحملها على إخوانك، ولا تزكّ نفسك بتذميم إخوانك، ولا ترفع نفسك بوضع إخوانك، ولا تراء بعملك، ولا تُدخل من الدنيا في الآخرة، ولا تفحش في مجلسك لكي يحذروك بسوء خلقك، ولا تُناج مع رجل وأنت مع آخر، ولا تتعظّم على الناس فيقطع[۳] عنك خيرات الدنيا والآخرة، ولا تمزق الناس بلسانك فتمزقك كلاب أهل النار، قال الله تعالى: ﴿وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطاً﴾[٤]، أفتدري ما الناشطات؟ هي كلاب أهل النار تنشط اللحم والعظم.

قلت: ومن يطيق هذه الخصال؟

قال: يا معاذ، أما إنّه يسير على من يسّره الله عليه[٥].

قال: وما رأيت معاذاً[٦] يكثر تلاوة القرآن كما يكثر تلاوة هذا الحديث[۷].

وحكي أنّ صبيحة ليلة المعراج جاء إبليس اللعين على هيئة شيخ متردّياً بيده

ـ لا يخفى عليّ خافية ولا يعزب عني عادية. علمي بما كان كعلمي بما لم يكن، وعلمي بما مضى كعلمي بما بقي، وعلمي بالأولين كعلمي بالآخرين. إنّما يغرّ المخلوقين الذين لا يعلمون، وأنا علّام الغيوب، عليه لعنتي.

١. في حاشية ب: قال: قلت: كيف النجاة ممّا ذكرت يا رسول الله؟ قال: اقتد بنبيّك.

٢. الف وب: ولكن.

٣. المصدر: فينقطع.

٤. سورة النازعات، الآية ٢.

٥. وفي حاشية ب: نسخه: إنّما يكفيك من ذلك أن تحبّ للناس ما تحبّ لنفسك، فإذن أنت قد سلمت.

٦. الف وب: معاذ.

٧. بحار الأنوار، ج ٨١، ص ٣٥٢ ـ ٣٥٤ عن عدّة الداعي، ج ٢٢٧ ـ ٢٣٠ وفلاح السائل، ص ١٢٤.

عصاه إلى رسول الله ﷺ وصادفه بالباب أميرالمؤمنين، فقال له: مالك ولهذا الحريم أيّها اللعين!

فقال: جئت لحاجةٍ لي. فلم يأذن له وأمر بطرده عن حريم النبوّة، فبينا في هذا الحال إذ جاء جبرئيل ﷺ بالإذن للدخول وعرض حاجته. فلمّا أُذن له دخل فسلّم وقال: يا محمّد، بارك الله لك في معراجك وفي هذه المكرمة التي اختصّك الله بها. يا محمّد، هل رأيت إذا بلغت السّماء السّابعة على الجانب الأيمن تلك الفسحة الّتي غشيها نور الله ﷻ؟

فقال رسول الله ﷺ: نعم، رأيت.

فقال: وهل رأيت على الجانب الأيسر ذلك الصحراء الذي قد اسودّ وغشيته الظلمة؟

فقال: نعم، رأيت.

فقال: وهل رأيت ذلك المنبر المتكسر المسودّ المنكوس على وجهه؟

فقال: نعم، رأيت.

(فقال: وهل رأيت تلك الراية المسودّة المنكوسة؟ فقال: نعم رأيت)[1]

فقال إبليس لعنه الله: /١٣١/ يا محمّد، قد كان يجلس في ذلك المقام حول منبري سبعمئة من الملائكة وأنا على غاية جبروتي وكبريائي، كنت أجلس على ذلك المنبر فأعِظُهم وأُناصحهم، وكان لا يردّ دعائي في أيّ مَنْ أدعو له، وكنت من غاية كبري وإعجابي بنفسي لا أراني محتاجاً إلى الدّعاء للنفسي ولا مفتقراً إلى الاستغفار لذنبي، فكان[2] عاقبة ذلك كلّه أنْ وقع على عنقي الطوق الذي كنت أراه منذ آلاف سنةٍ معلّقاً تحت العرش من اللعنة، وأهْوَوني من أوج الثريّا إلى حضيض الثرى، ومع ذلك إنّي

---

١. ليس في الف.

٢. الف: وكان.

لا أيأس من روح الله تعالى ولا أخيب من رحمته، فأنت أيضاً ـ يا محمّد ـ ينبغي لك أن لا تغترّ بنبوّتك ولا تعجب بكرامتك، وتكون حذراً من أخذ[1] الله خائفاً من غيرته راجياً لرحمته متوقّعاً لرأفته[2].

منها في التفويض والاتّكال على الله تعالى في جميع الأمور والتسليم لأمره وتدبيره العزيز

قال الله تعالى: ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ وَكَفَىٰ بِاللهِ وَكِيلاً﴾[3].

وقال: ﴿وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً * رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلاً﴾[4].

وقال: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللهَ بَالِغُ أَمْرِهِ﴾[5].

وقال: ﴿أَلَيْسَ اللهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾[6].

وقال ﷺ حكاية عن مؤمن آل فرعون: ﴿أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللهِ﴾[7].

في مصباح الشريعة: قال الصادق ؑ: المفوّض أمره إلى الله تعالى في راحة الأبد والعيش الدائم الرغد، والمفوّض حقّاً هو العالي[8] عن كلّ همّة دون الله، كقول أمير المؤمنين ؑ نظماً:

رضيت بما قسّم الله لي وفوّضتُ أمري إلى خالقي

كما أحسن الله في ما مضى كذلك يحسن في ما بقي

والتفويض خمسة أحرف، لكلّ حرف منها حكم، فمن أتى /۱۳۲/ بأحكامه فقد أتى به: التاء من ترك التدبير في الدنيا، والفاء من فناء كلّ همّة غير الله، والواو من وفاء العهد وتصديق

١. ب: ـ أخذ.
٢. لم يوجد في المصادر.
٣. سورة النساء، الآية ٨١.
٤. سورة المزمل، الآية ٨ـ٩.
٥. سورة الطلاق، الآية ٣.
٦. سورة الزمر، الآية ٣٦.
٧. سورة غافر، الآية ٤٤.
٨. الف و ب: الفاني.

الوعد، والياء من اليأس من نفسك واليقين بربّك، والضاد من الضمير الصّافي لله والضرورة إليه، والمفوّض لا يصبح إلّا سالماً من جميع الآفات، ولا يُمسي إلّا معافاً[١] بذنبه[٢].

في عدّة الداعي: قال النبي ﷺ: قلت: يا جبرئيل، وما تفسير التوكّل على الله؟

قال: العلم بأنّ المخلوق لا يضرّ ولا ينفع ولا يعطي ولا يمنع، واستعمال اليأس من المخلوقين، فإذا كان العبد كذلك لم يعمل لأحدٍ سوى الله، ولم يزغ قلبه، ولم يخف سوى الله، فلم يطمع إلى أحدٍ سوى الله، فهذا هو التوكّل على الله[٣].

وعنه ﷺ: لو توكّلتم على الله حقّ توكّله، لرزقكم كما يرزق الطّير، تغدو خماصاً وتروح بطاناً[٤].

عن أبي عبدالله ؈ قال: إذا أراد أحدكم أن لا يسأل ربّه شيئاً إلّا أعطاه، فلييأس من النّاس كلّهم، ولا يكون له رجاء إلّا من عند الله، فإذا علم الله تعالى ذلك من قلبه لم يسأله[٥] شيئاً إلّا أعطاه[٦].

وعنه ؈ قال: أوحى الله تعالى إلى داوود: ما اعتصم بي عبدٌ من عبادي دون أحدٍ من خلقي عرفت ذلك من نيّته ثمّ تكيده السماوات والأرض ومن فيهنّ إلّا جعلت له المخرج من بينهنّ، وما اعتصم عبدٌ من عبادي بأحدٍ من خلقي عرفت ذلك من نيّته إلّا قطعت أسباب السماوات من يديه، وأسخت الأرض من تحته، ولم أبال بأيّ وادٍ هلك[٧].

قال الصادق ؈: قرأت في بعض الكتب أنّ الله ـ جلّ وعزّ ـ يقول: وعزّتي وجلالي ومجدي وارتفاعي على عرشي، لأقطعنّ أمل كلّ مؤمّلٍ غيري باليأس، ولأكسونّه ثوب المذلّة عند الناس، ولأنحينّه من قربي، ولأبعدنّه من وصلي؛ أيؤمّل غيري /١٣٣/ في الشدائد، والشدائد كلّها بيدي! ويرجو غيري، ويقرع بالفكر باب غيري، وبيدي مفاتيح الأبواب وهي

---

١. المصدر: معافى.

٢. مصباح الشريعة، باب ٨٦ في التفويض.

٣. بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ١٣٨، ح ٣، عن معاني الأخبار؛ وعدّة الداعي، ص ٨٤ في أوصاف الخواصّ.

٤. بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ١٥١، ح ٥١.

٥. المصدر: لم يسأل الله.

٦. بحار الأنوار، ج ٧٢، ص ١٠٧، ح ٧ عن أمالي الطوسي.

٧. بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ١٤٤، عن فقه الرضا ؈.

مغلقة، وبابي مفتوح لمن دعاني!

فمن ذا الذي أمّلني لنوائبه فقطعته دونها! ومن ذا الذي رجاني لعظيمة فقطعت رجاءه منّي! جعلت آمال عبادي عندي محفوظة فلم يرضوا بحفظي، وملأت سماواتي ممّن لا يملّ من تسبيحي، وأمرتهم أن لا يغلقوا الأبواب بيني وبين عبادي فلم يثقوا بقولي، ألم يعلم من طرقته نائبة من نوائبي أنّه لا يملك كشفها أحدٌ غيري إلّا من بعدِ إذني؟ فمالي أراه لاهياً عنّي! أعطيته بجودي ما لم يسألني، ثمّ انتزعته عنه فلم يسألني ردّه وسأل غيري.

أفيراني أبدأ بالعطاء قبل المسألة ثمّ أُسأل فلا أُجيب سائلي! أبخيل أنا فيبخّلني عبدي؟ أوليس الجود والكرم لي؟ أوليس العفو والرحمة بيدي؟ أوليس أنا محلّ الآمال فمن يقطعها دوني؟ أفلا يخشى المؤمّلون أن يؤمّلوا غيري؟ فلو أنّ أهل سماواتي وأهل أرضي أمّلوا جميعاً، ثمّ أعطيت كلّ واحدٍ منهم مثل ما أمّل الجميع، ما انتقص من ملكي مثل عضو ذرّة، وكيف ينقص ملك أنا قيّمه؟! فيابؤساً للقانطين من رحمتي، ويا بؤساً لمن عصاني ولم يراقبني[١].

في مصباح الشريعة: قال الصادق عليه السلام في أسرار الحجّ: إذا أردت الحجّ فجرّد قلبك لله من قبل عزمك من كلّ شاغلٍ وحجاب [كلّ] حاجب، وفوّض أمورك كلّها إلى خالقك، وتوكّل عليه في جميع ما يظهر من حركاتك وسكناتك، وسلّم لقضائه وحكمه وقَدَره، ودعِ الدنيا والراحة والخلق، واخرج من حقوقٍ تلزمك من جهة المخلوقين، ولا تعتمد على زادك وراحلتك وأصحابك وقوّتك وشبابك ومالك، مخافة /۱۳۴/ أن يصير ذلك عدوّاً ووبالاً، [فإنّ من ادّعى رضا الله واعتمد على شيء صيّره عليه عدوّاً ووبالاً،] ليعلم أنّه ليس له قوّة ولا حيلة ولا لأحدٍ إلّا بعصمة الله وتوفيقه[٢].

عن تفسير العياشي عن أبي عبدالله عليه السلام ـ في حديث طويل ـ ﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِندَ رَبِّكَ﴾[٣] قال: ولم يفزع يوسف في حاله إلى الله، فلذلك قال الله: ﴿فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ [ذِكْرَ رَبِّهِ] فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾.

قال: فأوحى الله إلى يوسف في ساعته تلك: يا يوسف، من أراك الرؤيا التي رأيتها؟

---

١. بحار الأنوار، ج۶۸، ص۱۳۰، ح۷؛ عن الكافي، ج۲، ص۶۶، ح۷.

٢. مصباح الشريعة، باب ۲۲، في آداب الحجّ.

٣. سورة يوسف، الآية ۴۲.

فقال: أنت يا رب.

قال: فمن حبّبك إلى أبيك؟

قال: أنت يا ربّ.

قال: فمن وجّه السيّارة إليك؟

فقال: أنت يا ربّ.

قال: فمن علّمك الدعاء الذي دعوت به حتى جعل لك من الجبّ فرجاً؟

فقال: أنت يا رب.

قال: فمن جعل [لك] من كيد المرأة مخرجاً؟

فقال: أنت يا رب.

قال: فمن أنطق لسان الصبيّ بعذرك؟

قال: أنت يا ربّ.

قال: فمن صرف [عنك] كيد امرأة العزيز برد[1] النسوة؟

قال: أنت يا ربّ.

قال: فمن ألهمك تأويل الرؤيا؟

فقال: أنت يا ربّ.

قال: فكيف استغثت بغيري ولم تستغث لي، وتسألني أن أخرجك من السجن واستغثت وأمّلت[2] عبداً من عبادي ليذكرك إلى مخلوق من خلقي في قبضتي ولم تفزع إليّ؟ فالبث في السجن بذنبك بضع سنين بإرسالك عبداً إلى عبد[3].

وفي رواية أُخرى: كلّما قال الربّ تعالى: فمن يفعل بك كذا وكذا؟! صاح يوسف ووضع خدّه على الأرض وقال: أنت يا ربّ[4].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

١. المصدر: و.

٢. الف و ب: قلت.

٣. بحار الأنوار، ج ١٢، ص ٣٠١ ـ ٣٠٢، ح ١٠٠ عن تفسير العياشي، ج ٢، ص ١٧٦، ح ٢٣.

٤. تفسير العياشي، ج ٢، ص ١٧٨، ح ٢٩.

وفي رواية أُخرى قال: لمّا قال للفتى: ﴿اُذكرني عند ربّك﴾، أتاه جبرئيل فضربه برجله حتّى كشط له عن الأرض السابعة، فقال له: يا يوسف، انظر ماذا ترى؟

قال: أرى حجراً صغيراً.

ففلق الحجر، فقال: ماذا ترى؟

قال: أرى دودةً صغيرةً.

قال: فمن رازقها؟

قال: الله تعالى. /١٣٥/

قال: فإنّ ربّك يقول: لمَ أنْسَ هذه الدودة في ذلك الحجر في قعر الأرض السابعة، [أ]ظننت أنّي أنساك حتّى تقول للفتى: اذكرني عند ربّك. لتلبثنّ في السجن بمقالتك هذه بضع سنين.

قال: فبكا يوسف عند ذلك حتّى بكا لبكائه الحيطان.

قال: فتأذّى به أهل السجن، فصالحهم على أن يبكي يوماً ويسكت يوماً، فكان في اليوم الذي سكت أسوأ حالاً[١].

في تفسير علي بن إبراهيم: قال الصادق عليه السلام: حُبس إبراهيم وجُمع له الحطب، حتّى إذا كان اليوم الّذي ألقى فيه [نمرود إبراهيم] في النار برز نمرود وجنوده، وقد كان بني لنمرود بناءٌ عالٍ لينظر منه إلى إبراهيم كيف تأخذه النار، فجاء إبليس واتّخذ لهم المنجنيق؛ لأنّه لم يقدر أحدٌ أن يقرب من تلك [النار] عن غَلْوة سهم[٢]، وكان الطائر من مسيرة فرسخ يرجع عنها، فوُضع إبراهيم عليه السلام في المنجنيق، وجاء أبوه إليه ولطمه لطمةً شديدة وقال: ارجع عمّا أنت عليه، [وأنزل الربّ ملائكته إلى السماء الدنيا] ولم يبق شيء إلّا سأل الربّ فيه[٣]، وقالت الأرض: يا ربّ، ليس على بسيطي[٤] أحدٌ يعبدك من بين الأنام غيره فيحترق[٥]، وضجّت الملائكة وقالت: ربّ

---

١. تفسير العياشي، ج ٢، ص ١٧٧، ح ٢٧.

٢. الف: غلوة منهم. ب: علوة منهم. والغَلْوَة: رمية سهم أبعد ما تقدر عليه.

٣. المصدر: إلّا طلب إلى ربّه.

٤. المصدر: ظهري.

٥. المصدر: فيحرق.

هذا خليلك إبراهيم يحترق[١].

فقال جلّ جلاله: أما إنّه إن دعاني كفيته.

وقال جبرئيل ﷺ: إلهي، خليلك إبراهيم، ليس في الأرض من يعبدك غيره، سلّطت عليه عدوّه ليحرقه بالنّار؟!

فقال تعالى: إنّما يقول هذا عبد مثلك يخاف الفوت، هو عبدي آخذه إذا شئت، فإن دعاني أجبته.

فدعا إبراهيم [ربّه] بسورة الإخلاص: يا الله [يا واحد] يا أحد يا صمد، يا من لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد، نجّني من النّار برحمتك.

قال: فالتقى معه جبرئيل في الهواء وقد قُذف /١٣٦/ من المنجنيق، فقال: يا إبراهيم، هل لك إليّ من حاجة؟

قال: أمّا إليك فلا، وأمّا إلى ربّي وربّ العالمين فنعم. فدفع إليه خاتماً مكتوباً عليه: لا إله إلّا الله، محمّدٌ رسول الله، ألجأت أمري إلى الله، وأسندت ظهري إلى قوّة الله، [وفوّضت أمري إلى الله]، ما شاء الله، لا حول ولا قوّة إلّا بالله، فأوحى الله تعالى إلى النّار: ﴿كوني برداً﴾. فاضطربت أسنان إبراهيم من البرد حتّى قال: ﴿وسلاماً على إبراهيم﴾، فانحطّ جبرئيل معه وجلس[٢] يحدّثه وهما في روضة خضراء، ونظر إليه نمرود وهو على تلك الحال، فقال: من اتّخذ إلهاً فليتّخذ مثل إله إبراهيم. يا آزر، ما أكرم ابنك على ربّه!

قال ﷺ: لمّا أمر الله سبحانه النّار ﴿كوني برداً وسلاماً﴾، لم يعمل النار في الدنيا ثلاثة أيّام[٣].

وفي تفسير الطبري: قيل: إنّ إبراهيم أُلقي في النار وهو ابن ستّ عشر سنة[٤].

عن أبان قال: جاء رجلٌ إلى الصادق ﷺ فقال: بأبي أنت وأمّي علّمني موعظة.

---

١. المصدر: يحرق.

٢. المصدر: ... جبرئيل وجلس معه.

٣. بحار الأنوار، ج ١٢، ص ٣٢ـ٣٣ عن تفسير القمّي، ج ٢، ص ٤٧ـ٤٨.

٤. بحار الأنوار، ج ١٢، ص ٢٥.

فقال له ﷺ: إن كان الله تعالى يكفل بالرزق فاهتمامك لماذا؟ وإن كان الخلف من الله تعالى فالبخل لماذا؟ وإن كانت العقوبة من الله تعالى النار فالمعصية لماذا؟ وإن كان الموت حقاً فالفرح لماذا؟ وإن كان العرض على الله حقاً فالمكر لماذا؟ وإن كان الشيطان عدوّاً فالغفلة لماذا؟ وإن كان الممرّ على الصراط حقاً فالعجب لماذا؟ وإن كان كلّ شيء بقضاء من الله وقدر فالحزن لماذا؟ وإن كانت الدنيا فانية فالطمأنينة إليها لماذا[1]؟

منها في الصبر

قال الله تعالى: ﴿الٓمٓ ۞ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتْرَكُوٓا أَن يَقُولُوٓا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ۞ وَلَقَدْ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ ٱلْكَاذِبِينَ﴾[2].

روي عن أبي الحسن ﷺ أنّه[3] /١٣٧/ قال: جاء العباس إلى أميرالمؤمنين ﷺ فقال له: إمش حتّى يبايع لك الناس.

فقال ﷺ: أتراهم فاعلين؟

قال: نعم.

قال: فأين قول الله: ﴿أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتْرَكُوٓا﴾ الآيات.[4]

وقال ﷻ: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا ٱلْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَاهَدُوا مِنكُمْ وَيَعْلَمَ ٱلصَّابِرِينَ﴾[5].

وقال ﷻ: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ ٱلْخَوْفِ وَٱلْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ ٱلْأَمْوَالِ وَٱلْأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ ٱلصَّابِرِينَ ۞ ٱلَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوٓا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ۞ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ ٱلْمُهْتَدُونَ﴾[6].

---

١. نحوه في كلمة الله، ص ٤٧١، السورة الرابعة والعشرون.
٢. سورة العنكبوت، الآية ١ ـ ٣.
٣. الف: ـ أنّه.
٤. تفسير القمّي، ج ٢، ص ١٢٥، سورة العنكبوت.
٥. سورة آل عمران، الآية ١٤٢.
٦. سورة البقرة، الآية ١٥٥ ـ ١٥٧.

في الكافي عن أبي عبدالله ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: إنّ الله أخذ ميثاق المؤمن على بلايا أربع؛ أشدّها عليه: مؤمن يقول بقول يحسده، أو منافق يقفو أثره، أو شيطان يغويه، أو كافر يرى جهاده، فما بقاء المؤمن بعد هذا[١]؟

ومنه[٢] عن أبي عبدالله ﷺ قال: ما أفلت المؤمن من واحدة من ثلاث، ولربّما اجتمعت الثلاث عليه: إمّا بعض[٣] مَنْ يكون معه في الدار يغلق عليه بابه [يؤذيه]، أو جارٌ يؤذيه، أو مَنْ في طريقه إلى حوائجه يؤذيه، ولو أنّ مؤمناً على قلّة جبل لبعث الله تعالى إليه شيطاناً يؤذيه، ويجعل الله له من إيمانه أنساً لا يستوحش معه إلى أحدٍ[٤].

ومنه أيضاً عن أبي عبدالله ﷺ قال: أخذ الله ميثاق المؤمن [على] أن لا يُصدَّق مقالته، ولا ينتصف من عدوّه، وما من مؤمن يشفي نفسه إلّا بفضيحتها؛ لأنّ كلّ مؤمن مُلجَم[٥].

قال علي بن إبراهيم في تفسيره: قوله تعالى: ﴿إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا﴾ ـ إلى قوله ـ ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾[٦] إنّ عاداً كانت بلادهم في البادية، وكان لهم زروع كثيرة ونخيلٌ /١٣٨/ وأعمارٌ طويلة [وأجسام طويلة]، وكانوا يعبدون الأصنام، فبعث الله إليهم هوداً يدعوهم إلى الإقرار بالله وترك عبادة الأصنام، فأبوا ولم يؤمنوا وآذوا هوداً، فكفّت السماء عنهم سبع سنين، وكان لهود زرعاً فجاء إلى منزله جماعة يطلبونه، فخرجت عليهم امرأة شمطاء عوراء شوهاء[٧]، فقالت: من أنتم؟

قالوا: من بلاد كذا، أجدبت بلادنا، فجئنا إلى هود ليدعو لنا الله أن يمطر.

قالت: لو استجيبت لهودٍ دعا لنفسه، فقد أحرق زرعه لعدم الماء!

---

١. بحار الأنوار، ج ٦٥، ص ٢١٦، ح ٦؛ عن الكافي، ج ٢، ص ٢٤٩ باب ما أخذه الله على المؤمن من الصبر، ح ٢.
٢. ب: + أيضاً.
٣. الف: بغض. في المصادر أيضاً اختلاف.
٤. الكافي، ج ٢، ص ٢٤٩، ح ٣.
٥. الكافي ٢: ٢٤٩ ح ١.
٦. سورة هود، الآية ٥٠.
٧. المصدر: ـ شوهاء.

قالوا: فأين هود؟

قالت: في موضع كذا.

فجاؤوا إليه وقالوا: يا نبيّ الله، قد أجدبت بلادنا ومُنِعنا المطر، فاسأل الله ليمطر.

فهيّأ هود للصّلاة[1] وصلّى ودعا لهم، وقال: ارجعوا فقد أُمطرتم[2] وأخصبت بلادكم.

فقالوا: يا نبيّ الله، إنّا رأينا عجباً!

قال: وما رأيتم؟

قالوا: رأينا في منزلك عجوزاً شمطاء عوراء، فقالت كذا وكذا.

قال هود: هي أهلي، وأنا أدعو الله لها بالبقاء.

قالوا له: وكيف ذلك؟

قال: لأنّه ما خلق الله مؤمناً إلّا وله عدوٌّ يؤذيه، فلئن يكون عدوّي في أسري ممّن أملكه خير من أن يكون هو مالكي[3].

ومنه أيضاً في قصّة أيّوب عليه السلام مرويّاً بإسناده عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال: ثمّ قال إبليس: يا ربّ، سلّطني على بدنه، فسلّطه على بدنه ما خلا عقله وعينه، فنفخ فيه إبليس فصار قرحة واحدة من قرنه إلى قدمه فبقي[4] في ذلك دهراً يحمد الله ويشكره حتّى وقع[5] في بدنه الدود، وكانت تخرج من بدنه فيردّها ويقول: ارجعي إلى موضعك الذي خلقك الله منه، ونتن حتّى أخرجه أهل القرية من القرية وألقوه على المزبلة خارج القرية[6].

وروي عنهم عليهم السلام /١٣٩/ أنّه: من صبر على خُلق امرأته واحتسب ذلك في دينه، أعطاه الله

---

١. الف وب: الصلاة.

٢. الف وب: مطرتم.

٣. تفسير القمّي، ج١، ص٣٣٠.

۴. الف وب: فيبقى.

۵. الف وب: يقع.

۶. تفسير القمّي، ج٢، ص٢١٠ ذيل الآية: ﴿وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ ...﴾ من سورة «ص»؛ عنه البحار، ج١٢، ص٣٤٢، ح٣.

بكلّ يومٍ وليلةٍ من الثواب مثل ذلك ما أعطى أيّوب [أنا الله] على بلائه[١].

في[٢] التوراة العزيز قال الله تعالى: شهدت نفسي لنفسي [أنا الله] لا إله إلّا أنا، وحدي لا شريك لي، محمّد عبدي ورسولي، ومن لم يرض بقضائي، ولم يصبر على بلائي، ولم يشكر على نعمائي، ولم يقنع بعطائي، فليخرج من أرضي وسمائي، وليطلب ربّاً سوائي[٣].

ولقد جاء في الأخبار أنّ نبيّاً من الأنبياء شكا بعض ما ناله من المكروه إلى الله تعالى، فأوحى الله[٤] إليه: تشكوني ولستُ بأهل ذمٍّ ولا شكوى، هكذا [كان] بدؤ شأنك في علم الغيب فلم تسخط قضائي عليك، أتريد أن أُغيّر الدنيا لأجلك أو أُبدّل اللّوح المحفوظ بسببك فأقضي ما تريد دون ما أُريد، ويكون ما تحبّ دون ما أُحبّ، فبعزّتي حَلَفْتُ لئن تلجلج[٥] هذا في صدرك مرّة أُخرى لأسلبنّك ثوب النبوّة ولأوردنّك النّار ولا أُبالي[٦].

قال الصادق ﷺ: الصبر يُظهر ما في بواطن العباد من النور والصفاء، والجزع يظهر ما في بواطنهم من الظلمة والوحشة[٧].

وعنه ﷺ قال: إنّ الحرّ حرٌّ على جميع أحواله، إن تأتيه نائبة صبر لها، وإن تداكّت عليه المصائب لم تكسره وإن أُسِر وقهر واستبدل بالبسر عسراً، كما كان يوسف الصدّيق الأمين ﷺ لم يضرر حرّيّته أن استُعْبِد وقُهر وأُسر، ولم تضرّه ظلمةُ الجبّ ووحشته، وما ناله أن منّ الله عليه، فجعل الجبّار العاتي له عبداً بعد أن[٨] كان مالكاً فأرسله ورحم به أمّة، وكذلك الصّبر يعقّب خيراً، فاصبروا ووطّنوا أنفسكم على الصّبر تؤجروا[٩].

---

١. تفسير القمّي، ج ٢، ص ٢٤٠؛ عنه البحار، ج ١٢، ص ٣٤٢.

٢. ب: من.

٣. إحياء علوم الدين، ج ٤، ص ٣٤٥؛ الجامع الصغير، ص ٣٧٣، الرقم ٦٠٠٣؛ المحجّة البيضاء، ج ٨، ص ٨٩.

٤. ب: + تعالى.

٥. المصدر: اختلج.

٦. المحجّة البيضاء، ج ٨، ص ٨٩.

٧. مصباح الشريعة، الباب ٩١ في الصبر؛ عنه بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٩٠، ح ٤٤.

٨. الف وب: إذ.

٩. بحار الأنوار، ج ٧٩، ص ١٣٩، عن مسكّن الفؤاد؛ وج ٦٨، ص ٦٩، ح ٣، عن الكافي، ج ٢: ص ٨٩، ح ٥.

عن أبي الصباح قال: /١٤٠/ قلت لأبي عبدالله ﷺ: ما أصاب المؤمن من بلاء أفبذنب؟

قال: لا، ولكن ليسمع الله أنينه وشكواه ودعاءه ليكتب له الحسنات ويحطّ عنه السيّئات، وإنّ الله ليعتذر إلى عبده المؤمن كما يعتذر الأخ إلى أخيه فيقول: لا وعزّتي وجلالي ما أفقرتك لهوانك عليّ، فارفع هذا الغطاء، فيكشف فينظر في عوضه فيقول: ما ـ ضرّني يا ربّ ـ ما زويت عنّي، وما أحبّ الله قوماً إلّا ابتلاهم، وإنّ عظيم الأجر لمع عظيم البلاء[1].

وقال النبي ﷺ: ليُكتب للعبد الدرجة العليّة في الجنّة فلا يبلغها عمله، فلا يزال يتعهّدُ بالبلاء حتّى يبلغها[2].

عن أبي جعفر ﷺ قال: قال الله تعالى: وعزّتي وجلالي لا أُخرج عبداً لي من الدنيا أُريد رحمته إلّا استوفيت كلّ سيّئة هي له: إمّا بتضيّق في رزقه، أو ببلاء في جسده، [و] إمّا بخوف أُدخله عليه، فإن بقي عليه شيء شدّدت عليه الموت. قال: وقال الله ﷻ: لا أُخرج عبداً لي من الدنيا أُريد عذابه إلّا استوفيت كلّ حسنة له: إمّا بالسعة في رزقه، أو بالصحّة في جسده، وإمّا بأمنٍ أُدخله عليه، فإنّ بقي شيء هوّنت عليه الموت[3].

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

وعنه[4] ﷺ قال: مرّ نبيّ من أنبياء بني إسرائيل برجل بعضه تحت حائطٍ وبعضه خارجٌ منه قد نقبته الطير ومزّقته الكلاب، ثمّ مضى فوقعت له مدينة فدخلها فإذا هو عظيم من عظمائها ميّت على سرير مسجّى بالديباج حوله المجامر، فقال: يا ربّ، أشهد أنّك حكم عدل لا تجور، هذا عبدك لا يشرك بك طرفة عين أمتّه بتلك الميتة، وهذا عبدك لم يؤمن بك طرفة عين أمتّه بهذه الميتة ؟!

قال الله ﷻ: [عبدي]، أنا كما قلت حكم عدل لا أجور، ذلك عبدي كانت له عندي سيّئة وذنبٌ فأمتّه بتلك الميتة لكي يلقاني ولم يبق عليه شيء، وهذا عبدي كانت له عندي حسنة فأمتّه بهذه

---

١. بحار الأنوار، ج٧٨، ص١٩٣، عن العدّة.

٢. مشكاة الأنوار، ص٥١٧ مع اختلاف.

٣. كلمة الله، ج ٧٠، ص ٧١ عن الكافي باختلاف.

٤. ب: عن أبي جعفر.

/١٤١/ الميتة لكي يلقاني وليس لي عندي شيء[١].

قال النبي[٢] ﷺ: الصّبر ثلاثة: صبر عند المصيبة، وصبر على الطاعة، وصبرٌ عن المعصية؛ فمن صبر على المصيبة حتّى يردّها بحسن عزائها كتب الله له ثلاثمئة درجةٍ ما بين الدرجة إلى الدرجة كما بين السماء والأرض، ومن صبر على الطاعة كتب الله له ستّمئة درجةٍ ما بين الدرجة إلى الدرجة كما بين تخوم الأرض إلى العرش، ومن صبر عن[٣] المعصية كتب الله له تسعمئة درجة ما بين درجة إلى درجة كما بين تخوم الأرض إلى منتهى العرش[٤].

(سئل أبو جعفر ﷺ عن الصبر الجميل، قال: ذاك صبر ليس فيه شكوى إلى الناس[٥])[٦].

وعن أبي عبدالله ﷺ قال: إذا دخل المؤمن [في] قبره كانت الصلاة عن يمينه والزكاة عن يساره، والبرّ مظلّ عليه وتنحّى الصبر ناحية، فإذا دخل عليه الملكان اللّذان يليان مساءلته قال الصبر للصلاة والزكاة والبرّ: دونكم صاحبكم، فإن عجزتم عنه فأنا دونه[٧].

عن حفص قال: قال أبو عبدالله ﷺ: يا حفص، إنّ مَن صبر صبر قليلاً، وإنّ من جزع جزع قليلاً. ثمّ قال: وعليك بالصّبر في جميع أمورك، فإنّ الله تعالى بعث محمّداً ﷺ فأمره بالصّبر والرفق فقال: ﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً * وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ...﴾[٨]. فألزم النبي ﷺ نفسه الصبر فتعدّوا فذكروا الله تعالى وكذّبوه، فقال ﷺ: قد صبرت في نفسي وأهلي وعرضي، ولا صبر لي على ذكر إلهي، فأنزل الله تعالى: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلسَّمَاوَاتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ * فَاصْبِرْ عَلَىٰ /١٤٢/ مَا يَقُولُونَ﴾[٩]. فصبر ﷺ في جميع أحواله

---

١. بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٤٥٨ ـ ٤٥٩، ح ١٤، عن كتاب المحتضر للحسن بن سليمان.

٢. ب: عنه (بدل: قال النبي).

٣. الف: على.

٤. بحار الأنوار، ج ٧٩، ص ١٣٩، ح ٢٣، عن مسكّن الفؤاد؛ الكافي، ج ٢، ص ٩١، باب الصبر، ح ١٥.

٥. بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٩٣ عن سعد السعود، ص ١٢٠.

٦. ما بين القوسين ليس في الف.

٧. بحار الأنوار، ج ٦، ص ٢٣٠، ح ٣٥؛ الكافي، ج ٢، ص ٩٠ باب الصبر، ح ٨.

٨. سورة المزّمل، الآية ١٠ ـ ١١.

٩. سورة ق، الآية ٣٨ ـ ٣٩.

ثمّ بشّر في عترته بالأئمّة ووصفوا بالصّبر، فقال تعالى: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾[١]. فعند ذلك قال النبي ﷺ: الصبر من الإيمان كالرأس من الجسد، فشكر الله تعالى ذلك له، فأنزل الله تعالى: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ﴾[٢]. فقال ﷺ: إنّه بشرى وانتقام. فأباح الله تعالى له قتال المشركين، فأنزل: ﴿اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾[٣] إلى آخر الآية. فقتلهم الله على أيدي رسول الله ﷺ وأحبّائه، وجعل له ثواب[٤] صبره مع ما ادّخر له في الآخرة، فمن صبر واحتسب لم يخرج من الدنيا حتّى يقرّ الله عينيه[٥] في أعدائه مع ما يدّخر له في الآخرة[٦].

عن عبدالأعلى قال: سمعت أباعبدالله ؑ يقول: إن أردتم أن تكونوا إخواني وأصحابي فوطّنوا أنفسكم على العداوة والبغضاء من الناس، وإلّا فلستم لي أصحاب[٧].[٨]

عن أبي عبدالله ؑ قال: إنّا صُبّر، وشيعتنا أصبر منّا.

قلت: جعلت فداك كيف صار شيعتكم أصبر منكم؟

قال: لأنّا نصبر على ما نعلم، وشيعتنا يصبرون على ما لا يعلمون[٩].

في تفسير العياشي عن جابر قال: قلت لأبي جعفر ؑ[١٠] (: ما الصّبر الجميل؟

قال: فذلك صبرٌ ليس فيه شكوى إلى النّاس، إنّ [إبراهيم] بعث [يعقوب] إلى راهب من الرهبان أو عابد من العبّاد في حاجة، فلمّا رآه الراهب حسبه إبراهيم فوثب إليه فاعتنقه ثمّ قال:

---

١. سورة السجدة، الآية ٢٤.

٢. سورة الأعراف، الآية ١٣٧.

٣. سورة التوبة، الآية ٦.

٤. الف و ب: الثواب.

٥. ب: عينه.

٦. الكافي، ج ٢، ص ٨٨ باب الصبر، ح ٣؛ بحار الأنوار، ج ٩، ص ٢٠٢ - ٢٠٣، ح ٦٦؛ وج ٦٨، ص ٦٠، ح ١.

٧. بحار الأنوار، ج ١٤، ص ٣٢٤، ح ٨ باب مواعظ عيسى.

٨. هذه الرواية ليست في ب.

٩. الكافي، ج ٢، ص ٩٣ باب الصبر، ح ٢٥؛ عنه بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٨٠، ح ١٦.

١٠. من هنا إلى الموضع الذي يُذكر بعد صفحات سقط من ب.

مرحباً بخليل الرّحمن .

قال يعقوب : لست بإبراهيم ، ولكنّي يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم .

فقال له الراهب : فما بلغ بك ما أرى من الكبر ؟

قال : الهمّ والحزن .

فما جاوز صغير الباب حتّى أوحى الله /١٤٣/إليه أن : يا يعقوب ، شكوتني إلى العباد ؟! فخرّ ساجداً عند عتبة الباب يقول : يا رب ، لا أعود .

فأوحى الله إليه : إنّي قد غفرتها لك فلا تعودنّ إلى مثلها ، فما شكى شيئاً ممّا أصابه من نوائب الدنيا ، إلّا أنّه قال يوماً : ﴿إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لا تَعْلَمُونَ﴾[١] .

وفي رواية أُخرى : فما رئي ناطقاً بكلمة ممّا كان فيه حتّى أتاه بنوه فصرف[٢] وجهه إلى الحائط وقال : ﴿إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لا تَعْلَمُونَ﴾[٣] .

روى أبو بصير عن أبي جعفر ﷺ : أنّ يعقوب كتب إلى عزيز :

بسم الله الرحمن الرّحيم ، إلى عزيز مصرَ ومظهر العدل وموفي الكيل ، من يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم خليل الله صاحب نمرود الّذي جمع لإبراهيم الحطب والنّار ليحرقه بها فجعلها برداً وسلاماً وأنجاه منها . أُخبرك ـ أيّها العزيز ـ أنّا أهل بيتٍ قديم لم يزل البلاء إلينا سريعاً من الله ليبلونا بذلك عند السّرّاء والضرّاء ، وإنّ مصائبي[٤] تتابعت عَلَيّ منذ عشرين سنة : أوّلها أنّه كان [لي] ابناً سمّيته يوسف ، وكان سروري من بين وُلدي وقرّة عيني وثمرة فؤادي ، وإنّ إخوته من غير أمّه سألوني أن أبعثه معهم يرتع ويلعب ، فبعثته معهم بكرةً وإنّهم جاؤوني عشاءً يبكون ، وجاؤوني بقميصه بدم كذبٍ فزعموا أنّ الذئب أكله ، فاشتدّ حزني وكثر على فراقه بكائي حتّى ابيضّت عيناي من الحزن ،

---

١ . بحار الأنوار، ج ١٢، ص ٣١٠، ح ١٢٣، عن تفسير العيّاشي، ج ٢، ص ١٨٨، ح ٥٧ من سورة يوسف . وج ٦٨، ص ٩٣، ح ٤٧ عن سعد السعود .

٢ . الف وب : ... حتى حصل بنوه فضرب .

٣ . بحار الأنوار، ج ١٢، ص ٣١١ ـ ٣١٢، ح ١٢٧، عن تفسير العيّاشي، ج ٢، ص ١٨٩، ح ٦١ من سورة يوسف .

٤ . المصدر : مصائب .

وإنّه كان له أخٌ من خالته ، وكنت متعجّباً وعليه رفيقاً وكان لي أنيساً ، وكنت إذا ذكرت يوسف ضممته على صدري فيسكن بعض ما أجدُ في صدري ، وإنّ إخوته ذكروا لي أنّك أيّها العزيز سألتهم عنه وأمرتهم أن /١٤٤/ يأتوك به ، وإن لم يأتوك به منعتهم الميرة لنا من القمح من مصر ، فبعثته معهم ليتماروا لنا قمحاً ، فرجعوا إليّ فليس هو معهم ، وذكروا أنّه سرق مكيال الملك ، ونحن أهل بيتٍ لا نسرق ، وقد حبسته وفجعتني به ، وقد اشتدّ لفراقه حزني حتّى تقوّس لذلك ظهري ، وعظمت به مصيبتي [مع] مصائب متتابعات عليّ ، فمُنَّ عليّ بتخلية سبيله وإطلاقه من محبسه ، وطيّب لنا القمح ، وأسمح لنا في السعر ، وعجّل سراح آل يعقوب .

فلمّا مضى ولد يعقوب من عنده نحو مصر بكتابه نزل جبرئيل على يعقوب فقال له : يا يعقوب ، إنّ ربّك يقول : من ابتلاك بمصائبك التي كتبت بها إلى عزيز مصر ؟

قال : أنت بلوتني ـ يا ربّ ـ عقوبة منك وأدباً .

قال الله : فهل كان يقدر على صرفها عنك أحدٌ غيري ؟

قال : اللّهمّ لا .

قال : أفما استحييت منّي حين شكوت مصائبك إلى غيري ولم تستغث بي ، وتشكو ما بك إلى غيري ؟!

فقال يعقوب : أستغفرك يا إلهي ، وأتوب إليك ، وأشكو بثّي وحزني إليك .

فقال الله تعالى : قد بلغت بك يا يعقوب وبولدك الخاطئين الغاية في أدبي ، ولو كنت ـ يا يعقوب ـ شكوت مصائبك إليّ عند نزولها بك واستغفرت وتبتَ إليّ من ذنبك لصرفتها عنك بعد تقديري إيّاها عليك ، ولكن الشيطان أنساك ذكري فصرتَ إلى القنوط من رحمتي ، وأنا الله الجواد الكريم أحبُّ عبادي المستغفرين التائبين الرّاغبين إليّ في ما عندي . يا يعقوب ، أنا رادّ إليك يوسف وأخاه ، ونعيد إليك ما ذهب من مالك ولحمك ودمك ، ورادّ إليك بصرك ، ونقوّم لك ظهرك ، وطب نفساً وقرّ عيناً ، وإنّ الذي فعلتُه بك كان أدباً منّي لك فاقبل أدبي[1] .

---

١ . تفسير العيّاشي ، ج ٢ ، ص ١٩٠ ، ح ٦٥ من سورة يوسف ؛ عنه بحار الأنوار ، ج ١٢ ، ص ٣١٣ ـ ٣١٤ ، ح ١٢٩ .

ومما يناسب في هذا المقام ما قال /١٤٥/ العارف الرومي بالفارسيّة:

ای دل شکایتها مکن تا نشنود دلدار من
ای دل نمی‌پرسی مگر از یار بی زنهار من
ای دل مرو در خون من در اشک چون جیحون من
نشنیده‌ای[1] شب تا سحر آن ناله‌های زار من
یادت نمی‌آید که او می‌کرد روزی گفتگو
می‌گفت بس دیگر مکن اندیشه گلزار من
اندازهٔ خود را بدان نامی مبر زان گلستان
زین پس نباشد خود تو را کاگه شوی از کار من
گفتم امانم ده به جان خواهم که باشی این زمان
تو مرد ره من سرگران ای ساقی خمّار من
خندید و گفتا ای پسر! آری ولیک از حد مبر
وانگه چنین رو کرد سر ای مست و ای هشیار من
چون لطف دیدم رای او افتادم اندر پای او
گفتم نباشم در جهان گر تو نباشی یار من
گفتا مباش اندر جهان تا روی من بینی عیان
خواهی چنین خواهی چنان در نفی خود دان کار من
گفتم منم در دام تو چون کم شوم بی جام تو
بفروش یک جامم به جان وانگه ببین بازار من

وقال الشيخ[2] أوحد الدين الكرماني:

صبری کنم تا ستم او چه می‌کند   با این دل شکسته غم او چه می‌کند

---

١. الف. نشندی.

٢. الف. شیخ.

هرکس علاج درد دلی می‌کنند ما — دم درکشیم تا الم او چه می‌کند
در دست ما چو نیست عنان ارادتی — بگذاشتیم تا کرم او چه می‌کند

منها في الشكر:

قال الله تعالى: ﴿لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾[١] وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾[٢].

قال رسول الله ﷺ: **ما أنعم الله على عبد من نعمةٍ صغيرة أو كبيرة فقال: الحمد لله، إلّا كان قد أعطي أكثر ممّا أخذ**[٣].

قال الصادق ؑ: **في كلّ نفَس من أنفاسك شكر لازم لك، بل /١۴٦/ ألف أو أكثر، وأدنى الشكر رؤية النعمة من الله تعالى من غير علّة يتعلّق القلب بها دون الله ﷻ**[٤].

وعنه ؑ قال: كان رسول الله ﷺ عند عائشة ليلتها فقالت: يا رسول الله، لِمَ تتعب نفسك وقد غفر الله لك ما تقدّم من ذنبك وما تأخّر؟

فقال: يا عائشة، فلا[٥] أكون عبداً شكوراً؟[٦]

وعنه ؑ قال: **شكر النعم اجتناب المحارم، وتمام الشكر قول الرجل: الحمد لله رب العالمين**[٧].

وعنه ؑ قال: كان رسول الله ﷺ **إذا ورد عليه أمرٌ يسرُّه قال: الحمد لله على هذه النعمة، وإذا ورد عليه أمرٌ يغتمّ به، قال: الحمد لله على كلّ حال**[٨].

---

١. إلى هنا سقط من ب، فالساقط منها ثلاث صفحات.
٢. سورة إبراهيم، الآية ١٤.
٣. كنز العمال، ج٣، ص ٢٦٤؛ بحار الأنوار، ج٦٨، ص ٣٢، ح ٩، عن الكافي، ج ٢، ص٩٦، ح ١٤ نحوه عن أبي عبدالله ؑ.
٤. بحار الأنوار، ج٦٨، ص ٥٢، ح ٧٧ عن مصباح الشريعة.
٥. المصدر: ألا.
٦. بحار الأنوار، ج٦٨، ص ٢٤، ح ٣، عن الكافي، ج ٢، ص ٩٥، ح٦ باب الشكر.
٧. الكافي، ج٢، ص ٩٥، ح ١٠ باب الشكر؛ عنه بحار الأنوار، ج٦٨، ص ٤٠، ح ٢٩.
٨. الكافي، ج ٢، ص ٩٧، ح ١٩ باب الشكر، عنه بحار الأنوار، ج٦٨، ص٤٦، ح٥٦ عن أمالي الطوسي.

وعنه ﷺ قال: أوحى الله تعالى إلى موسى ﷺ: يا موسى، اشكرني حقّ شكري.

فقال: يا ربّ، وكيف أشكرك حقّ شكرك وليس من شكرٍ أشكرك به إلّا وأنت أنعمت به عليّ؟

قال: يا موسى، الآن شكرتني حين علمت أنّ ذلك منّي [1].

وممّا يناسب في هذا المقام دعاء المأثور عنهم ﷺ في الصبر والتسليم والرضا والشكر لله تعالى وهو هذا:

اللّهمّ لابدّ من أمرك، ولابدّ من قدرك، ولابدّ من قضائك، ولا حول ولا قوّة إلّا بك. اللّهمّ فكما قضيت علينا من قضاء أو قدرت علينا من قدرٍ فأعطنا معه صبراً يقهره ويدمغه، واجعله لنا صاعداً في رضوانك يُنمي في حسناتنا وتفضيلنا [2] وسوددنا وشرفنا ومجدنا ونعمائنا وكرامتنا في الدنيا والآخرة، ولا تنقص من حسناتنا. اللّهمّ وما أعطيتنا من عطاء، أو فضّلتنا به من فضيلة، أو كرّمتنا به من كرامة، فأعطنا معه شكراً يقهره ويدمغه، واجعله لنا صاعداً في رضوانك وفي حسناتنا وتفضّلنا [3] وسوددنا وشرفنا ونعمائك وكرامتك في الدنيا والآخرة. اللّهمّ ولا تجعله لنا أشراً ولا بطراً ولا فتنةً ولا مقتاً ولا عذاباً ولا خزياً في الدنيا والآخرة [4]. /٢٤٧/

منها في التسليم والرضا بقضاء الله وقدره

قال الله تعالى: ﴿مَا أَصَابَ مِن مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِن قَبْلِ أَن نَبْرَأَهَا... لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ [5].

وقال ﷻ: ﴿وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [6].

---

١. الكافي، ج ٢، ص ٩٨، ح ٢٧ باب الشكر، عنه بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٣٦، ح ٢٢، وج ١٣، ص ٣٥١ عن قصص الأنبياء.

٢. الف وب: تفضّلنا.

٣. ب والمصدر: ـ تفضلنا.

٤. بحار الأنوار، ج ٩٧، ص ٢٦٩، ح ١٢؛ عن فرحة الغري.

٥. سورة الحديد، الآية ٢٢ ـ ٢٣.

٦. سورة البقرة، الآية ٢١٦.

وقال: ﴿فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾[١].

وقال ﷻ في الوحي القديم: يا ابن آدم، إن رضيت بما قسمت لك أرحت قلبك وبدنك وأنت محمودٌ محبوب عندي، وإن لم ترض بما قسمت لك فوعزّتي وجلالي (سلّطتُ عليك الدنيا حتى تركض فيها كركض الوحش في البرية، ثم وعزتي وجلالي)[٢] لا تنال إلّا ما قدّرت لك وأنت مذموم عندي[٣].

روي عن أبي حازم أنّه قال: قال لي علي بن الحسين ﷺ: أخبرني ما التسليم لأمر الله؟

قلت: الرضى بقضاء الله، والصبر على بلاء الله، وترك التعرّض لما أمر ونهى.

قال: صدقت يا أبا حازم[٤].

وقال علي بن الحسين ﷺ: إنّ المراتب الرفيعة لا يُنال إلّا بالتسليم لله جلّ ثناؤه، وترك الاقتراح عليه، والرضى بما يُدبّرهم به[٥].

سئل الصادق ﷺ: بأيّ شيء عُلم[٦] المؤمن أنّه مؤمن؟

قال: بالتسليم لله، والرضى في ما ورد عليه من سرور أو سخط[٧].

وعنه ﷺ في مصباح الشريعة، قال: صفة الرضى أن يرضى المحبوب والمكروه، والرضى شعاع نور المعرفة، والراضي فانٍ عن جميع اختياره، والراضي حقيقةً هو المرضيّ عنه، والرضى اسم يجتمع فيها[٨] معاني العبودية.

---

١. سورة النساء، الآية ٦٥.

٢. ما بين القوسين ليس في الف.

٣. لم يوجد في المصادر.

٤. لم يوجد في المصادر.

٥. بحار الأنوار: ج٤٦ و ص٢٢، ح١ عن أمالي الصدوق. هذه الرواية ليس في ب.

٦. المصدر: يعلم.

٧. الكافي، ج٢، ص٦٢، ح١٢؛ بحار الأنوار، ج٦٩، ص٣٣٦، ح٢٤، وج٤٦، ص٢٢.

٨. المصدر: والرضا... فيها.

وتفسير الرضى: سرور القلب؛ سمعت أبي محمّداً /١٤٨/ الباقر عليه السلام يقول: تعلّق القلب بالموجود شركٌ وبالمفقود كفرٌ، وهما خارجان من سنّة الرضى، وأعجب ممّن يدّعي العبوديّة لله عزّ وجلّ كيف ينازعه في مقدوراته، حاشا الرّاضين العارفين عن ذلك[1].

وعنه عليه السلام قال: إنّ أعلم الناس بالله أرضاهم بقضاء الله[2].

وعنه عليه السلام: الصّبر والرضا عن الله رأس طاعة الله، ومن صبر ورضي عن الله في ما قضى عليه في ما أحبّ أوكره لم يقض الله تعالى [له] في ما أحبّ أوكره إلّا ما هو خيرٌ له[3].

وعنه عليه السلام قال: إنّ في ما أوحى الله تعالى إلى موسى بن عمران: يا موسى بن عمران، ما خلقت خلقاً أحبّ إليّ من عبدي المؤمن، وإنّي[4] إنّما ابتليته[5] لما هو[6] خير له، وأزوي عنه ما هو شرّ له لما هو خير له[7]، وأنا أعلم بما يصلح عليه عبدي؛ فليصبر على بلائي، وليشكر نعمائي، وليرض بقضائي، أكتبه في الصدّيقين إذا عمل برضائي وأطاع أمري[8].

وعنه عليه السلام قال: عجبت للمرء المسلم لا يقضي الله عليه بقضاء إلّا كان خيراً له، إن قرّض بالمقاريض كان خيراً له، وإن ملك مشارق الأرض ومغاربها كان خيراً له[9].

روي عن ابن أبي عمير عن بعض أصحابه رفعه قال: بينما موسى عليه السلام يمشي على ساحل البحر إذ جاء صيّادٌ فخرّ للشمس ساجداً وتكلّم بالشرك، ثمّ ألقى شبكته فأخرجها مملوّةً، ثمّ أعادها فأخرج مثل ذلك حتّى اكتفى ثمّ مضى، ثمّ جاء آخرٌ فتوضّأ ثمّ قام وصلّى وحمد الله وأثنى عليه ثمّ

---

١. مصباح الشريعة، الباب ٨٩ في الرضا.

٢. الكافي، ج ٢، ص ٦٢، ح ٢.

٣. بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ١٥٣، ح ٦٠؛ عن الكافي، ج ٢، ص ٦٠، ح ٣ باب الرضا بالقضاء.

٤. المصدر: فإنّي.

٥. ب: أبتليه.

٦. الف: +له.

٧. ب: .. عنه لما هو خير له ما هو شرّ له. الف: ـ ما هو شرّ له.

٨. بحار الأنوار، ج ١٣، ص ٣٤٩، ح ٣٦؛ الكافي، ج ٢، ص ٦١، ح ٧.

٩. بحار الأنوار، ج ٦٩، ص ٣٣١، ح ١٥؛ والكافي، ج ٢، ص ٦٢، ح ٨ باب الرضا بالقضاء.

ألقى شبكته فلم يخرج شيئاً ، ثمّ أعادها فخرجت سميكة صغيرة ، فحمد الله وأثنى عليه وانصرف .

فقال موسى : يا رب ، عبدك [الكافر] جاء فكفر بك وصلّى للشمس وتكلّم بالشرك ، ثمّ ألقى شبكته فأخرجها مملوّة ، ثمّ أعادها فأخرج مثل ذلك حتّى اكتفى وانصرف ، وجاء عبدك المؤمن فتوضّأ وأسبغ الوضوء ثمّ صلّى لوجهك ودعا ، ثمّ /۱۴۹/ ألقى شبكته فلم يخرج شيئاً ، ثمّ أعادها فأخرج سميكة صغيرة فحمدك وانصرف ؟!

فأوحى إليه : يا موسى ، انظر عن يمينك .

فنظر موسى عليه السلام فكشف له عمّا أعدّ الله لعبده المؤمن فنظر .

ثمّ قيل له : أنظر عن يسارك .

فنظر ، فكشف له عمّا أعدّ الله لعبده الكافر فنظر .

ثمّ قال له : يا موسى ، ما نفع هذا [الكافر] ما أعطيته ، ولا ضرّ هذا [المؤمن] ما منعته ؟

فقال موسى عليه السلام : حقّ[1] لمن عرفك أن يرضى بما صنعت[2] .

والكافي[3] عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : قال الله تعالى : إنّ من عبادي المؤمنين عباداً لا يصلح لهم أمر دينهم إلّا بالغنى والسعة والصحّة في البدن ، فأبلوهم بالغنى والسعة والصحّة في البدن فيصلح عليهم أمر دينهم .

وإنّ من عبادي المؤمنين عباداً لا يصلح لهم أمر دينهم إلّا بالفاقة والمسكنة والسقم في أبدانهم ، فأبلوهم بالفاقة والمسكنة والسقم فيصلح عليهم أمر دينهم ، وأنا أعلم بما يصلح عليه أمر دين عبادي المؤمنين .

وإنّ من عبادي المؤمنين لمن يجتهد في عبادتي ، فيقوم من رقاده ولذيذ وساده فيتهجّد لي الليالي فيتعب نفسه في عبادتي ، فأضربه بالنعاس الليلة والليلتين نظراً منّي له وإبقاءً عليه ، فينام

---

۱ . المصدر : يحقّ .

۲ . بحار الأنوار ، ج ۱۳ ، ص ۳۴۹ وج ۳۵۰ ، ح ۳۸ عن أعلام الدين للديلمي .

۳ . ب : ـ والكافي .

حتّى يصبح فيقوم وهو ماقتٌ لنفسه زارئ عليها ، ولو أخلّي بينه وبين ما أُريد[1] من عبادتي لدخله العجب من ذلك ، فيصيّره العجب إلى الفتنة بأعماله ، فيأتيه من ذلك ما فيه هلاكه بعجبه بأعماله ورضاه عن نفسه ، حتّى يظنّ أنّه قد فاق العابدين وجاز في عبادته حدّ التقصير ، فيتباعد منّي عند ذلك وهو يظنّ أنّه يتقرّب إليّ ، فلا يتّكل العاملون على أعمالهم التي يعملونها لثوابي ؛ فإنّهم لو اجتهدوا وأتعبوا أنفسهم [وأفنوا] أعمارهم في عبادتي كانوا مقصّرين غير بالغين في عبادتهم كنه عبادتي في ما يطلبون عندي من كرامتي والنّعيم في جنّاتي ورفيع درجاتي[2] العلى في جواري ، ولكن فبرحمتي فليثقوا ، وبفضلي فليفرحوا ، وإلى /۱۵۰/ حسن الظنّ بي فليطمئنّوا ؛ فإنّ رحمتي عند ذلك تداركهم ، ومنّي يبلغهم رضواني ، ومغفرتي تلبسهم عفوي ؛ فإنّي أنا الله الرحمن الرحيم ، وبذلك تسمّيت[3].

وعنه ﷺ قال : أيّما عبد أقبل قِبل ما يحبّ الله ﷻ أقبل الله قبل ما يحبّ ، ومن اعتصم بالله عصمه الله ، ومن أقبل الله قِبله وعصمه لم يبال لو سقطت السّماء على الأرض أو كانت نازلة نزلت على أهل الأرض فشملتهم بليّة ، كان في حزب الله بالتقوى من كلّ بليّة ؛ أليس الله تعالى يقول : ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ﴾[4].

عن الصادق ﷺ قال : لقي الحسن بن علي ﷺ عبدالله بن جعفر ، قال : يا عبدالله ، كيف يكون المؤمن مؤمناً وهو يسخط قسمه ويحقّر منزلته والحاكم عليه الله ! وأنا الضامن لمن لم يهجس في قلبه إلّا الرضى أن يدعو الله فيستجاب له[5].

وعنه ﷺ قال : لم يكن رسول الله ﷺ يقول لشيء قد مضى : لو كان غيره[6].

---

۱. المصدر : يريد .

۲. الف وب : درجات .

۳. بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۳۲۸، ح ۱۲ ؛ الكافي، ج ۲، ص ۶۰، ح ۴.

۴. الكافي، ج ۲، ص ۶۵، ح ۴ ؛ سورة الدخان، الآية ۵۱.

۵. الكافي، ج ۲، ص ۶۲، ح ۱۱.

۶. الكافي، ج ۲، ص ۶۳، ح ۱۳.

وحكي عن أحوال بعض العارفين من أُمّته ومواليه أنّه بلغ عمره سبعين سنة ولم يقل لشيء كان: ليته لم يكن، ولا لشيء لم يكن: ليته كان.

وسئل بعض العارفين: بأيّ درجة نلت من الرضى؟

قال: لو قلت ما شممت رائحته[1] لكنت صادقاً، ولكن إن جعلت (صراطاً على جهنّم والخلائق يجوزون عليه)[2] جميعاً ويدخلون الجنّة، ثمّ قذفت[3] إلى النّار خالداً فيها، ما أجدُ في قلبي إكراهاً ولا اعتراضاً.

أقول: هذا ما التمس سيّدي ومولاي سيّد العابدين في **الصحيفة الكاملة** عن سيّده ومولاه ـ تعالى وتقدّس ـ وقال: **اللّهمّ ارزقني التحفّظ من الخطايا، والاحتراس من الزلل في الدنيا والآخرة في حال الرضا والغضب، حتّى أكون بما يرد عليّ منهما بمنزلة سواءٍ**[4].

(أقول: كفى في فضل الرضا ومنقبته وعظم شأنه الحديث القدسي المعراجي الذي سبق ذكره في الزبور الثاني، وهو هذا: قال الله تعالى: **إذا استيقن العبد، لا يبالي كيف أصبح بعسرٍ أو بيسر، فهذا مقام الراضين، /١٥١/ فمن عمل برضاي أكرمته بثلاث خصال: أعرفه شكراً لا يخالطه جهل، وذكراً لا يخالطه النسيان، ومحبّةً لا يؤثر على محبّتي حبّ المخلوقين، فإذا أحبّني أحببته وحبّبته إلى خلقي، وأفتح عين قلبه إلى جلالي وعظمتي**[5] **إلى آخره**)[6].

تنبيه وإيقاظ

وينبغي أن يعلم ويؤخذ يقيناً وبتّة ولا يذهبَ عنّا هذا الأصل أبداً أنّ أصل هذه العلوم والأعمال والسعي والجهاد ونتيجتها التي هي الوصول إلى الله ـ تبارك وتعالى ـ

---

١. ب: رائحة الرضا.

٢. ما بين القوسين ليس في ب، ويكون بدله: نفسي جسراً للخلائق فيظنّونها.

٣. ب: ألقيت.

٤. الصحيفة السجادية الجامعة، الدعاء ٥٩، الفقرة ١٤.

٥. إرشاد القلوب، ج ١، ص ٣٧٨، عنه بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٢٧، ح ٦.

٦. ما بين القوسين ليس في ب.

هو العناية الأزليّة الإلهيّة وطيب الطينة القدسيّه الفطريّة؛ لأنّ السعي والجهاد التامّ الخالص ونتائجهما لا تحصل إلّا بالمحبّة الشديدة المفرطة للمحبوب الحقيقي، وهي لا تحصل إلّا بالفكر والذكر والوله التامّ الخالص دائماً، ولا سيّما في الأسحار وسائر الخلوات، وهي لا تحصل إلّا بالعناية الأزليّة وطيب الطينة القدسيّة الفطريّة، فإن كان هذه موجودة فتلك العلوم والأعمال والأذكار كأنّها لوازم ذاتيّة لطبيعتها وحقيقتها في علم بآدابها وتقدير خالقها ـ تعالى وتقدّس ـ وشروطٌ وأسباب في الخارج للوصول إلى الله تعالى.

ويؤيّده قوله ﷺ في دعاء المباهلة: **اللّهمّ هؤلاء أصحاب الكساء والعباء ـ إلى قوله ـ وطهّرتهم في منشأهم ومبتدأهم، وحرستهم عن نفث نافث إليهم، وأريتهم برهاناً على من عرض بسوء لهم، فاستجابوا لأمرك، وشغلوا أنفسهم بطاعتك، وملؤوا أجزاءهم من ذكرك، وعمروا قلوبهم بتعظيم أمرك، وجزّؤوا[١] أوقاتهم في ما يُرضيك، وأخلوا دخائلهم من معاريض الخطرات الشاغلة عنك، فجعلت قلوبهم مكامن لإرادتك، وعقولهم مناصب لأمرك[٢] ونهيك، وألسنتهم تراجمة /١٥٢/ لسنّتك**[٣] إلى آخره.

وإن كانت غير موجودة ـ أعاذنا الله تعالى ـ فلا ينفع العلوم والأعمال والأذكار أصلاً.

ويؤيّدهما ما نَقل سيّد الحكماء الملقّب بالداماد ﷺ في قبساته وقال: ولقد صحّ بتواتر النقل عن سيّد البرايا ـ صلوات الله عليه وآله ـ أنّه قال: **جفّ الأقلام، وطويت الصّحف**[٤].

وقال ﷺ: **إنّ أوّل ما خلق الله القلم، وقال له اكتب: فقال: ما أكتب؟ قال: القدر ما كان وما**

---

١. الف وب: جزوا.

٢. من هنا إلى كلمة «جوانه» في أشعار العارف الرومي سقط من ب.

٣. مصباح المتهجّد، ص ٧٦٥ ـ ٧٦٧.

٤. بحار الأنوار، ج ٥، ص ٤٩، ح ٧٩.

يكون وما هو كائن إلى الأبد[1].

وقال ﷺ: ما منكم من أحدٍ إلّا وكُتب مَقعَدُه من النّار ومقعده من الجنّة.

قالوا: يا رسول الله، أفلا نتّكل على كتابنا وندع العمل؟

قال: اعملوا فكلٌّ ميسّرٌ لما خلق له، أمّا من كان من أهل السعادة فسييسّر لعمل أهل السّعادة، وأمّا من كان من أهل الشقاء فسييسّر لعمل الشقوة، ثمّ قرأ: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ * وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ﴾[2].

وكذلك قوله تبارك وتعالى: ﴿مَا أَصَابَ مِن مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِن قَبْلِ أَن نَبْرَأَهَا [إِنَّ] ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾[3].

وقول الصّادق ﷺ في مواعظه: وإن كان كلّ شيء بقضاء من الله وقدر فالحزن لماذا![4]

وقول الإمام ﷺ في دعاء العرفة: إلهي حُكمُك النّافذ ومشيّتك القاهرة لم يتركا لذي مقال مقالاً ولا لذي حال حالاً. إلهي كيف أعزم وأنت القاهر؟ وكيف لا أعزم وأنت الآمر؟ إلهي أغنني بتدبيرك لي عن تدبيري، وباختيارك لي عن اختياري، وأوقفني على مراكز اضطراري، واطلبني برحمتك حتّى أصل إليك، واجذبني بمنّك حتّى أقبل عليك[5].

وقولهم ﷺ: /۱۵۳/ جذبةٌ من جذبات الحقّ يوازي عمل الثقلين[6].

وأمثال هذا في التنزيل والآثار كثيرٌ كاد أن لا يحصى.

ولقد اقتبس هذا المعنى عارف الرّومي ﷺ من مشكاة أنوارهم وأنشد في المثنوي[7]

---

۱. بحار الأنوار، ج ٥٤، ص ٣٦٢، باب ٤ عن تفسير الرازي.

۲. صحيح البخاري، ج ۱، ص ٤٥٨، ح ١٢٩٦، وج ٤، ص ١٨٩٠، ح ٤٦٦٤، وج ٥، ص ٢٢٩٦، ح ٥٨٦٣ بتفاوت كثير. والآيات في سورة الليل: ٥ ـ ١٠.

۳. سورة الحديد، الآيتان ٢٢ ـ ٢٣.

٤. بحار الأنوار، ج ٧٥، ص ١٩١، ح ١ عن الأمالي للصدوق، ص ٥٦.

٥. مفاتيح الجنان، ص ٤٥١ فقرات منتخبة من دعائه ﷺ، المنقول عن الإقبال للسيّد بن طاووس.

٦. لم يوجد في مصدر.

۷. مثنوي معنوي مولوي: دفتر ۱ ص ۳۹ س ۷ يا ۱/۸۰۹/۱ يا ۱۳/۱۱٤/۱.

ونعم ما أنشده وقال:

این همه گفتیم لیک اندر بسیج / بی عنایات خدا هیچیم هیچ
بی عنایات حق و خاصان حق / گر ملک باشد سیاهستش ورق
یک عنایت به ز صد کون اجتهاد / تجربه کردند این ره را رشاد
نیم ذرّه زان عنایت به بود / که زتدبیر خرد سیصد رصد
این به قدر حیلهٔ معدود نیست / زین حیل تا تو نمیری سود نیست
غیر مردن هیچ فرهنگی دگر / در نگیرد با خدای حیله گر
ترک مکر خویشتن گیر ای امیر / پا بکش پیش عنایت خوش بمیر
بلکه مرگت بی‌عنایت نیز نیست / بی‌عنایت هان و هان جایی مایست
اصل ماهی آب و حیوان از گل است / حیله و تدبیر، این جا باطل است
قفل زفتست وگشاینده خدا / دست در تسلیم زن و اندر رضا
ذرّه ذرّه گر شود مفتاحها / این گشایش نیست جز از کبریا
در فکن تدبیر خود را پیش دوست / گرچه تدبیرت هم از تدبیر اوست
چون فراموشت شود تدبیر خویش / بخت یابی ای جوان از سرّ خویش
چون فراموش خودی یادت کنند / بنده گشتی آنگه آزادت کنند
/۱۵۴/آرزو بگذار تا رحم آیدش / آزمودم این چنین می‌بایدش

وقال أيضاً في بحر الغزل:

گر دیو و پری خارس با تیغ و سپر باشد / چون حکم خدا آید آن زیر و زبر باشد
بر هرچه امید استت کی گیرد آن دستت / بر شکل عصا آمد و[1] آن مار دو سر باشد
وان غصّه که‌می‌گویی آن‌چاره بکردم دی / هر چاره که پنداری آن نیز غرر باشد
آن چاره نمی‌کردم آن مات نمی‌آمد / آن[2] چارهٔ لنگین را آخر چه اثر باشد

---

۱. ب: ـ و.
۲. ب: ـ آن.

خودکرده شمن را تو چه خیزد از آن سودا اندر پی صد چون او صد دام دگر باشد

از مات تو فانی شو تا او بشود مائیت کان جنّت عدن او و[١] این حصن فقر باشد

منها في الفناء والوصول والاتصال إلى الله تعالى في هذه النشأة الدنيويّة بقدر ما يمكن من الفنا والاتّصال مع الحياة الدنيويّة ، وهو غاية حركات النفس ونهاية كمالاتها وترقياتها في هذه النشأة.

قال الله تعالى حكاية عن معراج نبيّه ﷺ: ﴿وَهُوَ بِالأُفُقِ الأَعْلَى * ثُمَّ دَنَى فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾[٢].

اعلم أنّ الفنا عبارة عن تجرّد النفس أي تبرّيها عن جميع ما سوى مبدئها وموجدها الحقيقي تعالى وتقدّس ؛ لشدّة تعشّقها لموجدها حتّى عن ذاتها البسيطة وعلمها البسيط[٣] بذاتها وبسائر معلوماتها.

والاتّصال عبارة عن المحو الشديد والوله التامّ إلى الله تعالى ، بحيث ذات الربّ - تعالى وتقدّس - صار بمنزلة الصورة والكمال الأوّل له لشدّة الوله والانمحاء ، وذات /١٥٥/ العبد صار كأنّه مصوّراً ومتمّماً به ، وصار هو كأنّه هو تعالى وتقدّس ؛ لشدّة الوله والاستغراق من غير أن يهلك ذاته وهويّته ، بل يكون أبين وأصفى ، كما قال أرسطو في أثولوجيا. وهذا المعنى أي الاتّصال يلزمه الاتّصاف بصفات الإلهيّة المقدّسة عن العقليّة والوهميّة ، ومثال حقيقة هذا المعنى منزّهاً عن الأمثال - كما ضربه القوم لسهولة تفهيم الأفهام ودفع استبعاد عوام الأوهام - أنّ مَثَلَ هذه النفس كمثل قطعةٍ من الحديد الذي يتأثّر من حرارة النّار تأثّراً شديداً ، فيتجرّد ذاته عن جميع صفاته حتّى من الشخصيّة الحسيّة ، ويتّصف بصفات النّار ، وصار عند الحسّ جزءاً من أجزاء النّار بحيث لا يقدر الحس أن يميّزه ويفرزه من النّار ، ففي هذا المقام لو يحرق شيئاً وقال العقل : إنّ النّار تحرقه بالحديد ، صدق ، وإن قال : الحديد يحرقه بالنّار ، صدق ، وإن قال الحديد بلسان

---

١. ب : - و.

٢. سورة النجم، الآية ٧ - ٩.

٣. الف : - وعلمها البسيط.

المشتعلة: أنا النّار، فظاهر عند العقل الصريح أنّ القائل في الحقيقة هو النار المشتعلة لا الحديد؛ لأنّ الحديد لا يبقى فيه أثرٌ من آثاره ولا صفةٌ من صفاته أصلاً.

فإذا علمت هذا عرفت تأويل الأحاديث الواردة في الاتّصال والاتّحاد، ونجوت من مهلكة الاعتقادات الفاسدة، كانقلاب ذات الممكن إلى ذات الواجب، أو انعدام ذات الممكن من صفحة الوجوب مطلقاً، أو معدوميّته في الواقع صرفاً يعني أنّه ليس موجود في الواقع أصلاً لا حقيقةً ولا مجازاً[1].

والآن اسمع الحديث، قال النبيّ ﷺ: إنّ لي مع الله وقتٌ لا يسعني فيه ملك مقرّبٌ ولا نبي مرسل[2].

وقال ﷺ: قال الله تعالى: لا يزال /١٥٦/ يتقرّب العبد إليّ[3] بالنوافل حتّى أُحبّه[4]، فإذا أحببته كنت سمعه الّذي به يسمع، وبصره الّذي يبصر به، [ولسانه الذي به ينطق]، ويده التي بها يبطش، ورجله الّذي به يمشي[5].

وعنه ﷺ قال: إنّ لنا مع الله حالات هو فيها نحن ونحن هو، وهو مع ذلك هو ونحن نحن[6].

قال الشيخ رجب الحلي ﷺ: معنى ذلك ما ورد من القدسيّات يقول الرب: عبدي أطعني أجعلك مثلي ولا مثل لي، أي: ألبسك صفاتي، وأُنطقك بكلماتي، وأُظهر فيك آياتي. إنّ لله عباداً أطاعوه في ما أراد فأطاعهم في ما أرادوا، يقولون لشيء كن فيكون[7].

وقال في التوراة العزيز: يا ابن آدم، أنا ملك لا أزول، اعمل بما أمرتك، وانته عمّا نهيتك، حتّى أجعلك ملِكاً لا يزول. يا ابن آدم، أنا حيّ لا يموت، (اعمل بما أمرتك، وانته عما نهيتك، حتى

---

١. ب: ـ لا حقيقةً ولا مجازاً.

٢. بحار الأنوار، ج١٨، ص ٣٦٠ بيان، وج ٧٩، ص ٢٤٣ توضيح.

٣. ب: إليّ العبد.

٤. الف وب: أحببته.

٥. الكافي، ج ٢، ص ٣٥٢، ح ٧ و٨؛ عنه بحار الأنوار، ج ٧٢، ص ١٥٥، ح ٢٥. وج ٨٧، ص ٣١، ح ١٥ عن المحاسن.

٦. لم يوجد في المصادر.

٧. عدّة الداعي، ص ٢٩١، عنه البحار، ج ٩٠، ص ٣٧٦، ح ١٦.

اجعلك حيّاً لا يموت .)[1] يا ابن آدم ، أنا إذا قلت لشيء كن فيكون (اعمل بما أمرتك ، والله عما نهيتك ، حتى أجعلك إذا قلت لشيء كن فيكون)[2].[3]

وقال الله تعالى في القرآن العظيم: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللهَ رَمَى﴾[4].

وقال زين العارفين الشهيد الثاني في أسرار الصلاة:

درجات قراءة القرآن ثلاثة :

أدناها : أن يقدّر العبد كأنّه يقرأه على الله ﷻ، واقفاً بين يديه ، وهو ناظر إليه ومستمع منه ، فيكون حاله عند هذا التقدير السؤال والتضرّع والابتهال .

والثانية : أن يشهد بقلبه كأنّه سبحانه يخاطبه بألطافه ، ويناجيه بإنعامه وإحسانه . وهو في مقام الحياء والتعظيم لمنن الله والإصغاء إليه والفهم منه .

والثالثة : أن يرى في الكلام المتكلّم ، وفي الكلمات الصفات ، ولا ينظر إلى قلبه ، ولا إلى قراءته ، ولا إلى التعلّق بالإنعام من حيث هو منعم عليه ، بل يقصر الهمّة على المتكلّم ، ويوقف فكره عليه ، ويستغرق /۱۵۷/ في مشاهدته ، وهذه درجة المقرّبين .

وعنها أخبر جعفر بن محمّد الصادق عليه السلام بقوله : لقد تجلّى الله لخلقه في كلامه ولكنّهم لا يبصرون .

وقال أيضاً : وقد سألوه عن حالة لحقته في الصلاة حتّى خرّ مغشيّاً عليه ، فلمّا أفاق قيل له في ذلك ، فقال : ما زلت أردّد هذه الآية على قلبي حتّى سمعتها من المتكلّم بها ، فلم يثبت جسمي لمعاينة قدرته[5] ، انتهى .

ومن الخطب[6] العلويّة ـ صلوات الله عليه ـ[7] قال : أنا العابد وأنا المعبود ، أنا الأوّل وأنا الآخر ، أنا الظاهر وأنا الباطن .

فقام إليه رجل وقال : أنت أنت يا أميرالمؤمنين .

---

۱ و ۲ . ليس في الف .

۳ . المصدر ، باختلاف .

٤ . سورة الأنفال، الآية ۱۷ .

٥ . التنبيهات العليّة (ضمن المصنّفات الأربعة)، ص۲٦۹ ـ ۲۷۰ . وراجع إحياء علوم الدين، ج ۱، ص۲۸۷ ـ ۲۸۸ .

٦ . الف : وفي خطب .

۷ . الف : + وآله .

فقال : أنا أنا لا إله إلّا الله ربّي وربّ الخلائق أجمعين[١] .

وفي رواية أُخرى : فقال : بل ورائي غيري .

فقيل : وما هو ؟

فقال : نور شعشعاني ، وحركةٌ سرمديّةٌ ، وغيبٌ لا يدرك[٢] .

أقول : قوله ﷺ : أنا أنا إلى آخره ، أي[٣] : أنا لست إلّا أنا لا هو ؛ لأنّه لا إله إلّا الله ربّي وربّ الخلائق أجمعين ، وإنّه تعالى قاله بلساني .

ويؤيّده رواية أُخرى بقوله : بل ورائي غيري .

وبالجملة هذا وأمثاله كلّها[٤] إشارةٌ إلى تجرّد ذواتهم عن الصّفات المخلوقيّة واتّصافهم بالصفات الخالقيّة وبكلامه[٥] تعالى وتقدّس ؛ كما عرفناك ، وليس فيها وفي أمثالها استبعاد واستنكارٌ عقلي حتّى نردّها ونقول : هذه من روايات الغلاة .

ولقد قال شيخنا الصدوق في عيونه حكاية عن دعبل الخزاعي الشاعر أنّه قال : إذا قرأت قصيدتي التي أوّلها :

مدارسُ آياتٍ خَلَتْ مِنْ تلاوةٍ ومَنْزِلُ وَحيٍ مُقفِرُ العَرَصاتِ

وانتهيت إلى قولي :

خروج الإمام لا محالة خارج[٦] يقوم على اسم الله والبركاتِ

يميّز فينا كلّ حقّ وباطل ويجزي على النعماء والنقمات

بكى الرّضا ﷺ بكاء شديداً ثمّ رفع رأسه إليّ وقال لي : يا خزاعي ، نطق روح القدس على لسانك بهذين البيتين[٧] . /١٥٨/

---

١ . كما في الخطبة التطنجية . راجع مشارق أنوار اليقين ، ص١٦٨ .

٢ . لم يوجد في المصادر .

٣ . الف : ـ أي .

٤ . ب : ـ كلها .

٥ . ب : كلامه .

٦ . ليس في الف .

٧ . عيون أخبار الرضا ﷺ ، ج٢ ، ص٢٩٧ .

فإذا كان روح القدس نطق بلسان الدعبل وأظهر[1] الكلام بلسانه بحصول نسبة ما بينه وبين روح القدس ـ وهي تلطيف نفسه بسبب المحبّة والتفكّر في مدح آل محمّد ﷺ ـ فلِمَ لا يمكن أن ينطق الربّ ـ تعالى وتقدّس ـ أو يظهر كلامه على لسان أميرالمؤمنين وإمام الأوّلين والآخرين بعد خاتم النبيّين، فلا يستبعد عن ذلك إلّا نفوس الجاهلين، ولا يشمئزّ منها إلّا قلوب الناقصين.

١. ب: أو ظهر.

خاتمة

في بيان كيفيّة سلوك العارفين وإرادتهم القدسيّة

على سبيل الإيجاز والاختصار اللائق بهذا الكتاب

ولقد ختمت كتابي هذا بدرر كلام أبلغ الحكماء وأفصح العلماء الشيخ أبي علي بن سينا وصاحب حلية الأرواح نوّر مرقدهما، فانتخبت زبدة جواهر مقامات العارفين وخلاصة حلل حلية الأرواح للعاشقين، ورتّبتها على ثلاثة أغراض:

الأوّل: في الفرق بين سلوك العارفين وغير العارفين[1].

والثاني: في بيان سلوك العارفين من أوّله إلى آخره.

والثالث: في بيان الحالات الخلسيّة والواردات القدسيّة على العارفين عند سلوكهم ورياضاتهم وبعد سلوكهم ورياضاتهم.

مركز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

الغرض الأوّل

قال الشيخ في مقامات العارفين:

جلّ جناب[2] الحقّ عن أن يكون شريعة لكلّ واردٍ أو يطّلع عليه إلّا واحدٌ بعد واحدٍ:

تنبيه[3]: إنّ للعارفين مقامات ودرجات يختصّون بها وهم[4] في حياتهم الدنيا دون غيرهم، وكأنهم[5] في جلابيب من أبدانهم قد نضوها وتجرّدوا عنها إلى عالم القدس، ولهم أُمور خفيّة فيهم وأُمور ظاهرة عنهم، يستنكرها من ينكرها، ويستكبرها من يعرفها[6].

---

١. الف: ـ وغير العارفين.

٢. الف: جنات.

٣. ب: ـ تنبيه.

٤. ب: ـ وهم.

٥. الف: فكأنه وهم.

٦. شرح الإشارات والتنبيهات، ج ٣، ص ٣٦٣.

تنبيه: المعرض عن متاع الدنيا وطيّباتها يخصّ باسم الزاهد. والمواظب على نفل العبادات من القيام والصّيام ونحوهما[1] /۱۵۹/ يخصّ باسم العابد. والمنصرف بفكره إلى قدس الجبروت مستديماً لشروق نور الحق في سرّه يخصّ باسم العارف، وقد يتركّب بعض هذه مع بعض.

تنبيه: الزهد عند غير العارف معاملةٌ ما كأنّه يشتري بمتاع الدنيا متاع الآخرة. وعند العارف تنزّه ما عمّا يشغل سرّه عن الحقّ وتكبّر على كلّ شيء غير الحقّ. والعبادة عند غير العارف معاملة مّا كأنّه يعمل في الدنيا لأُجرةٍ يأخذها في الآخرة هي الأجر والثواب. وعند العارف رياضةٌ ما لهممه وقوى نفسه المتوهّمة والمتخيّلة ليجرّها بالتعويد عن جناب الغرور إلى جناب الحقّ، فتصير مسالمة للسرّ الباطن حين ما يتجلّى[2] الحقّ لا ينازعه فيخلص السرّ إلى الشروق الساطع، ويصير ذلك ملكة مستقرّة كلّما شاء السرّ اطّلع إلى نور الحقّ غير مزاحمٍ من الهمم، بل مع تشييع منها له فيكون بكلّيته[3] منخرطاً في سلك القدس[4].

إشارة: العارف يريد الحقّ الأوّل لا لشيء غيره، ولا يؤثر شيئاً على عرفانه، وتعبّده له فقط، ولأنّه مستحقّ للعبادة، ولأنّها نسبة شريفة إليه لا لرغبةٍ أو رهبةٍ، وإن كانتا فيكون المرغوب فيه أو المرهوب عنه هو الداعي وفيه المطلوب، ويكون الحقّ ليس الغاية بل الواسطة إلى شيء غيره هو الغاية وهو المطلوب دونه[5].

إشارة: المستحلّ توسيطَ الحقّ مرحوم من وجهٍ؛ فإنّه لم يطعم لذّة البهجة به فيستطعمها، إنّما معارفته مع اللذّات المخدجة فهو حنون إليها غافل عمّا وراءها. وما مثله بالقياس إلى العارفين إلّا مثل الصبيان بالقياس إلى المحتنكين؛ فإنّهم لمّا غفلوا عن طيّباتٍ عرض عليها البالغون، واقتصر بهم المباشرة على طيّبات[6] اللّعب، صاروا يتعجّبون من أهل الجدّ إذا زوّروا[7] عنها عائفين لها عاكفين على غيرها، كذلك مَن غضّ النّقصُ بصره عن مطالعة بهجةِ

---

۱. ب: ـ من القيام والصيام ونحوهما.

۲. ب: يستجلي.

۳. الف: بكلية.

٤. المصدر، ص ۳۷۰.

۵. المصدر، ص ۳۷۵.

٦. الف: ـ عرض عليها البالغون ... طيبات.

۷. زوّر عنه: مال. وفي المصدر: إذا ازورّوا.

الحقّ أغلق كفيه بما يليه من اللذّات لذات الزور، فتركها[١] في دنياه عن كره، وما تركها إلّا ليستأجل أضعافها. وإنّما يعبد الله /١٦٠/ ويطيعه لينجو له في الآخرة شبعه منها فيبعث إلى مطعم شهيّ ومشرب هنيء ومنكح بهيّ إذا بعثر عنه. فلا مطمح لبصره في أولاه وأخراه إلّا إلى لذّات قبقبه وذبذبه[٢]. والمستبصر بهداية القدس في شجون واجب الإيثار قد عرف اللذّة الحقّ، وولي وجهه سمتها مترحماً على هذا المأخوذ من رشده إلى ضدّه وإن كان ما يتوخّاه بكدّه[٣] مبذولاً له بحسب وعده[٤].

الغرض الثاني

قال صاحب حلية الأرواح:

أوّل ما يظهر للإنسان عند العقل هو الشعور، ومنه ينبعث الشوق والإرادة، ثمّ يحدث الحركة. فالسالك لابدّ له من الشعور بكمالٍ وكاملٍ مطلق يمكن له أن ينال منه شيئاً إمّا بالعقد الإيماني مع السكون والطمأنينة في النفس، وإمّا باليقين البرهاني على سبيل الاستبصار. فإذا اطمأنّ بأحدهما انبعث من باطنه شوق ورغبة في اعتلاق العروة الوثقى وهو الإرادة. ثمّ يتحرّك بعده إلى جناب القدس لنيل الروح والأُنس. وحينئذٍ يحتاج إلى إزالة الموانع وتحصيل الشرائط. وذلك لا يكون إلّا بالرياضة. والرّياضة مشروطة بأمور ومتضمّنة لأُصول.

أمّا الشرائط فعزيمة جازمةٌ لا ينقض ولو في جزئي مّا ممّا عزم عليه لئلّا يتشوّش الوقت ويتفرّق الوجه. وصدقٌ في المواطن كلّها قولاً وفعلاً وفكراً لئلّا يفسد المنامات والإلهامات بملكة الكذب. وتوبة نصوح عمّا يشغل سرّه عن الحقّ لئلّا يجذبه التفات الخاطر إلى الباطل عن جناب الحقّ. وإنابة إسلامه إلى الله بحيث لا يمكن له أن يقبل إلى ما عداه بباطنه في شيء أصلاً. وأصل الباب فيها الإخلاص التامّ وهو تخليص العمل لله بحيث لا يشرك به أحداً ولو بطرفة عين، ولا يرى ظاهراً ولا باطناً ولو بخاطر؛ إذ الخطرة في العقل لغير الله ـ ولو لم يفعل ـ شرك خفيّ؛ كما أخبر به ﷺ: دبيب الشرك في أمّتي أخفى من دبيب /١٦١/ النملة السوداء في ليلة الظلماء على الصخرة الصمّاء.

---

١. الف: فتركه.

٢. الف وب: قبقبته وذبذبة.

٣. ب: بلذه.

٤. شرح الإشارات والتنبيهات، ج ٣، ص ٣٧٧.

وأمّا الأُصول فهي إمّا أُمور عدميّة أو وجوديّة ، وكلا القسمين إمّا ظاهر وإمّا باطن .

أمّا العدميّات فيشملها[1] الزهد الحقيقي وهو التنزّه عمّا يشغل السرّ عن الحقّ ، وهو في الظاهر ترك ما لا يعنيه ضرورة ، وفي الباطن تجريد السرّ عن كلّ خاطرٍ يجرّه أو يدعوه إلى غير الحقّ تعالى ، والمؤدّي إلى الأمرين أُمور أربعة هي أساس المعاملة مع الله تعالى : قلّة الطعام ، وقلّة المنام ، وقلّة الكلام ، والاعتزال عن الأنام .

وأمّا الوجوديّات فهي أُمور يشملها في الظاهر العبادة ، وفي الباطن تلطيف السرّ لقبول الفيض . أمّا العبادة فهي تطويع النفس الأمّارة للنفس المطمئنّة بأوضاع وهياكل شرعيّة أمريّة لا استنباطيّة ؛ لئلّا يكون للنفس فيها حظّ ؛ لينخرط قواها كلّها في التوجّه إلى جناب الحقّ ، ولا ينازع سرّ السائر إلى القدس في مطالبها ، بل[2] يشايعه وينجرّ إلى ما يناسب الأمر القدسي فيكون مجموع الهمّ ، ونهايتها الحضور الدائم مع الحقّ كما قال : ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صلاتهم دائِمُونَ﴾ ؛ وأوّلها الشكر الّذي هو أحد جزئي الإيمان قولاً وفعلاً وقلباً ، يتصوّر جميع النّعم من المنعم ؛ وأوسطها الذكر الدائم القلبي وتحصيل الملكات الفاضلة والأخلاق الحميدة .

وأمّا تلطيف السرّ فهو رفع الغشاوات الطبيعيّة عن وجه القلب بهدء القوى البدنيّة والنفسانيّة ومحاكاتها للسرّ في حركاتها ؛ ليقبل إشراقات أشعّة الأنوار القدسية فتنور ، وحصوله بالألحان الموسيقية بالأشعار المناسبة للأمر القدسي والمعاني الموجبة لإذعان الوهم ، وصحبة الأزكياء الأتقياء ، واستماع كلامهم وأحاديثهم في الطريقة وتبديل الأخلاق خصوصاً ما قرن بالنغمة الرخيمة والصوت الحسن والعبارة البليغة والسمت الرشيدة على طريقة الوعظ والخطابة /۱۶۲/ وقراءة الوحي الإلهي واستماعه ، والمداومة على الذكر بكلمة التوحيد ، والفكر اللطيف في آلاء الله ومعاني آياته وصفات جلاله وأفعاله في عالم الملك ، وفي الحقائق اليقينيّة والمعارف الإلهيّة وصفاته الجماليّة والكماليّة في عالم الملكوت والجبروت .

ونهاية التلطيف : الفناء في وحدة الذاتيّة ، وظهور سلطان العشق الحقيقي ، والبقاء السرمدي للأوّل الحقّ الواحد المطلق .

---

۱ . الف : يشتملها . وكذلك المورد الآتي .

۲ . الف : - بل .

الغرض الثالث

قال الشيخ :

[إشارة : ثمّ] إذا بلغت الإرادة والرياضة حدّاً ما ، عنت له خلسات من اطّلاع نور الحقّ عليه لذيذة كأنّها بروق تومض إليه ثمّ تخمد عنه ، وهو المسمّى عندهم أوقاتاً ، وكلّ وقت يكتنفه وجدان وجد إليه ووجد عليه . ثمّ إنّه ليكثر عليه هذه الغواشي إذا أمعن في الارتياض .

إشارة : ثمّ إنّه ليتوغّل في ذلك حتّى يغشاه في غير الارتياض ، وكلّما لمح شيئاً عاج منه إلى جناب القدس يتذكّر من أمره أمراً فغشيه غاش ، فيكاد يرى الحقّ في كلّ شيء .

إشارة : ولعلّه إلى هذا الحدّ يستعلي عليه غواشيه ، ويزول هو عن سكينته ، فيتنبّه جليسه لاستيفازه عن قراره ، فإذا طالت عليه الرّياضة لم يستفزّه غاشية وهدي للتلبيس فيه .

إشارة : ثمّ إنّه ليبلغ به الرّياضة مبلغاً يتقلب له وقته سكينة ، فيصير المخطوف مألوفاً والوميضُ شهاباً بيّناً ، ويحصل له معارفه مستقرّةٌ كأنّها صحبة مستمرّة[1] ويستمتع فيها ببهجته ، فإذا انقلب عنها انقلب حيراناً أسفاً .

إشارة : ولعلّه إلى هذا الحدّ إنّما يتيسّر له هذه المعارفة أحياناً ، ثمّ يتدرّج إلى أن يكون له متى شاء .

إشارة : ثمّ إنّه ليتقدّم هذه الرّتبة فلا يتوقّف أمره إلى مشيئته ، بل كلّما لاحظ شيئاً لاحظ غيره وإن[2] لم يكن ملاحظته للاعتبار ، فيسنح له تعريج عن عالم الزور إلى عالم الحقّ مستقرٌّ[3] به ، ويحتف حوله الغافلون /١٦٣/.

إشارة : فإذا عبر الرّياضة إلى النيل صار سرّه مرآةً مجلوة محاذيا بها شطر الحقّ ، ودرّت عليه اللذات العلي ، وفرح بنفسه لما بها من أثر الحقّ ، وكان له نظر إلى الحقّ ونظرٌ إلى نفسه ، وكان بعد متردّداً .

إشارة : ثمّ إنّه ليغيب عن نفسه فيلحظ جناب القدس فقط ، وإن لحظ نفسه فمن حيث هي لاحظة لا من حيث هي بزينتها ، وهناك يحقّ الوصول .[4]

---

١ . ب : ـ كأنّها صحبة مستمرة .

٢ . الف و ب : وإن .

٣ . الف و ب : مستقرّاً .

٤ . شرح الإشارات والتنبيهات ، ج ٣ ، ص ٣٨٤ ـ ٣٨٧ .

قال المحقّق الطوسي ﷺ:

هذه آخر درجات السلوك إلى الحقّ، وهي درجة الوصول التام، ويليها درجات السلوك فيه وهي تنتهي عند المحو والفناء في التوحيد، على ما سيأتي. وفي هذا المقام يزول التردّد المذكور في الفصل السابق، وتتمّ الغيبة عن النفس والوصول إلى الحقّ.

واعلم أنّ الغيبة عن النفس لا ينافي ملاحظتها، ولذلك قال: «وإن لحظ نفسه فمن حيث هي لاحظة، لا من حيث هي بزينتها».

وبيانه: أنّ اللاحظ من حيث هو لاحظ إذا لحظ كونه لاحظاً فقد لحظ نفسه، إلّا أنّ هذه الملاحظة دون الملاحظة التي كانت قبلها؛ لأنّه كان هناك لاحظاً للنفس من حيث هي متنقشة بالحقّ متزيّنة بزينة حصلت لها منه فهو مبتهج بالنقش والابتهاج بالنقش وإن كان بسبب الحقّ إعجاب بالنفس[1] وتوجه إلى النفس، فإذن هو تارة متوجّه إلى النفس وتارة متوجّه إلى الحقّ، ولذلك حكم عليه بالتردّد؛ وأمّا هاهنا فهو متوجّه بالكليّة إلى الحقّ وإنّما يلحظ النفس من حيث يلحظ المتوجّه إليه الذي لا ينفكّ عن ملاحظة المتوجّه، فهي ملاحظة النفس بالمجاز أو بالعرض، ولذلك حكم هاهنا بالوصول الحقيقي.[2]

[قال شيخ الرئيس:]

تنبيه: الالتفات إلى ما تنزّه عنه شغل، والاعتداد بما هو طوع /١٦٤/ من النفس عجز، والتبجّح بزينة الذات من حيث هي الذات وإن كان بالحقّ تيه، والإقبال بالكليّة على الحقّ خلاص.

إشارة: العرفان مبتدأ من تفريق ونفض وترك ورفض ممعن في جمع هو جمع صفات الحق للذات المريدة بالصدق، منته إلى الواحد ثمّ وقوف.

إشارة: من آثر العرفان للعرفان، فقد قال بالثاني، ومن وجد العرفان كأنّه لا يجده بل يجد المعروف به فقد خاض لجّة الوصول، وهناك درجات ليست أقلّ من درجات ما قبله، آثرنا فيها الاختصار؛ فإنّها لا يفهمها الحديث، ولا تشرحها العبارة، ولا يكشف المقال عنها غير الخيال، ومن أحبّ أن يتعرّفها فليتدرّج إلى أن يصير من أهل المشاهدة دون المشافهة، ومن الواصلين إلى العين دون السامعين للأثر.[3]

---

١. الف وب: وإن كانت بسبب ... للنفس.

٢. شرح الإشارات والتنبيهات، ج ٣، ص ٣٨٧.

٣. شرح الإشارات والتنبيهات، ج ٣، ص ٣٨٨ ـ ٣٩٠.

قال المحقّق ﷺ :

العرفان حالة للعارف بالقياس إلى المعروف فهي لامحالة غير المعروف ، فمن كان غرضه من العرفان نفس العرفان فهو ليس من الموحّدين ؛ لأنّه يريد مع الحقّ شيئاً غيره ، وهذه حال المبتهج بزينة ذاته وإن كان بالحقّ ، أمّا من عرف الحقّ وغاب عن ذاته فهو غائب لامحالة عن العرفان الذي هو حاله[١] لذاته ، فهو قد وجد العرفان ؛ لأنّه لا يجده بل يجد المعروف فقط ، فهو الخائض لجّة الوصول أي معظمه ، وهنالك درجات هي درجات التحلية بالأمور الوجوديّة التي هي النعوت الإلهيّة ، وهي ليست بأقلّ من درجات ما قبله أعني درجات التزكية من الأمور الخلقيّة التي تعود إلى الأوصاف العدميّة ؛ وذلك لأنّ الإلهيّات محيطة غير متناهية ، والخلقيات محاط بها متناهية ، وإلى هذا أشير في قوله تعالى : ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ /١٦٥/ رَبِّي﴾ الآية[٢] فالارتقاء في تلك الدرجات سلوك إلى الله ، وفي هذه سلوك في الله ، وينتهي السلوكات بالفناء في التوحيد .

واعلم أنّ العبارة من هذه الدرجات غير ممكنة ؛ لأنّ العبارات موضوعة للمعاني التي يتصوّرها أهل اللغات ثمّ يحفظونها ثمّ يتذكّرونها ثمّ يتفاهمونها تعليماً وتعلّماً .

أمّا التي لا يصل إليها إلّا غائب عن ذاته فضلاً عن قوى بدنه فليس يمكن أن يوضع لها ألفاظ فضلاً عن أن يعبّر عنها بعبارة . وكما أنّ المعقولات لا تدرك بالأوهام ، والموهومات لا يدرك بالخيالات ، والمتخيّلات لا يدرك بالحواسّ ، كذلك ما من شأنه أن يعاين بعين اليقين فلا يمكن أن يدرك بعلم اليقين ، فالواجب على من يريد ذلك أن يجتهد في الوصول إليه بالعيان دون أن يطلبه بالبرهان.[٣]

وعظ و[٤] نصيحة:

يا إخواني الروحيين ويا أحبّائي القدسيّين ، هل تأثّر قلوبكم وتهزّز نفوسكم من هذه الكلمات المشوّقة وحديّات الموجّدة التي تلوت عليكم من المناجاة المعصوميّة والأحاديث القدسيّة والآيات الإلهيّة والمواعظ الروحيّة والحكم النورية تأثّراً تامّاً

---

١. المصدر : ـ حاله .

٢. سورة الكهف ، الآية ١٠٩ .

٣. شرح الإشارات والتنبيهات ، ج ٣ ، ص ٣٩٠ ـ ٣٩١ .

٤. ب : ـ وعظ و .

واهتزازاً شديداً، أم لا؟ فإن تأثّرت[1] بلطف الله وفضله فاشكروا الله[2] واسجدوه متعفّراً ومتواضعاً ومنكسراً ومتذلّلاً لتجعلوا ذلك فضلاً وعناية محضة لكم، فتنجوا من مهاوي الكبر والعجب، ويستحقّوا بذلك لتضاعيف الفضل والنعمة من الله تعالى، ثمّ تداوموا وتواظبوا على قراءتها /۱۶۶/ بألحان حزينة، كما وصّيناكم من قبل حتّى يقذف الله تعالى محبّته في قلوبكم ويشدّدها ويقوّيها يوماً فيوماً، فبقوّتها وشدّتها يوفّقكم ويعينكم على إعمال ما قرأتم من الكتاب، ويوصلكم إلى أعلى مطالبكم ومقاصدكم إن شاء الله.

واعلموا يقيناً أنّ المداومة على قراءة حِكم الله واستماع مواعظه ومواعظ أنبيائه وقراءة مناجاتهم ـ صلوات الله عليهم ـ سبب قويّ لشدّة المحبّة الإلهيّة، وهي سبب قويّ للبغض والتنفّر[3] عن الدنيا والإعراض عن فضولها وتنعّماتها ولفراغ القلب عن الأماني لها، ورفع هذه الموانع علّة معدّية للفكر والتوجّه التام إلى العالم الإلهي، وهذه علّة لمعرفة الله تعالى ولمشاهدة جماله وجمال العالم الإلهي.

ويؤيّد ذلك ما ورد عن مولانا وإمامنا أبي جعفر ﷺ: أنّ أصحاب محمّد ﷺ قالوا: يا رسول الله، نخاف علينا النفاق.

قال: فقال لهم: ولم تخافون ذلك؟

فقالوا: إذا كنّا عندك فذكّرتنا ورغّبتنا وجِلْنا ونسينا الدنيا، وزهدنا حتّى كأنّا نعاين الآخرة والجنّة والنّار ونحن عندك، فإذا خرجنا من عندك ودخلنا هذه البيوت وشممنا الأولاد ورأينا العيال والأهل لكاد أن نحوّل من الحال التي كنّا عليها عندك، و حتّى كأنّا لم نكن على شيء، أفتخاف علينا النفاق؟ وإنّ ذلك نفاق؟

فقال لهم رسول الله ﷺ: [كلّا] إنّ هذه خطوات الشيطان فيرغّبكم في الدنيا، والله لو

---

۱. الف: أثرت.

۲. ب: لله.

۳. الف: للتنفر.

تدومون على الحال التي وصفتم أنفسكم لصافحتكم الملائكة ومشيتم على الماء، ولولا أنّكم تذنبون فتستغفرون الله تعالى لأتى الله بخلق يذنبون فيستغفرون فيغفر لهم. إن المؤمن مفتنٌ توّاب، أما سمعت قول الله تعالى: ﴿إِنَّ اللهَ /١٦٧/ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾[١]. وقال: ﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ﴾[٢] [٣] انتهى[٤] الحديث.

وإن لم تتأثّر قلوبكم ـ أعاذنا الله وإيّاكم ـ فاعلموا يقيناً أنّ زمهريراً هوّنه[٥] اللذات الدنيويّة، وأماني تنعّماتها الموهوميّة سرت في عروق أنفسكم سراية شديدة، وجعلت حاسّة عقولكم خدرة جامدة حتّى لم تدركوا حلاوة هذه الكلمات التي كانت حقيقة سكرة روحانية، ورزقة[٦] حسنة للأرواح النورانيّة؛ كما لا يدرك المريض طعم الحلو لتحذر الذائقة لنزول المواد المخدرة عليها، فاجتهدوا[٧] حينئذٍ في البصبصة والتضرّع والابتهال إلى الله الكريم الرّحيم بالزفرة والبكاء والأنين ليرحمكم الله تعالى ويقوّيكم على الرياضة، فتروّضوا أنفسكم أوّلاً بعون الله تعالى وقوّته بتقليل الطعام يسيراً يسيراً على قدر ما يحفظ به اعتدال المزاج حتّى صار تقليل الأكل عادة وطبيعة لكم، ثمّ بالاعتزال[٨] عن المكبين على الدنيا والغافلين عن الآخرة؛ لأنّ هذين كانا أسهل الرّياضات ومبدءاً لجميع الرّياضات، وذلك أنّ مِن تقليل الطعام ضعف مدد الداخلي للقوّة الشهوية البهميّة التي يلزمها الهواء والهوس إلى المشتهيات البهميّة،

---

١. سورة البقرة، الآية ٢٢٢.

٢. سورة هود، الآية ٣ و ٩٠.

٣. بحار الأنوار، ج٦، ص ٤٢٠، ح٧٨ عن الكافي، ج٢، ص٤٢٤ باب في تنقّل أحوال القلب، ح ١؛ وبحار الأنوار، ج٦٧، ص٥٦، ح٢٨. عن تفسير العيّاشي، ج ١، ص١٠٩.

٤. ب: ـ انتهى.

٥. ب: أهويه.

٦. الف وب: رزقه.

٧. الف. بنزول المواد الخدرة عليها، فاجتهد.

٨. الف وب: بالاعتراض.

فضعفت الشهوية ولوازمها؛ ومن الاعتزال ضعف مدد الخارجي للقوّة (الشهويّة البهميّة والغضبيّة السبعيّة ولوازمها جميعاً، فضعفت القوّة الشهويّة والغضبيّة جميعاً)[١]، وبضعفهما تضعف المحبّة للدنيا ولذّاتها. فلمّا فعلتم ذلك وأضعفهم المحبّة الدنياوية فجالسوا مع أهل الآخرة واسمعوا المواعظ والحكم منهم.

واقرؤوا هذا الكتاب مرّة ثانية؛ لعلّ الله يرحمكم ويقذف في قلوبكم حلاوة ذكره /١٦٨/ ولذاذة محبّته إن شاء الله، ولا تيأسوا من روح الله، ولا تقنطوا من رحمته في كلّ حال أبداً؛ لأنّه لا ييأس من روح الله إلّا القوم الكافرون الذين كانوا طينتهم وجبلّتهم عاتبة طاغية[٢]. فاليأس من الله الحليم الرّحيم علامة الشقاوة الجبليّة، كما كان الرجاء من الله العزيز الكريم وحسن الظنّ به[٣] علامة السّعادة والطهارة الجبليّة.

هذا آخر كتابي وآخر كلامي ونصيحة لي[٤] ولكم. وفّقني الله تعالى وإيّاكم على ما يحبّه ويرضاه، ورزقني الله وإيّاكم ملازمة مولاي ومولاكم محمّد وعلي وآلهما المعصومين ﷺ في أعلى علّيين بحقّ جاه محمّد وآله الطاهرين. والحمد لله ربّ العالمين، وصلّى الله على محمّد وآله أجمعين.

١. ما بين المعقوفين هكذا في ب: الشهوية والغضبية جميعاً.

٢. الف: ـ طاغية.

٣. ب: ـ وحسن الظن به.

٤. ب: ـ ونصيحة.

علوم حدیث

المراشح

میرزا محمّد بن محمدهادی نائینی (قرن ۱۳ق)

تحقیق: سید صادق حسینی اشکوری

فهرس الصدرية في الإجازات العليّة

علی‌اکبر بن شیر محمّد همدانی (۱۳۲۵ق)

تحقیق: سید جعفر حسینی اشکوری

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

المراشح

میرزا محمد بن محمدهادی نائینی(قرن۱۳ق)

تحقیق: سید صادق حسینی اشکوری

تقديم

صاحب الرسالة هو الميرزا محمد بن محمد هادي النائيني المتخلص بـ«فائض»، من تلامذة حجة الإسلام الشفتي الأصفهاني والمجاز منه. وقد وصلت إلينا من مؤلفاته ديوان شعره، ورسائله الرجالية.

قال العلامة الطهراني في الذريعة[1]:

> رجال الميرزا محمد بن محمدهادي النائيني المجاز من السيد حجة الإسلام الشفتي الأصفهاني في ١٢٥٦، كتب الإجازة له بخطه على ظهر المجلد الأول من رجاله الذي تمّمه في ١٢٦٥. وله ديوان تخلُّصه في شعره «الفائض».

وقال في المجلد الثالث[2]:

> ديوان فائض نائيني. للميرزا محمد بن محمدهادي النائيني تلميذ السيد حجة الإسلام الأصفهاني المجاز منه. وله كتاب في الرجال. وقد كتب أستاده إجازة له بخطه على ظهر كتابه الرجال الموجود عند السيد شهاب الدين، كما كتبه إلينا.

---

١. الذريعة، ج ١٠، ص١٤٨، رقم ٢٧٣.

٢. الذريعة، ج ٩/٣، ص٨٠٦، رقم ٥٤٣٨.

وذكر أنه فرغ من تأليفه ١٢٦٥ وأن النسخة بخطه المتوسط وأنه شاعر تخلصه فائض.

ـ ثم قال: ـ أقول: و ظني أنه الآقا محمد النائيني والد الآقا عليرضا النائيني الذي ينقل عنه شيخنا بعض الحكايات في دار السلام وغيره مع الإطراء والتجليل.

□□□

أقول: أكثر كتابه الرجالي تلخيصات لرسائل أستاده الشفتي، فالأصح أن يسمى كتابه بـ«الرسائل الرجالية» لا «كتاب الرجال»، فتأمل.

وإليك عناوين رسائله:

* المراشح، وهو الذي بين يديك.
* ترجمة أبي بصير
* ترجمة محمد بن إسماعيل.
* ترجمة أبان بن عثمان
* أصحاب العدة
* ترجمة سهل بن زياد الآدمي
* ترجمة محمد بن خالد البرقي
* تلخيص ترجمة ابراهيم بن هاشم
* ترجمة إسحاق بن عمار
* تلخيص ترجمة حماد بن عيسى
* ترجمة عمر بن يزيد

□□□

ونسخة الكتاب تحتفظ في مكتبة المرتضوي في المشهد الرضوي ـ عليه آلاف الثناء ـ في ٧٣ صفحة، والمصورة منها موجودة في مركز إحياء التراث الإسلامي بقم تحت رقم (٢٥٨٢).

وقد صرّح النائيني بتاريخ تأليف الرسائل في مختلف الشهور من سنة

١٢٦٥ في أصفهان، والرسالة الأخيرة تمّت في يوم الخميس ٢٥ جمادى الأولى من نفس السنة.

نظرة في اسم الكتاب

أقول: الذي أظن أن المَرَاشِح جمع المَرْشَح ـ اسم مكان ـ أي أمكنة الرشح، ويحتمل بعيداً أن يكون جمعَ المِرْشَح اسم آلة.

والرَّشح: ندى العرق على الجسد كما في لسان العرب[١] مادة «رشح» قال بعد ذلك: وقد رَشَحَ يَرْشَحُ رَشْحاً ورَشَحاناً: نَدِيَ بِالعَرَق. والمِرْشَح والمِرْشَحَة: البطانة التي تحت لِبْدِ السَّرج.. إلى أن قال[٢]: تقول: لم يَرْشَحْ له بشيء إذا لم يُعطه شيئاً.

وأما أن يكون مفردها المُرْشِح ـ من باب الإفعال ـ فبانه وإن ورد في اللغة[٣] إلا أن هذا المعنى لا يناسب المقام. قال في اللسان[٤]: ورَشَحَتِ الناقةُ ولدَها ورَشَّحَتْهُ وأَرْشَحَتْهُ: وهو أن تحك أصل ذنبه وتدفعه برأسها وتقدّمه وتقف عليه حتى يلحقها وتُزَجِّيهِ أحياناً أي تقدّمه وتتبعه، وهي راشِح ومُرْشِح ومُرَشِّح، كل ذلك على النسب.

هذا، ولا مانع من جمع كلّ ما ذكرنا من المَرْشَح والمِرْشَح والمُرْشِح على المَرَاشِح؛ فإن كل هذه الأوزان تجمع على مَفَاعِل كما صرّح بذلك محمد يحيى القزويني من أعلام القرن الثاني عشر في كتابه الجموع والمصادر[٥] قال: المَفَاعِل بفتح الميم وكسر العين يجيء وحداته على

١. لسان العرب، ج ٥، ص ٢١٨.

٢. لسان العرب، ج ٥، ص ٢١٩.

٣. ويزيد عليه أن اسم كتاب الميرداماد: الرَّوَاشِح هو جمع الراشحة اسم فاعل، فيناسب ذلك أن يكون المَراشِح أيضاً جمعاً لاسم فاعل.

٤. لسان العرب، ج ٥، ص ٢١٨.

٥. الجموع والمصادر، ص ٦٤ ـ ٦٥ طبعة مجمع الذخائر الإسلامية بتصحيح فلمي الفاتر.

أحد عشر وزناً:

الأول: المَفْعَل بفتح الميم والعين كالمَصْدَر على المَصادِر.

الثاني: المِفْعَل بالكسر وفتح العين كالمِطْبَخ على المَطَابِخ.. ـ إلى أن قال: ـ

السادس: المُفْعِل بالضم وكسر العين كالمُفْلِس على المَفَالِس. انتهى.

والجدير بالذكر أن النائيني ﷺ أخذ عنوان كتابه هذا من مقدمة الرواشح السماوية؛ فإنه قال في آخر مقدمة كتابه[1]: فلا علينا لو قدّمنا عضة من تلك المراشح في عدة رواشح.

وأما الرَّواشِح على وزان الفَوَاعِل فمفردها الرَّاشِحَة، كما هي عناوين أبواب كتاب المحقق الداماد.

قال القزويني[2]: الفَوَاعِل يجيء وحداته على خمسة أوزان، وعدّ منها: الفاعِلَة كالشَّاجِنَة على الشَّوَاجِن.

□□□

هذا، وقد زدنا بعض مهمّات المطالب والتوضيحات ـ مما ظننّا أنها محتاج إليها ـ من الرواشح للمحقق الداماد، وأضفنا عناوين المراشح بين المعقوفتين لكي يسهل تناولها، وأكثر هذه العناوين مأخوذة من الطبعة الحجرية للرواشح مع تعديل أو إضافة منّا.

ولا تكون هذه الرسالة إلا كمختصر للرواشح مع تعديل فيه وإضافة نظرات للنائيني لا بأس بها[3].

---

١. الرواشح السماوية، ص ٤٠ من الطبعة الحجرية.

٢. في الجموع والمصادر، ص ٦٥.

٣. فرغت من تصحيح هذه النسخة الشريفة في قرية بنادك سادات المعروف بـ«بِنَاف» من توابع يزد، في سنة ١٤٢٣ هـ (٨١/٤/٢٤) في الحوزة العلمية التي أسّسها الحجة المفضال السيد علي الوزيري حفظه الله تعالى ورعاه. وشاركني في تصحيح الكتاب الأخ الصديق الشيخ محمدجواد صابريان، زاد الله في توفيقه.

٢

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على سيدنا محمد وآله الطاهرين أما بعد فيقول المشتاق إلى العفو والغفران والألطاف من
الرب الرؤوف الأحد ابن محمد مؤمن الاسترآبادي سامحه الله تعالى يوم الحساب وعفي وعن والديه عفواً لا يحصر ولا يعد
والتحديد إن هذه الدرر وهذه تحقيقات لائقة ونكت فائقة انتزعتها من مصنفات الأفاضل من أصحاب الرضوان
الله عليهم تتعلق بالأخبار والرواة إذ رأيتها فتحت الرواشح على باب عقول الأذكياء سيما ورتبتها على
مطالب المطلب الأول فيما انتزعته من كتاب الرواشح وفيه مراشح وسميت هذا الكتاب لكونه على طبق ذلك الكتاب
المرشح الأول في الحديث ألفاظه والسند طريق المتن أي جملة من رواه على الترتيب والناقل ويقال له
الإخبار عن طريق المتن أي ذلك والأول أوفق بالاصطلاحات والإسناد رفع الحديث إلى قائله بالنقل
أو ذلك فالفرق بين السند والإسناد أن السند حكاية الراوين بأسمائهم والإسناد مرتبة الناقل وللمتن عوارض
وأحوال بحسب نفسه وعوارض وأحوال بحسب طريقه والحديث الثاني بحسب طريقه متواتر أو آحاد
فالأول ما كثرت رواته في كل طبقة طبقة في الأطراف والأوساط في جميع الطبقات بلغا تحكم الكثرة
العادة باستحالة تواطئهم على الكذب ولا بد أن لا يسبق العلم الذي يفيده إلى السامع شبهة أو تقليد أو تعصب أو
اعتقاد لنقيضه والثاني ما لم يكن كذلك ولو في بعض الطبقات وأنواع الآحاد أصلية وفرعية فأما
الأصول خمسة الأول الصحيح وهو ما اتصل سنده بنقل عدل إمامي عن مثله في الطبقات بأسرها إلى المعصوم وقيل
للنقل على سبيل الطريق من الطعن والقدح في الرجلين وإن اعتراه في بعض الطبقات إرسال أو قطع ومن هنا كانوا
يحكمون على رواية ابن أبي عمير مطلقاً بالصحة وقد مر أنه يطلق على الإطلاق صحيح أو كذا وفيه نظر لأن مراسيله
ليست صحيحة بالاصطلاح ولكنها في حكمها الثاني الحسن وهو ما اتصل السند إلى المعصوم بإمامي ممدوح
في كل طبقة غير منصوص على عدالته بالتوثيق ولو في طبقة ما فقط وفيه أن المدح غير معتبر فيه وقد يطلق على السالم

مما

تصوير صفحة اول نسخة خطى المراشح

نقل له قرينة تشخيص قال له ادر فاسد رشاد وعزل ما خلف خلقا كثيرا فذلك آخذ وكتب اعطى وحكم الزيارات وحكم الكتاب
والحكم على وضع الكثير فيه ورد وبهذا تم بعض هذه نسخ المعنى والمعذبا عن العترة الطاهرة سلام الله عليهم اجمعين والكتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة على محمد وآله اما بعد فيقول العبد محمد النائيني المتخلص بالقانع انه من الله عليه من شأنه محمد وآله
رسالة في تحقيق الحال في ابي بصير فاعلم انه قد عبر جماعة من المحققين في الرجال ان الاسم ابو بصير كان مرددا بين الاربعة
في مواضع شتى ذكره في مبحث الاذان والاقامة حيث ضعف سنده بالاشتراك الراوي بين الثقة والضعيف وكذا
في صلوة الميت كذلك وكذا الحكم ابدا بالاشتراك لا يكون هذه الكتب كتبه للمشتبه الكتب عند يحيى بن القاسم الاسدي وعبد الله بن محمد
الاسدي ويوسف بن الحارث والاولان ثقتان دون الاخيرين ام المشتبه على الحاد يحيى الاسدي ويحيى الحذاء الذي حكم الشيخ
بضعفه فكثير من ابو بصير مشترك بين اشياء الثقة والحذاء الواقفي وقد قال سيدنا الباحث انه لا شك منها اما الاول فلان
هذه الكتب في الاولين اشهر كما اعترف به جماعة من المحققين فلا اطلاق ينصرف اليها صار الى ان الاخيرين فلان
شيخ الطائفة عد رجال من اصحاب الباقر لا الصادق وما ذكر انه تغيير في الرواية عن ابا جعفر لكن الظاهر من الكشي
خلاف الشيخ اذ روى رواية عبد الله بن محمد الاسدي عن الصادق وهو ان ابو بصير في السند بانه هو لكن قد كره
في غير هذه ذلك مع ان الاراده من ابي بصير ذلك لكن رواية الاسدي عن الصادق وروده قد عرفت ان اطلاق الاسم والثاني
فيشتبه الاسدي قال في حصه يحيى بن القاسم الحذاء من اصحاب الكاظم كان يكنى ابا بصير وقيل انه ابو محمد اختلف قوله
فيه والشيخ قال انه واقفي وروى الكشي ما يشعر بذلك قال وابو بصير يحيى بن القاسم الحذاء يكنى ابا محمد قال محمد بن
مسعود سألت علي بن الحسن بن فضال عن ابي بصير هذا هل كان متهما بالغلو فقال اما بالغلو فلا لكن كان مخلطا وقال النجاشي
يحيى بن القاسم ابو بصير الاسدي وقيل ابو محمد ثقة وجيه روى عن ابي جعفر وابي عبد الله وقيل يحيى بن ابي القاسم واسم
ابي القاسم اسحق وروى عن ابي الحسن موسى ثم ساق ابو بصير سنة خمسين ومائة الى ان قال والذي اراه ان الرواية للكشي
مذهبه فاسد اشهر ~~[illegible]~~ فظهر من ذلك ان الاسدي والحذاء كلاهما يكنيان بابي بصير
وانهما شخص واحد فلهذا عن ابن داود انه تارة جعل الحذاء والاسدي واحدا وروى باب الجرح في حكاية الكشي عن النجاشي
حيث قال يحيى بن القاسم ابو بصير الاسدي وقيل ابو محمد الحذاء حج وقام حتى قال الكشي واقفي حتى ثقة وجيه فقد اما القول

تصوير صفحة آخر نسخة خطى المراسح

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة على سيدنا محمد وآله الطاهرين

أما بعد: فيقول المفتاق إلى العفو والغفران والإقالة من الرب الرؤوف الأحد ابن محمد هادي النائيني محمّد: سامحه الله تعالى يوم حساب ما يعد ويعتد، وغفر له ما لا يُحصى ولا يعد، ولوالديه بالرفد الأرفد:

هذه تحقيقات رائقة ونكت فائقة افتلذتها من مصنفات الأفاضل من الأصحاب ـ رضوان الله عليهم ـ مما يتعلق بالأخبار والرواة، أوردتها في تلك الورقات على ما ساعدني الأوقات بتوفيق الله سبحانه، وفيه مطالب:

المطلب الأول: في ما افتلذته من كتاب الرواشح[1]، وفيه مراشح، ويسمى[2] به الكتاب ليكون على طبق ما للانتخاب.

المرشح الأول

في الأقسام الأولية للحديث

متن الحديث ألفاظه، والسند طريق المتن أي جملة من رواه على الترتيب

---

١. اسمه الكامل: الرواشح السماوية في شرح الأحاديث الإمامية للعلامة الفيلسوف الشهير، المير محمدباقر الحسيني المرعشي الداماد، وقد طبعت على الحجر في سنة ١٤٠٥ هـ ضمن منشورات مكتبة آية الله السيد المرعشي العامة بقم.

٢. قد تقرأ: ليسمّى، وإذن فالصحيح أن يكتب: ليُسَمّ بحذف الألف المقصورة.

والتناقل. ويقال: هو الإخبار عن طريق المتن.

أقول: والأول أوفق بالاستعمالات.

والإسناد رفع الحديث إلى قائله بالتناقل[١].

أقول: فالفرق بين السند والإسناد بأن السند جملة الراوين بأعيانهم والإسناد من فعل الناقل.

وللمتن عوارض وأحوال بحسب نفسه،[٢] وعوارض وأحوال بحسب طريقه، والبحث في الثاني، فالمتن بحسب طريقه متواتر أو آحاد.

فالأول: ما تكثرت رواته في كل طبقة طبقة في الأطراف والأوساط، وبلغت في جميع الطبقات مبلغاً من الكثرة قد أحالت العادة تواطئهم على الكذب، ولا محالة يعطي العلم البتّي بمفاده إلّا مع شبهة قوية أو تقليد وتعصب أوجب اعتقاد نقيضه.

والثاني: ما لا يكون كذلك ولو في بعض الطبقات.

وله أقسام أصلية وفرعية.

وأقسام الأصول خمسة:

الأول: الصحيح وهو ما اتصل سنده بنقل عدل إمامي عن مثله في الطبقات بأسرها إلى المعصوم، وقد يطلق على سليم الطريق من الطعن بما يقدح في الوصفين وإن اعتراه في بعض الطبقات إرسال أو قطع، ومن هناك يحكم مثلاً على رواية ابن أبي عمير مطلقاً بالصحة وتعد مراسيله على الإطلاق صحاحاً.

أقول: وفيه نظر؛ لأن مراسيله ليست صحاحاً بالاصطلاح وإن كانت في حكمها.

الثاني: الحسن وهو المتصل السند إلى المعصوم بإمامي ممدوح في كل طبقه غير منصوص على عدالته بالتوثيق ولو في طبقة ما فقط.

---

١. من قوله: والإسناد، إلى هنا تتمة كلام الداماد. انظر: الرواشح السماوية، ص ٤٠ الراشحة الأولى.

٢. كذا في المخطوطة: وفي الرواشح: بحسب متنه.

وفيه: أن المدح غير معتبر فيه، وقد يطلق على السالم مما ينافي الأمرين في سائر الطبقات وإن اعترى اتصاله انقطاع في طبقه ما كما عد مقطوعة زرارة مثلاً في مفسد الحج من الحسن.

الثالث: الموثق وهو ما دخل في طريقه فاسد العقيدة المنصوص على توثيقه مع انحفاظ التنصيص من الأصحاب على التوثيق أو المدح والسلامة عن الطعن بما ينافيهما جميعاً في جميع الطبقات.

أقول: إيراد المدح على نحو الترديد خالٍ عن الوجه.

ثم مطلق الطعن بالمنافي لا ينافيه ما لم يوجب عدم الاعتداد به.

الرابع: القوي وهو مروي الإمامي في جميع الطبقات الداخل في طريقه ـ ولو في طبقة ما ـ من ليس بممدوح ولا مذموم مع سلامته عن فساد العقيدة.

أقول: قوله ﷺ «مع سلامته». انتهى، مستدرك، والأقوى أنه من الحسن إلّا مع اعتبار المدح فيه، وأما أن عدم الذم مرتبة من المدح فهيّن جداً، وحيث إن استعماله كثير وهو متكرر الوجود متكثر الوقوع جداً فلابد له من اعتبار اسم له بخصوصه، وكثيراً ما يطلق على الموثق أيضاً.

قال في الذكرى بعد إيراد الموثق وذكر إطلاق اسم القويّ عليه: وقد يراد بالقوي مروي الإمامي غير المذموم ولا الممدوح أو مروي المشهور في التقدم غير الموثق؛ قاله في الرواشح[1]، يعني به المشهور في التقدم غير الموثق ولا الإمامي فيكون هذا القسم بالنسبة إلى الموثق كالحسن بالنسبة إلى الصحيح.

وفي عدة نسخ:[2] معوّل على صحتها [مكان غير الموثق][3] عن الموثق.

هذا، ومسكين السمان ونوح بن دراج وناجية بن عمارة الصيداوي وأحمد بن

---

١. انظر: الرواشح السماوية، ص ٤٢، وتتمة الكلام أيضاً من الرواشح وإن كان ظاهر الكلام ينافي ذلك.

٢. هنا نسخة بدل في الرواشح: .. من نسخ الذكرى المعول.

٣. الزيادة من الرواشح.

عبدالله بن جعفر الحميري والحكم بن مسكين من القوي على المعنى الأول.

المرشح الثاني

[في مصطلح الجمهور في معنى الصحيح]

الجمهور[١] اعتبروا في حد الصحيح سلامته عن الشذوذ والعلة وكونه مروي مَن يكون مع العدالة ضابطاً، وأصحابنا أسقطوا ذلك عن الاعتبار وهو الحق؛ لأنهم يفسرون الشذوذ بكون الذي يرويه الثقة مخالفاً لمروي الناس، وذلك حال المتن بحسب نفسه والعلة بأسباب خفية غامضه قادحة يستخرجها الماهر في الفن. فإن كانت بنفس المتن فخارجة عن البحث، وإن كانت بالسند كالإرسال والقطع مثلاً في ما يكون في ظاهر الاتصال أو الجرح فيمن ظاهره العدالة ـ من دون أن يكون مستنداً إلى حجة قاطعة بل إلى قرائن تورث الظن أو الشك ـ فقيد الاتصال والعدالة يغنيان عن ذلك، وإلّا فليست بقادحه ضائرة في الصحة المستندة إلى أسبابها الحاصلة.

وأما الضبط وهو كون الراوي متحفظاً[٢] متيقِّظاً[٣] غير مغفَّل ولا شاكّ ولا ساهٍ في حالتي التحمل والأداء فداخل في الثقه، وهم يتوسعون في العدل بحيث يشمل المخالف ما لم يبلغ خلافه حد الكفر والمبتدعَ ما لم يكن يروي ما يقوّي بدعته، ويكتفون في العدالة بعدم ظهور الفسق والبناء على ظاهر حال المسلم على خلاف الأمر عندنا، فاتّسعت عندهم دائرة الصحة.

قال بعض الأصحاب[٤]:

---

١. المراد من الجمهور جمهور العامة كابن الصلاح والنواوي وابن جماعة والطيّبي وغيرهم كما في الرواشح، ص ٤٢.

٢. في الأصل المخطوط: متحفضاً.

٣. في المخطوطة: متيقّضاً ـ بالضاد ـ، وهو غلط.

٤. عبارة الرواشح (ص ٤٣) هكذا: قال بعض الشهداء من أصحابنا المتأخرين في شرح بداية الدراية: والخلاف... إلى آخر ما جاء في المتن.

والخلاف في مجرد الاصطلاح، وإلا فقد يقبلون الشاذ والمعلل، ونحن فقد لا نقبلهما وإن دخلا في الصحيح.

وهو صحيح، والصحيح الذي لا يُعمل به عندنا لعوارض تعتريه غير قليل.

ومن ذلك[1] صحيحة عبيد بن زرارة قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الركعتين الأخيرتين من الظهر؟ قال: **تسبّح وتحمد الله وتستغفر لذنبك، وإن شئت فاتحة الكتاب فإنها تحميد ودعاء**.[2]

ورواية علي بن حنظلة عنه عليه السلام قال: سألته عن الركعتين الأخيرتين ما أصنع فيهما؟ قال: **إن شئت فاقرأ فاتحة الكتاب، وإن شئت فاذكر الله**،[3]

لما قاله بعض الأصحاب من عدم قائل بمضمونهما.

أقول: وهذا كلام صحيح لعدم العمل بظاهرهما من أحد.

قال في الرواشح[4]:

إن هنا محملاً صحيحاً لا يكون فيه اطّراح الحديث ولا خرق إجماع العصابة وشق عصاهم أي اجتماعهم وائتلافهم وهو أن تكون واو «ولتستغفر لذنبك» بمعنى «حتى» للغاية، وذلك باب واسع في مذهب البلاغة كما إذا قلت: «تحتمي من النَهَم» وتصحَّ[5] في بدنك، و«تتعبد الله[6]» وتكون حراً، و«تعبده» وتكون ملكاً، والتسبيح والتحميد

---

* أقول: الشهيد هو الشيخ السعيد زين الدين علي بن أحمد بن جمال الدين بن تقي الدين بن صالح بن شرف الجبعي العاملي الشامي الشهير بالشهيد الثاني صاحب المؤلفات القيّمة، المستشهد سنة ٩٦٦. وله شرح بداية الدراية ـ كما أن المتن له أيضاً ـ فرغ منه سنة ٩٥٩؛ نصّ على ذلك كله العلامة الطهراني في الذريعة، ج ١٣، ص ١٢٤ برقم ٣٩٨.

١. نقله الميرداماد عن بعض متأخري الأصحاب في المهذب في تسبيحات الركعتين الأخيرتين. انظر: الرواشح، ص ٤٣ ـ ٤٤.

٢. تهذيب الأحكام، ج ٢، ص ٩٦، ح ٣٦٨.

٣. تهذيب الأحكام، ج ٢، ص ٩٨، ح ٣٦٩.

٤. الرواشح، ص ٤٤.

٥. الواو في «وتصح» حالية، أي مع أنك صحيح الجسم.

٦. في الرواشح: لله.

عَلّم للتسبيحات الأربع، وكذلك هي المراد من ذكر الله في الرواية الثانية[١].

وفيه: أن المراد عدم العمل بظاهرهما، وإبداء المحمل الصحيح لا ينافي كونه خلاف الظاهر.

ثم إنْ فتحنا باب الحمل فأحسن المحامل حمل الاستغفار على الندب، ثم بيَّن فيه[٢] أن ثُلّةً من أهل عصره ذهبوا إلى وجوب الاستغفار بعد التسبيحات، ففريق منهم كانوا يقولون: «اللهم اغفر لذنبي» على لحنٍ فيه مخالف للعربية؛ إذ الذنب حينئذ يكون مفعولاً[٣] له فيحتاج إلى تقدير المفعول به، فيصير الكلام في قوّة «اللهم اغفر لذنبي ذنبه» وتضحك[٤] منه وعليه الثكلى.

وفيه: أن الذنب مفعول به بواسطة اللام، ثم لِمَ لا يكون التقدير: اللهم اغفر لي لذنبي؛ ليكون تعليلاً للاستغفار؟

وفريق[٥]: اللهم اغفر ذنبي، وفريق: أستغفر الله.

المرشح الثالث
[طبقات أصحاب الإجماع]

أورد أبوعمرو الكشي[٦] جماعةً اجتمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنهم والإقرار لهم بالفقه والفضل والضبط والثقة وإن كانت روايتهم بإرسال أو رفع أو عن

١. قال في الرواشح: ٤٤: فمعناه: تأتي بالتسبيحات الأربع حتى تكون بذلك في حكم المستغفر لذنبك وتكون هي في قوة الاستغفار منك والكفارة لآثامك، وفيها مغفرة لذنوبك، لا أنك تأتي بالتسبيحات وتضمّ إليها كلمة الاستغفار أو دعاء، على ما يتبادر إلى الوهم حتى تنسب الرواية إلى الشذوذ.

٢. أي الرواشح. انظر: الرواشح السماوية، ص ٤٥.

٣. كذا، والصحيح، مفعولاً، كما هو كذلك في المصدر.

٤. في الرواشح المطبوع: ويضحك.

٥. هذه تتمة كلام صاحب الرواشح.

٦. في كتابه الذي هو أحد الأصول والتي إليها استناد الأصحاب وعليها تعويلهم في رجال الحديث؛ كما صرح بذلك المحقق الداماد في الرواشح، ص ٤٥، الراشحة الثالثة.

مجهول أو كانوا فاسدي العقيدة في أنفسهم، ولكنهم في الثقه والجلالة في مرتبة قُصيا، وجعلهم على ثلاث درج وطبقات ثلاث.

الأولى: وهي العليا في تسمية الفقهاء من أصحاب أبي جعفر وأبي عبدالله [عليهما السلام] قال بهذه العبارة:

اجتمعت العصابة على تصديق هؤلاء الأولين من أصحاب أبي جعفر عليه السلام وأصحاب أبي عبدالله عليه السلام وانقادوا لهم بالفقه، فقالوا: أفقه الأولين ستة: زرارة ومعروف بن خَرَّبُوذ وبُرَيد [بن معاوية العجلي][1] وأبوبصير الأسدي والفضيل بن يسار ومحمد بن مسلم الطائفي. قالوا: وأفقه الستة زرارة. وقال بعضهم مكان أبي بصير الأسدي: أبوبصير المرادي وهو ليث بن البَختَري.

الطبقة الثانية: وهي الدرجة الوسطى وهذه عبارته:

تسمية الفقهاء من أصحاب أبي عبدالله عليه السلام اجتمعت العصابة على تصحيح ما يصح عن هؤلاء وتصديقهم لما يقولون وأقروا لهم بالفقه من دون أولئك الستة الذين عددناهم وسميناهم ستة نفر: جميل بن دراج وعبدالله بن مسكان وعبدالله بن بكير وحماد بن عيسى وأبان بن عثمان وحماد بن عثمان. قالوا: وزعم أبوإسحاق الفقيه يعني ثعلبة بن ميمون أفقه هؤلاء جميل بن دراج وهم أحداث أصحاب أبي عبدالله عليه السلام.

الطبقة الثالثة:[2] وهي الدرجة الأخيرة قال:

تسمية الفقهاء من أصحاب أبي إبراهيم الكاظم وأبي الحسن الرضا عليهما السلام، أجمع أصحابنا

---

١. الزيادة من الرواشح.

٢. هنا أبيات في هامش المخطوطة كتبت بخط آخر لا بأس بنقلها هنا مناسبةً للمقام:

أجمعت الأصحاب والعصابة	على ثلاثة ستة نقابة
فر قاف أولها وقاف ثانيه	ثالثة ميم وضاد عالبه
زرارة معروف بريد الأسدي	وابن يسار وابن مسلم السدي
والبعض من جماعة الأصحاب	قد بدّل الأسدي بالمرادي
جميل والأبان حمادان	عبيد التيهان عد ست ثاني
ثالثها يونس صفوان حسن	محمد أحمد عبدالله عن
ثم ابن محبوب مع استبدال	من ابن أيوب وبن فضال
ثم فضالة بن أيوب بدل	له بعثمان بن عيسى قد حصل

على تصحيح ما يصح عن هؤلاء، وتصديقهم وأقروا لهم بالفقه والعلم. وهم ستة نفر أخر دون الستة نفر الذين ذكرناهم في أصحاب أبي‌عبدالله عليه السلام، منهم: يونس بن عبدالرحمن وصفوان بن يحيى بياع السابري ومحمد بن أبي‌عمير وعبدالله بن المغيره والحسن بن محبوب وأحمد بن محمد بن أبي‌نصر، وقال بعضهم مكان الحسن بن محبوب: الحسن بن علي بن فضال وفضالة بن أيوب، وقال بعضهم مكان فضالة: عثمان بن عيسى، وأفقه هؤلاء يونس بن عبدالرحمن وصفوان بن يحيى، وجعل الشيخ تقي‌الدين الحسن بن داوود في رجاله [الطبقة] الثالثة هي الوسطى و[الطبقة][1] الثانية الدرجة الأخيرة، وكأنه نظر إلى جلالة يونس وصفوان وابن‌أبي‌عمير.

ثم الكشي قال في ترجمة فضالة بن أيوب:

قال بعض أصحابنا: إنه ممن أجمع أصحابنا على تصحيح ما يصح عنهم وتصديقهم وأقروا لهم بالفقه والعلم.

وبالجملة: هؤلاء على اعتبار الأقوال المختلفة في تعيينهم أحد وعشرون بل اثنان وعشرون رجلاً، ومراسيلهم ومرافيعهم ومقاطيعهم ومسانيدهم إلى من يسمونهم[2] من غير المعروفين [معدودة عند الأصحاب رضوان الله عليهم][3] من الصحاح.

والحق أن يفرق بين المندرج في حد الصحيح حقيقة وبين ما ينسحب عليه حكم الصحة، فيصطلح على تسمية الأول صحيحاً، والثاني صِحّيّاً أي منسوباً إلى الصحة.

المرشح الرابع

[الكلام في إبراهيم بن هاشم القمي]

الأشهر عدّ الحديث من جهة إبراهيم بن هاشم أبي‌إسحاق القمي في الطريق حسناً ولكن في أعلى درجات الحسن التالية لدرجة الصحة؛ لعدم التنصيص عليه بالتوثيق.

---

١. الزيادتان من الرواشح.

٢. في الرواشح: يسمونه.

٣. الزيادة من الرواشح.

قال في الرواشح[١]:

والصحيح أن الحديث من جهته صحيح، فأمرُه أجل وحاله أعظم من أن يتعدل ويتوثق بمعدل وموثّق غيره، بل غيره يتعدّل ويتوثق بتعديله وتوثيقه إياه، كيف وأعاظم أشياخنا كرئيس المحدثين والصدوق والمفيد وشيخ الطائفة ونظرائهم شأنهم أجل وخطبهم أكبر من أن يظن بأحد منهم أنه قد حاج إلى تنصيص ناص وتوثيق موثق، وهو شيخ الشيوخ وقطب الأشياخ ووتد الأوتاد وسند الأسناد.

على أن مدحهم إياه بأنه أول من نشر حديث الكوفيين بقم وهو تلميذ يونس بن عبدالرحمن لفظة شاملة وكلمة جامعة و«كل الصيد في جوف الفَراء».

وهو بفتح الفاء: إسم طائر عظيم الجثة قائد لغيره من الطيور[٢].

ـ قال: ـ ثم ما في فهرست الشيخ في ترجمة يونس بن عبدالرحمن، وهو قوله: «قال أبوجعفر بن بابويه سمعت ابن‌الوليد ﷺ أنه يقول كتب يونس بن عبدالرحمن التي هي الروايات كلها صحيحة يعتمد عليها إلّا ما ينفرد به[٣] محمد بن عيسى بن[٤] عبيد عن يونس ولم يروه غيره تنصيص على أن مرويات إبراهيم بن هاشم التي ينفرد هو بروايتها عن يونس صحيحة. وهذا نص في توثيقه.

أقول: وفي كل ذلك نظر؛ غاية الأمر كون أخباره معتمداً عليها معمولاً بها لا الصحة الاصطلاحية.

وحكى[٥] عن الشهيد في شرح الإرشاد أنه قال في كتاب الأيمان: إنه لا يمين للعبد مع مالكه؛ وهو مستفاد من أحاديث، منها صحيحة منصور بن حازم أن الصادق ﷺ قال:

---

١. الرواشح السماوية، ص ٤٨.

٢. في هامش الرواشح ـ الطبعة الحجرية ـ: الفرأ ـ بفتح الفاء ـ اسم طائر عظيم الجثة قائد لغيره من الطيور التي من صنفه.

وفي هامش آخر: والفرأ كجبل وسحاب: الحمار الوحش كما في القاموس وغيره. وهذا المثل ضُرب لأبي‌سفيان على ما قيل. والمراد أن صيد الفرأ أولى من سائر الوحوش؛ لأن صيده مع ضخامة جثّته يغني عن صيد غيره؛ فكأنه كل الصيد، وكأن كل صيد في جوفه.

٣. في الرواشح: ينفرد به.

٤. تقرأ في المخطوطة: عن، وما أدرجناه موافق للرواشح.

٥. الحاكي هو المحقق الداماد في رواشحه، ص ٤٩.

قال رسول الله ﷺ: لا يمين للولد مع والده، ولا للمملوك مع مولاه، ولا للمرأة مع زوجها. وفي طريقها ابن هاشم، ولذلك يعدها أكثر المتأخرين حسنة. والعلامة ﵀ قد حكم في كتبه على عدة من أسانيد الفقيه و(يب) [أي التهذيب] بالصحة وهو في الطريق، وعد طريق الصدوق إلى كردويه وإلى إسماعيل بن مهران مثلاً من الصحاح وطريقه إليها منه، وفي (ست) [أي الفهرست]: أصحابنا ذكروا أنه لقي الرضا ﵇[1]، وفي كتاب الرجال [أيضاً][2] أورده من أصحابه ﵇، وفي الكتابين[3] في أحاديث الخمس أنه أدرك أباجعفر الثاني ﵇.

هذا، وربما وردت في الكافي روايته عن أبي عبدالله ﵇ مشافهة.

وفي الكتابين: محمد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه قال: سألت أباعبدالله ﵇ عن صدقات أهل الذمة وما يؤخذ من ثمن خمورهم ولحم خنازيرهم وميتتهم قال: عليهم الجزية في أموالهم.

وبعض[4] استبعد ذلك وقال:

الظاهر أن هذا مرسل؛ إذ ذكروا أنه لقي الرضا ﵇ وهو تلميذ يونس ويونس (م) (ضا)، وفي (د) أن أصله كوفي انتقل إلى قم (د) (كش) ويروي عن أبي جعفر الثاني ﵇.

قال في الرواشح[5]:

أليس أبوعبدالله ﵇ توفي سنة ثمان وأربعين ومئة، وهي [بعينها][6] سنة ولادة الرضا ﵇، وقبض الرضا ﵇ بطوس سنة ثلاث ومئتين ومولانا الجواد ﵇ إذ ذاك في تسع سنين من العمر، فيمكن أن يكون لإبراهيم؛ إذ يروي عن مولانا الصادق ﵇ عشرون سنة.

---

١. هنا كلمة «كذا» في المخطوطة خط عليها.

٢. الزيادة من الرواشح.

٣. أي التهذيب والاستبصار. صرّح بذلك في الرواشح، ص ٤٩.

٤. هذا البعض من معاصري الميرداماد، وعبّر عنه في الرواشح (ص٤٩ ـ ٥٠) ببعض من عاصرناه ممن قد فاز بسعادة الشهادة في دين الله.

٥. الرواشح السماوية، ص ٥٠.

٦. الزيادة من الرواشح.

المرشح الخامس

[الكلام في عبدالعظيم بن عبدالله الحسني]

من الشائع أن طريق الرواية من جهة أبي‌القاسم عبدالعظيم بن عبدالله الحسني المدفون بمشهد الشجرة بالري (رض) من الحسن؛ لأنه ممدوح غير منصوص على توثيقه.

قال في الرواشح[1]:

وعندي أن الناقد البصير والمتبصر الخبير يستهجان ذلك ويستقبحانه جداً! ولو لم يكن له إلّا حديث عرض الدين وما فيه من حقيقة المعرفة وقولُ سيدنا الهادي عليه السلام له: **يا أباالقاسم، أنت ولينا حقاً**، مع ما له من النسب الطاهر والشرف الباهر لكفاه؛ إذ ليس سلالة النبوة الطاهرة كأحد من الناس إذا ما آمن واتقى[2]، وكان عند آبائه الطاهرين مرضياً مشكوراً.

فكيف وهو صاحب الحكاية المعروفة التي أوردها النجاشي في ترجمته، وفي فضل زيارته روايات متظافرة[3] فقد ورد: **من زار قبره وجبت له الجنة**[4].

وروى الصدوق في ثواب الأعمال مسنداً فقال: حدثني علي بن أحمد قال: حدثنا حمزة بن القاسم العلوي رحمه الله قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عمن دخل على أبي‌الحسن علي بن محمد الهادي عليه السلام من أهل الري، قال: دخلت على أبي‌الحسن العسكري فقال: أين كنت؟ قلت: زرت الحسين عليه السلام. فقال: **أما أنت لو زرت قبر عبدالعظيم عندكم كنت كمن زار قبر الحسين عليه السلام**.

ولأبي جعفر بن بابويه كتاب أخبار عبدالعظيم بن عبدالله الحسني. ذكره النجاشي في

---

١. الرواشح السماوية، ص ٥٠، الراشحة الخامسة.

٢. فقد روى الكشي عن الإمام الرضا عليه السلام حديثاً في علي بن عبيدالله بن الحسين بن علي بن الحسين بن الحسن الزوج الصالح، وفيه: **إن ولد علي وفاطمة إذا عرّفهم الله لم يكونوا كالناس**. نقلت ذلك من الرواشح.

٣. لم أفهم إلى الآن وجه التظافر وكثرة الروايات الواردة في فضل زيارته التي ادعاها المير داماد رحمه الله، فليلاحظ.

٤. نقل في مستدرك الوسائل، ج ١٠، ص ٣٦٧ باب ٧٣ عن الرواشح هذا الحديث، وكذا نقل عن حواشي الخلاصة للشهيد الثاني أن هذا الحديث مما رواه بعض النسابين عن الإمام الرضا عليه السلام.

عدّ كتبه.

وقولُ ابن‌بابويه والنجاشي وغيرهما «كان عابداً ورعاً مرضيّاً» يكفي في استصحاح حديثه فضلاً عما أوردناه.

المرشح السادس
[الكلام في ثعلبة بن ميمون]

ثعلبة بن ميمون مولى بني أسد [ثم][1] مولى بني سلامة منهم، تارة يقال له في كتب الأخبار في أضعاف الأسانيد وأثنائها وفي الرجال أيضاً: أبوالحسن النحوي.

وتارةً: أبوإسحاق الفقيه.

قال أبوالعباس النجاشي:

كان وجهاً في أصحابنا قارئاً فقيهاً نحوياً لغوياً راوية، وكان حسن العمل كثير العبادة والزهد، روى عن أبي عبدالله عليه السلام وأبي الحسن عليه السلام، له كتاب قد رواه جماعات من الناس. انتهى.

وأصل «الراوية» بعير السقا؛ لأنه يروي الماء أي يحمله. ومنه: راوي الحديث وراويته، والتاء للمبالغة.

وقال أبوعمرو الكشي في ترجمته:

ذكر حمدويه، عن محمد بن عيسى أن ثعلبة بن ميمون مولى محمد بن قيس الأنصاري، وهو ثقة خير فاضل مقدّم، معدود في العلماء والفقهاء الأجلة من هذه العصابة.

قال في الرواشح[2]:

قلت: والذي عهدناه من سيرة الكشي وسنته في كتابه أنه لا يورد الثقة والعلم والفضل والتقدم في أجلة فقهاء العصابة وعلمائها إلّا في من يحكم بتصحيح ما يصح عنه.

وبالجملة، في تضاعيف تتبع فهارس الأصحاب وطرقهم وأُصولهم وجوامعهم واستقصاء أحوال طبقات الأسانيد ومراتبها ودرجاتها يستبين استصحاح ما صح عن ثعلبة.

---

١. الزيادة من الرواشح.

٢. الرواشح السماوية، ص ٥٢، الراشحة السادسة.

ومع ذلك فإنّ رهطاً من أهل هذا العصر مهما وجدوا طريقاً صحيحاً حقيقياً فيه أبوإسحاق ثعلبة أشكل عليهم الأمر وضاق عليهم المُتَدَح[1] وجعلوه حسناً غير صحيح.

المرشح السابع

[الكلام في عبدالله بن بكير]

قال [الشهيد الأول] ﷺ في اللمعة في طلاق العدة:

وقد قال بعض الأصحاب: إن هذا الطلاق لا يحتاج إلى محلّل بعد الثلاث ـ يعني به عبدالله بن بكير ـ فإنه قال: استيفاء العدة الثالثة يهدم التحريم؛ استناداً إلى رواية أسندها إلى زرارة.

وقال [الشهيد الثاني] ﷺ في شرحه في (ضه) [أي الروضة البهية] نقلاً عن الشيخ ﷺ:

إنه يجوز أن يكون ابن بكير أسند ذلك إلى زرارة نصرةً لمذهبه الذي كان أفتى بـه وليس معصوماً لا يجوز عليه هذا، بل وقع منه من الغلط ما هو أعظم منه ـ قال: ـ والعجب مع هذا القدح العظيم أنه قال في الرجال: إن العصابة أجمعت على تصحيح ما يصح عنه وأقرّوا له بالفقه والثقة، وذكر غيره من علماء الرجال كذلك، وهذا الخبر مما صح عن عبدالله بن بكير لأنه في (يب) [أي التهذيب] رواه عن محمد بن محبوب، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عنه، عن زرارة؛ والكل ثقات. انتهى.

وفي الرواشح[2]:

شذوذ الخبر لا ينافي صحته، وهذا الخبر الشاذ المنافي لعموم القرآن الكريم يجب الإعراض عنه مع صحته؛ لكونه على خلاف ما عليه علماء الإسلام.

وأيضاً ليس ببعيد أن يكون مشترطاً في صحة مروي الثقة الغير الإمامي أن لا يكـون هـو محتاجاً إلى روايته إياه في ترويج رأيه، فلا تصادم بين تجويزه ونقل ذلك الإجماع ولا بين صحة هذا الحديث ووجوب الإعراض عنه أصلاً.

أقول: الشيخ لم يستصحّ هذا الحديث ولا مطلق حديث ابن بكير، لا بـالمعنى

---

١. المُتَدَح: المكان الواسع إذا كان اسم مكان، وقد يكون مصدراً، يقال: لي عن هذا الأمر مَندوحة ومُتَدَح، أي سعة، كما في الصحاح، ج ١، ص ٤٠٩.

٢. الرواشح السماوية، ص ٥٤، الراشحة السابعة.

المصطلح ولا بالمعنى الآخر، بل نقل عن الأصحاب ما نقل، وهذا لا يجري في مثل هذا الخبر قطعاً لإعراض الأصحاب عنه عياناً، فالمراد ما عداه.

ثمّ ما ذكره الشيخ‌؛ من التجويز الظاهرُ أنه للجمع بين الأخبار، فلا اعتراض عليه.

المرشح الثامن

[الكلام في أبي‌عيسى الورّاق]

أبوعيسى الوراق اسمه محمد بن هارون، من أجلة المتكلمين في أصحابنا، والسيد؛ كثيراً يَنْقل عنه ويبني على قوله، والعامة يبغضونه جدّاً[1] فلا مطعن ولا غميزه فيه أصلاً.

وذكره (د) [أي ابن داوود] في الممدوحين ولم يذكره في المجروحين، مع التزامه إعادة من فيه غميزةٌ مّا في المجروحين، فالطريق من جهته حسن.

و[أمّا] محمد بن هارون الراوي عن أبي محمد العسكري ؛ ويروي عنه محمد بن أحمد بن يحيى وأورده (د) في المجروحين، فضعيف. كل ذلك في الرواشح[2].

المرشح التاسع

[الكلام في إسماعيل بن أبي‌زياد السكوني]

لقد ملأ الأفواه والأسماع وبلغ الأرباع والأصقاع أن السكوني ـ بفتح السين، نسبةً

---

١. قال في الرواشح، ص ٥٥: والعامة يبغضونه جدّاً ويشمئزّون عن نقله النصوص الجلية على أمير المؤمنين؛ حتى أن علامتهم التفتازاني في شرح المقاصد وإمامهم من قبل فخرالدين الرازي في كتابيه الأربعين ونهاية العقول كغيرهما من متكلّميهم يتفحون في معاندة الحق ولا يستحيون من إنكار ضوء الشمس ضاحية النهار، ويقولون: الظاهر أن هذه المذاهب أعني ـ دعوى النص الجلي ـ مما وضعه هشام بن الحكم ونصره ابن الراوندي وأبوعيسى الورّاق وإخوانهم.

٢. الرواشح السماوية، ص ٥٥ ـ ٥٦، الراشحة الثامنة، وهناك ثالث هو محمد بن هارون بن عمران الهمداني صاحب حكاية الحوانيت كما في الرواشح، فراجع.

إلى حي من اليمن، الشعيري[١] الكوفي، وهو إسماعيل بن أبي زياد واسم أبي زياد مسلم ـ ضعيف لأنه كان عامياً، وذلك من المشهورات الأغاليط، والصحيح أن الرجل ثقة، والشيخ في العدة قد عد جماعة قد انعقد الإجماع على ثقتهم وقبول روايتهم وتصديقهم وتوثيقهم، منهم السكوني الشعيري وإن كان عامياً، وعمار الساباطي وإن كان فطحياً وفي كتاب الرجال أورده في أصحاب الصادق عليه السلام بلا ذم أصلاً كالفهرست، والمحقق في نكت النهاية قال في مسألة انعتاق الحمل بعتق أمّه: هذه رواها السكوني، عن جعفر، عن أبيه عليهما السلام، ولا أعمل بما يختص به السكوني، لكن الشيخ رحمه الله يستعمل أحاديثه وثوقاً بما عرف من ثقته.

وفي المسائل العزية[٢] أورد رواية: الماء يطهّر ولا يطهّر، ونقل قول الطاعن فيها بالسكوني ومنافاته لمسائل اتفق عليها وأجاب:

> هكذا قلنا: هو وإن كان عامياً فهو من ثقات الرواة، وقال شيخنا أبو جعفر رحمه الله في مواضع من كتبه: إن الإمامية مجمعة على العمل بما يرويه السكوني وعمار ومن ماثلهما من الثقات، ولم يقدح بالمذهب في الرواية مع اشتهار الصدق، وكتب أصحابنا مملوة من الفتاوي المستندة إلى نقله. انتهى[٣].

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

المرشح العاشر

[أقوال الرجاليين جرحاً وتعديلاً]

قول الجارح والمعدِّل من باب النقل والشهادة حجة لا من باب الاجتهاد، فيجب بذل الوسع في تحصيله بالرجوع إلى كتاب الكشي والصدوق ورجال الشيخ وفهرسته والنجاشي وأحمد بن طاووس وغيرها.

وأما ابن الغضائري فمسارع إلى الجرح.

---

١. الشعير: محلة ببغداد، ومنها الشيخ عبدالكريم بن الحسن بن علي، وإقليم بالأندلس، وموضع ببلاد هذيل، والمراد هنا الأخير. صرّح بذلك المحقق الداماد في هامش الرواشح المطبوع، ص ٥٧.

٢. المسائل العزية (ضمن الرسائل التسع)، ص ٦١.

٣. انظر: الرواشح، ص ٥٧ ـ ٥٨ الراشحة التاسعة.

والحكم بصحة حديثٍ في قوة التعديل إلّا مع الخلاف في الراوي فلا تعديل عليه؛ إذ لعله من الاجتهاد، فإن لم يكن الراوي مذكوراً في الرجال أو كان غير معلوم الحال ولا هو بمختلف في أمره لم يكن على البعد من الحق أن يعتبر ذلك الحكم[1].

المرشح الحادي عشر

[ألفاظ التوثيق والجرح]

ألفاظ التوثيق والمدح: ثقةٌ؛ ثَبَتٌ ـ بالتحريك ـ أي حجة كما في الرواشح[2]؛ عدلٌ؛ صدوقٌ؛ عينٌ؛ وجهٌ؛ متقنٌ؛ حافظٌ؛ ضابطٌ؛ فقيهٌ؛ صحيحُ الحديث؛ نقي الحديث؛ يُحتجُّ بحديثه.

ثُمّ: شيخٌ؛ جليلٌ؛ مقدَّمٌ؛ صالحُ الحديث؛ مشكورٌ؛ خيِّرٌ؛ فاضلٌ؛ خاصٌ؛ ممدوحٌ؛ زاهدٌ؛ قريبُ الأمر؛ لا بأس به؛ مسكونٌ إلى روايته.

وألفاظ الجرح والذمّ: ضعيفٌ؛ كذّابٌ؛ وضّاعٌ؛ كذوبٌ؛ غالٍ؛ عامّيٌ؛ واهٍ؛ لا شيءَ؛ متّهمٌ؛ مجهولٌ؛ مضطرب الحديث؛ متروك الحديث؛ مرتفع القول؛ مهملٌ؛ غير مسكونٍ إلى روايته. هذا[3].

المرشح الثاني عشر

[المجهول الاصطلاحي واللغوي]

المجهول اصطلاحاً مَن حَكم عليه أئمة الرجال بالجهالة كإسماعيل بن قُتَيبة من

---

١. انظر: الرواشح، ص ٥٨ ـ ٥٩ الراشحة العاشرة.

٢. الرواشح السماوية، ص ٦٠ الراشحة الثانية عشر.

أقول: ولم يذكر المصنف‌ﷺ الراشحة الحادية عشرة، وهو أنه هل حكم العالم المزكّي كالعلامة بصحة حديث مثلاً في قوة التزكية والتعديل لكل من رواته على التنصيص والتعيين وفي حكم الشهادة الصحيح التعويل عليها في باب أيٍّ منهم بخصوصه أم لا؟ وجهان ذكرهما في الرواشح، ص ٥٩، فراجع.

٣. الرواشح، ص ٥٩ ـ ٦٠ الراشحة الثانية عشر.

أصحاب الرضا عليه السلام وبشر المستنير الجعفي من أصحاب الباقر عليه السلام ؛ ولغويٌّ وهو من ليس بمعلوم الحال لعدم ذكره.

والأول يجب أن يحكم بحسبه ومن جهته على الحديث بالضعف ولا يعلّق الأمر على استبانة حاله بخلاف الثاني، فلا يحكم به على الحديث بالضعف، بل لابد من الاستبانة من مظان استعلام حاله من الطبقات والأسانيد والمشيخات والإجازات والأحاديث والسير وكتب الأنساب وما يجري مجراها، فإنْ ظفر بما يصلح للتعويل فذاك وإلّا توقف.

قلت: نعم، ولكن الأول أيضاً متى استبان حاله فلا يكون مجهولاً.

قال رحمه الله [1] في شرح مقدمته على الدراية:

وقد كفانا السلف الصالح من العلماء بهذا الشأن مؤونة الجرح والتعديل غالباً في كتبهم التي صنفوها في الضعفاء كابن الغضائري، أو فيها معاً كالنجاشي والشيخ أبي جعفر الطوسي والسيد جمال الدين أحمد بن طاووس والعلامة جمال الدين بن المطهر والشيخ تقي الدين ابن داوود وغيرهم، ولكن ينبغي للماهر في هذه الصناعة ومَن وهبه الله تعالى أحسن بضاعة تدبُّر ما ذكروه ومراعاة ما قرروه؛ فلعله يظفر بكثير مما أهملوه. ويطلع على توجيه في المدح والقدح قد أغفلوه... ـ إلى أن قال: ـ فلكل مجتهد نصيب. انتهى [2].

المرشح الثالث عشر

[أصحاب الرواية أو اللقاء]

اصطلاح كتاب الرجال للشيخ في الأصحاب: أصحاب الرواية لا أصحاب اللقاء، ولذلك ذكر ابن أبي عمير في أصحاب الرضا عليه السلام لا في أصحاب الكاظم عليه السلام مع أنه لقيه عليه السلام، وهو من أوثق الناس عند الخاصة والعامة وأنسكهم وأعبدهم وأوحدهم جلالة وقدراً، ومن أصحاب الإجماع، وأفقه من يونس.

---

١. عبّر عنه في الرواشح (ص٦٢) ببعض الشهداء المتأخرين، وقلنا في ما سبق أن المراد منه الشهيد الثاني رحمه الله في شرح بداية الدراية.

٢. انظر: الرواشح، ص ٦١ ـ ٦٣، الراشحة الثالثة عشر.

قال في الفهرست: «إنه أدرك موسى عليه السلام ولم يرو عنه». يعني قليل الرواية عنه عليه السلام؛ إذ في كتب الأخبار خصوصاً الكتابين روايات مسندة عنه عن الكاظم عليه السلام. وقال النجاشي في كتابه: «إنه لقي موسى عليه السلام وسمع منه أحاديث كناه في بعضها فقال: يا أبا أحمد». وأيضاً لم يذكره في أصحاب الجواد عليه السلام مع أنه قد أدركه لذلك، وذكر في أصحاب الصادق عليه السلام القاسم بن محمد الجوهري وهو من أصحاب الكاظم عليه السلام لقاءً وروايةً ولم يلق أباعبدالله عليه السلام اتفاقاً فأورده في أصحاب الكاظم عليه السلام، على أنه من أصحاب اللقاء له والرواية جميعاً. وفي كتب الأحاديث في مسانيد كثيرة: عن عبدالله بن مسكان عن أبي عبدالله عليه السلام وعن حريز بن عبدالله عن أبي عبدالله عليه السلام مع أنه قد ثبت وصح عن أئمة الرجال أن حريز[1] لم يسمع من أبي عبدالله عليه السلام إلّا حديثاً أو حديثين، وكذلك عبدالله بن مسكان لم يسمع إلّا حديث من أدرك المشعر فقد أدرك الحج. وهو قد كان من أروى أصحاب أبي عبدالله عليه السلام.

قال الكشي:

وذلك لأن عبدالله بن مسكان كان رجلاً موسراً وكان يتلقي أصحابه عليه السلام إذا قدموا فيأخذ ما[2] عندهم.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وزعم أبو النضر محمد بن مسعود [العياشي] أن ابن مسكان كان لا يدخل على أبي عبدالله عليه السلام شفقة أن لا يوفيه حق إجلاله، فكان يسمع من أصحابه ويأبى أن يدخل عليه إجلالاً وإعظاماً له عليه السلام، وهو ممن أجمع العصابة على تصحيح ما يصح عنهم وتصديقهم لما يقولون والإقرار لهم بالفقه والعلم، وعنه يروي صفوان بن يحيى وابن أبي عمير وغيرهما من أجلاء أصحاب الحديث وكبرائهم.

وبالجملة، قد أورد الشيخ في أصحاب الصادق عليه السلام جماعة جمة إنما روايتهم عنه بالسماع من أصحابه والأخذ من أصولهم، فمنهم من لم يلقه ولم يدرك عصره عليه السلام، ومنهم من لقيه ولم يسمع منه رأساً أو إلّا قليلاً، وكذلك في أصحاب الباقر عليه السلام عدة من هذا القبيل؛ فاستبان الفرق بين أصحاب الرواية بالإسناد عنه، وأصحاب الرواية

---

١. كذا، والصحيح: حريزاً. وفي الرواشح، ص ٦٤: إن حريز بن عبدالله لم يسمع....

٢. قد تُقرأ في المخطوطة: بما، وما أدرجناه موافق لنقل الرواشح.

بالسماع منه، وأصحاب اللقاء من دون الرواية مطلقاً[١].

المرشح الرابع عشر

[القول في رواية صفوان إشكالاً وجواباً]

قد استُشكل[٢] في استصحاح رواية صفوان بن يحيى عن أبي عبدالله عليه السلام وهو ممن لم يلقه ولا أدرك عصره عليه السلام وذلك في مواضع،[٣] منها قولهم مثلاً: صحيحة صفوان بن يحيى أو ما رواه الشيخ في الصحيح، عن صفوان بن يحيى، عن أبي عبدالله عليه السلام. وذلك لغفلة طويلة وغُفول عريض عما مرّ في المرشح السابق كما في الرواشح[٤] وأن أبامحمد صفوان بن يحيى بياع السابري روايته عنه عليه السلام معدودة من الصحاح وإن كان هو لم يرو عنه عليه السلام بل روى عن الرضا عليه السلام والجواد عليه السلام وتوكل لهما عليهما السلام لأنه روى عن أربعين رجلاً من أصحاب أبي عبدالله عليه السلام كما في الفهرست[٥]، ولإجماع العصابة على تصحيح ما يصح عنه والإقرار له بالفقه[٦]، ولقول النجاشي والشيخ:

> إنه عين ثقة أوثق أهل زمانه عند أصحاب الحديث ذو منزلة شريفة له عند الرضا عليه السلام كان يصلي كل يوم مئة وخمسين ركعة، ويصوم في السنة ثلاثة أشهر، ويخرج زكاة ماله كل سنة ثلاث مرات بما قد سبق من التعاقد[٧] بينه وبين عبدالله بن جندب وعلي بن النعمان في بيت

---

١. انظر: الرواشح، ص ٦٣ ـ ٦٥ الراشحة الرابعة عشر، وقال في تتمة كلامه: إلا أن ذلك المسلك في كتاب الرجال يبتدئ من لدن أصحاب الباقر عليه السلام. فهذه راشحة جليلة النفع عظيمة الجدوى في هذا العلم، فكن منها على ذكرى عسى أن تستجدّ بها في مواضع عديدة.

٢. المستشكل هو فئة من الآخذين في هذه العلوم، على حدّ تعبير صاحب الرواشح.

٣. نقل في هامش الرواشح المطبوع، ص ٦٥ عن المؤلف رحمه الله أن من المواضع قول العلامة في المختلف والمنتهى والشهيد في الذكرى.

٤. الرواشح، ص ٦٦ الراشحة الخامسة عشر.

٥. قال الشيخ الطوسي في الفهرست، ص ٨٣ برقم ٣٤٦: صفوان بن يحيى... روى عن الرضا و الجواد و أبي جعفر عليهم السلام، و روى عن أربعين رجلاً من أصحاب أبي عبد الله عليه السلام، و له كتب كثيرة مثل كتب الحسين بن سعيد، و له مسائل عن أبي الحسن موسى عليه السلام و روايات.

٦. كما نقله الكشي. وعنه في الرواشح، ص ٦٦.

٧. قد تقرأ في المخطوطة: المتعاقد، وما أدرجناه موافق لنقل الرواشح.

الله الحرام وفاءً لهما بذلك، وكل شيء من البرّ والصلاح يفعله لنفسه كان يفعله عن صاحبيه.

وقال الرضا عليه السلام [فيه][۱]: ما ذئبان ضاريان في غنم غاب عنها رعائها بأضر في دين المسلم عن[۲] حبّ الرئاسة لكن صفوان لا يحب الرئاسة[۳].

والرعاء ـ بكسر الراء قبل المهملة وبالمد ـ جمع راعٍ، ومنه ﴿حتّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ﴾[۴] وأما الذي بمعنى صوت الإبل فهو بالضم والمعجمة[۵].

وبالجملة: فهو لا يروي عنه عليه السلام[۶] إلّا بسند صحيح أو إسقاطه الواسطة أبلغ في التصحيح من توسيط واحد موثق كما قال في الرواشح[۷]، وفيه نظر واضح.

---

۱. الزيادة من الرواشح.

۲. في الرواشح: من، بدلاً من: عن.

۳. نقله العلامة رحمه الله في رجاله، ص ۸۹ هكذا: .. الحسين بن سعيد عن معمر بن خلاد قال: قال أبو الحسن عليه السلام:
ما ذئبان ضاريان في غنم قد غاب عنها رعاؤها، بأضر في دين المسلم من حب الرئاسة. ثم قال عليه السلام لكن صفوان لا يحب الرئاسة.
وقريب منه ما رواه الكشي في رجاله، ص ۵۰۳ ح ۹۶۶، ولكنه نقل في الكافي، ج ۲، ص ۲۹۷ باب طلب الرئاسة ح ۱ هكذا: .. عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام أَنَّهُ ذَكَرَ رَجُلاً فَقَالَ إِنَّهُ يُحِبُّ الرِّئَاسَةَ فَقَالَ: **مَا ذِئْبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ قَدْ تَفَرَّقَ رِعَاؤُهَا بِأَضَرَّ فِي دِينِ الْمُسْلِمِ مِنَ الرِّئَاسَةِ.**
وقد روى الكليني قريباً من هذه الرواية عن الإمام الصادق عليه السلام في الكافي، ج ۲، ص ۳۱۵ باب حب الدنيا و الحرص عليها ح ۲: .. عَنْ حَمَّادِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ **مَا ذِئْبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ قَدْ فَارَقَهَا رِعَاؤُهَا أَحَدُهُمَا فِي أَوَّلِهَا وَ الْآخَرُ فِي آخِرِهَا بِأَفْسَدَ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَ الشَّرَفِ فِي دِينِ الْمُسْلِمِ.**

۴. سورة القصص، الآية ۲۳.

۵. قال في لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۲۵ مادة (رعى): الرَّعْيُ: مصدر رَعَى الكَلأَ و نحوَه يَرْعى رَعْياً. و راعي الماشيةِ: حافظُها، صفةٌ غالبة غلَبةَ الاسم، و الجمع رُعاةٌ مثل قاضٍ و قُضاةٍ، و رِعاءٌ مثل جائعٍ و جِياعٍ، و رُعْيانٌ مثل شابٍ و شُبّانٍ، كسَّروه تكسير الأَسماء كَحاجِرٍ وحُجْرانٍ لأَنها صفة غالبة، و ليس في الكلام اسم على فاعل يَعْتَوِرُ عليه فُعَلَة و فِعالٌ إلا هذا و قولهم آسٍ و أُساةٌ و إِساءٌ.
ثم قال: و في حديث الإيمان: حتى تَرى رِعاءَ الشَّاءِ يَتَطاوَلُون في البُنْيان... و في التنزيل: ﴿حتى يُصْدِرَ الرِّعاءُ﴾ جمع الراعي... قال الأَزهري: و أَكثر ما يقال رُعاةٌ للوُلاةِ، و الرُّعْيانُ لراعِي الغَنَم.

۶. الضمير يرجع إلى أبي عبدالله الصادق عليه السلام.

۷. عبارة الرواشح: ۶۶ ـ ۶۷ هكذا: من الثابت المتبيّن أن صفوان بن يحيى رضوان الله عليه ليس يروي ...

المرشح الخامس عشر

[مراسيل ابن أبي‌عمير]

مراسيل محمد بن أبي‌عمير في حكم المسانيد؛ لما ذكره الكشي أنه حُبس بعد الرضا عليه السلام ونهب ماله وذهبت كتبه، وكان يحفظ أربعين جلداً فلذا أرسل.

وقال النجاشي:

إن أُخته دفنت كتبه في حال استتارها[1] وكونه في الحبس أربع سنين فهلكت الكتب.

وقيل: بل تركتها في غرفة فسال عليها المطر فهلكت فحدّث من حفظه ومما كان له سلف فلذلك أصحابنا يسكنون إلى مراسيله.

وكونها مسانيد في الواقع لا يخرجها عن الإرسال بالنسبة إلينا كما في الرواشح[2].

المرشح السادس عشر

[ديدن النجاشي في النقل]

ديدن النجاشي أنه إذا كان لمن يذكره من الرجال روايةٌ عن أحدهم عليهم السلام يورد ذلك في ترجمته أو ترجمة غيره، فمهما أهمل ذلك فذلك آية أن الرجل عنده من طبقة من لم يرو عنهم عليهم السلام، وكذلك كل من فيه مطعن وغميزة فيلتزم إيراد ذلك البتة في

= عن أبي عبدالله عليه السلام إلا بسند صحيح، وإن إسقاطه الواسطة أبلغ وأقوى في التصحيح من توسيط واحد معين منصوص عليه بالتوثيق، وإن ذلك من قبل صفوان بن يحيى كاد لا يخرج الحديث عن الصحة الحقيقية إلى الصحّيّة، فضلاً عن إخراجها عن دائرة الصحة رأساً.

١. في الرواشح: استتاره. وما في المتن موافق لنقل النجاشي.

قال في رجال النجاشي، ص ٣٢٦ برقم ٨٨٧: و روي أنه ضرب أسواطاً بلغت منه، فكاد أن يُقرّ لعظم الألم، فسمع محمد بن يونس بن عبد الرحمن و هو يقول: اتّق الله يا محمد بن أبي عمير! فصبر ففرج الله. و روي أنه حبسه المأمون حتى ولاه قضاء بعض البلاد، و قيل: إن أخته دفنت كتبه في حال استتارها و كونه في الحبس أربع سنين فهلكت الكتب، و قيل: بل تركتها في غرفة فسال عليها المطر فهلكت، فحدّث من حفظه و مما كان سلف له في أيدي الناس، فلهذا أصحابنا يسكنون إلى مراسيله و قد صنف كتباً كثيرة.

٢. الرواشح السماوية، ص ٦٧ الراشحة السادسة عشر.

ترجمته أو غيره، فمهما لم يورد ذلك [مطلقاً] وذكره بلا مدح ولا ذمّ فالرجل عنده سالم من كل ذم، فابن داوود لمّا[1] علم ذلك الاصطلاح فكلّما رأى ترجمة رجل خالية في النجاشي عن نسبته إليهم عليهم السلام بالرواية عن أحد منهم عليهم السلام أورده في كتابه وقال: «لم» «جش»، وكلما رأى ذكر رجل في النجاشي مجرداً عن إيراد غمز فيه أورده في قسم الممدوحين من كتابه مقتصراً على ذكره أو قائلاً: «جش» ممدوح، والقاصرون اعترضوا عليه أن النجاشي لم يقل «لم» ولم يأت بمدح ولا ذم بل ذكر الرجل وسكت. كذا في الرواشح[2].

المرشح السابع عشر

[الكلام في حمدان القلانسي وحمدان النهدي]

قال ابن داوود:

حمدان بن أحمد (كش) هو من خاصة الخاصة. أجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه والإقرار له بالفقه في آخرين.

قلت[3]: الذي نجده في ما هو المعروف من كتاب الكشي في الرجال ـ وهو اختيار الشيخ رحمه الله وخيرته منه ـ ذكر حمدان في موضعين:

إحداهما[4]: في ترجمة تسعة تاسعهم محمد بن أحمد وهو حمدان النهدي قال: سألت أباالنضر محمد بن مسعود عن جميع هؤلاء ـ ونقل جواب أبي النضر إلى حيث قال: ـ وأما محمد بن أحمد النهدي فهو حمدان القَلانسي كوفي فقيه ثقة خير.

والأُخرى[5]: في ترجمة محمّد بن إبراهيم الحضيني ـ بالحاء[6] المهملة المضمومة

---

١. في المخطوطة: لم. واستظهرناه كذلك. وفي الرواشح: .. حيث إنه يعلم هذا الاصطلاح..

٢. الرواشح، ص ٦٧ ـ ٦٨ الراشحة السابعة عشر.

٣. القائل هو صاحب الرواشح لا المؤلف قدس سرهما.

٤. كذا، والظاهر: أحدهما.

٥. كذا، والظاهر: والآخر.

٦. في المخطوطة: بالهاء، وهو سهو.

قبل الضاد المعجمة والنون بين اليائين ـ الأهوازي، قال ابن مسعود: قال: حدثني حمدان بن أحمد القلانسي، قال: حدثني معاوية بن حُكَيْم، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن حمدان الحضيني، قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: إن أخي مات. فقال: رحم الله أخاك فإنه كان من خصّيص شيعتي[١].

قال محمد بن مسعود: حمدان بن أحمد من الخصّيص. قال: الخاص الخاص.

وفي الخلاصة: قال: خاصة الخاصة، كما في كتاب ابن داوود.

قلت[٢]: فاعل «قال» الثاني أيضاً ابن مسعود، يعني أبو عمرو الكشي قال: [قال][٣] ابن مسعود: حمدان بن أحمد من الخصيص. ثم أكّد ذلك وبيّنه فقال: الخاص الخاص.

وأحمد بن طاووس رحمه الله في كتابه نقل عن الكشي من قولي محمد بن مسعود قوله الأول مقتصراً عليه، من دون ما قاله أخيراً في التأكيد هكذا: قال ابن مسعود: حمدان بن أحمد من الخصيص.

فيتعجب[٤] مما قال في ما وضعه على الخلاصة: قوله «خاصة الخاصة» يشعر بكون قوله «حمدان من الخصيص» استفهاماً، وأن الآخر جوابه. وحينئذ فالمجيب مجهول فلا دلالة فيه على ما يوجب الترجيح.

وقال في الاستبصار[٥] في باب عدد التكبيرات على الميت: محمد بن أحمد الكوفي ولقبه[٦] حمدان ثقة.

فأما ما قاله النجاشي: «محمد بن أحمد بن خاقان النهدي أبو جعفر القلانسي

---

١. نقلها العلامة في الخلاصة، ص ١٥٢ برقم ٧٠؛ والكشي في رجاله، ص ٥٦٣ برقم ١٠٦٤.

٢. القائل هو المحقق الميرداماد في الرواشح، ص ٦٩.

٣. الزيادة من الرواشح.

٤. في الرواشح: فالمتعجب. وهو أظهر.

٥. الاستبصار، ج ١، ص ٤٧٦، باب ٢٩٣، وليست لفظة «ثقة» في الطبعة الحروفية منه.

٦. «ولقبه» ساقطة من الرواشح المطبوع، ولا تستقيم العبارة بدونها.

المعروف بحمدان كوفي مضطرب» فلا يوجب الضعف والطعن مع شهادة العياشي والكشي له بالفقه والثقة والخيرية وبأنه من الخصيص ومن الخاص الخاص وحكم الشيخ له بالثقة ولا هو بمدافع للإجماع المنقول؛ إذ مقتضى ذلك الإجماع أنه لا يرسل ولا يسوغ القطع والإسقاط إلّا مع كون الواسطة ثقة صحيح الحديث لا أنه لا يروي إلّا عن ثقة، ومعنى الإضطراب هناك كونه مضطرب الحديث أكثر[1] الرواية عن الضعفاء، وذلك لا ينافي كون الإرسال منه أبداً بإسقاط الواسطة الثقة لا غير لا أنه مضطرب المذهب.

كيف، وهو من الخصيص والخاص الخاص! بشهادة من حكمُه القطبُ وقولُه المدارُ، على أن فساد المذهب لا يثلم في الإجماع المذكور[2] لكن كتاب الكشي ساذج[3] ولسانه ساكت عن ادعاء هذا الإجماع إلّا أن يقال[4]: إن المعهود من سيرته أنه لا يطلق القول بالفقه والثقة والخيرية والعدّ من خاصّ الخاصّ إلّا في من يحكم بتصحيح ما يصح عنه وينقل على ذلك الإجماع، أو لعل ابن داوود قد ظفر بهذا الادعاء في أصل كتاب الكشي، والشيخ ﷺ لم يورده في اختياره المعروف من كتاب الكشي في هذا الزمان؛ كل ذلك في الرواشح[5]، فتأمل.

المرشح الثامن عشر

[الكلام في محمد بن إسماعيل]

إن رئيس المحدثين[6] كثيراً يروي عن الفضل بن شاذان[7] عن طريق محمد بن

---

١. في الرواشح: أكثريّ.

٢. في الرواشح هنا زيادة: فضلاً عن الإضطراب فيه.

٣. في الرواشح: سارج.

٤. في الرواشح: إلا أن يقول.

٥. الرواشح السماوية، ص ٦٩ـ٧٠ الراشحة الثامنة عشر.

٦. وهو ثقة الإسلام الكليني في كتابه القيم: الكافي.

٧. في الرواشح: من، بدل: عن.

إسماعيل هكذا: محمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان. ومحمد بن إسماعيل هذا هو الذي يروي عنه الكشي أيضاً عن الفضل حيث يقول في كتابه في الرجال: محمد بن إسماعيل قال حدثني الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبدالحميد، عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: ارتد الناس إلّا ثلاثة أبو ذر وسلمان والمقداد؟ [قال:][1] فقال عليه السلام: أين[2] أبوساسان وأبوعمرة الأنصاري؟

محمد بن إسماعيل قال: حدثني الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير، عن وهب بن حفص، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: **جاء المهاجرون والأنصار وغيرهم بعد ذلك إلى علي عليه السلام فقالوا له: أنت والله أميرالمؤمنين وأنت والله أحق الناس وأولاهم بالنبي صلى الله عليه وآله، وهلم يدك نبايعك، فوالله لنموتن قدّامك! فقال علي عليه السلام: إن كنتم صادقين فاغدوا عليّ غداً محلّقين** الحديث.[3]

وهو محمد بن إسماعيل أبوالحسين ـ ويقال أبوالحسن ـ النيسابوري المتكلم الفاضل المتقدم البارع المحدث تلميذ الفضل بن شاذان الخصيص به، كان يقال بَنْدَفَرّ، البند ـ بفتح الباء الموحدة وتسكين النون والدال المهملة أخيراً ـ العلم الكبير، جمعه: بُنود، وهو فَرُّ القوم ـ بفتح الفاء وتشديد الراء ـ وفُرَّتُهم ـ بضمّ الفاء وعلى القاموس كلاهما بالضم والحق الأول ـ [أي:] من خيارهم ووجههم الذي يَفْتَرُّونَ عنه أي يتحادثون ويتشافهون ويستكثرون من كشف أسنانهم بالحديث[4] عنه والبحث عن أموره ويقال له أيضاً بندَوَيه، وربما يقال ابن بندَوَيه بانضمام «ويه» إلى «بند» كبابويه ونفطويه.

قال في الصحاح[5]:

---

١. الزيادة من الرواشح.

٢. في الرواشح: فأين.

٣. انظر: اختيار معرفة الرجال، ص٨، ح١٧ و ١٨.

٤. في الرواشح: بتحديث.

٥. الصحاح، ج ٤، ص ٢٢٥٧ـ٢٢٥٨ مادة (ووه) و(ويه).

إذا تعجبت من طيب الشيء قلت: واهاً ما أطيبه! وإذا عزيته بالشيء[1] قلت: ويهاً يا فلان. وويه كلمة يقال في الاستحثاث، وأما سيبويه ونحوه من الأسماء فهو اسم بُني مع صوت فجعلا اسماً واحداً وتثنيته سيبويهان، وجمعه سيبويهون.

وفي القاموس[2]: البند: العلم الكبير، ومحمد بن بندويه من المحدثين.

فهذا الرجل شيخ كبير [فاضل][3] جليل القدر معروف الأمر دائر الذكر بين أصحابنا الأقدمين ـ رضوان الله عليهم[4] ـ في طبقاتهم وأسانيدهم وإجازاتهم، والشيخ ﷺ ذكره في كتاب الرجال في باب «لم» [أي من لم يرو عنهمﷺ] فقال: محمد بن إسماعيل نيسابوري[5] يُدعى بندفر، ومكي بن علي بن سختويه فاضل.

ونقل عنه في الفهرست[6] في ترجمة أبي يحيى الجرجاني أحمد بن داوود بن سعيد الفزاري[7] فقال: وذكر محمد بن إسماعيل النيسابوري أنه هجم عليه علي بن طاهر[8] وأمر بقطع لسانه ويديه ورجليه وبضرب[9] ألف سوط وبصلبه[10] لسعاية سعي بها إليه معروفة، سعى بها محمد بن يحيى الرازي وابن البغوي وإبراهيم بن صالح بحديث[11] روى محمد بن يحيى لعمر بن الخطاب فقال أبو يحيى: ليس هو عمر بن الخطاب وإنما هو عمر بن شاكر، فجمع الفقهاء فشهد مسلم أنه على ما قال هو عمر بن مسلم،

---

١. الزيادة من الرواشح.

٢. القاموس المحيط، ج ١، ص ١٠٩ مادة (فرر).

٣. الزيادة من الرواشح.

٤. هنا رمز (رض) في الأصل فككناه كما في الرواشح.

٥. في الرواشح: يكنى أبا الحسن النيسابوري.

٦. الفهرست، ص ٨٠، رقم ١٠٠.

٧. جاء هنا هامشٌ غير معلَّم عليه والظاهر أنّ موضعه هنا وهو: فزر أبو قبيلةٍ من تميم، وفزارة أبو حيّ من غطفان.

٨. في الرواشح: محمد بن طاهر.

٩. في الرواشح: يضرب، بصيغة المضارع، وما في المتن أظهر.

١٠. في الرواشح: يصلبه.

١١. في الرواشح: لحديث.

وأنكر ذلك أبوعبدالله المروزي وكتمه بسبب محمد بن يحيى منه، وكأن أبو يحيى قال: هما يشهدان لي. فلما شهد مسلم قال: غير هذا شاهد إن لم يشهد[١] فشهد بعض ذلك المجلس عنده رجل علمه ـ أي عرفه ـ[٢].

وبالجملة طريق الكليني والكشي وغيرهما من الرؤساء إلى الفضل بن شاذان من النيسابوريين الفاضلين تلميذيه[٣] وصاحبيه محمد بن إسماعيل بن بندفر وأبي الحسن علي بن محمد القُتَيبي وحالُهما وجلالة أمرهما عند الماهر أعرف من أن يوضح[٤].

وبعض أهل العصر يقول: محمد بن إسماعيل البُندقي، وآخرون أيضاً يحتذون مثاله ولا أرى له وجهاً؛ فإن بُندُقه ـ بالنون الساكنة بين الباء الموحدة والدال المهملة المضمومتين قبل القاف ـ أبو قبيلة من اليمن، ولم يقع إليّ من كلام أحد أن محمد بن إسماعيل النيسابوري كان من تلك القبيلة إلّا في بعض كلام الكشي[٥] في ترجمة الفضل بن شاذان، وظني أنه تصحيف وتحريف من عمل قلم الناسخ.

وليعلم أن طريق الحديث بمحمد بن إسماعيل النيسابوري هذا صحيح لا حسن كما وقع في بعض الظنون، ولقد وصف العلامة وغيره أحاديث كثيرة هو في طريقها بالصحة، وكذلك شقيقه علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري أيضاً صحيح لا حسن؛ كل ذلك في الرواشح[٦].

---

١. في هامش الرواشح: يعني قال أبو يحيى ومحمد بن طاهر: إن لم يشهد أبو عبدالله فشاهد آخر غيره.

٢. في الرواشح: فشهد بعد ذلك المجلس عنده وخلا عنه.

٣. في الأصل: تلمذيه. وما أدرجناه هو الصحيح المطابق لما في الرواشح.

٤. قال هنا في الرواشح، ص ٧٢: إلا أن أباالحسن علي بن محمد بن قتيبة كما يُكثر الرواية عن شيخه الفضل بن شاذان فكثيراً ما تكون روايته عن عدة من الثقات غيره أيضاً. وأما أبو الحسين محمد بن إسماعيل فقلّما توجد له رواية عن غير أبي محمد الفضل بن شاذان النيسابوري.

٥. والكلام هذا: ذكر أبو الحسين محمد بن إسماعيل البندقي النيسابوري أن الفضل بن شاذان بن الخليل نفاه عبدالله بن طاهر عن نيسابور بعد أن دعا به واستعلم كتبه، فذكر أنه يجب أن يقف على قوله في السلف، فقال أبو محمد: أتولى أبا بكر وأتبرأ من عمر، فقال له: ولم تتبرأ من عمر؟ فقال: لإخراجه العباس من الشورى، فتخلص منه بذلك. انظر: الرواشح، ص ٧٣.

٦. الرواشح السماوية، ص ٧٠ ـ ٧٤ الراشحة التاسعة عشر.

المرشح التاسع عشر

[الفروق اللغوية في المشيخة والشيخة والشيخان والصحيح في لفظتي الكشي والنجاشي]

السواد الأعظم من الناس يغلطون فلا يفرقون بين المَشْيَخَة والمَشِيخَة ولا بين الشَّيْخَة والشيخية ولا بين شِيخان، وشَيخان ويضمون كاف الكشي، ويشددون النجاشي.

فالمَشْيَخَة ـ بإسكان الشين بين الميم والياء المفتوحتين ـ جمع الشيخ كالشيوخ والأشياخ والمشايخ على الأشهر الأكثر.

وقال المطرزي في كتابيه المغرب والمعرب: وإنها اسم للجمع، والمشايخ جمعها، وأما المَشِيخة ـ بفتح الميم وكسر الشين ـ فاسم المكان من الشيخ والشيخوخه كالمَسِيحة من السياحة والسيح والسَّيحان، والمَتِيهة [مِنَ التيه][1] والتيهان، ومعناها عند أصحاب هذا الفن: المسندة أي محل ذكر الأشياخ والأسانيد، فالمَشِيخة موضع ذكر المَشْيَخة.

والشِّيْخَة ـ بكسر[2] الشين وسكون الياء وفتحها ـ لفظة جمعٍ معناها الهرمى الضعفىٰ و[3]كغِلْمَة بكسر العين المعجمة وسكون اللام، وعِوَدة بكسر المهملة وفتح الواو، في جمعي غُلام وعود.

وأما الشَّيْخَة [بفتح الشين وسكون الياء] فكلمة تأنيث للمرأة كالشيخ للرجل، كما العود[4] للمسنّ من الإبل، والعودَة للناقة المسنّة.

والشِّيخان بالكسر جمع شيخ، وشَيخان بالفتح اسم موضع[5].

---

١. الزيادة من الرواشح، ولا يستقيم المعنى بدونها.

٢. في الأصل: بكشر، وهو سبقٌ ذهني من الكاتب.

٣. الظاهر أن الواو زائدة؛ لأنه في مقام التمثيل لوزني الشيخة لا العطف عليها، ولا توجد الواو في الرواشح.

٤. كذا، وفي العبارة تكلّف، وفي الرواشح: كالعود.

٥. قال في الرواشح، ص ٧٥ـ٧٦: قال ابن الأثير في نهايته: فيه ـ أي في الحديث ـ ذكر شيخان جمع ←

واعلم أن الكشي صاحب أبي النضر محمد بن مسعود العياشي السُّلَمي السمرقندي من «كش» البلد المعروف على مراحل من سمرقند؛ قال الفاضل البرجندي[1]:

> كَشّ ـ بفتح الكاف وتشديد الشين المعجمة ـ من بلاد ماوراء النهر، بلد عظيم ثلاثة فراسخ، في ثلاثة فراسخ والنسبة إليها[2]: كشّي. وفي القاموس[3]:
>
> الكشي[4] بالضم: الذي يلقح به النخل، وكَش بالفتح: قرية بجرجان.

وليست هذه النسبة إليها[5].

والنجاشي أبوالعباس أحمد بن علي بن أحمد بن العباس بن محمد بن عبدالله بن إبراهيم بن محمد بن عبدالله بن النجاشي الذي وَلّي الأهواز، وكتب إلى مولانا أبي عبدالله عليه السلام يسأله، وكتب مولانا عليه السلام رسالة عبدالله بن النجاشي المعروفة، ولم يُر له عليه السلام مصنَّف غيرها؛ كل ذلك في الرواشح[6].

النَجَش بفتحتين وبالسكون أيضاً: أن تستام السلعة بأزيد من ثمنها ـ وأنت لا تريد

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

← شيخ كضيف وضيفان. وفي حديث أحد ذكر شيخان ـ بفتح الشين ـ موضع بالمدينة عسكر به رسول الله صلى الله عليه وآله ليلة خرج إلى أحد وبه عرض الناس.

ثمّ قال: قلت: فأما صاحب القاموس فكأنه قد أخطأ في ما قال: «شيخان لقب مصعب بن عبدالله المعدن وموضع بالمدينة معسكره يوم أحد»؛ فإن الموضع شيخان بتسكين الياء بعد الشين المفتوحة، واللقب شيّخان بتشديدها مفتوحة، وهو فيعلان من شاخ يشيخ كما تَيّهان أيضاً ـ بتشديد الياء وفتحها بعد التاء المفتوحة ـ فيعلان من تاه يتيه معناه الحيور. قال في المغرب: وبه سمّي والد أبي الهيثم مالك بن التيهان، وهو من الصحابة. وكما أن الهيّبان ـ بفتح الهاء والياء المشددة ـ فيعلان من الهيبة: الخوف.

١. في الرواشح: البيرجندي.

٢. في الرواشح: إليه، وكلاهما صحيح.

٣. القاموس المحيط، ج ٢، ص ٢٨٦.

٤. في الرواشح: الكش.

٥. قال في الرواشح: .. فعلى تقدير الصحة، فليست هذه النسبة إليها، ولا في المعروفين من العلماء من يعدّ من أهلها.

٦. الرواشح السماوية، ص ٧٤ ـ ٧٦ الراشحة العشرون.

شراءها ـ ليراك الآخر فيقع فيه، وكذا في النكاح وغيره، وأصله من نجش الصيد وهو إثارته، والصواب النجاشي بتخفيف الجيم والياء جميعاً[١].

وفي المغرب: والنجاشي ملك الحبشة بتخفيف الياء سماعاً من الثقات [وهو اختيار الفارابي][٢].

وعن صاحب التكملة: بالتشديد.

وعن الغوري كلتا اللغتين، وأما تشديد الجيم فخطأ ثم قال: واسمه صحمة[٣] والسين تصحيف[٤].

المرشح العشرون

[الكلام في محمد بن أحمد العلوي العريضي]

في كثير من أسانيد الأحاديث: عن محمد بن أحمد العلوي عن أبي هاشم الجعفري.

وفي كتاب الرجال ذكره في باب «لم» [أي باب من لم يرو عنهم عليهم السلام] وقال: روى عنه[٥] أحمد بن إدريس.

قال في الرواشح[٦]:

يروي عنه: العمركي بن علي البُوفكي النيسابوري، ومحمد بن يحيى، وأحمد بن

---

١. في هامش الرواشح، ص ٧٧: لأن الألف عوض من إحدى ياء النسبة.

٢. الزيادة من الرواشح.

٣. كذا، وفي الرواشح: أصحمة.

٤. انظر: الرواشح السماوية، ص ٧٦ ـ ٧٧ الراشحة العشرون. قال بعد ذلك: قال صاحب القاموس: أصحمة بن بحر ملك الحبشة النجاشي أسلم على عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم. وفي النهاية الأثيرية: وفيه ذكر النجاشي في غير موضع. وهو اسم ملك الحبشة وغيره. والياء مشدّدة، وقيل: الصواب تخفيفها، وفي (ق) تخفيفها أسرع وتكسر نونها وهو أفصح.

٥. في الرواشح: «في باب (لم)، فقال محمد بن أحمد العلوي روى عنه».

٦. الرواشح السماوية، ص ٧٧ الراشحة الحادية والعشرون.

إدريس، وسعد بن عبدالله، ومحمد بن الحسن بن فرّوخ الصفار. والعلّامة في باب نسيان إحرام المتمتّع عدّ طريقاً هو فيه صحيحاً في المنتهى[١] وفي المختلف حسناً[٢].

ويقال: العلوي نسبة إلى عليّ العُريضي ابن مولانا الصادق عليه السلام، وهو الذي يروي عن أخيه موسى عليه السلام مراراً، وهو مكرم معظم، حاله أعظم من أن يوصف، ونص على ذلك ابن طاووس الحسني الحسيني رحمه الله في ربيع الشيعة[٣].

المرشح الحادي والعشرون

[الكلام في سليمان بن مهران الأعمش الكوفي]

الأعمش الكوفي المشهور، ذكره الشيخ رحمه الله في أصحاب الصادق عليه السلام، وهو أبومحمد سليمان بن مهران الأزدي مولاهم معروف بالفضل والثقة والجلالة والتشيع والاستقامة، والعامة أيضاً مثنون عليه مع اعترافهم بتشيّعه[٤]. له ألف وثلاثمئة حديث. مات سنة ثمان وأربعين ومئة عن ثمان وثمانين سنة[٥].

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

المرشح الثاني والعشرون

[الكلام في أبي عبدالله الحسين البزوفري]

أبوعبدالله البزوفري هو الحسين بن علي بن سفيان بن خالد بن سفيان. قال النجاشي: شيخٌ ثقةٌ جليلٌ من أصحابنا، له كتبٌ[٦].

---

١. الأولى أن يقال: في المنتهى صحيحاً؛ حفظاً للسياق كما في الرواشح.

٢. قال في الرواشح، ص ٧٧: ونحن نقول: الحق إطلاق الحكم على الطريق من جهته بالصحة وإن لم يوجد تنصيص عليه بالتوثيق بخصوصه.

٣. ذكر تفصيل ذلك في الرواشح، ص ٧٧ ـ ٧٨، فراجع إن شئت.

٤. قال في الرواشح، ص ٧٨ ـ ٧٩: والعجب أنّ أكثر أرباب الرجال قد تطابقوا على الإغفال من أمره. ولقد كان حريّاً بالذكر والثناء عليه لاستقامته وثقته وفضله والاتفاق على علوّ قدره وعظم منزلته.

٥. لاحظ: الرواشح السماوية، ص ٧٨ ـ ٧٩ الراشحة الثانية والعشرون.

٦. إلى هنا في الرواشح السماوية، ص ٧٩ الراشحة الثالثة والعشرون.

والبزوفري بضم الباء الموحدة والزاء المعجمة وفتح الفاء بعد الواو الساكنة والراء المهملة والياء المشددة. عن توضيح الرجال.

المرشح الثالث والعشرون
[في ضبط بعض الألفاظ]

يقول[١]:

محمد بن يحيى الرازي الذي سعى على أبي يحيى الجرجاني مثلاً ولا يستشعرون[٢] من أن هذه من السعاية المتعدية بالباء و«إلى» معاً في استعمال واحد، لا من السعي بمعنى العدو والعمل والكسب وولاية الأمر المتعدى تارة بـ«إلى» وتارة باللام وتارة بـ«على»[٣].

ومن الذائعات[٤] قصة ذي اليدين واسمه الخِرْباق كِسِرْبال، سمّي به لأنه كان يعمل بيديه جميعاً[٥] وكان من الصحابة، وهو الذي قال: أقصر[ت] الصلاة أم نسيت يا رسول الله ﷺ؟! وحكم الميزان العقلي والبرهان الحكمي وجوب عصمة النبي ﷺ عن السهو في ما يتعلق بأمور الدين وعليه الشيخ الرئيس.[٦] قال الصدوق: وكان شيخنا محمد بن أحمد بن الحسن بن الوليد يقول: أول درجة في الغلوّ نفي السهو عن النبي ﷺ.

وفيه: أن أول درجة في إنكار حقّ النبوة إسناد السهو إلى النبي ﷺ في ما هو نبي

---

١. القائل هو بعض فضلاء العصر غير المتفقّين في العربية كما عبّر عنه كذلك في الرواشح، ص ٨٠.

٢. الكلمة مشوشة في المخطوطة، أدرجناها من الرواشح.

٣. انظر: الرواشح السماوية، ص ٨٠ ـ ٨١ الراشحة الرابعة والعشرون، ثمّ ذكر الضابط في ذلك عن ائمّة اللسان مثل الجوهري وابن الأثير والأزهري، فراجع.

٤. من قوله «ومن الذائعات» إلى آخر هذا المرشح نقله في الرواشح، ص ٨٣ ـ ٨٨ الراشحة الخامسة والعشرون.

٥. نقل ذلك في الرواشح، ص ٨٤ من الصحاح، ونقل عن المطرزي في المغرب أنه لقّب بذلك لطول يديه، ونقل عن بعض شروح صحيح مسلم أنه قيل: في يده طول، أي سعة وسخاوة. وقال بعضهم: قيل له ذواليدين لأنه هاجر هجرتين.

٦. في إلهيات الشفا كما صرّح بذلك الميرداماد في الرواشح، ص ٨٦.

فيه، ولا مغالاة؛ إذ هذه الملكة لنفس النبي ﷺ بإذن الله تعالى وفضله، وما تضمنته الرواية إنما كان من باب تشريع السنّة وتعليم الأُمة لا لتدارك ما فاته من الصلاة المفروضة بالسهو.

ففي صحيحي بخاري[1] ومسلم[2] أنه ﷺ صلى العصر في ركعتين[3] فقال ذو اليدين: أقصر [ت] الصلاة.. إلى آخره. فقال ﷺ: كل ذلك لم يكن. فقال: قد كان بعض ذلك. فقال ﷺ: أكما يقول ذو اليدين؟ قالوا: نعم. فتقدّم فصلّى ما ترك[4].

ومن المختصّ برواية مسلم في صحيحه عن عمران بن حصين أنه ﷺ صلّى العصر وسلّم في ثلاث ركعات، ثم دخل منزله، فقام إليه رجل يقال له الخرباق فذكر صنيعه فخرج غضبان[5] فقال: أصدق هذا؟ قالوا: نعم. فصلّى ركعةً ثم سلّم ثم سجد سجدتين ثم سلّم[6].

وكذلك أيضاً رواه من رواه من أصحابنا معزياً[7] إلى ذي اليدين.

ثمّ مقتول أميرالمؤمنين ﷺ بنهروان - وقد ثبت وصحّ وتواتر مرويّ الأمة من

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

---

١. كذا، والمشهور البخاري.

٢. راوي الحديث أبوهريرة: نقله في الرواشح، ص ٨٥ عن كتابي مصابيح البغوي ومشكوة الطيبي من المتفق على روايته في صحيحي البخاري ومسلم.

٣. تتمة الرواية هكذا:.. في ركعتين، فقام إلى خشبة معروضة في المسجد فاتكأ عليها كأنه غضبان ووضع يده اليمنى على اليسرى وشبّك بين أصابعه ووضع خدّ الأيمن على ظهر كفّه اليسرى، وفي القوم أبوبكر وعمر فهاباه أن يكلّماه، وفي القوم رجل في يديه طول يقال له ذواليدين، قال: يا رسول الله! أقصرت..
وفي هامش الرواشح المطبوع (ص ٨٥) نقلت تعليقة عن محمود البروجردي قال: الظاهر أنه ﷺ أخذ خلاصة عبائر المصابيح والمشكوة والصحيحين في مضمون الرواية ونقلها على الترتيب مع حذف السند، فالعبارة بتفاريقها مع اختلاف يسير مأخوذة من الكتب الأربعة مروية عن أبي هريرة، وفي الطريق على ما ظفرت به في صحيح مسلم سفيان بن عيينة.. إلى آخر ما قال، فراجع.

٤. للرواية تتمة نقلها في الرواشح (ص ٨٥) إلّا أن في ما نقله هنا كفاية.

٥. في الرواشح: غضباناً.

٦. انتهى ملخّصاً. انظر تفصيله في الرواشح، ص ٨٥.

٧. معزياً: ناسباً.

المخالف والمؤالف فيه عنه ﷺ: «يَقْتُلُهُ خير هذه الأمة» و«يَقْتُلُهُ خير الخلق والخليقة» و«يخرج على[1] خير فرقة من الناس» و«يقتله خير خلق الله» ـ هو على قول الأكثر: ذو الثُديَّة بضم الثاء المثلثة وفتح الدال المهملة قبل الياء المثناة من تحت المشددة المفتوحة والهاء الملفوظة في الوصل تاءً على تصغير الثَدْي، سمي بذلك لما له في أحد جنبيه شبه ثدي المرأة[2].

المرشح الرابع والعشرون

[تحقيق في ابن سنان]

ربما ظُنّ أنه حيث يقع في السند ابن سنان متوسطاً بين البرقي وإسماعيل بن جابر فهو محمد الأشهر جرحه لا عبدالله الثقة، فليس من طبقة البرقي إذ هو في أصحاب الصادق ؑ، فرواية البرقي عن عبدالله بإرسال وقطع، واستصحاحها كما عن العلامة وغيره لا يصح.

وفيه: أن محمد بن خالد البرقي ذكره في كتاب الرجال في أصحاب الكاظم ؑ، وأورده أيضاً في أصحاب الرضا ؑ ووثّقه، وقال: إنه ومحمد بن سليمان الديلمي البصري ومحمد بن الفضل الأزدي الكوفي الثقة جميعاً من أصحاب موسى ؑ.

وذكره أيضاً في أصحاب الجواد ؑ وقال: محمد بن خالد البرقي من أصحاب موسى ابن جعفر والرضا ؑ.

فلا استبعاد في لقائه أصحاب الصادق ؑ كعبدالله بن سنان وغيره.

وأيضاً الثابت بنقل الكشي والنجاشي أن عبدالله كان خازناً للمنصور والمهدي والهادي والرشيد، فيكون هو والبرقي متعاصرين.

وأيضاً طريق الشيخ إلى عبدالله بن سنان في (ست) [أي الفهرست] ينتهي إلى علي بن

---

١. في الرواشح: عن.

٢. ونقل فيه: ذوالبدية بالياء المثناة من تحت بدل الثاء المثلثة، ومؤتن اليد أيضاً؛ لاحظ تفصيل ذلك في الرواشح، ص ٨٧.

إبراهيم، عن ابن أبي عمير، عنه؛ ومن طريق آخر إلى ابن بَطَّة عن أبي عبدالله محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علي الهمداني، عنه؛ ومن طريق آخر إلى الحسن بن الحسين السكوني عنه؛ وطريق النجاشي إليه إلى عبدالله بن جبلة عنه.

فإذا كان ابن أبي عمير وهو من أصحاب الرضا عليه السلام، ومحمد بن علي الهمداني وهو من أصحاب العسكري عليه السلام، والسكوني وهو من طبقة من لم يرو عنهم عليهم السلام، وكذا ابن جبلة قد أدركوا عبدالله بن سنان، فما البعد في إدراك من هو من أصحاب الكاظم عليه السلام إياه ؟!

وأيضاً حَكَمَ بعض أئمة الرجال برواية عبدالله بن سنان عن الكاظم عليه السلام، وقد نقله النجاشي، فيكون طبقته بعينها طبقة ثعلبة بن ميمون وإسحاق بن عمار وداوود بن أبي يزيد العطار وزرعة وغيرهم من أصحاب الصادق والكاظم عليهما السلام، والبرقي يروي عنهم كثيراً[1].

المرشح الخامس والعشرون
فيها ضوابط في النسبة

الهمداني: من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام إلى أصحاب الصادق عليه السلام بإهمال الدال بعد الميم الساكنة، نسبة إلى همْدان قبيلة من اليمن منها الحارث، وأما في ما بعد فقد يكون كذلك، وقد يكون بالتحريك وبإعجام الذال نسبةً إلى هَمَدان[2] البلدة المعروفة، بناها هَمَذان بن الفَلُّوح[3] بن سام بن نوح، وذلك كأحمد بن زياد بن جعفر الهمذاني الثقة، ومحمد بن علي بن إبراهيم الهمذاني وكيل الناحية، هو و[4]ابنه القاسم، وأبوه

---

١. الرواشح السماوية، ص ٨٩ ـ ٩٠ الراشحة السادسة والعشرون.

٢. كذا، والأظهر أن يقال: همذان ـ بالذال ـ كما هو صريح عبارة المصنف: بإعجام الذال.، وكذلك في الرواشح؛ إلّا أن يراد ما هو المشهور الآن من تلفظه همدان ـ بالدال المهملة ـ.

٣. في الرواشح المطبوع: همدان بن الفلوج.

٤. في المخطوطة: «وهو»، بدلاً من «هو و»، وهو غلط.

علي ، وجدّه إبراهيم ، وهم جميعاً أجلّاء .

والتيمُلي[1] كما في الحسن بن علي بن فضال وغيرهم نسبة إلى تيم الله .

وللعرب في النسبة مذهبان : تقول في مثل أبي‌بكر وابن‌الزبير : بكري وزبيري ، وفي مثل امرئ القيس وعبدشمس : مرئي وعبدي .

وربما أخذتْ بعضَ الأول وبعض الثاني فركّبتها وجعلت بينهما اسماً واحداً ، ففي عبدالقيس وعبدالدار مثلاً : عَبْقَسِيّ وعَبْدَرِيّ ، وهذا سماعي .

وفي المركبة ينسب إلى الصدر يقال حضري ومعدي في حضرموت ومعديكرب ، وفي نحو خمسة عشر واثني عشر ـ اسمي رجل ـ : خمسي واثني أو ثنوي ، وإذا كان للعدد فلا يجوز .

ومن التغيير الشاذ في النسبة نحو أسكوراني[2] إلى إسكندرية ، وحروريّ إلى حرورا بالمدّ والقصر طريقة[3] الخوارج .

ودم بحراني وهو شديد الحمرة إلى بحر الرحم ، وهو عمقها .

وأما البحراني إلى البحرين فعلى قول من جعل النون معتقب الإعراب .

ومما غيّر للفرق : الدَهْري بالفتح للقائل بقدم الدهر ، والدُهْري بالضم للشيخ المسنّ .

وقد يعوض من إحدى يائي النسب ألف فيقال : اليمنيّ بالتشديد واليماني بالتخفيف .

ومنه الثماني والرباعي بالتخفيف .

ويجب حذف تاء التأنيث فيقال : السجدة الصَلَوِيّة ، والأموال الزكَوِيّة ، والحروف الشَّفَهِيَّة أو الشَّفَوِيَّة[4] .

---

۱ . في الرواشح : التيمي . وما في المتن هو الصحيح .

۲ . في الرواشح : نسخة بدل : اسكنداراني .

۳ . الكلمة مشوشة في المخطوطة ، ولا توجد اللفظة وكذا ما بعدها (الخوارج) في الرواشح المطبوع .

٤ . إلّا أن الجوهري ليس يستصوب في الأخير إلّا الشفهيّة بالهاء ، ويقول : الشفوية بالواو كالشفتيّة بالتاء في الخطاء . كما في الرواشح ، ص ۹۳ .

ومن القياس فتح المكسورة كنَمَري ودُؤَلي في نَمِر ودُئِل، وحذف ياء فَعِيلَة كحَنَفيّ ومَدَني إلى حَنِيفَة والمَدِينَة، والفَرَضي إلى الفَرِيضَة إلّا ماكان مضاعفاً أو معتلّ العين كشديديّ وطويليّ. وكذا فُعَيْلَة بالضم كجُهَنيّ في جُهَيْنَه وعُرَني في عُرَيْنَة، وهما قبيلتان.

وأما فَعِيل ـ بلا هاء ـ فلا يغيّر كحَنيفي إلى الحَنيف، وكذا فُعَيْل بضمٍّ كهُذَيْلي إلى هُذيل.

وتسمية الهُذَلي من بني هُذَيْل والقُرَشيّ في النسبة إلى قُرَيْش شاذّان. وكذا فُعَيل وفُعَيْلة من المعتلّ كقُصَويّ بضمّ القاف، وأُمَويّ بضمّ الهمزة إلى قُصَيّ وأُمَيّة.

وابن بُحَيْنة[1] الصحابي راوي [حديث سجود السهو][2] والنسبة بُحَنيّ.

وإذا نسب إلى الجمع رُدّ إلى واحده فيقال: فَرَضيّ وصَحَفيّ ومَسْجِديّ للعالم بالفرائض والقاري من الصحف وملازم المساجد.

وفي الكشاف: الآفاقي، والصواب الأُفُقي بضمّتين أو فتحتين.

وأما العَلَم كأنماري وكلابي ومدائني فلا يرد[3]، وكذا الجاري مجرى العلَم كأنصاري وأعرابي.

والفرق بين العُماني بضم العين وتخفيف الميم، وبين العَمّاني بفتح الأولى وتشديد الثانية أنّ الأول نسبة إلى عُمان بالضم والتخفيف بلد على ساحل بحر فارس بينه وبين البحرين مسيرة شهر بحسبه ويقال: أعمن الرجلُ إذا صار إلى عُمان ودخل فيه.

والثاني نسبة إلى عَمّان ـ بالفتح والتشديد ـ بلد بالشام، ويقال: قصبة كانت بلدة كثيرة بناها لوط عليه السلام فخربت قبل الإسلام، بينها وبين أذرعات أربعة وخمسون ميلاً.

والقاساني ـ بالقاف والسين المهملة ـ نسبة إلى قاسان معرب كاسان بالكاف

---

١. كذا، وقد تقرأ، وفي الرواشح: بخينة، وقد تقرأ: بجينة، فليراجع.

٢. الزيادة من الرواشح، ولو لم تضف ذلك فالصحيح أن تقول: راوٍ، فليتدبر.

٣. أي فلا يرد إلى واحده، وينسب بإضافة علامة النسبة إلى صيغة الجمع.

والسين [المهملة] بلد من بلاد ما وراء النهر، وأيضاً نسبة إلى قاسان بالسين المهملة ناحية بأصفهان منها علي بن محمد القاساني الأصفهاني الضعيف.

والقاشاني ـ بالشين المعجمة ـ نسبة إلى معرّب كاشان البلد المعروف من عراق العجم بين قم وأصفهان[١].

المرشح السادس والعشرون
[في كلام المحدّثين في اختلاف صيغ الرواية]

قول المحدثين: «روينا» و«نروى» على وجوه:

بالتخفيف من الرواية، إما على صيغة المعلوم، وذلك معلوم معروف، أو المجهول، والمعنى «رُوي إلينا» و«يُروىٰ إلينا» سماعاً أو قراءةً أو إجازةً خاصةً أو عامةً أو مناولةً أو مكاتبةً أو وجادة.

وبالتشديد معلوماً أو مجهولاً، وذلك إما من التروية بمعنى الرخصة والإذن في الرواية، ومن ذلك قول الصدوق في رمي الجمار: وقد رُوّيت رخصةً من أول النهار إلى آخره بالتشديد مجهولاً ونصب رخصةً؛ كذلك انتهى إلينا ضبطاً وأخذاً وسماعاً.

ويحتمل «رُوِيتُ» بالتخفيف مجهولاً على صيغة التكلم، ورفع «رخصة» بحسب المعنى أي الرخصةُ رُويت إليّ سماعاً من الشيوخ.

والأول هو المسموع المضبوط في النسخ المعتمد عليها المضبوطة. ومنه قول الشيخ في (ست) في زيد النَّرْسي: بفتح النون قبل الراء قبل السين المهملة نسبة إلى قرية بالعراق، وزيد الزَرّاد بالزاء المفتوحة قبل الراء المشددة. لهما أصلان لم يُروِّهما [محمد بن علي بن الحسين بن بابويه، وقال في فهرسته: لم يروّهما][٢] محمد بن الحسن بن الوليد وكان يقول: هما موضوعان وكذلك كتاب خالد بن عبدالله بن سدير،

---

١. انظر: الرواشح السماوية، ص ٩٠ـ ٩٤ الراشحة السابعة والعشرون.

٢. الزيادة من الرواشح: أضافها في الهامش وعلّم عليها علامة التصحيح.

وكان يقول: وَضَع هذه الأصول محمد بن موسى الهمذاني، يعني محمد بن علي بن الحسين بن بابويه ومحمد بن الحسن بن الوليد لم يرخّصا للرواة في رواية الأصلين ونقْلَهما عنهما لما ذكر.

ثم قال في (ست) بعد ذلك: «وكتاب زيد النرسي رواه ابن أبي عمير عنه» يعني أن روايته لهذا الكتاب يدفع ما قاله ابن الوليد من أنه موضوع.

وكذلك قال ابن الغضائري فيه، وفي كتاب زيد الزرّاد أنه أيضاً مسموع من ابن أبي عمير.

وبالجملة: قول ابن الوليد ليس طعناً في الزيدين بل في كتابيهما، وكذا القول في خالد بن عبدالله بن سدير، وإن قول ابن الوليد في الكتاب المنسوب إليه: أُروِّيه بتشديد الواو أي لا أُرخِّص في روايته؛ لأنه موضوع وضعه الهمذاني» ليس طعناً فيه بل في كتابه، وحاله[1].

الثاني: من الترويّة بمعنى حثّ الراوي وتحريضه على الرواية أو الرخصة والإذن له فيها، وذلك متعلّق بالراوي ولحاظ حاله مع عزل النظر عن المروي.

قال في الصحاح[2]:

> رويت الحديث والشعر رواية فأنا راوٍ، ورَوَّيتُهُ[3] الشعر تروية حملته على روايته وأرويته، أيضاً.

وفي المغرب:

> راوية[4] فيها ماء أصلها بعير السقاء لأنها يروي الماء أي يحمله.

ومنه راوي[5] الحديثَ وراوِيَةُ والتاء للمبالغة، يقال: روى الحديث والشعر روايةً

---

١. لا يستقيم المعنى إلّا أن نقول كما في الرواشح: .. وليس طعناً فيه، بل في كتابه. والترويّة بهذا المعنى يتعلّق بالأصل أو الكتاب أو الحديث المروي مع عزل النظر عن خصوص الراوي وحاله.

٢. صحاح اللغة، ج٦، ص٢٣٦٤ مادة (روى).

٣. في الأصل: وربته.

٤. كذا في الرواشح، وفي الأصل: رواية، وهو تصحيف.

٥. في الأصل: رواي، وهو من سبق القلم.

ورَوَيْتُه إيّاه: حَمَلْتُه على روايته، ومنه: إنّا روينا في الأخبار[1].

المرشح السابع والعشرون

[في بيان عدد الأصول وذكر أحوال مصنّفيها]

المشهور أنّ الأُصول أربعمئة مصنَّف لأربعمئة مصنِّف من رجال الصادق عليه السلام بل وفي مجالس الرواية عنه والسماع عنه عليه السلام، ورجاله عليه السلام في العامة والخاصة على ما قاله المفيد رحمه الله في إرشاده زهاء أربعة آلاف رجل أي قدرها.

وكتبهم كثيرة إلّا أن ما استقر الأمر على اعتبارها هذه الأربع مئة.

وفي (ست) أن أحمد بن محمد بن عيسى روى عن ابن أبي عمير كتب مئة رجل من رجال أبي عبدالله عليه السلام.

والثقة الجليل رشيدالدين محمد بن علي بن شهرآشوب المازندراني رحمه الله قال في معالم العلماء[2]:

قال المفيد محمد بن محمد بن النعمان البغدادي رحمه الله: صنّف الإمامية من عهد أمير المؤمنين عليه السلام إلى عهد الفقيه أبي محمد العسكري عليه السلام أربعمئة كتاب تسمى الأُصول.

يقال: قد كان من دأب أصحاب الأُصول أنهم إذ[ا] سمعوا من أحدهم عليهم السلام حديثاً بادروا إلى ضبطه في أُصولهم من غير تأخير، وكتُبُ حريز كلها تعدّ في الأُصول، ولا تعدّ فيها كتب الحسن بن محبوب السرّاد ـ ويقال: الزرّاد ـ وهو من أصحاب الإجماع، وكذا جامع البزنطي، بل معدود في الكتب، هذا[3].

---

١. الرواشح السماوية، ص ٩٦ ـ ٩٨ الراشحة الثامنة والعشرون.

٢. معالم العلماء، ص ٣.

٣. الرواشح السماوية، ص ٩٨ ـ ٩٩ الراشحة التاسعة والعشرون. ثمّ قال: فأما الصحيفة الكريمة السجادية فأعلى رتبةً وأجلّ خطباً من أن تعدّ وتدخل في الكتب المصنّفة والأُصول المدوّنة المروية، وكذلك الصحيفة المباركة الرضوية، وكذلك الرسالة المقدسة الرضوية المعروفة بالذهبية. إلى أن قال: وليعلم أن الأخذ من الأُصول المصحّحة المعتمدة أحد أركان تصحيح الرواية.

المرشح الثامن والعشرون

[في الفرق بين التخريج والتخرّج]

التخريج والتخرُّج في اصطلاح فن الرجال هو أن يكون الشيخ أخير شيوخ التلميذ، فإذا تم الاستكمال بالتلمّذ عليه قيل: إنه خرَّجه، وهو تخرَّج عليه.

وفي اصطلاح المحدثين: تخريج متن الحديث نقل موضع الحاجة منه فقط أخذاً من تخريج الراعية المرتع، وهو أن تأكل بعضه وتترك بعضاً منه، ومن قولهم: عام فيه تخريج أي خِصب وجَدب.

ويقابله الإخراج، وهو نقله بتمامه.

وتخريج الحديث بتمامه سنداً ومتناً من الأصول والكتب هو أن يستخرج منه المتفق عليه بينها، أو الأصح طريقاً، أو الأجدى متناً، أو الأهم الأوفق للغرض في كل باب.

ويقابله الإخراج، وهو النقل منها كيف اتفق.

وفي الأصول والفقه يقال التخريج ويراد: استخراج شيء من مذاق أحوال الأدلة والمدارك وغوامضها بالنظر التعقبي[١] بعد النظر الاقتضابي[٢] ـ أي النظر الدقيق بعد مطلق النظر ـ واستنباط حكم جزئي بخصوصه خفي من دليل بعينه [من الأدلة][٣] كتاب أو سنة مثلاً غير منسحب الحكم على ذلك الجزئي في ظاهر الأمر وجليل النظر بتدقيق النظر الفحصي فيه ليستبين اندراج هذا الجزئي في موضوعه.

وهذا معنى قولهم: تعدية الحكم من المنطوق إلى المسكوت عنه من غير أن يكون قياساً.

---

١. وهو النظر الدقيق البرهاني، كما في هامش الرواشح.

٢. وهو النظر الأول الذي لا دقّة فيه، كما في هامش الرواشح أيضاً، وذكر كلا المعنيين المصنف ﷺ بقوله: أي النظر الدقيق بعد مطلق النظر.

٣. الزيادة من الرواشح.

ويقابله الإخراج، وهو مطلق تبيين أحوال الأدلة والمدارك وإن لم تكن هي من الغوامض بمطلق النظر الصحيح، وإن كان على سبيل الاقتضاب لا على سبيل التعقب ومطلق استنباط الفرع من الأصل بالفعل، وإن لم يكن من الخفيّات بمطلق اتّفاق الرؤية من سبيل القوانين المقررة، وإن لم يكن بتدقيق الفحص البالغ وبذل أقصى المجهود بالنظر الأوفى السابغ.

وليعلم أن تخريج متن الحديث إنما يجوز في ما لا يرتبط بعضه ببعض بحيث يكون الكل في قوة كلام واحد.

وأما [ما] هو كذلك فلا يجوز تخريجه، كأن يكون ذلك المتروك قيداً للمنقول أو استثناءً منه مثلاً كقوله ﷺ: **من قال «لا إله إلّا الله، محمد رسول الله» فقد حقن ماله ودمه[١] إلّا بحقه وحسابه.**

المرشح التاسع والعشرون

[في عدم اشتراط العدد في المزكّي والجارح]

الأكثر على عدم اشتراط العدد في المزكي والجارح في الرواية دون الشهادة، أي الجرحُ والتعديل يثبت كل منهما بقول العدل الواحد في الرواية دون الشهادة، وقال آخرون بعدم الفرق بل يجب الاثنان فيهما، وقال فريق: يثبت كل بالواحد.

والحق ما عليه الأكثر.

والضابط في بيان الفرق أن الرواية مقتضاها يكون شرعاً عامّة[٢] وسنّةً كليةً في حق بني نوع الإنسان قاطبة، وخصوصيات الأشخاص والأزمان تكون ملغاة في ذلك على خلاف شاكلة الأمر في الشهادة؛ إذ مقتضاها قضاء خاص وحكم جزئي بالقياس إلى أشخاص بأعيانهم وأزمنة بأعيانها.

---

١. في الرواشح: فقد حصن ماله ودينه.

٢. كذا، وفي الرواشح: عامّاً. وهو الصحيح.

ولماكان بناء أساس الشرع السويّ العام والسنة العادلة الكلية في حق جميع الناس على تحصيل المصلحة المظنونة واستدفاع المفسدة المظنونة بحسب نظام حال نوع المكلفين مع عزل النظر عن خصوصيات الآحاد والأوقات كان الظن وما يقتضيه واجب الاعتبار هناك لا محالة، فكان يجب العمل برواية العدل الواحد وإخبار العدل الواحد في الجرح والتعديل لحصول الظن المعتبر بذلك، فأما الشهادة فحيث إن مقتضاها يتعلق بجزئيات الحقوق المتنازع فيها وخصوصيات الأشخاص المتشاجرين عليهاكان فيها مزيد احتياج إلى الاستظهار [و] تأكّد الظن، فلذلك احتيج إلى اعتبار التعدد في الشاهد ومزكّيه على خلاف الأمر في الراوي ومزكّيه؛ هكذا في الرواشح[1].

وفيه أن الأمر في حق جميع الناس لو كان على تحصيل المصلحة المظنونة.. إلى آخره، فهو في حق الأشخاص أولى وأحرى، كما أن الأمر لو كان في جزئيات الحقوق محتاجاً إلى مزيد استظهارٍ ففي الحقوق العامة أولى بالاستظهار.

على أنا نقول: إن الثابت بالاستقراء عدم اجتزاء الشارع في تعيين الموضوعات الخارجية بالعدل الواحد فالتزكية كذلك، غاية الأمر الشكّ في اندراجه تحت عموم أدلّة خبر الواحد، فلابد من العلم بالعدالة أو ما يقوم مقامه، وهو تزكية العدلين. وهذا هو المراد من قولهم «إن التزكية شهادة» يعني أن حكمها حكم الشهادة بالأصل لا أنها شهادة حقيقية[2].

ثم[3] إنهم استدلوا على ذلك تارة بأن التعديل شرط لقبول الرواية فلا يزيد على مشروطه أي لا يحتاط فيه أزيد مما يحتاط في أصله كغيره من الشروط التي

---

١. الرواشح السماوية، ص ١٠٠ـ ١٠١ الراشحة الحادية والثلاثون.

٢. وهناك ردّ آخر ذكره بعض المحشين على الرواشح كما في هامش الرواشح المطبوع ص ١٠١، وهو أن هذا الدليل لا يدل على عدم كفاية العدل الواحد في تزكية الشاهد، بل إنما يدلّ على عدم الاحتياج فيها إلى أزيد من اثنين، والمدّعى هو الأول كما يشهد به ما ذكره في تفسير ما ذهب إليه الأكثر، فتدبر.

٣. من هنا عبارة صاحب الرواشح.

للمشاريط، وقد اكتفي في أصل الرواية بواحد، وفي الشهادة باثنين، فيكون تعديل كل واحد كأصله؛ إذ فرع الشيء لا يزيد عليه، وهذا حق العبارة عنه.

وأما أن اشتراط العدالة في المزكي فرع اشتراطها في الراوي فكيف يحتاط في الفرع بأزيد مما يحتاط في الأصل؟ فليس بمنتظم؛ إذ الاحتياط في تعديل الراوي بأزيد من المزكي الواحد ليس احتياطاً بأزيد من العدالة المعتبرة، بل هو احتياط في تحصيل أصل العدالة التي هي الشرط في الراوي.

وقد يقال: إن بعض من لا يكتفي في مطلق تزكية الشاهد إلّا بعدلين يقول بثبوت هلال شهر رمضان بعدل واحد، فقد زاد الفرع عنده على الأصل، وهو ممن يحكم في هذا الاستدلال بامتناع ذلك وهو ساقط؛ لما دريت أن مطلق الشهادة مقتضاها أن لا يكتفى فيها إلا باثنين، فاعتبر في مزكي الشاهد أيضاً التعدد ليكون الفرع كالأصل.

ثم ربما خولف ذلك المقتضي في هلال رمضان لمزيد اهتمام بالصوم واحتياطه في إيجاب العبادة، وكذلك في شهادة المرأة الواحدة في ربع الوصية وربع ميراث المستهلّ لدليل خاص ونصّ[1]. كذا في الرواشح[2].

وفيه: أن المقصود رفع استبعاد زيادة الفرع على الأصل وأن الحاكم بامتناعها إمّا العقل أو الشرع، وحيث ثبت ذلك في محل فلا امتناع له، فهو كاشف عن عدم امتناعه وعدم دليل عليه لا عقلاً ولا شرعاً؛ وتارة بأن آية التثبت تدلّ بمفهوم الشرط على التعديل على نبأ جاء به عدل واحد، وسواء في ذلك أكان النبأ روايةً أم تزكية راوٍ، وهذا أيضاً واضح لا غبار عليه.

وفيه: أن الآية في الحقيقة قاصرة عن إفادة أصل حجية خبر الواحد؛ فإن مفهوم الشرط في أمثال ذلك لا تفيد شيئاً كقوله تعالى: ﴿إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً﴾[3] وكذا مفهوم الوصف مع وجود علة التثبت في العدل أيضاً.

---

١. في الرواشح: لدليل خارج ونصّ خاص.

٢. الرواشح السماوية، ص ١٠١ ـ ١٠٢ الراشحة الحادية والثلاثون.

٣. سورة النور، الآية ٣٣.

ومع التسليم فلا يشمل الموضوعات التي تحقق بالاستقراء عدم الاعتبار فيها بخبر الواحد من الشرع أو شك في أمرها.

واستدل معتبر التعدد[١] بأن الجرح والتعديل شهادة، فيجب التعدد.

ويجاب بالمنع وبالمعارضة بأنهما إخبار فيكفي الواحد.

وعلى الجواب أن العرف قاض بكونهما من باب الشهادة، ولا يعارضه كونها إخباراً أيضاً، إذ كل شهادة إخبار خاص، وبأن في اعتبار التعدد زيادة احتياط فيكون أولى.

وهو هيّن جداً؛ فإنّ كلّ أولى لا يلزم تعيينه.

وقد يجاب بأن عدم اعتباره أحوط؛ إذ فيه تبعيد عن ترك العمل بأمر الله تعالى ونهيه.

وهو أوهن فإن في عدم اعتبار [ه] فتوى بغير علم، وحكمٌ بغير ما حكم فيه. قاله في الرواشح[٢].

وبالجملة أمر الشهادة أضيق وبالاحتياط أخلق؛ لقوة البواعث على الطمع والشَّرَه وشدة الاهتمام بدواعي المشارات[٣] والخصومات ولأنه خاصّ؛ فالمحابّة والمباغضة تؤثران فيه بخلاف أمر الرواية فإنه عام لا مدخل فيه لحب أو بغض.

وفيه وهن ظاهر.

ثم من يجعل الجرح والتعديل ملحقين بالشهادة مطلقاً يلزمه عدم قبول تزكية العبد والمرأة [مع] التعدد في باب الرواية كما في باب الشهادة، ومن ألحقهما بالرواية مطلقاً أو في الراوي دون الشاهد يعوّل على تزكية العبد الواحد والمرأة الواحدة للراوي مع عدالتهما كما يقبل روايتهما.

قال ﷺ:

---

١. الكلمة مشوشة.

٢. الرواشح السماوية، ص ١٠٢ ـ ١٠٣ الراشحة الحادية والثلاثون.

٣. في الرواشح: المثارات، وجعل «المشاجرات» نسخة بدل.

ولبعض ضعفاء التحصيل من ذوي بضاعة مزجاة في العلوم ملفقات مشوشة في هذه المقامات لا يستحق الاشتغال بنقلها وتسخيفها[١].

[المرشح الثلاثون]

[في تعارض الجرح والتعديل]

مع التعارض يقدَّم الجرح مطلقاً أو مع كثرة الجارح أو التعديل مطلقاً أو مع كثرة المعدِّل، أقوال قاله. والتحقيق أن شيئاً منهما ليس بأولى بالتقديم من حيث هو، والكثرة أيضاً لا اعتداد بها، بل الأحق بالاعتبار قوة القهر وشدة التصبّر وتعوّد التمرّن على استقصاء الفحص.

وقيل: الجرح أولى؛ لكونه شهادة بوقوع أمر وجودي.

ورُدَّ بأنّ التعديل أيضاً شهادة بحصول ملكة وجودية[٢]، وفيه نظر[٣].

[المرشح الحادي والثلاثون]

[في أن رواية الثقة تعديل المرويّ عنه]

رواية الثقة عن رجل قيل: تعديل، وقيل: لا، وقيل: إن علم من عادته أنه لا يروي إلّا عن عدل فتعديل وإلّا فلا[٤].

وثقة ثقة صحيح الحديث: في اصطلاح الرجال عبارة عن هذا المعنى.

أقول: فإن كان هناك شاهد على ذلك أيضاً فهو تعديل كعدم الطعن عليه بأنه يروي

---

١. الرواشح السماوية، ص ١٠٣ ـ ١٠٤ الراشحة الحادية والثلاثون.

٢. وهي العدالة، كما في الرواشح.

٣. لعلّ وجه النظر ما استثناه في الرواشح (ص ١٠٤ الراشحة الثانية والثلاثون) حيث قال: إلّا أن يكتفى في العدالة بعدم الفسق من دون ملكة الكف والتنزه. وربّما تنضاف إلى قول الجارح أو المعدِّل شواهد مقوّية وأمارات مرجّحة في الأخبار والأسانيد والطبقات، فيختلف الحكم باختلاف الموادّ والخصوصيات.

٤. نقل هذه المذاهب في الرواشح (ص ١٠٤) من شرح العضدي.

عن الضعفاء.

[دلالة الرضيلة والرحملة على التعديل]

وأما الرضيلة[١] والرحملة[٢] بعد ذكر أحد فالظاهر أنها أعم من التعديل.

[الكلام في النوفلي]

واعلم أن النوفلي الذي يروي عن السكوني ـ واسمه الحسين بن يزيد بن محمد بن عبدالملك النوفلي، نوفل النخع مولاهم الكوفي أبوعبدالله ـ ليس بضعيف اتفاقاً، ولم يقدح فيه أحد من أئمة الرجال. وعن قوم من القميين: حكى النجاشي أنه غلا في آخر عمره[٣].

وقد عمل برواية هو في طريقه المحقق[٤] مع مبالغته[٥] في الطعن في الأسانيد، وكذلك الشيخ وغيره.

[المرشح الثاني والثلاثون]

[في أقسام الحديث]

المستفيض ـ ويقال له المشهور و الشائع ـ: ما ذاع وشاع.

والعالي الإسناد منه: ماكان بالقرب من المعصوم وقلة الواسطة. وهذا أفضل أنحاء علو الإسناد سيما إذا كان بسند صحيح.

---

١. المراد منه قول: رضي الله عنه.

٢. أي: رحمة الله عليه.

٣. عبارة الرواشح هكذا: قال الكشي: رمي بالغلو من غير أن يشهد أو يحكم بذلك: والنجاشي قال: كان شاعراً أديباً سكن الري ومات بها، وقال قوم من القميين: إنه غلا في آخر عمره. والله أعلم. ثمّ قال: وما رأينا له رواية تدلّ على هذا. له كتاب التقية...

٤. هو المحقق نجم الدين بن سعيد أبوالقاسم صاحب كتاب المعتبر كما في الرواشح، ص ١١٤.

٥. في الأصل: مبالغه، والصحيح ما أدرجناه.

والمرفوع: ما أُضيف إلى المعصوم من قول أو فعل أو تقرير سواء كان متصلاً أو منقطعاً بإسقاط بعض الأوساط أو إبهامه أو رواية بعض السند عمّن لم يلقه.

والمتصل ـ ويقال الموصول ـ: ما اتصل إسناده، وكان كلّ من طبقات الرواة قد سمعه ممن فوقه سماعاً حقيقيّاً أو في معناه كالإجازة أو المناولة، سواء كان مرفوعاً إلى المعصوم عليه السلام أو موقوفاً على غيره عليه السلام.

والمعنعن: ما يقال في سنده: فلان، عن فلان.

والمعلّق: ما حذف فيه من مبدأ إسناده واحد أو أكثر.

والنادر ـ ويقال المفرد ـ: ما ينفرد به راويه من جميع الرواة. وربما أُلحق بالشاذ.

والمُدْرَج: ما أُدرج في الحديث كلام بعض الرواة، فيظنّ أنه من الحديث.

الغريب والعزيز: إن العدل إذا انفرد بحديث سمّي غريباً، فإن رواه عنه اثنان أو ثلاثة سمّي عزيزاً، فإن رواه جماعة سُمّي مشهوراً.

ومن الأفراد ما ليس بغريب كالأفراد المضافة إلى البلدان.

الشاذ ـ عند الأكثر ـ: ما رواه الفارد الثقة مخالفاً لما رواه جملة الناس[1].

المضطرب: ما اختلف راويه بعينه أو رواته بأعيانهم في طريق روايته على نحوين مختلفين مرّةً على وجه وأُخرى على وجه مخالف له[2].

الموضوع: المختلق والمصنوع[3].

وعن النبي صلى الله عليه وآله: **ستكثر بعدي القالة عليّ.**

وفي رواية: **سيكذب عليّ بعدي ...**

وفي أُخرى: **قد كثرت عليّ الكذّابة ...**

---

١. انظر إلى هنا في الرواشح السماوية، ص ١٢٢ ـ ١٣٣ الراشحة السابعة والثلاثون، وقد ذكر صاحب الرواشح لها أقساماً وتفاريع وشواهد من الأمثلة، وذكر أيضاً أقساماً أُخرى لم يذكرها المصنف رحمه الله فراجع.

٢. الرواشح السماوية، ص ١٩٠ ـ ١٩١.

٣. لاحظ عن الموضوع وما بعده: الرواشح السماوية، ص ١٩٣ ومابعدها.

وعن أبي عبدالله عليه السلام: **إنّ لكل رجل منا رجلاً يكذب عليه.**

فإن صحّ ثَبت الوضع، وإن كان مكذوباً فذاك.

ويعرف الوضع بإقرار واضعه أو ما ينزل منزلته من القرينة وبركاكة الألفاظ وسخافة المعنى ونحو ذلك، كما قد يحكم بصحته مع ضعف السند بما فيه من أساليب الوزانة وأفانين البلاغة وغامضات العلوم وخفيات الأسرار مما يأبى إلّا أن يكون صدوره من خزنة العلم وأرباب العصمة.

والواضعون أصناف أضرّهم قوم ينتمون إلى الزهد، وضعوا أحاديث احتساباً لله تعالى بزعمهم.

وقد قال السيد العبري في شرح منهاج الأصول للبيضاوي في الإجماع: إن حديث «**اقتدوا باللذين من بعدي أبي بكر وعمر**» موضوع.

وقاله أيضاً في شرح الطوالع.

ومن ذلك ما قاله الطيبي في خلاصته:

روّينا عن أبي عصمة نوح بن أبي مريم أنه قيل له: من أين لك عن عكرمة عن ابن عباس في فضائل سورةٍ سورة، وليس عند أصحاب ابن عباس هذا؟! فقال: إني رأيت الناس قد أعرضوا عن القرآن بفقه أبي حنيفة ومغازي محمد بن إسحاق فوضعت هذه الأحاديث حسبة.

وأبو عصمة هذا كان يقال له الجامع، فقال أبو حاتم بن حيان: جمع كلّ شيء إلّا الصدق.

وكذا حال الحديث الطويل المشهور عن أبيّ بن كعب عنه صلى الله عليه وآله في فضل سور القرآن سورة فسورة، بعث باعث عن مخرجه حتى انتهى إلى من اعترف بأنه وجماعة وضعوه [وأنّ أثر الوضع لبيّن عليه][1]. روي بالإسناد عن المؤمّل بن إسماعيل قال: حدثني ثقة [عن][2] ثقة قال: حدثني شيخ به فقلت [للشيخ]: من حدثك؟ قال: رجل

---

١. الزيادة من الرواشح.

٢. الزيادة من الرواشح.

بالمدائن. فصرت إليه فقلت: من حدثك؟ قال: شيخ بواسط. فصرت إليه قال: حدثني شيخ بالبصرة. فصرت إليه فقال: الشيخ الذي سمعناه بعبّادان. فأتيت عبّادان فلقيته فأخذ بيدي وأدخلني بيتاً فيه قوم من المتصوّفة ومعهم شيخ فقال: هذا حدثني. فقال[1]: من حدثك؟ فقال: لم يحدّثني أحد، ولكنّا رأينا الناس قد رغبوا عن القرآن فوضعنا لهم هذه الفضائل ليصرفوا قلوبهم إلى القرآن[2].

قال ابن الأثير في جامع الأُصول:

ومن الواضعين جماعة وضعوا الحديث تقرباً إلى الملوك مثل غياث بن إبراهيم دخل على المهدي بن منصور وكان تعجّبه الحمامة الطيارة الواردة من الأماكن البعيدة فروى عن النبي ﷺ: لا سبق إلّا في خف أو حافر أو نصل أو جناح. فأمر له بعشرة آلاف درهم. فلما خرج قال المهدي: أشهد أن قفاه قفا كذّاب على رسول الله ﷺ ما قال رسول الله ﷺ «جناح»، ولكن أراد أن يتقرب إلينا. وأمر بذبحها، وقال: أنا حملته على ذلك[3].

وقد ذكر في الكشاف في قوله تعالى ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ﴾[4] إلى آخره ويحكى أنه بلغ المنصور أنّ أباحنيفة خالف ابن عباس في الاستثناء المنفصل، فاستحضره لينكر عليه فقال أبو حنيفة: هذا يرجع إليك؛ إنك تأخذ البيعة بالأيمان، أفترضى أن يخرجوا من عندك فيستثنوا فيخرجوا عليك؟ فاستحسن ورضي عنه.

ومن الواضعين الزنادقة كعبد الكريم بن أبي العوجاء الذي أمر بضرب عنقه محمد بن سليمان العباسي، وبيان الذي قتله خالد القسري بالنار، والخوارج كالأزارقة والنواصب، وبعض الغلاة كأبي الخطاب ويونس بن ظبيان ويزيد الصائغ.

---

۱. كذا، والصحيح: فقلت. كما في الرواشح.

۲. انتهى ملخصاً. وانظر تفصيله في الرواشح السماوية، ص ۱۹۵. قال المير داماد ﵀ بعد نقل هذا الحديث: ولقد أخطأ رهط من المفسرين كالواحدي والثعلبي والزمخشري ومن تبع طريقتهم [أي أثرهم] في إيداعهم هذه الأحاديث الموضوعة [في] تفاسيرهم، والعذر عنهم بأنهم لم يطلعوا على الوضع مع ما قد نبّه عليه جماعة من العلماء غير مسموع، وخطبُ من ذكره مسنداً كالواحدي أسهل.

۳. الرواشح السماوية، ص ۱۹۵ ـ ۱۹۶.

٤. سورة الكهف، الآية ۲۳.

روي العقيليّ عن حماد بن زيد قال: وضعَت الزنادقة على رسول الله ﷺ أربعة عشر ألف حديث.

وروي عن عبدالله بن يزيد المقري أن رجلاً من الخوارج رجع عن بدعته فجعل يقول: انظروا هذا الحديث عمن تأخذونه؛ فإنا كنّا إذا رأينا رأياً جعلنا له حديثاً.

ومما وضعته الزنادقة أنه ﷺ لما بلغ في قراءته إلى قوله تعالى: ﴿وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ﴾[1] ألقى الشيطان في أُمنيّته ـ بضم الهمزة وتشديد الياء بعد النون واحدة الأماني ـ أي في تشهّيه ما يوجب اشتغاله بالدنيا... إلى أن قال ﷺ: تلك الغرانيق العلى، وإن شفاعتهن لترجى، ففرح به المشركون حتى شايعوه بالسجود لمّا سجد في آخرها، بحيث لم يبق في المسجد مؤمن ولامشرك إلّا سجد، ثم نبّهه جبرئيل عليه السلام فاغتمّ ﷺ فعزّاه الله سبحانه بقوله: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ..﴾[2] الآية.

وهو باطل بالعقل والنقل.

والغرانيق هاهنا الأجسام، وهو في الأصل: الذكور الطوال العنق من طير الماء، واحده غُرنوق بالضم وغُرْنَيق بإسكان الراء بعد المعجمة المضمومة وفتح النون قبل المثناة من تحت الساكنة، سمي به لبياضه ورفعته في الطيران، وغُرانق بالضم كفرانق: الشاب الناعم، والجمع أيضاً الغَرانيق بالفتح.

ومن الواضعين أهل السؤال، يضعون عليه ﷺ أحاديث يستأكلون منها[3].

والمبتدعة من المتصوفة [ذهبوا] إلى جواز وضع الحديث للترغيب والترهيب، واستدلوا بما في بعض طرق الحديث: «من كذب عليّ متعمّداً ليضلّ به الناس فليتبوّأ مقعده من النار» وهذه الزيادة قد أبطلها نقلة الحديث على أنها لا تنجعهم؛ إذ مطلق الافتراء

---

١. سورة النجم، الآية ٢٠.

٢. سورة الحج، الآية ٥٢.

٣. وقد نقل الميرداماد رحمه الله في الرواشح (ص ١٩٧) حكاية أحمد بن حنبل وابن معين في مسجد الرّصافة مع القاصّ الذي كان ينقل عنهما كذباً، فراجع.

إضلال وإن كان في حقٍّ.

وحملَ بعضهم «من كذب عليّ» على من قال: إنه ساحر أو مجنون، حتى قال بعض: إنما قال: من كذب عليّ، ونحن نكذب له ولشرعه.

وحكى القرطبي عن بعض أهل الرأي أن ما وافق القياس الجليّ جاز أن يعزى إلى النبي ﷺ[١]!

ثم نهضت الجهابذة بتفضيح الموضوعات.

والجهيذ: النقّاد الخبير.

وقد صُنّف كتب في الموضوعة، منها الدر الملتقط في تبيين الغلط للحسن بن محمد الصغاني، ودونه كتاب أبي الفرج ابن الجوزي[٢].

وفي الحديث أحاديث يحكم عليها أنها موضوعات على رسول الله ﷺ، وهي من أحاديث الأئمة عليهم السلام ولها من طريق الأصحاب ـ رضوان الله عليهم ـ عنهم إليهم ـ صلوات الله عليهم ـ طرق مضبوطة، ولا يَحمل أعباءَ هذا الخطب إلّا الناقد المتهمّر.

وحكى الطيّبي عن الصغاني أنه قال [في الدر الملتقط][٣]:

قد وقع في كتاب الشهاب للقضاعي[٤] كثير من الموضوعة[٥] ـ ثم قال: ـ ومما يجري في كلام الناس معزوّاً إلى النبي ﷺ قولهم: إذا رُويتم عني حديثاً فأعرضوه على كتاب الله. فإن وافق فاقبلوه، وإن خالف فردّوه.

وقال الخطابي [في كتاب معالم السنن]: هذا وضعَتْهُ الزنادقة.

ويدفعه قوله ﷺ: إنّي قد أُوتيت الكلام[٦] وما يعدله.

١. الرواشح السماوية، ص ١٩٨ ـ ١٩٩.

٢. قال في الرواشح، ص ١٩٩: ففيه كثير من الأحاديث قد ادّعى وضعها ولا دليل على كونها موضوعة، بل إلحاق بعض منها بالضعيف أولى، وطائفة جمّة منها قد تلحق بالصحيح والحسن عند أهل النقد.

٣. الرواشح السماوية، ص ١٩٩.

٤. هو كتاب شهاب الأخبار للقاضي القضاعي.

٥. و ذكر جملة من هذه الأحاديث كما في الرواشح، ص ١٩٩ ـ ٢٠٢.

٦. في الرواشح: «الكتاب»، وما في المتن أظهر.

ويروى : أوتيت الكتاب ومثله معه .

ومنه قولهم : عليكم بدين العجائز .

و : كنت نبياً وآدم بين الماء والطين .

عليكم بحسن الخط ؛ فإنه من مفاتيح الرزق . المستحق محروم .

العلم علمان : علم الأديان [و] علم الأبدان .

لا تسافروا والقمر في العقرب .

وقال : قال الشيخ تقي الدين بن التيمية : ما يروى أن «أول ما خلق الله العقل ، فقال له : أقبل ، فاقبل ، ثم قال له : أدبر ، فأدبر . فقال : وعزتي ما خلقت خلقاً أكرم منك ، فبك آخذ وبك أُعطي ، ولك الثواب وعليك العقاب» [ويسمونه القلم ، موضوع].[1]

هذا ، والحكم على وضع أكثر هذه زور وبهتان .

نعم ، بعض هذه نُقل بالمعنى ، وبعضها عن العترة الطاهرة سلام الله عليهم أجمعين ، والله العالم بحقائق الأمور .

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

١ . الرواشح ، ص ١٩٩ ـ ٢٠٢ .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرس الصدريّة في الإجازات العليّة

علی اکبر بن شیر محمّد همدانی (۱۳۲۵ق)

تحقیق: سید جعفر حسینی اشکوری

درآمد

مؤلّف این کتاب، چنان‌که خود در ابتدای آن آورده است، علی اکبر بن شیر محمّد بن گل محمّد بن محمّد طاهر همدانی نجفی، متخلّص به «دبیر الدین» ومکنّا به «ابو المکارم» وملقّب به «صدر الاسلام» است و بنا بر آنچه در اکثر کتب تراجم آمده، به سال ۱۲۷۰ق، در همدان دیده به جهان گشود، ولی مرحوم امین عاملی در أعیان الشیعة (ج۸، ص ۱۷۱) تاریخ تولدش را به سال ۱۲۸۰ق، نگاشته وبه تبع وی، عمر رضا کحّاله در معجم المؤلفین (ج۷، ص ۴۰) همین اشتباه را تکرار نموده است.

مرحوم خان‌بابا مشار در مؤلفین کتب چاپی (ج ۴، ص۵۰۸) به نقل از ریحانة الأدب، او را اصلاً از اهالی کربلا ومحلّ سکونت وی را مشهد مقدس دانسته؛ ولی در ریحانة الأدب، چنین مطلبی ذکر نشده ویقیناً اشتباه است.

پدر صدر الاسلام، یکی از مستوفیان حاکم همدان بود و در تربیت

و تهذیب وی همت گماشت و او به سرعت رشد کرد تا جایی که پا جای پای پدر گذاشت و به مقام «استیفا» رسید.

او در سفری که به نجف اشرف داشته ـ که از تاریخ این سفر و دلیل آن اطلاعی نداریم ـ با عالم اخلاقی مشهور، ملّا حسینقلی همدانی آشنا شده و همین آشنایی، تأثیر زیادی در وی گذاشته تا جایی که اموالش را از شبهات پاک کرد و نفسش را از رذایل اخلاقی زدود و به سفر حج، مشرّف شد.

اساتید صدر الاسلام:

وی در بازگشت از سفر حج، به نجف اشرف مراجعت کرد و نزد بسیاری از علمای مشهور زمان خود، تلمّذ نمود که از مشهورترین آنها می‌توان علمای ذیل را نام برد:

۱. میرزا حسین بن محمّد تقی نوری طبرسی، صاحب مستدرک الوسائل که مؤلّف، اولین اجازهٔ روایی خود را در ماه شعبان ۱۳۱۲ در نجف اشرف از وی اخذ نموده است. وی نصّ این اجازه را در کتاب خود، کاسهٔ درویشان آورده است.

۲. ملّا حسینقلی همدانی، که چنانچه ذکر شد، صدر الاسلام، در ابتدای ورود به نجف اشرف با وی آشنا شده و از محضر وی بهره‌مند شده است.

۳. شیخ حسین بن میرزا خلیل تهرانی، که در ۲۶ رجب ۱۳۲۳ به اخذ اجازه از وی نایل شده است. در ابتدای کتاب حاضر، این اجازه به خط مجیز آمده است.

۴. سید محمّد موسوی نجفی هندی، که اجازه‌ای روایی او در روز جمعه پنجم ربیع الثانی ۱۳۲۳ در نجف اشرف به صدر الاسلام داده شده است. این اجازه نیز در پایان کتاب حاضر، به خطّ مجیز آمده است.

۵. شیخ الشریعهٔ اصفهانی، که ظاهراً فقه را در نزد وی آموخته نموده است.

۶. آقا رضا همدانی، که ظاهراً مباحث اصول فقه را نزد وی فرا گرفته است.

گفتار اساتید در مدح صدر الاسلام

در مصادر مختلف، شرح حال صدر الاسلام آمده و به مقام علمی وی و تألیفاتش اشاره شده است.[1] مرحوم سید محمّد موسوی هندی در اجازهٔ خود، صدرالاسلام همدانی را چنین ستوده است:

> وإنّ ممّن انتظم بهذا النظام، وبحث عن الحلال والحرام، وهاجر لطلبه عملاً بالوارد «اطلبوا العلم ولو بالصين» جناب العالم اللوذعي والعارف الألمعي المصباح الأزهر والكوكب الأنور صدر الإسلام....

ونیز مرحوم میرزا حسین بن میرزا خلیل تهرانی در مورد او چنین آورده:

> وممّن سعى في نيل هذا المرام، العالم العامل والفاضل الكامل، قدوة أرباب التحقيق، ونخبة أهل التدقيق، عمدة العلماء وزبدة الفقهاء الحاج ميرزا عليّ أكبر.. فصار ـ بحمد الله ـ عالماً ربّانياً وعلماً روحانياً، فحقيق أن يقتدى بأفعاله الدينيّة، وأن يؤخذ بأقواله الشرعية....

تألیفات وی

صدر الاسلام، علاوه بر داشتن مقام فقهی واصولی، در بسیاری از

---

۱. برای اطّلاع بیشتر از شرح حال او به منابع زیر مراجعه شود:

أعيان الشيعة، ج۸، ص۱۷۱؛ الذريعة، ج۱، ص۲ و ۳۸۵ و ج۲، ص۲۳۳ و ج۳، ص۳۷۱ و ج٤، ص٤٠٥ و٤٠٦ و ج٥، ص١٢٢ و ج ٨، ص٢٠٧ و ج٩، ص ٦٠٥ و ٧٥١ و ج ١٠، ص١٨٩ و ٢١٦ و ج ١٥: ص٢٨ و ج١٧، ص٢٣٢ و ج١٨، ص١٠٣ و ٢٣٥ و ج٢٤، ص٥؛ تراجم الرجال، ج١، ص٤٠١؛ معجم رجال الفكر والأدب، ج٣، ص١٣٤٤؛ معجم المؤلفين، ج٧، ص٤٠؛ مؤلفين كتب چاپى مشار، ج ٤، ص٥٠٨؛ ريحانة الأدب، ج٣، ص٤٢٠ و ٤٢١؛ فهرست كتب چاپى فارسى، ج١، ص٢٣ و ج٢، ص٢١٦٣ و ج ٤، ص٤٥١٦.

علوم متداول زمان خود مسلّط بوده است. او شاعری توانا و آشنای به ادبیات فارسی و دارای منشئاتی ممتاز، و در علم جَفر و تفسیر و اخلاق و اعتقادات، صاحب رأی بوده و در هر یک از این علوم، تألیفاتی از خود به یادگار گذارده است که در ذیل به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. **آب حیات**: منظومه‌ای فارسی در اخلاق است، مانند نان و حلوای شیخ بهایی ومفصل‌تر از آن که در شانزده سالگی به نظم آن پرداخته است. این منظومه در تهران، در ۵۹ صفحه، چاپ سنگی شده است.[۱]

۲. **اخوان الصفا**: رساله‌ای است در اخلاق و شامل حدود ده هزار سطر.[۲]

۳. **الأعداد والآفاق**.[۳]

٤. **تجوید القرآن**: رسالهٔ مختصری است در تجوید قرآن.[٤]

۵. **تکالیف الأنام في زمن غیبة الإمام**: کتابی است فارسی در اعمالی که مردم در عصر غیبت امام زمان ﷺ موظَّف به انجام دادن آن هستند، در نزدیک به ده هزار سطر.[۵]

٦. **الجفر**: شامل متفرّقاتی در علم جفر است.[٦]

۷. **خرابات**: کشکول مؤلف است در بیان طبقات شعرا و بعضی

---

۱. الذریعة، ج ۱، ص ۲ و ج ۱۸، ص ۱۰۳؛ مؤلفین کتب چاپی، ج ٤، ص ۵۰۸؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ج ۱، ص ۲۳.

۲. الذریعة، ج ۱، ص ۳۸۵.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۳۳ (ش ۹۲۳).

٤. همان، ج ۳، ص ۳۷۱ (ش ۱۳٤۹).

۵. همان، ج ٤، ص ٤۰۵ و ٤۰٦.

٦. همان، ج ۵، ص ۱۲۲ (ش ٤۹۷)؛ نقباء البشر، ج ٤، ص ۱٦۰۲.

اشعارشان، طبقات حکما و عرفا و خوشنویسان، و ذکر تاریخ بلدان، و تاریخ حضرت ولی عصر (عج) و شرح بعض ادعیه و... در حدود ده هزار سطر. مؤلف در کتاب دیگر خود، کاسهٔ درویشان، تاریخ تألیف این کتاب را سال ۱۳۱۲ق، نگاشته است.[۱]

۸. دعوة الحسني في الأدعية الحسنى: در اعمال شب و روز. این کتاب، به فارسی است و چندین بار در بمبئی و تهران به چاپ رسیده است.[۲]

۹. دیوان صدر همدانی: مشتمل بر اشعار مؤلف است.[۳]

۱۰. الردّ علی البابیة: به فارسی و در ردّ باب و بابی‌هاست.[٤]

۱۱. الردّ علی الفوائد: ردّی است به زبان فارسی بر فوائد میرزا ابوالفضل گلپایگانی بابی.[٥]

۱۲. فهرس الصدرية في الإجازات العلية:
کتاب حاضر است که در بارهٔ آن خواهیم گفت.

۱۳. کاسهٔ درویشان: جُنگی به نثر و نظمِ فارسی و عربی و شبیه کشکول شیخ بهایی و زنبیل فرهاد میرزاست. مؤلف بعد از تألیف خرابات، و ناسخ التفاسیر، با هدف تفریح و تنوّع، به این مجموعه پرداخته و در آن، اشعاری از خود، و اجازات محدث نوری و سید محمّد هندی و میرزا حسین بن خلیل تهرانی را آورده است.[٦]

۱٤. مثنوی صدریه: در اصول دین و اثبات مذهب جعفری و ابطال

---

۱. همان، ج۷، ص۱٤۳ـ۱٤٤ (ش ۷۹٤).

۲. همان، ج۸، ص۲۰۷؛ مؤلفین کتب چاپی، ج٤، ص۵۰۸؛ فهرست کتب چاپی فارسی، ج۲، ص۲۱٦۳.

۳. الذریعة، ج۹، ص٦۰۵ (ش٤۳۲۸) و ج۹، ص۷۵۱ (ش ۵۱۱۰)

٤. همان، ج۱۰، ص۱۸۹ (ش٤٥٤)

٥. همان، ج۱۰، ص۲۱٦.

٦. همان، ج۱۷، ص۲۳۲.

سایر فرق است و در تهران، به سال ۱۳۰۲ به چاپ رسیده است.[۱]

۱۵. **ناسخ التفاسیر وناصر النحاریر**: کلمات قرآنی را به ترتیب حروف الفبا تفسیر کرده و در آن، از بیست تفسیر علمای شیعه استفاده کرده و از علمای اهل سنّت، نقل نمی‌کند و در حدود هشتاد هزار سطر است.[۲]

تاریخ فوت ومحل دفن وی

صدر الاسلام، پس از سالیان درازی که در نجف اشرف سکونت داشت؛ بنا به شهادت مصادر، به سال ۱۳۲۲ق به زادگاه خویش همدان مراجعت کرد و در آن شهر به وظایف خود مشغول شد.

نکتۀ قابل توجه آن که تمام مصادر، تاریخ مراجعۀ وی به همدان را سال ۱۳۲۲ نوشته‌اند؛ ولی از اجازات وی چنین معلوم می‌شود که تا سال ۱۳۲۳ در نجف اشرف بوده و در این سال به شهر خود بازگشته است. حتی مرحوم میرزا حسین تهرانی در اجازه‌اش، به مراجعت وی اشاره کرده که چون عازم بازگشت به وطنش بوده، این اجازه برای او صادر شده است.

سرانجام، وی در سال ۱۳۲۵ در زادگاهش دیده از جهان فرو بست و بنا به وصیّتش جسد او را به نجف اشرف برده، در آن مکان مقدس ـ چنان که خود در اکثر کتبش برای دفن در آن مکان شریف، دعا نموده است ـ به خاک سپردند.

همۀ کتب تراجم، فوت وی را در همدان و به سال ۱۳۲۵ نوشته‌اند. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز در نقباء البشر و در مجلدات مختلف

---

۱. همان، ج ۱۵، ص ۲۸ (ش ۱۵۳) و ج ۱۸، ص ۲۳۵ (ش ۱۰۵۰)؛ مؤلفین کتب چاپی، ج ٤، ص ۵۰۸؛ فهرست کتب چاپی، ج ٤، ص ٤۵۱٦.

۲. همان، ج ۲٤، ص ۵.

الذریعة که تألیفات وی را متذکّر شده، همین سال را تاریخ فوت وی دانسته است. او در الذریعة (ج ۲۴، ص ۵) ضمن معرفی کتاب ناسخ التفاسیر وی، در پاورقی متذکر شده که تاکنون تاریخ وفات وی را به سال ۱۳۲۵ نگاشته‌ایم، ولی در چاپ کتابش تکالیف الأنام، مقدمه‌ای در احوال خویش به خط خود نگاشته و در آن، تاریخ تولد یکی از دخترانش را در ربیع الثانی ۱۳۲۶ آورده است. پس معلوم می‌شود که وی بعد از این سال، وفات نموده است.

تا آن‌جا که ما اطّلاع داریم، از وی، چهار پسر به نام‌های: عبد الصاحب، کمال الدین، جمال الدین و صدر الدین و دختری که در بالا به آن اشاره شد؛ به یادگار مانده است و کتاب حاضر را در حقیقت برای فرزندان پسر خود، نگاشته است.

روش تحقیق

در هیچ یک از مصادر، نام این کتاب، بین تألیفات صدر الاسلام همدانی مذکور نیست و چنان که خود مؤلف در ابتدای کتاب آورده، آن را «فهرس الصدرية في الإجازات العلية» نامیده و برای چهار تن از فرزندانش نگاشته و در آن، مشایخ روایی خود را آورده و در محرم سال ۱۳۲۲ در نجف اشرف از تألیف آن فارغ شده است.

مؤلف، در حقیقت، اجازهٔ میرزا حسین نوری را بهانه‌ای قرار داده و با حذف زواید و حکّ و اصلاح و اضافه نمودن برخی مطالب در حاشیهٔ آنچه محدث نوری در فایدهٔ سوم از خاتمهٔ مستدرک الوسائل در طرق روایی خود آورده، کتاب حاضر را جمع آوری کرده است.

تنها نسخهٔ موجود از این کتاب که به خطّ مؤلف است، در کتاب‌خانه دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران (به شمارهٔ ۱۳۲۲۲ عمومی و ۱۹۱ ـ ج) نگهداری می‌شود که در ابتدای این نسخه، اجازهٔ میرزا حسین بن

خلیل تهرانی و در پایان آن، اجازهٔ سید محمّد موسوی هندی به خطّ آنها آمده است.

پس از استنساخ کتاب و حروفچینی آن، کتاب را با اصل نسخه مقابله کردیم و آنچه را مؤلف در حاشیه آورده بود، عیناً در پاورقی با عنوان «منه» آوردیم. سپس کتاب را با فایدهٔ سوم خاتمهٔ مستدرک الوسائل مقابله نمودیم و مواردی راکه اختلاف جزئی در نام اشخاص و یا مطالب داشت، در پاورقی متذکّر شدیم.

در مواردی که از خود، مطلبی را افزوده‌ایم و یا در خاتمهٔ مستدرک الوسائل بود و وجود آن در این کتاب، الزامی می‌نمود، داخل کروشه قرار دادیم. و نیز برای سهولت مراجعان، عناوین اصلی را در کروشه بر کتاب افزوده‌ایم.

همچنین کتبی راکه مؤلّف به عنوان مصدر، انتخاب و مطالبی را از آنها نقل کرده، تا حدّ ممکن به کتب چاپ شدهٔ آنها ارجاع داده‌ایم.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

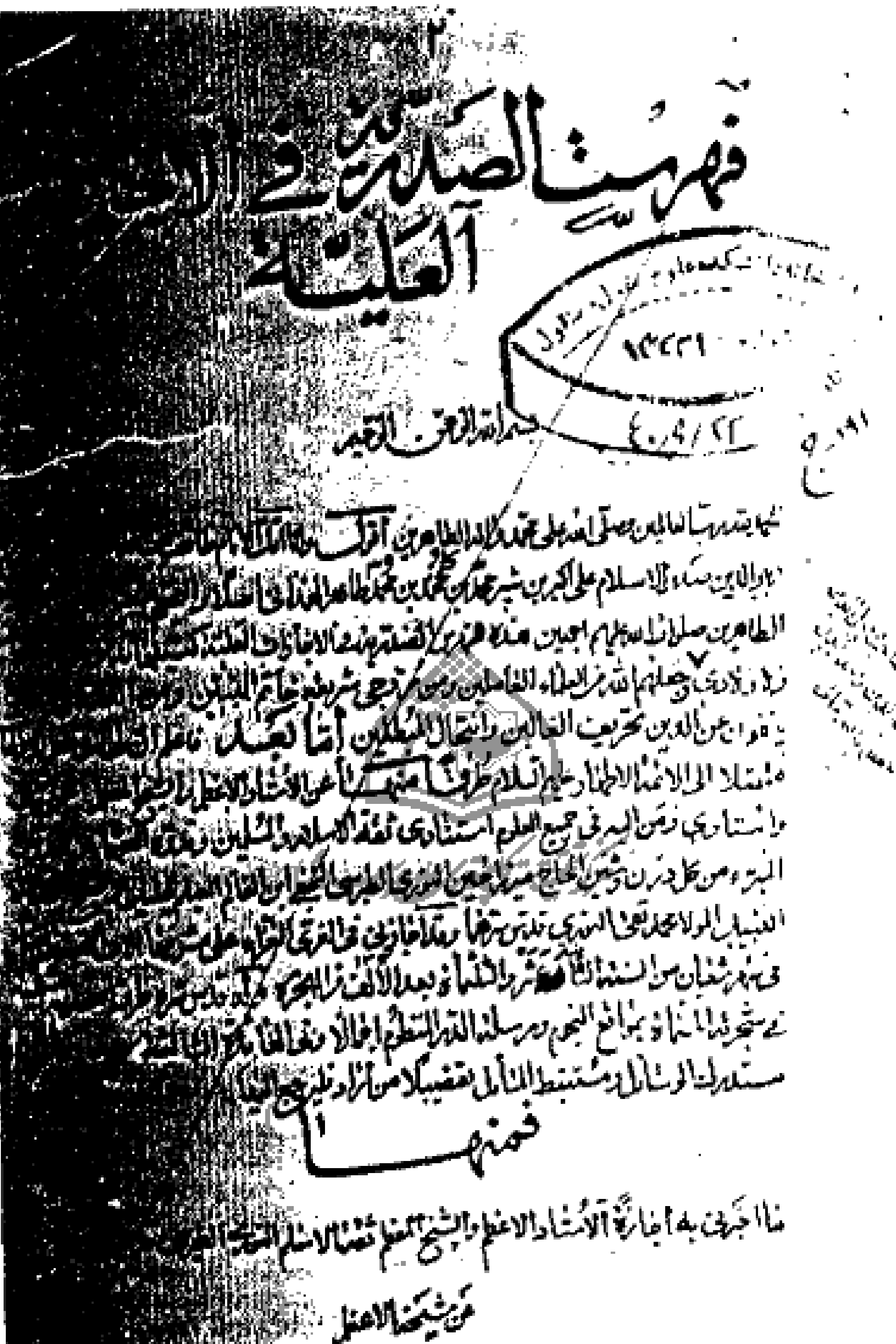
فهرست الصدرية في الإجازات العلية

بسم الله الرحمن الرحيم

فمنها

تصوير صفحة اول نسخة خطي فهرس الصدرية

مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل في مجلدات تقرب من تمام الوسائل كتاب
كشف الأستار عن وجه الغائب عن الأبصار عجل الله تعالى فرجه وصلى عليه جواب قصيدة
بعثها بعض علماء أهل السنة إلى علماء الإمامية فيها بعض الشبهات في أصل ولادة المهدي
صلوات الله عليه رسالة سلامة المرصاد رسالة فارسية في ذكر زيارة عاشوراء غير
معروفة وأعمال مقامات مسجد الكوفة غير ما هو الشائع الذي بين الناس الموجود في المزارات
المعروفة رسالة مختصرة بالفارسية في مواليد الأئمة عليهم السلام على ما هو الأصح عنده
كتاب مستدرك مزار البحار لم يتم حواشي على رجال أبي علي لم يتم ترجمة المجلد الثاني
من دار السلام لم يتم إلى غير ذلك من الحواشي والرسائل أقول وله سقط من قلمه الشريف
بعض المقالات المطبوعة وغيرها فمنها كلمة طيبة بالفارسية مطبوعة ومنها كتاب
لؤلؤ ومرجان بالفارسية مطبوعة ومنها تحية الزائر وغير ذلك من مؤلفاته التي
لم تخرج من السواد إلى البياض

(١٢٥٤)
ولد في ثامن عشر شهر شوال من سنة أربع وخمسين بعد المائتين والألف في قرية يالو من قرى نور
إحدى كور طبرستان المشهورة بمازندران

(١٣٢٠)
توفي ... في ليلة الأربعاء السابع والعشرين من جمادى الآخرة سنة العشرين والثلاثمائة
بعد الألف من الهجرة النبوية ودفن في الإيوان في الحجرة الثالثة الواقعة في الصحن المقدس
الغروي من باب القبلة من جهة اليمين حين الدخول حشره الله مع الرسول والأئمة
الأبرار محمد وآله الأطهار وأنا أقل الطلاب المشتغلين وأذل الأنام ... أبو المكارم
ركن الدين صدر الإسلام الحاج ميرزا علي أكبر بن شير محمد بن محمد طاهر الهمداني أصلاً
والنجفي مسكناً ... الله تعالى ... وأنا مؤلفها في شهر محرم الحرام سنة ١٣٢٢

تصوير صفحة آخر نسخة خطي فهرس الصدريه

بسم الله الرّحمن الرّحيم

و به ثقتي، الحمد لله رب العالمين، وصلّى الله على محمّد وآله الطاهرين.

أقول وأنا أقلّ الأنام طائف بيت الله الحرام «أبو المكارم دبيرالدين صدرالإسلام عليّ أكبر بن شير محمّد بن كلمحمّد بن محمّد طاهر الهمداني أصلاً والنجفي مسكناً ومدفناً» بمحمّد وآله الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين: هذه «فهرس الصدريّة في الإجازات العليّة» كتبتها تذكرة لي ولإخواني ولأولادي «عبدالصاحب وكمال‌الدين وجمال‌الدين وصدرالدين» حفظهم الله تعالى، وجعلهم الله من العلماء العاملين، ومن مروّجي شريعة خاتم النبيّين، ومن العدول الّذين ينفون عن الدين تحريف الغالين وانتحال المبطلين.

أمّا بعد، فاعلم أنّ لي في نقل الروايات متّصلاً إلى الأئمّة الأطهار عليهم السلام طرقاً:

منها: عن الأستاد الأعظم والشيخ المعظّم، أعني شيخي وأستادي ومَن إليه في جميع العلوم استنادي، ثقة الإسلام والمسلمين وقدوة الفقهاء والمحدّثين، المبرّأ من كلّ دَرن وشَين «الحاجّ ميرزا حسين النوري الطبرسي النجفي» ابن العالم العليم الجليل والشيخ العلّامة النبيل «المولى محمّد تقي النوري رحمه الله».

وقد أجازني في الغريّ الغرّاء ـ على مشرفها آلاف التحيّة والثناء ـ في شهر شعبان من السنة الثانية عشر والثلاثمئة بعد الألف (١٣١٢) من الهجرة، وله رحمه الله طرق معلومة مثبتة في شجرته المسمّاة بمواقع النجوم ومرسلة الدر المنظوم إجمالاً وفي الفائدة الثالثة من خاتمة مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل تفصيلاً، من أراد فليرجع إليها[١].

فمنها: ما أخبرني به إجازةً الأستاد الأعظم والشيخ المعظم ثقةالإسلام «النوري

---

١. خاتمة مستدرك الوسائل.

الطبرسي قدسّ سرّه العزيز »، عن شيخه الأعظم وأُستاده المعظم، حجّة الإسلام والمسلمين رئيس الفقهاء والأُصوليين « الشيخ مرتضى الأنصاري ﷺ »[١]، عن « المولى أحمد النراقي » صاحب المستند، والعوائد[٢]، عن « السيّد مهدي الطباطبائي بحرالعلوم »[٣]، عن جماعة:

[مشايخ السيّد مهدي بحر العلوم]

أوّلهم: الأُستاد الأكبر « الآغا محمّد باقر البهبهاني »[٤]، عن والده الأجلّ « محمّد أكمل »، عن أساتيدهم الأعاظم مولانا « ميرزا محمّد الشيرواني » و« الشيخ جعفر القاضي » ومولانا « محمّد شفيع الأسترآبادي » و« الآقا جمال‌الدين الخوانساري » و« العلّامة المجلسي ﷺ ».

وثانيهم: « السيّد حسين القزويني »، عن والده « الأمير إبراهيم بن الأمير محمّد معصوم الحسيني القزويني »، عن جماعة:

[مشايخ السيّد حسين القزويني]

أوّلهم: « العلّامة المجلسي ».

وثانيهم: « جمال‌الدين محمّد الخوانساري »، عن والده الأُستاد « الآغا حسين الخوانساري ».

وثالثهم: « الشيخ جعفر القاضي الكمرئي »، عن المولى « محمّد تقي المجلسي » بطرقه الآتية.

---

١. مات ﷺ في سنة ١٢٨١ في ليلة السبت ١٨ جمادى الآخرة، ودفن في النجف الأشرف، ومزاره معروف « منه ».

٢. مات ﷺ في سنة ١٢٤٤ « منه ».

٣. مات ﷺ في سنة ١٢١٢ « منه ».

٤. مات ﷺ في سنة ١٢٠٥ « منه ».

(ح)[1] وعن «السيّد حسين القزويني»، عن السيّد الشهيد «نصرالله بن الحسين الموسوي الحائري»، عن العالم الجليل «المولى أبي الحسن بن محمّد طاهر بن عبدالحميد ابن موسى بن عليّ بن معتوق بن عبدالحميد الفتوني النباطي العاملي الأصفهاني الغروي» صاحب تفسير مرآة الأنوار ومشكاة الأسرار، وضياء العالمين في الإمامة، والشرح على الكفاية وشرح آخر على المفاتيح المسمّى بشريعة الشيعة ودلائل الشريعة ورسالة فوائد الغروية، ورسالة مبسوطة في الرضاع وغير ذلك الآتي ذكره في مشايخ «السيّد عبدالله الجزائري» إن شاء الله، عن «العلامة المجلسي ﷺ».

ثالثهم: «السيّد حسين بن السيّد أبي القاسم جعفر بن الحسين الحسيني الموسوي الخوانساري»، عن العالم الجليل «آغا محمّد صادق»، عن والده العلّامة «المولى محمّد ابن عبدالفتاح التنكابني الطبرسي المشتهر بسراب»، عن المحقّق الكامل «المولى محمّد باقر بن محمّد مؤمن الخراساني السبزواري» صاحب الذخيرة والكفاية وغيرها[2]، عن المولى الفاضل «الشيخ يحيى بن الحسن اليزدي»، والسيّد الأجلّ «الأمير حسن الرضوي القائني المشهدي»، عن العالم المدقّق «سبط الشهيد الثاني الشيخ محمّد» الآتي عن قريب، والعالم الصالح «المولى مقصود بن زين العابدين»، والسيّد السند «السيّد حسين بن حيدر الكركي»، عن شيخنا «البهائي ﷺ».

رابعهم: السيّد العالم إمام الجمعة «الأمير عبدالباقي»، عن والده العالم الفاضل «الأمير محمّد حسين الخاتون آبادي» سبط «العلّامة المجلسي»، عن والده السيّد الجليل «الأمير محمّد صالح بن عبدالواسع بن محمّد صالح بن الأمير إسماعيل بن الأمير عماد الدين بن الأمير سيّد حسن»، عن «العلّامة المجلسي» والعالم الجليل «شيخ عليّ سبط الشهيد الثاني»، ويروي عن «الأمير محمّد صالح» أيضاً «الشيخ أبو الحسن الشريف» المتقدّم.

---

١. الحاء علامة الحيلولة أو التحويل «منه».

٢. مات ﷺ في سنة ١٠٩٠ وحمل نعشه من أصفهان إلى المشهد الرضوي ﷺ «منه».

(ح) وعن «الأمير محمّد حسين»، عن جدّه «العلّامة المجلسي»، و«المولى السراب» المتقدّم، و«المحقّق جمال الدين الخوانساري»، والمتبحّر الجليل «السيّد عليّ خان الشيرازي المدني» الّذي يروي عن أبيه عن آبائه عن الإمام ﷺ.

[مشايخ المولى محمّد باقر الهزارجريبي]

خامسهم: العالم الجليل «آغا محمّد باقر بن محمّد باقر الهزارجريبي الغروي»، عن شيخيه الجليلين المحقّقين، أُستاذه في العلوم العقلية والنقلية «الحاجّ الشيخ محمّد بن الحاجّ محمّد زمان القاساني أصلاً والأصفهاني رئاسةً والنجفي خاتمةً» صاحب المؤلّفات العديدة، والفقيه النبيه «الآميرزا إبراهيم بن الآميرزا غياث الدين محمّد الأصفهاني الخُوزاني» بحقّ روايتهما عن «الأمير محمّد حسين الخاتون آبادي» المتقدّم، والفقيه العالم «الحاجّ محمّد طاهر بن الحاجّ مقصود عليّ الأصبهاني»، والعالم «الشيخ حسين الماحوزي»، والشيخ الفاضل الكامل «المولى محمّد قاسم بن محمّد رضا الهزارجريبي الطبرسي» جميعاً عن «العلّامة المجلسي مولانا محمّد باقر ﷺ».

سادسهم: نخبة الفقهاء وزبدة العلماء «أبو صالح الشيخ محمّد مهدي بن بهاءالدين محمّد الفتوني العاملي النجفي»، عن شيخه الأعظم «أبي الحسن الشريف العاملي» المتقدّم.

[مشايخ الشيخ يوسف البحراني]

سابعهم: العالم الفقيه الربّاني «الشيخ يوسف بن الشيخ أحمد بن الشيخ إبراهيم الدرازي البحراني الحائري»، عن شيخه الفاضل العلّامة الفهّامة «الشيخ حسين بن الشيخ محمّد جعفر الماحوزي البحراني»، وشيخه الكامل العامل «الشيخ عبدالله بن الشيخ عليّ ابن أحمد البحراني البلادي»، عن شيخهما علّامة الزمان ونادرة الأوان «الشيخ سليمان بن الشيخ عبدالله الماحوزي البحراني»، عن شيخه وأُستاذه الفقيه النبيه «الشيخ سليمان

بن عليّ الشاخوري البحراني »، عن شيخه العلّامة « الشيخ عليّ بن سليمان البحراني القدمي المِقْدَمي الملقّب بزين‌الدين المشتهر بديار العجم بأُمّ الحديث »، عن « الشيخ البهائي »، عن أبيه « الشيخ حسين بن عبدالصمد الحارثي »، عن « الشهيد الثاني » رضوان الله تعالى عليهم.

[مشايخ الشيخ سليمان الماحوزي]

(ح) وعن شيخنا « **الشيخ سليمان الماحوزي** »، عن المحقّق الزاهد « الشيخ أحمد بن الشيخ الفاضل الأسعد الشيخ محمّد بن يوسف المقابي البحراني »، عن « العلّامة المجلسي »، وعن والده الفقيه « الشيخ محمّد بن يوسف »، وعن « الشيخ عليّ بن سليمان المقدمي » المتقدّم، وروى « الشيخ أحمد » المذكور عن المحدّث العلّامة « السيّد محمّد مؤمن بن دوست محمّد الحسيني الإسترآبادي » صاحب كتاب **الرجعة** وهو الفقيه المحدّث الشهيد بالحرم الشريف الإلهي، عن « السيّد نورالدين عليّ بن السيّد عليّ بن الحسين بن أبي الحسن الموسوي الحسيني العاملي الجبعي ثمّ المكّي » أخي « صاحب **المدارك** » لأبيه وأخي « صاحب **المعالم** » لأمّه، صاحب **الفوائد المكيّة في الرد على الفوائد المدنيّة**، عن شيخيه الجليلين الأخوين المذكورين صاحبي **المعالم** و**المدارك**.

(ح)[1] وعن « **الشيخ سليمان الشاخوري** » المتقدّم، عن الشيخين الجليلين والعالمين النبيلين « الشيخ جعفر بن كمال‌الدين البحراني » المهاجر إلى بلاد الهند المستوطن في حيدر آباد، والشيخ الفاضل الفقيه السديد في ذات الله « الشيخ صالح بن عبدالكريم الكزكراني البحراني » المتوطّن في بلاد شيراز، كلاهما عن « السيّد نورالدين العاملي » المتقدّم، ويروي عن « الشيخ صالح » المذكور « الشيخ سليمان الماحوزي » المتقدّم ذكره.

---

١. الحيلولة الطريق الثاني لصاحب الحدائق، وقد مرّت رواية « الشيخ عبدالله البلادي » عن « الشيخ سليمان الماحوزي »، وهذا طريق آخر.

(ح) وعن شيخنا « صاحب الحدائق » ، عن « الشيخ عبدالله البلادي » ، عن الفاضل الجليل « الشيخ عليّ بن العالم الشيخ حسن بن الفاضل الشيخ يوسف » المذكور في أمل الآمل[1] بالفضل والتبحّر ، « ابن الشيخ حسن البحراني البلادي » ، عن « الشيخ محمّد بن ماجد بن مسعود البحراني الماحوزي » ، عن « العلّامة المجلسي ﷺ » .

(ح) وعن « الشيخ عبدالله البلادي » ، عن « الشيخ محمود بن عبدالسلام الأوالي البحراني » ، عن السيّد الأجلّ المعروف بالعلّامة « السيّد هاشم بن السيّد سليمان بن السيّد إسماعيل بن السيّد جواد التوبلي البحراني » ، عن العالم الزاهد الجليل « الشيخ فخر الدين[2] ابن محمّد بن عليّ بن أحمد بن طريح الرماحي المسلمي النجفي المعروف بالشيخ الطريحي » صاحب مجمع البحرين وغيرها ، وكان هو وولده « الشيخ صفيّ الدين » وأولاد أخيه وأقربائه كلّهم علماء وفضلاء صلحاء أتقياء ، عن العالم الفاضل « الشيخ محمّد ابن جابر النجفي » ، عن « الشيخ محمود حسام الدين الجزائري » ، عن « الشيخ البهائي ﷺ » .

(ح) وعن « الشيخ محمود بن عبدالسلام البحراني » ، عن العالم المتبحّر الجليل « الشيخ محمّد بن الحسن بن عليّ بن الحسين الحرّ العاملي المشغري »[3] ، عن « العلّامة المجلسي ﷺ » ، وعن الشيخ الجليل الأوحد « الشيخ زين الدين سبط الشهيد الثاني » ، عن شيخه الّذي قرأ عليه مدّة « الشيخ البهائي » ، وعن والده المعظّم « أبي جعفر الشيخ محمّد بن المحقّق صاحب المعالم » وغيره ، عن والده العالم المحقّق « أبي منصور جمال الدين الشيخ حسن » صاحب المعالم ومنتقى الجمان في الأحاديث الصحاح والحسان وغيرها ، وعن ابن عمّته السيّد السند « شمس الدين محمّد بن عليّ بن الحسين بن

---

١ . أمل الآمل ، ج ٢ ، ص ٣٤٩ (الرقم ١٠٧٨) .

٢ . أقول : وفي جامع المقال عرّف نفسه هكذا : الفقير إلى ربه الغني « فخر الدين محمّد عليّ الخراساني » وهو الأصح عندي « منه » .

٣ . قلت : وطرق الشيخ الجليل المتبحّر النبيل « الشيخ الحرّ العاملي ﷺ » مضبوطة في آخر كتابه المسمّى بجواهر السنيّة في الأحاديث القدسيّة ، فليلاحظ هناك إن شاء الله تعالى « منه » .

أبي الحسن الموسوي العاملي الجبعي» صاحب المدارك وشارح النافع، وكان شريك خاله في المشايخ الّذين قرأ عليهم في الشام والعراق ورويا عنهم، وهم على ما عثرنا عليه خمسة:

[مشايخ صاحب المدارك وصاحب المعالم]

الأوّل: «الشيخ أحمد بن الحسن بن سليمان العاملي النباطي»، وهو يروي عن شيخنا «الشهيد الثاني ﷺ».

الثاني: «السيّد نورالدين عليّ بن السيّد الزاهد الحسين بن أبي الحسن الموسوي» تلميذ «الشهيد الثاني» وصهره على بنته والد «صاحب المدارك» منها ووالد «السيّد نورالدين» المتقدّم من أمّ «صاحب المعالم»، يروي عنه أيضاً «الأمير فيض الله التفرشي» و«المحقّق الداماد».

الثالث: العالم الفقيه «السيّد عليّ بن الحسين بن محمّد بن محمّد الشهير بابن الصائغ الحسيني العاملي الجزيني» شارح الشرائع والإرشاد، ويروي عنه «المولى الأردبيلي» أيضاً كما صرّح به «المجلسي» في أوّل الأربعين[1].

الرابع: العالم الربّاني والفقيه المحقّق الصمداني «المولى أحمد بن محمّد الأردبيلي ﷺ».

الخامس من مشايخهما: الشيخ الجليل «الشيخ حسين بن عبدالصمد الحارثي» والد شيخنا «البهائي»، وهؤلاء المشايخ يروون عن شيخنا «الشهيد الثاني» غير المولى «المقدّس الأردبيلي» فإنّه يروي عن «السيّد عليّ الصائغ» المتقدّم عنه، ولم أعثر له على شيخ غيره.

(ح) وعن شيخنا «صاحب اللؤلؤة»، عن المولى الجليل «رفيع الدين بن فرخ[2]

---

١. الأربعون حديثاً، للمجلسي، ص ٥.

٢. في خاتمة مستدرك الوسائل الفائدة الثالثة، ج٢، ص١٠٤ «رفيع الدين بن فرج..» وفي تتميم أمل الآمل، ص١٥٩ ورد اسمه «محمد رفيع بن فرخ..».

الجيلاني الرشتي »، عن « العلّامة المجلسي ﷺ ».

(ح) وعن آية الله « بحرالعلوم »، عن العالم المتبحّر الجليل « الشيخ عبدالنبيّ القزويني اليزدي » صاحب « تتميم الأمل »، وهو أيضاً يروي عن « بحرالعلوم » بل صنّف التتميم بأمره[1]، عن السيّد الفاضل « الأمير إبراهيم القزويني » المتقدّم ذكره، وابنه العالم الكامل « الأمير محمّد مهدي »، والسيّد الفاضل « الأمير محمّد صالح القزويني »، والفاضل العلّام « المولى عليّ أصغر المشهدي الرضوي »، عن « العلّامة المجلسي »، و« العلّامة الخوانساري » و« العلّامة الخراساني » بأسانيدهم الّتي تقدّم بعضها، ونشير ـ إن شاء الله ـ إلى باقيها.

[مشايخ المولى أحمد النراقي]

(ح) وعن المولى الجليل صاحب المستند والعوائد الحاجّ « مولى أحمد النراقي ﷺ »[2]، عن والده النحرير العالم الخبير « المولى مهدي بن أبي ذر الكاشاني النراقي » صاحب كتاب اللوامع و مشكلات العلوم وغيرهما، عن مشايخه العظام:

أوّلهم: الأستاد الأكبر « البهبهاني ﷺ ».

وثانيهم: المحدّث الجليل « البحراني » صاحب الحدائق بطرقهما المتقدّمة.

وثالثهم: المحقّق الفقيه الجامع « الحاجّ شيخ محمّد بن الحاجّ محمّد زمان الكاشاني » بطرقه المتقدّمة في مشايخ الفريد « آقا باقر الهزارجريبي ».

ورابعهم: « الشيخ محمّد مهدي الفتوني » الّذي مرّ ذكره في مشايخ « بحرالعلوم ﷺ ».

وخامسهم: العلم العلّامة « المولى محمّد إسماعيل بن محمّد حسين بن محمّد رضا بن علاءالدين محمّد المازندراني » الساكن في محلّة خواجو من محلّات أصبهان الشهير بـ« المولى إسماعيل الخواجوئي »[3]، وهذا المولى الجليل يروي عن العالم النبيل

---

١. كما صرّح به في مقدمة كتابه المذكور، ص ٤٦.

٢. مات ﷺ في سنة ١٢٤٤، وتأليفاته مشهورة « منه ».

٣. مات ﷺ في سنة ١١٧٣، قيل في تاريخه بالفارسية (خانهٔ علم منهدم گرديد = ١١٧٣) « منه ».

« الشيخ حسين الماحوزي » المتقدّم، عن مشايخه.

وسادسهم: العالم الأوحد المؤيّد « المولى محمّد مهدي الهرندي الأصفهاني »، عن « الشيخ حسين الماحوزي » و« الأمير محمّد حسين الخاتون آبادي » بطرقهما المتقدّمة.

(ح) وعن الحاجّ « المولى أحمد النراقي » صاحب المستند، عن السيّد المتبحّر الربّاني « الأميرزا محمّد مهدي الشهرستاني الحائري »، عن شيخه المحدّث المحقّق « صاحب الحدائق ».

(ح) وعن الحاجّ « مولى أحمد النراقي » صاحب « المستند »، عن شيخ الفقهاء « صاحب كشف الغطاء » الآتي ذكره إن شاء الله.

(ح) وعن شيخنا الأعظم « الشيخ مرتضى الأنصاري ﷺ »[1]، عن « السيّد صدر الدين[2] محمّد بن السيّد صالح بن السيّد محمّد بن السيّد إبراهيم بن السيّد زين العابدين بن نورالدين عليّ بن الحسين بن محمّد بن الحسين بن عليّ بن محمّد بن أبي الحسن عبّاس بن محمّد بن عبدالله بن أحمد بن حمزة الصغير بن سعدالله بن حمزة الكبير بن محمّد بن عبدالله بن محمّد بن عليّ بن عبدالله بن محمّد بن طاهر بن الحسين القطعي بن أبي سبحة موسى بن إبراهيم الصغير المرتضى بن الإمام الكاظم ﷺ، وهو الموسوي العاملي البغدادي الأصفهاني النجفي المدفن »، عن والده « السيّد صالح »، عن والده السيّد المؤيّد « السيّد محمّد »، عن شيخه وأستاده « الشيخ محمّد بن الحسن الحرّ » صاحب الوسائل، عن « العلّامة المجلسي »، عن مشايخه المرحومين ﷺ إلى الأئمّة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين.

---

١. توفي « الشيخ مرتضى الأنصاري » ليلة السبت الثامن عشر من جمادى الآخرة سنة ألف ومئتين وإحدى وثمانين (١٢٨١)، وأوصى الحاجّ سيّد عليّ الشوشتري، وعزلت الأسواق في النجف الأشرف وسائر البلدان، وغسل في البحر، ودفن في حجرة « الشيخ حسين نجف » من خارج، وصلّى عليه السيّد المذكور، وباشر تغسيله « منه ».

تاريخ ولادتش غدير است ١٢١٤ — تاريخ وفات او فراغ است ١٢٨١

٢. مات ﷺ في سنة ١٢٦٤ ق.

[مشايخ الشيخ عبدالحسين الطهراني]

ومنها: ما أخبرني به إجازةً شيخي وأُستادي ومَن إليه في جميع العلوم استنادي ثقةالإسلام والمسلمين وقدوة الفقهاء والمحدّثين «الحاجّ ميرزا حسين النوري الطبرسي الغروي ﷺ»، عن شيخه وأُستاده أفقه الفقهاء وأفضل العلماء العالم العَلَم الربّاني «الشيخ عبدالحسين [بن عليّ] الطهراني ﷺ»[1]، عن شيخ الفقهاء «الشيخ محمّد حسن بن الشيخ باقر النجفي صاحب جواهر الكلام ﷺ، ابن المرحوم «عبدالرحيم نجل المرحوم آغا محمّد الصغير نجل المرحوم عبدالرحيم الشريف الكبير الأصفهاني الغروي ﷺ»، عن الشيخ الأعلم الأعصم «الشيخ جعفر بن المرحوم الشيخ خضر» من أهل جناجية من العشيرة المعروفة بـ«آل عليّ»، عن شيخيه العلمين البحرين الزخّارين الأُستاد الأكبر «البهبهاني»، و«بحرالعلوم العلّامة الطباطبائي» بأسانيدهما المتقدّمة.

[مشايخ الشيخ حسن صاحب جواهر الكلام]

(ح) وعن الشيخ الجليل الفقيه النبيه «الشيخ محمّد حسن صاحب جواهر الكلام ﷺ»، عن السيّد السند والعالم المؤيّد «السيّد جواد بن السيّد محمّد الحسيني العاملي» المتوطّن في الغريّ صاحب مفتاح الكرامة وغيرها، عن مشايخه الثلاثة «الأُستاد الأكبر» و«بحرالعلوم» وصاحب كشف الغطاء «الشيخ جعفر النجفي ﷺ»، وعن السيّد الأجلّ الأكمل «الأمير سيّد عليّ بن السيّد محمّد عليّ بن السيّد أبي المعالي الصغير ابن العالم النحرير السيّد أبي المعالي الكبير الطباطبائي»، وكانت أُمّه أُخت «الأُستاد الأكبر» وزوجته بنته، وهي أُمّ وَلَديه السيّدين العالمين الجليلين «السيّد محمّد صاحب المناهل»

---

١. توفي الشيخ الجليل العالم الربّاني «الشيخ عبدالحسين الطهراني ﷺ» ليلة القدر ٢٣ رمضان سنة ١٢٨٦ في بلدة الكاظم ﷺ بمرض ضيق الصدر ونحوه من الأعراض، عزلت الأسواق وأقاموا اللطم وعظموا الشعار وحمل إلى بلد الحسين ﷺ ودفن فيه، وعمل له الفاتحة في النجف «السيّد محمّد تقي الطباطبائي» في مسجد الطوسي معظمة «منه».

والمفاتيح، وكان تحته بنت العلّامة «الطباطبائي ﷺ»، والسيّد الزاهد «السيّد مهدي»، ومن مصنّفاته رياض المسائل الّذي عليه المدار في هذه الأعصار، عن خاله المعظّم الأستاد الأكبر ﷺ.

[مشايخ الشيخ أحمد الأحسائي]

(ح) وعن شيخ الفقهاء «صاحب الجواهر ﷺ»، عن العالم العارف «الشيخ أحمد بن زين‌الدين الأحسائي»، عن المشايخ الأجلّة ونواميس الملّة:

أوّلهم: «العلّامة الطباطبائي بحرالعلوم ﷺ».

ثانيهم: كشاف الحقائق «صاحب كشف الغطاء».

ثالثهم: «العلّامة الحائري» صاحب الرياض ﷺ.

رابعهم: العالم الربّاني «الآميرزا مهدي الشهرستاني».

وخامسهم: العالم الجليل «الشيخ أحمد بن العالم الشيخ حسن البحريني»، عن والده «الشيخ حسن»، عن «الشيخ عبدالله البلادي» من مشايخ «صاحب الحدائق» كما تقدّم.

وسادسهم: العالم الجليل «الشيخ أحمد بن الشيخ محمّد من آل عصفور»، عن «صاحب الحدائق» وعن أبيه «الشيخ محمّد»، عن الجليل المتبحّر «الشيخ حسين الماحوزي» المتقدّم، وعن العالم الفاضل أخي صاحب الحدائق «الشيخ عبدالعليّ البحريني»، عن مشايخه الثلاثة «الشيخ حسين» و«الشيخ سليمان الماحوزيّين» و«الشيخ عبدالله البلادي» بطرقهم المتقدّمة.

(ح) وعن الشيخ الأستاد العلّامة في عصره «الشيخ عبدالحسين الطهراني» طاب‌ثراه، عن العالمين العلمين «السيّد محمّد شفيع الجابلقي» صاحب الروضة البهيّة في الإجازات و«المولى محمّد رفيع الجيلاني»، عن سيّد الفقهاء الأعلام المدعوّ بـ«حجّة‌الإسلام السيّد محمّد باقر بن السيّد محمّد تقي الموسوي الكيلاني» المتوطّن في أصفهان[1]، عن السيّد العالم المحقّق «السيّد محسن بن السيّد حسن الحسيني

---

١. مات ﷺ في سنة ١٢٦٠، «منه».

الأعرجي الكاظمي البغدادي» صاحب كتاب الوسائل في عدّة مجلّدات، عن العالم النبيل «الشيخ سليمان بن معتوق العاملي»، عن شيخنا «صاحب الحدائق»، وعن «الآقا أمير سيّد عليّ الطباطبائي» صاحب الرياض ﷺ، مات في سنة ١٢٣١، عن الأستاد الكلّ «البهبهاني ﷺ».

[مشايخ الميرزا القمي صاحب القوانين]

(ح) وعن «السيّد المحقّق الكاظمي ﷺ»، عن العالم الجليل «الآميرزا أبي القاسم بن المولى محمّد حسن الجيلاني» المتوطّن في قم، صاحب الغنائم، و القوانين[1]، عن جماعة من المشايخ قال في بعض إجازاته نذكرهم على ترتيب أيام التحصيل عندهم:

أوّلهم: السيّد السند «السيّد حسين بن السيّد أبي القاسم الخوانساري»، وقد تقدّم في مشايخ «العلّامة الطباطبائي».

وثانيهم: الأستاد الأكبر «البهبهاني».

وثالثهم: شيخه وأستاده العالم النحرير «الهزارجريبي».

ورابعهم: الفقيه النبيه «الشيخ مهدي الفتوني» بطرقهم المتقدّمة.

(ح) وعن الشيخ الأجلّ الأستاد «الطهراني ﷺ»، عن العالم العليم العيلم والفقيه المسلّم الحبر الصمداني «المولى حسين عليّ التويسركاني الملايري» صاحب كتاب كشف الأسرار في شرح الشرائع، والمقاصد العلية حاشية على القوانين في مجلّدين وغيرها، عن قدوة المحقّقين ترجمان الأصوليين «الشيخ محمّد تقي بن عبد الرحيم الطهراني» المتوطّن في أصبهان، صاحب التعليقة الكبيرة على المعالم وغيرها من الرسائل في الأصول والفقه، عن شيخه وأستاده وجدّ أولاده وأحفاده الشيخ الكبير «صاحب كشف الغطاء»، وعن «الشيخ أحمد بن زين الدين الأحسائي» بطرقهما، عن مشايخهم المرحومين إلى الأئمّة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين.

---

١. مات ﷺ في سنة ١٢٣١، «منه».

ومنها: ما أخبرني إجازةً شيخي وأُستادي ومن إليه في جميع العلوم استنادي ثقةالإسلام «النوري الطبرسي ﷺ»، عن سيّد الفقهاء الكاملين وسند العلماء الراسخين، فخرالشيعة وتاج الشريعة «السيّد [محمّد] مهدي القزويني» الأصل المتوطّن في الحلّة السيفيّة[1]، عن عمّه العالم العلم العلّامة صاحب المقامات العالية والكرامات الباهرة «السيّد محمّد باقر نجل المرحوم السيّد أحمد القزويني ﷺ»[2]، عن خاله المعظّم «بحرالعلوم الطباطبائي ﷺ»، عن مشايخه المرحومين إلى الأئمّة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين.

ومنها: ما أخبرني إجازة شيخي وأُستادي ومن إليه في جميع العلوم استنادي، ثقةالإسلام «النوري الطبرسي ﷺ»، عن العالم الزاهد المجاهد الربّاني شيخنا الأجلّ الحاجّ «مولا عليّ بن الصالح الصفيّ الحاجّ ميرزا خليل الطهراني»[3] المتوطّن في أرض الغريّ، ابن «محمّد إبراهيم بن محمّد عليّ الرازي ﷺ»، عن شيخه وأُستاده «صاحب جواهر الكلام»، وعن العالم العامل التقيّ «الشيخ عبدالعليّ الرشتي»[4]، عن العالم الفاضل

---

١. مات ﷺ في سنة ١٣٠٠، «منه».

٢. وهو ابن أخت بحرالعلوم ﷺ، مات في سنة ١٢٤٦، وقيل في سنة ١٢٤٨، «منه».

٣. مات في يوم السبت ٢٥ صفر المظفر سنة ألف ومئتين وتسعين وسبع ١٢٩٧ من الهجرة «منه».

٤. قال السيّد الجليل والحبر النبيل الفقيه النبيه «السيّد محمّد بن هاشم بن مير شجاعتعليّ الهندي النجفي» في المجلّد الثالث من كشكوله: أجازنا الثقة الجليل «عليّ بن الخليل بن محمّد إبراهيم بن محمّد عليّ الرازي» جميع ما يرويه حتّى كتب النحو ونحوها يوم الجمعة رابع صفر سنة ١٢٧٦، عن «الشيخ مرتضى» أطال الله بقاه، عن مشايخه منهم: «ملّا أحمد النراقي»، عن أبيه «ملّا مهدي»، عن مشايخ متعدّدين، وعن «الشيخ محمّد حسن بن باقر» و«الشيخ جواد ملّا كتاب» و«الشيخ رضا زين العابدين» و«السيّد محمّد بن السيّد جواد العاملي» جميعاً عن «السيّد جواد العاملي»، عن «السيّد مهدي بحرالعلوم»، وتتّصل روايته بالمجلسي ﷺ بطرق مختلفة في بعضها «الشيخ يوسف البحراني»، وإجازاته مذكورة في كتابه، وإجازات المجلسي في أربعينه مسطورة مذكورة تتصل «بالشهيد الثاني»، وأعلى طرقه عن الفاضل العالم العامل «الشيخ عبدالعليّ الرشتي» عن «السيّد مهدي الطباطبائي» وهو أعلى طرقه.

كذا وجدت بخطه الشريف في الكتاب المذكور، والحمد لله أوّلاً وآخراً، وهو ـ دام ظلّه العالي ـ ممّن أجازني بلاواسطة في النجف الأشرف، وإجازته مسطورة مرقومة في آخر هذا الكتاب فلاحظ «منه».

«أبي عليّ محمّد بن إسماعيل بن عبدالجبّار بن سعدالدين» صاحب منتهى المقال في علم الرجال، وكان أصله من طبرستان وميلاده في كربلاء، عن الأستاد الأكبر «الوحيد البهبهاني»، عن مشايخه المرحومين إلى الأئمّة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين..

ولعلّه يروي عن سائر أساتيده ومعاصريه كـ«العلامة الطباطبائي» و«صاحب الرياض»، وغيرهما.

[مشايخ السيّد هاشم الچهارسوقي الخوانساري]

ومنها: ما أخبرني إجازةً شيخي وأُستادي ومن إليه في جميع العلوم استنادي، ثقةالإسلام «النوري الطبرسي ﷺ»، عن العالم الجامع الكامل المتتبّع الماهر المؤيّد «الآميرزا هاشم الخوانساري» المتوطّن بأصبهان ﷺ، عن والده العالم الجليل والسيّد النبيل «الآميرزا زين‌العابدين»، عن أبيه السيّد العالم الزاهد المجاهد «أبي القاسم جعفر الموسوي الخوانساري»، عن والده فخرالمجتهدين «السيّد حسين بن العالم العلامة أبي القاسم جعفر الكبير المشتهر بالمير ابن الحسين بن قاسم بن محبّ الله بن قاسم بن المهدي الموسوي» المتقدّم ذكره في مشايخ «صاحب القوانين ﷺ».

(ح) وعن والده، عن السيّد المؤيّد الفاضل إمام الجمعة «الأمير محمّد حسين»، عن والده السيّد الجليل «الأمير عبدالباقي» بطرقه المتقدّمة.

(ح) وعن والده المبرور، عن الفقيه النبيه «السيّد محمّد الرضوي المشهدي»، عن شيخ الفقهاء «صاحب كشف الغطاء».

(ح) وعن والده المرحوم، عن السيّد السند «حجّةالإسلام السيّد محمّد باقر» المتقدّم ذكره.

(ح) وعن والده السعيد، عن والده، عن «العلامة الطباطبائي ﷺ».

(ح) وعن سيّدنا الأجلّ «الآميرزا هاشم»، عن السيّد الجليل والعالم النبيل «الأمير سيّد حسن بن الأمير سيّد عليّ بن الأمير محمّد باقر بن الأمير إسماعيل الواعظ

الحسيني الأصبهاني ﷺ »، عن والده المجاز « الآميرزا زين العابدين » بطرقه المتقدّمة.

(ح) وعن السيّد الأيّد « الآميرزا هاشم ﷺ »، عن الفقيه الوجيه والعالم النبيه المسدّد الصفي « الشيخ مهدي النجفي »، عن عمّه الأكمل الأفقه « الشيخ حسن »[١] صاحب كتاب « أنوار الفقاهة » وغيرها، عن والده شيخ الفقهاء صاحب « كشف الغطاء »[٢].

(ح) وعن صاحب كشف الغطاء، عن « بحر العلوم الطباطبائي » عن العالم الأجلّ « آغا باقر الهزارجريبي »، عن الفاضل « الآميرزا إبراهيم القاضي »، عن السيّد المحقّق الفاضل « الأمير ناصرالدين أحمد بن المرحوم السيّد محمّد بن الفاضل المشهور الأمير روح الأمين الحسيني المختاري السبزواري »، عن تاج الفقهاء والمحقّقين وفخر العلماء المدقّقين « بهاءالدين محمّد بن تاج‌الدين حسن بن محمّد الأصفهاني الملقّب بالفاضل الهندي »[٣] لمسافرته إلى هند في حال صغره، صاحب كشف اللثام عن قواعد الأحكام، عن والده العلّامة تاج أرباب العمامة « تاج‌الدين حسن المعروف بملّا تاجا »، عن العالم الجليل « المولى حسن علي » الآتي ذكره في مشايخ « العلّامة المجلسي ﷺ ».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

[مشايخ السيّد عبدالله الجزائري]

(ح) وبالأسانيد السابقة عن العلّامة « بحر العلوم »، عن العالم الجليل « السيّد حسين القزويني »، عن السعيد الشهيد « السيّد نصرالله الحائري »، عن العالم المتبحّر النقّاد « السيّد عبدالله بن العالم السيّد نورالدين بن المحدّث النبيل السيّد نعمة‌الله الجزائري »،

---

١. تاريخ وفات « الشيخ حسن بن الشيخ جعفر ﷺ » نقله ابنه « الشيخ عبّاس » ـ سلّمه الله تعالى ـ في ليلة الأربعاء الثامنة والعشرين من ذي القعدة سنة ١٢٦٢، نقلته من خط العالم الربّاني الفقيه « السيّد محمّد الهندي النجفي » دام ظلّه، ووفات « الشيخ عليّ بن الشيخ جعفر ﷺ » سنة ١٢٥٣، « منه ».

٢. وهو الشيخ الجليل « الشيخ جعفر بن الشيخ خضر القناقناوي ﷺ »، كانت وفاته في سنة ثمان وعشرين بعد ألف ومئتين ١٢٢٨، ووفات « الشيخ موسى بن الشيخ جعفر » سنة ١٢٤١، كذا في مجموعة الشيخ ثامر ﷺ « منه ».

٣. مات ﷺ في سنة ١١٣٧، وقبره في تخت فولاد أصفهان « منه ».

عن جماعة من المشايخ:

أوّلهم: «السيّد نصرالله الشهيد» المتقدّم ذكره، عن المحدّث الجليل «محمّد باقر المكّي»، عن الفاضل الجامع «السيّد عليخان» شارح الصحيفة، عن الجليل «الشيخ جعفر البحريني» المتقدّم ذكره، عن «الشيخ حسام‌الدين محمود بن درويش‌علي الحلّي»، عن «الشيخ البهائي ﷺ».

(ح) وعن «السيّد الشهيد»، عن الأستاد الفاضل خاتمة المجتهدين «الشيخ أحمد بن إسماعيل الجزائري» المجاور بالغريّ صاحب كتاب آيات الأحكام وغيره، عن المولى الفاضل «محمّد نصير»، عن المولى «محمّد تقي المجلسي»، وعن أستاده الفاضل المحقّق الزاهد «الشيخ حسين بن الفاضل العلّامة عبدعليّ الخمائسي النجفي»، عن والده و«الشيخ عبدالواحد بن أحمد البوراني النجفي».

ويروي عن «الشيخ حسام‌الدين» المتقدّم أيضاً، عن «فخرالدين الطريحي النجفي الخراساني» بسنده المتقدّم.

ويروي «الشيخ أحمد» أيضاً عن الأجلّ «الشيخ أحمد بن محمّد بن يوسف» و«الأمير محمّد مؤمن الحسيني الأسترآبادي» و«الأمير محمّد صالح الخاتون آبادي» وقد تقدّم ذكر طرقهم.

ويروي عن «الشيخ أحمد» السيّد الجليل «عبدالله بن السيّد علوي البلادي البحراني الملقّب بعتيق الحسين ﷺ»، وله قصّة معروفة مذكورة في بعض كتب الرجال، من[١] مشايخ «صاحب الحدائق ﷺ».

(ح) وعن «السيّد الشهيد» ﷺ، عن المولى المتبحّر في الأحاديث المعصوميّة «المولى محمّد حسين الطوسي البغمجي»، عن «الشيخ محمّد الحرّ العاملي» و«العلّامة المجلسي» والعالم الفاضل «المولى محمّد أمين بن المولى محمّد عليّ الكاظمي» صاحب هداية المحدّثين إلى طريقة المحمّدين المعروف بمشتركات الكاظمي،

---

١. في الطبعة الحجرية «عن» وهو خطأ.

عن شيخه المذكور صاحب مجمع البحرين، وجامع المقال «فخر الدين الطريحي».

(ح) وعن «السيّد الشهيد»، عن الفاضل المحقّق «الشيخ عليّ بن جعفر بن عليّ بن سليمان البحريني»، عن أبيه، عن أبيه، عن «الشيخ البهائي ﷺ».

[مشايخ الشيخ أبي الحسن الشريف العاملي]

(ح) وعن «السيّد الشهيد»، عن المتبحّر الجليل «المولى أبي الحسن الشريف العاملي الغروي»، عن خاله الفاضل «السيّد محمّد صالح الخاتون آبادي» صهر «المجلسي» وقد تقدّم، وعن «المحدّث الكاشاني» الآتي ذكره، وعن أُستاده المحدّث الفاضل «الشيخ محمّد حسين بن الحسن الميسي الحائري»، عن الشيخ الأجلّ «عبدالله بن محمّد العاملي»، عن العالم الجليل «الشيخ عليّ سبط الشهيد الثاني»، وعن الفاضل «الشيخ صفيّ الدين بن الشيخ فخر الدين الطريحي»، عن والده، وعن «الأمير شرف الدين عليّ الشولستاني» الآتي ذكره، وعن «الشيخ أحمد بن محمّد بن يوسف» المتقدّم في مشايخ العلّامة «الشيخ سليمان الماحوزي»، وعن الواعظ الزاهد العابد الصالح «الحاجّ محمود الميمندي»، عن المحدّث الجليل «صاحب الوسائل»، وعن المحدّث «الجزائري السيّد نعمةالله»، وعن «العلّامة المجلسي» كما تقدّم.

فهذه ثمانية طرق للمولى الشريف «المحقّق الغروي».

والثاني من مشايخ «السيّد عبدالله الجزائري»: السيّد الأيّد «الأمير محمّد حسين الخاتون آبادي» سبط «المجلسي» بطرقه المتقدّمة.

وثالثهم: السيّد الجليل الفقيه «السيّد رضي الدين بن محمّد بن عليّ ابن حيدر العاملي المكيّ»، عن والده المذكور، عن العلامة المحقّق «محمّد شفيع بن محمّد عليّ

الأسترآبادي»، عن والده، عن المولى «محمّد تقي المجلسي ﷺ».

ورابعهم: السيّد الجليل «صدرالدين محمّد باقر الرضوي القمي» المجاور بالغريّ، عن «الشريف أبي الحسن» و«الشيخ أحمد» المتقدّم ذكرهما.

وخامسهم: والده العالم الجليل «السيّد نورالدين» صاحب فروق اللغات في الفرق بين المتقاربات وسائر الرسائل العديدة، عن الشيخ الجليل «محمّد بن الحسن الحرّ العاملي»، وعن والده الحبر النبيل والمحدّث الجليل «السيّد نعمةالله بن عبدالله الموسوي» صاحب التصانيف الرائقة الدائرة، عن عدّة من المشايخ وهم تسعة:

[مشايخ السيّد نعمةالله الجزائري]

الأوّل: السيّد السند «الأمير فيض‌الله بن السيّد غياث‌الدين محمّد الطباطبائي»، عن العالم الجليل «السيّد حسين بن السيّد حيدر الكركي» المتقدّم ذكره، عن «الشيخ نورالدين محمّد بن حبيب‌الله»، عن السيّد العالم اللبيب «محمّد مهدي بن السيّد محسن الرضوي المشهدي»، عن أبيه العالم الفاضل «السيّد محسن بن رضيّ الملّة والدين محمّد ابن نادرشاه الرضوي المشهدي»، عن الشيخ الجليل الفقيه العارف النبيل «محمّد بن عليّ ابن إبراهيم بن أبي جمهور الأحسائي»، وهو يروي عن جماعة ذكرهم في أوّل العوالي أصحّها وأتقنها ما رواه عن الشيخ الأجلّ الأعظم «عليّ بن هلال الجزائري» الآتي ذكره.

الثاني: السيّد الجليل الشريف الفاضل «الأمير شرف‌الدين عليّ بن حجّة‌الله الحسني الشولستاني» الآتي ذكره في مشايخ «المجلسي ﷺ».

الثالث: العالم المفسّر الجليل «الشيخ عبدعليّ بن جمعة العروسي الحويزي» الساكن بشيراز صاحب تفسير نورالثقلين في أربع مجلّدات، عن شيخه الجليل العالم قاضي القضاة «عزّالدين المولى علينقي بن الشيخ أبي العلا محمّد هاشم الطغائي الكمرئي

الفراهاني الشيرازي الأصفهاني» صاحب المؤلّفات العديدة، عن الشيخ الأجلّ «بهاءالدين العاملي ﷺ».

الرابع: الشيخ المحدّث القاريُ الرجالي «جعفر بن كمال‌الدين البحراني» المتقدّم ذكره في مشايخ «صاحب الحدائق»، عن شيخه الفقيه العالم «عليّ بن نصرالله الجزائري»، عن الشيخ الصالح «يونس الجزائري» من تلامذة الشيخ «عبدالعالي ﷺ»، عن العالم الجليل «الشيخ عبدالعالي»، عن والده «المحقّق الثاني».

وفي الإجازة الكبيرة المتقدّمة[1] عن الشيخ الصالح الإمام «يونس الجزائري»، عن «المحقّق الثاني الشيخ عليّ بن عبدالعالي الكركي» وهو خلاف ما صرّح به النقّاد الخبير «صاحب رياض العلماء[2]» و«الشيخ فرج‌الله الحويزاوي» في رجاله من روايته عنه بتوسّط «الشيخ عبدالعالي» ولده الأرشد.

الخامس: الأُستاد المدقّق المحدّث «السيّد ميرزا محمّد بن شرف‌الدين عليّ بن نعمة‌الله الجزائري» الآتي ذكره في مشايخ «المجلسي» مع بعض مشايخه، عن العالم الفقيه المتبحّر في فن الحديث والرجال «الشيخ عبدالنبي بن الشيخ سعد الجزائري الغروي الحائري» صاحب المؤلفات الكثيرة الّتي منها كتاب حاوي الأقوال في معرفة الرجال وهو كتاب شريف متين، وقد أكثر النقل عنه «الشيخ أبو عليّ» في رجاله[3]، عن سيّد المحقّقين «صاحب المدارك».

السادس: الشيخ العالم بالأصوليّن «السيّد هاشم بن الحسين (الحسن خ ل) بن عبدالرؤوف الأحسائي»، عن المؤيد «السيّد نورالدين» أخي «صاحب المدارك» لأبيه، وعن الشيخ العالم المتبحّر الجليل «جواد بن سعدالله بن جواد البغدادي الكاظمي»

---

١. الإجازة الكبيرة، ص ٨١.

٢. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٥، ص ٤٠٠.

٣. منتهى المقال، ج ١، ص ٧٤ و ١٥٢ وكثيراً ما في مواضع أُخر.

شارح الجعفرية والخلاصة والدروس وصاحب آيات الأحكام المسمّى بمسالك الإفهام، عن شيخه الأجلّ «بهاءالدين العاملي ﷺ».

(ح) وعن «السيّد هاشم الأحسائي»، عن «الشيخ محمّد بن عليّ بن محمّد الحرفوشي الحريري العاملي الكركي» صاحب المؤلفات الكثيرة الّتي منها شرح قواعد الشهيد ﷺ، عن «عليّ بن عثمان بن خطاب بن مرّة بن مؤيّد الهمداني المعروف بابن أبي الدنيا المعمّر المغربي» الّذي أدرك أميرالمؤمنين ومن بعده من الأئمّة ﷺ والعلماء، وله قصص وحكايات ذكرها في البحار.

السابع: الشيخ الوحيد الجليل «حسين بن محيي الدين» صاحب شرح القواعد، عن والده الفاضل العالم «محيي الدين بن عبداللطيف»، عن والده العالم الجليل «عبداللطيف» كان فاضلاً عالماً محقّقاً صالحاً فقيهاً، قرأ عند شيخنا «البهائي»، وعند الشيخ «حسن بن الشهيد الثاني»، و«السيّد محمّد بن عليّ بن أبي الحسن العاملي» وغيرهم وأجازوه، له مصنّفات منها «كتاب الرجال» لطيف[1]، عن شيخنا «البهائي ﷺ»، وصاحبي المعالم والمدارك، وعن والده «نورالدين عليّ»، عن والده «شهاب‌الدين أحمد بن أبي جامع العاملي» العالم العامل الثقة، عن «المحقّق الثاني ﷺ».

(ح) وعن «الشيخ حسين بن محيي الدين»، عن السيّد الجليل «السيّد عليّ خان بن السيّد خلف بن السيّد عبدالمطلب الموسوي الحسيني المشعشعي الحويزي» والي الحويزة وصاحب المؤلّفات الكثيرة، عن «الشيخ عليّ سبط الشهيد الثاني» بسنده المتقدّم.

الثامن من مشايخ «المحدّث الجزائري»: أستاد الحكماء والمتكلّمين ومربّي

---

۱. كما في أمل الآمل، ج ۱، ص ۱۱۱ (الرقم ۱۰۳).

الفقهاء والمحدّثين «آغا حسين بن الفاضل الكامل آقا جمال‌الدين محمّد الخوانساري» المحقّق المدقّق شارح الدروس، ويروي عن تاج المحدّثين «المولى محمّد تقي المجلسي» وعليه قرأ المنقول[1].

[مشايخ المولى محمّد باقر المجلسي]

التاسع من مشايخه: شيخه وأستاده «المولى محمّد باقر بن العالم الجليل المولى محمّد تقي بن المولى مقصود عليّ المجلسي»[2]، وهذا المولى يروي عن جماعة من نواميس الملّة والمشايخ الأجلّة وهم عشرون:

الأوّل: الشيخ الجليل «عليّ بن الشيخ محمّد بن صاحب المعالم» بطرقه المتقدّمة.

الثاني: سيّد الحكماء والمتألّهين النحرير الأفخم «الآميرزا رفيع‌الدين محمّد بن حيدر الحسيني الحسني الطباطبائي النائيني» صاحب الرسائل والحواشي الكثيرة، عن الجليلين مربيي العلماء «المولى عبدالله التستري» و«بهاءالدين محمّد العاملي ﷺ» بطرقهما الآتية.

الثالث: السيّد الخبير الفاضل «الأمير محمّد قاسم بن الأمير محمّد الطباطبائي القهپائي»، عن شيخ‌الإسلام شيخنا «البهائي ﷺ».

الرابع: العالم الفاضل الصالح المولى «محمّد شريف بن شمس‌الدين محمّد الرويدشتي

---

١. كما أخذ المعقول عن النحرير «المولى الأمير أبي القاسم الفندرسكي».

٢. ولادته في سنة ١٠٣٧، ويطابق ولادته مع هذه الكلمات: «جامع كتاب بحارالأنوار»، وعمره ٧٣ سنة، مع أبيه ٣٣ سنة، وبعد أبيه ٤٠ سنة، ووفاته في ليلة السابع والعشرين من شهر رمضان المبارك في سنة ١١١٠، وقيل في تاريخ وفاته بالفارسية:

ماه رمضان كه بيست و هفتش كم شد   تاريخ وفات باقر اعلم شد

وقيل أيضاً في وفاته بالفارسية باقر علم شد روان بجنان «منه».

الأصفهاني »، عن الأجلّ « البهائي ﷺ ».

الخامس: العام الفاضل المولى « محمّد محسن بن محمّد مؤمن الأسترآبادي »، عن « السيّد نورالدين » أخي « صاحب المدارك » المتقدّم ذكره.

السادس: شيخ المحدّثين « الشيخ الحرّ العاملي » صاحب الوسائل، وقد تقدّم ذكره.

السابع: الفاضل النحرير « السيّد عليخان الشيرازي المدني الهندي » شارح « الصحيفة » بطرقه المتقدّمة.

الثامن: السيّد السند المحدّث النحرير « السيّد محمّد المشتهر بسيّد ميرزا الجزائري ابن شرف الدين عليّ بن نعمةالله الموسوي » صاحب جوامع الكلم وهو كتاب كبير في الحديث جمع فيه أحاديث الكتب الأربعة وغيرها، وهو من تلامذة « الشيخ محمّد بن خاتون العاملي » ساكن حيدر آباد، وصرّح بأنّه يروي عنه[1]، عن والده كما في إجازته « للعلّامة المجلسي » ونقلها عن خطه في البحار[2]، و« السيّد شرف الدين » يروي عن « الشيخ عبدالنبي بن سعد الجزائري »، عن الشيخ الأعظم « نورالدين عليّ بن عبدالعالي الكركي ﷺ »[3]، وإنّه يروي أيضاً عن « السيّد أمير فيض الله التفرشي » وعن السيّد « الأميرزا محمّد الأسترآبادي » الرجالي[4].

التاسع: العالم الجليل « المولى محمّد طاهر بن محمّد حسين الشيرازي النجفي القمي » صاحب المؤلّفات الرشيقة النافعة، عن السيّد السند العالم الفاضل « السيّد نورالدين » أخي صاحب المدارك، وقد مرّ ذكر طرقه.

---

١. كما في أمل الآمل، ج ٢، ص ٢٧٥ (الرقم ٨١٢).

٢. بحار الأنوار، ج ١١٠، ص ١٣٦.

٣. كما قال المجلسي في إجازته لبعض تلامذته ذكرها في بحار الأنوار، ج ١١٠، ص ١٥٩.

٤. كما صرّح به في الروضات، ج ٧، ص ٩٢.

[مشايخ الأمير شرف‌الدين عليّ الشولستاني]

العاشر: السيّد الجليل الشريف «**الأمير شرف‌الدين عليّ بن حجّةالله بن شرف‌الدين عليّ بن عبدالله بن الحسين بن محمّد بن عبدالملك الطباطبائي الحسني الحسيني الشولستاني الغروي**»[1] مؤلف توضيح المقال في شرح الاثنا عشرية في الصلاة لصاحب المعالم في مجلّدين

---

١. أقول: ورأيت إجازة من «الأمير شرف‌الدين الشولستاني ﷺ» لتلميذه «السيّد شاه محمود الشولستاني» بخطّه الشريف على ظهر كتاب التهذيب عرّف نفسه في أوّلها هكذا: «شرف‌الدين عليّ بن حجّةالله الحسني الحسيني الشولستاني النجفي نسباً ومولداً ونزيلاً وتوطناً»، ثمّ عرّف تلميذه المذكور في تلك الإجازة هكذا: العالم العامل الفاضل الورع التقي النقي الذكي الألمعي اللوزعي «الأمير نظام‌الدين شاه محمود بن السيّد الصالح المؤيّد الأمير محمّد الحسني الحسيني الشولستاني».

ثمّ قال: أجزت له عن مشايخي الذين عاصرتهم ... إلى أن قال: فليرو عن شيخنا السيّد السند «الأمير فيض‌الله بن السيّد الجليل الأمير عبدالقاهر الحسيني التفرشي»، عن شيخنا «الشيخ محمّد بن الشيخ السعيد الحسن بن زين الملّة والدين العاملي»، عن الشيخ الجليل «السيّد حسن» المذكور، عن «الشيخ حسين بن الشيخ عبدالصمد الحارثي»، عن «زين الملّة والدين الشهيد الثاني»، عن «الشيخ نورالدين عليّ بن عبدالعالي الميسي»، عن «الشيخ محمّد بن داوود الجزيني»، عن «الشيخ ضياءالدين عليّ»، عن والده «شمس‌الدين محمّد بن مكّي العاملي».

(ح) وعن «زين الملّة والدين»، عن «جمال‌الدين أحمد بن خاتون»، عن «نور الملّة والدين عليّ بن عبدالعالي الكركي»، عن «الشيخ عليّ بن هلال الجزائري»، عن «الشيخ جمال‌الدين أحمد بن فهد الحلّي»، عن «زين‌الدين عليّ بن الخازن»، عن «محمّد بن مكّي»، عن جماعة من مشايخنا:

منهم: «السيّد عميدالدين عبدالمطلب الحسيني» و«الشيخ فخرالمحقّقين ابن العلّامة» و«أبو عبدالله محمّد بن القاسم ابن معيّة الحلّي الحسيني» و«السيّد نجم‌الدين مهنّا بن سنان المدني» و«قطب‌الدين محمّد الرازي»، عن الشيخ الأكمل «العلّامة الحلّي»، عن شيخه المحقّق «نجم‌الدين أبي القاسم جعفر بن الحسن بن يحيى بن سعيد الحلّي» وهو صاحب الشرائع، عن «السيّد فخّار بن معد الموسوي».

(ح) وعن الشيخ العلّامة «زين الملّة والدين»، عن «الشيخ عليّ بن عبدالعالي الميسي»، عن الشيخ السعيد «شمس‌الدين محمّد مؤذن الجزيني»، عن «الشيخ عليّ بن طيّ العنقاني العاملي»، عن «الشيخ محمّد القريضي العاملي»، عن «السيّد حسن بن أيّوب»، عن «السيّد عميدالدين»، عن الشيخ الأكمل آية الله «العلّامة الحلّي ﷺ»، عن والده «الشيخ سديدالدين»، عن «السيّد عبدالحميد»، عن «السيّد فخّار بن معد الموسوي»، عن «الشيخ شاذان بن جبرئيل القمي»، عن «الشيخ عمادالدين الطبري»، عن الشيخ

⇐

وغيرها، عن جمّ غفير من حَمَلة العلم وسَدَنة الدين:

أوّلهم: السيّد الجليل المعظم «الأمير فيض‌الله بن الأمير عبدالقاهر الحسيني التفرشي» صاحب الحاشية على المختلف وشارح الاثنا عشرية في الصلاة، لصاحب المعالم، عن المحقّق «الشيخ محمّد بن صاحب المعالم»، وعن «صاحب المعالم» أيضاً، وعن السيّد الجليل «أبي الحسن عليّ بن الحسين الحسيني الشهير بابن‌الصائغ» وقد مرّ ذكر طرقهم.

ثانيهم: العالم المحقّق «الآميرزا محمّد بن عليّ بن إبراهيم الأسترآبادي» أستاد أئمّة الرجال وصاحب المنهج والتلخيص ومختصره وآيات الأحكام، عن «ظهيرالدين أبي إسحاق إبراهيم بن الشيخ نورالدين عليّ بن عبدالعالي الميسي»، عن والده الجليل، وعن «المحقّق الثاني» الآتي ذكرهما.

ثالثهم: المدقّق «الشيخ محمّد بن المحقّق صاحب المعالم».

رابعهم: «ظهيرالدين الشيخ إبراهيم الميسي» المتقدّم.

خامسهم: مربّي العلماء «المولى عبدالله التستري».

سادسهم: شيخ‌الإسلام «بهاءالدين العاملي ﷺ».

= الأجلّ «أبي عليّ الحسن بن الشيخ الطوسي ﷺ»، عن والده «شيخ الطائفة» قدّس الله أسرارهم.

(ح) وعن «فخرالمحقّقين أبي طالب محمّد الحلّي»، عن عمّه «رضي‌الدين بن يوسف بن عليّ بن المطهّر الحلّي»، عن «الشيخ أحمد بن مسعود الأسدي الحلّي»، عن «محمّد بن إدريس الحلّي»، عن «الشيخ عربي بن مسافر العبادي»، عن «الشيخ إلياس بن هشام الحائري»، عن الشيخ السعيد «الحسن بن محمّد الطوسي»، عن والده «محمّد بن الحسن الطوسي» جميع مصنّفاته ومقروّاته.

وعن الشيخ السعيد المذكور «الطوسي»، عن «الشيخ محمّد بن محمّد بن نعمان المفيد الرازي»، عن «جعفر بن محمّد بن قولويه»، عن «محمّد بن يعقوب الكليني» كتاب الكافي، وعن «الشيخ المفيد»، عن «الصدوق محمّد بن عليّ بن بابويه» كتاب من لايحضره الفقيه وغيره ممّا ذكر في الفهرست.

واتّفق بتوفيق الله كتابة ما تيسّر لي رقمه في دارالفضل الشيراز في يوم الأحد الرابع عشر من شهر مبارك الصفر من شهور عام ثلاث وخمسين بعد الألف الهجرية (١٠٥٣).

انتهى صورتها بحذف الألقاب من مشايخه العظام قدّس‌الله أسرارهم، وأنا المؤلف لهذه الرسالة «عليّ أكبر الهمداني النجفي» كتبته في الغريّ الغرّاء على مشرفها آلاف التحيّة والثناء، في شهر جمادى الأولى سنة ١٣٢٢.

الحادي عشر من مشايخ « العلامة المجلسي » : العالم الصالح الشهيد الّذي مرّ ذكره « الأمير محمّد مؤمن بن دوست محمّد الأسترآبادي » نزيل مكّة المعظّمة ، عن « السيّد نورالدين العاملي » كما تقدّم ، وعن العالم الفاضل الشهيد بأيدي أهل السنّة السيّد السند « الأمير زين‌العابدين بن نورالدين مراد بن عليّ بن مرتضى الحسيني الكاشي » نزيل مكّة المعظمة ، قتل لأجل الشيعة شهيداً في مكّة المعظمة ، ودفن في مقابر عبدالمطلب وأبي طالب عليهما السلام المعروف بمعلّى عند مقابر « ميرزا محمّد الأسترآبادي » ومولانا « محمّد أمين الأسترآبادي » و« الشيخ محمّد سبط الشهيد الثاني رحمه الله » ، و« الشيخ إبراهيم بن عبدالله الخطيب المازندراني » ، عن شيخهما العالم المحدّث « المولى محمّد أمين بن محمّد الأسترآبادي » نزيل مكّة المعظمة ، عن مشايخه العظام وهم « صاحب المدارك » و« صاحب المعالم » و« الأميرزا محمّد الأسترآبادي » بطرقهم المتقدّمة .

الثاني عشر : السيّد الفاضل الأجلّ الأكمل « الأمير فيض‌الله بن السيّد غياث‌الدين محمّد الطباطبائي القهپائي » ، عن العالم الجليل « عزّالدين أبي عبدالله السيّد حسين بن السيّد حيدر بن قمر الحسيني الكركي العاملي » المفتي بأصبهان ، عن جمّ غفير من العلماء الأعلام :

[مشايخ السيّدحسين المفتي الكركي العاملي]

أوّلهم : شيخنا « البهائي رحمه الله » .

ثانيهم : « المحقّق الداماد رحمه الله » .

ثالثهم : المدقّق « الشيخ محمّد الشهيدي » .

رابعهم : « الشيخ نورالدين محمّد بن حبيب‌الله » بسنده إلى صاحب العوالي كما تقدّم .

خامسهم : الشيخ المحدّث المتكلّم الفقيه « نجيب‌الدين عليّ بن الشيخ شمس‌الدين محمّد بن مكّي بن عيسى بن حسن بن جمال‌الدين عيسى الشامي العاملي الجيلي ثمّ الجبعي »

صاحب شرح المزجي لـ: الاثنا عشرية في الصلاة لأستاده صاحب المعالم وجامع ديوانه، عن «الشيخ البهائي» وصاحبي المدارك، والمعالم، وعن أبيه، عن جدّه، عن «ظهيرالدين الشيخ إبراهيم الميسي» المتقدّم ذكره، وشيخ الفقهاء «الشهيد الثاني»، وعن أبيه، عن جدّه لأمّه «محيي الدين الميسي»، عن الحبر الجليل «الشيخ عليّ بن عبدالعالي الميسي».

الثالث عشر: العالم الفاضل الجليل «القاضي أمير حسين» مجاور بيت‌الله الحرام وحامل كتاب فقه الرضا، وأمّا ما ذكره «العلّامة الطباطبائي» في فوائده أنّه هو «السيّد أمير حسين بن حيدر العاملي الكركيّ» وكان قاضي أصبهان والمفتي بها في دولة الصفوية أيام «الشاه طهماسب الصفوي» إلى آخر كلماته، فهو سهوٌ واشتباه فتأمّل وراجع في الفائدة الثانية من خاتمة مستدرك الوسائل في شرح حال الكتب ومؤلّفيها حتّى يظهر لك الحقّ.

الرابع عشر: العالم العلّام والمولى القمقام «المولى محمّد صالح بن المولى أحمد السروي الطبرسي» شارح أصول الكافي وروضته، صهر «المجلسي»، توفّي سنة (١٠٨١) ودفن في قبّة «المجلسي» بأصبهان، عن شيخنا الأجلّ «البهائي» بطريقه الآتي.

الخامس عشر: العالم المتبحّر الجليل «المولى خليل بن الغازي القزويني» شارح تمام الكافي بالفارسية المسمّى بالصافي وإلى أواسط كتاب الطهارة بالعربية المسمّى بالشافي وغيرها، عن شيخ‌الإسلام «بهاءالدين العاملي».

السادس عشر: الشيخ العالم الفاضل «القاضي أبو الشرف الأصفهاني»، عن المولى «درويش محمّد» الآتي ذكره.

السابع عشر: العالم النحرير الفقيه «أبو الحسن المولى حسن عليّ التستري الأصفهاني» مؤلف كتاب التبيان في الفقه ورسالة حرمة صلاة الجمعة في الغيبة، عن مروّج الملّة والدين ومربّي الفقهاء والمحدّثين والده المعظم المولى «عزّالدين عبدالله بن الحسين

التستري » وله تصانيف منها التتميم لشرح الشيخ « نورالدين عليّ » على قواعد الحلّي سبع مجلّدات[١]، قرأ على « المولى أحمد الأردبيلي »، وعلى الشيخ الأجلّ « أحمد بن نعمةالله بن أحمد بن محمّد بن خاتون العاملي ﷺ »، وعلى أبيه « نعمةالله »، وكان له منهما الإجازة للأخبار عن « المولى أحمد الأردبيلي » وعن « الشيخ أحمد بن نعمةالله »، عن والده المعظم « الشيخ نعمةالله بن العالم الجليل الشيخ شهاب‌الدين أبي العبّاس أحمد بن البحر القمقام شمس الدين محمّد بن خاتون العاملي العيناني »، عن والده المعظّم « أبي العبّاس أحمد » وعن « أبي الحسن عليّ بن عبدالعالي الكركي » المحقّق الآتي ذكره الشريف، ويأتي تتمّة الطريق في ترجمة « المحقّق الثاني ﷺ » إن شاءالله تعالى.

الثامن عشر من مشايخ « العلّامة المجلسي ﷺ »: الفاضل الصالح التقيّ الفقيه ابن عمّة والده « الشيخ عبدالله بن الشيخ جابر العاملي »، عن والده الجليل « الشيخ جابر »، عن « المحقّق الثاني ﷺ ».

(ح) وعن « الشيخ عبدالله »، عن جدّ والد « المجلسي » من قبل أمّه العالم الجليل « المولى كمال‌الدين درويش محمّد بن العالم الصالح الشيخ حسن العاملي النطنزي ثمّ الأصفهاني »، كان من أكابر ثقات العلماء وهو مدفون في « نطنز » وله قبّة معروفة مشهورة، عن « المحقّق الثاني » بطرقه الآتية.

[مشايخ المولى محمّد تقي المجلسي]

وهذا السند من أعلى طرق « المجلسي ﷺ » حيث يروي عن « المحقّق ﷺ » بواسطتين.

التاسع عشر: من مشايخه والده المعظّم والبحر الخضم « المولى محمّد تقي بن المقصود عليّ المجلسي »[٢]، وهذا المولى الجليل يروي عن جمّ من حملة‌الشريعة

---

١. واسمه جامع الفوائد كما في الذريعة، ج ٥، ص ٦٥ (الرقم ٢٦٠).

٢. ولادته في أصفهان في سنة ١٠٠٣، ووفاته في سنة ١٠٧٠. « منه ».

وعيون الشيعة :

أوّلهم : الشيخ الأجلّ « المولى عبدالله الشوشتري » المتقدّم ذكره .

وثانيهم : « المحقّق الداماد » الآتي ذكره .

ثالثهم : الشيخ الفاضل العابد « الشيخ يونس الجزائري » ، عن الشيخ الجليل « عبدالعالي » ، عن والده « المحقّق الثاني » .

رابعهم : السيّد السند « السيّد حسين بن السيّد حيدر الكركي » وقد تقدّم .

خامسهم : « القاضي أبو الشرف الأصفهاني » وقد تقدّم في مشايخ ولده المعظّم .

سادسهم : « الشيخ عبدالله بن جابر » وهو أيضاً من مشايخ ولده الجليل كما تقدّم .

سابعهم : الفاضل الصالح « الشيخ جابر بن عبّاس النجفي » ، عن العالم الجليل « الشيخ عبدالنبي بن الشيخ سعد الجزائري النجفي الحائري » صاحب كتاب حاوي الأقوال في معرفة الرجال .

ثامنهم : المحقّق النحرير « القاضي معزّالدين محمّد بن تقي‌الدين الأصفهاني » القاضي بأصفهان في عصر « الشاه عبّاس الماضي » ، عن العالم الجليل « الشيخ عبدالعالي بن المحقّق الكركي » الآتي ذكره ، وعن الأجلّ الأكمل « أبي إسماعيل الشيخ إبراهيم بن سليمان القطيفي البحراني الخطي الغروي » وهو العالم الفاضل الصالح المحقّق المعاصر « للمحقّق الثاني » صاحب التصانيف الرائقة ، عن مروّج الملّة والدين « المحقّق الثاني ﷺ » ، وعن شيخه الّذي قال في حقّه « المحقّق المدقّق أفضل عصره وزبدة دهره المعتمد على‌الله الخلّاق « إبراهيم بن حسن الدرّاق » ، عن العالم الجليل « عليّ بن هلال الجزائري » أُستاد « المحقّق الثاني » الآتي ذكره إن شاءالله تعالى .

تاسعهم : الشيخ الأعظم والواعظ المعظّم « الشيخ أبو البركات » ، عن « المحقّق الثاني ﷺ » .

عاشرهم : السيّد النحرير « ظهيرالدين ميرزا إبراهيم بن الحسين الحسيني الهمداني »[1] له

---

١ . الهَمَداني ـ بفتح الهاء وفتح الميم ـ وهي بلدتنا ، وفيها جبل « أرْوَنـد » في قبلتها ، وقبور كثيرة من ←

تأليفات منها: حاشية علي إلهيات شفا وكان مخلوطاً مربوطاً مع «الشيخ البهائي ﷺ»، عن شيخه الجليل «محمّد بن أحمد بن نعمةالله بن خاتون العاملي»، عن والده المحقّق «شهاب‌الدين أحمد» وجدّه العلّامة «الشيخ نعمةالله» إلى آخر ما تقدّم.

حادي عشرهم: العالم النحرير المتبحّر البصير شيخ‌الإسلام والمسلمين «بهاء الملّة والحقّ والدين محمّد بن العالم الجليل حسين بن عبدالصمد بن العالم الربّاني صاحب الكرامات الباهرة شمس‌الدين محمّد بن عليّ بن حسن بن محمّد بن صالح الجبعي اللويزاني الحارثي»[١] لانتهاء نسبه إلى «الحارث بن عبدالله الأعور الهَمْداني ـ بسكون الميم ـ الحُوتي ـ بضمّ المهملة وبالمثناة فوق ـ الكوفي أبو زهير» صاحب أميرالمؤمنين ﷺ ومن أوليائه، قيل: ولد ببعلبك وانتقل به أبوه إلى بلاد العجم[٢]، وقيل: إنّه ولد بقزوين، ثمّ خرج من بلده إلى أن وصل إلى أصفهان[٣]، وكان شيخ‌الإسلام في زمان «الشاه طهماسب» بأصبهان، وله تأليفات مشهورة.

[مشايخ الشيخ بهاءالدين العاملي]

وهذا الشيخ العظيم الشأن يروي عن والده المعظّم «عزّالدين حسين بن عبدالصمد بن شمس‌الدين الجبعي» صاحب التصانيف الرائقة تلميذ «الشهيد الثاني» ومصاحبه في السفر والحضر، كان شيخ‌الإسلام بقزوين ثمّ بالمشهد الرضوي ثمّ بهرات كلّ ذلك بأمر «السلطان طهماسب» وتوسّط «الشيخ عليّ المنشار» الّذي كان شيخ‌الإسلام بأصبهان، ومات في بلاد البحرين سنة ٩٨٤[٤]، عن العالم الجليل

ـه الحكماء والعرفاء المشهورين «منه».

١. قيل في تاريخ وفاته:

هزار وسی ودو از ماه شوال　　　　بهاء ملّت ودين از جهان رفت

٢. كما في سلافة العصر، ص ٢٩٠.

٣. وهذا كلام أبي المعالي الطالوي ويوسف البديعي كما أشار به المحدث النوري في خاتمة مستدركه، ج ٢، ص ٢٢٣ من طبعة آل البيت ﷺ.

٤. كما في لؤلؤة البحرين، ص ٢٦.

«بدرالدين السيّد حسن بن السيّد جعفر بن فخرالدين حسن بن أيّوب بن نجم‌الدين الأعرجي الحسيني العاملي الكركي» والد خاتمة المجتهدين «السيّد حسين المجتهد المفتي» وابن خالة الشيخ الجليل «المحقّق الكركي» وشيخ شيخنا «الشهيد الثاني ﷺ»، عن شيخيه الجليلين «المحقّق الثاني»[1] وسميّه «الميسي»[2] ـ طاب ثراهما ـ بطرقهما الآتية.

(ح) وعن والده «الشيخ حسين»، عن شيخه وأستاده «الشهيد الثاني ﷺ».

[مشايخ المولى محسن فيض الكاشاني]

العشرون من مشايخ «العلّامة المجلسي ﷺ»: العالم الفاضل العارف الحكيم «**المولى محسن بن الشاه مرتضى بن الشاه محمود المشتهر بفيض الكاشاني**» صاحب الوافي والصافي والمفاتيح وغيرها، يروي عن جماعة من المشايخ:

أوّلهم: «**الشيخ البهائي ﷺ**».

ثانيهم: «**المولى محمّد طاهر القمي**».

ثالثهم: «**المولى خليل القزويني**».

رابعهم: المحقّق «**الشيخ محمّد بن الشيخ حسن بن الشهيد ﷺ**».

خامسهم: «**المولى محمّد صالح المازندراني**».

سادسهم: السيّد الجليل النبيل «**السيّد ماجد بن السيّد العالم هاشم بن عليّ بن مرتضى بن عليّ بن ماجد الحسيني**».

وسابعهم: الحكيم المتألّه الفاضل «**محمّد [بن] إبراهيم الشيرازي الشهير بملّا صدرا**» صاحب الأسفار الأربعة وغيرها، وهذا المولى يروي عن شيخنا «البهائي» طاب ثراه، وعن العالم المحقّق «مير محمّد باقر بن السيّد الفاضل الأمير شمس‌الدين محمّد

---

۱. وهو «نورالدين أبو الحسن عليّ بن الحسين بن عبدالعالي العاملي الكركي ﷺ» «منه».

۲. وهو «الشيخ عبدالعالي الميسي العاملي» وابنه «الشيخ نورالدين عليّ بن عبدالعالي الميسي ﷺ» كما مرّ وسيأتي «منه».

الحسيني الأسترآبادي الملقّب بالداماد» لأنّ أباه كان صهراً للشيخ الأجلّ «المحقّق الثاني» على بنته فافتخر بهذا اللقب وورثه منه ولده[1].

و«الأمير محمّد باقر الداماد» يروي عن جماعة من المشايخ:

[مشايخ السيّد محمّد باقر الداماد]

أوّلهم: «السيّد نورالدين عليّ بن الحسين بن أبي الحسن الموسوي العاملي» تلميذ «الشهيد الثاني» المتقدّم ذكره.

ثانيهم: خاله المعظّم العالم الجليل «الشيخ عبدالعالي بن المحقّق الثاني».

ثالثهم: العالم الجليل «عزّالدين الحسين بن عبدالصمد الحارثي الهمداني»، عن السيّد الأجلّ «السيّد حسين بن السيّد جعفر» المتقدّم ذكره، وعن أفضل المتأخّرين وأكمل المتبحّرين قدوة الشيعة ونور الشريعة «الشهيد الثاني الشيخ زين‌الدين بن نورالدين عليّ بن أحمد بن محمّد بن جمال‌الدين بن تقي بن صالح بن مشرف الجبعي العاملي»، وكان والده «الشيخ نورالدين عليّ المعروف بابن‌الحجّة أو الحاجّة».

وشيخنا الأجلّ الربّاني «الشهيد الثاني»[2] يروي عن جماعة:

[مشايخ الشهيد الثاني]

أوّلهم: العالم الجليل «السيّد حسن بن السيّد جعفر الأعرج الحسيني» وقد مرّ ذكره.

ثانيهم: الشيخ النبيل «أحمد بن محمّد بن خاتون العاملي العيناثي»، عن أبيه بطريقه الآتي في ترجمة «المحقّق الثاني ﷺ».

ثالثهم: الشيخ الأجلّ الأعظم «نورالدين عليّ بن عبدالعالي الميسي العاملي»[3] زوج

---

١. كما في رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٥، ص ٤٢.

٢. در شهادت شهيد ثاني اقوال مختلف است كه در چه سالى بوده واقوال مزبوره از اين قرار است: سنة ٩٦٤، سنة ٩٦٥، سنة ٩٦٦، سنة ٩٦٧، فتدبّر «منه».

٣. قيل ـ وهو ابن عودي في رسالة بغية المريد من الكشف عن أحوال الشيخ زين‌الدين الشهيد ﷺ ـ: مات ﷺ ←

خالته ووالد زوجته الكبرى.

وهذا الشيخ الجليل يروي عن جماعة من المشايخ العظام:

[مشايخ المولى عليّ بن عبدالعالي العاملي الميسي]

الأوّل: «الشيخ محمّد بن محمّد بن داوود المؤذن العاملي الجزيني»[1] ابن عمّ «الشهيد الأوّل»، عن الشيخ الجليل «ضياءالدين عليّ» الفاضل الفقيه الجليل المعروف، عن والده الأجلّ «شمس‌الدين أبي عبدالله الشهيد الأوّل».

وعن «شمس‌الدين [ابن] المؤذن الجزيني»، عن السيّد الأجلّ «عليّ بن دقماق»[2] مؤلف كتاب نزهةالعشاق في الأدب، وفي بعض الإجازات «عليّ بن محمّد» وفي الرياض: دقماق معرّب طخماق[3]، عن الشيخ «شمس‌الدين محمّد بن شجاع القطان الأنصاري الحلي» العالم الفاضل الكامل صاحب كتاب معالم‌الدين في فقه آل‌ياسين المعروف بـ«ابن القطان» المنقول فتاويه في كتب الأصحاب، عن الشيخ الفاضل الفقيه المتكلّم المحقّق «جمال‌الدين أبي عبدالله المقداد بن عبدالله بن محمّد بن الحسين بن محمّد السيوري الأسدي الحلّي الغروي» صاحب التنقيح، وكنزالعرفان في فقه القرآن وغيرهما، عن شمس‌الفقهاء «الشهيد».

وعن «ابن المؤذن الجزيني»، عن جدّه لأمّه «أبي القاسم عليّ بن عليّ بن جمال

---

* في سنة ۹۳۳ وهو شارح الجعفرية، قلت: والميسي ﷺ مجاز من سميّه المحقّق الثاني وهو من مشايخه كما سيأتي، ومات المحقّق الثاني في سنة ۹٤۰، فلا تشتبه عليك اسمها كما اشتبه على بعض الأعلام «منه».

۱. ابن عودي جزيني شاگرد شهيد ثاني در رسالة بغية المريد مي‌گويد: وشيخ ما روايت مي‌نمايد از شيخ علي بن عبدالعالي الكركي بواسطه، پس مي‌گويد: وشيخ مذكور در نجف‌اشرف روز هيجدهم ذى حجة سال ۹٤۰ وفات نمود مسموماً. انتهى، پس محقّق ميسي كه مجاز از محقّق كركي است هفت سال قبل از محقّق كركي وفات نموده وهذا صحيح «منه».

۲. وفي نسخة أخرى: «دقمان» «منه».

۳. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٤، ص ۸۲.

الدين محمّد بن طيّ العاملي الفقعاني»[1] العالم الفاضل المعروف صاحب الكتاب المعروف بـ: مسائل ابن طي المتوفّى سنة ٨٥٥، عن «شمس الدين محمّد بن محمّد بن عبدالله العريضي»[2]، عن الشيخ «زين‌الدين جعفر بن الحسام العاملي العيناثي»، عن «السيّد عزّالدين الحسن بن أيّوب بن نجم‌الدين الأعرج الحسيني الأطراوي العاملي»، عن أربعة من أساطين الشريعة وهم: «فخر المحقّقين» و«السيّد عميدالدين» وأخوه «السيّد ضياءالدين» و«الشهيد الأوّل».

وعن «شمس‌الدين ابن المؤذّن الجزيني»، عن «عزالدين أبي المكارم الحسن بن أحمد بن يوسف بن عليّ الكركي المعروف بابن‌العشرة» عن جماعة من الأعلام:

[مشايخ ابن العشرة الكركي]

أوّلهم: «رضي‌الدين أبو طالب محمّد بن الشهيد الأوّل»، كان عالماً فاضلاً جليل القدر، عن والده المعظّم، وعن «السيّد ابن معيّة» الآتي ذكره إن شاءالله تعالى.

ومنهم العالم الزاهد «ابن فهد الحلّي» الآتي ذكره.

ومنهم «الشهيد الأوّل» كما نصّ عليه «ابن أبي جمهور» في أوّل عوالي اللئالي.

ومنهم «الشيخ شمس‌الدين محمّد بن نجدة الشهير بابن‌عبدالعالي» كما في الرياض وإجازة «الشهيد الثاني»[3] أو «ابن عبدالعليّ» كما في الأمل[4]، عن شيخه «الشهيد الأوّل».

الثاني من مشايخ «الميسي»: «**الشيخ محمّد بن أحمد بن محمّد الصهيوني العاملي**»، عن «الشيخ عزّالدين حسن بن العشرة» بطرقه المتقدّمة، وعن «أحمد بن الحاجّ عليّ العاملي العيناثي» وهو من المشايخ الأجلاء وكان صالحاً عابداً فاضلاً محدّثاً، عن

---

١. وفي إجازة الشولستاني ﷺ: «العنقاني العاملي» «منه».

٢. وفي إجازة الشولستاني: «القريضي» فلاحظ «منه».

٣. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٥، ص ١٩٤: «ابن عبدالعليّ» وبحار الأنوار، ج ١٠٨، ص ١٥٠.

٤. أمل الآمل، ج ٢، ص ٣٠٩ (الرقم ٩٤١).

«الشيخ زين‌الدين جعفر بن حسام العاملي» المتقدّم ذكره الشريف.

الثالث من مشايخه (أعني الميسي ﵀)[1]: مروّج المذهب والملّة وشيخ المشايخ الأجلّة «نورالدين أبو الحسن عليّ بن الحسين بن عبدالعالي العاملي الكركي» الفقيه المجتهد الكبير الملقّب تارة «بالشيخ العَلائي» وأخرى «بالمحقّق الثاني»[2].

ويروي هذا الشيخ العظيم الشأن عن العالم الجليل «شمس‌الدين محمّد بن خاتون» المتقدّم ذكره في مشايخ «المولى عبدالله التستري»، عن «الشيخ أحمد بن الحاجّ عليّ العاملي العيناثي»، عن «زين‌الدين جعفر بن حسام العاملي» إلى آخر ما تقدّم في مشايخ سميّه «الميسي».

ويروي أيضاً عن الطود الأعظم والبحر الخِضَم «زين‌الدين أبي الحسن عليّ بن هلال الجزائري» شيخ مشايخ الإمامية في عصره، عن صاحب المقامات العالية في العلم والعمل «جمال‌الدين أبي العبّاس أحمد بن شمس الدين محمّد بن فهد الأسدي الحلّي» المدفون في البستان المتّصل بالمكان المعروف بخيمه‌گاه في الحائر الحسيني ﵇ المتبرك بمزاره، صاحب التصانيف الرائقة كـ: المهذّب، وعدّة الداعي، والتحصين في العزلة وغيرها.

وهذا الشيخ الجليل يروي عن جماعة من الأساطين من أجلاء تلامذة «الشهيد

---

۱. محقّق ميسى كه شوهر خاله وپدر عيال محترمهٔ كبراى شهيد ثانى است در سنهٔ ۹۳۳ وفات نمود وشهيد ثانى نزد او تلمذ نموده وبواسطهٔ محقّق ميسى از محقّق كركى ﵀ روايت مى‌نمايد ومحقّق كركى در سنهٔ ۹۴۰ در هيجدهم ذى‌حجه در نجف اشرف مسموماً وفات نمود، پس صاحب أمل الآمل وديگران كه گفته‌اند وفات محقّق كركى در سنهٔ ۹۳۷ است اشتباه كرده‌اند، وهمچنين اشتباه است بر جمعى كه گفته‌اند شهيد ثانى خدمت محقّق كركى تلمّذ نموده ووجه اشتباه آنها اين است كه محقّق ميسى على بن عبدالعالى در اسم خود وپدر خود با محقّق كركى يكى است ومحقّق ميسى كه مجاز از محقّق كركى است هفت سال قبل از محقّق كركى وفات نموده چنانكه ابن عودى جزينى شاگرد شيخ شهيد در رسالهٔ بغية المريد در أحوال شهيد ذكر نموده فراجع «منه».

۲. مات ﵀ في سنة ۹۴۰ في ثامن عشر ذيحجّة الحرام في النجف الأشرف مسموماً، كذا في بغية المريد، وله ابن يسمى بعبدالعالي بن المحقّق الثاني فتدبّر «منه».

الأوّل » و« فخر المحقّقين »:

[مشايخ ابن فهد الحلي]

الأوّل : « الشيخ مقداد السيوري » وقد تقدّم ذكره.

الثاني : « الشيخ زين الدين أبو الحسن عليّ بن أبي محمّد الحسن بن الشيخ شمس الدين بن الحسن الخازن الحائري المعروف بعليّ بن الخازن »، الفقيه الفاضل العالم الكامل، عن شيخه الشهيد « محمّد بن مكّي بن محمّد بن حامد ﷺ » كما عرفت.

الثالث : « الشيخ فخر الدين أحمد بن عبدالله بن سعيد بن المتوّج المعروف بابن المتوّج البحراني » صاحب المؤلّفات الكثيرة منها النهاية في تفسير خمسمئة آية، عن شيخه الأجلّ « فخر المحقّقين ».

الرابع : السيّد الأجلّ العلّامة النحرير « بهاء الدين عليّ بن السيّد غياث الدين عبدالكريم بن عبدالحميد بن عبدالله بن أحمد بن حسن بن عليّ بن محمّد بن عليّ غياث الدين بن السيّد جلال الدين عبدالحميد » الّذي يروي عنه « محمّد بن جعفر المشهدي » في المزار الكبير « ابن التقيّ عبدالله بن أسامة العلوي الحسيني [ابن عبدالله بن أسامة] ابن أحمد بن عليّ بن محمّد بن عمر الرئيس الجليل » الّذي ردّ الله على يده الحجر الأسود لما نهبت القرامطة مكّة في سنة ثلاث وعشرين وثلاثمئة (٣٢٣) وبنى قبّة جدّه أمير المؤمنين ﷺ من خالص ماله، « ابن يحيى القائم بالكوفة، ابن الحسين النقيب الطاهر ابن أبي عاتقة أحمد الشاعر المحدّث ابن أبي عليّ عمر بن أبي الحسين يحيى» من أصحاب الكاظم ﷺ » المقتول سنة خمسين ومئتين (٢٥٠) الّذي حمل رأسه في قوصرة إلى المستعين، « ابن أبي عاتقة[1] الزاهد العابد الحسين الملقّب بذي الدمعة » الّذي ربّاه الصادق ﷺ وأورثه علماً جمّاً « ابن زيد الشهيد ابن السجّاد ﷺ النيلي النجفي النسّابة » فله مؤلّفات كثيرة أحسنها كتاب الأنوار المضيئة في الحكمة الشرعية في مجلّدات عديدة.

---

١. في خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢، ص ٢٩٧: « ابن أبي عبدالله ...».

ويروي هذا السيّد الجليل الهمام عن أربعة من المشايخ العظام:

[مشايخ السيّد عليّ الشهيد النيلي النجفي]

الأوّل: « فخرالمحقّقين ».

الثاني: السيّد الأجلّ « عميدالدين ».

الثالث: أخوه الأرشد « السيّد ضياءالدين » بطرقهم الآتية.

الرابع: تاج الشريعة وفخرالشيعة « شمس الملّة والدين أبي عبدالله محمّد بن الشيخ جمال‌الدين مكّي بن الشيخ شمس‌الدين محمّد بن حامد بن أحمد النبطي العاملي الجزيني »، ويروي هذا الشيخ العظيم الشأن المشهور بـ« الشهيد الأوّل »[1] عن جمّ غفير من حفّاظ‌الدين وحرّاس الشرع المبين، جلّهم من تلامذة آية الله في العالمين:

[مشايخ الشهيد الأوّل]

أوّلهم: السيّد العالم النسّابة « تاج‌الدين أبو عبدالله محمّد بن السيّد جلال‌الدين أبي جعفر القاسم بن الحسين بن القاسم بن الحسن بن معيّة العلوي الحسني الديباجي ».

واعلم أنّ الشهيد ﷺ يشارك شيخه هذا في الرواية عن كثير من مشايخه؛ فإنّهما متقاربا العصر؛ إذ بين وفاتيهما عشر سنين، فلذا أعرضنا عن ذكرهم وطرقهم حذراً من التكرار، وبقي جمع لم نعثر على رواية الشهيد عنهم، فلابدّ من الإشارة إلى بعضهم:

[مشايخ السيّد ابن معيّة العلوي]

الأوّل: العالم الجليل « السيّد علم‌الدين المرتضى عليّ بن السيّد النسّابة جلال‌الدين عبدالحميد بن السيّد النسّابة شيخ الشرف فخّار بن معد بن فخّار الموسوي »، عن والده السيّد

---

١. أقول: وقد ذكر سبب شهادته في المجالس والأمل في سنة ٧٨٦ بدمشق، قال: فحبس سنةً فقتل ثمّ صلب ورجم ثمّ أحرق في دولة بيدر وسلطنة برقوق بفتوى القاضي برهان‌الدين المالكي وعباد بن جماعة الشافعي « منه ».

النسّابة وزين مسند النقابة « جلال‌الدين عبدالحميد »، عن والده الأرشد الأسعد « فخّار بن معد » الآتي في مشايخ « المحقّق الحلّي ».

الثاني: « ظهيرالدين محمّد بن فخرالمحقّقين ».

الثالث: السيّد السعيد « مجدالدين محمّد بن عليّ الأعرج الحسيني ».

الرابع: « السيّد أبو القاسم عليّ بن السيّد غياث‌الدين عبدالكريم بن طاووس »، عن « السيّد عبدالحميد بن فخّار » المتقدّم ذكره، وعن والده الجليل « غياث‌الدين عبدالكريم بن جلال‌الدين أحمد بن طاووس ﷺ ».

وهذا السيّد الجليل يروي عن جماعة من المشايخ الأجلّة:

[مشايخ ابن طاووس]

الأوّل: « نجم‌الدين المحقّق صاحب الشرائع ».

الثاني: والده الأجلّ « أبو الفضائل أحمد ».

الثالث: عمّه الأكمل « رضي‌الدين عليّ ».

الرابع: الوزير الأعظم « الخواجة نصيرالدين الطوسي ».

الخامس: « الشيخ مفيدالدين بن جهم ».

السادس: ابن عمّ المحقّق ﷺ « نجيب‌الدين يحيى بن سعيد ».

السابع: « السيّد عبدالحميد بن فخّار » المتقدّم ذكره.

الثامن: الحكيم المحقّق « الشيخ ميثم » شارح النهج، ويأتي ـ إن شاء الله ـ ترجمتهم وطرقهم في طيّ ذكر مشايخ « العلّامة ﷺ ».

الخامس من مشايخ « ابن معيّة »: السيّد الجليل « جلال‌الدين جعفر بن عليّ بن صاحب‌دار الصخر الحسيني »، عن « المحقّق ﷺ ».

السادس: « نصيرالدين عليّ بن محمّد بن عليّ القاشاني »، وقد نشأ بحلّة وكان معاصراً لـ« القطب الراوندي » وتوفّي بالمشهد الغروي سنة خمس وخمسين وسبعمئة (٧٥٥).

قلت: قال الأستاد الأعظم ثقة الإسلام «النوري ﷺ»: ولم أعثر على مشايخه إلّا على «السيّد جلال الدين» المتقدّم، ومعرفة طرق سائر مشايخ «السيّد تاج الدين» موقوفة إلى مزيد تتبّع وتدبّر لا أجد إليهما سبيلاً، فلنرجع إلى ذكر مشايخ شيخنا «الشهيد ﷺ».

ثانيهم: [من مشايخ الشهيد الأوّل] «رضي الدين أبو الحسن عليّ بن الشيخ السعيد جمال الدين أحمد بن يحيى المزيدي الحلّي» الفقيه المعروف، وهذا الشيخ يروي عن ثمانية من المشايخ:

[مشايخ الشيخ عليّ المزيدي الحلّي]

الأوّل: آية الله «العلّامة الحلّي ﷺ».

الثاني: العالم الفاضل «تقي الدين الحسن بن عليّ بن داوود الحلّي المعروف بابن داوود» صاحب التصانيف الكثيرة من جملتها كتاب الرجال، سلك فيه مسلكاً لم يسبقه أحد من الأصحاب، وله من التصانيف نحواً من ثلاثين مصنّفاً كلّها في غاية الجودة.

[مشايخ ابن داوود الحلّي]

وهذا الشيخ يروي عن السيّد الأجلّ المذكور، وولده المتقدّم ذكره «عبدالكريم بن طاووس»، و«الشيخ نجم الدين المحقّق الحلّي» ﷺ بطرقهم الآتية.

الثالث: «نجيب الدين محمّد بن جعفر بن محمّد [بن] نما الحلّي» الفقيه الجليل شيخ المحقّق الآتي ذكره في جملة مشايخه.

الرابع: «الشيخ شمس الدين محمّد بن أحمد بن صالح» الآتي ذكره عن قريب.

الخامس: الشيخ العالم «صفي الدين محمّد بن نجيب الدين يحيى بن سعيد» صاحب الجامع.

السادس: الشيخ الإمام الأعلم شيخ الطائفة وملاذها «شمس الدين محمّد بن جعفر بن نما الحلّي المعروف بابن الأبريسمي».

السابع : « السيّد رضي الدين [بن] معيّة الحسني ».

الثامن : والده السعيد « جمال الدين أحمد بن يحيى المزيدي »، وطرق هؤلاء مرّ بعضها ويأتي باقيها.

ثالثهم ـ أي من مشايخ الشهيد الأوّل ﷺ ـ: الشيخ الفاضل الفقيه « زين الملّة والدين أبي الحسن عليّ بن أحمد بن طراد المطارآبادي »، ويظهر من « أربعينه » وغيرها أنّه يروي عن جماعة :

[مشايخ الشيخ عليّ المطارآبادي]

الأوّل : « العلّامة الحلّي ﷺ ».

الثاني : « تقي الدين الحسن بن داوود ».

الثالث : « الشيخ صفي الدين محمّد بن الشيخ الإمام شيخ الطائفة نجيب الدين أبي أحمد يحيى بن أحمد بن سعيد الحلّي »، عن والده « نجيب الدين » وهو ابن عمّ « المحقّق »، ويأتي في مشايخ « العلّامة » إن شاء الله تعالى.

رابعهم ـ أي من مشايخ الشهيد الأوّل ـ: الشيخ الأجلّ الأكمل « جلال الدين أبو محمّد الحسن بن الشيخ نظام الدين أحمد بن الشيخ نجيب الدين أبي إبراهيم ـ أو أبي عبدالله ـ محمّد بن نما » أحد الفقهاء المعروفين بـ « ابن نما الحلّي الربعي ».

[مشايخ ابن نما الحلّي]

وهذا الشيخ يروي عن « المزيدي » وقد تقدّم، وعن « نجيب الدين يحيى بن سعيد » ابن عمّ « المحقّق » ويأتي، وعن والده « نظام الدين أحمد » عن والده « نجيب الدين أبي عبدالله محمّد بن نما » الآتي ذكره في مشايخ « المحقّق » إن شاء الله تعالى، وعن أخيه « نجم الملّة والدين جعفر بن محمّد » العالم الفاضل صاحب كتاب

مثير الأحزان في مصائب يوم الطف وشرح الثار في أحوال المختار عليه الرحمة، عن والده «نجيب الدين محمّد».

خامسهم ـ أي من مشايخ الشهيد الأوّل ﷺ ـ: «السيّد علاء الدين أبو الحسن عليّ بن محمّد بن الحسن بن زهرة الحسني الحلّي»، عن آية الله «العلّامة»، وعن العالم الجليل الشيخ «نجم الدين طومان بن أحمد الشامي العاملي»، عن العالم الجليل «شمس الدين أبو جعفر محمّد بن أحمد بن صالح السيبي القسيني» الفقيه الفاضل المعروف الّذي يروي عن جماعة كثيرة:

[مشايخ الشيخ شمس الدين محمّد السيبي]

الأوّل: العالم الجليل «السيّد فخّار بن معد الموسوي».

الثاني: «نجيب الدين محمّد بن نما».

الثالث: المحقّق «نجم الدين» صاحب الشرائع.

الرابع: «السيّد رضي الدين عليّ بن طاووس».

الخامس: «أبي الفضائل أحمد بن طاووس» الآتي ذكر طرقهم عند ذكر مشايخ «العلّامة» و«المحقّق» ﷺ.

[مشايخ السيّد محمّد الآوي]

السادس: السيّد الجليل «رضي الدين محمّد بن محمّد بن محمّد بن زيد بن الداعي الحسيني الأفسطي[1] الآوي النقيب»، عن أخيه الروحاني «عليّ بن طاووس»، وعن والده «فخر الدين محمّد»، عن والده «رضي الدين محمّد»، عن والده «زيد»، عن والده «الداعي بن زيد بن عليّ بن الحسين بن الحسن بن أبي الحسن عليّ بن أبي محمّد الحسن النقيب الرئيس بن عليّ بن محمّد بن عليّ بن عليّ المعروف بالجزري» الّذي

---

١. كذا في المصدر، وفي مستدرك الوسائل: «الأفطسي»، والصحيح ما في المستدرك.

قتله الرشيد «ابن أبي محمّد الحسن الأفطس صاحب راية محمّد بن عبدالله بن الحسن ـ حين خرج في المدينة ـ ابن أبي الحسن عليّ الأصغر ابن الإمام السجّاد ﷺ »، عن «السيّد المرتضى» و«الشيخ أبي جعفر الطوسي» و«سلّار» و«ابن البرّاج» و«أبي الصلاح التقيّ الحلبي» جميع ما صنّفوه ورووه وأُجيز لهم روايته وسمعوه، وقيل: إنّه حسينيّ وهو الأصحّ، وقيل: حسنيّ.

السابع من مشايخ «شمس الدين محمّد»: أبوه العالم «أحمد بن صالح»، وهو يروي عن ثلاثة من المشايخ:

[مشايخ الشيخ أحمد بن صالح السيبي]

الأوّل: «نصيرالدين راشد بن إبراهيم بن إسحاق بن إبراهيم البحراني» وقبره معروف في جزيرة النبيّ الصالح ﷺ من قرى البحرين مع قبر «الشيخ أحمد بن المتوّج»، عن القاضي «أبي الحسن عليّ بن عبدالجبّار بن عبدالله بن عليّ المُقري الرازي» الفقيه الصالح، عن والده «القاضي عبدالجبار الملقّب بالمفيد» الآتي ذكره في مشايخ جماعة، وعن العالمين الجليلين «السيّد فضل الله الراوندي» و«القطب الراوندي».

ويروي «الفقيه الراشد» عن السيّد «الراوندي» بلا واسطة أيضاً.

الثاني: الشيخ الفقيه «قوام الدين محمّد بن محمّد البحراني»، عن «السيّد فضل الله الراوندي».

الثالث: الشيخ الفقيه الفاضل «عليّ بن محمّد بن فرج السوراوي»، عن العالم الجليل «الحسين بن رطبة» الآتي ذكر طرقه إن شاء الله تعالى.

الثامن: [من مشايخ] «الشيخ شمس الدين»: «عليّ بن ثابت بن عصيدة السوراوي»، عن «الشيخ عربي بن مسافر» الآتي في ذكر مشايخ «المحقّق ﷺ».

التاسع: «الشيخ محمّد بن أبي البركات اليماني الصنعاني» أجازه في سنة ٦٣٦، عن «الشيخ عربي بن مسافر» بطرقه.

سادسهم ـ أي من مشايخ الشهيد الأوّل ـ: السيّد الجليل «أبو طالب أحمد بن أبي إبراهيم محمّد بن زهرة الحسيني»، عن «العلامة الحلّي»، وعن عمّه «علاء الملّة والدين أبي الحسن عليّ بن زهرة» المتقدّم ذكره.

سابعهم ـ من مشايخ الشهيد الأوّل ـ: السيّد العالم الجليل الكبير العظيم الشأن «**مهنّا بن الجليل سنان القاضي بالمدينة**» ابن عبدالوهّاب قاضيها، ابن غيلة[1] قاضيها، ابن محمّد قاضيها، ابن إبراهيم قاضيها، ابن عبدالوهّاب قاضيها، ابن الأمير أبي عمارة[2] المهنّا الأكبر، ابن الأمير أبي هاشم داوود بن الأمير شمس الدين أبي أحمد القاسم بن أبي عليّ عبيدالله بن أبي الحسن طاهر ـ الّذي قالوا في حقّه: كان عالماً عاملاً فاضلاً كاملاً حاوياً جامعاً تقيّاً نقيّاً جليل القدر عظيم الشأن رفيع المنزلة عالي الهمّة بحيث إنّ بني إخوته يعرف كلّ منهم بابن أخي طاهر واحدهم ممدوح المتنبّي ـ ابن أبي الحسين يحيى النسّابة المتولّد في المدينة سنة ۲۱۴ المتوفّى بمكّة سنة ۲۷۷، ابن أبي محمّد الحسن بن أبي الحسن جعفر الحجّة ـ كان أبو القاسم طباطبا يعظّمه ويجلّله ويقول: جعفر هو الحجّة من آل محمّد ﷺ ـ، تلقّب بذلك، ابن أبي عليّ عبيدالله الأعرج ـ وكان سيّداً جليلاً وصفوه في الكتب بكلّ جميل ـ، ابن أبي عبدالله الحسين الأصغر» المحدّث الزاهد العفيف الراوي عن أبيه السجّاد ؑ، وعن أخيه لأبيه وأمّه «أبي جعفر الباقر ؑ»، وعن عمّته «فاطمة» وكانت تحدّث بفضله، وكان الصادق ؑ يقول: «عمّي الحسين من ﴿ ٱلَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى ٱلْأَرْضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً ﴾[3]».

---

۱. كذا في المصدر ومستدرك وسائل الشيعة، وفي تحفة الأزهار وزلال الأنهار، ج ۲، ص ۲۰۷ و ۳۵۲ و ... ورد اسمه «ابن نميلة» فراجع.

۲. في مستدرك الوسائل، ج ۲۰، ص ۳۳۹: «أبي غمارة»، والصحيح ما في المتن وكذا في تحفة الأزهار وزلال الأنهار، ج ۲، ص ۲۰۷.

۳. سورة الفرقان، آية ۶۳.

وروى «المفيد» في الإرشاد وغيره: له فضائل جليلة[1] توفّي بالمدينة سنة ١٥٧ وله سبع وخمسون (٥٧) سنة، وقيل غير ذلك، و«السيّد مهنّا» هو صاحب المسائل عن «العلّامة» وله كتاب المعجزات.

وهذا السيّد الجليل يروي عن آية الله «العلّامة الحلّي»، وعن ولده «فخر المحقّقين».

ثامنهم ـ أي من مشايخ الشهيد الأوّل ـ: «السيّد جلال الدين عبدالحميد بن فخّار الموسوي» المتقدّم ذكره في مشايخ «ابن معيّة».

تاسعهم ـ من مشايخ الشهيد الأوّل ـ: السيّد الأجلّ «شمس الدين أبو عبدالله محمّد بن أحمد بن أبي المعالي العلوي الموسوي» توفّي سنة ٧٦٩، وهو يروي عن السيّد الجليل «محمّد بن الحسن بن محمّد بن أبي الرضا العلوي»، عن «نجيب الدين يحيى بن سعيد» ابن عمّ «المحقّق» بطرقه، وعن الشيخ الإمام العلّامة الحافظ «كمال الدين عليّ بن الشيخ شرف الدين الحسين بن حماد الواسطي مولداً والليثي نسباً»، وهذا الشيخ يروي عن جماعة:

[مشايخ الشيخ عليّ الواسطي الليثي]

الأوّل: «السيّد عبدالكريم بن طاووس» كما عرفت.

الثاني: «الشيخ شمس الدين أبو جعفر محمّد بن أحمد بن صالح» الّذي مرّ ذكره وطرقه.

الثالث: «الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد» ابن عمّ «المحقّق» ويأتي ذكره.

الرابع: «نجم الدين جعفر بن محمّد بن نما» صاحب كتاب مثير الأحزان، وقد مرّ ذكره.

الخامس: «الشيخ كمال الدين ميثم البحراني» شارح النهج، ويأتي في مشايخ «العلّامة ﷺ».

السادس: «الشيخ شمس الدين أبو محمّد محفوظ بن وشاح بن محمّد» وكان هذا الشيخ

---

١. إرشاد المفيد، ص ٢٦٩.

من أعيان علماء عصره، عن المحقّق «نجم‌الدين جعفر بن سعيد».

السابع: المحدّث الجليل «الشيخ محمّد بن جعفر بن عليّ بن جعفر المشهدي الحائري» صاحب المزار الكبير بطرقه الآتية.

هذا، ويروي «السيّد شمس‌الدين محمّد بن أحمد بن أبي المعالي» أيضاً عن خاله «السيّد سعيد صفيّ الدين العلّامة أبي عبدالله محمّد بن الحسن بن أبي الرضا العلوي»، عن «السيّد شمس‌الدين فخّار بن معد الموسوي».

عاشرهم ـ من مشايخ الشهيد الأوّل ـ: الشيخ الإمام البليغ «جلال‌الدين محمّد بن الشيخ الإمام ملك الأُدباء شمس‌الدين محمّد بن أحمد الكوفي الهاشمي الحائري الحارثي» من تلامذة «المحقّق»، يروي عنه «ابن معيّة» ويروي «الشهيد» عنه، وعن «المحقّق»، كذا في الأمل[1] والظاهر أنّه أيضاً يروي عن «المحقّق ﷺ».

حادي عشرهم: الشيخ «قطب‌الدين أبو جعفر محمّد بن محمّد الرازي البُويهي الشيعي الإمامي» الحكيم الفقيه المتألّه المشهور صاحب شرح الشمسيّة والمطالع وغيرها.

قال الشيخ «ابن مكّي ﷺ»: اتّفق اجتماعي به بدمشق أخريات شعبان سنة ستّ وسبعين وسبعمئة (٧٧٦) فإذا بحر لا ينزف، وأجازني جميع ما يجوز عنه روايته، ثمّ توفّي في ثاني عشر ذي القعدة من السنة المذكورة بدمشق، ودفن بالصالحيّة، ثمّ نقل إلى موضع آخر ﷺ، وكان إماميّ المذهب بغير شكّ وريبة، صرّح بذلك وسمعته منه، وانقطاعه إلى بقيّة أهل البيت ﷺ معلوم[2]، انتهى.

[ذكر الأقطاب المشهورة]

وفي رياض العلماء[3] في باب الألقاب: «الشيخ قطب‌الدين» يطلق على جماعة كثيرة:

الأوّل: على «الشيخ قطب‌الدين أبي الحسن سعيد بن هبةالله بن الحسن الراوندي»

---

١. أمل الآمل، ج ٢، ص ٢٩٨ و ٣٠٣.

٢. مجموعة الشهيد، ص ٣٩٩.

٣. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٧، ص ٢٣٣ و ٢٣٤.

صاحب كتاب الخرائج والجرائح وغيره.

الثاني: على «الشيخ أبي الحسن قطب الدين محمّد بن الحسن بن الحسين الكيدري السبزواري» صاحب مناهج النهج بالفارسيّة وغيره.

الثالث: على «المولى قطب‌الدين محمّد بن محمّد الرازي البويهي» صاحب شرح المطالع، والمحاكمات وغيرهما، الفاضل المعروف الّذي هو من أولاد «ابن بابويه القمي».

الرابع: على «القطب‌الدين محمود بن مسعود الكازروني المعروف بعلّامة الشيرازي» تلميذ «الخواجة نصيرالدين الطوسي» شارح القسم الثالث من المفتاح وشارح المختصر الحاجبي وغيرهما.

الخامس: على «القطب‌الدين المشهور بقطب‌المحيي» أُستاد مولانا «جلال الدواني» وهو «قطب‌الدين محمّد الكُوشكناري»، والثلاثة الأول من علماء الخاصّة، والاثنان الأخيران من علماء أهل السنّة والجماعة. انتهى.

أقول: واشتبه الأمر على صاحب الروضات، وعدّه من أهل السنّة والجماعة[1]، والأمر سهل؛ لأنّه «الجواد قد يكبوا»، وقد تكلّم فيه واعترض عليه أُستاد الاستناد «النوري ﷺ» في الفائدة الثالثة من خاتمة المستدرك فلاحظ.

ثاني عشرهم ـ يعني من مشايخ الشهيد الأوّل ـ: السيّد العالم الجليل المرتضى «عميدالدين عبدالمطلب بن السيّد الأجلّ مجدالدين أبي الفوارس محمّد بن أبي الحسن عليّ فخرالدين العالم الفاضل الأديب الشاعر النسّابة إبن محمّد بن أحمد بن عليّ الأعرج إبن سالم بن بركات بن أبي البركات محمّد بن أبي الأعزّ محمّد بن أبي عبدالله الحسين النقيب بالحائر إبن عليّ بن أبي محمّد الحسن بن محمّد الأعزّ ابن أبي محمّد أحمد الزائر إبن أبي أحمد عليّ بن أبي الحسين يحيى النسّابة» إلى آخر ما تقدّم في نسب «السيّد مهنّا المدني»، وأمّه بنت «الشيخ سديدالدين» والد العلّامة وهو كان سيّداً جليلاً عالماً عاملاً فقيهاً محدّثاً، ومصنّفاته مشهورة معروفة، ولد ليلة النصف من شعبان سنة ٦٨١، وتوفّي ليلة الاثنين عاشر

---

١. روضات الجنات، ج٦، ص٣٨ـ٤٨.

شعبان سنة ۷۵۴[1]، وهو يروي عن جماعة:

[مشايخ السيّد عميدالدين المدني]

الأوّل: والده «مجدالدين أبو الفوارس محمّد» العالم الجليل، ويقال لولده «بنوالفوارس»[2]، عن آية الله «العلاّمة الحلّي».

الثاني: جدّه «فخرالدين عليّ ﷺ» عن السيّد الجليل «عبدالحميد بن فخّار».

الثالث: آية الله «العلاّمة الحلّي ﷺ».

الرابع: «الشيخ مفيدالدين جهم» الآتي ذكره.

الخامس: العالم الفاضل «رضي الدين عليّ بن الشيخ سديدالدين يوسف» أخو «العلاّمة» صاحب كتاب العدد القوية، عن والده «سديد الدين يوسف»، وعن «المحقّق نجم‌الدين» ويأتي ذكر طرقهما.

ثالث عشرهم - يعني من مشايخ الشهيد الأوّل -: العالم الجليل «السيّد ضياءالدين عبدالله بن أبي الفوارس أخو السيّد عميدالدين» صاحب منية اللبيب في شرح التهذيب وهو المعروف بـ«السيّد ضياءالدين الأعرج الحسيني»، عن خاله الأعظم والطود الأشمّ «العلاّمة الحلّي ﷺ».

رابع عشرهم - من مشايخ الشهيد الأوّل -: أجلّ مشايخه وأعظم أساتيده العالم المحقّق النقّاد الفقيه «فخرالدين والملّة أبو طالب محمّد بن آية الله العلاّمة» المعبّر عنه في الكتب الفقهيّة بـ«فخرالدين» و«فخرالإسلام» و«فخر المحقّقين» صاحب التصانيف الشايعة، عن عمّه الأجلّ المتقدّم ذكره، وعن والده الشيخ الأجلّ الأعظم علاّمة المشارق والمغارب وشمس سماء المفاخر والمناقب «الشيخ جمال‌الدين أبي منصور الحسن بن سديدالدين يوسف بن زين الدين عليّ بن المطهّر الحلّي» المشهور

---

١. تحفة الأزهار وزلال الأنهار، ج ٢، ص ٢٣٠.

٢. كما في تحفة الأزهار، ج ٢، ص ١٨٢.

بـ« العلّامة » على الإطلاق ﷺ، وأُمّه أُخت « نجم‌الدين أبي القاسم جعفر بن سعيد المحقّق ﷺ ».

وهذا الشيخ الجليل يروي عن جماعة من النواميس العظام وحفّاظ شريعة خير الأنام عليه وآله الصلاة والسلام:

[مشايخ العلّامة الحلّي]

الأوّل: الشيخ الجليل « **مفيدالدين محمّد بن عليّ بن محمّد بن جهيم**[1] **الأسدي** »، عن السيّد المؤيّد « **فخّار بن معد** ».

الثاني: الحكيم المتألّه « **كمال‌الدين ميثم بن عليّ بن ميثم البحراني** ﷺ » صاحب الشروح الثلاثة على نهج البلاغة، وقد أفرد في شرح حاله بالتأليف « المحقّق البحراني الشيخ سليمان » وسمّاه السلافة البهيّة، وهذا الشيخ يروي عن جماعة عثرنا على اثنين منهم:

[مشايخ كمال الدين ميثم البحراني]

الأوّل: الفيلسوف الأعظم « **الخواجة نصيرالدين** » الآتي ذكره، وقيل: إنّ الخواجة تلمّذ على « الشيخ كمال‌الدين ميثم » في الفقه و« الشيخ كمال الدين » تلمّذ على « الخواجة » في الحكمة[2].

الثاني: الشيخ الجليل « **جمال‌الدين ـ أو كمال‌الدين ـ عليّ بن سليمان البحراني** » الفاضل الصمداني والعالم الربّاني، له مصنّفات حسنة، عن الشيخ المحقّق المتكلّم النحرير « كمال‌الدين أبي جعفر أحمد بن عليّ بن سعيد بن سعادة »، عن « الشيخ نجيب‌الدين محمّد السوراوي » الآتي ذكره في مشايخ « ابني طاووس ».

---

١. في مستدرك الوسائل، ج ٢٠، ص ٤٠٩: « جهم ».

٢. الناقل هو الشيخ سليمان بن عبدالله البحراني في كتابه السلافة البهيّة كما نقل عنه في لؤلؤة البحرين، ص ٢٤٧.

الثالث من مشايخ آية الله «العلّامة»: «الحسن بن الشيخ كمال‌الدين عليّ بن سليمان» العالم العامل المتقدّم ذكره، عن والده، صرّح بذلك في إجازته الكبيرة[1].

الرابع: «الشيخ نجيب‌الدين أبو أحمد ـ أو أبو زكريّا ـ يحيى بن أحمد بن يحيى بن الحسن بن سعيد الحلّي الهُذلي» الفاضل العالم الفقيه الأديب النحوي المعروف بـ«الشيخ نجيب‌الدين» ابن عمّ المحقّق وصاحب كتاب الجامع للشرائع، في الفقه ونزهة الناظر في الفقه في الجمع بين الأشباه والنظائر، وكتاب المدخل في أُصول الفقه، وكتاب الفحص والبيان عن سرار القرآن، كتاب معالم‌الدين في الفقه، كتاب كشف الالتباس عن نجاسة الأرجاس مسألة في نجاسة المشركين، كتاب في السفر، مسألة في البحث عن قضاء الصلوات الفائتة، وأمّه بنت الفقيه «محمّد بن إدريس» صاحب السرائر، توفّي في سنة ٦٠١[2] وقيل: سنة ٦٠٩، ويروي هذا الشيخ عن جماعة:

[مشايخ الشيخ نجيب‌الدين الحلّي]

الأوّل: «أبو حامد السيّد محيي الدين» الآتي ذكره في مشايخ «المحقّق».

الثاني: «نجم‌الدين» ابن عمّة «المحقّق».

الثالث: «نجيب‌الدين أبو إبراهيم محمّد بن نما» ويأتي في مشايخ «المحقّق» أيضاً.

الرابع: «شمس‌الدين أبو عليّ فخّار بن معد» شيخ «المحقّق».

الخامس: «الشيخ محمّد بن أبي البركات» وقد تقدّم ذكره.

الخامس من مشايخ آية الله «العلّامة»: والده الأجلّ الأكمل «سديد الدين أبو يعقوب ـ ويقال أبو المظفّر ـ يوسف بن زين‌الدين عليّ بن المطهّر الحلّي» الفقيه المتكلّم الأُصولي، وهذا الشيخ يروي عن جماعة:

---

١. بحار الأنوار، ج ١٠٧، ص ٦٥.

٢. كذا في الأصل، وفي مستدرك الوسائل، ج ٢٠، ص ٤١٤: المتولد سنة ٦٠١ والمتوفى سنة ٦٩٠ كما في رجال ابن داوود، ص ٢٠٢ والصحيح هذا.

[مشايخ والد العلّامة الحلّي]

الأوّل: المحقّق «خواجة نصيرالدين الطوسي».

الثاني: السيّد العلّامة النسّابة «فخّار بن معد الموسوي».

الثالث: «نجيب‌الدين أبي إبراهيم محمّد بن نما».

الرابع: الشيخ الإمام «مهذّب‌الدين الحسين بن أبي الفرج ابن ردة النيلي» العالم المحقّق الجليل، عن «رضي‌الدين أبي نصر الحسن بن أمين الدين أبي عليّ المفضّل[1] بن الحسن الطبرسي» العالم الفقيه الجليل صاحب كتاب مكارم الأخلاق، عن والده الجليل صاحب مجمع البيان الآتي ذكره إن شاء الله تعالى.

ويروي «مهذّب‌الدين الحسين بن ردّة» أيضاً عن الشيخ الجليل «أحمد بن عليّ بن عبدالجبّار الطبرسي القاضي»، قال في الأمل: كان عالماً فاضلاً فقيهاً[2]، عن الإمام «قطب‌الدين سعيد بن هبةالله الراوندي» الآتي ذكره في مشايخ «ابن شهرآشوب».

الخامس: الفاضل الفقيه الصالح «السيّد أحمد بن يوسف بن أحمد العريضي العلوي الحسيني» عن «برهان‌الدين محمّد بن محمّد بن عليّ الحمداني القزويني» الآتي في مشايخ «الخواجة نصيرالدين ﷺ».

السادس: «الشيخ راشد بن إبراهيم البحراني» المتقدّم ذكره في مشايخ «شمس‌الدين محمّد بن أحمد بن صالح السيبي».

السابع: «الشيخ يحيى بن محمّد بن يحيى بن الفرج السوراوي» الفاضل الصالح، عن «رشيدالدين ابن شهرآشوب»، وعن «الحسين بن هبةالله بن رطبة» ويأتي ذكر طرقهما.

الثامن: «السيّد عزّالدين بن أبي الحارث محمّد الحسيني» عدّه في الرياض من مشايخ إجازته[3] ولم أقف على طريقه.

---

۱. كذا في الأصل، وفي مستدرك الوسائل، ج ۲۰، ص ۴۲۰: الفضل بن الحسن. والصحيح هذا.

۲. أمل الآمل، ج ۲، ص ۱۹.

۳. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ۵، ص ۳۹۵.

التاسع : « السيّد صفي الدين أبو جعفر محمّد بن معد بن عليّ بن رافع بن أبي الفضائل معد بن عليّ بن حمزة بن أحمد بن حمزة بن عليّ بن أحمد بن موسى بن إبراهيم بن موسى الكاظم عليه السلام » ، العالم الفاضل المحدّث ، عن « برهان الدين محمّد بن محمّد القزويني » الآتي ذكره ، وعن الشيخ « أبي الحسن عليّ بن يحيى الخيّاط » الآتي ذكره في مشايخ « السيّد عليّ بن طاووس رحمه الله » .

العاشر : الشيخ الجليل « عليّ بن ثابت السوراني » وقد تقدّم في مشايخ « شمس الدين السيبي » .

الحادي عشر : « السيّد رضي الدين عليّ بن طاووس » .

الثاني عشر : « الشيخ سديد الدين سالم بن محفوظ » الآتي ذكره .

السادس من مشايخ « العلّامة الحلّي » : سلطان المحقّقين « الخواجة نصير الدين الوزير الأعظم محمّد بن محمّد بن الحسن الطوسي » الحكيم المحقّق الجليل ، قال « العلّامة » : وكان هذا الشيخ أفضل أهل عصره في العلوم العقليّة والنقليّة ، وله مصنّفات كثيرة في العلوم الحكميّة والشرعيّة على مذهب الإماميّة[1] ، وهذا النحرير الأعظم يروي عن جماعة :

[مشايخ الخواجة نصير الدين الطوسي]

الأوّل : والده الجليل « محمّد الطوسي » ، عن السيّد الجليل « السيّد فضل الله الراوندي » الآتي في مشايخ « ابن شهرآشوب » .

الثاني : العالم الفقيه الجليل « معين الدين سالم بن بدران بن عليّ المصري المازني » المذكور فتاويه في كتاب المواريث ، وله كتاب موسوم بالتحرير ، عن السيّد الجليل « ابن زُهرة » صاحب الغنية الآتي ذكره في مشايخ « المحقّق » إن شاء الله تعالى .

الثالث : « الشيخ برهان الدين محمّد بن محمّد بن عليّ الحمداني القزويني » نزيل الري ، عن الشيخ الجليل « سديد الدين محمود الحمصي » الآتي ذكره ، وعن الشيخ الجليل

---

۱ . بحار الأنوار ، ج ۱۰۷ ، ص ۶۲ .

« منتجب‌الدين أبي الحسن عليّ بن الشيخ أبي القاسم عبيدالله بن الشيخ أبي محمّد الحسن الملقّب بحسكا الرازي ابن الحسين بن الحسن بن الحسين بن عليّ‌بن موسى بن بابويه القمي » صاحب كتاب فهرست المعروف الّذي جمع فيه علماؤنا من عصر « الشيخ الطوسي » إلى عصره، وصار بمنزلة التذييل لفهرست الشيخ المسمّى بلقبه المنتجب، والأربعين عن الأربعين الدائر بين المحدّثين، ويروي عن ابن عمّه « الشيخ بابويه بن سعد بن محمّد بن الحسن بن الحسين بن بابويه » بغير واسطة.

وأمّا مشايخه الّذين يروي عنهم على ما يظهر من فهرسته وأربعينه فكثير يزيد على مئة لا يسع هذا المختصر لضبطهم، غير أنّا نشير إلى بعضهم:

[مشايخ الشيخ منتجب‌الدين]

الأوّل: الشيخ المفسّر الجليل « أبو الفتوح الرازي » صاحب التفسير.

الثاني: « أمين‌الإسلام أبو عليّ الطبرسي » صاحب مجمع البيان، ويأتي ذكر طرقهما في مشايخ « ابن شهرآشوب ».

الثالث: « السيّد أبو تراب مقدّم السادات المرتضى ابن الداعي بن القاسم الحسني » مؤلّف كتاب تبصرة العوام في المذاهب بالفارسيّة[١]، وكتاب الفصول، يروي عن « سلّار بن عبدالعزيز ».

الرابع: شيخ السادة « أبو حرب المجتبى ابنا الداعي بن القاسم الحسني » المحدّثان العاملان الفاضلان، كلاهما عن الشيخ الجليل « المفيد عبدالرحمن النيسابوري » عمّ الشيخ « أبي الفتوح الرازي » الآتي ذكره في ترجمته.

الخامس: الشيخ الجليل ابن عمّه « بابويه »، عن أبيه الفقيه الصالح الثقة « أبي المعالي سعد »، عن أبيه الفقيه « أبي جعفر محمّد »، عن أبيه الصالح الفقيه « ثقة‌الدين الحسن »، عن أبيه الجليل الفقيه العظيم الشأن « أبي عبدالله الحسين »، عن

---

١. وقيل: أصله بالعربية، وترجمه بعض الفضلاء بالفارسية « منه ».

والده شيخ الشيعة وعين الإماميّة «عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي ﷺ».

السادس: الشيخ الإمام «**قطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندي**» الآتي ذكره إن شاء الله تعالى.

السابع: السيّد الإمام «**أبو الرضا فضل الله بن عليّ الحسني الراوندي**» الآتي في مشايخ «ابن شهرآشوب».

الثامن: والده الشيخ الجليل الإمام الفقيه «**موفّق الدين أبو القاسم عبيدالله**»، عن والده الشيخ «شمس الإسلام ـ أو شمس الدين ـ أبي محمّد الحسن المعروف بحسكا» الفقيه الجليل المعروف الّذي يروي عنه «عماد الدين الطبري» في كتاب **بشارة المصطفى**، وهو كثير المشايخ وصاحب التصانيف المعتبرة.

وفي الرياض: حَسَكا ـ بفتح الحاء المهملة وفتح السين المهملة والكاف المفتوحة وبعدها ألف لينة ـ مخفّف حسن كيا، والكيا لقب له ومعناه بلغة [أهل دار المرزمن] جيلان ومازندران والري «الرئيس» ونحوه، ويستعمل في مقام المدح[1].

عن أبيه الفقيه الصالح «الحسين»، عن والده «ثقة الدين الحسن» إلى آخر ما مرّ، وعن عمّه «أبي جعفر محمّد جدّ بابويه» المتقدّم ذكره، وعن «شيخ الطائفة أبي جعفر الطوسي»، وعن الشيخ الجليل «سلار بن عبدالعزيز»، وعن الفقيه النبيل «القاضي ابن البرّاج».

السابع من مشايخ العلامة: «**جمال الدين أبو الفضائل السيّد الجليل أحمد بن السيّد الزاهد سعدالدين أبي إبراهيم موسى بن جعفر** ـ الّذي هو صهر «الشيخ الطوسي» على بنته كما سيأتي ـ ابن محمّد بن أحمد بن محمّد بن أحمد بن محمّد بن أبي عبدالله محمّد الملقّب بالطاووس ـ لحُسن وجهه وجماله، وقيل: لحسن صورته وقدماه غير مناسب لحُسن صورته ـ وهو ابن إسحاق ـ الّذي كان يصلّي في اليوم والليلة ألف ركعة ـ ابن الحسن بن محمّد بن سليمان بن داوود رضيع أبي عبدالله جعفر بن محمّد ﷺ

1. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ۱، ص ۱۷۲.

ابن الحسن المثنّى ابن الإمام الهمام الحسن السبط الزكيّ ﷺ »، فقيه أهل البيت وشيخ الفقهاء وملاذهم، صاحب التصانيف الكثيرة البالغة إلى حدود الثمانين الّتي منها كتاب البشرى في الفقه في ستّ مجلّدات وغير ذلك، وكلّما أطلق في مباحث الفقه والرجال «ابن طاووس» فهو المراد منه، توفّي ﷺ في سنة ٧٠٧، ويروي عن جماعة من المشايخ العظام الذين يروي عن أكثرهم أخوه السيّد الأجلّ «رضي الدين عليّ» أيضاً. وهم على ما عثرنا عليه سبعة:

[مشايخ ابن طاووس صاحب البُشرى]

الأوّل: السيّد الجليل «فخّار بن معد الموسوي».

الثاني: «الحسين بن أحمد السوراوي».

الثالث: «السيّد صفي الدين محمّد بن معد الموسوي» المتقدّم ذكره في مشايخ والد «العلّامة».

الرابع: «الشيخ نجيب الدين محمّد بن نما».

الخامس: «السيّد محيي الدين» ابن أخي «ابن زهرة» صاحب الغنية.

السادس: «أبو عليّ الحسين بن خشرم».

السابع: الفقيه «نجيب الدين محمّد بن غالب»، وقيل[1]: «محمّد بن أبي غالب»، عن الفقيه الصفيّ «محمّد بن معد الموسوي» ويأتي ـ إن شاء الله ـ ذكر طرقهم في مشايخ أخيه و«المحقّق».

الثامن من مشايخ «العلّامة الحلّي»: السيّد الأجلّ الأكمل «رضي الدين أبو القاسم وأبو الحسن عليّ بن سعد الدين موسى بن جعفر [آل] طاووس الحسيني»، وهو يروي عن جماعة صرّح بهم متفرقاً في مؤلفاته وغيره في إجازاتهم:

---

١. كما في فرحة الغري لولده غياث الدين، ص ٥٢.

[مشايخ ابن طاووس رضي‌الدين عليّ الحسيني]

الأوّل: العالم الصالح «الشيخ حسين بن محمّد السوراوي»، عن الشيخ الجليل «عمادالدين الطبري» صاحب بشارة المصطفى الآتي في مشايخ «شاذان بن جبرئيل القمي ﷺ».

الثاني: «أبو الحسن عليّ بن يحيى بن عليّ الفقيه الجليل الحنّاط» ـ بالحاء المهملة والنون المشدّدة ـ نسبة إلى بيع الحنطة، أو الخيّاط نسبة إلى الخياطة، وقال ﷺ في كتاب كشف اليقين: أخبرني بكتاب تفسير محمد بن العباس الماهيار الشيخ «عليّ بن يحيى الحافظ»، ولعلّه تصحيف الحنّاط أو الخيّاط، أو هو لقب مخصوص، وصرّح في الفلاح والفتح واليقين والجمال أنّه أجازه سنة تسع وستمئة (٦٠٩) انتهى[١].

عن جماعة:

[مشايخ ابن حنّاط]

منهم: «الشيخ عربي بن مسافر» الآتي في مشايخ «المحقّق».

ومنهم: «نصيرالدين عليّ بن حمزة بن الحسن الطوسي»، في الأمل: فاضل جليل له مصنّفات يرويها «عليّ بن يحيى الخيّاط»[٢].

ومنهم: «الشيخ عليّ بن نصرالله بن هارون المعروف جدّه بالكمال الحلّي» لم أعثر على طريقهما.

ومنهم: الشيخ المحقّق «محمّد بن إدريس الحلّي».

ومنهم: العالم النحرير «ابن بطريق الحلّي» ويأتي ذكر طرقهما.

ومنهم: «برهان‌الدين الحمداني القزويني» الّذي مرّ ذكره.

ومنهم: الشيخ المقري «جعفر بن أبي الفضل محمّد بن محمّد بن شعرة الجامعي».

---

١. كشف اليقين، ص٧٩؛ فلاح السائل، ص١٥؛ فتح الأبواب، ص٥١؛ جمال الأسبوع، ص٢٣.

٢. أمل الآمل، ج٢، ص١٨٦، وفي بعض النسخ: الحنّاط.

ومنهم: الشيخ الفقيه العالم «أبو طالب نصيرالدين عبدالله بن حمزة بن عبدالله بن حمزة بن الحسن بن عليّ بن النصير الطوسي»، وكان عظيم الشأن جليل القدر من أعيان علماء الإماميّة، صرّح بذلك صاحب المعالم في الإجازة الكبيرة[1]، وقرأ عليه تلميذه «محمّد بن الحسين القطب الكيدري» في شهور سنة ثلاث وسبعين وخمسمئة (٥٧٣)، عن الشيخ الإمام «عفيف‌الدين محمّد بن الحسين الشُّوهاني»، عن شيخه الفقيه «عليّ بن محمّد القمي»، عن شيخه «المفيد عبدالجبّار بن عبدالله المُقري»، عن «شيخ الطائفة» انتهى.

الثالث: الشيخ الفاضل الجليل «أبو السعادات أسعد بن عبدالقاهر بن أسعد الأصفهاني» العالم المعروف صاحب كتاب رشح الولاء في شرح دعاء صنمي قريش، قال في الفلاح: أخبرني في مسكني بالجانب الشرقي من بغداد الّذي أسكنني به الخليفة المستنصر في صفر سنة خمس وثلاثين وستمئة (٦٣٥)[2]، وفي الأمل: قرأ عليه «الخواجة نصيرالدين» و«ابن ميثم»[3]، عن الشيخ الإمام «عمادالدين أبي الفرج عليّ بن الشيخ الإمام قطب‌الدين أبي الحسين الراوندي» «الفقيه الثقة، عن والده «قطب الدين الراوندي» الآتي ذكره، وعن جماعة كثيرة نذكرهم في مشايخ «نجيب‌الدين ابن نما».

الرابع: «الشيخ نجيب‌الدين بن نما» ويأتي في مشايخ «المحقّق ﷺ».

الخامس: «السيّد شمس‌الدين فخّار بن معد الموسوي» الآتي ذكره.

السادس: «الشيخ تاج‌الدين الحسن بن الدربي» ويأتي طريقه في مشايخ «المحقّق».

السابع: «الشيخ صفي‌الدين محمّد بن معد الموسوي» الّذي مرّ ذكره في مشايخ والد «العلّامة».

الثامن: «الشيخ سديدالدين سالم بن محفوظ بن عزيزة بن وشّاح السوراوي الحلّي» الفقيه

---

١. بحار الأنوار، ج ١٠٩، ص ٢١.

٢. فلاح السائل، ص ١٥.

٣. أمل الآمل، ج ٢، ص ٣٣.

العالم العامل صاحب المنهاج في الكلام، الّذي قرأ عليه «المحقّق» علم الكلام وغيره، عن «الشيخ نجيب‌الدين يحيى بن سعيد الأكبر» إلخ، وهو جدّ «المحقّق» وسيأتي ذكره.

التاسع: «السيّد أبو حامد محيي الدين محمّد بن عبدالله بن زهرة الحسيني الإسحاقي» ابن أخي «ابن زهرة الحلبي» صاحب الغنية.

العاشر: «نجيب‌الدين محمّد السوراوي» كما في بعض الإجازات، ولكن في الرياض: «الشيخ يحيى بن محمّد بن يحيى بن الفرج السوراوي» كان فاضلاً صالحاً يروي عن «ابن شهرآشوب» ويروي «العلّامة» عن أبيه عنه، كذا أفاده الشيخ المعاصر في أمل الآمل[1]، وأقول: يروي «العلّامة» عن هذا الشيخ بتوسّط جماعة أخرى أيضاً:

[مشايخ الشيخ محمّد السوراوي]

منهم: «الشيخ أبو القاسم جعفر بن سعيد المحقّق الحلّي» و«السيّد جمال‌الدين [أحمد] بن طاووس» وغيرهما كلّهم عن هذا الشيخ، وهو يروي عن الشيخ الفقيه «الحسين بن هبة‌الله بن رطبة» أيضاً عن ولد «الشيخ الطوسي».

ثمّ قد وقع في أوائل غوالي اللئالي[2] لـ«ابن جمهور الأحسائي» أنّ والد العلّامة يروي عن «الشيخ نجيب‌الدين محمّد السوراوي»، عن «الشيخ هبة‌الله بن رطبة»، عن «الشيخ أبي عليّ الشيخ الطوسي»[3] وهو سهوٌ في سهو؛ إذ الصواب «يحيى بن محمّد السوراوي»، عن «الحسين بن هبة‌الله بن رطبة»، اللّهمّ إلّا أن يقال: إنّ والد العلّامة يروي عن الوالد والولد معاً، وكذا الشيخ «نجيب‌الدين محمّد السوراوي» أيضاً يروي عن الوالد والولد جميعاً فلاحظ وتأمّل[4]، انتهى.

---

۱. أمل الآمل، ج ۲، ص ۳۴۹.

۲. عوالي اللئالي، ج ۱، ص ۱۱.

۳. في رياض العلماء، ج ۵، ص ۳۷۶: «عن الشيخ عليّ ولد الشيخ الطوسي».

۴. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ۵، ص ۳۷۵ و ۳۷۶.

التاسع : من مشايخ آية الله « العلّامة الحلّي ﴿ﻗﺪﺱ ﴾ » : خاله الأكرم وأستاده الأعظم رئيس العلماء والفقهاء « الشيخ أبو القاسم نجم‌الدين جعفر بن الحسن بن يحيى بن سعيد الهُذلي الحلّي » الملقّب بـ« المحقّق » على الإطلاق ، توفّي في شهر ربيع الآخر سنة ستّ وسبعين وستمئة (٦٧٦) وقبره الشريف بالحلّة السيفيّة ، عليه قبّة عالية يزار ويتبرّك به ، وهو يروي عن جماعة من المشايخ العظام وفقهاء أهل البيت ﴿ﻉ﴾ :

[مشايخ نجم‌الدين جعفر المحقّق الحلّي]

الأوّل : والده « الشيخ حسن » عالم عظيم الشأن ، عن والده « الشيخ أبي زكريّا يحيى الأكبر ابن الحسن بن سعيد الحلّي » كان من أكابر الفقهاء في عصره ، عن الشيخ الفقيه « أبي محمّد عربي بن مسافر العبادي » وهو شيخ جليل كبير من أصحابنا ﴿ﺭﺡ﴾ ، وفي الأمل : فاضل جليل فقيه عالم يروي عن تلامذة « الشيخ أبي عليّ الطوسي » كـ« إلياس بن هاشم »[1] وغيره ، ويروي الصحيفة الكاملة عن « بهاء الشرف » بالسند المذكور في أوّلها[2] ، و« العَبادي » بفتح العين المهملة منسوب إلى عَبادة اسم قبيلة ، وهذا الشيخ يروي عن جماعة :

[مشايخ ابن مسافر العبادي]

الأوّل : الشيخ الجليل « عمادالدين الطبري » صاحب بشارة المصطفى ، ويأتي في مشايخ « ابن زهرة » .

الثاني : الشيخ الأمين « حسين بن طحّال » ويأتي في مشايخ « ابن نما » .

الثالث : الشيخ الفقيه الجليل « أبو عبدالله الحسين بن الشيخ جمال الدين هبةالله بن الحسين بن رطبة السوراوي » كان من أكبر مشايخ أصحابنا ﴿ﺭﺡ﴾ ، عن الشيخ الأجلّ « أبي عليّ بن شيخ الطائفة أبي جعفر الطوسي ﴿ﻗﺪﺱ ﴾ » .

---

١ . وفي الأمل الآمل : « إلياس بن هشام الحائري » .

٢ . أمل الآمل ، ج ٢ ، ص ١٦٩ .

الرابع : « الشيخ أبو محمّد إلياس بن محمّد بن هشام الحائري » العالم الفاضل الجليل ، عن الشيخ « أبي عليّ الطوسي ».

الثاني : السيّد الإمام العالم النحرير المعظّم « محيي الملّة والدين أبو حامد نجم الإسلام محمّد بن أبي القاسم عبدالله بن عليّ بن زهرة الحلبي » صاحب كتاب الأربعين الّذي ألّفه في حقوق الإخوان وغيرها ، وكانت أمّه بنت الشيخ الفقيه « محمّد بن إدريس » كما صرّح هو في بعض إجازاته ، يروي عن جماعة :

[مشايخ الحلبي صاحب الأربعين]

الأوّل : « رشيدالدين بن شهرآشوب المازندراني » الآتي ذكر اسمه الشريف إن شاء الله تعالى .

الثاني : عمّه الأكرم « السيّد عزّالدين أبو المكارم حمزة بن عليّ بن زُهرة الحسيني الحلبي » الفقيه الجليل المعروف صاحب الغنية وغيرها ، المتولّد في شهر رمضان سنة إحدى عشر وخمسمئة (٥١١) المتوفّى سنة خمس وثمانين وخمسمئة (٥٨٥) ، وهو وأبوه وجدّه وأخوه وابن أخيه من أكابر فقهائنا ، وبيتهم بيت جليل بحلب ، عن « أبي منصور السيّد الجليل محمّد بن الحسن بن منصور النقّاش » فاضل صالح فقيه ، عن « أبي عليّ بن شيخ الطائفة ».

[مشايخ ابن زهرة صاحب الغنية]

ويروي « السيّد أبو المكارم » أيضاً عن الشيخ العفيف الزاهد القاري « أبي عليّ الحسن بن الحسين المعروف بابن الحاجّب الحلبي » ، عن الشيخ الجليل « أبي عبدالله الحسين بن عليّ بن أبي سهل الزينوآبادي » بمشهد أمير المؤمنين عليه السلام ، عن الشيخ الفقيه « رشيدالدين عليّ بن زيرك القمي » ، والسيّد العالم « أبي هاشم المجتبى بن حمزة بن زهرة بن زيد الحسيني » ، عن « المفيد عبدالجبّار الرازي » الآتي .

ويروي أيضاً عن الفقيه « أبي عبدالله الحسين بن طاهر بن الحسين الصغري »[١] ،

١ . كذا في الأصل ، وفي خاتمة مستدرك الوسائل ، ج ٢١ ، ص ١١ : الصوري .

عن الشيخ العالم «أبي الفتوح الرازي» الآتي ذكره.

ويروي السيّد أيضاً عن الجليل والده «عليّ بن زهرة».

الثالث: والده «أبو القاسم عليّ» صاحب المؤلّفات الكثيرة، عن أخيه «أبي المكارم بن زُهرة».

الرابع: الفقيه «ابن إدريس» صاحب السرائر ويأتي ذكر طرق ابن إدريس إن شاء الله تعالى.

الخامس: الشريف الفقيه «عزّالدين أبو الحارث محمّد بن الحسن بن عليّ الحسيني العلوي البغدادي» كان من فضلاء عصره، عن الشيخ الفقيه «قطب الدين الراوندي».

السادس: الشيخ الأجلّ «شمس الدين أبو الحسين ـ أو أبو زكريا ـ يحيى بن الحسن بن الحسين بن عليّ بن محمّد بن بطريق الحلّي الأسدي» مؤلّف كتاب العمدة الّذي جمع فيه ما في «الصحاح الستّة» و تفسير الثعلبي ومناقب ابن المغازلي من مناقب أمير المؤمنين عليه السلام بحيث لم يغادر شيئاً من ذلك ولم يذكر فيه شيئاً من غيرها ولم يسبقه إلى هذا التأليف البديع أحد من أصحابنا، عن الشيخ الإمام «عمادالدين أبي جعفر محمّد بن أبي القاسم عليّ بن محمّد بن عليّ الطبري الآملي الكنجي»[1] العالم الجليل الفقيه النبيل صاحب كتاب بشارة المصطفى لشيعة المرتضى صلوات الله عليهما، في أربعة أجزاء على ما عثرنا على نسخ عديدة منه بعضها عتيقة، وفي الأمل: انّه سبعة عشر أجزاء[2]، وهو غريب.

وهذا الشيخ يروي عن جماعة:

[مشايخ الطبري]

أوّلها: «الشيخ أبو عليّ بن الشيخ الطوسي».

ثانيها: «شمس الدين أبي محمّد الحسن بن بابويه المعروف بحسكا» كما تقدّم في

---

١. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ١٣: الكجي.

٢. أمل الآمل، ج ٢، ص ٢٣٤.

مشايخ سبطه «منتجب الدين ﷺ».

ثالثها: الشيخ الأمين «أبو عبدالله محمّد بن أحمد بن شهريار الخازن» بمشهد أميرالمؤمنين ﷺ، كان صهر «الشيخ الطوسي» على ابنته، وإنّه ولد له منها «الشيخ أبو طالب حمزة» فكان «الشيخ الطوسي» جدّه الأُمي والشيخ «أبو عليّ» خاله[1].

[مشايخ الخازن]

وله مشايخ عديدة على ما يظهر من البشارة، كالشيخ الجليل «أبي جعفر الطوسي» والد زوجته، والشريف النقيب «أبي الحسن زيد بن ناصر العلوي»، عن الشريف «أبي عبدالله محمّد بن عبدالرحمن العلوي» صاحب كتاب التعازي، وكـ«أبي يعلى حمزة بن محمّد بن يعقوب الدهّان» كان من أكابر علمائنا، عن «أبي الحسن محمّد بن أحمد الجواليقي»، عن «أحمد بن محمّد بن الحسن بن الوليد»، وكالشيخ الفقيه «أبي عبدالله جعفر بن محمّد الدوريستي»، عن أبيه «محمّد بن أحمد»، عن «الصدوق ﷺ»، وكالشيخ «أبي الفرج محمّد بن أحمد بن محمّد بن عامر بن علان المعدّل» وغير هؤلاء ممّا لا حاجة إلى نقله[2].

رابعها: «الشيخ أبو البقاء إبراهيم بن الحسين بن إبراهيم الرقاء البصري».

خامسها: الشيخ الفقيه «أبو النجم محمّد بن عبدالوهّاب بن عيسى السمّان» الورع الفقيه.

سادسها: والده «أبو القاسم عليّ بن محمّد بن عليّ» الفقيه.

سابعها: «أبو اليقظان عمّار بن ياسر».

ثامنها: ولده «أبو القاسم سعد بن عمّار» يروي [هؤلاء الثلاثة][3] عن الشيخ الزاهد «إبراهيم بن أبي نصر الجرجاني»، عن السيّد الزاهد «محمّد بن حمزة الحسيني

---

١. كما في رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٢، ص ٣١٢.

٢. راجع بشارة المصطفى، ص ٢ و ١٧ و ٦٦ و...

٣. الزيادة من خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ١٥.

المرعشي ﷺ »، عن « أبي عبدالله الحسين بن بابويه » أخ « الصدوق ﷺ ».

تاسعها : « **الشريف أبو البركات عمر بن إبراهيم بن حمزة العلوي الزيدي** » في النسب والمذهب.

عاشرها : « **أبو غالب سعيد بن محمّد الثقفي الكوفيان** » كذا في البشارة وقال : أخبراني بها سنة (٥٦٠)، عن الشريف « أبي عبدالله محمّد بن عليّ بن عبدالرحمن العلوي » صاحب كتاب التعازي، عن أبيه[1]، وعن « عمر بن إبراهيم الكناني المُقري »[2]، وعن « محمّد بن الحسين السملي »، وعن « جعفر بن محمّد الجعفري » وغيرهم بأسانيدهم الموجودة في البشارة وفرحة الغري[3].

حادي عشرها : « **أبو محمّد الجبّار بن عليّ بن جعفر المعروف بحدقة الرازي** »، قال في البشارة: أخبرني بها بقراءتي عليه سنة ثمان عشر وخمسمئة (٥١٨)، عن « أبي محمّد عبدالرحمن بن أحمد بن الحسين النيشابوري » وهو عمّ الشيخ « أبي الفتوح الرازي » المفسّر الآتي في مشايخ « ابن شهرآشوب ».

ثاني عشرها : الشيخ الأديب « **أبو عليّ محمّد بن عليّ بن قرداش**[4] **التميمي** »، عن « أبي الحسين محمّد بن محمّد النقّاد الحميري ».

ثالث عشرها : الشيخ العالم « **محمّد بن عليّ بن عبدالصمد بن محمّد النيشابوري** » الآتي في مشايخ « ابن شهرآشوب ».

رابع عشرها : « **أبو طالب يحيى بن الحسن بن عبدالله الجواني الحسيني** »، عن الشيخ « أبي عليّ جامع بن أحمد الدهشاني »، عن الشيخ « أبي الحسن عليّ بن الحسين بن العبّاس »، عن « أبي إسحاق إبراهيم بن محمّد بن إبراهيم الثعالبي »، عن « أبي القاسم

---

١. بشارة المصطفى، ص ٥٠.

٢. في خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ١٦ بزيادة : «.. الكناني المقري، وعن محمّد بن عبدالله الجعفي، وعن أبي المفضّل محمّد بن عبدالله الشيباني، وعن زيد بن جعفر بن محمّد بن صاحب، وعن..».

٣. بشارة المصطفى، ص ٨٧.

٤. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ١٧ : قرواش.

يعقوب بن أحمد السرّي الفروضي»، عن «أبي بكر محمّد بن عبدالله بن محمّد»، عن «أبي القاسم عبدالله بن أحمد بن عامر الطائي» إلى آخر ما في صحيفة الرضا عليه السلام[1].

وهذا سند آخر غير الأسانيد الّتي ذكرها الأُستاد الأعظم ـ طاب ثراه ـ في الفائدة الثانية من خاتمة المستدرك فلاحظ[2].

الثالث من مشايخ «نجم الدين المحقّق رحمه الله»: شيخ الفقهاء في عصره «أبو إبراهيم ـ أو أبو جعفر ـ محمّد بن جعفر بن أبي البقاء هبةالله بن نما بن عليّ بن حمدون الحلّي الربعي المعروف بابن‌نما» على الإطلاق.

هذا الشيخ الجليل يروي عن جماعة:

[مشايخ ابن نما الحلّي]

الأوّل: «برهان‌الدين محمّد بن محمّد القزويني» المتقدّم ذكره.

الثاني: والده «جعفر بن نما»، عن الفقيه «ابن إدريس» ويأتي، وعن «الحسين بن رطبة» وقد مرّ، وعن أبيه الجليل «هبةالله بن نما الموصوف بالرئيس العفيف» فاضل عالم فقيه جليل[3]، عن الشيخين الجليلين «أبي عبدالله الحسين بن أحمد بن طحال المقدادي» و«إلياس بن هشام»، عن «أبي عليّ ابن الشيخ الطائفة رحمه الله».

الثالث: الشيخ الجليل السعيد المتبحّر «أبو عبدالله محمّد بن جعفر بن عليّ بن جعفر المشهدي الحائري المعروف بمحمّد بن المشهدي وابن المشهدي» مؤلّف مزار الكبير وبغية الطالب وغيرها، يروي عن جماعة من الأعلام صرّح ببعضها المحقّق «صاحب المعالم» في إجازته الكبيرة، وببعضها هو بنفسه في مزاره:

---

١. كما في بشارة المصطفى، ص ١٣١.

٢. لاحظ الفائدة الثانية من خاتمة مستدرك الوسائل، ج ١٩، ص ٢١٧ وما بعدها.

٣. كما في رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٥، ص ٣١٦.

[مشايخ ابن المشهدي]

أوّلهم: «شمس الدين يحيى بن البطريق» وقد مرّ.

ثانيهم: «عزّ الدين السيّد بن زهرة» وقد سبق.

ثالثهم: «مهذّب الدين الحسين بن ردّة» الّذي مرّ ذكره في مشايخ والد «العلّامة».

رابعهم: «سديد الدين شاذان بن جبرئيل القمي» الآتي في مشايخ «السيّد فخّار».

خامسهم: «أبو البقاء هبة الله بن نما» وقد تقدّم.

سادسهم: «أبو عبدالله الحسين بن جمال الدين هبة الله بن الحسين بن رطبة السوراوي» الفقيه الجليل الموصوف في الإجازات بكلّ جميل.

سابعهم: الشيخ الأمير الزاهد «أبو الحسين ـ ويقال أبو الحسن ـ ورّام بن أبي فراس ورّام بن حمدان بن عيسى بن أبي نجم بن ورّام بن حمدان بن خولان بن إبراهيم بن مالك بن الحارث الأشتر النخعي» العالم الفقيه الجليل المحدّث المعروف صاحب كتاب تنبيه الخاطر الملقّب بمجموعة ورّام المذكور في الإجازات، توفّي بالحلّة السيفيّة وهو منها، وكان وفاته ثاني محرّم سنة ٦٠٥، عن «سديد الدين محمود بن عليّ بن الحسن الحمّصي الرازي» العلّامة المتكلّم المتبحّر صاحب كتاب المنقذ من التقليد والمرشد إلى التوحيد المعروف بالتعليق العراقي الّذي هو في فنّ الكلام وغير ذلك من المؤلّفات.

وهذا الشيخ الجليل يروي عن الشيخ الإمام «موفّق الدين الحسين بن [أبي][1] الفتح الواعظ البكرآبادي الجرجاني» وهو فقيه صالح ثقة، عن الشيخ «أبي عليّ الطوسي».

ويروي «الشيخ ورّام» أيضاً عن السيّد الأجلّ الشريف «أبي الحسن عليّ بن إبراهيم العريضي العلوي الحسني»[2] كان من أجلّة علماء عصره ومشاهيرهم، عن «الحسين بن رطبة» وقد مرّ، وعن «الشيخ عليّ بن عليّ بن نما»، عن «أبي محمّد

---

١. الزيادة من فهرس منتجب الدين، ص٤٦.

٢. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص٢٦: الحسيني.

الحسن بن عليّ بن حمزة الأقساسي » من ولد الشهيد بن الشهيد « يحيى بن زيد » العالم الشاعر الأديب الشريف المعروف بـ«ابن الأقساسي».

ثامنهم: الشيخ العالم المُقري « أبو عبدالله محمّد بن هارون المعروف والده بالكمال ﷺ »[1].

تاسعهم: الشيخ الجليل « أبو محمّد نجم‌الدين عبدالله بن جعفر بن محمّد الدوريستي » العالم الفقيه المحدّث المعروف، عن جدّه « أبي جعفر محمّد بن موسى بن جعفر »، عن جدّه الجليل « جعفر بن محمّد » الآتي في مشايخ « شاذان بن جبرئيل القمي ﷺ ».

عاشرهم: الشيخ الفقيه « أبو جعفر بن أبي الفضل بن شعرة الجامعاني »، عن السيّد الجليل « بهاءالشرف » راوي الصحيفة الكاملة.

حادي عشرهم: والده « جعفر بن عليّ المشهدي »، عن السيّد « بهاء الشرف » المذكور.

ثاني عشرهم: « الشريف أبو القاسم بن الزكيّ العلوي »، عن السيّد المذكور ﷺ.

ثالث عشرهم: « الشريف أبو الفتح بن جعفريّة »، ووصفه « السيّد فخّار » في كتاب الحجة بقوله: الشريف « أبو الفتح محمّد بن محمّد بن الجعفريّة العلويّة الطوسي الحسيني الحائري »، عن الشيخ الفقيه « عماد الدين أبي القاسم الطبري »، وعن « الشريف أبي الحسن محمّد بن الحسن بن أحمد بن الحسن العلوي الحسيني »، عن « أبي عبدالله محمّد بن أحمد بن شهريار الخازن »، عن والده.

رابع عشرهم: « سالم بن قُبادوَيه » فاضل جليل القدر يروي كلاهما عن السيّد السند المذكور ﷺ.

خامس عشرهم: « السيّد عزّالدين شرفشاه بن محمّد الحسيني الأفطسي النيسابوري المعروف بزيارة الأفطسي » المدفون بالغريّ، عالم فاضل له نظم رائق ونثر لطيف، عن شيخه الفقيه « جمال‌الدين أبي الفتوح الرازي » الآتي.

سادس عشرهم: الشيخ المكين « أبو منصور محمّد بن الحسن بن المنصور النقّاش

---

۱. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ۲۱، ص ۲۶: المعروف بالكمال.

الموصلي »، عن « الشريف أبي الوفاء المحمّدي الموصلي »، عن « أبي عبدالله محمّد بن محمّد شيخنا المفيد ﷺ »، ويروي « أبو منصور النقّاش » عن « أبي عليّ الطوسي » كما تقدّم.

سابع عشرهم: الشيخ الفقيه « أبو عبدالله محمّد بن عليّ بن شهرآشوب » الآتي ذكره.

ثامن عشرهم: السيّد الأجلّ « جلال‌الدين عبدالحميد بن التقي عبدالله بن اُسامة العلوي الحسيني » وهو جدّ السيّد الأجلّ « بهاءالدين عليّ » صاحب أنوار المضيئة كما تقدّم، وكان من أكابر علماء الإماميّة، عن السيّد الأجلّ « السيّد فضل الله الراوندي » الآتي، وعن الشيخ المُقري « أبي الفرج أحمد بن حشيش القرشي »، عن الشيخ العدل الحافظ « أبي الغنائم محمّد بن عليّ بن ميمون القرشي »، عن « الشريف أبي عبدالله محمّد بن عليّ بن الحسن بن عبدالرحمن العلوي الحسني » صاحب كتاب التعازي وغيره.

تاسع عشرهم: الشيخ الجليل الفاضل « أبو الخير سعد بن أبي الحسن القرّاء ﷺ »، كذا وصفه « المشهدي » في مزاره[1]، عن الشيخ الفقيه « أبي عبدالله الحسين بن طحّال المقدادي » المتقدّم ذكره، عن « أبي عليّ الطوسي ﷺ ».

العشرون: الشريف الأجلّ العالم « أبو جعفر محمّد المعروف بابن الحمد النحوي » أجازه سنة ٥٧١.

الحادي والعشرون: « عمادالدين الطبري »، قال في المزار: أخبرنا الشيخ الفقيه العالم عمادالدين محمّد بن أبي القاسم الطبري » قراءة عليه وأنا أسمع في شهور سنة ثلاث وخمسين وخمسمئة (٥٥٣) بمشهد مولانا أميرالمؤمنين ﷺ[2]، عن الشيخ المفيد « أبي عليّ الطوسي ».

الثاني والعشرون: « الشيخ عربي بن مسافر » تقدّم ذكره في مشايخ « المحقّق ﷺ » و« هبةالله بن نما بن عليّ بن حمدون » وقد تقدّم ذكرهما.

---

١. المزار، ص ١٥٨.

٢. المزار، ص ٦٨٥.

الرابع من مشايخ «ابن نما ﷺ»: الشيخ الإمام «عمادالدين أبو الفرج عليّ بن الشيخ الإمام قطب‌الدين الراوندي» الفقيه الثقة، ويروي عنه جماعة كثيرة يظهر منها جلالة قدره، ومرّ ذكرهم متفرّقاً، وهو عن جماعة كثيرة:

[مشايخ عليّ بن قطب الراوندي]

أوّلهم: والده الإمام «قطب‌الدين الراوندي».

ثانيهم: «ضياءالدين السيّد فضل الله الراوندي».

ثالثهم: «جمال‌الدين الشيخ أبو الفتوح الرازي» المفسّر.

رابعهم: «سديدالدين محمود بن عليّ الحمصي».

خامسهم: «أمين‌الدين الفضل بن الحسن الطبرسي» صاحب مجمع البيان، ويأتي ذكر طرقهم.

الخامس من مشايخ «ابن نما ﷺ»: «أبو الحسن عليّ بن يحيى بن عليّ الخيّاط» الّذي مرّ ذكره في مشايخ «رضي‌الدين عليّ بن طاووس ﷺ».

الرابع من مشايخ «نجم‌الدين المحقّق الحلّي ﷺ»: السيّد السند النسّابة العلّامة «شيخ الشرف شمس‌الدين أبو عليّ فخّار بن معد الموسوي» وقد مرّ ذكر سلسلة آبائه في مشايخ «ابن معيّة» وهو من أكابر مشايخنا العظام، وهو مؤلّف كتاب الحجة على الذاهب إلى تكفير أبي طالب ﷺ، ويظهر منه مشايخه الّذي يروي عنهم:

[مشايخ فخّار بن معد الموسوي]

الأوّل: الشيخ الفقيه «عربي بن مسافر» وقد تقدّم.

الثاني: السيّد الأجلّ «عبدالحميد بن عبدالله التقي» الّذي مرّ في مشايخ «ابن المشهدي».

الثالث: الشيخ الجليل «أبو الفضل سديدالدين شاذان بن جبرئيل بن إسماعيل بن

أبي طالب القمي » نزيل المدينة ، العالم الفقيه الجليل صاحب المؤلّفات البديعة منها رسالة إزاحة العلّة في معرفة القبلة وغير ذلك ، وهو يروي عن جماعة :

[مشايخ ابن شاذان القمي]

أوّلهم : « عمادالدين أبو القاسم الطبري » صاحب البشارة، وقد تقدّم.

ثانيهم : أبوه الفاضل « جبرئيل بن إسماعيل » ، عن الشيخ « أبي الحسن محمّد بن محمّد البصري »[1] الفقيه الفاضل ، وله الكتاب المفيد في التكليف، عن « علم‌الهدى السيّد المرتضى ».

ثالثهم : الشيخ الفقيه « أبو محمّد ريحان بن عبدالله الحبشي » كان عالماً فقيهاً محدّثاً وهو بالديار المصريّة ، مات في حدود الستين وخمسمئة (٥٦٠)، عن « أبي الفتح محمّد بن عثمان الكراجكي » الآتي ذكره إن شاء الله تعالى ، وعن القاضي « عزّ الدين عبد العزيز بن أبي كامل الطرابلسي » العالم الفاضل المحقّق الفقيه ، عن « العلامة الكراجكي » وعن الجليل « أبي الصلاح تقي الدين نجم بن عبيدالله الحلبي » الفقيه النبيه المعروف خليفة « لشيخ الطائفة أبي جعفر الطوسي » في البلاد الشاميّة صاحب الكافي في الفقه وشرح الذخيرة، وكتاب تقريب المعارف، وهو المراد بـ« الحلبي » إذا أُطلق في كلمات الفقهاء ، وهو ﷺ يروي عن « السيّد المرتضى علم‌الهدى » و« الشيخ الطوسي ».

ويروي القاضي « عبدالعزيز بن أبي كامل » أيضاً عن سميّه اسماً ولقباً « عزّ الدين أبي القاسم عبد العزيز بن نحرير بن عبد العزيز بن البرّاج » الفقيه العالم الجليل القاضي في طرابلس الشام في مدّه عشرين سنة ، تلميذ « علم‌الهدى » و« شيخ الطائفة » ، وهو المراد بـ« القاضي » على الإطلاق في لسان الفقهاء ، وهو صاحب المهذّب والكامل والجواهر وشرح الجمل للسيّد والموجز وغيرها ، توفّي في شعبان سنة ٤٨١ ، وكان مولده ومنشأه بمصر ، عن « علم‌الهدى » وعن « شيخ الطائفة » وعن « أبي الصلاح الحلبي » وعن

---

١ . كذا في الأصل ، وفي خاتمة مستدرك الوسائل ، ج ٢١ ، ص ٣٤ : البصروي.

« أبي الفتح الكراجكي ».

رابعهم: الشيخ الفقيه « أبو محمّد عبدالله بن محمّد بن عمر العُمري الطرابلسي » من أجلّة علمائنا فاضل جليل القدر، عن القاضي « عبدالعزيز بن أبي كامل الطرابلسي » المتقدّم ذكره.

خامسهم: السيّد الجليل « أبو المكارم ابن زُهرة » صاحب الغُنية، وقد مرّ ذكر طرقه.

سادسهم: « الشيخ أبو محمّد حسن بن حُسولة بن صالحان القمي » الخطيب بالجامع العتيق، عن الشيخ الصدوق « أبي عبدالله جعفر بن محمّد بن أحمد بن العبّاس الدُّوريستي » العالم الجليل المعروف بيته آباءً وأبناءً بالفقاهة والفضل، عظيم الشأن كثير التصنيف والرواية، و« دوريست » قرية على فرسخين من الريّ.

وهذا الشيخ الجليل يروي عن جماعة:

[مشايخ الشيخ جعفر الدوريستي]

الأوّل: « الشيخ المفيد ﷺ ».

الثاني: « السيّد المرتضي ﷺ ».

الثالث: « السيّد الرضيّ ﷺ ».

الرابع: « الشيخ الطوسي ﷺ »، ويأتي ذكر طرقهم إن شاء الله تعالى.

الخامس: والده « محمّد بن أحمد » عن « أبي جعفر محمّد بن عليّ بن بابويه الصدوق ».

السادس: الشيخ الأقدم « أحمد بن محمّد بن عيّاش » صاحب كتاب الأغسال وكتاب مقتضب الأثر في عدد الأئمة الاثني عشر ﷺ.

السابع: والده الشيخ الجليل « محمّد بن أحمد بن العيّاش[1] بن الفاخر الدوريستي » الفقيه العالم الفاضل، عن الشيخ الأجلّ « أبي جعفر محمّد بن عليّ بن بابويه الصدوق ﷺ ».

---

۱. كذا في المصدر، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ۲۱، ص ۳۸: العباس، والصحيح ما في المتن.

سابعهم: «أبو جعفر محمّد بن موسى بن أبي عبدالله جعفر بن محمّد الدوريستي» المتقدّم، عن جدّه «أبي عبدالله» المذكور.

ثامنهم: السيّد السند «أحمد بن محمّد الموسوي» العالم الفاضل الجليل، عن «القاضي ابن القدامة»، عن السيّدين الجليلين «علم الهدى السيّد المرتضى» وأخيه «السيّد الرضي» طاب ثراهما.

تاسعهم: «الشيخ محمّد بن سراهنك» الفقيه، عن «عليّ بن عليّ بن عبد الصمد» الآتي في مشايخ «ابن شهرآشوب» إن شاء الله تعالى.

الرابع من مشايخ «فخّار بن معد الموسوي»: الشيخ الفقيه والمحقّق النبيه «فخرالدين أبو عبدالله محمّد بن أحمد بن إدريس الحلّي العجلي» العالم الجليل المعروف الّذي أذعن بعلوّ مقامه في العلم والفهم والتحقيق والفقاهة أعاظم الفقهاء في إجازاتهم وتراجمهم، توفّي سنة ثمان وتسعين وخمسمئة (٥٩٨).

وهذا الشيخ الجليل يروي عن جماعة:

[مشايخ ابن إدريس الحلّي]

منهم: «الشريف أبو الحسن عليّ بن إبراهيم العلوي العريضي» وقد مرّ في مشايخ «الورّام».

ومنهم: «الشيخ عربي بن مسافر العبادي» وقد مرّ أيضاً.

ومنهم: «السيّد أبو المكارم صاحب الغنية».

ومنهم: «الشيخ حسين بن رطبة» وقد مرّ ذكر طرقهما أيضاً.

ومنهم: الفقيه «عبدالله بن جعفر الدوريستي» عن جدّه «أبي جعفر محمّد بن موسى»، عن جدّه «أبي عبدالله جعفر بن محمّد الدوريستي».

ومنهم: «السيّد شرفشاه» عن «أبي الفتوح المفسّر الرازي» الآتي ذكره.

الخامس من مشايخ «الشيخ فخّار بن معد الموسوي»: الشيخ «أبو الفضل بن الحسين

الحلّي الأجدب ﷺ »، عن « الشريف أبي الفتح محمّد بن محمّد بن الجعفريّة العلويّة الطوسي الحسيني الحائري » وقد تقدّم في مشايخ « المشهدي ».

السادس: السيّد الصالح النقيب « أبو منصور الحسن بن معيّة العلوي الحسني »، عن الشيخ الفقيه « أبي محمّد عبدالله بن جعفر بن محمّد الدوريستي » المتقدّم ذكره.

السابع: السيّد النقيب « أبو جعفر يحيى بن محمّد بن أبي زيد العلوي الحسني النقيب البصري »، عن والده « أبي طالب محمّد بن محمّد بن أبي زيد النقيب الحسني البصري »، عن « تاج الشرف محمّد بن محمّد بن أبي الغنائم المعروف بابن السخطة العلوي الحسيني البصري النقيب ﷺ »، عن الشريف الشيخ الإمام العالم « أبي الحسن نجم‌الدين عليّ بن محمّد الصوفي العلوي العمري النسّابة الشجري » المعروف صاحب كتاب المجدي في أنساب الطالبيّين.

الثامن: الشريف النقيب « أبو طالب محمّد بن الحسن بن محمّد بن معيّة العلوي الحسيني ».

التاسع: « أبو العزّ محمّد بن عليّ الفويقي ».

العاشر: والده الجليل، قال في كتاب الحجة: إنّ أبي « معد بن فخّار بن أحمد العلوي الموسوي » حدّثني قال: أخبرني النقيب « أبو يعلى محمّد بن عليّ بن حمزة الإقسيسي العلوي الحسيني » بإسناده إلى « الواقدي ».

الحادي عشر: العالم الأجلّ « رضي‌الدين أبو منصور عميد الرؤساء هبة‌الله بن حامد بن أحمد بن أيّوب بن عليّ بن أيّوب الحلّي اللغوي » الإمام الفقيه الفاضل الجامع الأديب الكامل المعروف بـ« عميد الرؤساء ».

ثمّ إنّ المذكور في الأمل وغيره أنّه من جملة السادة[1]، واستشكل في الرياض بعدم تبيّن ذلك من كلام « ابن العلقمي » و« السيوطي » قال: ويحتمل الاشتباه في ذلك

---

١. أمل الآمل، ج ٢، ص ٣٤٢: السيّد عميد الرؤساء هبة الله بن حامد بن [أحمد] بن أيّوب، كان فاضلاً جليلاً، له كتب، يروي عنه السيّد فخّار.

بـ« السيّد عميد الرؤساء » الآخر[١]، انتهى.

وأمّا الآخر فهو « عميد الرؤساء أبو الفتح يحيى بن محمّد بن نصر بن عليّ » الّذي يروي عن « الشيخ المفيد » بواسطة واحدة، ويؤيّد عدم السيادة كلام المحقّق « صاحب المعالم » حيث قال في الإجازة الكبيرة: ويروي ـ يعني العلّامة ـ عن والده عن « السيّد فخّار »، عن « الشيخ أبي الحسين يحيى بن بطريق » والشيخ الإمام الضابط البارع « عميد الرؤساء هبةالله بن حامد بن أحمد بن أيّوب » جميع كتبهما ورواياتهما، انتهى[٢].

وقد ظهر من تضاعيف كلماتنا أنّه يروي عن « العميد » المذكور « أبو جعفر القاسم بن الحسن بن معيّة » والد « السيّد تاج الدين » والسيّد العلّامة « عبدالله بن زهرة الحلبي » والوزير « مؤيّدالدين ابن العلقمي » تلميذه و« السيّد فخّار » وغيرهم.

أمّا هو فيروي عن السيّد الأجلّ « بهاء الشرف نجم الدين أبي الحسن محمّد بن الحسن بن أحمد بن عليّ بن محمّد بن عمر بن يحيى بن الحسين النسّابة ابن أحمد بن المحدّث بن عمر بن يحيى بن الحسين ذي الدمعة بن زيد الشهيد ابن الإمام السجّاد عليه السلام » المذكور في أوّل النسخ المعروفة من الصحيفة الكاملة.

وقد روى عنه خلق كثير غير « عميد الرؤساء » كـ« ابن سكون » والشريف الأجلّ « نظام الشرف أبو الحسن بن العريضي العلوي » و« جعفر بن عليّ والد محمّد المشهدي » و« الشيخ هبة الله بن نما » والشيخ المُقري « جعفر بن أبي الفضل بن شعرة » والشريف « أبو القاسم بن الزكيّ العلوي » والشريف « أبو الفتح بن الجعفريّة » والشيخ « سالم بن قبادويه »[٣] والشيخ « عربي بن مسافر » وغيرهم، ومرّ ذكر الطرق إليهم.

الثاني عشر: من مشايخ الشيخ « فخّار بن معد الموسوي »: « **الشيخ أبو الحسن عليّ بن محمّد بن محمّد بن عليّ بن محمّد بن محمّد بن السكون الحلّي** » الفاضل العالم العابد الورع النحوي اللغوي الشاعر الفقيه المعروف بـ« ابن السكون » وهو الشيخ الثقة من علمائنا.

---

١. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٥، ص ٣٠٧ ـ ٣١٠.

٢. بحار الأنوار، ج ١٠٩، ص ٢٧.

٣. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٥١: قباروبه.

[في ذكر سند صحيفة الكاملة وفيه وثاقة ابن السكون الحلّي]

وذكر جماعة عن «الشيخ البهائي» أنّه القائل في أوّل الصحيفة: (حدّثنا)، وأنكر عليه «المحقّق الداماد» فقال: أمّا النسخة الّتي بخطّ «عليّ بن السكون» فطريق الإسناد فيها على هذه الصورة: أخبرنا «أبو الحسن عليّ بن محمّد بن إسماعيل بن أشناس البزّاز» قراءة عليه فاقرأ به[1]، قال: أخبرنا «أبو المفضل محمّد بن عبدالله بن عبدالمطّلب الشيباني» إلى آخر ما في الكتاب[2]، انتهى.

ولا ثمرة علميّة في تشخيص القائل، وما ذكراه من الترجيح غير معلوم، و«العميد» و«ابن السكون» كلاهما في طبقة واحدة وكلاهما من تلامذة «ابن العصّار اللغوي».

وسند الصحيفة الشائعة ينتهي إلى نسخة شيخنا «الشهيد»، وهو يرويها عن «السيّد تاج‌الدين محمّد بن قاسم بن معيّة» عن والده وهو يرويها عن كليهما، وكذا سائر طرق «الشهيد» المنتهية إلى «ابن نما» و«السيّد فخّار» و«السيّد عبدالله بن زُهرة الحلبي» فكلّهم يروونها عن كليهما، وكلاهما يروونها عن «السيّد بهاء الشرف».

هذا، وقال «السيّد الداماد»: ويروي «السيّد شمس‌الدين فخّار بن معد الموسوي» تلميذ «ابن إدريس» الصحيفة عن «ابن السكون» و«عميد الرؤساء» المذكورين، وكان في نسخة الصحيفة لـ«ابن السكون» اختلافات مع النسخ المشهورة.

وقد ضبط علماؤنا ـ قدّس الله أسرارهم ـ جميع اختلافات نسخها نقلاً عن خطّه الّذي وجده «الشيخ عليّ بن أحمد المعروف بالسديدي» وكذلك له اختلافات نسخ المصباح الكبير والمصباح الصغير كلاهما للشيخ «الطوسي»، وقد ضبط جماعة من الأصحاب هذه الاختلافات أيضاً نقلاً من النسخة الّتي كانت بخطّه فيهما جزاهم الله خيراً، انتهى.

---

١. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٥٢: فأقرّ به.

٢. رياض السالكين، ج ١، ص ٥٤.

الثالث عشر من مشايخه: السيّد السعيد الفقيه «أبو محمّد قريش بن السبيع بن مهنّا ابن السبيع العلوي الحسيني المدني» العالم الفاضل الجليل المحدِّث، وقد يعبّر عنه اختصاراً بـ«قريش بن مهنّا» وله كتب، عن الفقيه «الحسين بن رطبة»، عن «أبي عليّ الطوسي».

الخامس من مشايخ «أبي القاسم نجم الدين المحقّق»: «السيّد مجد الدين عليّ بن الحسن بن إبراهيم بن عليّ بن جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسن بن عيسى بن محمّد ابن عيسى بن عليّ العريضي» صاحب المسائل، عن أخيه الكاظم عليه السلام ابن جعفر الصادق عليه السلام المعروف بـ«السيّد مجدالدين العريضي»، عن «ابن المولى»، عن «الحسين ابن رطبة»، عن «الشيخ أبي عليّ»، عن والده «أبي جعفر الطوسي رحمه الله».

ويروي أيضاً «السيّد مجدالدين العريضي» عن «أبي طالب حمزة بن محمّد بن أحمد ابن شهريار الخازن»، عن «أبي عليّ»، عن والده.

السادس: الشيخ المتكلّم الفقيه البارع «سديدالدين سالم بن محفوظ بن عزيزة» الّذي مرّ ذكره في مشايخ «عليّ بن طاووس»، عن «نجيب الدين يحيى جدّ المحقّق» كما تقدّم، وعن «ابن رطبة»، عن «أبي عليّ بن رطبة»، عن «أبي عليّ الحسن بن محمّد»، عن والده «محمّد بن الحسن الطوسي رحمه الله»، ولا منافاة بين رواية «سديدالدين» عن «ابن رطبة» تارة بلا واسطة وأخرى معها، فتأمّل.

السابع: الشيخ الصالح «تاج الدين الحسن بن عليّ الدربي» عالم جليل القدر وهو من أجلّة العلماء وقدوة الفقهاء ومن مشايخ «المحقّق» و«السيّد رضي الدين عليّ بن طاووس».

ويروي هذا الشيخ عن جماعة:

[مشايخ الحسن بن عليّ الدربي]

الأوّل: «الشيخ عربي بن مسافر».

الثاني: «ابن شهريار الخازن» وقد سبق ذكرهما.

الثالث: «الشيخ محمّد بن عبدالله البحراني الشيباني».

الرابع: فخر الشيعة وتاج الشريعة البحر المتلاطم الزخّار الّذي ليس له ساحل، مُحيي آثار المناقب والفضائل «رشيد الملّة والدين أبو عبدالله محمّد بن عليّ بن شهرآشوب بن أبي نصر بن أبي الجيش السروي المازندراني» الفقيه المحدّث المفسّر المحقّق الجامع لفنون الفضائل صاحب كتاب المناقب الّذي هو من نفائس كتب الإماميّة، والظاهر المناقب الشائع الدائر في هذه الأعصار وقبلها ـ بل في عصر المجلسي ـ ليس هو الأصل بل هو مختصر منه اختصره «الحسين بن جبير» أو غيره، و«ابن جبير» صاحب نخب المناقب المذكور، ونهج الإيمان الّذي ذكر في ديباجته أنّه جمعه بعد الوقوف على ألف كتاب كما ذكره «الكفعمي» في بعض مجاميعه، وغيرهما، فاضل كامل عالم جليل، يروي عن «ابن شهرآشوب» بواسطة واحدة[1].

ولـ«ابن شهرآشوب» مؤلّفات حسنة غير المناقب منها كتاب الفصول في النحو، كتاب المكنون والمخزون وكتاب أسباب نزول القرآن وكتاب متشابه القرآن وكتاب الأعلام والطرائق في الحدود والحقائق وكتاب الحديدة، عاش مئة سنة إلّا عشرة أشهر، مات سنة ثمان وثمانين وخمسمئة (٥٨٨).

وهذا الحبر القمقام يروي عن جماعة من المشايخ العظام يعسر علينا إحصاؤهم فلنقتصر بذكر بعض الأعلام:

[مشايخ ابن شهرآشوب المازندراني]

الأوّل: الشيخ الجليل «أبو منصور أحمد بن عليّ بن أبي طالب الطبرسي» صاحب كتاب الاحتجاج المعروف والكافي في الفقه ومفاخر الطالبيّة وتاريخ الأئمّة وفضائل الزهراء عليها السلام، وهو عالم فاضل محدّث ثقة، عن السيّد العالم العابد «مهدي بن أبي حرب الحسيني المرعشي» العالم الفاضل الفقيه الورع، عن «الشيخ أبي عليّ»، عن والده «أبي جعفر الطوسي»،

---

١. كما في رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٢، ص ٣٩.

عن الصدوق «أبي عبدالله جعفر بن محمّد الدوريستي» المتقدّم في مشايخ «شاذان بن جبرئيل القمي».

الثاني: الشيخ العفيف «أبو جعفر محمّد بن الحسن[1] الشوهاني» نزيل مشهد الرضا عليه السلام، فقيه صالح، ويروي عنه أيضاً «أبو جعفر محمّد بن عليّ الطوسي»، عن الشيخين الجليلين «أبي عليّ الطوسي» و«أبي الوفا عبدالجبّار بن عليّ المقري الرازي» الآتي.

الثالث: «الشيخ محمّد بن عليّ بن الحسن الحلبي».

الرابع: الشيخ «ركن‌الدين أبو الحسن عليّ بن عليّ بن عبدالصمد السبزواري النيسابوري التميمي» الفاضل العالم المحدّث، وهو الّذي ينتهي إليه رواية حرز الجواد المشهور صلوات الله على صاحبه، والموجود في أكثر الإجازات والروايات «عليّ بن عبدالصمد»، والظاهر أنّه من باب الاختصار والنسبة إلى الجدّ، فإنّه من مشاهير الرواة، ويأتي أنّ «القطب الراوندي» يروي عنه أيضاً وصرّح في قصص الأنبياء [بذلك] وقال: أخبرني الشيخ الصدوق «عليّ بن عليّ بن عبدالصمد النيشابوري»[2].

الخامس: أخوه الجليل «محمّد بن عليّ بن عبدالصمد» عالم فاضل جليل القدر، ويروي كلاهما عن الشيخين الجليلين «أبي عليّ الطوسي» و«أبي الوفاء الرازي»، وعن والدهما «أبي الحسن عليّ»، عن والده الجليل «عبدالصمد بن محمّد التميمي».

وهذا الشيخ واسع الرواية كثير المشايخ كما يظهر من الجزء الرابع من بشارة المصطفى، ويظهر منه ومن غيره أنّه يروي عن «الشيخ الصدوق أبي جعفر محمّد بن عليّ بن بابويه» فهو في درجة «المفيد رحمه الله» فعدُّ سائر مشايخه الموجودة في البشارة خارج عن وضع هذا المختصر، وقد جمع جملة منها في الرياض[3] من أرادها راجعها.

ويروي «أبو الحسن عليّ بن عبدالصمد» أيضاً عن «السيّد أبي البركات عليّ بن

---

١. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٦١: الحسين الشوهاني.

٢. قصص الأنبياء، ص ٣.

٣. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٣، ص ١٢٥ ـ ١٢٧.

الحسين الحسيني الجوري ـ بالراء غير المعجمة ـ المعروف بالسيّد أبي البركات الجوري» عالم فاضل جليل.

السادس: والده «**الشيخ عليّ بن شهرآشوب**» العالم الفاضل الفقيه المعروف، عن الشيخين المتقدّمين[1]، وعن والده «شهرآشوب» الفاضل المحدّث، عن «الشيخ أبي جعفر الطوسي».

السابع: جدّه الجليل «**شهرآشوب**» كما نصّ عليه في أوّل المناقب[2].

الثامن: الشيخ الجليل «**أبو الفتّاح أحمد بن عليّ الرازي**» العالم العامل الفقيه، عن الشيخين السابقين.

التاسع: الشيخ العالم الرّشيد «**أبو سعيد عبدالجليل بن عيسى بن عبدالوهّاب الرازي**» المتكلّم الفقيه أستاذ الأئمّة في عصره، له مقامات ومناظرات مع المخالفين مشهورة، وله تصانيف أصوليّة، عن الشيخين المذكورين.

العاشر: «**السيّد أبو الفضل الداعي بن عليّ بن الحسن الحسيني**» وقد يعبّر عنه بـ«أبي الفضل الداعي» كان عالماً فاضلاً، عن الشيخين السابقين.

الحادي عشر: الشيخ الفاضل الجليل «**أبو المحاسن مسعود بن عليّ بن محمّد الصواني**»[3] وعن «عليّ بن عبدالصمد التميمي» عنهما أيضاً.

الثاني عشر: «**الشيخ أبو عليّ محمّد بن الفضل الطبرسي**» العالم الصالح العابد، عنهما أيضاً.

الثالث عشر: الشيخ الجليل الفقيه «**الحسين بن أحمد بن طحال**» المتقدّم ذكره.

الرابع عشر: فخر العلماء الأعلام أمين الملّة والإسلام «**أبي عليّ الفضل بن الحسن بن الفضل الطبرسي**» المفسّر الفقيه الجليل الكامل النبيل صاحب تفسير مجمع البيان والآداب الدينيّة وأعلام الورى والجوامع وكنوز النجاح وعمدة الحضر وغيرها، ووصفه بعض العلماء

---

١. أي: أبي عليّ الطوسي وأبي الوفاء الرازي.

٢. المناقب، ج ١، ص ٩ و ١٠.

٣. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٦٨: الصوافي.

بالشهيد[١] ولا نعلم كيفية شهادته ولعلّها كان بالسمّ.

ثمّ إنّه انتقل من المشهد الرضوي إلى سبزوار سنة ثلاث وعشرين وخمسمئة (٥٢٣) وانتقل بها إلى دار الخلود سنة ثمان وأربعين وخمسمئة (٥٤٨)[٢] وقبره الشريف في المقبرة المعروفة بقتلگاه في المشهد الرضوي معروف يزار ويتبرّك به.

وهذا الشيخ الجليل يروي عن جماعة:

[مشايخ الطبرسي صاحب مجمع البيان]

الأوّل: «**الشيخ أبو عليّ الطوسي**».

الثاني: الشيخ المفيد «**أبو الوفاء عبدالجبّار الرازي**» الآتي ذكره إن شاء الله.

الثالث: الشيخ الأجلّ «**الحسن بن الحسين بن الحسن بن بابويه القمي الرازي**» جدّ الشيخ «منتجب الدين» المتقدّم ذكره.

الرابع: الشيخ الإمام «**موفّق الدين الحسين بن الفتح الواعظ البكرآبادي الجرجاني**»، عن «أبي عليّ الطوسي».

الخامس: «**السيّد محمّد بن الحسين الحسيني القصبي الجرجاني**»، عن «الشريف أبي الحسين طاهر بن محمّد الجعفري»، عن «ابن عيّاش».

السادس: الشيخ الإمام السعيد الزاهد «**أبو الفتح عبدالله بن عبدالكريم بن هوازن القشيري**» الّذي روى عنه صحيفة الرضا عليه السلام.

السابع: «**الشيخ أبو الحسن عبيدالله [بن] محمّد بن الحسين البيهقي**» فاضل عالم محدّث من كبار الإماميّة.

الخامس عشر من مشايخ «ابن شهرآشوب»: الشيخ الإمام السعيد قدوة المفسّرين «**جمال الدين أبو الفتوح الحسين بن عليّ بن محمّد بن أحمد الخزاعي الرازي النيشابوري**»

---

١. كما في رياض العلماء، ج ٤، ص ٣٤٠.

٢. نقد الرجال، ج ٤، ص ١٩.

الفاضل العالم الفقيه المفسّر الأديب العارف الكامل المعروف بـ« أبي الفتوح الرازي » المنتهي نسبه الشريف إلى « عبدالله [بن] بديل بن ورقاء الخزاعي » الّذي كان أبوه من الصحابة ، الّذي كان جهوريّ الصوت ، وأمره رسول الله ﷺ بمنى في حجّة الوداع أن ينهى الناس عن الصيام أيّام منى .

و« عبدالله » أيضاً من الصحابة ومن السابقين الراجعين إلى أميرالمؤمنين ﷺ والمستشهدين بين يديه في صفّين بعد أن بالغ في الخدمة وأبلى ببلاء عظيم ، وتفسيره يقرب من مئة وخمسين ألف بيت ، وهو وإن كان بالفارسيّة إلاّ أنّه حاوٍ لكلّ ما تشتهيه الأنفس وتقرّ به الأعين ، ومن نظر إليه وتأمّل في مجمع البيان للطبرسي يجده كالمختصر منه ، وقيل : « الفخر الرازي » في تفسيره الكبير أيضاً قد أخذ عنه وبنى عليه أساسه ، ولكن لأجل دفع الانتحال أضاف إليه بعد تشكيكاته[1] .

وله مؤلّفات أُخرى منها شرح الشهاب الداخل كالتفسير في فهرست البحار ، وقبره الشريف في صحن « السيّد حمزة بن موسى بن جعفر ﷺ » في قرب مزار « عبدالعظيم الحسني ﷺ » وعليه اسمه ونسبه بخطٍّ قديم .

وهذا الشيخ يروي عن جماعة :

[مشايخ أبي الفتوح الرازي]

الأوّل : الشيخ المفيد « أبو الوفاء عبدالجبّار الرازي ﷺ » الآتي .

الثاني : والده « الشيخ عليّ بن محمّد » فاضل جليل ، عن والده الشيخ الجليل المفيد « أبي سعيد محمّد بن أحمد بن الحسين النيسابوري » ثقة عين حافظ ، له تصانيف منها : الروضة الزهراء في مناقب فاطمة الزهراء ﷺ وكتاب التفهيم في بيان التقسيم ، والرسالة الواضحة في بطلان دعوى الناصبة وكتاب منى الطالب في إيمان أبي طالب ﷺ وكتاب المولى وكتاب الأربعين عن الأربعين في فضائل أميرالمؤمنين ﷺ ويظهر من الأربعين أنّ له مشايخ كثيرة من الخاصّة والعامّة نشير إلى نبذة من الطائفة الأُولى :

---

۱ . مجالس المؤمنين ، ج ۱ ، ص ۴۹۰ .

منهم: والده الشيخ الجليل «أبو بكر أحمد بن الحسين بن أحمد النيسابوري الخزاعي» صاحب الأمالي في الأخبار في أربع مجلّدات، وعيون الأحاديث، والروضة في الفقه، والسنن والمفتاح في الأصول، والمناسك، عن السيّدين الأعظمين «المرتضى» و«الرضي» والشيخ «أبي جعفر الطوسي» و«السيّد أبي محمّد زيد بن عليّ بن الحسين الحسني» العالم العامل الفقيه.

ومنهم: الشيخ الصائن «أبو القاسم عبدالعزيز بن محمّد بن عبدالعزيز الإمامي النيسابوري» فقيه عصره، له تصانيف في الأصولين.

ومنهم: الشيخ العدل «المحسن بن الحسين بن أحمد النيسابوري الخزاعي» عمّ الشيخ المفيد «عبدالرحمن النيسابوري» ثقة حافظ واعظ، وكتبه: الأمالي في الأحاديث، وكتاب السير وكتاب إعجاز القرآن وكتاب بيان من كنت مولاه وغيره.

ومنهم: «السيّد أبو الخير داعي بن الرضا بن محمّد العلوي الحسيني»، فاضل محدّث، له كتاب آثار الأبرار وأنوار الأخيار في الأحاديث.

ومنهم: أخوه الشريف «أبو إبراهيم ناصر بن الرضا بن محمّد بن عبدالله العلوي الحسيني» فقيه ثقة صالح محدّث، له كتاب في مناقب آل الرسول ﷺ، وكتاب أدعية زين العابدين ؛، ويظهر من الأربعين أنّه يروي عن «قاضي القضاة عبدالجبّار» السابق.

ومنهم: الوزير السعيد «ذوالمعالي زين الكفاة أبو سعد منصور بن الحسين الآبي» عالم فاضل فقيه.

ومنهم: الشيخ «أبو عبدالله الحسن بن الحسين بن بابويه» المتقدّم في مشايخ «الشيخ منتجب الدين».

أقول: قال الأستاد الأعظم ؛: ولنكتفِ من مشايخه الذين هم في الأربعين أربعون بما ذكرنا[1].

الثالث: عمّ والده الشيخ الجليل المفيد الحافظ «أبو محمّد عبدالرحمن بن الشيخ

---

١. خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٧٩.

أبي بكر أحمد النيسابوري الخزاعي » نزيل الري الفاضل الكامل العالم المتبحّر، سافر في البلاد شرقاً وغرباً، وسمع الأحاديث عن المؤالف والمخالف، وله تصانيف منها سفينة النجاة في مناقب أهل البيت ﷺ، العلويّات، الرضويّات، والأمالي، وعيون الأخبار، ومختصرات في المواعظ والزواجر.

الرابع: « الشيخ أبو عليّ الطوسي ﷺ ».

الخامس: القاضي الفاضل « الحسن الأسترآبادي » ويأتي في مشايخ « ابن شهرآشوب ».

السادس عشر من مشايخ « ابن شهرآشوب »: الشيخ الإمام « أبو الحسين سعيد بن هبةالله بن الحسن الراوند[ي] المعروف بالقطب الراوندي » العالم المتبحّر الفقيه المحدّث المحقّق صاحب المؤلّفات الرائقة النافعة الشائعة كـالخرائج وقصص الأنبياء وفقه القرآن ولبّ اللباب والدعوات وشرحه على نهج البلاغة وغير ذلك، وليس هو أوّل الشرّاح كما زعمه صاحب الرياض[1] بل أوّل من قرع هذا الباب ورام كشف النقاب عن وجه كلام هو فوق كلام المخلوق ودون كلام ربّ الأرباب « أبو الحسن البيهقي » المعروف وهو موجود إلى الآن.

ولهذا الشيخ الجليل مشايخ كثيرة نشير إلى جملة منها:

[مشايخ قطب الراوندي]

الأوّل: « الشيخ أبو عليّ الطبرسي » صاحب مجمع البيان.

الثاني: « عمادالدين محمّد بن أبي القاسم الطبري » صاحب البشارة.

الثالث: « السيّد مرتضى بن الداعي الرازي » صاحب تبصرة العوام.

الرابع: أخوه « السيّد مجتبى » وقد تقدّما في مشايخ « الشيخ منتجب الدين ».

الخامس: « أبو الحسن عليّ بن عليّ بن عبدالصمد التميمي ».

---

١. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٢، ص ٤٢١.

السادس: أخوه «محمّد بن عليّ» وقد مرّا في مشايخ «ابن شهرآشوب».

السابع: «السيّد أبو البركات محمّد بن إسماعيل الحسيني المشهدي» الفقيه المحدّث، ويروي «السيّد أبو البركات» أيضاً عن الشيخ الإمام «محيي الدين أبي عبدالله الحسين بن المظفّر بن عليّ الحمداني» نزيل قزوين، ثقة وجه كبير، قرأ على الشيخ الموفّق «أبي جعفر الطوسي» جميع تصنيفاته مدّة ثلاثين سنة بالغريّ على ساكنها السلام، وله تصانيف كثيرة، وهو المعروف «بالحمداني القزويني ﷺ».

الثامن: «الشيخ أبو جعفر محمّد بن عليّ بن المحسن الحلبي» الفقيه الصالح، أدرك «الشيخ أبا جعفر الطوسي» وروى عنه، وعن «ابن البرّاج» وقرأ عليه السيّد الإمام «أبو الرضا» والشيخ الإمام «قطب الدين أبو الحسين» الراونديان.

التاسع: «الشيخ أبو نصر الغاري» في الرياض: كان من أجلّة مشايخ «السيّد فضل الله الراوندي» كما سيأتي إن شاء الله تعالى، قال: والغاري كما وجدته بخطّه الشريف بالغين المعجمة والراء المهملة، ولعلّه نسبة إلى الغار وهي قرية من قرى الأحساء وهي معمورة إلى الآن وقد دخلتها وكان فيها في الأغلب جماعة من العلماء[1]، انتهى.

وقال «القطب الراوندي» في قصص الأنبياء: أخبرني «أبو نصر الغاري» عن «منصور العكبري» وهو الشيخ الأجلّ الصدوق «أبو منصور محمّد بن أبي نصر محمّد بن أحمد بن الحسين بن عبدالعزيز العكبر المعدّل» المذكور بهذا الوصف والنسب في أوّل الصحيفة الكاملة بعد «أبي عبدالله محمّد بن أحمد بن شهريار الخازن» الراوي عنه.

ويروي عنه عن «أبي الفضل محمّد بن عبدالله بن المطلب الشيباني» كما فيها، وعن «السيّدين المرتضى والرضيّ ﷺ» كما صرّح به «القطب الراوندي» في القصص[2].

العاشر: «الشيخ أبو القاسم بن كميح» فاضل عالم كامل، يروي عن «المفيد» ويروي عنه «ابن شهرآشوب»[3]، عن «الشيخ أبي [عبدالله] جعفر الدوريستي»، عن

---

١. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٥، ص ٥٢٣.

٢. قصص الأنبياء، ص ٩٦.

٣. كما في رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٥، ص ٥٠٢.

«المفيد ﷺ»[1].

الحادي عشر: الأستاد «أبو جعفر محمّد بن المرزبان»، عن «الشيخ أبي عبدالله جعفر الدوريستي»، عن أبيه، عن «الصدوق ﷺ».

الثاني عشر: «الشيخ أبو عبدالله الحسين المؤدّب القمي» عن «جعفر الدوريستي».

الثالث عشر: «الشيخ أبو سعد الحسن بن عليّ الأرآبادي».

الرابع عشر: «الشيخ أبو القاسم الحسن بن محمّد الحديقي»، كلاهما عن «أبي عبدالله جعفر الدوريستي ﷺ».

الخامس عشر: «الشيخ أبو الحسين أحمد بن محمّد بن عليّ بن محمّد المرشكي».

السادس عشر: «الشيخ هبةالله بن دعويدار» فاضل عالم جليل الشأن.

السابع عشر: «السيّد عليّ بن أبي طالب السليقي» كلّهم عن الفقيه الجليل «أبي عبدالله جعفر بن محمّد الدوريستي».

الثامن عشر: «الشريف أبو السعادات هبةالله بن عليّ بن محمّد بن عبدالله بن حمزة بن محمّد بن عبدالله بن أبي الحسن بن عبدالله الأيمن بن عبدالله بن الحسن بن جعفر بن عبدالرحمن بن قاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن بن عليّ بن أبي طالب ﷺ المعروف بابن الشجري البغدادي» المتولّد في سنة خمس وأربعمئة (۴۰۵) والمتوفّى في يوم الخميس لعشر بقين من شهر رمضان سنة اثنين وأربعين وخمسمئة (۵۴۲)، كان من أكابر علماء الإماميّة ومشايخهم ومن أئمّة النحو واللغة وأشعار العرب وأيّامها، صاحب الأمالي الّذي ألّفه في أربعة وثمانين مجلساً، عن «أبي عبدالله جعفر بن محمّد الدوريستي» بطرقه السابقة، وعن «ابن قدامة»، عن «السيّد الرضي ﷺ».

التاسع عشر: «الشيخ أبو المحاسن مسعود بن عليّ بن محمّد الصوابي» المتقدّم ذكره.

العشرون: الأستاد «أبو جعفر بن كميح» أخو الأستاد «أبي القاسم» المتقدّم ذكره، الفقيه الفاضل الجليل يروي عن أبيه «كميح»، في الرياض: فاضل عالم جليل من أعاظم

---

۱. كما في قصص الأنبياء، ص۱۰۵.

علماء الأصحاب، عن «القاضي ابن البرّاج»[1] وقد تقدّم.

الواحد والعشرون: السيّد الجليل **«ذوالفقار بن أحمد الحسيني»** الآتي في مشايخ «السيّد فضل‌الله الراوندي».

الثاني والعشرون: **«الشيخ عبدالرحيم البغدادي المعروف بابن الإخوة»**، عن السيّدة النقيّة «بنت السيّد المرتضى» وهي كانت فاضلة جليلة تروي عن عمّها «السيّد الرضي» جامع كتاب نهج البلاغة.

ويروي عن «ابن الإخوة» أيضاً «عمادالدين عليّ بن الامام قطب الدين»، ففي إجازة «صاحب المعالم» في طرق «نجم‌الدين جعفر بن نما»: ويروي جميع كتب «المرتضى» أيضاً عن والده، عن الشيخ «عليّ بن قطب‌الدين الراوندي»، عن شيخه وأستاده الإمام «أبي الفضل عبدالرحيم بن أحمد بن الاخوة البغدادي» عن «الشيخ أبي غانم العصمي الهروي» الشيعي الإمامي، عنه رحمه الله تعالى[2].

الثالث والعشرون: الشيخ الجليل **«أبو جعفر محمّد بن عليّ النيشابوري»** الآتي في مشايخ «السيّد الراوندي» روى عنه في دعواته[3]، وله ولدان فاضلان: أحدهما: «الشيخ نصيرالدين أبو عبدالله الحسين الشهيد» وقد مرّ في ترجمة «الشهيد الثاني ﷺ»، والثاني: الشيخ الإمام «عمادالدين أبو الفرج عليّ» وقد مرّ في مشايخ «عليّ بن طاووس»، وكان والده وجدّه أيضاً من العلماء، ولم أجد تاريخ وفاته، إلّا أنّ فراغه من تأليف فقه القرآن كان سنة ۵۶۲، وقبره الشريف في قم في قريب من مزار السيّدة فاطمة ﷺ معروف يزار ويتبرّك.

السابع عشر من مشايخ «ابن شهرآشوب»: الأستاد «أبو جعفر ﷺ».

---

۱. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ۵، ص ۴۳۱: فقيه فاضل، من مشايخ «ابن شهرآشوب»، ويروي «أبو جعفر» هذا عن أبيه، عن «القاضي ابن البرّاج»، عن «الشيخ المفيد»، كذا قاله «ابن شهرآشوب» في أوائل كتاب مناقبه، وهو أخو الشيخ «أبي القاسم بن كميح» الّذي هو أيضاً من مشايخ «ابن شهر آشوب».

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۹، ص ۴۷.

۳. دعوات الراوندي، ص ۲۰۵.

الثامن عشر: العالم الأستاد «أبو القاسم ابناكميح»، عن أبيهما، عن «ابن البرّاج»، عن «الشيخ»، ومن طريق «أبي جعفر الطوسي» أيضاً عنه.

التاسع عشر: السيّد الجليل «المُنتهى بن أبي زيد بن كيابكي الكجي الجرجاني» العالم الفقيه، عن أبيه «أبي زيد».

في الرياض: هو «السيّد عبدالله بن عليّ كيابكي ابن عبدالله بن عيسى بن زيد بن عليّ الحسيني الكجي الجرجاني» الّذي يروي عنه ولده «السيّد المنتهى ابن أبي زيد»، وهو يروي عن «السيّد المرتضى» و«السيّد الرضي»[1].

العشرون: «السيّد أبو الصمصام» الآتي في مشايخ «السيّد الراوندي».

الواحد والعشرون: القاضي «السيّد ناصحالدين أبو الفتح عبدالواحد بن محمّد المحفوظ بن عبدالواحد بن محمّد بن عبدالواحد التميمي الآمدي».

في الرياض: فاضل عالم محدّث إمامي شيعيّ[2]، له غور الحكم ودرر الكلم يذكر فيه أمثال أميرالمؤمنين عليه السلام، وقد شرح كتابه الغرر والدرر العالم المحقّق «جمالالدين الخوانساري» بالفارسيّة بأمر سلطان عصره «الشاه سلطان حسين الصفوي» في مجلّدين كبيرين رزقنا الله تعالى زيارته.

الثاني والعشرون: «القاضي عمادالدين أبو محمّد حسن الأسترآبادي» العالم الفقيه الجليل، وكان أيضاً من مشايخ «السيّد فضل الله الراوندي»، ويظهر من المناقب أنّه يروي عن «القاضي أبي المعالي أحمد بن عليّ بن قدامة» قاضي الأنبار[3].

---

۱. قد ورد في رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج۳، ص۲۲۹ ما هذا نصّه: «السيّد أبو زيد عبدالله بن عليّ الكيابكي بن عبدالله بن عيسى بن زيد بن عليّ الكجي الحسيني الجرجاني»، الفقيه الجليل الفاضل العالم المعروف بـ«السيّد أبي زيد الكيابكي»، يروي عن «السيّد المرتضى» و«السيّد الرضي»، ويروي عنه ولده «السيّد المنتهى بن أبي زيد» ـ المترجم في ج۵، ص۲۱۸ ـ ويروي «ابن شهر آشوب» عن ولده «السيّد المنتهى» المذكور.

۲. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج۳، ص ۲۸۱ ـ ۲۸۴.

۳. المناقب، ج۱، ص۱۲.

وفي الأمل: فاضل فقيه جليل، يروي عن «المفيد» و«المرتضى» و«الرضي»[١]، توفّي في سنة ثمانين وأربعمئة (٤٨٠) في خلافة «المُقتدي».

الثالث والعشرون: الشيخ الشهيد السعيد العالم النبيل الفقيه الثقة «**أبو عليّ محمّد بن الحسن بن عليّ بن أحمد بن عليّ الحافظ الواعظ الفارسي النيسابوري**» المدعوّ تارةً بـ«الفتّال» وأخرى بـ«[ابن] الفارسي» والمنسوب إلى أبيه «الحسن» مرّة وإلى جدّه «عليّ» ثانية وإلى جدّه «أحمد» ثالثة، والكلّ تعبير عن شخص واحد كما يظهر بالتأمّل في عبارة «ابن شهرآشوب» في **المناقب**[٢]، وصرّح به أيضاً صاحب **البحار**[٣] وغيره، وهو مؤلّف كتاب **روضة الواعظين** المعروف، وكتاب **التنوير في التفسير**، عن «الشيخ أبي جعفر الطوسي»، وعن أبيه «الحسن بن عليّ»، عن «السيّد المرتضى».

الرابع والعشرون: السيّد العالم «**مهدي بن أبي حرب الحسيني**» شيخ «الطبرسي صاحب **الاحتجاج**».

الخامس والعشرون: العالم المتبحّر «**أبو الحسن ـ أو الحسن ـ ابن الشيخ أبي القاسم بن الحسين البيهقي**» الفاضل المتكلّم الجليل المعروف بـ«فريد خراسان»، وهو أوّل من شرح **نهج البلاغة**، وذكر في هذا الكتاب بعض طرقه إلى «الرضيّ ﷺ»، ونحن نذكر عين عبارته ملخّصاً قال: قرأت كتاب **نهج البلاغة** على الإمام الزاهد «الحسن بن يعقوب بن أحمد القاري» في شهور سنة ستّ عشرة وخمسمئة (٥١٦) وخطّه شاهد لي بذلك والكتابُ سماع له، عن «الشيخ جعفر الدوريستي» الفقيه والكتابُ سماع لي، عن والدي الإمام «أبي القاسم زيد بن محمّد البيهقي»، وله إجازة عن «الشيخ جعفر الدوريستي»، وخط «الشيخ جعفر» شاهد عدل بذلك، وبعض الكتاب أيضاً سماع لي عن رجال لي رحمة الله عليهم، والرواية الصحيحة في هذا الكتاب رواية «أبي الأعزّ[٤]

---

١. أمل الآمل، ج ٢، ص ١٩ و ٢٠ و ٣٦٢ و ٣٦٣.

٢. المناقب، ج ١، ص ١٢.

٣. بحار الأنوار، ج ١، ص ٨.

٤. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ١٠٢: أبي الأغر.

محمّد بن همام البغدادي » تلميذ « الرضي » وكان عالماً بأخبار أمير المؤمنين عليه السلام[1].

السادس والعشرون: « أبو القاسم البيهقي » والد الشيخ المتقدّم، له كتاب حلية الأشراف، ولباب اللباب، وحدائق الحدائق، ومفتاح باب الأصول، ويظهر أنّه يروي عن الشيخ الفقيه « أبي عبدالله جعفر بن محمّد الدوريستي »، وعن « السيّد أبي الحسن عليّ بن محمّد » المتقدّم، عن والده « السيّد محمّد بن جعفر »، وعن « السيّد عليّ بن أبي طالب الحسيني - أو الحسني - الآملي »، عن « السيّد أبي طالب يحيى بن الحسين - أو الحسن - بن هارون الحسيني الهروي » وكان من أكابر علمائنا يروي عن « أبي الحسين النحوي » سنة خمس وثلاثمئة (٣٠٥)، له كتاب الأمالي الّذي ينقل عنه « السيّد عليّ بن طاووس » في مؤلّفاته.

السابع والعشرون من مشايخ « ابن شهرآشوب »: الطود الأشمّ والبحر الخضم السيّد الإمام « ضياء الدين أبو الرضا فضل الله بن عليّ بن عبدالله - عبيدالله (خ ل) - بن محمّد ابن عبيدالله بن محمّد بن أبي الفضل عبيدالله بن الحسن بن عليّ بن محمّد السليق بن الحسن بن جعفر بن الحسن المثنّى بن الحسن المجتبى عليه السلام الراوندي الكاشاني » وهو من المشايخ العظام الّتي تنتهي كثيراً من أسانيد الإجازات إليه، وهو تلميذ « الشيخ أبي عليّ بن الشيخ الطائفة »، وله تصانيف تشهد بفضله وأدبه، ومن أراد أن يطّلع على حاله وعدّ مؤلّفاته وذكر مشايخه ورُواته يطلب من رياض العلماء[2]، وله أولاد وأحفاد وأسباط علماء أتقياء مذكورون في تراجم الأصحاب.

ويروي هذا السيّد الجليل عن جمّ غفير من المشايخ الأجلّة نذكر منهم ما عثرنا عليه:

[مشايخ السيّد فضل الله الراوندي]

الأوّل: الإمام الشهيد « أبو المحاسن عبد الواحد بن إسماعيل بن أحمد الروياني ».

الثاني: « السيّد أبو البركات محمّد بن إسماعيل الحسيني المشهدي » الّذي مرّ في

---

١. معارج نهج البلاغة، ص ٢ - ٣.

٢. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٤، ص ٣٦٤ - ٣٧٤.

مشايخ « القطب الراوندي ».

الثالث : « شرف السادات السيّد أبو تراب المرتضى ».

الرابع : أخوه الجليل « أبو حرب المنتهى ابنا السيّد الداعي الحسيني » ومرّ ذكرهما في مشايخ « المنتجب » ﷺ.

الخامس : « السيّد عليّ بن أبي طالب السليقي الحسني » الّذي مرّ في مشايخ « البيهقي ».

السادس : الشيخ البارع « الحسين بن محمّد بن عبدالوهاب البغدادي ».

السابع : « أبو جعفر محمّد بن عليّ بن مُحسن المقري » من مشايخ « القطب الراوندي ».

الثامن : « القاضي عماد الدين أبو محمّد الحسن الأسترآبادي » المتقدّم ذكره.

التاسع : « السيّد نجم الدين حمزة بن أبي الأعزّ الحسيني » يروي هو و« القاضي الأسترآبادي » عن « القاضي أبي المعالي أحمد بن قدامة »، عن السيّدين الجليلين « المرتضى والرضي ».

ويروي « ابن قدامة » عن « المفيد » أيضاً.

العاشر : الشيخ الفقيه « أبوالحسن عليّ بن عليّ بن عبدالصمد » المتقدّم ذكره في مشايخ « ابن شهرآشوب ».

الحادي عشر : أخوه الشيخ الجليل « محمّد بن عليّ بن عبدالصمد » وقد مرّ مع أخيه.

الثاني عشر : « الشيخ مكيّ بن أحمد المخلطي » عن « أبي غانم العصمي الهروي »، عن « السيّد المرتضى » قدّس الله أسرارهم.

الثالث عشر : « أبو عبدالله جعفر بن محمّد الدوريستي ».

الرابع عشر : « عليّ بن الحسين بن محمّد »، في الرياض : وهو من مشايخ « السيّد فضل الله الراوندي »، ويروي عنه المناجاة الطويلة لأمير المؤمنين ﷺ، وهو يرويها عن « أبي الحسن [عليّ] بن محمّد الخليدي »، عن « الشيخ أبي الحسن عليّ بن نصر القطّاني ﷺ »[1]، عن « أحمد بن الحسن بن أحمد بن داوود الوثابي القاشاني »، عن

---

١. في الرياض، ج ٣، ص ٤٣٣ : « القطامي »، وهذا صحيح.

أبيه، عن «عليّ بن محمّد بن شيرة القاشاني»[١]، عن مولانا الحسن العسكري عليه السلام[٢].

وقال في موضع آخر: ويروي «الشيخ تاج الدين محمّد بن محمّد الشعيري»، «عن السيّد فضل الله» المناجاة الطويلة لعليّ عليه السلام، وهو يرويها عن «عليّ بن الحسين» إلى آخره[٣].

الخامس عشر: «الشيخ أبو جعفر النيسابوري» الّذي هو بعينه «أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسن النيسابوري» صاحب كتاب المجالس الّذي ينقل عنه «ابن شهرآشوب» في المناقب، وله أيضاً كتاب البداية، وهو يروي عن «أبي عليّ ابن الشيخ الطائفة ره».

السادس عشر: «الشيخ أبوالحسين النحوي» كما صرّح به نفسه في كتابه ضوء الشهاب.

السابع عشر: «أبو عليّ الحدّاد» صرّح به في الدرجات[٤] ولم أعرف حاله.

الثامن عشر: «الشيخ أبو نصر الغاري» بغين المعجمة والراء المهملة الّذي تقدّم في مشايخ «القطب الراوندي».

التاسع عشر: «السيّد عماد الدين أبو الصمصام وأبوالوضّاح» الفقيه العالم المتكلّم الضرير «ذوالفقار بن محمّد بن معبد بن الحسن بن أبي جعفر أحمد الملقّب بحميدان أمير اليمامة ابن إسماعيل قتيل القرامطة ابن يوسف بن محمّد بن يوسف الأخيصر[٥] بن موسى الجون بن عبدالله المحض بن الحسن المثنّى بن السبط الزكيّ الحسن بن عليّ عليهما السلام المروزي» الفقيه العالم المتكلّم.

وفي المنتجب: عالم ديّن يروي عن السيّد الأجلّ «المرتضى أبي القاسم عليّ بن الحسين الموسوي»، و«الشيخ الموفّق أبي جعفر محمّد بن الحسن» قدّس الله روحهما[٦].

---

١. في الرياض، ج٣، ص٤٣٣: «علي بن محمّد شيرة القاشاني»، وفي ج٤، ص٧٠ بزيادة: ابن.

٢. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج٣، ص٤٣٣.

٣. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج٤، ص٧٠.

٤. الدرجات الرفيعة، ص٥٠٦.

٥. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج٢١، ص١١٤: الأخيضر.

٦. فهرس منتجب الدين، ص٧٣.

وهذا السيّد الجليل يروي عن جماعة:

[مشايخ السيّد عماد الدين المروزي]

الأوّل: «الشيخ الطوسي ﵀».

الثاني: «الشيخ محمّد بن عليّ الحلواني» تلميذ «السيّد المرتضى ﵀» عنه ﵀.

الثالث: الشيخ الجليل خرّيت[۱] صناعة الرجال «أبي العبّاس أحمد بن عليّ النجاشي» صاحب الرجال المشهور.

الرابع: «الشيخ أبوالخير بركة بن محمّد بن بركة الأسدي» له كتاب حقايق الإيمان في الأصول وكتاب الحجج في الإمامة وكتاب عمل الأديان والأبدان.

الخامس: «الشيخ سلّار بن عبدالعزيز الديلمي».

السادس: «السيّد المرتضى» كما تقدّم.

العشرون من مشايخه ومشايخ جلّ من في طبقته: الشيخ الجليل الملقّب بـ« المفيد أبو الوفاء عبدالجبّار بن عبدالله بن عليّ المقري النيسابوري ثمّ الرازي» له تصانيف جليلة بالعربيّة والفارسيّة.

وهذا الشيخ يروي عن جماعة:

[مشايخ المفيد الرازي]

أوّلهم: «شيخ الطائفة أبي جعفر الطوسي ﵀».

ثانيهم: «القاضي ابن البرّاج» وقد تقدّم في مشايخ «شاذان».

ثالثهم: الشيخ الجليل «أبي يعلى حمزة بن عبدالعزيز الديلمي الطبرستاني المدعوّ بسلّار» في ألسنة الفقهاء وجملة من التراجم، وهو الفقيه الثقة المتكلّم الجليل صاحب كتاب المراسم في الفقه المعروف بالرسالة الّذي اختصره «المحقّق» صاحب الشرائع

۱. الخرّيت ـ بالكسر والتشديد ـ الدليل الحاذق الماهر، والجمع الخراريت «منه».

بالتماس بعض أصحابه وغيره، وله المقنع في المذهب، توفي في صفر سنة ۴۴۸ وقيل سنة ۴۶۳ وفيه بُعد، وقيل: دفن في قرية خسرو شاه من قرى تبريز[1].

ويروي «سلار» عن شيخيه الجليلين علمي الهدى والعلم والتقى «الشيخ المفيد» و«السيّد المرتضى».

رابعهم: المولى الأجلّ «ذوالكفايتين أبو الجوائز الحسن بن عليّ بن محمّد بن باري الكاتب» كان من أجلّة مشايخ أصحابنا المعاصرين لـ«الشيخ الطوسي»، ويروي عنه «المفيد أبو الوفاء عبدالجبّار بن عبدالله بن عليّ الرازي» قاله في الرياض[2] و«أبو الجوائز» يروي أيضاً عن «الشيخ أبي بكر محمّد بن أحمد بن محمّد المفيد الجرجراني[3]»، ويروي أيضاً عن «عليّ بن عثمان بن الحسين صاحب الديباجي»، عن «الحسن بن زكوان[4] الفارسي» الّذي أدرك زمن الرسول ﷺ، قال «عليّ بن عثمان»: كنت ابن ثماني سنين بواسط وقد حضرها «الحسن بن زكوان الفارسي ﷺ» في سنة ثلاث عشرة وثلاثمئة (۳۱۳) في أيّام المقتدر بالله العبّاسي وكان لـ«ابن زكوان» حينئذٍ ثلاثمئة وخمسة وعشرون (۳۲۵) سنة، وقيل: «زكُردان».

خامسهم: الشيخ الفقيه «أبو عبدالله جعفر بن محمّد الدوريستي» المتقدّم ذكره.

الحادي والعشرون: «الشيخ أبوالفضل عبدالرحيم بن الإخوة البغدادي» المتقدّم ذكره في مشايخ «القطب الراوندي».

الثاني والعشرون: من مشايخ «السيّد فضل الله»: الفقيه الجليل الّذي ينتهي أكثر إجازات الأصحاب إليه «أبو عليّ الحسن بن شيخ الطائفة أبي جعفر محمّد بن الحسن الطوسي» العالم الكامل المحدّث النبيل الفقيه الثقة صاحب الأمالي الدائر بين سدنة الأخبار،

---

۱. كما في رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ۲، ص ۴۴۱.

۲. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ۱، ص ۲۷۵ و ۲۷۶.

۳. في المصدر: جرجرائي.

۴. في المصدر: ذكروان.

ويعبّر عنه تارة بـ« أبي عليّ » أو « أبي عليّ الطوسي » وأخرى بـ« المفيد » أو « المفيد الثاني » ، وله أيضاً شرح النهاية، والمرشد إلى سبيل التعبّد.

[مشايخ أبي عليّ الطوسي ابن الشيخ]

وهذا الشيخ الجليل يروي عن جماعة ، وفي الرياض: عن والده وطائفة من معاصريه ولكن أكثر رواياته الّتي عثرنا عليها عن والده الجليل قدّس الله أسرارهم[1].

تمّ ما خلّصناه من المستدرك من ذكر الطرق إلى أرباب المؤلّفين ومشايخنا الخلف والسلف الصالحين واتّصال السند إلى أصحاب المجاميع الّتي عليها تدور رَحى مذهب الشيعة كالكتب الأربعة وما يتلوها في الاعتبار، وأمّا شرح الطرق منهم إلى مصنّفات الرواة من الأصول والكتب فالمتكفّل لذلك فهارسهم وكتبهم المسندة ومشيختها.

نعم بقي علينا الإشارة إلى نبذة من أحوال جملة من هؤلاء المشايخ الذين إليهم تنتهي السلسلة في الإجازات وتكرّرت الإشارة إلى أسامي بعضهم ولنذكر منهم اثني عشر شيخاً: « الكراجكي » و« النجاشي » و« الشيخ الطوسي » و« الرضي » و« علم الهدىٰ » و« المفيد » و« ابن قولويه » و« الصدوق » و« النعماني » و« ثقة الإسلام » و« عليّ بن بابويه » و« أبو عمرو الكشّي ».

أقول: ثمّ شرح الأستاذ الأعظم ﷺ بعض أحوال هؤلاء المشايخ العظام قدّس الله أسرارهم، وذكر أسامي مصنّفاتهم ومؤلّفاتهم وبعض كراماتهم ومقاماتهم الظاهرة والباطنة، أعرضتها عنها خوفاً من الإطناب والإسهاب، ولكن نذكر تبرّكاً أسامي مشايخهم ورواتهم وطرقهم الّتي تنتهي السلسلة في الإجازات إليهم إلى أن ينتهي إلى أهل بيت المعصومين ﷺ.

---

١. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ١، ص ٣٣٤ـ٣٣٨.

أمّا الأوّل

من المشايخ الثقات الذين إليهم تنتهي سلسلة الإجازات

فهو الشيخ الجليل «أبوالفتح محمّد بن عليّ بن عثمان الكراجكي» الفقيه الجليل الّذي يعبُّر عنه «الشهيد» كثيراً ما في كتبه بـ«العلّامة» مع تعبيره عن «العلامة الحلّي» بـ«الفاضل»، وهذا الشيخ يروي عن جملة من المشايخ الأجلّة كما يظهر من مؤلّفاته:

[مشايخ أبي‌الفتح محمّد الكراجكي]

كأُستاده «الشيخ المفيد».

و«السيّد المرتضى».

و«أبي يعلى سلّار بن عبدالعزيز الديلمي».

و«أبي عبدالله الحسين بن عبيدالله بن عليّ الواسطي» العالم الفقيه المعروف.

والشيخ الجليل «محمّد بن أحمد بن عليّ بن الحسن بن شاذان» الفقيه النبيه القمي الإمامي ابن أخت «أبي القاسم جعفر بن قولويه» أو هو خال أبيه.

و«الشيخ أبي الرجاء محمّد بن عليّ بن طالب البلدي» وهو تلميذ «النعماني» كما صرّح به في كنز الفوائد[1].

و«الشريف أبي عبدالله محمّد بن عبيدالله بن الحسين بن طاهر الحسيني».

و«أبي الحسن طاهر بن موسى بن جعفر الحسيني» عن «أبي القاسم ميمون بن حمزة الحسيني».

و«القاضي أبي الحسن أسد بن إبراهيم بن كلب السلمي الحراني».

---

١. كنزالفوائد، ج ٢، ص ٦٧.

و« **الشريف أبي منصور أحمد بن حمزة العريضي** ».

و« **أبي العبّاس إسماعيل بن عنان** »، وهما والشيخ « أبو الرجاء » يروون عن « أبي المفضّل الشيباني » وغير ذلك من المشايخ.

وله الرواية عن بعض شيوخ العامّة أعرضنا عن ذكرها، توفّي ﷺ كما في « تاريخ اليافعي » سنة ٤٤٩[1].

الثاني

من المشايخ العظام الثقات الذين إليهم تنتهي سلسلة الإجازات

هو الشيخ الجليل العالم النقّاد الخبير الّذي هو أفضل مَن خطّ في فنّ الرجال بقلم، أو نطق بفم الثقة المعتمد العدل « **أبو العبّاس ـ أو أبو الحسين ـ أحمد بن عليّ بن أحمد بن العبّاس بن محمّد بن عبدالله بن إبراهيم بن محمّد بن عبدالله النجاشي** » الّذي كان زيديّاً ثمّ رجع، وهو الّذي ولّي الأهواز وكتب إلى أبي عبدالله ﷺ يسأله، فكتب ﷺ إليه رسالة معروفة بـ« الرسالة الأهوازيّة» الّتي نقلها « السيّد محيي الدين » في أربعينه[2]، و« الشهيد الثاني » في كشف الريبة[3] مسنداً إليه.

و« عبدالله النجاشي ابن عُثيم بن أبي السمال سمعان بن هبيرة الشاعر ابن ساحق بن بحيرة[4] بن أُسامة بن نضر بن قعين بن الحارث بن ثعلبة بن دودان بن أسد بن خزيمة بن مدركة بن اليسع بن إلياس بن نضر بن نزار بن معد بن عدنان » وهو صاحب الكتاب المعروف الدائر الّذي اتّكل عليه كافّة الأصحاب وغيرها.

---

١. مرآة الجنان، ج ٣، ص ٧٠.

٢. أربعين ابن زهرة، ج ٤، ص ٦.

٣. كشف الريبة، ص ١٢٢.

٤. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ١٤٦: ابن مساحق بن بجيرة.

وأمّا كتابه المشار إليه في الرجال فهو على ترتيب الحروف إلّا في بعضها ولم يلاحظ الحرف الثاني ولا أسامي الآباء ولذا صعب المراجعة إليه، فرتّبه على النحو الّذي أسّسه «ابن داوود» في «الرجال» الشيخُ الجليل الفاضل «المولى عنايت الله القهپائي» في النجف الأشرف تلميذ «الأردبيلي رحمه الله» و«المولى عبدالله الشُشتري» صاحب جامع الأقوال وفيه فوائد حسنة، ورتّبه أيضاً العالم الفاضل «الشيخ داوود بن الحسن الجزائري» المعاصر لشيخنا «صاحب الحدائق».

وأمّا مشايخه كما في كتابه وقد جمعهم «المحقّق الداماد رحمه الله» مع بسط في الكلام في رواشحه[1] ونحن نذكر خلاصته:

[مشايخ النجاشي]

الأوّل: «**الشيخ المفيد**» وهو المراد بقوله: شيخنا «أبو عبدالله» وقوله: «محمّد بن محمّد» و«محمّد بن نعمان» و«محمّد» على الإطلاق.

الثاني: «**أبو الفرج الكاتب محمّد بن عليّ بن يعقوب بن إسحاق بن أبي قرة القتاني**»[2] الّذي وثّقه في الكتاب وأثنى عليه.

الثالث: «**أبو عبدالله محمّد بن عليّ بن شاذان القزويني**» الّذي أكثر رواياته عن «أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار» وقد يعبّر عنه بـ«أبي عبدالله بن شاذان القزويني» و«أبي عبدالله القزويني» و«ابن شاذان» والكلّ واحد.

الرابع: «**أبوالحسن محمّد بن أحمد بن عليّ بن الحسن بن شاذان القامي القمي**» المتقدّم ذكره في مشايخ «الكراجكي».

---

۱. الرواشح السماوية، ص ٦٧.

۲. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ١٥٣: القناني.

الخامس: «القاضي أبوالحسين محمّد بن عثمان بن الحسن النصيبي» أدركه وقرأ عليه بحلب.

السادس: «محمّد بن جعفر الأديب» وقد يعبّر عنه بـ«محمّد بن جعفر المؤدّب» وأخرى بـ«محمّد بن جعفر القمي» وبـ«أبي الحسن التميمي» وبـ«أبي الحسن النحوي» والكلّ واحد، يروي غالباً عن «أحمد بن محمّد بن سعيد بن عقدة الحافظ».

وفي فرحة الغري لـ«ابن طاووس»: ذكر «أبو جعفر الحسن بن محمّد بن جعفر التميمي المعروف بابن النجّار» في كتابه تاريخ الكوفة الموصوف بـالمنصف، قال: أخبرنا «أبو بكر الدارمي» إلخ[1]، والظاهر أنّه «ابن أبي الحسن» المذكور، ويروي عن «أبي الحسن» هذا الشريف الزاهد «أبو عبدالله محمّد بن عليّ الحسني» صاحب كتاب التعازي كما يظهر من فرحة الغري[2].

السابع: الشيخ الجليل «أبوالعبّاس أحمد بن عليّ بن العباس بن نوح السيرافي» الثقة الخبير النقّاد الّذي صرّح بأنّه شيخه ومستنده ومن استفاد منه.

الثامن: «الشيخ أبوالحسن أحمد بن محمّد بن عمران بن موسى المعروف بابن الجندي» وقد يعبّر عنه بـ«أحمد بن محمّد بن عمران» و«أحمد بن محمّد الجندي» و«أبوالحسن بن جُندي» و«ابن الجُندي» والكلّ واحد.

التاسع: «الشيخ أبو عبدالله أحمد بن عبدالواحد بن أحمد البزّاز» قال في ترجمته: شيخنا المعروف بـ«ابن عبدون»، وهو أيضاً من مشايخ الشيخ.

العاشر: «الشيخ أبوالحسين أحمد بن الحسين بن عبيدالله الغضائري» المعروف ﷺ.

الحادي عشر: «القاضي أحمد بن محمّد بن عبدالله الجعفي» الّذي يروي غالباً عن «أحمد بن محمّد بن عقدة الحافظ».

---

١. فرحة الغري، ص ٧١.

٢. فرحة الغري، ص ٦١.

الثاني عشر: « **أبوالحسن أحمد بن محمّد بن موسى الأهوازي المعروف بابن الصلت** » الّذي هو من مشايخ الشيخ أيضاً، وطريقه إلى « الحافظ بن عقدة ».

الثالث عشر: والده « **عليّ بن أحمد بن عليّ بن العبّاس النجاشي** ».

الرابع عشر: « **الشيخ أبوالحسين عليّ بن أحمد بن أبي جيد القمي** » وقد يعبّر عنه بـ« أبي الحسين عليّ بن أحمد بن محمّد بن طاهر » وبـ« أبي الحسين بن أبي جيد » وهو أيضاً من مشايخ الشيخ.

الخامس عشر: « **أبوالقاسم عليّ بن شبل بن أسد الملقّب بالوكيل** » وهو من مشايخ الشيخ، وكنّاه في رجاله بـ« أبي شبل ».

السادس عشر: « **القاضي أبوالحسن عليّ بن محمّد بن يوسف** ».

السابع عشر: « **الحسن بن أحمد بن إبراهيم** ».

الثامن عشر: « **أبو محمّد الحسن بن أحمد بن الهيثم العجيلي** » الّذي قال فيه: إنّه من وجوه أصحابنا.

التاسع عشر: الشيخ الجليل « **أبو عبدالله الحسين بن عبيدالله بن إبراهيم الغضائري** » الّذي هو من أجلاء شيوخ الشيخ أيضاً.

العشرون: « **أبو عبدالله الحسين بن جعفر بن محمّد المخزومي الخزّاز المعروف بابن الخُمري** » الّذي قال « النجاشي » في ترجمة « الحسين بن أحمد بن المغيرة »: له كتاب عمل السلطان أجازنا روايته « أبو عبدالله الخُمري » الشيخ الصالح في مشهد مولانا أميرالمؤمنين عليه السلام سنة أربعمئة (۴۰۰)[1].

الواحد والعشرون: « **أبو عبدالله الحسين بن أحمد بن موسى بن هدية** » وقد يعبّر عنه بـ« الحسين بن أحمد بن محمّد » وبـ« الحسين بن محمّد بن هدية » وبـ« أبي عبدالله بن

---

۱. رجال النجاشي، ص۶۸، ح۱۶۵.

هدية » والكلّ واحد.

الثاني والعشرون: « القاضي أبو إسحاق إبراهيم بن مخلّد بن جعفر ﷺ ».

الثالث والعشرون: « أبوالحسن أسد بن إبراهيم بن كليب السلمي الحرّاني ».

الرابع والعشرون: « أبو الخير الموصلي سلافة بن زكا » وهو من رجال « التـلعكبري »، وفي « لم »: « الحراني ».

الخامس والعشرون: « أبوالحسن العبّاس بن عمر بن العبّاس بن عبدالملك بن أبي مروان الكلوذاني المعروف بابن المروان » الّذي أكثر رواياته عن « عليّ بن بابويه » وقد يعبّر عنه بـ« العبّاس بن عمر الكلوذاني » و« العبّاس بن عمر بن العبّاس » والكلّ واحد.

السادس والعشرون: « أبو محمّد عبدالسلام بن الحسين بن محمّد بن عبدالله البصري » وقد يعبّر عنه بـ« أبي أحمد عبدالسلام بن الحسين البصري » و« عبدالسلام بن الأديب ».

السابع والعشرون: « أبو محمّد عبدالله بن محمّد بن محمّد بن عبدالله الأعجلي »[1].

الثامن والعشرون: « عثمان بن حاتم بن المُنتساب[2] التغلبي ».

التاسع والعشرون: الشيخ الثقة الجليل « أبو محمّد هارون بن موسى التلعكبري ».

الثلاثون: « أبو جعفر ـ أو أبوالحسين ـ محمّد بن هارون التلعكبري ».

الواحد والثلاثون: « أبوالحسين أحمد بن محمّد بن عليّ الكوفي الكاتب » الّذي يروي عنه السيّد الأجلّ « المرتضى » كتاب الكافي عن مؤلّفه « الكليني ».

ثمّ قال « السيّد الداماد ﷺ »:

والّذي يظهر من طريقة « النجاشي » في كتابه رعاية علوّ السند وتقليل الوسائط كما هو دأب المحدّثين خصوصاً المتقدّمين، وهذا هوالسبب في عدم روايته عمّن هو في طبقته من

---

١. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ١٥٧: الدعجلي.

٢. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ١٥٧: المنتاب.

العلماء الأعاظم كـ« السيّد المرتضى » و« أبي يعلى محمّد بن الحسن بن حمزة الجعفري » و« أبي يعلى سلّار بن عبدالعزيز الديلمي » وغيرهم.

أمّا حُسن حال هؤلاء المشايخ وجلالة قدرهم وعلوّ مرتبتهم فضلاً عن دخولهم في زمرة الثقات بالقرينة العامّة الّتي تعمّهم مع قطع النظر عن ملاحظة حال آحادهم ظاهر من كلماته.

أقول: وينبغي أن يلاحظ ما أورده الأستاد الأعظم « النوري ﷺ » في مستدركه فراجع[1].

وأمّا قول « النجاشي » في تراجم عديدة: « عدّة من أصحابنا » أو « جماعة من أصحابنا » مِن دون تفسير صريح لهما، قال « السيّد الداماد ﷺ »:

والأمر هيّن على ما قرّرناه من وثاقة الكلّ ولعلّه السرّ في ترك البيان، ومع ذلك فيمكن التميّز بالمرويّ عنه أو بدلالة ظاهر كلامه في جملة من التراجم.

ثمّ شرح ذلك ونحن نذكره ملخّصاً:

العدّة عن « جعفر بن قولويه » وهم: « الشيخ المفيد » و« الحسين الغضائري » و« أبو العبّاس السيرافي » و« الحسين بن أحمد بن هدية »[2] يظهر ذلك في ترجمة « عليّ بن مهزيار » و« الكليني »[3].

العدّة عن « أبي غالب الزراري » وهم: « محمّد بن أحمد » و« السيرافي » و« الغضائري »، قال في ترجمة « محمّد بن سنان »: أخبرنا جماعة شيوخنا عن « أبي غالب »[4]، وقد تكرّر في التراجم رواية كلّ واحد عنه.

العدّة عن « أبي محمّد الحسن بن حمزة المرعشي » وهم: « محمّد بن أحمد » و« أحمد بن عليّ » و« الغضائري » وغيرهم، وقال في ترجمته بعد ذكر كتبه: أخبرنا بها شيخنا « أبو عبدالله » وجميع شيوخنا[5].

العدّة عن « محمّد بن أحمد بن داوود » وهم: « المفيد » و« السيرافي » و« الغضائري »

---

۱. خاتمة مستدرك الوسائل، ج ۲۱، ص ۱۵۸ ـ ۱۶۳.

۲. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ۲۱، ص ۱٦٤: هدبة.

۳. رجال النجاشي، ص ۲۵۳ (الرقم ٦٦٤) وص ۳۷۷ (الرقم ۱۰۲٦).

٤. رجال النجاشي، ص ۳۲۸ (الرقم ۸۸۸).

٥. رجال النجاشي، ص ٦٤ (الرقم ۱۵۰).

و« أحمد بن عليّ » يظهر من ترجمته ومن ترجمة خاله « سلامة »[١].

العدّة عن « القاضي أبي بكر الجعابي » وهم: « المفيد » و« محمّد بن عثمان »[٢].

العدّة عن « أحمد بن إبراهيم بن أبي رافع الأنصاري » وهم: « الغضائري » و« أحمد بن عليّ »[٣].

العدّة عن « جعفر بن أحمد بن سفيان »[٤] وهم: « السيرافي » و« الغضائري ».

العدّة عن « أبي الحسين محمّد بن عليّ » وهم: « الغضائري » و« أحمد بن عليّ »[٥].

العدّة عن « أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار » وهم: « السيرافي » و« الغضائري » و« ابن شاذان »[٦].

العدّة عن « ابن عقده » وهم: « محمّد بن جعفر الأديب » و« أحمد بن محمّد بن هارون » و« أحمد بن محمّد بن الصلت » و« أبو عبدالله الجعفي »[٧].

وبالجملة كان مولده ـ كما في الخلاصة[٨] ـ في صفر سنة اثنتين وسبعين وثلاثمئة (٣٧٢) وتوفّي بمَطيرآباد في جمادي الأولى سنة خمسين وأربعمئة (٤٥٠). فكانت وفاته قبل وفاة « الشيخ الطوسي » بعشر سنين، وتولّى غسله « السيّد المرتضى » مع « الشريف أبي يعلى محمّد بن الحسن الجعفري » و« سلّار بن عبدالعزيز » انتهى.

---

١. رجال النجاشي، ص٣٨٤ (الرقم ١٠٤٥) وص ١٩٢ (الرقم ٥١٤).

٢. رجال النجاشي، ص٣٩٤ (الرقم ١٠٥٥).

٣. رجال النجاشي، ص٨٤ (الرقم ٢٠٣).

٤. في خاتمة مستدرك الوسائل، ج٢١، ص١٦٥: أحمد بن جعفر بن سفيان. وفي رجال النجاشي، ص٢٦ (الرقم ٤٩) وص ٣٠٦ (الرقم ٨٤٠) ورد اسمه كما في المتن.

٥. رجال النجاشي، ص ٥١ (الرقم ١١١) وص١٨٦ (الرقم ٤٩٥).

٦. رجال النجاشي، ص ٨١ (الرقم ١٩٨) وص٣٤٨ (الرقم ٩٣٩).

٧. رجال النجاشي، ص ١١١ (الرقم ٢٨١، ٢٨٣، ٢٨٤) وص١١٣ (الرقم ٤٩٥).

٨. رجال العلّامة الحلي، ص ٢٠ و ٢١.

الثالث

من المشايخ الثقات الذين إليهم تنتهي سلسلة الإجازات

شيخ الطائفة على الإطلاق ورئيسها الّذي تلوى إليه الأعناق، محقّق الأصول والفروع ومهذّب فنون المعقول والمسموع، رافع أعلام الشريعة، عماد الإمامية والشيعة «أبو جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ الطوسي البغدادي الغروي» الّذي هو المراد بـ«الشيخ» إذا أُطلق في كلمات الأصحاب.

كان تلميذ «الشيخ المفيد محمّد بن محمّد بن النعمان ﷺ»، ولقد كان مرجعاً لأهل زمانه حتّى أنّ تلامذته ـ على ما حكى «التقيّ المجلسي ﷺ»[1] ـ ما يزيد على ثلاثمئة من مجتهدي الخاصّة ومن العامّة ما لا يحصى، وقد كان الخليفة جعل له كرسيّ الكلام يكلّم عليه الخاصّ والعامّ حتّى في الإمامة لخفّة التقيّة يومئذٍ وذلك إنّما يكون لوحيد العصر.

وفي الخلاصة:

ولد في شهر رمضان سنة خمس وثمانين وثلاثمئة (٣٨٥)، وقدم العراق في شهور سنة ثمان وأربعمئة (٤٠٨) وتوفّي ﷺ ليلة الاثنين الثاني والعشرين من المحرّم سنة ستّين وأربعمئة (٤٦٠) بالمشهد الغروي ودفن بداره[2]، وقبره مزار يتبرّك به، وصارت داره مسجداً باقياً إلى الآن.

قال الأستاد الأعظم ﷺ:

إنّه ﷺ ولد بعد وفاة «الصدوق» بأربع سنين، وإنّه عمّر خمساً وسبعين (٧٥) سنة، وإنّه يوم ورود العراق كان في سنّ ثلاث وعشرين (٢٣) وإنّ مقامه فيها مع «الشيخ المفيد» كان نحواً من خمس سنين فانّ «المفيد» توفّي سنة ٤١٣، ومع «السيّد المرتضى» نحواً من ثمان وعشرين (٢٨) سنة فإنّه توفّي سنة ٤٣٦، وبقي بعد السيّد أربعاً وعشرين (٢٤) سنة: اثنى عشر سنة منها في البغداد؛ لأنّ الفتنة الّتي كانت بين الشيعة وأهل السنّة صارت سبباً

---

١. روضة المتقين، ج ١٤، ص ٤٠٥.

٢. رجال العلّامة الحلّي، ص ١٤٨ (الرقم ٤٦).

لمهاجرته من بغداد ـ كانت سنة ٤٤٨ ـ فكان بقاؤه في المشهد الغروي اثني عشر (١٢) سنة[١].

وله كتب: كتاب التبيان الجامع لعلوم القرآن وكتاب التهذيب وكتاب الاستبصار وكتاب الغيبة وكتاب النهاية في الفقه وكتاب المبسوط وكتاب الخلاف الّذي ناظر فيه المخالفين وانتخبه بعض العلماء، وكتاب الجمل والعقود وكتاب الإيجاز في الميراث، وكتاب يوم وليلة في العبادات اليومية وكتاب العدّة في الأصول وكتاب الفهرست الّذي ذكر فيه أصول الأصحاب ومصنّفاتهم، ورتّبه «الشيخ عليّ بن عبدالله بن عبدالصمد بن الشيخ الفقيه محمّد بن الحسن بن رجب المقابي»، ورتّبه وشرحه العلّامة «الشيخ سليمان الماحوزي» وسمّاه بـ معراج الكمال إلى معرفة الرجال بلغ إلى أوائل باب الباء، ولم يوفّق لإتمامه، وكتاب الأبواب الّذي يعرف بـ رجال الشيخ، وكتاب الاختيار وهو تهذيب كتاب معرفة الرجال للكشّي.

قال الأستاد الأعظم ﷺ:

الموجود بأيدينا اليوم من رجال الكشي هو اختيار الشيخ، وليس للأصل أثر، ووقع الانتخاب أيضاً من اختيار الشيخ ﷺ[٢].

وكتاب التلخيص الشافي في الإمامة وكتاب المفصح في الإمامة وكتاب ما لا يسع المكلّف الإخلال به، وكتاب ما يعلّل وما لا يعلّل، وشرح جمل العلم والعمل ما يتعلّق منه بالأصول، وكتاب في أصول العقائد كبير خرج منه الكلام في التوحيد وشيء من العدل، ومقدّمة في الدخول إلى علم الكلام، وهداية المسترشد وبصيرة المتعبّد وكتاب مصباح المتهجّد وكتاب مختصر المصباح، ومناسك الحج مجرّد العمل والأدعية، وكتاب المجالس والأخبار، وكتاب مقتل الحسين ﷺ، وكتاب أخبار المختار، وكتاب النقض على ابن شاذان في مسألة الغار، و مسألة في العمل بالخبر الواحد، و مسألة في تحريم الفقاع، والمسائل الرجبيّة في آي القرآن، والمسألة الروايّة[٣] في الوعيد والمسائل الجيلانيّة أربع وعشرون مسألة، والمسائل الدمشقية اثنا عشر مسألة، والمسائل الإلياسية مئة

---

١. خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ١٦٧ و ١٦٨.

٢. خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ١٧٩.

٣. كذا في الأصل وفي خاتمة مستدرك الوسائل، وفي الذريعة، ج ٢٠، ص ٣٤٧: المسألة الرازية.

مسألة في فنون مختلفة، والمسائل الحائرية نحو ثلاثمئة مسألة، والمسائل الحلبية ومسائل في الفرق بين النبيّ والإمام، ومسائل «ابن البرّاج»، وكتاب أُنس الوعيد، وكتاب شرح الشرح في الأصول لم يذكرها في الفهرست وذكره تلميذه «الحسن بن مهدي السليقي».

وأمّا مشايخه الذين يروي عنهم على ما يظهر من كتبه فهم جماعة:

[مشايخ شيخ الطائفة الطوسي]

أ ـ «الشيخ المفيد».

ب ـ «الحسين بن عبيدالله الغضائري».

ج ـ «أبو عبدالله أحمد بن عبدالواحد البزّاز المعروف بابن عبدون وبابن الحاشر».

د ـ «أبوالحسين عليّ بن أحمد المعروف بابن أبي جيد القمي».

هـ ـ «أحمد بن محمّد بن موسى بن الصلت الأهوازي» وهو طريقه إلى «ابن عقدة».

و ـ «أبوالقاسم عليّ بن شبل بن أسد الوكيل».

ز ـ السيّد الأجلّ «المرتضى».

ح ـ «الشريف أبو محمّد الحسن بن القاسم المجدي»[1].

ط ـ «أحمد بن إبراهيم القزويني».

ى ـ «أبو عبدالله الحسين بن إبراهيم القزويني».

يا ـ «جعفر بن الحسين بن حسكة القمي».

يب ـ «أبو زكريّا محمّد بن سليمان الحرّاني» أو «الحمداني» من أهل طوس.

يج ـ «الشيخ أبو طالب بن غرور»[2].

يد ـ «السيّد أبوالفتح هلال بن محمّد بن جعفر الحفّارة»[3]، قال في الرياض: فاضل عالم

---

١. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ١٨٤ وفهرست الشيخ، ص ٣٢ و ٣٣ (الرقم ٣٧): المحمّدي.

٢. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ١٨٤: عزور.

٣. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ١٨٤: الحفار.

عظيم القدر والشأن وهو من أجلاء [هذه] الطائفة الحقّة الإماميّة[١]، انتهى. وقيل: هو من العامّة، وهو غريب.

يه ـ «الشيخ أبو محمّد الحسن بن محمّد بن يحيى بن داوود الفحّام» المعروف بـ«ابن الفحّام السُرّ مَن رأى».

يو ـ «أبو عمرو عبدالواحد بن محمّد بن عبدالله بن مهدي» وهو الواسطة بين «الشيخ» و«ابن عقدة».

يز ـ «الحسين بن أبي محمّد هارون بن موسى التلعكبري» وهو طريق «الشيخ» إلى أخبار «أبي قتادة القمي».

يح ـ «محمّد بن أحمد بن أبي الفوارس الحافظ».

يط ـ «أبو منصور السكري» وهو من مشايخ «الشيخ» أيضاً كما يظهر من الأمالي يروي عن جدّه «عليّ بن عمر»، قيل: هو زيديّ، وقيل: عاميّ[٢].

قال الأستاد الأعظم ﷺ: أمّا كونه من العامّة فيبعدها ما رواه «الشيخ» عنه فيه، وأمّا كونه زيدياً فالله أعلم.

ك ـ «محمّد بن عليّ بن خُشَيْش ـ بالخاء المعجمة المضمومة والشين المفتوحة المعجمة والياء الساكنة والشين المعجمة أخيراً ـ ابن نضر بن جعفر بن إبراهيم التميمي»، يروي عن جماعة منهم: «أبوالمفضل الشيباني» روى عنه في الأمالي المذكور أخباراً كثيرة[٣].

كا ـ «أبوالحسن عليّ بن أحمد بن عمر بن حفص المقري المعروف بابن الحمامي المقري».

كب ـ «أبوالحسن محمّد بن محمّد بن محمّد بن مخلّد» قرأ عليه في ذي‌الحجّة سنة سبع عشرة وأربعمئة (٤١٧).

كج ـ «أبوالحسين عليّ بن محمّد بن عبدالله بن بشران المعروف بابن بشران المعدّل».

---

١. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٥، ص ٣٢٥ ـ ٣٢٧.

٢. كما في رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٥، ص ٥١٥.

٣. أمالي الشيخ، ج ١، ص ٣١٧ ـ ٣٣٩.

كد ـ «أبو عبدالله محمّد بن عليّ بن حموي البصري».

كه ـ «أبوالحسين بن سوار المغربي»، عدّه «العلّامة» في الإجازة الكبيرة من مشايخه العامّة.

كو ـ «محمّد بن سنان»، «عدّه العلّامة» في «الإجازة» من مشايخه منهم.

كز ـ «أبو عليّ بن شاذان المتكلّم» وهو أيضاً كسابقيه.

كح ـ «أبوالحسين خشنيش[1] المقري».

كط ـ «القاضي أبوالقاسم التنوخي» وهو «أبوالقاسم عليّ بن القاضي أبي عليّ المُحسن بن القاضي أبي القاسم عليّ بن محمّد بن أبي الفهم داوود بن إبراهيم بن تميم القحطاني» صاحب «السيّد المرتضى» وتلميذه.

وفي الرياض: والأكثر على أنّه من الإماميّة[2]، لكنّ «العلّامة» قد عدّه في أواخر إجازته لأولاد «ابن زهرة» من جملة علماء العامّة ومن مشايخ «الشيخ الطوسي» فتأمّل[3].

ل ـ «القاضي أبوالطيّب الطبري الحويري»، عدّه «العلّامة» فيها من مشايخه من رجال الكوفة[4].

لا ـ «أبو عليّ الحسن بن إسماعيل المعروف بابن الحمامي»، عدّه «العلّامة» في الإجازة من الخاصّة[5]، واحتمال اتّحاده مع «ابن الحمامي» المتقدّم فاسد؛ لاختلاف الاسم والكنية واسم الأب.

لب: «أبو عبدالله الحسين بن إبراهيم بن عليّ القمي المعروف بابن الخيّاط»، كذا في

---

١. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ١٨٨: جنبش.

٢. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٤، ص ١٨٤ ولكن ما ورد هذه العبارة في المتن.

٣. بحار الأنوار، ج ١٠٧، ص ١٣٦.

٤. بحار الأنوار، ج ١٠٧، ص ١٣٦.

٥. بحار الأنوار، ج ١٠٧، ص ١٣٧.

الإجازة[1]، وقيل: «ابن الخيّاط»، وهو فاضل عالم فقيه جليل معاصر «للشيخ المفيد» ونظرائه، ويروي عن «أبي محمّد هارون بن موسى التلّعكبري» ويروي «الشيخ الطوسي» عنه[2] وهو من الخاصّة.

لج ـ «أبو عبدالله بن الفارسي»، عدّه «العلّامة» من مشايخه الخاصّة[3].

لد ـ «أبوالحسن بن الصفّار» وهو من علماء الخاصّة، ويروي عن «أبي المفضّل الشيباني» المعروف.

له ـ «أبوالحسين بن أحمد بن عليّ النجاشي»، كذا في الإجازة[4]، والظاهر زيادة كلمة ابن في البين، وأنّ المراد منه «الشيخ النجاشي» المعروف، قاله الأستاد الأعظم «النوري» طاب ثراه[5].

لو ـ «أبو محمّد عبدالحميد بن محمّد المقري النيسابوري»، عدّه «العلّامة» من الخاصّة[6].

لز ـ «أبو عبدالله أبو[7] سروة» وكان يروي عن «ابن قولويه» كثيراً من كتب الشيعة الصحيحة، كذا في الإجازة الكبيرة[8].

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

لح ـ «أبو عليّ الحسن بن محمّد بن إسماعيل بن محمّد بن أشناس البزّاز» الفقيه المحدّث الجليل المعروف بـ«ابن أشناس» وتارةً بـ«ابن الأشناس البزّاز» وتارةً بـ«الحسن بن إسماعيل بن أشناس» وتارةً بـ«الحسن بن أشناس» والكلّ واحد.

وهو صاحب كتاب عمل ذي‌الحجة الّذي نقل عنه بخطّ مصنّفه «السيّد بن طاووس»

---

۱. بحار الأنوار، ج۱۰۷، ص۱۳۷.
۲. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج۲، ص۵.
۳. بحار الأنوار، ج۱۰۷، ص۱۳۷.
٤. بحار الأنوار، ج۱۰۷، ص۱۳۷.
۵. خاتمة مستدرك الوسائل، ج۲۱، ص۱۸۹.
٦. بحار الأنوار، ج۱۰۷، ص۱۳۷.
۷. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج۲۱، ص۱۹۰.
۸. بحار الأنوار، ج۱۰۷، ص۱۳۷.

في الإقبال وكان تاريخه سنة ١٤٣٧[1]، وفي صدر إسناد بعض النسخ الصحيفة هكذا: أخبرنا «أبوالحسن محمّد بن إسماعيل بن أشناس البزّاز» قراءة عليه فأقرّ به، قال: أخبرنا «المفضل» إلخ.

وهو والد هذا الشيخ، ولكن في صدر الصحيفة المنسوبة إليه هكذا: أخبرنا «أبوالحسن محمّد[2] بن إسماعيل بن أشناس البزّاز» قراءة عليه فأقرّ به، قال: حدّثنا «أبوالمفضّل محمّد بن عبدالله» إلخ.

هذا ما عثرنا عليه من مشايخه من كتبه والإجازة الكبيرة وأمالي ولده «أبي عليّ ﷺ».

الرابع

من المشايخ العظام الثقات الذين إليهم تنتهي سلسلة الإجازات

السيّد الجليل والعالم النبيل «أبوالحسن محمّد بن أبي أحمد الحسين بن موسى بن محمّد بن موسى بن إبراهيم بن الإمام الهمام أبي إبراهيم موسى الكاظم ﷺ» الشريف الرضيّ ذي الحسبين، لقّبه بذلك الملك «بهاء الدولة» وكان يخاطبه بـ«الشريف الأجلّ».

تولّد في سنة تسع وخمسين وثلاثمئة (٣٥٩) ببغداد، كان أبوه يتولّى نقابة الطالبيّين والحَكَم فيهم أجمعين والنظر في المظالم والحجّ بالناس، ثمّ ردّت هذه الأعمال كلّها إليه في سنة ثمانين وثلاثمئة (٣٨٠)، وتوفّي في سنّ سبع وأربعين (٤٧) في بكرة يوم الأحد لستّ خلون من المحرّم سنة ستّ وأربعمئة (٤٠٦)، وله كتب منها: خصائص الأئمّة ﷺ ونهج البلاغة والتفسير المسمّى بـحقائق التنزيل ودقائق التأويل.

وأمّا مشايخه:

[مشايخ السيّد الرضيّ]

منهم: «أبوالحسن عليّ بن عيسى النحوي» صاحب «أبي عليّ الفارسي».

منهم: «أبوالفتح عثمان بن جنّي» المعروف كما يظهر من تفسيره.

---

١. إقبال الأعمال، ص ٣١٧.

٢. خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ١٩١: أبو عليّ الحسن بن محمّد بن إسماعيل...

ومنهم: «الشيخ المفيد» يروي عنه كما صرّح به في جملة من الإجازات.

ويروي أيضاً عن الشيخ الجليل «أبي محمّد هارون بن موسى التلّعكبري» كما يظهر من كتاب خصائصه، بل لم نجد فيه رواية له عن غيره.

الخامس
من المشايخ العظام الثقات الذين إليهم تنتهي سلسلة الإجازات

السيّد المعظّم منبع العلوم والأسرار والحكم الملّقب من جدّه «المرتضى» في الرؤيا الصادقة بـ«علم الهدى أبوالقاسم الثمانيني ذي المجدين عليّ بن الحسين الموسوي» أخو «الشريف الرضي».

وأمّا أمّ السيّدين فهي بنت «الحسين بن أحمد بن الحسن» الملقّب تارةً بـ«الناصر الكبير» و أخرى بـ«الناصر» وتارةً بـ«ناصر الحقّ أبي محمّد الأطروش» العالم الكبير صاحب المؤلّفات الكثيرة على مذهب الإماميّة الّتي منها مئة مسألة، صحّحها سبطه «علم الهدى» وسمّاها بـالناصريات، وهو الّذي خرج بـطبرستان والديلم في خلافة المقتدر، و توفّي أو استشهد بآمل وقبره فيه، وتوهّمت الزيديّة أنّه من أئمّتهم و أخطؤوا بل هو من عظماء علماء الإماميّة، وهو «ابن عليّ بن الحسن بن عليّ بن عمر الأشرف بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب ﷺ».

قال «ابن الأثير الجزري» في جامع الأصول:

السيّد الموسوي المعروف بـ«المرتضى» هو أخو «الرضيّ» الشاعر، كانت إليه نقابة الطالبيّين ببغداد، وكان عالماً فاضلاً كاملاً متكلّماً فقيهاً على مذهب الشيعة، وله تصانيف كثيرة، حدّث عن «أحمد بن سهل الديباجي» و«أبي عبدالله المرزباني» وغيرهما، روى عنه «الخطيب الحافظ أبو بكر البغدادي»، ولد سنة ٣٥٥، ومات ببغداد سنة ٤٣٦[1].

وقال «القاضي التنوخي» صاحب «السيّد المرتضى»:

إنّ مولد السيّد المذكور سنة ٣٥٥، وخلّف بعد وفاته ثمانين ألف مجلّد من مقروّاته ومصنّفاته

---

١. جامع الأصول، ج ١١، ص ٣٢٣.

ومحفوظاته، ومن الأموال والأملاك ما يتجاوز عن الوصف، وصنّف كتاباً يقال له الثمانين، وخلّف من كلّ شيء ثمانين، وعمّر إحدى وثمانين (۸۱) سنة. فمن أجل ذلك سمّي بـ«الثمانيني»، قلّد نقابة الشرفاء غرباً وشرقاً وإمارة الحاجّ والحرمين والنظر في المظالم وقضاء القضاة، وبقي على ذلك ثلاثين (۳۰) سنة.[1] انتهى.

قال الأستاد الأعظم «النوري» طاب ثراه:

وهي مدّة حياته بعد وفاة أخيه «الرضيّ» ومنه أنتقل هذه المناصب إليه، وله كتاب الدرر والغُرر.

قال «العلّامة الطباطبائي بحرالعلوم»:

وأمّا مصنّفات السيّد فكلّها أُصول وتأسيسات غير مسبوقة بمثال من تقدّمه من علمائنا الأمثال.

وأمّا كتاب عيون المعجزات الدائر بين المحدّثين ونسبه إلى السيّد جزماً «السيّد هاشم البحريني» وينقل عنه في كتبه، واحتمالاً شيخنا «المجلسي رحمه الله» في البحار هو من مؤلّفات الشيخ الجليل «حسين بن عبدالوهّاب» المعاصر للسيّدين، وقد صرّح في مواضع من هذا الكتاب بأنّه مؤلّفه، وقد بسط القول في ذلك «صاحب الرياض» في ترجمة مؤلّفه في رياضه مع أنّه كثيراً من الأخبار المؤلّفة فيه لا يلائم مذاق «السيّد رحمه الله» فلاحظ.[2]

[مشايخ السيّد المرتضى علم الهدىٰ]

وأمّا مشايخه فهو يروي عن «الشيخ المفيد» و«أبي محمّد هارون بن موسى التلعكبري» و«الحسين بن عليّ بن بابويه» أخي «الصدوق» و«أبي الحسن أحمد بن عليّ بن سعيد الكوفي» عن «محمّد بن يعقوب الكليني» و«أبي عبدالله المرزباني» وهو الشيخ الأقدم «محمّد بن عمران» أو «عبدالله بن موسى بن سعد بن عبيدالله الكاتب المرزباني الخراساني الأصل البغدادي المولد» وهو أيضاً من مشايخ «الشيخ المفيد» وغير هؤلاء من مشايخ عصره.

۱. المنقول في رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٤، ص ۲۰ ـ ۵۳.

۲. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ۲، ص ۱۲۳.

السادس

من المشايخ العظام الثقات الذين إليهم تنتهي سلسلة الإجازات

شيخ المشايخ العظام وركن الملّة والدين والإسلام، صاحب التوقيعات المعروفة المهدوية المنقول عليها إجماع الإماميّة «الشيخ أبو عبدالله المفيد محمّد بن محمّد بن النعمان بن عبدالسلام بن جابر بن النعمان بن سعيد بن جُبير بن وهيب بن هلال بن أوس بن سعيد بن سنان بن عبدالدّار بن الريّان بن قطر بن زياد بن الحارث بن مالك بن ربيعة بن كعب بن الحارث بن كعب بن علة بن حلا[1] بن مالك بن أُدد بن زيد بن يشحب بن عريب بن زيد بن كهلان بن سبأ بن يشحب بن يعرب بن قحطان».

قال «النجاشي»: شيخنا وأستادنا ﷺ فضله أشهر من أن يوصف.

وعدّ مؤلّفاته، ثمّ قال:

مات ﷺ ليلة الجمعة لثلاث ليال خلون من شهر رمضان سنة ثلاث عشرة وأربعمئة (٤١٣). وكان مولده يوم الحادي عشر من ذي القعدة سنة ستّ وثلاثين وثلاثمئة (٣٣٦) وصلّى عليه «الشريف المرتضى أبوالقاسم عليّ بن الحسين» بميدان الأشنان، ونقل في مقابر قريش، وقيل: مولده سنة ثمان وثلاثين وثلاثمئة (٣٣٨)[2].

وفي الفهرست: يكنّى «أبا عبدالله المعروف بابن المعلّم»، إلى أن قال: وله قريب من مئتي مصنّف كبار وصغار[3].

وقال «اليافعي» في تاريخه مرآة الجنان عند ذكر سنة ٤١٣:

وفيها توفّي عالم الشيعة وإمام الرافضة، صاحب التصانيف الكثيرة شيخهم المعروف بـ«المفيد وبابن المعلّم» البارع في الكلام والفقه والجدل.

قال «ابن طيّ»: عاش ستّاً وسبعين سنة، وله أكثر من مئة مصنّف، وكانت جنازته مشهودة

---

١. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٢٢٢: خلد.

٢. رجال النجاشي، ص ٣٩٩ (الرقم ١٠٦٧).

٣. فهرست الشيخ، ص ٤٤٤ـ٤٤٦ (الرقم ٧١١).

شيعه ثمانون ألف من الرافضة والشيعة[1].

قال الأستاد الأعظم «النوري ﷺ»:

وهو الّذي امتاز بين علماء الفرقة بما ورد عليه من التوقيعات من وليّ العصر وصاحب الأمر صلوات الله عليه.

والّذي نقله في اللؤلؤة وغيرها عن رسالة «ابن بطريق الحلّي» أنّ مولانا صاحب الزمان ـ صلوات الله عليه وعلى آبائه وأهل بيته ـ كتب إليه ثلاثة كتب في كلّ سنة كتاباً[2]، والّذي نقله في الاحتجاج اثنان فالثالث مفقود[3]، والّذي يظهر من تاريخ وفات الشيخ أنّ وصول الكتاب الأخير إليه كان قبل وفاته بثمانية أشهر تقريباً.

وأمّا وجه تسميته «بالمفيد» قيل: لقّبه المفيد صاحب العصر والزمان عجّل الله فرجه، وقيل: لقّبه به بعض علماء العامّة.

وأمّا مشايخ هذا الشيخ المعظّم فجماعة:

[مشايخ المفيد]

أ ـ العالم الجليل «أبوالقاسم جعفر بن محمّد بن قولويه» كما سيأتي في محلّه.

ب ـ «الشيخ الصدوق أبو جعفر محمّد بن عليّ بن بابويه القمي».

ج ـ «أبوالحسن أحمد بن محمّد بن الحسن بن الوليد القمي».

د ـ «أبو غالب أحمد بن محمّد بن سليمان الزراري» الثقة الجليل المعروف صاحب الرسالة في أحوال آل أعين.

هـ ـ «أبو عبدالله محمّد بن عمران بن موسى بن سعد بن عُبيدالله المرزباني الكاتب البغدادي».

و ـ الفقيه المعروف «أبو عليّ محمّد بن أحمد بن الجُنيد الكاتب الإسكافي» المعبّر عنه

---

١. مرآة الجنان، ج٣، ص٢٨.

٢. لؤلؤة البحرين، ص٣٦٤.

٣. الاحتجاج، ص٤٩٥.

تارةً بـ« ابن الجُنيد » وأخرى بـ« الإسكافي » وثالثة بـ« أبي عليّ » ورابعة بـ« الكـاتب »، صاحب التصانيف الكثيرة، المتوفّى سنة ٣٨١.

ز ـ شيخ الطائفة وعالمها « أبوالحسن محمّد بن أحمد بن داوود بن عليّ القمي » الّـذي حكى « الشيخ المفيد » أنّه لم ير أحفظ منه، صاحب الكتب الكثيرة الّتي منها المزار الّذي ينقل عنه كثيراً، المتوفّى سنة ٣٦٨.

ح ـ الشيخ الثقة « أبو عليّ أحمد بن محمّد بـن جـعفر الصـولي البـصري » المُـصاحب لـ« الجلودي ».

ط ـ شيخ الطـائفة « أبو عبدالله محمّد بن أحمد بن عبدالله بن قضاعة بن صفوان بن مهران الجمّال » الّذي ناظر مع قاضي الموصل في دار الأمير « ابن حـمدان » وبـحضوره، ثـمّ باهله فجعل كفّه في كفّه، فلمّا وصل القاضي إلى بيته حمّ وانـتفخ الكـفّ الّـذي مـدّه للمباهلة واسودّت وهلك من الغد وانتشر بهذا ذكراً عند الملوك، صاحب الكتب الّتي أملاها من ظهر قلبه، ويعبّر عنه بـ« الصفواني » في كتب الأصحاب.

ى ـ الشيخ المتقدّم « أحمد بن إبراهيم بن أبي رافع الأنصاري ».

يا ـ السيّد الجليل العظيم الشأن « أبو محمّد الحسن بن حمزة بن عليّ بن عبدالله بن محمّد بن الحسن بن الحسين بن عليّ بن الحسين بن عليّ بـن أبـي طـالب عليه السلام الطـبري المـرعشي » المعدود من أجلّاء هذه الطائفة وفقهائها، المتوفّى سنة ٣٥٨.

يب ـ « القاضي أبو بكر محمّد بن عمر بن سالم بن محمّد البراء المعروف بالجعابي » الحافظ النقّاد المعبّر عنه بـ« أبي بكر الجـعابي » صـاحب كـتاب الكبير فـي طـبقات أصـحاب الحديث من الشيعة.

يج ـ « أبوالحسن عليّ بن محمّد بن خالد ».

يد ـ « أبوالحسن محمّد بن المظفّر الورّاق ».

يه ـ « أبو حفص محمّد بن عمر بن عليّ الصيرفي المعروف بابن الزيّات ».

يو ـ « أبو عبدالله الحسين بن أحمد بن المغيرة البوشنجي العراقي ».

يز ـ « الشريف أبو عبدالله محمّد بن الحسين الجواني ».

يح ـ « أبوالحسن عليّ بن محمّد القرشي ».

يط ـ « الشريف أبو عبدالله محمّد بن محمّد بن طاهر الموسوي ».

ك ـ « أبوالحسن عليّ بن خالد المراغي القلانسي »، ويظهر من أسانيد أماليه أنّه غير « عليّ بن محمّد بن خالد » الّذي تقدّم[١].

كا ـ « أبوالحسن عليّ بن محمّد بن حبيش الكاتب ».

كب ـ « أبوالحسن محمّد بن جعفر بن محمّد الكوفي النحوي التميمي »، والظاهر أنّه الّذي ترجمه « النجاشي » ومدحه إلّا أنّه كنّاه بـ« أبي بكر » فلاحظ[٢].

كج ـ « أبو نصر محمّد بن الحسين البصير المقري ».

كد ـ شيخ أصحابنا بالبصرة « أبوالحسن عليّ بن بلال بن أبي معاوية المهلبي الأزدي » صاحب الكتاب في الغدير.

كه ـ « أبوالحسن عليّ بن مالك النحوي ».

كو ـ « أبوالحسين محمّد بن مظفّر البزّاز » والظاهر أنّه غير ما سبق[٣]؛ لتعدّد الكنية واللقب، بل في جملة أسانيد كتاب الإرشاد: « أبو بكر محمّد بن المظفّر »[٤].

كز ـ « أبوالحسن عليّ بن أحمد بن إبراهيم الكاتب ».

كح ـ « عبدالله بن جعفر بن محمّد بن أعين البزّاز ».

كط ـ « أبو عبدالله محمّد بن داوود الخَتمي »[٥].

ل ـ « أبوالطيّب الحسين بن محمّد النحوي التمّار » صاحب « أبي بكر محمّد بن القاسم ».

لا ـ « أبوالحسين أحمد بن الحسين بن أسامة البصري ».

---

١. تقدّم برمز: يج.

٢. رجال النجاشي، ص٣٩٤ (الرقم ١٠٥٤).

٣. تقدّم برمز: يد.

٤. إرشاد المفيد، ص٢٣.

٥. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص٢٤٢: الحتمي.

لب ـ « أبو محمّد عبدالله بن محمّد الأبهري ».

لج ـ « أبوالجيش المظفر بن محمّد البلخي الورّاق »، قال « ابن شهرآشوب » في معالم العلماء: إنّه قرأ على « أبي القاسم عليّ بن محمّد الرّقا » و « عليّ بن أبي الجيش البلخي »[1].

لد ـ « أبو عليّ الحسن[2] بن عبدالله القطّان ».

له ـ « أبوالحسن أحمد بن محمّد الجرجاني ».

لو « أبو عمرو عثمان بن أحمد الدقّاق ».

لز ـ « أبوالقاسم إسماعيل بن محمّد الأنباري ».

لح ـ « الشريف أبو محمّد الحسن بن محمّد بن يحيى العلوي » الّذي أكثر الرواية عنه في الإرشاد.

لط ـ « أبو بكر عمر بن محمّد بن سليم[3] بن البراء المعروف بابن الجعابي » الحافظ الثقة العارف بالرجال من العامّة والخاصّة كما صرّح به الشيخ في الفهرست[4]، وهو والد « أبي بكر محمّد الجعابي » الّذي تقدّم[5].

م ـ الشيخ الثقة الجليل « أبو عبدالله الحسن[6] بن عليّ بن سفيان بن خالد بن سفيان البزوفري ».

ما ـ « أبو عليّ الحسن بن عليّ بن الفضل الرازي ».

مب ـ « أبو جعفر محمّد بن الحسين البزوفري » كما في أمالي أبي عليّ مكرّراً عن والده، عن « المفيد » عنه مع الترحّم عليه[7] وهو « ابن أبي عبدالله البزوفري ».

مج ـ « أبو عبدالله محمّد بن عليّ بن رياح القرشي ».

---

١. معالم العلماء، ص١١٢ (الرقم ٧٦٥).

٢. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج٢١، ص٢٤٣: الحسين.

٣. كذا في الأصل، والصحيح: سالم كما في الفهرست.

٤. فهرست الشيخ، ص٣٢٥ و٣٢٦ (الرقم ٥٠٦).

٥. تقدّم برمز: يب.

٦. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج٢١، ص٢٤٤: الحسين.

٧. أمالي الشيخ، ج١، ص٥٦ـ١٦٩.

مد ـ « أبوالحسن زيد بن محمّد بن جعفر النيملي ».

مه ـ « محمّد بن أحمد بن عبيدالله[1] المنصوري ».

مو ـ « أبوالقاسم عليّ بن محمّد الرفا »، صرّح به « السروي » في المعالم[2].

مز ـ « أبو عبدالله الحسين بن أحمد بن موسى بن هدية »، صرّح به في الرياض، واحتمل كونه بعينه « الحسين بن محمّد بن موسى » الّذي هو من مشايخ « النجاشي »[3].

مح ـ « الشيخ أبو عبدالله الحسين بن عليّ بن شيبان القزويني » وله كتاب علل الشريعة وقد يعبّر عنه بـ« القزويني » ومن كتابه بـ العلل وهو من مشايخ « الشيخ المفيد » ويروي عن « عليّ بن حاتم » الثقة، ويروي عنه « أحمد بن عبدون » كما في الفهرست في ترجمة « الحسين بن عبدالله بن سهل الساعدي » وترجمة « عليّ بن حاتم القزويني »[4]، كذا في الرياض[5].

مط ـ « محمّد بن سهل بن أحمد الديباجي ».

ن ـ « جعفر بن الحسين المؤمن ﷺ » روى عنه مترحّماً في الاختصاص[6].

هذا ما حضرني من مشايخه الذين أكثر الرواية عنهم في أماليه وإرشاده، ويوجد في أمالي أبي عليّ الطوسي والذين صرّح بهم « النجاشي » في ذكر طرقه إليهم، و يعرف حال المجهولين والمهملين منهم بما شرحناه في حال مشايخ « النجاشي »، بل أمر « الشيخ » في هذه المقامات أضيق و أتقن كما لا يخفى على من وقف على طريقته، كذا ذكره الأستاذ الأعظم ﷺ[7].

١. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٢٤٤: عبدالله.

٢. معالم العلماء، ص ١١٣ (الرقم ٧٦٥).

٣. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٢، ص ٣٠ و ١٧٣.

٤. فهرست الشيخ، ص ١٤٥ (الرقم ٢١٨) وص ٢٨٥ (الرقم ٤٢٦).

٥. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ٢، ص ١٥٣.

٦. الاختصاص، ص ٥، ٩، ٧٠، ٧٩، ٨٢، ١٩٠، ٢٠٥.

٧. خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٢٤٥ و ٢٤٦.

السابع
من المشايخ العظام الثقات الذين تنتهي إليهم سلسلة الإجازات

الفقيه الجليل المحدّث أستاد «أبي عبدالله المفيد»، «أبوالقاسم جعفر بن محمّد بن جعفر بن موسى بن قولويه القمي ﵀».

قال «النجاشي»:

كان «أبوالقاسم» من ثقات أصحابنا وأجلّائهم في الحديث والفقه، روى عن أبيه وعن أخيه عن «سعد»، وقال: ما سمعت من «سعد» إلّا أربعة أحاديث، وعليه قرأ شيخنا «أبو عبدالله» الفقه ومنه حمل، وكلّما يوصف به الناس من جميل وفقه فهو فوقه، له كتبٌ حسان قرأت أكثر هذه الكتب على شيخنا «أبي عبدالله» وعلى «الحسين بن عبيدالله»، انتهى[١].

وأمّا وفاته كما في الخرائج[٢]: سنة سبع وستّين، وفي الخلاصة[٣]: أنّ وفاته كانت في سنة تسع، وفي رجال الشيخ[٤]: ثمان.

قال الأستاد الأعظم طاب ثراه:

والأوّل لعلّه من مواضع تصحيف السبع بالتسع، وما في رجال الشيخ لا يقوم القصّة كما لا يخفى[٥].

وعدّ «النجاشي» من كتبه كتاب الزيارات[٦] و«الشيخ» في الفهرست: له كتاب جامع الزيارات[٧]، والمراد منها كتاب كامل الزيارة وهو اسمه الّذي سمّاه به، وهو كتاب مشهور معروف بين الأصحاب مشتمل على مئة وستّة أبواب.

---

١. رجال النجاشي، ص١٢٣ (الرقم ٣١٨).

٢. الخرائج والجرائح، ص١٢٦.

٣. رجال العلّامة الحلي، ص ٣١ (الرقم ٦).

٤. رجال الشيخ، ص٤٥٨ (الرقم ٥).

٥. خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص٢٤٨.

٦. رجال النجاشي، ص١٢٣ (الرقم ٣١٨).

٧. فهرست الشيخ، ص١٠٩ (الرقم ١٤١).

ثمّ قال الأستاذ الأعظم ﷺ ما ملخّصه:

إنّ المهمّ في ترجمة هذا الشيخ المعظّم استقصاء مشايخه في هذا الكتاب الشريف؛ فإنّ فيه فائدة عظيمة لم تكن فيمن قدّمناه من مشايخ الأجلّة، فإنّه ﷺ قال في أوّل الكتاب[1]: ولم أُخرج فيه حديثاً روي عن غير الأئمّة ﷺ إذ كان في ما رويناه عنهم من حديثهم ﷺ كفاية عن حديث غيرهم. وقد علمنا أنّا لا نحيط بجميع ما روي عنهم ﷺ في هذا المعنى ولا غيره، ولكن ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا ﷺ ولا أخرجت فيه حديثاً ممّا روي عن الشذاذ من الرجال يؤثر ذلك عنهم [عن المذكورين] غير المعروفين بالرواية المشهورين بالعلم والحديث. انتهى[2].

فتراه ﷺ نصّ على توثيق كلّ من رواه عنه فيه بل كونه من المشهورين بالحديث والعلم، ولا فرق في التوثيق بين النصّ على أحد بخصوصه أو توثيق جمع محصورين بعنوان خاصّ، وكفى بمثل هذا الشيخ مركّباً ومعدّلاً، فنقول والله المستعان: روى عنهم فيه[3] جماعة:

[مشايخ ابن‌قولويه]

أ ـ والده «محمّد بن قولويه» الّذي هو من خيار أصحاب «سعد بن عبدالله» وأكثر «الكشي» النقل عنه في رجاله.

ب ـ «أبو عبدالرحمن محمّد بن أحمد بن الحسين الزعفراني العسكري المصري» نزيل بغداد، وأجاز عنه «التلعكبري» في سنة ۳۲۵.

ج ـ «أبوالفضل محمّد بن أحمد بن إبراهيم بن سليمان الجعفي الكوفي المعروف بالصابوني» وبـ«أبي الفضل الصابوني» صاحب كتاب الفاخر في الفقه المنقول فتاويه في كتب الأصحاب.

د ـ «ثقة‌الإسلام الكليني ﷺ».

---

۱. كامل الزيارات، ص۳.

۲. خاتمة مستدرك الوسائل، ج۲۱، ص۲۵۱.

۳. أي في كامل الزيارات.

هـ ـ « محمّد بن الحسن الوليد » شيخ القمّيّين وفقيههم.

و ـ « محمّد بن الحسن بن عليّ بن مهزيار ».

ز ـ « أبوالعبّاس محمّد بن جعفر بن محمّد بن الحسن القرشي البزّاز ».

ح ـ الشيخ الجليل « محمّد بن عبدالله بن جعفر الحميري القمي » صاحب المسائل الّتي أرسلها إلى الحجّة ـ عجّل الله فرجه ـ فأجابها والتوقيعات بين السطور، رواها مسنداً « شيخ الطائفة » في كتاب الغيبة[1].

ط ـ « الحسن بن عبدالله بن محمّد بن عيسى » يروي عنه، عن أبيه، عن « الحسن بن محبوب »، وفي بعض النسخ « الحسين ».

ى ـ « أبوالحسن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي » العالم الجليل المعروف.

يا ـ أخوه « عليّ بن محمّد بن قولويه ».

يب ـ « أبوالقاسم جعفر بن محمّد بن إبراهيم بن عبدالله بن موسى بن جعفر الموسوي العلوي »، والظاهر أنّه « المصري » الّذي أجاز عنه « التلعكبري » وسمع منه بمصر سنة ٣٤٠.

يج ـ « أبو عليّ أحمد بن عليّ بن مهدي بن صدقة الرقي بن هاشم بن غالب بن محمّد بن عليّ الرقي الأنصاري » الّذي يروي عن أبيه عن الرضا عليه السلام، وسمع منه « التلعكبري » سنة ٣٤٠.

يد ـ « محمّد بن عبدالمؤمن المؤدّب القمي » الثقة صاحب كتاب النوادر الّذي فيه سبعمئة حديث.

يه ـ « أبوالحسن عليّ بن حاتم بن أبي خاتم[2] القزويني » صاحب الكتب الكثيرة الجيّدة المعتمدة الّذي روى عنه « التلعكبري » وسمع منه سنة ٣٢٦.

يو ـ « عليّ بن محمّد بن يعقوب بن إسحاق بن عمّار الصيرفي الكسائي الكوفي العجلي »

---

١. الغيبة، ص ٢٩٩.

٢. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٢٥٤: أبي حاتم.

المتوفّى سنة ٣٣٢ الّذي روى عنه « التلعكبري » وله منه إجازة وسمع منه سنة ٣٢٥.

يز ـ مؤدبه «الحسن[1] عليّ بن الحسين السعد آبادي القمي » الّذي يروي عنه « الكليني » و« الزراري » و« عليّ بن بابويه » و« محمّد بن موسى المتوكّل ».

يح ـ « أبو عليّ محمّد بن همام بن سهيل الكاتب البغدادي » شيخ الطائفة ووجهها المولود بدعاء العسكري عليه السلام المتوفّى سنة ٣٣٢، وقد أكثر الرواية منه « التلعكبري » وسمع منه سنة ٣٢٣ وهو مؤلف كتاب التمحيص.

يط ـ « أبو محمّد هارون بن موسى بن أحمد بن سعيد بن سعد التلعكبري الشيباني » العظيم القدر والشأن والمنزلة، الواسع الرواية، العديم النظير الّذي روى جميع الأصول والمصنّفات، ولم يطعن عليه في شيء، المتوفّى سنة ٣٨٨[2].

ك ـ « القاسم بن محمّد بن عليّ بن إبراهيم الهمداني » وكيل الناحية المقدّسة بهمدان بعد أبيه « محمّد » الّذي كان وكيلاً بعد أبيه « عليّ » وكلاء مشهورون مشكورون، وكفاهم بها فخراً ومدحاً.

كا ـ « الحسن بن زبرقان الطبري ».

كب ـ « أبو عبدالله الحسين بن محمّد بن عامر بن عمران بن أبي بكر الأشعري القمي » الثقة الّذي أكثر « الكليني » من الرواية عنه في الكافي، ويروي عنه « محمّد بن الحسن بن الوليد » و« عليّ بن بابويه » و« ابن بطّة ».

وهو الراوي غالباً عن عمّه « عبد الله بن عامر ».

كج ـ « أبو عليّ أحمد بن إدريس بن أحمد الأشعري القمي » الفقيه الجليل، وهو من أجلاء مشايخ « الكليني »، ويروي عنه ابنه « الحسين » و« ابن الوليد » و« ابن أبي جيد » و« محمّد بن الحسين بن سفيان البزوفري » و« أبو الحسين » و« أحمد بن جعفر بن سفيان البزوفري » و« عليّ بن محمّد بن قولويه » و« الصفّار » و« أبو محمّد الحسن بن

---

١. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٢٥٤: أبو الحسن.

٢. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٢٥٥: سنة ٣٨٥.

حمزة العلوي » توفّي سنة ٣٠٦.

كد ـ « أبو عيسى عبيدالله بن الفضل بن محمّد بن هلال الطائي المصري »، وفي بعض النسخ « عبدالله »، وفي من لم يرو عنهم عليهم السلام من « رجال الشيخ »: عبيدالله » إلخ[١]، يكنّى « أباعيسى المصري » خاصّيّ، روى عنه « التلعكبري ».

كه ـ « حكيم بن داوود بن حكيم » يروي عن « سلمة بن خطّاب ».

كو ـ « محمّد بن الحسين ـ وفي بعض المواضع الحسن ـ بن متّ الجوهري ».

كز ـ « محمّد بن أحمد بن عليّ بن يعقوب ».

كح ـ « أبو عبدالله محمّد بن أحمد بن يعقوب بن إسحاق بن عمّار ».

كط ـ « أبو عبدالله محمّد بن أحمد بن يعقوب » ويحتمل اتّحاده مع سابقه بل اتّحاد الثلاثة، ويحتمل كونه « ابن يعقوب بن شيبة » المذكور في ترجمة جدّه الراوي عنه فلاحظ.

ل ـ « أبو عبدالله الحسين بن عليّ الزعفراني » حدّثه بالدير.

لا ـ « أبوالحسين أحمد بن عبدالله بن عليّ الناقد ».

لب ـ « أبوالحسن محمّد بن عبدالله بن عليّ عليه السلام ».

الثامن

من المشايخ العظام الثقات الّذين إليهم تنتهي سلسلة الإجازات

العالم الجليل والمحدّث النبيل شيخ القميّين ورئيس المحدّثين « أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي أباً والديلمي أمّاً »، المولود بدعوة صاحب الزمان عليه السلام والمعروف بـ« الصدوق » صاحب من لا يحضره الفقيه وغيرها.

وهو أستاذ « المفيد محمّد بن محمّد بن النعمان »، كفى في وثاقته وجلالته وعظم

---

١. رجال الشيخ، ص ٤٨١ (الرقم ٢٨): عبيدالله بن محمّد بن الفضل بن هلال الطائي يكنّى أبا عيسى المصري خاصي.

شأنه ما وصفه الإمام ـ عجّل الله فرجه ـ في التوقيع الخارج من الناحية المقدّسة بأنّه فقيه خيّر مبارك ينفع الله به، فعمّت بركته الأنام، وانتفع به الخاصّ والعامّ، وبقيت آثاره ومصنّفاته مدى الأيّام، وعمّ الانتفاع بفقهه وحديثه فقهاء الأصحاب ومن لا يحضره الفقيه من العوامّ[1].

ولد في سنة ۳۰۵ أو ۳۰۶ في مدينة قم؛ توفّي سنة ۳۸۱ بالري، ودفن فيها، وقبره مشهور يزار ويتبرك.

وأمّا مشايخه فإنّه بنى في الفقيه من أوّل الأمر على اختصار الأسانيد وحذف أوائل السند، ثمّ وضع في آخره مشيخة يُعرف بها طريقه إلى من روى عنه، فهي المرجع في اتّصال سنده في أخبار هذا الكتاب، وربّما أخلّ منها بذكر الطريق إلى بعض، فيكون السند باعتباره معلّقاً.

أقول: وقد شرح مشيخته الأُستاذ الأعظم «النوري ﷺ» في مستدركه، ورتّب أسامي مشايخه ومن روى عنهم بهذا الترتيب[2]، ونحن نذكرها عيناً فقال:

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

[مشايخ الشيخ الصدوق]

في ذكر مشايخ «الصدوق» الّذين روى عنهم في المشيخة وما في أيدينا من كتبه، وصرّح ببعضهم المترجمون:

أ ـ «إبراهيم بن هارون الهيبتي»[3].

ب ـ «أبو إسحاق إبراهيم بن محمّد بن أبي حمزة بن عمارة الحافظ».

ج ـ «أبو الحسن أحمد بن ثابت الدواليني».

د ـ «أحمد بن الحسن بن عبد ربّه القطّان»، في كمال الدين: حدّثنا «أحمد بن الحسن ابن القطّان المعروف بأبي عليّ بن عبد ربّه الرازي» وهو شيخ كبير من أصحاب

---

۱. رجال السيد بحر العلوم، ج ۳، ص ۲۹۲.

۲. خاتمة مستدرك الوسائل المجلد ۲۲ و ۲۳.

۳. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ۲۳، ص ۴٦٦: الهيبستي.

الحديث[1].

وفي موضع آخر: «أحمد بن محمّد بن الحسن القطّان»، وكان شيخاً لأصحاب الحديث ببلد الري يعرف بـ«أبي عليّ بن عبد ربّه».

هـ ـ «أبو منصور أحمد بن إبراهيم بن بكير الخوزي» روى عنه بنيسابور.

و ـ «أحمد بن إبراهيم بن الوليد السلمي».

ز ـ «أحمد بن أبي جعفر البيهقي».

ح ـ «أبو عليّ أحمد بن الحسن بن عليّ بن عبد ربّه».

ط ـ «أبوالعبّاس أحمد بن الحسين بن عبيدالله بن محمّد بن مهران الآبي العروضي» قال «ابن شهرآشوب» في المعالم: له ترتيب الأدلّة في ما يلزم خصوص الإماميّة دفعه عن الغيبة والغائب، المفاراة[2] في المذهب في النقض على «أبي خلف»[3].

ي ـ «أحمد بن جعفر الهمداني» وهو بعينه «أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني».

يا ـ «أبو نصر أحمد بن الحسين بن أحمد بن عبيد الضبي المرواني النيسابوري» والظاهر أنّه بعينه «أحمد بن الحسين المرواني»، وفي بعض الأسانيد «أبو نصير» وفي بعضها «نصير».

يب ـ «أبو حامد أحمد بن الحسين بن الحسن بن عليّ الحاكم».

يج ـ «أحمد بن عليّ بن إبراهيم بن هاشم القمي».

يد ـ «أبو حامد أحمد بن عليّ بن الحسين الثعالبي».

يه ـ «أحمد بن قارون القائني».

يو ـ «أبو عليّ أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار الأشعري القمي».

يز ـ «أحمد بن محمّد الأسدي».

---

١. كمال الدين، ص٦٧.

٢. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج٢٣، ص٤٦٧: المفاداة، وفي معالم العلماء، ج٢٤، ص١١٣: المكافأة.

٣. معالم العلماء، ص٢٤ (الرقم ١١٣).

يح ـ « أحمد بن محمّد بن إبراهيم العجلي ».

يط ـ « أبوالحسن أحمد بن محمّد بن الصقر الصائغ ».

ك ـ « أحمد بن محمّد بن الهيثم العجلي » وغير بعيد أن يكون هو العجلي المتقدَم.

كا ـ « أحمد بن محمّد بن إسحاق الدينوري القاضي ».

كب ـ « أحمد بن محمّد بن عبدالرحمن المنقري ».

كج ـ « أحمد بن محمّد بن عبدالرحمن المروزي المقري الحاكم »، ولعلّه « المنقري » المتقدّم.

كد ـ « أبوالحسين أحمد بن محمّد بن الحسين البزّاز ».

كه ـ « أحمد بن محمّد بن عيسى بن أحمد بن عليّ بن أبي طالب » وفي بعض أسانيده « أحمد بن عيسى بن عليّ بن أبي طالب »، والظاهر اتّحادهما.

كو ـ « أحمد بن محمّد الشيباني المكتب ».

كز ـ « أبوالعبّاس أحمد بن محمّد بن أحمد بن الحسن بن الحكم ».

كح ـ « أحمد بن محمّد بن زمرة ـ وفي بعض النسخ ورقة ـ القزويني »[1].

كط ـ « أحمد بن محمّد بن إسحاق المغازي ».

ل ـ « أبوالحسن أحمد بن محمّد بن أحمد بن غالب الأنماطي ».

لا ـ « أحمد بن هارون القاضي »، وفي بعض أسانيده:

لب ـ « أحمد بن هارون الطائي » والظاهر الاتّحاد.

لج ـ « أحمد بن يحيى المكتب ».

لد ـ « إسحاق بن عيسى ».

له ـ « إسماعيل بن حكيم العسكري ».

لو ـ « إسماعيل بن عليّ بن رزين ».

لز ـ « إسماعيل بن منصور بن أحمد القصّار ».

---

١. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢٣، ص ٤٦٩: رزقة القزويني.

لح ـ « أبو معمّر إسماعيل بن إبراهيم بن معمّر » .

لط ـ « أبوالفضل تميم بن عبدالله بن تميم القرشي الحيري » .

م ـ « جعفر بن محمّد بن مسرور » ، وفي التعليقة : يحتمل كونه قولويه ؛ لأنّ اسم قولويه مسرور ، وهو في طبقة « الكشي » إلى زمان « الصدوق » ، انتهى[1] ، وفيه من البعد ما لا يخفى .

ما ـ « أبوالقاسم جعفر بن محمّد بن موسى بن قولويه القمي » .

مب ـ « جعفر بن عليّ بن الحسن » .

مج ـ « جعفر بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن عبدالله[2] بن المغيرة الكوفي » .

مد ـ « جعفر بن زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب ﷺ » ، كذا في الأسانيد ، وقد سقط في بعض الأسامي بين « جعفر » و « زيد » فانّه لم يكن لزيد ابن اسمه جعفر ، ولو كان لاستحال روايته عنه .

مه ـ « أبو محمّد جعفر بن نعيم بن شاذان الحاكم » .

مو ـ « أبو محمّد جعفر بن أحمد بن عليّ الفقيه الإيلاقي الرازي » صاحب كتاب المسلسلات وغيره .

مز ـ « الحسن بن إبراهيم بن هاشم » .

مح ـ « الحسن بن أبي عليّ أحمد بن إدريس الأشعري القمي » ، وهو أخو « الحسين » الآتي .

مط ـ « الحسن بن أحمد بن الخليل بن أحمد » .

ن ـ « أبو محمّد الحسن بن حمزة بن عليّ بن الحسن بن عبدالله بن أبي طالب » .

نا ـ « الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري » ، وفي بعض الأسانيد « أبو أحمد بن الحسن » إلخ ، والظاهر زيادة لفظ الابن .

---

١ . تعليقة الوحيد البهبهاني ، ص ٨٧ .

٢ . كذا في الأصل ، وفي خاتمة مستدرك الوسائل ، ج ٢٣ ، ص ٤٧٠ : عبيدالله .

نب ـ « أبو طالب الحسن بن عبدالله بن سنان الطائي ».

نج ـ « الحسن بن عليّ بن أحمد الصائغ »[1].

ند ـ « الحسن بن عليّ السكوني ».

نه ـ « أبوالقاسم الحسن بن محمّد السكوني المذكّر ».

نو ـ « الحسن بن عليّ بن شعيب الجوهري ».

نز ـ « أبو عليّ الحسن بن عليّ بن محمّد العطّار ».

نح ـ « الحسن بن محمّد بن سعيد الهاشمي الكوفي ».

نط ـ « أبو محمّد الحسن بن محمّد بن يحيى العلوي الحائي ».

س ـ « الحسن بن يحيى بن ضريس »، في الرياض: هو من أجلّ مشايخ شيخنا « الصدوق » يروي عن أبيه[2].

سا ـ « الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب ».

سب ـ « الحسين بن إبراهيم بن ناتانه »، مرّ عن « المجلسي » أنّه معرّب « ناتوان »، كذا في المستدرك[3].

سج ـ « الحسين بن إبراهيم بن بابويه ».

سد ـ « أبو الطيّب الحسين بن أحمد بن قحط الرازي ».

سه ـ « الحسين بن أحمد بن إدريس الأشعري ».

سو ـ « الحسين بن أحمد البيهقي الحاكم ».

سز ـ « أبو عبدالله الحسين بن أحمد العلوي ».

سح ـ « أبو عبدالله الحسين بن إسماعيل الكندي ».

سط ـ « أبو أحمد الحسين بن عبدالله بن سعيد بن الحسن بن إسماعيل بن حكيم العسكري ».

ع ـ « أبو محمّد الحسين بن عبدالله بن سعيد العسكري » ولعلّه السابق وإن بعد؛

---

۱. في خاتمة مستدرك الوسائل، ج ۲۳، ص ۴۷۱: الصانع، والصحيح ما في المتن.

۲. رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج ۱، ص ۳۲۵.

۳. روضة المتقين، ج ۱۴، ص ۲۳۰ و ۲۳۱، مستدرك الوسائل، ج ۲۳، ص ۱۰۵ ـ ۱۰۷.

لتعدّد الكنية.

عا ـ « الحسين بن عليّ بن محمّد القمي المعروف بأبي عليّ البغدادي ».

عب ـ « الحسين بن عليّ الصوفي ».

عج ـ « أبو عبدالله الحسين بن يحيى البجلي ».

عد ـ « الحسين بن محمّد بن سعيد الهاشمي »، والظاهر أنّه بعينه « الحسين بن محمّد الهاشمي ».

عه ـ « حمزة بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد المحروق بن محمّد بن زيد بن عليّ بن الحسين ».

عو ـ « الخليل بن أحمد ».

عز ـ « خضر بن محمّد بن مسروق ».

عح ـ « رافع بن عبدالله بن عبدالملك ».

عط ـ « سليمان بن أحمد اللخمي ».

ف ـ « سعد بن عبدالله » وهو غير الجليل المعروف.

فا ـ « صالح بن عيسى العجلي ».

فب ـ « عبدالحميد بن عبدالرحمن بن الحسن النيسابوري الحاكم ».

فج ـ « عبدالرحمن بن محمّد بن خالد البرقي ».

فد ـ « أبو أسد عبدالصمد بن شهيد الأنصاري ».

فه ـ « أبوالقاسم عبدالله بن أحمد ».

فو ـ « أبو محمّد عبدالله بن حامد ».

فز ـ « عبدالله بن محمّد بن عبدالوهّاب الأصفهاني ».

فح ـ « أبوالقاسم عبدالله بن محمّد الصائغ ».

فط ـ « أبو سعيد عبدالله بن محمّد بن عبدالوهّاب بن نصر الشجري » ولا يبعد اتّحاده مع السابق.

ص ـ « عبدالله بن نضر بن سمعان التميمي ».

صا ـ « عبدالواحد بن محمّد بن عبدوس العطّار النيسابوري » والظاهر أنّه المراد بـ« عبدالواحد بن محمّد » في بعض الأسانيد، واحتمال التعدّد غير بعيد.

صب ـ « أبو محمّد عبدوس بن عليّ بن العبّاس الجرجاني ».

صج ـ « أبوالقاسم عتاب بن محمّد الوراميني الحافظ ».

صد ـ « عليّ بن إبراهيم بن إسحاق » وقد يعبّر عنه بـ« عليّ بن إبراهيم » ويحتمل التعدّد.

صه ـ « أبوالحسن عليّ بن أحمد بن عبدالله الأصفهاني الأسواري ».

صو ـ « عليّ بن أحمد بن محمّد بن إسماعيل البرمكي الرازي ».

صز ـ « عليّ بن أحمد بن عبدالله بن أحمد بن محمّد بن خالد البرقي ».

صح ـ « عليّ بن أحمد بن محمّد ».

صط ـ « عليّ بن أحمد بن متيّل ».

ق ـ « عليّ بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقاق » ولعلّه المذكور سابقاً.

قا ـ « عليّ بن أحمد بن مهزيار ».

قب ـ « عليّ بن أحمد بن محمّد بن عمران التبباق » كذا في نسخ صحيحة ولعلّه مصحّف « الورّاق ».

قج ـ « عليّ بن أحمد بن موسى بن إبراهيم بن محمّد بن عبدالله بن جعفر الصادق عليه السلام ».

قد ـ « عليّ بن حاتم القزويني ».

قه ـ « عليّ بن الحسن القزويني ».

قو ـ « عليّ بن الحسن بن الفرج[1] المؤذّن ».

قز ـ « عليّ بن الحسين البرقي ».

قح ـ « عليّ بن الحسين بن سفيان بن يعقوب بن الحارث ـ الحسن (خ ل) ـ بن إبراهيم الهمداني ».

---

۱. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ۲۳، ص ۴۷۶: الفرح، والصحيح ما في المتن.

قط ـ « عليّ بن الحسين بن شاذويه المكتب ».

قي ـ « عليّ بن الحسين بن الصلت ».

قيا ـ « أبو الحسن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي » والده المعظّم.

قيب ـ « عليّ بن سهل ».

قيج ـ « عليّ بن عبدالرزاق الدرزاق ».

قيد ـ « عليّ بن عبدالله الورّاق ».

قيه ـ « عليّ بن محمّد ـ أحمد (خ ل) ـ بن خراتحت الخرقتي[1] النسّابة ».

قيو ـ « أبو الحسن عليّ بن محمّد بن عمرو العطّار ».

قيز ـ « عليّ بن محمّد بن موسى الدقّاق ».

قيح ـ « عليّ بن محمّد بن عصام ».

قيط ـ « عليّ بن مهرويه القزويني ».

قك ـ « عليّ بن هبة الله الورّاق ».

قكا ـ « عليّ بن عيسى المجاور ».

قكب ـ « أبو الحسن عليّ بن الفضل بن العبّاسي البغدادي ».

قكج ـ « عمّار بن الحسين الأشروسي ».

قكد ـ « عمّار بن إسحاق الأشتر » واتّحادهما غير بعيد.

قكه ـ « أبو القاسم غياث بن محمّد الحافظ ».

قكو ـ « أبو العبّاس الفضل بن الفضل بن العبّاس الكندي » وفي بعض النسخ « الكوفي الهمداني » أجاز له بهمدان سنة ٣٥٤.

قكز ـ « أبو أحمد القاسم بن محمّد السراج الهمداني ».

قكح ـ « محمّد بن إبراهيم بن أحمد الليثي ».

قكط ـ « محمّد بن إبراهيم بن أحمد المعاذي المغازي (خ ل) ».

---

١. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج٢٣، ص٤٧٦: الجرقني.

قل ـ« محمّد بن إبراهيم بن إسحاق المكتب الطالقاني ».

قلا ـ« محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الفارسي » ولا يبعد اتّحاده مع سابقه.

قلب ـ« أبو نصر محمّد بن أحمد بن تميم السرخسي » وفي نسخة صحيحة « محمّد بن أكمل ».

قلج ـ« محمّد بن أحمد بن محمّد بن زياد بن عبدالله بن الحسن بن الحسين بن عليّ بن الحسين عليه السلام ».

قلد ـ« محمّد بن أحمد بن الحسين بن يوسف البغدادي ».

قله ـ« محمّد بن أحمد بن سنان المعروف بمحمّد السناني ».

قلو: « محمّد بن أحمد الشيباني »:

قلز ـ« محمّد بن أحمد بن يونس المعاني ».

قلح ـ« محمّد بن أحمد بن إبراهيم ».

قلط ـ« محمّد بن أحمد البغدادي الورّاق ».

قم ـ« محمّد بن أحمد القضاعي ».

قما ـ«محمّد بن أحمد العثاني ».

قمب ـ« محمّد بن أحمد بن يحيى العطّار » كذا في بعض الأسانيد، و يحتمل كونه مقلوباً.

قمج ـ« محمّد بن إسحاق بن أحمد المثنّي ».

قمد ـ« محمّد بن بكران النقّاش ».

قمه ـ« محمّد بن بكر بن عليّ بن محمّد بن المفضّل الحنفي ».

قمو ـ« محمّد بن جعفر البندار ».

قمز ـ« محمّد بن جعفر بن الحسن البغدادي ».

قمح ـ« محمّد بن جعفر بن محمّد الخزاعي ».

قمط ـ« محمّد بن حسان ».

قن ـ« محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد القمي ».

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قنا ـ « محمّد بن الحسن بن عليّ بن فضّال ».

قنب ـ « محمّد بن الحسن بن مُتيّل ».

قنج ـ « محمّد بن الحسن بن أبان ».

قند ـ « محمّد بن الحسن بن إسحاق بن الحسين بن إسحاق بن أبي طالب ».

قنه ـ « محمّد بن الحسن بن سعيد الهاشمي الكوفي ».

قنو ـ « محمّد بن الحسن بن عمر ».

قنز ـ « محمّد بن الحسين بن الحسن الديلمي الجوهري ».

قنح ـ « محمّد بن الحسين » ولعلّه « البزّاز » كما في بعض الأسانيد.

قنط ـ « محمّد بن خالد السناني ».

قس ـ « محمّد بن سعيد بن عزيز السمرقندي الفقيه » رواه عنه بأرض بلخ.

قسا ـ « محمّد بن عليّ بن أسد الأسدي ».

قسب ـ « محمّد بن عليّ بن بشار القزويني ».

قسج ـ « محمّد بن عليّ بن أحمد بن محمّد ».

قسد ـ « محمّد بن عليّ بن شيبان القزويني ».

قسه ـ « أبو بكر محمّد بن عليّ بن محمّد بن حاتم النوفلي الكرماني ».

قسو ـ « محمّد بن عليّ بن هشام ».

قسز ـ « محمّد بن عليّ بن مهرويه ».

قسح ـ « محمّد بن عليّ ماجيلويه » ولعلّه المراد من « محمّد بن عليّ » حيث يطلق.

قسط ـ « محمّد بن عليّ القزويني » ولعلّه « ابن مهرويه » المتقدّم.

قع ـ « محمّد بن عليّ بن الشاه ».

قعا ـ « محمّد بن عليّ المشّاط ».

قعب ـ « محمّد بن عليّ بن إسماعيل ».

قعج ـ « محمّد بن عليّ بن الأسود ».

قعد ـ « محمّد بن عليّ بن نصر البخاري ».

قعه ـ « محمّد بن عمر بن سلام بن البرء بن سَبَرة بن سيّار التميمي أبو بكر الجعابي ».

[قعو ـ « محمّد بن عمر الحافظ » ولعلّه « الجعابي ».

قعز ـ « محمّد بن عمرو بن عثمان بن الفضل العقيلي الفقيه ».

قعح ـ « محمّد بن عمرو بن عليّ البصري »].

قعط ـ « محمّد بن عمرو البصري ».

قف ـ « محمّد بن عمير البغدادي الحافظ ».

قفا ـ « محمّد بن الفضيل بن زيدويه الجلاب الهمداني ».

قفب ـ « محمّد بن القاسم الأسترآبادي » ويعبّر عنه أيضاً بـ« الجرجاني » وفي بعض الأسانيد « أبو القاسم ».

قفج ـ « محمّد بن محمّد الخزاعي ».

قفد ـ « محمّد بن محمّد بن عصام الكليني ».

قفه ـ « محمّد بن محمّد بن غالب الشافعي ».

قفو ـ « محمّد بن موسى بن المتوكّل » ولعلّه المراد من « محمّد بن موسى » حيث يطلق.

قفز ـ « محمّد بن المظفّر بن نفيس المصري الفقيه ».

قفح ـ « محمّد بن يحيى بن عمران الأشعري ».

قفط ـ « أبو طالب مظفّر بن جعفر بن مظفر العلوي السمرقندي البصري ».

قص ـ « محمّد بن عليّ بن أحمد برزج صاحب الصادق عليه السلام ابن عبدالله بن منصور بن يونس ».

قصا ـ « يحيى بن زيد بن العبّاس بن الوليد البزّاز ».

قصب ـ « يحيى بن أحمد بن إدريس ».

قصج ـ « أبو عليّ شريف الدين الصدوق ».

قصد ـ « أبو الحسن بن يونس ».

قصه ـ « أبو محمّد بن العبّاس الجرجاني ».

قصو ـ « أبو القاسم بن محمّد بن أحمد بن عبدويه السراج الزاهد ».

قصز ـ « أبو الحسن طاهر بن محمّد بن يونس خيو الفقيه ».

قصح ـ « أبو أحمد بن هاني بن محمّد بن محمود العبدي » وفي بعض المواضع « هاني بن محمود بن هاني » و في بعض المواضع « أبو أحمد هاني ».

قصط ـ « أبو أحمد بن الحسين بن أحمد بن حمويه بن عبد النيسابوري الورّاق ».

ر ـ « أبو أحمد الوجباتي »[1].

را ـ « أبو جعفر المروزي ».

رب ـ « أبو الحسن بن يونس ».

رج ـ « أبو عبدالله بن حامد » كذا في بعض الأسانيد، و لا يبعد زيادة كلمة « أبو » فيكون هو الّذي تقدّم.

رد ـ « أبو محمّد بن أبي عبدالله الشافعي الفرغاني ».

ره ـ « أبو سعيد محمّد بن الفضل بن إسحاق المذكّر النيسابوري ».

هذه جماعة وجدنا « الشيخ الصدوق ﷺ » يروي عنهم في كتبه الّتي بأيدينا، و لعلّ الناظر في أسانيد غيره ممّن يروي عنه بلا واسطة أو معها يجد أزيد من ذلك.

وفي روضات الفاضل المعاصر في ترجمته:

> وأمّا رواية صاحب الترجمة قراءةً وإجازةً فهي كما يستفاد من تتبع مؤلّفاته الموجودة بين ظهرانينا مضافاً إلى مشيخة كتاب الفقيه، عن جماعة كثيرة جدّاً تزيد على سبعين رجلاً من أفاضل رجال الفريقين، انتهى[2].

أقول: وأمّا كتبه فمنها من لا يحضره الفقيه، وهو أحد الكتب الأربعة الّتي عليها المدار في الأعصار، أخبرني الأُستاد الأعظم « ثقة الإسلام النوري ﷺ » بإسناده عن العالم النحرير « المولى مراد التفرشي » في أوّل شرحه على الفقيه المسمّى بـ التعليقة السجادية. قال شيخنا ﷺ: إنّ أحاديث هذا الكتاب خمسة آلاف وتسعمئة وثلاثة وستّون حديثاً

---

١. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج٢٣، ص٤٨٦: الوجباني.

٢. روضات الجنات، ج٦، ص ١٣٩.

منها ألفان وخمسون حديثاً مرسلاً. انتهى، وبذلك صرّح شيخنا «البهائي» في شرحه على الفقيه.

وقال شيخنا «محدّث البحراني» في اللؤلؤة عن بعض مشايخه:

أمّا الفقيه يشتمل مجموعه على أربع مجلّدات يشتمل على ستمئة وستّة وستّين باباً... إلى أن قال: فجميع الأحاديث المسندة ثلاثة آلاف وتسعمئة وثلاثة عشر حديثاً، والمراسيل ألفان وخمسون حديثاً[1]. انتهى.

ومرادهم من المراسيل أعمّ ممّا لم يذكر فيه اسم الراوي بأن قال: «روى» أو قال: «قال ﷺ»، أو ذكر الراوي وصاحب الكتاب ونسي أن يذكر طريقه إليه في المشيخة، وهم على ما صرّح به «التقيُّ المجلسي ؒ» في شرحه الفارسي المسمّى بـ اللوامع أزيد من مئة وعشرين رجل. قال:

وأخبارهم تزيد على ثلاثمئة، والكلّ محسوب من المراسيل عند الأصحاب. لكنّا بيّنا أسانيدها: إمّا من الكافي، أو من كتبه أو من كتب «الحسين بن سعيد» بل ذكرنا أكثر أسانيد مراسيله وهي تقرب من خمسمئة، بل ذكرنا لكلّ خبر مرسل أخباراً مسانيد تقوية[2]. انتهى.

ثمّ قال الأستاد الأعظم ؒ:

وهذه فهرست أسامي الجماعة المذكورين على ما في «الشرح»:

ابن أبي سعيد المكاري، ابن أبي ليلى، أبو إسحاق السبيعي، أبو سعيد المكاري، أبو الصباح الكناني، أبو الصلت الهروي، أبو عبيدة الحذاء، أبو العلاء، أبو مالك المغربي، أبو هاشم البصري، أحمد بن النضر، الأرقط، إسحاق بن جرير، إسماعيل بن سعد، الأعمش سليمان بن مهران، أيّوب بن نوح، بريد بن معاوية العجلي، جعفر بن رزق الله، جميل بن صالح، الحجّال، حديد بن حكيم، حسّان الجمّال، الحسن التفليسي، الحسن بن عطيّة، الحسن بن موسى الخشّاب، الحسين بن عثمان الأحمسي، الحسين بن بشّار، الحسين بن عبدالله الأرّجاني، الحسين بن زيد، الحسين بن كثير، حفص بن عمرو، الحكم بن سليمان، حمّاد اللحّام، حمران بن أعين، حمزة بن محمّد، خالد بن الحجّاج، زكريّا بن عبدالله المؤمن، زياد بن المنذر، سدير الصيرفي، السري، سعد بن إسماعيل، سعد بن الحسن، سعد بن سعد،

---

١. لؤلؤة البحرين، ص ٣٩٥.

٢. روضة المتقين، ج ١٤، ص ٣٥٠.

سعيد بن المسيّب، سلمة بن تمام، سليم الفرّاء، سليم بن قيس، سهل بن زياد، شريف بن سابق التفليسي، شعيب بن يعقوب، صالح بن ميثم، صباح المزني، ضريح الكناسي، الطالقاني شيخ الصدوق، طريف بن سنان، طريف بن ناصح، عبّاد بن كثير البصري، عبّاس بن بكّار، عبد الرحمن بن أبي هاشم، عبد الرحمن بن أعين بن سيابة، عبد السلام بن صالح الهروي، عبدالله بن العبّاس، عبدالله بن عجلان السكوني، عبد الواحد بن المختار الأنصاري، عثمان بن عيسى، عقبة بن خالد، العلاء بن الفضل، عليّ بن أحمد الدقّاق، عليّ بن الحسن الفضّال، عليّ بن راشد، عليّ بن سعيد، عليّ بن عبدالله الورّاق، عليّ بن ميمون الصائغ، عمرو بن إبراهيم، عمرو بن عثمان، عمر بن يزيد صاحب السابري، عنبسة بن مصعب، القاسم بن محمّد الجوهري، كامل، ليث المرادي، مثنّى بن الوليد الحنّاط، محمّد بن أبي حمزة، محمّد بن أحمد السنّاني [1]، محمّد بن يحيى بن عمّار، محمّد بن بحر الشيباني، محمّد بن الحكم بن زياد [2]، محمّد الطيّار، محمّد بن سليمان الديلمي، محمّد بن عبدالله بن هلال، محمّد بن عطيّة، محمّد بن عليّ الكوفي، محمّد بن عمرو بن سعيد، محمّد بن الفضل الهاشمي، محمّد بن الفضيل، محمّد بن مارد، محمّد بن مرازم، محمّد بن مروان، محمّد بن ميسرة، محمّد بن الوليد الخزّاز، محمّد بن يحيى الخزّاز، موسى بن بكر الواسطي، نشيط بن صالح، نصر الخادم، النضر بن شعيب، وهب بن عبد ربّه، هارون بن مسلم، هشام بن المثنّى، هلقام بن هلقام، اليسع بن عبدالله القمي، يونس الكناسي، يوسف بن محمّد بن إبراهيم، يونس بن ظبيان، يونس بن عبد الرحمن [3]. انتهى.

ومعرفة طرقه إليهم في غاية السهولة للممارس بما أشار إليه الشارح وغيره، وإنّما الكلام في سائر مراسيله؛ فإنّ ظاهر المشهور إجراء حكم غيرها عليها، ولكن نصّ جماعة بامتيازها عن غيرها.

وقال «بحر العلوم ﷺ»:

قيل: إنّ مراسيل «الصدوق» في الفقيه كمراسيل «ابن أبي عمير» في الحجّيّة والاعتبار، وإنّ هذه المزيّة من خواصّ هذا الكتاب، لا توجد في غيره من كتب الأصحاب [4].

---

١. في خاتمة مستدرك الوسائل، ج٢٣، ص ٤٩٦: السناني.

٢. في خاتمة مستدرك الوسائل، ج٢٣، ص٤٩٦ و٤٩٧: محمّد بن الحكم، و [محمّد] بن زياد.

٣. روضة المتّقين، ج١٤، ص ٣٥٠.

٤. رجال السيّد بحر العلوم، ج٣، ص ٣٠٠.

وقال المحقّق «الشيخ سليمان البحراني» في البلغة، في جملة كلام له في اعتبار روايات الفقيه:

بل رأيت جمعاً من الأصحاب يصفون مراسيله بالصحّة ويقولون: إنّها لا تقصر عن مراسيل «ابن أبي عمير». منهم «العلّامة» في المختلف، و«الشهيد» في شرح الإرشاد، والسيّد «المحقّق الداماد» قدّس الله أرواحهم. انتهى.

ثمّ قال الأستاد الأعظم طاب الله ثراه:

فظهر أنّ هذا القسم من مراسيل الفقيه يشارك مسانيده في ما ذكره من الحكم بالصحّة وكونه حجّة بينه وبين ربّه تعالى، أو يختصّ بالحكم باحتفافه بالقرائن الدالّة على صحّته بالمعنى الّذي لا بدّ من العمل بالخبر بعد وجودها فيه بما أوضحناه[1].

وأمّا سائر مصنّفاته وتأليفاته فهي كثيرة منها: ...[2]

التاسع

من المشايخ العظام الثقات الّذين إليهم تنتهي سلسلة الإجازات

الشيخ الجليل المتبحّر النقّاد «أبو عبدالله محمّد بن إبراهيم بن جعفر الكاتب النعماني المعروف بابن زينب»[3].

قال «النجاشي»:

هو شيخ من أصحابنا عظيم القدر شريف المنزلة صحيح العقيدة كثير الحديث. قدم بغداد وخرج إلى الشام ومات بها. له كتب منها: كتاب الغيبة[4]. كتاب الفرائض. كتاب الردّ على

---

١. خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢٣، ص ٥٠٢.

٢. بياض في الأصل.

٣. في خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٢٦٥: ابن أبي زينب.

٤. أقول: وعندي كتاب الغيبة لـ«النعماني ﷺ» وكتب في ظهرها ما هذا لفظه: قال العلّامة «المجلسي ﷺ» في مقدّمات البحار:

وكتاب الغيبة للشيخ الفاضل الكامل الزكي «محمّد بن إبراهيم النعماني» تلميذ «الكليني»، ونقل ﷺ من «الشيخ المفيد ﷺ» أنّه قال في إرشاد بعد أن ذكر النصوص على إمامة الحجّة القائم ـ صلوات الله

←

الإسماعيليّة[1]. انتهى.

قال الأُستاذ الأعظم طاب ثراه:

وله «تفسير» متضمّن لخبر شريف واحد مسند عن الصادق عليه السلام، عن آبائه، عن أمير المؤمنين عليه السلام في أنواع آيات القرآن وأمثلة كلّ نوع، يوجد مختصره من غير إسناد في أوّل تفسير عليّ بن إبراهيم القمّي[2]، وقد اختصره السيّد الأجلّ «المرتضى» المعروف برسالة المحكم والمتشابه[3]، وكان تلميذاً لثقة الإسلام «محمّد بن يعقوب الكليني رحمه الله».

[مشايخ النعماني]

وأمّا شيوخه في كتابه الغيبة فهم جماعة كثيرة:

أ ـ «أحمد بن محمّد بن سعيد بن عبد الرحمن بن عقدة الكوفي الزيدي»، قال في أوّل خبر أسنده عنه: وهذا الرجل ممّن لا يطعن عليه في الثقة ولا في العلم بالحديث والرجال الناقلين له[4].

ب ـ «عليّ بن أحمد بن عبيدالله البَنْدِيجي» وفي نسخة «البذيجي» عن جماعة منهم

مركز تحقيقات كامپيوتری علوم اسلامی

____

تعالى وسلامه عليه وعلى آبائه ـ ما هذه ألفاظه: والروايات في ذلك كثيرة قد دوّنها أصحاب الحديث من هذه العصابة في كتبها فممّن أثبتها على الشرح والتفصيل «محمّد بن إبراهيم المكنّى بأبي عبدالله النعماني» في كتابه الّذي صنّفه في «الغيبة»، انتهى.

أقول: ويعلم من التتبع في كتابه هذا أنّه رحمه الله ممّن أدرك صحبة ثقة الإسلام «الكليني» وأخذ منه الحديث ويعلم من مطالعة رسالة المحكم والمتشابه للسيّد الأجلّ «المرتضى رحمه الله» أنّ للنعماني رحمه الله هذا كتاباً آخر في تفسير القرآن الكريم وإن لم يذكره «النجاشي» في فهرست كتبه، وقد رآني بعض السادة المعمّرين من أقاربنا رحمه الله هذا الكتاب وقد نصرت في استنساخه، والحمد لله كما هو أهله، حرّره الأقل الأحقر «محمّد الموسوي النجفي».

قلت: وفي أمل الآمل: ومن مؤلّفاته تفسير القرآن رأيت قطعة منه «منه».

١. رجال النجاشي، ص ٣٨٣ (الرقم ١٠٤٣).

٢. تفسير القمّي، ج ١، ص ٥.

٣. خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٢٦٥ و ٢٦٦.

٤. الغيبة، ص ٢٥.

«عبيدالله بن موسى العلوي العبّاسي»، عن «عليّ بن إبراهيم بن هشام» وفي نسخة: عن «هارون بن مسلم».

ج ـ الشيخ الجليل «محمّد بن همام بن سهيل»، قال في موضع: حدّثنا «محمّد بن همام» في منزله ببغداد في شهر رمضان سنة سبع وعشرين وثلاثمئة (٣٢٧)، قال: حدّثني «أحمد بن مابندار» سنة سبع وثمانين ومئتين (٢٨٧)[1].

د ـ «محمّد بن الحسن بن محمّد بن جمهور» كلاهما عن «الحسن بن محمّد بن جمهور العمى».

هـ ـ ثقة الإسلام «محمّد بن يعقوب الكليني» وهو أستاده.

و: «عبد الواحد بن عبدالله بن يونس الموصلي».

ز ـ «أبوالقاسم الحسين بن محمّد البلادري» وفي نسخة «البادري»، أقول: وهي قرية ببغداد، عن «يوسف بن يعقوب القسطي» المقري بواسط.

ح ـ «محمّد بن عبدالله بن المعمّر» وفي نسخة «العمر الطبراني» بطبريّة سنة ثلاث و ثلاثين وثلاثمئة (٣٣٣)، وكان هذا الرجل من موالي «يزيد بن معاوية» ومن الثقات (النصاب خ ل).

ط ـ «عليّ بن عبيدالله» عن «عليّ بن إبراهيم بن هاشم».

ى ـ «أبو سليمان أحمد بن محمّد بن هوذة بن حراسة» وفي نسخة «أبي هراسة الباهلي» عن «إبراهيم بن إسحاق النهاوندي» بنهاوند سنة ثلاث وتسعين ومئتين (٢٩٣) وفي أكثر المواضع سبعين مكان تسعين، وقد يروي عنه بتوسّط «عبد الواحد بن عبدالله بن يونس».

يا ـ «أبوالقاسم موسى بن محمّد الأشعري الثقة القمي المؤدّب» ساكن شيراز «ابن بنت سعد بن عبدالله الأشعري» سنة ٣١٣ بشيراز عن «سعد بن عبدالله».

يب ـ الشيخ الجليل «هارون بن موسى التلعكبري».

---

١. الغيبة، ص ٢٤٩.

يج ـ « عبد العزيز بن عبدالله بن يونس » أخو « عبد الواحد » المذكور.

يد ـ « عليّ بن الحسين المسعودي » صاحب إثبات الوصية، ومروج الذهب، عن « محمّد بن يحيى العطّار » بقم.

يه ـ « سلامة بن محمّد بن الحسين[1] بن عليّ بن مهزيار » عن « أبي الحسين عليّ بن عمر المعروف بالحاجّي » وعن « أحمد بن محمّد السيّاري »، عن « أحمد بن داوود » أيضاً، وفي نسخة « أحمد بن عليّ بن داوود » وهو عن « عليّ بن الحسين بن بابويه ».

يو ـ « أبو عليّ أحمد بن محمّد بن أحمد بن يعقوب بن عمّار الكوفي » عن أبيه.

يز ـ « محمّد بن أحمد بن يعقوب »، عن « أبي عبدالله الحسين بن محمّد »، والظاهر أنّه والد الشيخ المتقدّم، وأنّهم من أحفاد « إسحاق بن عمّار الصيرفي الكوفي »، وقد تقدّم أنّه من مشايخ « جعفر بن قولويه ».

يه ـ « أبو الحارث ـ الحارث ـ عبدالله بن عبد الملك » وفي نسخة « عبد المطلب بن سهل الطبراني » عن « محمّد بن المثنّى ـ المبنى ـ البغدادي ».

يط ـ « محمّد بن عبدالله بن جعفر الحميري » عن أبيه، كذا ذكره في الرياض، ولم أجده في كتابه، وكذا روايته عن « هارون بن موسى » و« عبد العزيز »، ولعلّ نسخ كتابه مختلفة، كذا ذكره الأستاذ الأعظم طاب ثراه[2].

أقول: وفي نسخة الغيبة عندي وجدته هكذا: « محمّد » صاحب كتاب قرب الإسناد « ابن عبدالله بن جعفر الحميري » عن أبيه ...إلخ، ثمّ كتب المحشّي في هامش الكتاب: يحتمل احتمالاً قويّاً أن يكون هذه الزيادة من الناظرين في الكتاب، وأمّا « عبد العزيز » و« عبد الواحد » هما ابنا « عبدالله بن يونس الموصلي » فمذكوران فيها كما مرّ، وأمّا « هارون بن موسى » فلم نجد فيها بل هو « هارون بن محمّد » فلاحظ.

---

١. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٢٦٩: سلامة بن محمّد [عن] الحسن بن عليّ بن مهزيار.

٢. خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٢٧٠.

العاشر

من المشايخ الكبار الثقات الّذين إليهم تنتهي سلسلة الإجازات

فخر الشيعة وتاج الشريعة ثقة الإسلام وكهف العلماء الأعلام «أبو جعفر محمّد بن يعقوب الكُلَيني» مصغراً و بتخفيف اللام المنسوب إلى كلين ـ كزُبَير ـ قرية من قرى فشابويه الّتي هي إحدى كُور الريّ وفيه قبر أبيه «يعقوب»، لا مكبّراً ـ كأمير ـ الّذي هو قرية من ورامين كما زعمه «الفيروزآبادي»[1] وما له والدخول في هذه المطالب! «الرازي» الشيخ الجليل العظيم الكافل لأيتام آل محمّد ﷺ بكتابه الكافي.

قال «النجاشي»:

«محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكليني» وكان خاله «علان الكليني الرازي» شيخ أصحابنا في وقته بالريّ ووجههم، وكان أوثق الناس في الحديث وأثبتهم، صنّف الكتاب الكبير المعروف بـ«الكليني» يسمّى الكافي في عشرين سنة ـ إلى أن قال: ـ ومات «أبو جعفر الكليني ﷺ» ببغداد سنة تسع وعشرين وثلاثمئة (٣٢٩) سنة تناثر النجوم، وصلّى عليه «محمّد بن جعفر الحسيني أبو قيراط» ودفن بباب الكوفة[2].

قال «بحر العلوم ﷺ» في رجاله:

وهو [إلى] الآن مزار معروف بباب الجسر وهو باب الكوفة، وعليه قبّة عظيمة[3].

قال الأستاد الأعظم «النوري» طاب ثراه:

والقبر الشريف في شرقي بغداد في تكية المولويّة، وعليه شباك من الخارج إلى يسار العابر من الجسر مشهور تزوره العامّة والخاصّة[4].

أقول: وأنا زرته هناك ـ طيّب الله رمسه ـ في سنة ١٣٠٩.

---

١. القاموس المحيط، ج ٤، ص ٢٦٢.

٢. رجال النجاشي، ص ٣٧٧ (الرقم ١٠٢٦).

٣. رجال السيّد بحر العلوم، ج ٣، ص ٣٣٥.

٤. خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٢٧٤.

ثمّ قال:

واعلم أنّ له ﷺ غير كتاب جامع الكافي كتباً أُخرى منها: كتاب وسائل الأئمّة ﷺ . ينقل عنه «السيّد رضي الدين بن طاووس» في كشف المحجة[1] وفلاح السائل وفتح الأبواب[2]. ولم نعثر على من نقل عنه بعده فكأنّه ضاع من قلّة الهمم وانقلاب الأمم.

وضبط السيّد تاريخ الوفاة في سنة ثمان وعشرين، وتبع ذلك «الشيخ» في الفهرست[3]، وقال في كشف المحجة:

وهذا الشيخ «محمّد بن يعقوب» كان حياته في زمن وكلاء مولانا المهدي ﷺ : «عثمان بن سعيد العَمْري» وولده «أبي جعفر محمّد» و«أبي القاسم الحسين بن روح» و«عليّ بن محمّد السمري» ﷺ ، وتوفّي «محمّد بن يعقوب» قبل وفاة «عليّ بن محمّد السمري ﷺ »، لأنّ «عليّ بن محمّد السمري» توفّي في شعبان سنة تسع وعشرين وثلاثمئة (٣٢٩)، وهذا «محمّد بن يعقوب الكليني» توفّي ببغداد سنة ثمان وعشرين وثلاثمئة (٣٢٨) فتصانيف هذا الشيخ «محمّد بن يعقوب» ورواياته في زمن الوكلاء المذكورين في وقت يجد طريقاً إلى تحقيق منقولاته وتصديق مصنّفاته[4]. انتهى.

وقال «النجاشي» في شرح كتبه:

«كتاب العقل»... ـ إلى أن قال: ـ «كتاب الوصايا»، «كتاب الفرائض»، «كتاب الروضة»، وله غير كتاب الكافي كتاب الردّ على القرامطة إلخ.

وقال «الشيخ» في الفهرست:

له كتب منها: الكافي وهو مشتمل على ثلاثين كتاباً أوّله كتاب العقل... إلى أن قال: كتاب الحدود، كتاب الديات، كتاب «الروضة» من آخر كتاب الكافي، وله كتاب الرسائل... إلخ[5]. انتهى.

وقيل: إنّ «الروضة» ليس من تأليف «الكليني» بل هو من تأليف «ابن إدريس»

---

١. كشف المحجة، ص١٥٩.

٢. فتح الأبواب، ص١٤٣.

٣. الفهرست، ص٣٩٥ (الرقم ٦٠٣).

٤. كشف المحجة، ص١٥٩.

٥. الفهرست، ص٣٩٣ ـ ٣٩٥ (الرقم ٦٠٣).

وإن ساعده في الأخير بعض الأصحاب. وربّما ينسب هذا القول الأخير إلى «الشهيد الثاني ﵀» ولكن لم يثبت.

قال في اللؤلؤة:

قال بعض مشايخنا المتأخّرين: أمّا الكافي فجميع أحاديثه حصرت في ستّة عشر ألف حديث ومئة وتسعة وتسعين (١٦١٩٩) حديثاً، الصحيح منها ـ باصطلاح من تأخّر ـ خمسة آلاف واثنان وسبعون (٥٠٧٢)، والحسن مئة وأربعة وأربعون (١٤٤) حديثاً، والموثّق مئة حديث وألف حديث وثمانية عشر (١١١٨) حديثاً، والقويّ منها اثنان وثلاثمئة (٣٠٢)، والضعيف منها أربعمئة وتسعة آلاف وخمسة وثمانون (٩٤٨٥) حديثاً[1]. انتهى.

قال الأستاذ الأعظم ﵀:

والظاهر أنّ المراد من القويّ ما كان بعض رجال سنده أو كلّه الممدوح من غير الإماميّ ولم يكن فيه من يضعف به الحديث.

وله إطلاق آخر يطلب من محلّه، وعلى ما ذكره فأكثر من نصف أخبار الكافي ضعيف لا يجوز العمل به إلّا بعد الانجبار.

وأين هذا من كونه أجلّ كتب الشيعة ومؤلّفه أوثق الناس في الحديث وأثبتهم، وليكن في كتاب تكليف الشلمغاني المردود المعاصر له خبر مردود إلّا اثنان، فتأمّل.[2]

وقال السيّد الأجلّ «بحر العلوم ﵀» في رجاله:

وقد ضُبط أخباره في ستّة عشر ألف حديث ومئة وتسعة وتسعين (١٦١٩٩) حديثاً، وجدت ذلك منقولاً عن خطّ العلّامة[3].

وقال «الشهيد ﵀» في الذكرى:

إنّ ما في الكافي يزيد على ما في مجموع الصحاح الستّ للجمهور، وعدّة كتب الكافي اثنان وثلاثون، انتهى[4].

---

١. لؤلؤة البحرين، ص ٣٩٤ و ٣٩٥.

٢. خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٥٠٥ ـ ٥٠٧.

٣. رجال السيّد بحر العلوم، ج ٣، ص ٣٣٠.

٤. الذكرى، ص ٦.

أمّا «عدّة الكافي»

قال الأُستاد الأعظم [1]:

كثيراً ما يقول «الكليني» في كتابه الكافي: (عدّة من أصحابنا) عن فلان، وهو يريد رجالاً بأعيانهم. فمنها ما تبيّن أساميهم وهي ما تكرّرت في الأسانيد، ومنها ما لم تبيّن وهي في مواضع معدودة.

فمن القسم الأوّل: العدّة عن «أحمد بن محمّد بن عيسى»، والعدّة عن «أحمد بن محمّد بن خالد»، والعدّة عن «سهل بن زياد».

أمّا الأُولى: فقال «الشيخ النجاشي» في ترجمته: وقال «أبو جعفر الكليني» كلّما كان في كتابي هذا عدّة من أصحابنا عن «أحمد بن محمّد بن عيسى» فهم: «محمّد بن يحيى» و«عليّ بن موسى الكميداني» و«داوود بن كورة» و«عليّ بن إدريس» و«عليّ بن إبراهيم بن هاشم»، وكذا نقله «العلاّمة» عنه في الخلاصة[2].

وأمّا الثانية: ففي الخلاصة عنه: وكلّما ذكرت في كتابي هذا: عدّة من أصحابنا عن «أحمد بن محمّد بن خالد البرقي» فهم «عليّ بن إبراهيم» و«أحمد بن عبدالله بن أُميّة» و«عليّ بن محمّد بن عبدالله بن أُذينة» و«عليّ بن الحسين السعدآبادي»، انتهى[3].

وفي الكافي في الباب التاسع من كتاب العتق: عدّة من أصحابنا «عليّ بن إبراهيم» و«محمّد بن جعفر» و«محمّد بن يحيى» و«عليّ بن محمّد بن عبدالله القمي» و«أحمد بن عبدالله» و«عليّ بن الحسين» جميعاً عن «أحمد بن محمّد بن خالد» عن «عثمان ابن عيسى»... إلخ[4].

هكذا في جملة من النسخ، وفي بعضها: عدّة من أصحابنا، عن «أحمد بن محمّد بن خالد» عن «عثمان..» إلخ.

وأمّا الثالثة: ففي الخلاصة عنه أنّه قال: وكلّما ذكرت في كتابي المشار إليه عن «سهل بن زياد» فهم: «عليّ بن محمّد بن إبراهيم علان» و«محمّد بن أبي عبدالله» و«محمّد بن

---

١. خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٥٠٧.

٢. رجال النجاشي، ص ٢٦٧، رجال العلاّمة الحلي، ص ٢٧١.

٣. رجال العلاّمة الحلي، ص ٢٧٢.

٤. الكافي، ج ٦، ص ١٨٣.

الحسن » و« محمّد بن عقيل الكليني »[1] انتهى.

وقد أطال الأصحاب الكلام في هؤلاء العدد في تشخيصهم وتمييز ما أبهم منهم وفي جرحهم وتعديلهم، بل أفرد له جماعة بالتأليف، ولا أرى كثير فائدة فيه بخصوص المقام وإن كان فيه بعض الفوائد، ووجه عدم الفائدة واضح:

أمّا أوّلاً: فلما أوضحناه من الوثوق والاطمئنان بتمام أخباره من جهة القرائن الداخلية خصوصاً بهذا الصنف من أخباره الّذي قد أكثر منه.

وأمّا ثانياً: فلأنّهم قديماً وحديثاً إذا رأوا في كلام أحد من العلماء «عند الأصحاب» أو «عند أصحابنا» أو «قال بعض أصحابنا» ونظائر ذلك لا يشكّون في أنّ المراد بهم الفقهاء العدول والعلماء الثقات الّذين يحتجّ بقولهم في مقام تحصيل الإجماع أو الشهرة أو غير ذلك.

نعم، لم يختصّوا ذلك بالإمامية، بل يطلقون الأصحاب على سائر فرق الشيعة الّذين هم في الفروع كالإماميّة، كالواقفيّة والفطحيّة وأضرابهما، لا الزيديّة الذين صاروا عيالاً لأبي حنيفة في الفروع.

قال المحقّق « السيّد محسن الكاظمي ﷺ » في عدّته بعد ذكر عدد « الكليني »: ورجال هذه العدد منهم المشاهير كـ« العطّار » و« ابن إدريس » و« عليّ بن إبراهيم »، وفيهم من قد يخفى حاله، وفيهم من لا نعرفه وإن كان في نفسه معروفاً، وما كان « الكليني » ليتناول عن مجهول، وناهيك في حسن حالهم كثرة تناول مثل « الكليني » عنهم.

وقال في موضع آخر في عدد القرائن الدالّة على التوثيق: كقول الثقة: حدّثني الثقة أو غير واحد من أصحابنا أو جماعة من أصحابنا، لبعد أن لا يكون ثقة في جماعة يروي عنهم الثقة ويتناول، ولا سيّما مثل المحمّدين الثلاثة ﷺ[2]، انتهى.

وأمّا القسم الثاني: وهي العدد الّتي لم تُبيَّن أشخاصهم:

ففي باب نهي المحرم عن الصيد: عدّة من أصحابنا عن « أحمد بن محمّد بن أبي نصر »[3].

---

١. رجال العلّامة الحلي، ص ٢٧١ و ٢٧٢.

٢. العدّة للكاظمي، ص ٤٤.

٣. الكافي، ج ٤، ص ٣٨١، ح ٤.

وفي باب الخمس: عدّة من أصحابنا عن «أحمد بن محمّد بن عيسى بن يزيد»[١].

وفي باب ما لا يجب له الإفطار والتقصير: «حميد بن زياد» عن «ابن سماعة» عن عدّة، عن «أبان بن عثمان» عن «زرارة»[٢].

وفي باب أن أوّل ما خلق الله من الأرضين موضع البيت: «محمّد بن يحيى» عن «محمّد بن أحمد» عن «الحسين بن عليّ بن مروان» عن عدّة من أصحابنا، عن «أبي حمزة الثمالي»[٣].

وفي باب التطوّع في وقت الفريضة: «عليّ بن إبراهيم»، عن أبيه، عن «ابن أبي عمير»، عن «عمر بن أذينه»، عن عدّة من أصحابنا أنّهم سمعوا أبا جعفر عليه السلام يقول... الخبر[٤].

وفي باب النوادر من كتاب الجنائز: عدّة من أصحابنا، عن «سهل بن زياد»، عن «عثمان بن عيسى»، عن عدّة من أصحابنا، قال: لمّا قبض أبو جعفر عليه السلام ... الخبر[٥].

وفي باب أنّ الأئمّة يعلمون علم ما كان وما يكون: عدّة من أصحابنا، عن «أحمد بن محمّد» عن «محمّد بن سنان» عن «يونس بن يعقوب» عن «الحارث بن المغيرة» وعدّة من أصحابنا منهم: «عبد الأعلى» و«أبو عبيدة» و«عبدالله بن بشر الخثعمي» سمعوا أبا عبدالله عليه السلام يقول... الخبر[٦].

إلى غير ذلك ومن أراد التفصيل فليلاحظ الخاتمة من المستدرك[٧] والله المستعان.

---

١. الكافي، ج١، ص٤٥٧، ح١٢.
٢. الكافي، ج٤، ص١٢٩، ح٧.
٣. الكافي، ج٤، ص١٨٩، ح٥.
٤. الكافي، ج٣، ص٢٨٩، ح٧.
٥. الكافي، ج٣، ص٢٥١، ح٥.
٦. الكافي، ج١، ص٢٠٤، ح٢.
٧. خاتمة مستدرك الوسائل، ج٢١، ص٥٣١ـ٥٣٦.

الحادي عشر
من المشايخ الكبار الثقات الّذين إليهم تنتهي سلسلة الإجازات

الشيخ العليم الفقيه المعتمد «أبو الحسن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي» صاحب المقامات الباهرة والدرجات العالية الّتي تنبئ عنها مكاتبة الإمام العسكري عليه السلام وتوقيعه الشريف إليه، وصورته على ما رواه «الشيخ الطبرسي» في الاحتجاج:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين، والعاقبة للموحّدين، والنار للملحدين، ولا عدوان إلّا على الظالمين، ولا إله إلّا الله أحسن الخالقين، والصلاة على خير خلقه محمّد وعترته الطاهرين.

أمّا بعد، اُوصيك يا شيخي ومعتمدي وفقيهي «أبا الحسن عليّ بن الحسين بن بابويه القمي» ـ وفّقك الله لمرضاته، وجعل من ولدك أولاداً صالحين برحمته ـ بتقوى الله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة؛ فانّه لا تقبل الصلاة من مانعي الزكاة.

واُوصيك بمغفرة الذنب وكظم الغيظ وصلة الرحم ومواساة الإخوان والسعي في حوائجهم في العسر واليسر، والحلم عند الجهل، والتفقّه في الدين، والتثبّت في الاُمور، والتعهّد للقرآن، وحسن الخلق، والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، قال الله تعالى: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِن نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ ٱلنَّاسِ﴾[1] واجتناب الفواحش كلّها، وعليك بصلاة الليل؛ فإنّ النبيّ صلى الله عليه وآله أوصى عليّاً عليه السلام فقال: يا عليّ، عليك بصلاة الليل، عليك بصلاة الليل، عليك بصلاة الليل، ومن استخفّ بصلاة الليل فليس منّا.

فاعمل بوصيّتي، وأمُرْ جميع شيعتي بما أمرتك به حتّى يعملوا عليه، وعليك بالصبر وانتظار الفرج؛ فإنّ النبيّ صلى الله عليه وآله قال: أفضل أعمال اُمّتي انتظار الفرج. ولا تزال شيعتنا في حزن حتّى يظهر ولدي الّذي بشّر به النبيّ صلى الله عليه وآله حيث قال: إنّه يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً.

فاصبر يا شيخي ومعتمدي «أبا الحسن» وأمر جميع شيعتي بالصبر؛ فإنّ الأرض لله يورثها من يشاء والعاقبة للمتّقين والسلام عليك وعلى جميع شيعتنا ورحمة الله وبركاته، وحسبنا الله ونعم الوكيل، نعم المولى ونعم النصير، انتهى.

---

١. سورة النساء، الآية ١١٤.

ونقله « القاضي » في المجالس[1] وفي الرياض ؛ ونقل « الشهيد » و« القطب الكيدري » أيضاً في كتاب الدرّة الباهرة من أصداف الطاهرة هذا المكتوب من جملة كلام الحسن العسكري عليه السلام[2] .

انتهى .[3]

قال الأستاذ الأعظم « النوري رحمه الله » :

ولم أجده فيه ، ولعلّ نسخه مختلفة .

ولا يخفى أنّه لو فرض كون صدور التوقيع في سنة وفاة الإمام الزكيّ عليه السلام ـ وهي سنة ستّون بعد المئتين (٢٦٠) ـ كانت مدّة بقاء « أبي الحسن عليّ » بعد ذلك قريبة من سبعين سنة ، فلو كان عند صدور التوقيع من الشيوخ سنّاً فهو من المعمّرين ، وإلّا فخطاب الشيخ والفقيه والمعتمد منه عليه السلام إلى من هو في السنّ من الأحداث يدلّ على مقام عظيم ، كما يدلّ عليه أيضاً ما تقدّم في ترجمة ولده الأرشد « أبي جعفر الصدوق » من دعاء الحجّة عليه السلام له وإجابته عليه السلام مسؤوله .[4]

وقال « النجاشي » :

هو شيخ القمّيين في عصره ومتقدّمهم وفقيههم وثقتهم ، كان قدم العراق واجتمع مع « أبي القاسم الحسين بن روح رحمه الله » وسأله مسائل . ثمّ كاتبه بعد ذلك على يد « عليّ بن جعفر بن الأسود » ... إلى آخر كلماته .

ثمّ عدّ تصانيفه وقال :

أخبرنا « أبو الحسن العبّاس بن عمر بن العبّاس بن محمّد بن عبد الملك بن أبي مروان الكلوذاني رحمه الله » قال : أخذت إجازة « عليّ بن الحسين بن بابويه » لمّا قدم بغداد سنة ثمان وعشرين وثلاثمئة (٣٢٨) بجميع كتبه ، ومات « عليّ بن الحسين » سنة تسع وعشرين وثلاثمئة (٣٢٩) وهي السنة الّتي تناثرت فيها النجوم[5] .

---

١ . مجالس المؤمنين ، ج ٢ ، ص ٤٥٣ .

٢ . رياض العلماء وحياض الفضلاء ، ج ٤ ، ص ٧ و ٨ .

٣ . خاتمة مستدرك الوسائل ، ج ٢١ ، ص ٢٧٨ .

٤ . خاتمة مستدرك الوسائل ، ج ٢١ ، ص ٢٧٨ .

٥ . رجال النجاشي ، ص ٢٦١ . .

[مشايخ عليّ بن بابويه القمي]

واعلم أنّ ضبط أسامي مشايخ هذا الشيخ الجليل متوقّف على تصفّح أسانيد أخبار كتب ولده «أبي جعفر الصدوق» الموجودة في هذه الأعصار، وهو متوقّف على الفراغ من شغل أهمّ غير ميسور لنا، والّذي حضرنا من أساميهم:

«سعد بن عبد الله الأشعري»، و«عليّ بن إبراهيم القمي»، و«محمّد بن يحيى العطّار»، و«عبد الله بن جعفر الحميري»، و«أحمد بن إدريس الأشعري»، و«محمّد بن الحسن الصفّار»، و«عليّ بن الحسين السعدآبادي»، و«عليّ بن موسى الكميداني»، و«عليّ بن الحسن بن عليّ الكوفي»، و«الحسين بن محمّد بن عامر»، و«محمّد بن أحمد بن عليّ بن الصلت»، انتهى.

كذا ذكره الأستاذ الأعظم «الحاجي النوري الطبرسي ﷺ»[1].

الثاني عشر

من المشايخ العظام الثقات الذين إليهم تنتهي سلسلة الإجازات:

الشيخ المقدّم الجليل «أبو عمرو محمّد بن عمر بن عبد العزيز الكشّي».

قال «الشيخ» في الفهرست:

ثقة بصير بالأخبار والرجال، حسن الاعتقاد، وله كتاب الرجال، أخبرنا جماعة عن «أبي محمّد هارون بن موسى» عنه[2].

وفي الرجال: من غلمان العيّاشي ثقة بصير بالرجال والأخبار، مستقيم المذهب[3].

وقال «النجاشي»:

كان ثقة عيناً، روى عن الضعفاء كثيراً، وصحب «العيّاشي» وأخذ عنه وتخرّج عليه في داره الّتي كانت مرتعاً للشيعة وأهل العلم، له كتاب الرجال كثير العلم إلّا أنّ فيه أغلاطاً

---

۱. خاتمة مستدرك الوسائل، ج ۲۱، ص ۲۸۴ و ۲۸۵.

۲. فهرست الشيخ، ص ۴۰۳.

۳. رجال الشيخ، ص ۴۹۷ (الرقم ۳۸).

كثيرة [أخبرنا «أحمد بن عليّ بن نوح» وغيره، عن] «جعفر بن محمّد» عنه بكتابه [1].

ويظهر من معالم العلماء أنّ اسم كتابه معرفة الناقلين عن الأئمّة الصادقين عليهم السلام [2] واختصره «شيخ الطائفة أبو جعفر الطوسي رحمه الله» وصرّح جماعة من أئمّة الفنّ أنّ الموجود المتداول من رجال الكشي من عصر «العلّامة» إلى وقتنا هذا هو اختيار الشيخ، وأمّا الأصل فذكر جماعة من المتتبّعين أنّهم لم يقفوا عليه.

ثمّ إنّ السيّد الفاضل «يوسف بن محمّد بن زين الدين الحسيني الشامي» رتّب هذا الكتاب على ترتيب رجال الشيخ في سنة إحدى وثمانين وتسعمئة (٩٨١)، وكان عندي منه نسخة ذهبت عنّي.

ثمّ رتّبه على ترتيب منهج المقال وأمثاله الشيخ العالم «زكيّ الدين المولى عناية الله بن شرف الدين بن عليّ القهپائي مولداً النجفي مسكناً» تلميذ المحقّقين الورعين «المولى عبد الله التستري» و«المدقّق الأردبيلي» صاحب مجمع المقال في سنة إحدى عشر بعد الألف (١٠١١) وعندنا نسخة الأصل منه، وله عليها حواشٍ نافعة ورمزها «ع»، وقد أشار في ترجمة كلّ أحد ـ كالسيّد المتقدّم ـ إلى المواضع الّتي فيها ذكر لهذا الرجل مدحاً وقدحاً.

ورتّبه أيضاً الشيخ الفاضل «الشيخ داوود بن الحسن الجزائري» المعاصر لـ«صاحب الحدائق» كما صرّح به في اللؤلؤة [3]، ولم نعثر على نسخته.

واعلم أنّه قد ظهر لنا من بعض القرائن أنّه قد وقع في «اختيار الشيخ» أيضاً تصرّف من بعض العلماء أو النسّاخ باسقاط بعض ما فيه، وأنّ الدائر في هذه الأعصار غير حاوٍ لتمام ما في الاختيار، ولم أر من تنبّه لذلك، ولا وحشة من هذه الدعوى بعد وجود هذه القرائن.

أقول: ثمّ ذكر الأستاذ الأعظم «النوري رحمه الله» بعض المطالب الّتي ذكره في هذه

---

١. رجال النجاشي، ص ٣٧٢ (الرقم ١٠١٨).

٢. معالم العلماء، ص ١٠١ الرقم ٦٧٩).

٣. لؤلؤة البحرين، ص ٤٠٣.

الوجيزة تورث الإطناب وأسقطتها في هذا الكتاب، على ما ذكرها أكثر العلماء الأعلام في دواوينهم، فلاحظ[1].

قال الفاضل البارع «المهندس البرجندي» في كتابه المعمول في مساحة الأرض والبلدان: «كش» ـ بفتح الكاف وتشديد الشين المعجمة ـ من بلاد ماوراء النهر، بلد عظيم ثلاثة فراسخ، والنسبة إليه كشّي. انتهى.

لا ما قاله «الفيروزآبادي»: «كش» بالفتح، قرية بجرجان[2].

ويشهد لصحّة ما ذكره أنّ أغلب مشايخه والرواة عنه من أهل تلك البلاد؛ فإنّه من غلمان «العيّاشي السمرقندي» الراوي عنه القارئ عليه المستفيد منه والمعتمد عليه في التعديل والجرح.

أمّا مشايخه: فهو يروي عن:

[مشايخ الكشّي]

«أبي الحسن حمدويه بن نصير الكشّي».

وعن «محمّد بن سعيد الكشّي».

وعن «أبي جعفر محمّد بن أبي عوف البخاري».

وعن «إبراهيم بن محمّد بن العبّاس الخُتّلي»، والختّل كسكّر بلد بماوراء النهر خرج منه جمع كثير من العلماء.

وعن «أبي إسحاق إبراهيم بن نصير الكشّي».

وعن «أبي محمّد جبرئيل بن محمّد[3] الفاريابي»، قال «الشيخ»: وكان مقيماً بكش[4].

وعن «نصر بن صباح البلخي».

---

١. خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٢٨٧.

٢. القاموس المحيط، ج ٢، ص ٢٨٦.

٣. كذا في الأصل، وفي خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٢١، ص ٢٩١: بن أحمد.

٤. رجال الشيخ، ص ٤٥٨ (الرقم ٩).

وعن « عليّ بن محمّد القتيبي النيسابوري ».

وعن « محمّد بن إسماعيل » عن « الفضل بن شاذان »، والمراد النيشابوري كما هو الحقّ عندنا.

وعن « طاهر بن عيسى الورّاق »، قال « الشيخ » في « من لم يرو عنهم عليهم السلام من رجاله »: هو أبو « محمّد » من أهل كش صاحب كتب، روى عنه « الكشّي »[١] .. إلخ.

ويروي عن « أبي سعيد جعفر بن أحمد بن أيّوب التاجر السمرقندي؛

وعن « أبي صالح خلف بن حمّاد العامّي الكشّي »؛

وعن « آدم بن محمّد القلانسي البلخي »؛

وعن « أبي عبدالله جعفر بن محمّد » شيخ من جرجان عاميٌّ؛

وعن « جعفر بن معروف يكنّى أبا محمّد » من أهل كش؛

وعن « محمّد بن أحمد بن أبي عوف البخاري »؛

وعن « عبيد بن محمّد النخعي الشافعي »؛

وعن « محمّد بن الحسن البراثي الكشّي »؛

وعن « عثمان بن حامد الكشّي »؛

وعن « محمّد بن نصير »، قال « الشيخ »: من أهل كش ثقة جليل القدر كثير العلم، روى عنه « أبو عمرو الكشّي »[٢]؛

وعن « سعد بن جناح الكشّي »؛

وعن « أبي سعيد محمّد بن رشيد الهروي »؛

وعن « أبي سعيد جعفر[٣] بن أحمد بن أيّوب السمرقندي »؛

وعن « أحمد بن محمّد بن يعقوب البيهقي »؛

وعن « أبي عليّ أحمد بن عليّ بن كلثوم السرخسي »، قال: وكان من الفقهاء، وكان

---

١. رجال الشيخ، ص٤٧٧ (الرقم ١).

٢. رجال الشيخ، ص٤٩٧ (الرقم ٣٤).

٣. روى عن « جعفر بن بشير »؛ « منه ».

مأموناً على الحديث.

هذا، ويروي عنه: الثقة الجليل «أبو أحمد حيدر بن محمّد بن نعيم السمرقندي».

وأنت خبير بأنّ المراد من كش في هذه الموارد هو البلد المعروف، وفيه تولّد «تيمور لنك» وحمله في خصوص المقام على تلقّح النخل، وقراءته بالضمّ من اعوجاج السليقة كما في القاموس، وكان بعض من عاصرناه يقرأه بالضمّ مستنداً إلى بعض نسخ المنتقى لـ«صاحب المعالم» وإعرابه فيه بالضمّ، وهو عن جادّة الاستقامة بمراحل.

هذا، ويروي «أبو عمرو الكشي» عن جماعة آخرين غيرهم مثل:

«محمّد بن قولويه»، و«أبي سعيد الآدمي سهل بن زياد»، و«عليّ بن الحسن»، و«أبي عليّ أحمد بن عليّ السلولي»، و«الحارث بن نصير الأزدي»، و«أبي عبدالله محمّد بن إبراهيم الورّاق»، و«الحسين بن الحسن بن بندار»، و«أبي أحمد»، و«محمّد بن الحسن البراثي»، و«إسحاق بن محمّد»، و«يوسف بن السخت»، و«محمّد بن بشير»، و«محمّد بن أحمد»، و«إبراهيم بن محمّد بن يحيى بن عبّاس»، و«الحسين [ابن اشكيب]» عن «محمّد بن خالد البرقي»، و«عبدالله بن محمّد» عن «الوشّاء»، و«إبراهيم بن عليّ الكوفي»، و«أبي الحسن أحمد بن محمّد الخالدي»، و«صدقة بن حمّاد»، و«أحمد بن منصور»، و«أحمد بن إبراهيم القرشي»، و«أبي جعفر محمّد بن عليّ بن القاسم بن أبي حمزة القمي»، و«أبي محمّد الدمشقي».

و«أبي الحسن أحمد بن الحسن الفارسي»، و«إبراهيم بن المختار بن محمّد بن العبّاس»، و«أبي بكر أحمد بن إبراهيم السُنسُني»، و«أبي عمرو بن عبد العزيز».

هذا آخر ما أوردناه من ذكر طرقنا وإجمال شرح جملة من المشايخ العظام، ومن أراد التفصيل فليرجع إلى الفائدة الثالثة من خاتمة الكتاب المستدرك للأستاد الأعظم «النوري» طاب ثراه.

خاتمة

فيها فوائد عظيمة في ذكر عدد أصحاب الإجماع
وعدد أحاديث الكتب الأربعة

قال الأستاد الأعظم ـ طاب ثراه ـ في الفائدة السابعة من مستدركه[١] قال:

قال «الشيخ أبو عمرو الكشّي» في رجاله:

تسمية الفقهاء من أصحاب أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام، اجتمعت العصابة على تصديق هؤلاء الأوّلين من أصحاب أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام وانقادوا لهم بالفقه فقالوا: أفقه الأوّلين ستة: «زرارة» و«معروف بن خرّبوز» و«بريد» و«أبو بصير الأسدي» و«الفضيل بن يسار» و«محمّد بن مسلم الطائفي». قالوا: وأفقه الستّة «زرارة».

وقال بعضهم مكان «أبي بصير الأسدي» «أبو بصير المرادي» وهو «ليث بن البختري».

تسمية الفقهاء من أصحاب أبي عبدالله عليه السلام اجتمعت العصابة على تصحيح ما يصحّ من هؤلاء وتصديقهم لما يقولون، وأقرّوا لهم بالفقه، من دون أُولئك الستّة الّذين عددناهم وسمّيناهم، وهم ستّة نفر: «جميل بن درّاج» و«عبدالله بن مسكان» و«عبدالله بن بكير» و«حمّاد بن عيسى» و«حمّاد بن عثمان» و«أبان بن عثمان». قالوا: وزعم «أبو إسحاق الفقيه» وهو «ثعلبة بن ميمون» أنّ أفقه هؤلاء «جميل بن درّاج» وهم حدّاث أصحاب أبي عبد الله عليه السلام.

تسمية الفقهاء من أصحاب أبي إبراهيم وأبي الحسن عليهما السلام اجتمع أصحابنا على تصحيح ما يصحّ عن هؤلاء وتصديقهم وأقرّوا لهم بالفقه والعلم، وهم ستّة نفر آخر، دون الستّة النفر الّذين ذكرناهم في أصحاب أبي عبدالله عليه السلام منهم: «يونس بن عبد الرحمن» و«صفوان بن يحيى بيّاع السابري» و«محمّد بن أبي عمير» و«عبدالله بن المغيرة» و«الحسن بن محبوب» و«أحمد بن محمّد بن أبي نصر».

وقال بعضهم مكان «الحسن بن محبوب» «الحسن بن عليّ بن فضّال» و«فضالة بن أيّوب».

وقال بعضهم مكان «فضالة» «عثمان بن عيسى» وأفقه هؤلاء «يونس بن عبد الرحمن»

---
١. خاتمة مستدرك الوسائل، ج ٣، ص ٧٥٧ من الطبعة الحجرية.

و« صفوان بن يحيى ».

وقال « ابن داوود » في رجاله في ترجمة « حمدان بن أحمد » نقلاً عن « الكشّي »: إنّه من خاصّة. الخاصّة أجمعت العصابة على تصحيح ما يصحّ عنه والإقرار له بالفقه في آخرين. انتهى.

والموجود من نسخ « الكشّي » خال عنه، ولعلّه أخرجه من الأصل؛ إذ الشائع الدائر مختصره. ثمّ قال ﷺ:

أمّا عددهم ـ وهم غير الأخير ـ اثنان وعشرون: ثمانية عشر منهم هم الّذين نقل « الكشّي » الإجماع عليهم على الظاهر من عدم كون « فضالة » عطفاً على « ابن أبي نصر » كما توهّمه « التقيّ المجلسي » في شرح الفقيه؛ إذ يصير عددهم حينئذٍ سبعة. وقد صرّح بأنّهم ستّة، مع أنّه ذكر في الطبقة الأُولى معتقده، ثمّ ذكر الخلاف في « أبي بصير » الرابع منهم. فلابدّ وأن يكون هنا كذلك. والأربعة ممّن نقل عن بعض الأصحاب الإجماع عليهم. فالستّة عشر منهم محلّ اتّفاق إجماعه وإجماع الآخر عليهم. وانفرد الأوّل بنقل الإجماع على اثنين وهما « أبو بصير الأسدي » و« ابن محبوب ». والآخر بنقله على أربعة وهم « أبو بصير المرادي » و« ابن فضّال » و« ابن أيّوب » و« عثمان ».

هذا إن كان المراد بالبعض في المواضع الثلاثة واحداً. وإلّا فيكثر نقل الإجماع على جماعة. ثمّ إنّه لا منافاة بين الإجماعين في محلّ الانفراد؛ لعدم نفي أحد الناقلين ما أثبته الآخر وعدم وجوب كون العدد في كلّ طبقة ستّة. وإنّما اطّلع كلّ واحد [على] ما لم يطّلع عليه الآخر. والجمع بينهما ممكن فيكون الجميع مورداً للإجماع. [و] إنّما فسّرنا قوله «بعضهم» ببعض الأصحاب؛ لعدم جواز نقل « الكشّي » في أمثال المقام عن غير العلماء الأعلام والفقهاء العظام.

قال « السيّد المحقّق ﷺ » في تلخيص الرجال في ترجمة « فضالة »: قال بعض أصحابنا: إنّه ممّن أجمع أصحابنا على تصحيح ما يصحّ عنهم وتصديقهم، وأقرّوا لهم بالفقه والعلم (كش).

وقال في منهاج المقال في ترجمته: وفي (كش) قال بعض أصحابنا .. إلخ، والعبارة

تقدّمت في «أحمد بن محمّد بن أبي نصر» ونقل في «أحمد» عين عبارة (كش) في الطبقة الثالثة.

أقول: قال الأستاد الأعظم «النوري ﷺ» في ترجمة «أحمد بن عائذ» و«أحمد بن أبي نصر»:

إنّه ممّن قال بالوقف ثمّ رجع والتزم الحجّة ﷺ ـ يعني الكاظم ـ ﷺ وأقرّ بإمامته وإمامة من بعده من ولده، فلاحظ.

وقال في موضع آخر في ذكر طرق «الشيخ» في التهذيب:

وإلى «أحمد بن محمّد بن أبي نصر» صحيح ممّا أخذه من كتاب الجامع، وأمّا إلى نوادره فموثّق في المشيخة و(ست) ـ انتهى. ثمّ قال: ـ وتوهّم بعض أفاضل المعاصرين في رسالة توضيح المقال أنّ قوله «قال بعض أصحابنا» عين عبارة «الكشّي» ـ قال: ـ وأمّا ناقل الإجماع المزبور فهو «الكشّي» على ما هو المعروف، وربّما ينقل عن غيره كما في «فضالة بن أيّوب» حيث قال: قال بعض أصحابنا: إنّه ممّن أجمع أصحابنا ..إلخ، وهو توهّم عجيب مع أنّه لم يترجم «فضالة» في كتابه أصلاً، وقد سبقه إلى هذا التوهّم «المحقّق الداماد ﷺ» في الرواشح فقال بعد نقل تمام عبارة (كش) وكلام لـ«ابن داوود» ما لفظه: ثمّ إنّ «أبا عمرو الكشّي» قال في ترجمة «فضالة بن أيّوب»: قال بعض أصحابنا: إنّه ممّن أجمع أصحابنا على تصديق ما يصحّ عنهم، وأقرّوا لهم بالفقه والعلم، انتهى.

وأنت خبير بأنّه ليس في رجال الكشّي ترجمة «فضالة» أصلاً، وكيف كان فلا إشكال في ذلك، وإذا ضمّ إلى الجماعة ما في رجال ابن داوود يصير العدد ثلاثة وعشرين.

انتهى ما أردت نقله ملخّصاً حامداً مصلياً.

[عدد أحاديث الكتب الأربعة]

ولنذكر في هذا المقام عدد أحاديث الكتب الأربعة الدائر في كلّ الأعصار تيمّناً:

أمّا الكافي: كما في جامع المقال لـ«الطريحي» قال:

فجميع أحاديثه حصرت في ستّة عشر ألف حديث ومئة وتسعة وتسعين (١٦١٩٩) حديثاً.

أقول: وقد مرّ نظيره في ترجمته، فلاحظ ولا تغفل.

وأمّا الفقيه: وقد مرّ في ترجمته عدد أحاديثه، وقال «الطريحي» في جامعه:

إنّ عدد أحاديث الفقيه خمسة آلاف وتسعمئة وثلاثة وستّون (٥٩٦٣) حديثاً. انتهى.

وأمّا التهذيب: قال الأُستاد الأعظم «النوري ﷺ»:

قد جمعنا عدد أبواب التهذيب وأحاديثها، فكان عدد الأبواب ثلاثمئة وثلاثة وتسعين (٣٩٣) باباً، وعدد الأحاديث ثلاثة عشر ألف وخمسمئة وستّين (١٣٥٦٠) حديثاً ينقص عن أحاديث الكافي بألفين و ستمئة وتسعة (٢٦٠٩) أحاديث. انتهى.

وأمّا الاستبصار: قال «الطريحي» في جامعه:

فهو مجزّأ ثلاثة أجزاء. الجزء الأوّل والثاني يشتملان على ما يتعلّق بالعبادات، والثالث يتعلّق بالمعاملات وغيرها من أبواب الفقه، والأوّل يشتمل على ثلاثمئة باب يتضمّن جميعها ألفاً وثمانمئة وتسعة وسبعين (٢٨٧٩) حديثاً، والثاني تشتمل على مئتين وسبعة عشر (٢١٧) باباً يتضمّن ألفاً ومئة وسبعة وسبعين (٢١٧٧) حديثاً، والثالث يشتمل على ثلاثمئة وثمانية وتسعين (٣٩٨) باباً.

يشتمل جميعها على ألفين وأربعمئة وخمسة وخمسين (٢٤٥٥) حديثاً. فأبواب الكتاب تسعمئة وخمسة وعشرون (٩٢٥) باباً يشتمل على خمسة آلاف وخمسمئة وأحد عشر (٥٥١١) حديثاً.

كذا حصرها الشيخ في أواخر الاستبصار؛ لئلّا يقع فيها زيادة أو نقصان. انتهى.

جمعها (٤١٢٦٣)، جميع أحاديث الكافي (١٦١٩٩)، جميع أحاديث الفقيه (٥٩٦٣)، جميع أحاديث التهذيب (١٣٥٩٠)، جميع أحاديث الاستبصار (٥٥١١).

في ذكر
مؤلّفات أُستادي الأعظم الأعلم ثقة الإسلام
«الحاجّ ميرزا حسين النوري الطبرسي الغروي»
وتاريخ ولادته ووفاته وغيرها

أمّا تأليفاته كما ذكره ـ طاب ثراه ـ في الخاتمة من مستدركه:

كتاب نفس الرحمن في فضائل سيّدنا سلمان، وهو أوّل مؤلّفاته بعد الشجرة المونقة العجيبة في سلسلة إجازات العلماء المسمّاة بـ مواقع النجوم ومرسلة الدر المنظوم، كتاب دار السلام في ما يتعلق بالرؤيا والمنام في مجلّدين، كتاب فصل الخطاب في مسألة تحريف الكتاب، كتاب معالم العبر في استدراك البحار السابع عشر، كتاب جنّة المأوى في من فاز بلقاء الحجة في الغيبة الكبرى من الّذين لم يجمعوا في البحار، رسالة الفيض القدسي في أحوال العلّامة المجلسي، كتاب الصحيفة الثانية العلوية، كتاب الصحيفة الرابعة السجادية، كتاب النجم الثاقب في أحوال الإمام الغائب بالفارسية، رسالة ميزان السماء في تعيين مولد خاتم الأنبياء بالفارسية، كتاب ظلمات الهاوية، رسالة في ردّ بعض الشبهات على كتابه فصل الخطاب، رسالة البدر المشعشع في ذرية موسى المبرقع، كتاب مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل في مجلّدات تقرب من تمام الوسائل، كتاب كشف الأستار عن وجه الغائب عن الأبصار ـ عجّل الله تعالى فرجه وصلّى عليه ـ جواب قصيدةٍ بعثها بعض علماء أهل السنّة إلى علماء الإماميّة فيها بعض الشبهات في أصل ولادة المهدي صلوات الله عليه، رسالة سلامة المرصاد رسالة فارسية في ذكر زيارة العاشوراء غير معروفة وأعمال مقامات مسجد الكوفة غير ما هو الشائع الدائر بين الناس الموجود في المزارات المعروفة، رسالة مختصرة بالفارسية في مواليد الأئمّة على ما هو الأصحّ عنده، كتاب مستدرك مزار البحار لم يتمّ، حواشي على رجال أبي عليّ لم يتم، ترجمة المجلّد الثاني من دار السلام لم يتم، إلى غير ذلك من الحواشي والرسائل.

أقول: وقد سقط من قلمه الشريف بعض تأليفاته المطبوعة وغيرها: فمنها كلمة

طيبّه بالفارسيّة مطبوعة[١]، ومنها كتاب لؤلؤ ومرجان بالفارسيّة مطبوعة، ومنها تحية الزائر ومنها شاخهٔ طوبى بالفارسيّة وغير ذلك من مؤلّفاته الّتي لم تخرج من السواد إلى البياض.

ولد في ثامن عشر (١٨) شهر شوّال من سنة أربع وخمسين بعد المئتين والألف (١٢٥٤) في قرية «يالُو» من قرى نُور إحدى كور طبرستان المشهور بمازندران.

توفّي ﷺ في ليلة الأربعاء السابع والعشرون (٢٧) من جمادي الآخرة سنة العشرين والثلاثمئة بعد الألف (١٣٢٠) من الهجرة النبويّة، ودفن في الإيوان الحجرة الثالثة الواقعة في الصحن المقدّس الغروي من باب القبلة من جهة اليمين حين الدخول، حشره الله مع الرسول والأئمّة الأبرار بمحمّد وآله الأطهار.

وأنا أقلّ الطلاب والمشتغلين وأذلّ الأنام والمجاورين «أبو المكارم دبير الدين صدر الإسلام الحاجّ ميرزا عليّ أكبر بن شير محمّد بن محمّد بن محمّد طاهر الهمداني أصلاً والنجفي» مسكناً ومدفناً إن شاء الله تعالى، حرّرتها ـ وأنا مؤلّفها ـ في شهر محرّم الحرام سنة ١٣٢٢ في الغريّ الغرّاء على مشرّفها آلاف الصلاة والثناء حامداً مصلّياً مستغفراً منيباً إلى الله تعالى جلّ شأنه وبهر برهانه.

١. قد وردت اسمها في مستدرك الوسائل، ج ٣، ص ٨٧٨ من الطبعة الحجرية.

[صورة إجازة السيّد محمّد الموسوي النجفي الهندي لمؤلف الكتاب]

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمد لله على تواتر نعمائه وتظافر آلاؤه، والصلاة والسلام على محمّد سيّد أنبيائه وعلى آله وأمنائه عليّ وأبنائه.

وبعد، فإنّ نعم الله لا تحصى وآلاؤه لا تستقصى، وأوّل هاتيك النعم إبرازنا إلى أوج الوجود من حضيض العدم، ثمّ نعمة العقل الّذي به للتكليفات الربّانيّة تأهّلنا، وبه للألطاف الرحمانية توصّلنا، ولا نعمة بعد ذلك أفضل ولا أكمل ولا أجزل من نعمة العلم بالأحكام ومعرفة الحلال والحرام، وحسب العلماء قول الله تعالى: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ﴾ وقال تعالى: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ وأمر عباده بالرجوع إليهم فقال: ﴿وَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ﴾.

وورد: «النظر إلى وجه العالم عبادة» و«النظر إلى باب العالم عبادة» و«العلماء ورثة الأنبياء» و«مداد العلماء كدماء الشهداء، وفي بعض الأخبار: أفضل من دماء الشهداء».

وإنّ ممّن انتظم بهذا النظام وبحث عن الحلال والحرام وهاجر لطلبه عملاً بالوارد «اطلبوا العلم ولو بالصين» جناب العالم اللوزعي والعارف الألمعي المصباح الأزهر والكوكب الأنور «صدر الإسلام الحاجّ ميرزا عليّ أكبر بن الميرزا شير محمّد بن الحاجّ كمل محمّد بن محمّد طاهر الهمداني» وفّقه الله لمرضاته وجعله من أهل الدين وحماته، وحيث إنّه يميل إلى طريقة السلف ولا يقنع بقليل الشرف استجازني في الرواية، فأجزته أن يروي عنّي جميع مرويّاتي ومصنّفاتي وجميع مسموعاتي ومقروّاتي وما رويته عن مشايخي العظام وأساتيدي الكرام ـ رضوان الله عليهم أجمعين ـ بطرقي المعلومة المثبتة في رجالي المسمّى بـ نظم اللئالي في علم الرجال[1] بأسانيدي المتّصلة

---

١. المذكور في الذريعة، ج ٢٤، ص ٢٢٥ (الرقم ١١٦٣).

بالنبيّ وأهل بيته المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين.

فمنها: عن شيخنا «المرتضى الأنصاري التستري» مرجع الإماميّة في دينهم ودنياهم ﷺ من غير واسطة، وقد أجازني من غير واسطة في الحرم العبّاسي ـ على مشرّفه الصلاة والسلام ـ يوم الجمعة في النصف من شعبان سنة ست وسبعين بعد الألف والمئتين (١٢٧٦) بعد فراغه من الظهرين، عن جميع مشايخه بطرقهم المختلفة وأعلاها عن التقيّ الزكيّ العالم العامل «ملا أحمد النراقي ﷺ»، عن «السيّد مهدي الطباطبائي بحر العلوم ﷺ»، عن شيخيه «الشيخ يوسف صاحب الحدائق» والأُستاد الأكبر «الآغا البهبهاني ﷺ»، وطرقهما بعد ذلك معلومة، وله ﷺ طرق أخر غير هذا الطريق عن «السيّد عليّ صاحب الرياض» وغيره.

ومنها: عن العالم الربّاني والفقيه الصمداني «المولى عليّ بن الخليل بن محمّد إبراهيم بن محمّد عليّ الرازي الطهراني» وهو الثقة الجليل والعالم النبيل علّامة ثبت ورع محيط بالمعقول والمنقول سليم الجنبة، له من العلم والفضل ما لا يسعني شرحه، ورأيت صاحب الأمر ـ عليه الصلاة والسلام ـ مرّتين على صورته الشريفة فانتبهت فعلمت أنّ ذلك لعظم شأنه، وقد أجازني جميع ما يرويه حتّى كُتُب النحو ونحوها يوم الجمعة رابع صفر سنة ستّ وسبعين بعد الألف والمئتين (١٢٧٦)، عن شيخنا «الشيخ مرتضى الأنصاري ﷺ»، عن مشايخه ومنهم العالم الفاضل «المولى أحمد النراقي» عن أبيه العالم العامل «مولى مهدي»، عن مشايخ متعدّدين.

وعن شيخنا «الشيخ محمّد حسن بن باقر ﷺ» صاحب التصنيف المشهور المسمّى بـجواهر الكلام، والشيخ العالم الثقة الورع التقيّ النقيّ «الشيخ جواد بن الشيخ تقيّ ملّا كتاب»، والشيخ الجليل «الشيخ رضا بن زين العابدين» و«السيّد محمّد بن السيّد جواد العاملي» جميعاً عن «السيّد جواد العاملي» عن «السيّد مهدي بحر العلوم»، وتتّصل روايته بـ«المجلسي ﷺ» مصنّف بحار الأنوار بطرق مختلفة في بعضها «الشيخ يوسف البحراني»، وإجازاته مذكورة في كتابه، وإجازات «المجلسي» أيضاً مذكورة مسطورة في أربعينه، وكتاب الإجازات من بحاره تتّصل بـ«الشهيد الثاني»

وغيره، وعن العالم الفاضل العامل «الشيخ عبد العليّ الرشتي» عن «السيّد مهدي الطباطبائي» وهو أعلى طرقه.

ومنها: عن سيّد الفقهاء وسند العلماء العالم العامل الكامل «السيّد مهدي القزويني الحلّي»، والطرق بعد ذلك معلومة لديه، أفاض الباري نعمه عليه.

وأُوصيه بلزوم التقوى والاحتياط ومجانبة التفريط والإفراط، وأن لا ينساني من الدعاء في مظانّ استجابة الدعوات؛ فانّه قاضي الحاجات ومنجح الطلبات، وصلّى الله على محمّد وآله الطاهرين.

وكان ذلك في يوم الجمعة الخامس من شهر ربيع الثاني في السنة الثالثة والعشرين بعد الألف والثلاثمئة (١٣٢٣) هجرية على مهاجرها آلاف التحيّة، في الغريّ على مشرّفه أفضل الصلاة والسلام.

الأقلّ محمّد الموسوي النجفي الهندي[١]

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

---

١. وأمّا شرح حالاته وبعض تأليفاته:

قال ـ دام ظلّه ـ في المجلّد الثاني من كتاب رجاله المسمّى بـنظم اللئال في علم الرجال وهو بخطّه الشريف في باب الميم ما هذا لفظه:

«محمّد بن هاشم بن مير شجاعت عليّ الموسوي الرضوي الشهير بالهندي» مصنّف هذا الكتاب، مرّ مع أخيه بعض أحواله، وولد سنة ألف ومئتين واثنين وأربعين (١٢٤٢) أو في الّتي بعدها، وذلك في كلمة (مغرب).

قلت: وهو ـ دام ظلّه ـ حيّ في النجف حين كتابتي هذه الورقة وهو مكفوف البصر، وعمره حينئذٍ ٨١ سنة.

قال دام ظلّه:

وتعلّم القرآن في مدّة يسيرة جدّاً وعمدتها ثلاثة أيام، وعمدة تلمّذه في الفقه على «الشيخ محسن بن خنفر»، ثمّ بعد وفاته على «الشيخ مرتضى الأنصاري» شيخ الطائفة في هذا العصر، وله منه إجازة.

وله من الكتب كتاب شوارع الأعلام إلى شرائع الإسلام شرح به شرائع «المحقّق الحلّي» بوجه بين الإطناب والإيجاز، خرج منه العبادات وبعض المعاملات، وكتاب الصراط المستقيم شرح المنهج

↔

= القويم، والأصل له أيضاً، وكتاب اللئالي الناظمة للأحكام اللازمة لم يستقص فيه المستحبات بخلاف الواجبات وهو متن تامّ في الفقه كلّه، وكتاب حقائق الأصول في أصول الفقه، وكتاب الدرر المنثورة والكنوز المستورة فيه عمد مسائل أصول الفقه غير مرتّب وفيه من الرجال وغيره بعض المسائل، وكتاب مختصر العيون الغامزة على خبايا الرامزة في العروض، والعيون للدماميني والرامزة للخزرجيّ، وكتاب السبيكة الذهبية في الأعاريض العربية، وكتاب التعليق على حجية المظنة لـ«شيخنا المرتضى» المذكور دام ظلّه العالي، وكتاب الأضواء المزيلة للشبه الجليلة، وكتاب التحريرات لتقريرات أستادنا الشيخ محسن ﷺ، وكتاب فيه تحريرات تقريرات لشيخنا «المرتضى» ـ دام ظلّه العالي ـ وتعليق عليها وعليه بخط شيخنا «المرتضى» ـ دام عزّه ـ حواشي، وكتاب مختصر مراسم سلّار وإذا كان أصله في غاية من الوجازة فما ظنّك بمختصره، وغير ذلك، وقد أحصيت له حين ذكر هذه الترجمة عشرين مجلّداً أكثرها كبار يبلغ المجلّد أربعاً وعشرين كراساً فصاعداً، ونسأل الله أن يجعل ذلك خالصاً لوجهه الكريم، انتهى.

قلت: وله ـ دام ظلّه ـ أيضاً تسع عشرة مجلّدات كبار المسمّاة بـ«كشاكيل» في العلوم المتفرقة، قرأت كلّها في النجف الأشرف، وكلّها بخطّه الشريف، وأكثرها في الطبّ والجفر وعلم الحروف والفقه والأصول وسائر العلوم العربيّة وغيرها، وبالجملة هو بحر لا ساحل له، وشأنه أجلّ من تلك التعريفات والتوصيفات، وهو مرادي في بعض تأليفاتي بـ«السيّد الأستاد» دام ظلّه العالي. كتبتها في النجف سنة ١٣٢٣ وأنا خادم العلماء «عليّ أكبر بن الحاجّ ميرزا شير محمّد بن الحاج كلمحمّد بن العادل الثقة محمّد طاهر الهمداني ﷺ».

[فوائد]

قال السيّد السند الأستاد ـ دام ظلّه العالي ـ في ترجمة العالم الربّاني والفقيه الصمداني «المولى عليّ بن الخليل بن محمّد إبراهيم بن محمّد عليّ الرازي الطهراني»:

هو ثقة جليل، عالم نبيل، علّامة ثبت ورع، محيط بالمعقول والمنقول، سليم الجنبة، له من الفضل ما لا يحتمل شرحه هذا المختصر، وقد أجازني جميع ما يرويه حتّى كتب النحو وغيرها يوم الجمعة رابع صفر سنة ست وسبعين بعد الألف والمئتين (١٢٧٦)، عن شيخنا «الشيخ مرتضى الأنصاري» أطال الله بقاه، عن مشايخه.

وأجازني أيضاً شيخنا «المرتضى الأنصاري التستري» ـ دام ظلّه العالي ـ من غير واسطة في الحرم العبّاسي ـ على مشرفه الصلاة والسلام ـ يوم الجمعة في النصف من شعبان سنة ستّ وسبعين بعد =

= الألف والمئتين (١٢٧٦) بعد فراغه من الظهرين، وعادته أن يصليها في الحرم الحسيني فاتفق ذلك على خلافها فقال:

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمد لله ربّ العالمين، وصلّى الله على محمّد وآله الطاهرين. أجزتك أن تروي عنّي جميع ما لي أن أرويه عن جميع مشايخي بطرقهم المختلفة، وأعلاها ما أرويه عن التقي «ملّا أحمد النراقي» عن «السيّد مهدي الطباطبائي» عن شيخيه «الشيخ يوسف صاحب الحدائق» و«الآقا ﷺ» وطرقهما بعد ذلك معلومة.

قال: ولي طرق أخر غير هذا الطريق من «السيّد عليّ صاحب الرياض» وغيره.

وقال أيضاً الأستاذ المعظم المذكور أعني السيّد السند «السيّد محمّد النجفي الهندي» دام ظلّه: وتلمذت عند «الشيخ حسن بن الشيخ جعفر بن الشيخ خضر القناقناوي». وكان ﷺ عالماً علّامة فاضلاً ثقة تقيّاً ورعاً محتاطاً لا نظير له في زمانه في الاقتدار على التفريع والتصوير في مسائل الفقه وفي حسن الخلق والأدب والوجاهة عند المؤالف والمخالف، له مصنّفات جيّدة فيه وفي أصول الفقه، منها: أنوار الفقاهة، توفّي ﷺ في سنة اثنين وستين بعد الألف والمئتين (١٢٦٢) في عام الوباء في شهر شوّال تلك السنة.

وكانت الرئاسة العلميّة الدينيّة والدنيويّة قبل «الحسن بن جعفر» لأخيه «عليّ بن جعفر» [المتوفى سنة ١٢٥٣] كان أعلم وأعظم منه، وله شرح على قواعد العلّامة في الخيار.

وقبلهما موسى بن جعفر [المتوفى سنة ١٢٤١] كان بمنزلة السلطان في العراق في مسموعية الكلمة عند أئمّة الجور مع عظم شأنه في العلم والفضل.

وقبلهم لأبيهم «الشيخ جعفر» شيخ الطائفة في زمانه وحاله في الثقة والجلالة والعلم أشهر من أن يذكر، له كتب منها: كشف الغطاء فيه العبادات لم يعمل مثله في كثرة الفروع والإحاطة بها ونحو ذلك، ومنها: شرحه على القواعد في المعاملات، ومنها: كتاب له في أصول الفقه، وعثرت على كتاب له في الردّ على الأخباريّين مجلّد كبير بخطّه الشريف على الظاهر، والظاهر أنّه بعد لم يخرج إلى المبيضّة وأنّه نسخة واحدة، وكأنّه مكتوم إذ لم أسمع به قبل مشاهدته ولم أعرفه من غيرها، وكانت وفاته ﷺ في سنة ثمان وعشرين بعد ألف ومئتين (١٢٢٨).

ورأيت بخطّه الشريف في كتاب رجاله المسمّى بـ«نظم اللئال في علم الرجال» ما هذا نصّه في ترجمة «بحر العلوم ﷺ»:

«السيّد مهدي بن السيّد مرتضى بن السيّد محمّد الحسني الحسيني الطباطبائي النجفي» ثقته

=

↔ وجلالته وفضله أشهر من أن يذكر، وله كرامات كثيرة روتها الثقات وهو كاسمه بحر العلوم.

وفي منتهى المقال بعد الثناء عليه بما هو أهله بل فوقه: كان ميلاده الشريف في كربلاء المشرفة ليلة الجمعة في شهر شوّال المكرّم من سنة خمس وخمسين بعد المئة والألف (١١٥٥) تاريخ ولادته الميمونة (لنصرة أي الحق قد ولد المهدي)، واشتغل برهة على والده الماجد ﷺ، وكان عالماً ورعاً تقيّاً صالحاً بارّاً.

وقرأ على جماعة من المشايخ منهم شيخنا «يوسف البحراني» وانتقل في النجف الأشرف، وتلمّذ على جماعة من فضلائها منهم: «الشيخ مهدي الفتوني» و«الشيخ محمّد تقي الدورق» وغيرهما، ثمّ عاد إلى كربلاء واشتغل على الأستاذ «مه» ورجع إلى النجف وأقام بها وداره الآن محط رحال العلماء، وهو بعد الأستاذ إمام أئمّة العراق وسيّد الفضلاء على الإطلاق وشيّع الجمع الكثير من اليهود.

قلت: وبعض أساطين العامّة في مكّة المشرّفة، مات سنة ألف ومئتين وإحدى عشر (١٢١١).

وعن السيّد السند الأستاذ الاستناد ـ دام ظلّه ـ قال:

قال «المولى عليّ بن الخليل الثقة الجليل الرازي» في بعض إجازته لبعض من استجاز منه ـ وهو «الشيخ محمّد عليّ عزّ الدين العاملي» ـ بعد الثناء عليه: فأجزت له جميع مقرّواتي ومسموعاتي ومصنّفاتي وجميع ما رويته بإسنادي المتّصلة إلى النبي والأئمّة ﷺ، عن الشيخ العالم الثقة الورع التقي النقي «الشيخ جواد بن الشيخ تقي مولى كتاب»، عن شيخه الشريف «السيّد جواد العاملي»، عن السيّد العلّامة «السيّد محمّد مهدي»، عن المشايخ العظام الذين منهم «المحقّق البهبهاني محمّد باقر بن محمّد أكمل»، عن أبيه، عن جماعة: منهم «الأميرزا محمّد الشيرواني» و«الشيخ جعفر القاضي» و«محمّد شفيع الأسترآبادي» بأسانيدهم عن الأئمّة ﷺ.

ومنهم: «المولى محمّد باقر الهزارجريبي» عن أساتيده «محمّد بن محمّد زمان» و«آميرزا إبراهيم القاضي بأصبهان» بحقّ روايتهم عن «الأمير محمّد حسين بن الأمير محمّد صالح» من أولاد بنت «المجلسي ﷺ» و«محمّد طاهر بن مقصود عليّ» و«محمّد قاسم بن محمّد رضا الهزارجريبي الطبرسي»، جميعاً عن مولانا «محمّد باقر المجلسي» بأسانيده المتّصلة إليهم صلوات الله عليهم أجمعين.

ومنهم: «الشيخ يوسف البحراني صاحب الحدائق»، عن «الشيخ حسين الماحوزي البحراني»، «الشيخ عبدالله بن عليّ البلادي»، عن شيخهما «الشيخ سليمان بن عبدالله الماحوزي»، عن «الشيخ سليمان بن عليّ الشاحوزي»، عن «الشيخ عليّ بن سليمان المقدمي البحراني»، ↔

⇐ عن شيخه «الشيخ البهائي»، عن أبيه «الشيخ حسين بن عبد الصمد الحارثي»، عن «الشهيد الثاني» ﷺ.

وما رواه «سليمان بن عبدالله الماحوزي» «المتقدّم» عن الشيخ «أحمد بن الشيخ محمّد بن يوسف» عن أبيه، عن «الشيخ عليّ بن سليمان» «المتقدّم».

وروى «الشيخ أحمد» المذكور عن «السيّد محمّد مؤمن الحسيني الأسترآبادي» صاحب كتاب الرجعة، عن «السيّد نور الدين»، عن أخويه أحدهما لأبيه وهو صاحب المدارك والآخر لأمّه وهو صاحب المعالم عن جماعة منهم: والد صاحب المدارك «السيّد عليّ» ومنهم: «الشيخ حسين بن عبد الصمد».

وللشيخ «سليمان الماحوزي» طرق أخر يوجب ذكرها التطويل المنافي لغرض المشيخة.

وللعلامة «السيّد الطباطبائي» طريق آخر أيضاً.

انتهى ما أردنا ذكره من كلام «الشيخ عليّ» الأستاذ دام ظلّه، وأنا أروي عنه بإجازته لي ذلك، وقد ذكرت له طرقاً أخر في ترجمته.

وأروي عن «الشيخ المرتضى» ـ دام ظلّه العالي ـ بلا واسطة حسبما بيّنته في الترجمة المذكورة، والله الموفّق، انتهى كلماته ـ دام ظلّه العالي ـ نقلت عن خطّه الشريف في النجف الأشرف سنة ١٣٢٣.

قلت: وأنا أيضاً أروي عنه بإجازته الشريفة المثبتة في هذه النسخة الشريفة كما ترى لي تمام ذلك بطرقه المعلومة المذكورة، وأحمد لله تعالى على ذلك، و﴿ ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم ﴾.

وأنا العبد أذلّ الأنام «عليّ أكبر صدر الإسلام الهمداني النجفي» وفّقه الله تعالى لابتغاء مرضاته وأيّده بتأييداته، في النجف الأشرف على مشرفها آلاف التحيّة والتحف في السنة ١٣٢٣.

[صورة إجازة ميرزا حسين الحاج ميرزا خليل لمؤلف الكتاب]

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمد لله الّذي رفع درجات العلماء بأن جعلهم ورّاث الأنبياء ونوّاب الأوصياء، وفضّل مدادهم على دماء الشهداء، والصلاة والسلام على أشرف الأنام محمّد ﷺ الّذي اجتهد في تبليغ الأحكام، وعلى آله المعصومين الغرّ الكرام ما أشرق صبح ودجى ظلام، ولعنة الله على أعدائهم إلى يوم فصل الخصام.

وبعد فلا يخفى على من تديّن بدين الإسلام أنّ من عناية الله تعالى على الأنام إحداث العلماء العظام والفقهاء الكرام لإحكام الأحكام وإرشاد الناس إلى الحلال والحرام في كلّ عصر من الأعصار صوناً للشريعة سيّد الأنام.

وممّن سعى في نيل هذا المرام العالم العامل والفاضل الكامل قدوة أرباب التحقيق ونخبة أهل التدقيق، عمدة العلماء وزبدة الفقهاء «الحاجّ ميرزا عليّ أكبر صدر الإسلام الهمداني» أعانه الله ببلوغ الآمال وأيّده بجنود الإقبال وأسعده في جميع الأحوال، قد بذل جهده في إحكام الأحكام الشرعيّة، وعرق جبينه في إتقان القواعد الدينيّة والمسائل الفرعيّة، وحضر عندنا وعند العلماء الراشدين والأساتيد المتبرّعين، حتّى بلغ بحمد الله مبلغاً عظيماً، ووقف من هذا الوادي موقفاً جسيماً، فصار بحمد الله عالماً ربّانياً وعلماً روحانياً، فحقيق أن يقتدى بأفعاله الدينيّة، وأن يؤخذ بأقواله الشرعيّة.

وحيث قد بدى له الرجوع إلى وطنه المأنوس لإحياء ما به من موات النفوس، استجاز منّي تأسّياً بالمتقدّمين وإرشاد المتأخّرين، ولمّا أن وجدته أهلاً لذلك أجزته أن يروي عنّي جميع ما سمع منّي وسمعته ورويته من مشايخي العظام بطرقي المعلومة في محلّها موصياً إيّاه بلزوم الاحتياط ومجانبة التفريط والإفراط، وأن لا ينساني من

الدعاء في مظانّ استجابة الدعوات ؛ فانّه وليّ الحسنات .

وقد استأذن منّي في مباشرة الأُمور الحسبيّة ، فأذنت له التصدّي لها مع كون المصلحة في تصدّيه والمفسدة في تركه ، مع مراعاة الاحتياط فإنّه سبيل النجاة .

وكان ذلك في السادس والعشرين (٢٦) من رجب الأصم من شهور سنة ١٣٢٣ .

الراجي عفو ربّه الجليل نجل المرحوم الحاجّ ميرزا خليل ﷺ .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

معرفی نسخه

کتاب الدعاء

سید إسماعیل عمادی حائری مازندرانی (۱۳۵۰ق)

معرّفی: سید محمّد عمادی حائری

شرح دعای عرفه

سید أحمد فقیه امامی (۱٤۱٤ق)

معرفی: محمدرضا زادهوش

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

کتاب الدّعاء

سیّد اسماعیل عمادی حائری مازندرانی (م ۱۳۵۰ق)

معرفی: سیّد محمد عمادی حائری

درآمد

گردآوری، نگاهداشت و پرداختن به دعا، از دیرباز از دلبستگی‌های عالمان شیعی بوده است. از دوران صفوی بدین سو، نگارش کتب ادعیه فزونی گرفت. سرحلقهٔ این کتب را می‌توان **مفتاح الفلاح** اثر ارجمند شیخ بهایی (م ۱۰۳۰ق) دانست که خود ترجمه‌های چندی به فارسی دارد[1]، از جمله **آداب عباسی** به قلم صدرالدّین تبریزی (م ۱۰۵۰ ق)، که کهن‌ترین ترجمه از آن است.[2] جدای از اینها، کتاب‌های ارزشمندی همانند: **خلاصة الأذکار** اثر فیض کاشانی (م ۱۰۹۰ق)، **زاد المعاد** اثر علامه محمّدباقر مجلسی (م ۱۱۱۰ ق)، **ذریعة النجاح** اثر میر محمّدصالح خاتون‌آبادی (م ۱۱۱۶ ق) در دورهٔ صفویه نگاشته شد.[3]

---

۱. برای آگاهی از این ترجمه‌ها، ر.ک: فصل‌نامهٔ علوم حدیث، ش ۱۱، بهار ۱۳۷۸، ص ۱۰۹ - ۱۱۲: «ترجمهٔ مفتاح الفلاح و ترجمهٔ آقا جمال خوانساری»، علی صدرایی خویی.

۲. برای آگاهی از این اثر، ر.ک: معرّفی نگارنده از آداب عبّاسی: میراث حدیث شیعه، دفتر هفتم، ص ۵۱۷ - ۵۲۸.

۳. آقای رسول جعفریان، گزیده‌ای از کتاب‌های دعا از دورهٔ صفوی تا عهد قاجار را یاد کرده‌است. ر.ک: مقالات تاریخی، رسول جعفریان، دفتر اوّل، مقالهٔ «ادبیات دعا در شیعه»، ص ۳۸۲ - ۳۹۰.

آنچه در این مقال بدان می‌پردازیم، یکی از رسائل متأخر است که به خامهٔ فقیهی بزرگ و زاهدی عارف به رشتهٔ تحریر در آمده است.

مختصری در ترجمت مؤلّف

حضرت مستطاب آیة الله آقا سیّد اسماعیل عمادی حائری مازندرانی﴿، نجل عمدة التّجار آقا سیّد فضل‌الله بارفروشی، در میانهٔ سال‌های ۱۲۷۵ ـ ۱۲۸۰ ق، در بارفروش (بابل کنونی) دیده به جهان گشود. ایّام طفولیت را به تحصیل علم سپری کرد و در مدرسهٔ صدر بارفروش[۱] به کسب دانش و معرفت پرداخت، تا آن‌که در جوانی به عنوان یکی از برجسته‌ترین ونزدیک‌ترین شاگردان آیة الحق حاج ملّا محمّداشرفی (م ۱۳۱۵ق) شناخته شد. پس از آن به همراه همدرس خویش، آقا سیّد عبدالغفّار مازندرانی (م ۱۳۶۵ ق) به عتبات هجرت نمود. در نجف اشرف از محضر میرزا حبیب‌الله رشتی (م ۱۳۱۲ ق)، میرزا حسین خلیلی تهرانی (م ۱۳۲۶ق)، آخوند ملّا محمّدکاظم خراسانی (م ۱۳۲۹ق)، شیخ عبدالله مازندرانی (م ۱۳۳۰ ق) و آقا سیّد محمّد کاظم یزدی (م ۱۳۳۷ق) بهره جُست و به مقام عالی اجتهاد، دست یافت و از علمایی چون آخوند خراسانی و آقا سیّد محمّد کاظم یزدی به اخذ اجازهٔ اجتهاد مطلق نایل آمد. در اخلاق و عرفان از محضر عارف سترگ، آخوند ملّاحسینقلی همدانی (م ۱۳۱۱ق) مستفیض گشت و در علوم غریبه (جَفر و کیمیا) نیز از استادان ویژه‌ای بهره برد و در این علوم مهارت یافت.

ایشان پس از پانزده سال اقامت در نجف، مقیم کربلا گردید و افزون بر تدریس فقه و اصول، امامت حرم مطهّر امام حسین﴿ را عهده‌دار شد.[۲] وی در عتبات به

---

۱. بارفروش از عهد صفویه بدین سو، مرکز علمی و دینی مازندران بوده‌است و مدرسهٔ صدر اعظم از مدارس مهمّ علوم دینی در آن روزگار در این شهر بوده‌است.

۲. شهرت ایشان به «پیشنماز» که در برخی اسناد آمده، از همین روست.(ر.ک: خاتمهٔ مناهج الرّشادة في أسرار الشّهادة، روح‌الله [عالمی] بارفروشی، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۳۶ ق، ص ۱۵).

فقاهت، زهد و وَرَع بسیار، شُهره بود و اکثر اوقاتش به اوراد و اذکار و عبادات می‌گذشت....

باری، پس از چهل سال اقامت در عتبات به سال ۱۳۴۸ق (۱۳۰۸ش)، به مازندران عزیمت کرد تا پس از ادای مقصود به عتبات مراجعت نماید. از این رو، قریب دو سال از پایان عمر شریف خود را در مازندران به سرآورد. با ورود به مازندران، از سوی علما و اعیان و رئیس معارف وقت، به «اتّفاق کلّ» ابرام گشت که امامت مسجد جامع عتیق بارفروش را ـ که امامت آن به عهدهٔ اعلم علمای آن سامان بوده‌است ـ بپذیرد؛ ولی وی استنکاف ورزید. در همین زمان بود که نام خانوادگی «عمادی حائری» را برای خاندانش برگزید.[۱]

باری، در شبی سرد که وی برای تهجّد برخاسته بود، بیمار گردید و پس از چند روزی ـ در حالی که قصد بازگشت به عتبات را داشت ـ در سجدهٔ نماز مغرب و در نزدیک‌ترین حالت به معبود خویش به دیار باقی شتافت (شعبان ۱۳۵۰ق / دی ۱۳۱۰ش).

سال رحلت زد رقم کِلکِ «عِماد» — قَد ذَهَبَ عَینٌ إلی دار الأمین[۲]

پیکر مطهّرش را در جوار مزار آیة‌الحق حاج ملّا محمّد اشرفی در جنب میدان مسجد جامع بابل به خاک سپردند ـ اعلی‌الله مقامه الشّریف ـ از آن‌جا که ایشان قصد بازگشت به عتبات را داشت، تمام نوشته‌ها، تقریرات و کتب خویش را در آن‌جا وا نهاد. از این رو، پس از ارتحالش، مجموع آثار وی در عتبات ماند و اکنون اطّلاعی از

---

۱. به علّت انتساب به میرعمادالدّین حسینی (م ۸۰۳ق) از حکّام مذهبی طبرستان و اقامت طولانی در حائر حسینی.

۲. مقطع قصیده‌ای که حفید ایشان، استاد سیّد اسماعیل عمادی حائری در بزرگداشت جدّ خویش‌ﷺ سروده است. مصرع دوم بیت، برابر با ۱۳۱۰ ـ که تاریخ ارتحال ایشان به شمسی است ـ می‌باشد. تنها فرزند ذکور وی، عالم ربّانی مرحوم حجة‌الاسلام و المسلمین آقا سیّد محمّد عمادی حائری (۱۲۶۸ ـ ۱۳۳۱ش) بوده است.

آنها در دست نیست. تنها نوشتاری که از ایشان به‌دست داریم، کتابی در دعاست که این مقال، عهده‌دار معرّفی آن است.

کتاب الدّعاء

نسخهٔ خطّی این اثر، در ۲۳۰ صفحه است که متأسّفانه در حدود هفت برگ از آغاز آن افتاده‌است. بدین‌رو، نام آن مشخّص نیست و کتاب الدّعاء، نامی است که نگارنده بر آن نهاده‌است. این نسخه در اندازهٔ ۵ × ۱۲ سانتی‌متر به خطّ بسیار زیبای مؤلّف﷫ است. توضیحات فارسی آن به خطّ شکستهٔ نستعلیق، و متن ادعیه با خطّ نسخ، تحریر شده است. گرچه از انتهای کتاب نیز برگی افتاده، امّا کتاب خود ناتمام بوده‌است. چنین گمان می‌رود که مؤلف﷫ این رساله را برای برخی از اذکار خویش نگاشته باشد. بخش مُعْظَمِ اثر، به نقل ادعیه اختصاص دارد و در برخی موارد در حاشیهٔ صفحات به اختلافات نسخ، اشاره گردیده‌است.

شیوهٔ تقسیم‌بندی رساله، براساس «باب» است که برخی باب‌ها خود به چند فصل تقسیم می‌شود، به گونهٔ زیر:

- باب [...]، فقط دو فصل از این باب در نسخه موجود است.
- باب الحفظ، شامل پنج فصل.
- باب النّجاة، شامل دو فصل.
- باب فی أعمال مختلفة.
- باب المراد.
- باب الزّیارات.

برخی از فصول، خود عناوین جداگانه‌ای دارند. مثلاً: فصل دومِ «باب الحفظ»، با عنوان: «در بیان بعضی از ادعیه که باعث مغفرت است و خلاصی از ذنوب...»[1]، و

---

۱. نسخهٔ خطی، ص ۳۰.

فصل دوم «باب النّجاة»، با عنوان: «ادعیهٔ غنا»[۱] آمده‌است.

مؤلّف، روایات و ادعیه را از کتب متعدّدی نقل می‌کند و در برخی موارد به ذکر صحّت سند نیز می‌پردازد. مجموع کتاب‌هایی که مؤلّف از آنها نقل می‌کند، اینهاست:

۱. **الأربعین** از شیخ بهایی.[۲]

۲. **أعلام الدّین** از دیلمی.[۳]

۳. **إغاثة الدّاعي** از سیّد بن طاووس.[٤]

۴. **بحار الأنوار** از محمّدباقر مجلسی.[۵]

۵. **بلد الأمین** از کفعمی.[٦]

۶. **تحفة الزّائر** محمّدباقر مجلسی.[۷]

۷. **التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکري**.[۸]

۸. **التفسیر الکبیر (روض الجنان و روح الجنان)** از ابوالفتوح رازی.[۹]

۹. **خلاصة الأذکار** از فیض کاشانی.[۱۰]

۱۰. **دعوات** قطب راوندی.[۱۱]

۱۱. **زاد المعاد** از محمّدباقر مجلسی.[۱۲]

---

۱. همان، ص ۷٤.

۲. همان، ص ۷۸.

۳. همان، ص ۹۷.

٤. همان، ص ۱۲۰.

۵. همان، ص ۱٦، ۲۷، ۳۵، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۹۳، ۱۰۷ و ۱۱۹.

٦. همان، ص ۲۲، ۳۲، ٤۰، ٦۹ و ۸۵.

۷. همان، ص ۱۲۰، ۱۹۰ و ۱۹۳.

۸. همان، ص ۲۱، ۲۵ و ۹۹.

۹. همان، ص ۱۹.

۱۰. همان، ص ۷۳ و ۷۷.

۱۱. همان، ص ۳۹.

۱۲. همان، ص ۳۹ و ۱٤۹.

۱۲. عدّة الدّاعي از ابن فهد حلّی.[۱]

۱۳. فوائد از علم‌الهدی ثانی (محمّد فرزند فیض کاشانی).[۲]

۱۴. الکافي از کلینی.[۳]

۱۵. الکلم الطّیّب و الغیث الصیّب از سیّد علی‌خان مدنی.[٤]

۱۶. المجالس (الأمالي) از صدوق.[۵]

۱۷. المجتنیٰ من الدّعاء المجتبیٰ از سید بن طاووس.[٦]

۱۸. مجموع الدّعوات از محمد بن هارون بن موسی تلعکبری.[۷]

۱۹. المصباح (جُنّة الأمان الواقیة و جنة الإیمان الباقیة) از کفعمی.[۸]

۲۰. مصباح کبیر (مصباح المتهجّد) از شیخ طوسی.[۹]

۲۱. معاني الأخبار از صدوق.[۱۰]

۲۲. مشکاة الأنوار از محمدباقر مجلسی.[۱۱]

۲۳. مفاتیح النّجاة از محمّدباقر سبزواری.[۱۲]

۲۴. مهج الدّعوات از سیّد بن طاووس.[۱۳]

---

۱. همان، ص ۱٦ و ۳٤.

۲. همان، ص ۱۰۰.

۳. همان، ص ۱٦، ۲۲، ۲۳، ۵۷، ۷۳ـ۷۵، ۸۰، ۸۱، ۸٤ و ۹۸.

٤. همان، ص ۱۱٦ و ۱۱۸.

۵. همان، ص ۲۹ و ۷٤.

٦. همان، ص ۱۹، ۲۰، ٤۷، ۷۵، ۷٦، ۸٤ و ۹۲.

۷. همان، ص ۳٦.

۸. همان، ص ۲٤، ٤۷، ۱۳٦ و ۱٦٤.

۹. همان، ص ۱۹۵.

۱۰. همان، ص ۹۲.

۱۱. همان، ص ۳۵.

۱۲. همان، ص ۷٤ و ۹۲.

۱۳. همان، ص ۱۸، ٤۰، ۷۱، ۷٤، ۸۳، ۸٦، ۹۰، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۰ و ۱٦۰.

۲۵. مهمّات از سیّد بن طاووس.[۱]

۲۶. وسائل الشیعة از شیخ حرّ عاملی.[۲]

در مواردی نیز به نقل از علمای مشهور شیعه، بدون یادکردِ نام کتاب، پرداخته شده است، بدین قرار:

۱. [احمد بن محمّد بن خالد] برقی.[۳]

۲. ثقة الاسلام [کلینی].[٤]

۳. سیّد بن طاووس.[۵]

۴. شیخ الطائفه [طوسی].[٦]

۵. شیخ مفید.[۷]

۶. صدوق.[۸]

۷. طبرسی.[۹]

۸. قطب راوندی.[۱۰]

۹. کفعمی.[۱۱]

۱۰. محمّدون ثلاثه[۱۲] [= ابوجعفر محمّد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی،

---

۱. همان، ص ۱۲۰.

۲. همان، ص ۳۰.

۳. همان، ص ۷۲.

٤. همان، ص ۳۱، ۷۲ و ۹٦.

۵. همان، ص ۱۷، ٤۳، ٦۳، ۸۲، ۹۳ و ۱۰۳.

٦. همان، ص ۲٦، ٤۳، ٤٤، ٤۸، ٦٦ و ۱۰۱.

۷. همان، ص ۳۱.

۸. همان، ص ۱۷، ۳۱، ٤٤، ٤۵، ٦٦، ۸۳ و ۲۰۲.

۹. همان، ص ۱۰۱.

۱۰. همان، ص ۱۷ و ٦٦.

۱۱. همان، ص ۲۱، ۳۵، ۸٤، ۱۰۱ و ۱۰٦.

۱۲. همان، ص ۷۹.

ابو جعفر محمّد بن علی بن حسین قمی (شیخ صدوق)، ابو جعفر محمّد بن حسن بن علی طوسی (شیخ طوسی)].

ختامِ کلام را به ذکر گزیده‌هایی چند از متن کتاب، اختصاص می‌دهیم:

[فصل]

... بدان که حالت سجده، بهترین حالت قرب حضرت احدیّت است و اگر کسی با توجّه و اقبال و تضرّع و ابتهال سجده کند، جمیع حجاب‌ها که بین او و بین عالم نور و مبدأ فیض و ظهور است، برداشته می‌شود و اخبار عجیبه و آثار غریبه در آن وارد گردیده و دیده شد، که این‌جا مقام ذکر آنها نیست. باید از آن غفلت ننمود. واللهُ الهادي.[1]

ـ باب المراد ـ

مِن جملهٔ اذکار لازمه، استغفار است و خواص و آثار آن ـ برهاناً و وجداناً ـ بسیار و بی‌شمار است و آیات و اخبار کثیرهٔ عجیبه در آن وارد گردیده. و عمدهٔ خاصیّت آن، در هم شکستن گناهان و تطهیر قلب است از لوث معصیت ـ از لوث و کثافت آن ـ به ریختن آن معاصی، و لذا از برای امورات دنیویّه هم به غایت نافع است. و باید علاوه بر استغفارات موظّفه در صبح و عصر و بعد از هر نماز و وقت خواب و غیرها، اقلاً روزی هزار مرتبه، به هر حال که انسان باشد، خوانده شود. و از برای آن، ختم صحیحی است که سیّد بن طاووس در کتاب مجتنی ذکر فرموده است، و استغفار اعرابی که سبزواری در مفاتیح، و غیره فی غیره، از حضرت امیر نقل نموده‌اند و از برای هر مطلب، خصوص از برای رفع فقر و حصول مال، نهایت نفع دارد.

---

۱. نسخهٔ خطّی، ص ۱۸.

دیگر «حولقه»[1] است که از کلمات مخزونهٔ عرش الهی است و بعضی معانی آن در کتاب معانی الأخبار صدوق مذکور است. و آن را خواصّ عجیبه است و عمدهٔ آنها رفع وسوسه و حدیث نفْس و همّ و غمّ و جُبن است که از متعلّقات قوّهٔ واهمه است که متعلّق به شیاطین است و بدترین قوای نفسانیّه است و به هیچ، انسانی را زود هلاک می‌کند به هلاک ابدی ـ نعوذ بالله منها ـ و باید اقلاً روزی صد مرتبه خوانده شود.

دیگر، تسبیح صدّیقهٔ کبریٰ، فاطمه زهراست ـ صلوات الله و سلامه علیها و علی أبیها وبعلها و بنیها و اُمّها و شیعتها ـ که مراد از ذکر کثیر در قرآن مجید، همان است. و آن را اسرار عجیبه و آثار غریبه است و عمدهٔ آن، حفظ ایمان و حُسن خاتمه است و در هر وقت، خصوص بعد از نماز واجبی و مستحبّی و وقت خواب، سنّت مؤکّده است و باید اقلاً بعد از هر نماز، ترک نشود. و شرط کمال آن، این است که هیئت نماز به هم خورده نشود و بعد از آن، «لا إلهَ إلّا الله» و «أستغفِرالله» گفته شود.

و دعای بسیار عظیمی بعد از آن وارده شده است که مجلسی در مجلّد ثامن عشر بحار به سند بسیار صحیح از حضرت صادق آن را روایت کرده است... و دعا این است: «لاإله إلّاالله، ﴿إنّ الله و ملائکته یُصلّونَ علی النّبي یا أیّها الّذین آمنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیماً﴾، لبّیک ربّنا لبّیک و سَعْدَیک...».[2]

[فصل]

دیگر آن‌که در استجابت دعوات، به‌غایت نافع‌است و آزموده‌است و سریع‌الأثر است، دعایی است که سیّد بن طاووس در کتاب مهج الدعوات به سند صحیح از مشکاتِ مصباحِ انوار، صدّیقهٔ کبریٰ، امّ ابیها، فاطمهٔ زهرا ـ صلوات الله و سلامه علیها ـ از حضرت رسول روایت کرده است که آن حضرت فرمود به او: ای

---

۱. مقصود گفتن «لا حول و لا قوّة الّا بالله» است. به‌صورت «حوقله» نیز استعمال شده است.

۲. نسخهٔ خطی، ص ۹۱ـ۹۶.

دخترک من! آیا تعلیم نکنم به تو دعایی که هیچ کس نخوانَد خدا را به آن، مگر آن‌که مستجاب شود دعای او و اثر نکند در تو سِحر و نه زَهر، و شماتت نکند بر تو دشمن، و عارض نشود تو را شیطان، و اعراض نکند از تو رحمان، و سلب نشود از تو نعمت، و رد نشود دعای تو، و برآورده شود جمیع حاجات تو؟

حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد که: ای پدر! این دوست‌تر است نزد من از دنیا و ما فیها.

حضرت فرمود که می‌گویی ـ این است دعا ـ: «**یا أعَزَّ مذکورٍ و أقْدَمَهُ قِدماً في العزّ و الجبروت... حوائجي یا کریمُ**».

پس حضرت فرمود که چون این دعا بخوانی و حاجت خود طلب کنی، در جواب تو گفته شود: «**نعم! نعم! ـ فهنیئاً لقاریه، الحمد لله ربّ العالمین.**»[1]

«... و از آن حضرت [امام محمّدباقر علیه السلام] مروی است که اگر قسم یاد کنم که در این دعا [دعای سمات] اسم اعظم است، هر آینه، بری‌ءالذّمّه می‌باشم، و می‌خوانم این دعا را بر ظلم‌کنندگان و دشمنان ما و کسانی که خود را عزیز می‌گیرند بر ما. و محمّد بن علی راست می‌گوید، که نخواندم این دعا را در هیچ مهمّی و شدّتی، مگر آن‌که دیدم سرعت اجابت آن را... و هر کس نتواند بخواند، بنویسد بر کاغذی و با خود همراه داشته باشد.»[2]

روح بلندش شادمان و قرین اجداد اطهارش باد!

---

۱. همان، ص ۱۱۲ ـ ۱۱۶.

۲. همان، ص ۱۳۷ ـ ۱۳۸.

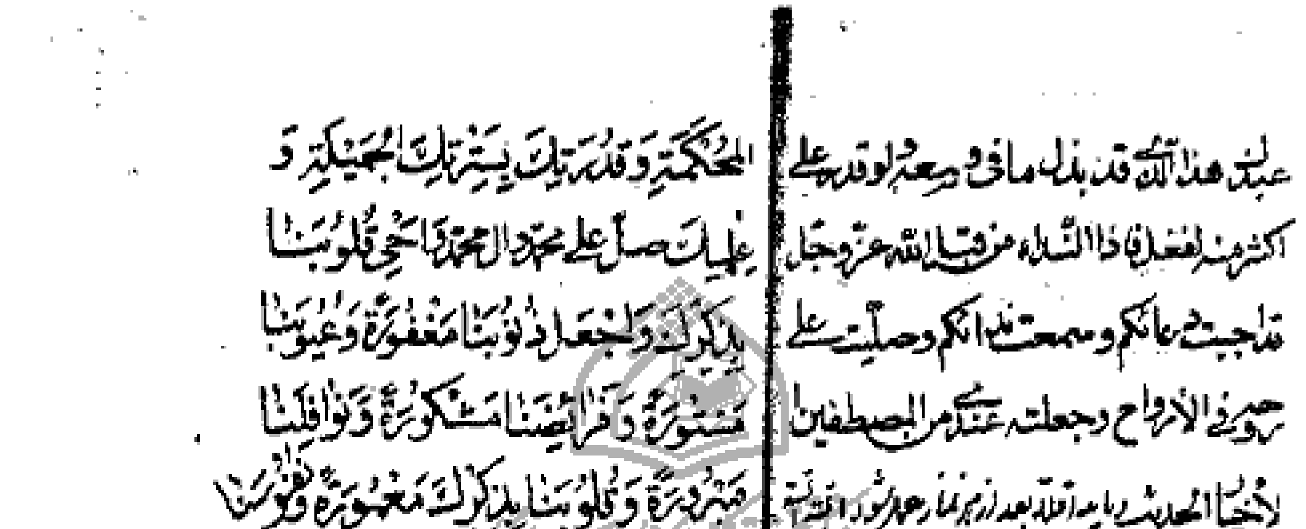
عبد هذا الذي قد بذل ما في وسعه لو قدر على
أكثر منه لفعل فإذا السائل من قبل الله عز وجل
قد أجيب دعائكم وسمعت نداءكم وصليت على
محمد في الأرواح وجعلته عندكم من المصطفين
الأخيار

اللطيفة وشفقتك بصنعتك

الحكمة وقدرتك بعزتك المحيطة و
عليك صل على محمد وآل محمد وأحي قلوبنا
بذكرك واجعل ذنوبنا مغفورة وعيوبنا
مستورة وفرائضنا مشكورة ونوافلنا
مبرورة وقلوبنا بذكرك معمورة ونفوسنا
بطاعتك مسرورة وعقولنا على توحيدك
مجبورة وأرواحنا على دينك مفطورة
وجوارحنا على خدمتك مقهورة و
أسماءنا في خواصك مشهورة وحوائجنا
لديك ميسورة وأرزاقنا من خزائنك
مدرورة أنت الله الذي لا إله إلا أنت
لقد فاز من والاك وسعد من ناداك

تصویر برگی از نسخهٔ خطی کتاب الدعا

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

شرح دعای عرفه

سیّد احمد فقیه امامی (۱۳۵۲ ـ ۱۴۱۴ق)

معرّفی: محمّدرضا زادهوش

درآمد

تبلور عشق در جان نیایشگر، رویکردی به جانب خداوند را پدید می‌آورد که در قالب‌های گوناگون نیایش جاری می‌شود. برخی دستاویز بیان و صورت‌اند و دیگران در پی عنایت به معنا و ادای درست هدف‌ها و آرمان‌ها.

از این میان، بارقه‌های تابندهٔ واژه‌هایی که بر زبان توانمند معصومان ـ صلوات الله علیهم ـ روان گردیده است، فروغی دیگر دارد. راستین بودن مقصد در نیایش مأثور و تکیه داشتن صورت و معنا بر آیات قرآن، و زیبایی واژگان به کار گرفته شده، همگی موجب پسندیده‌تر شدن و کارآمدتر بودن چنین نیایش‌هایی است.

تنها آنچه مسلّم می‌نماید، حفظ صورت، الفاظ و شیوهٔ بیان این ادعیه، و رعایت قید زمان و مکان در آنهاست که البته هر یک، موجب پدیدار شدن آثار روحانی ویژه‌ای خواهد بود.

دعای عرفهٔ امام حسین علیه السلام، نیایشی از این دست است؛ توسط معصوم در قالب الفاظ ریخته شده و برای آن، آثار و پیامدهای فراوانی، از جمله استجابت قطعی خواسته‌های نیایشگر را برشمرده‌اند و از معدود ادعیه‌ای است که در فاصلهٔ زمانی اندکی، قابل تکرار نیست.

پناه بردن به خنکای دعای عرفه و معانی ژرف آن در فرجامین ساعات عصر روز عرفه، ما را به آشنایی با نیایش فرا می‌خواند و شوق دانستن ترجمه و شرحی از این دعای شریف را در انسان بر می‌انگیزاند.

روز عرفه، خود روزی پُر اهمّیت در شمار می‌آید؛ چه آن‌که جایگاه شایسته‌ای نزد تمام مسلمانان دارد و هر کسی در آن روز ـ در هر کجا که باشد ـ، مستجاب الدّعوه است و گفته‌اند که اگر مسلمانی در آن روز آمرزیده نگردد، سال پس از آن باید که در مراسم حج حضور یابد.

دربارهٔ بررسی و شرح همه جانبهٔ دعای عرفه مطالب زیادی نگاشته شده است: این‌که دعا بخشی الحاقی دارد یا ندارد؟ و اگر دارد، مربوط به کدام قسمت دعاست و گویندهٔ آن کیست؟ بر مذهب تشیّع است یا غیر آن؟ اگر غیر شیعه است، چگونه همانندی‌هایی با کلام معصوم پدید آورده؟ و یا چنانچه آن شخص در شمار پیروان مذهبی است که اهمیّتی به دعا و این قبیل اعمال نمی‌دهند و یا روحی لطافت‌پرور ندارند، با ضمیمه کردن این بخش به دعا در طلب چه بوده است؟ و یا به‌طور کلّی، اِسناد آن به سرور آزادگان امام حسین علیه السلام صحیح می‌نماید یا خیر؟ و از این قبیل پرسش‌ها که انتشار نتیجهٔ هر پژوهش در زمان خویش، نظرها و نقدِ نظرها را به خود جلب کرده و شمار همین نقّادی‌ها، و از سویی عنایت به مأثورات و عمل مشهور بزرگان، توجّه پژوهندگان دینی را به اهمّیت این دعا، بیشتر و بیشتر نموده است.

ترجمه‌ها و چاپ‌ها

علاوه بر درج شدن متن دعای عرفه در کتاب‌های گوناگون ادعیه[1] و از جمله مفاتیح الجنان، و چاپ آن در بسیاری از گزیده‌های فراهم آمده از کتب ادعیه و برخی از

۱. از جمله در: مصباح الزائر و الإقبال ابن طاووس؛ بلد الأمین کفعمی (ص ۲۵۱ ـ ۲۵۸)؛ زاد المعاد (ص ۹۱ ـ ۹۶) و ... بحار الأنوار مجلسی؛ الحکم العطائیّة احمد عبید (ص ۸۰ ـ ۹۰).

کتاب‌های مناسک حج،[۱] می‌توان به چاپ‌های مستقلّی از این دعا نیز اشاره نمود که در زیر بدان‌ها اشاره می‌شود:

۱. اقیانوس خروشان (متن و ترجمهٔ دعای عرفه و شرح مختصری از زندگانی ابی عبدالله)، [بی‌جا، بی‌نا،] ۱۳۶۲ش، ۸۸ص.

۲. ترجمهٔ دعای عرفه، محمّدرضا زادهوش، ۲۴ص، رقعی (آمادهٔ چاپ).

۳. در معبد عشق (دعای کمیل، دعای عرفه، مناجات شعبانیّه...)، ترجمه و گردآوری: محمود صلواتی، قم: نشر فاضل، ۱۳۷۵ش، ۷۹ص.

۴. دعای حضرت حسین بن علی سیدالشّهداء علیه‌السلام در روز عرفه، محمود شریفی، [بی‌جا، اهواز،] ۱۳۵۱ش، (شعر فارسی).

۵. دعای روز عرفه (روز شناخت) کلاس شناخت و سازندگی امام حسین علیه‌السلام در عرفات، ترجمهٔ تصویری و تفسیری: عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، ۱۳۶۱، ۱۳۶۸ش و ۱۳۷۲ش / تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴ش، ۶۴ص، نهم، وزیری، مصوّر (رنگی)، نقشه، عنوان روی جلد: «دعای روز عرفه، شناخت و خودسازی (کلاس شناخت و سازندگی امام حسین علیه‌السلام در عرفات)».

۶. دعای روز عرفهٔ شریعت: عبّاس قمی (۱۲۵۴ ـ ۱۳۱۹ش)، [تهران:] کانون انتشارات شریعت، ۱۳۷۷ش، ۷۰ص، دوم، جیبی.

۷. دعای عرفهٔ امام حسین علیه‌السلام، کتاب‌خانه دانشکدهٔ الهیّات دانشگاه مشهد، ش ۱۰۰۰. (فهرست، ج ۲، ص ۱۵۱)

۸. دعای عرفهٔ امام حسین علیه‌السلام، تهران: ابرون، ۱۳۷۷ش، ۷۵ص.

۹. دعای عرفهٔ امام حسین علیه‌السلام و دعای عرفهٔ امام سجّاد علیه‌السلام، ترجمه: علی مشکینی اردبیلی و مهدی الهی قمشه‌ای، تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۳ش، ث + ۱۰۵ص، مصوّر.

---

۱. از جمله در: مناسک حج ابوالقاسم کوکبی تبریزی (قم: علمیه، ۱۳۷٤ش).

۱۰. دعاء الحسين ﷺ يوم عرفة، کتاب‌خانه دانشکدهٔ الهیّات دانشگاه تهران، ش ۲۱۱. (فهرست، ج ۱، ص ۷۳۶ و ۷۷۱)

۱۱. زيارة الحسين ﷺ في ليلتي العيدين والمخصوصة ليوم عرفة، باقر لطفی، به خطّ: علی‌اکبر نایینی، بغداد: مطبعة المعارف، ۱۵ ذی قعدهٔ ۱۳۶۷ق، ۱۶ص، جیبی.

۱۲. فیض الدّموع، به انضمام دعای عرفهٔ حضرت أبا عبدالله الحسین ﷺ، محمّد ابراهیم بن محمّد مهدی نوّاب بدایع نگار (۱۲۴۱ ـ ۱۲۹۹ش)، ترجمه: ابوالحسن شعرانی (۱۲۸۱ ـ ۱۳۵۲ش)، تهران: اسلامیّه، ۱۳۴۵ش، ۱۶۸ص.

۱۳. مع الحسين ﷺ (زیارت ناحیه، عرفه، مطلقه، وارث، عاشورا)، گردآورنده: داوود خواجوی، تهران: نشر مشکاة، ۱۴۱۷ق / ۱۳۷۵ش، ۷۶ص.

۱۴. نیاز موفّق (دعای کمیل و دعای عرفه و مناجات خمسة عشر)، ترجمهٔ نثر و نظم: نصرت الله اربابی (موفّق)، با مقدّمه: هبة الله جذبی و محمّدجواد آموزگار، تهران: سیف اللّهی، ۱۳۶۳ش، ۱۷۶ص.

۱۵. دعای عرفه، ۱۳۵۱ش، تهران، غدیر، ۱۶ص.

۱۶. دعای عرفه، ۱۳۷۷ش، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۶۲ص.

۱۷. دعای عرفهٔ امام حسین ﷺ، ترجمهٔ محمّد قدّوسی، ۱۳۷۸ش، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۶۴ص.

۱۸. دعای عرفهٔ امام حسین ﷺ، ترجمهٔ علی اشرف مؤیّدی، ۱۳۷۸ش، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۹۶ص.

۱۹. دعاء الإمام الحسين ﷺ يوم عرفة، ۱۳۷۷ش، تهران، مؤسسة الحسين ﷺ، ۳۶ص.

شروح دعا

هر چند شارحان دعای عرفه اندک شمار و معدودند، ولی گسترهٔ بحث آنان نسبت به شارحان و پدیدآورندگان شروح ادعیهٔ دیگر به گونه‌ای روشن متفاوت است. شرح‌های نوشته شده بر دعای عرفه به شرح زیر است:

۱. برکات دعای عرفه: عباس عزیزی، ۱۳۷۸ش، قم، سلسله، ۹۶ص، رقعی.

۲. تحفة الأبرار، مصطفی بن ابراهیم قاری (م ۱۰۸۰ق).

۳. توحید در مکتب امام حسین(ع)، جواد امیری اراکی، قم، دارالنّشر، [۱۳۶۳ش]، ۱۰۳ص.

۴. سیری در دعای عرفهٔ امام حسین(ع)، علی‌رضا سیّدکباری، قم: آستانهٔ مقدّسه، ۱۳۷۴ش، ۵۴ص.

۵. شرح دعای عرفه، محمّدابراهیم موسوی کاشانی (ق۱۲)، قم: کتاب‌خانهٔ آیة الله مرعشی، رسالهٔ سوم از مجموعهٔ شمارهٔ ۶۰۲۵. (فهرست، ج۱۶، ص۲۶)

۶. شرح دعای عرفه، محمّدعلی بن عبّاس علی خرواری سبزواری (م ۱۳۴۲ش)، مشهد: کتاب‌خانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی، ش۴۷۹ ـ ۱۵۸۵۷. (فهرست، ج۱۵، ص۳۱۳)

۷. شرح دعای عرفه، ماجد بن هاشم صادقی بحرانی شیرازی اصفهانی (م۱۰۹۷ق)، تحقیق: فارس حسون کریم (چاپ شده در: فصل نامهٔ میقات حجّ، سال دوم، ش۳، ۱۴۱۶ق).

۸. شرح دعای عرفه، اکبر گودرزی (چاپ نشده).

۹. شرح دعای عرفه، محمّدعلی بن ابی طالب زاهدی جیلانی اصفهانی (م۱۱۸۱ق).

۱۰. شرح دعای عرفه، سیّد احمد فقیه امامی، نسخهٔ خطّی کتاب‌خانهٔ شخصی فرزند مؤلّف.

۱۱. شرح دعای عرفه، محمدعلی فاضل خوانساری، کتاب‌خانهٔ مرکزی آستان قدس رضوی، ش۶۷۴۶.

۱۲. شرح دعای عرفه، سید علی‌اکبر واعظ موسوی (محب الاسلام)، [بی‌تا]، مشهد، [بی‌نا]، ۲۰ص.

۱۳. شرح دعای عرفه امام حسین‌ؑ، محمّدتقی تقوی قائنی، [تهران:] بدر، ۱۳۷۱ش، ۵۵۰ص.

۱۴. شکوای سبز (دریافت‌هایی از سه مناجات ندبه، شعبانیّه، عرفه)، سیّدمهدی شجاعی، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۷۶ش، ۸۸ص، رقعی.

۱۵. کنوز المعرفة في شرح دعاء عرفة، علی‌اکبر بن نصرالله مولوی حائری موسوی شیرازی (ق۱۳)، کتابخانهٔ آیة الله مرعشی، ش ۸۴۳۰. (فهرست، ج ۲۲، ص ۲۴)

۱۶. مظهر العجائب و منبع الغرائب في شرح دعاء سيّدنا الحسين بن علي بن أبي طالب‌ؑ، سیّد خلف بن عبدالمطّلب مشعشعی موسوی حویزی (م۱۰۳۰ق). (الذریعة، ج۸، ص۱۹۳؛ فصل‌نامهٔ علوم حدیث، س ۱، ش ۱، پاییز ۱۳۷۵، صص۱۲۷ ـ ۱۵۲.

۱۷. نیایش حسین‌ؑ در بیابان عرفات با خدایش، محمّدتقی جعفری (۱۳۰۲ ـ ۱۳۷۷ش)، تهران: ولیّ عصر، ۱۳۶۱ش، ۱۳۹ص، اوّل / ویرایش دوم، تهران: شمس ۱۳۷۴ش، ۱۶۶ص / تهران: مؤسّسهٔ نشر کرامت، ۱۶۶ص، دوم، با عنوان: «نیایش امام حسین‌ؑ در صحرای عرفات».

۱۸. نیایش در عرفات، لطف الله صافی گلپایگانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۲۶۶ص، اوّل، رقعی.

۱۹. وصال العارفين (شرح بر دعای عرفهٔ امام حسین‌ؑ)، احمد زمرّدیان شیرازی، شیراز: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ش، ۹۰۹ص، اوّل، وزیری، مصوّر.

زندگی مؤلّف

آیة الله سید احمد فقیه امامی در هفدهم ربیع اوّل ۱۳۵۲ / تابستان ۱۳۱۲ش، در محلّهٔ تاریخی ـ مذهبی «درب امام» اصفهان چشم به جهان گشود. مقدّمات و سطح را نزد پدرش حاج آقا عطاء الله امامی (م۱۳۸۷ق) از مجتهدان مسلّم زمانه و میرزا محمّدعلی معلّم حبیب آبادی (م۱۳۹۶ق) فرا گرفت و در ۱۳۷۳ق، به قم سفر نمود تا در درس

خارج فقه و اصول حضرات آیات: بروجردی، امام خمینی، سلطانی و درس فلسفهٔ علامهٔ طباطبایی حاضر گردد.

این فقیه بزرگوار از سال ۱۳۸۴ق، به تدریس دروس سطح و خارج در حوزهٔ علمیهٔ اصفهان و تبلیغ و منبر در مساجد و محافل روی نمود و با احیای مدرسهٔ ذوالفقار و مدارس وابسته، رونق بخشیدن دوباره به مسجد تاریخی بابا علی سقّا و تأسیس کتاب‌خانهٔ عمومی الزّهراء در سال ۱۴۰۰ق، نام خویش را برای همیشه در جریدهٔ خادمان به دانش و فرهنگ به ثبت رساند.

وی سرانجام صبح روز پنج‌شنبه دهم جمادی ثانی ۱۴۱۴، مطابق با چهارم آذرماه ۱۳۷۲ در شصت سالگی، در همان کتاب‌خانه‌ای که خویش به تأسیس و توسعهٔ آن همّت گمارده بود، دار فانی را وداع گفت. پیکر پاکش صبح روز جمعه، طیّ مسافتی طولانی از اصفهان تا امامزاده ابوالعبّاس[1] خوارسگان تشییع و به خاک سپرده شد.[2]

آثار وی

از آثار این عالم فرزانه، بجز روش رهبران انقلابی[3] و چرا جمهوری اسلامی[4] بیش از پنجاه عنوان کتاب با دست‌خط شریف مؤلّف بر جای مانده که تاکنون هیچ‌یک به چاپ نرسیده‌اند و همگی در کتاب‌خانهٔ شخصی فرزند مؤلّف، موجود است.

---

۱. از نسل حضرت ابوالفضل.

۲. مصادری که از آیة الله فقیه امامی نام برده‌اند، به اختصار چنین است: گلزار مشاهیر؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی؛ مؤلّفین کتب چاپی؛ الذریعة؛ فهرست موضوعی انتشارات دانشگاه تهران (۱۳۲۵ ـ ۱۳۴۲ش)؛ موسوعة مؤلّفي الإمامية؛ کتابشناسی علوم پزشکی؛ یادنامه؛ ریشه‌های تشیّع و حوزهٔ علمیهٔ اصفهان؛ مجلّهٔ نور علم؛ روزنامه‌های اطّلاعات (۱۳۷۲/۱۰/۱۴ش)؛ کیهان (۷۲/۹/۷)؛ سلام (۷۲/۹/۷)؛ رسالت (۷۲/۱۰/۱۵)؛ هفته‌نامه‌های محلّی نوید اصفهان (۷۲/۹/۱۰ و ۷۲/۱۰/۱۵)، صبح اولیاء (۱۳۷۲/۹/۱۱ش) و ....

۳. چاپ اراک، ۱۴۰۰ق، ۲۳۶ص، وزیری.

۴. چاپ اصفهان، ۱۳۵۷ش، ۲۴ص، رقعی.

از این میان می‌توان به بخشی از آثار حدیثی وی که برخی از آنها گرد آمده از سخنرانی‌ها و جلسات مختلف است، اشاره نمود که عبارت‌اند از:

۱. شرح خطبهٔ فدکیه.

۲. شرح فرازهایی از صحیفهٔ سجّادیّة.

۳. شرح نامهٔ امیر مؤمنان علیه السلام به مالک اشتر.

۴. قواعد و فواید درایه.

۵. نظرات علمی و سیاسی در نهج البلاغه.

۶. شرح دعای عرفه (در دو جلد).

ویژگی‌های شرح دعای عرفه

از جملهٔ شرح‌های دعای عرفه که شامل ترجمهٔ دعا نیز می‌باشد، شرح مورد گفتگو به قلم آیة الله فقیه امامی است. وی یکی از روزهای ماه رمضان ۱۳۶۳ش، از قرآن مجید استخاره می‌گیرد که آیا تألیف و به انجام رساندن شرحی بر دعای عرفه در توان او خواهد بود یا خیر؟

وی پس از اطمینان یافتن از این‌که از عهدهٔ کار برخواهد آمد، به شرح فقرات این دعا می‌پردازد و پس از اتمام، در صفحهٔ مقابل هر شرح، متن و ترجمهٔ همان فقرهٔ مورد بحث از دعا را قرار می‌دهد. متن عربی این صفحات به خطّ ثلث جلیّ و ترجمهٔ فارسی به خطّ شکسته و هر دو بخش، از آثار شادروان حبیب الله فضائلی (۱۳۰۱ ـ ۱۳۷۶ش) و به درخواست شارح محترم نگاشته شده است.

شارح، گاه به مباحث لغوی و تلفّظ و وزن کلمات و شواهد و معانی هر کلمه می‌پردازد و از جملهٔ منابعش در این بخش، نقل‌هایی از کتاب‌های معمول، همچون مجمع البحرین طریحی و سپس ارائهٔ ترجمهٔ فارسی این نقل‌هاست، که نمونه‌ای آورده می‌شود:

یا عدّتي في شدّتي، ای پشتوانهٔ روز سختی‌ام.

در مجمع البحرين مي‌گويد: «والعُدّة: ما أعددته لحوادث الدّهر من المال و السّلاح ونحو ذلك؛ عُدّه، چیزی است که انسان برای پیشامدهای روزگار، مهیّا می‌سازد از مال و اسلحه».

این شرح، بر خلاف شرح‌های دیگر به‌جا مانده از این دعاکه به مسائل عرفانی و گاه مسائل و برداشت‌های انقلابی از متن دعا پرداخته‌اند، بیشتر شرحی قرآنی بر دعایی روایی است و جای جای، شواهد، نمونه‌ها و همانندی‌های کلمات را از آیات قرآن استخراج نموده است:

فأيّ نعمك يا إلهي أحصي عدداً وذكراً؟

خداوندا! کدام از نعمت‌های تو را می‌توانم بشمارم؟ و یا می‌توانم یاد کنم و به زبان آورم؟

نعمت‌های خداوند آن‌قدر فراوان است که خداوند می‌فرماید: ﴿و إن تعدّوا نعمة الله لا تحصوها﴾.[1]

﴿ولو أنّ ما في الأرض من شجرة أقلام والبحر يمدّه من بعد سبعة أبحر ما نفدت كلمات الله﴾.[2]

﴿قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربّي لنفد البحر قبل أن تنفد كلمات ربّي ولو جئنا بمثله مدداً﴾.[3]

از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود که هر موجودی در حدّ وجودی خود، نعمتی است و شمارش آن نعمت‌ها برای انسان ممکن نیست؛ چون علم و دانش موقعی حاصل می‌شود که انسان، تسلط و احاطهٔ بر اشیا داشته باشد، و چنین احاطه‌ای برای بشر غیر ممکن است، و بر فرض [آن که] علم به موجودات پیدا کند، شمارهٔ آنها برای بشر ممکن نیست.

امید که این اثر و دیگر آثار و آرای ارزشمند این فقیه عالی‌مقدار، روی تصحیح و تحقیق به خود ببیند و به چاپ برسد.

---

۱. سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۳۴؛ سورهٔ نحل، آیهٔ ۱۸.

۲. سورهٔ لقمان، آیهٔ ۲۷.

۳. سورهٔ کهف، آیهٔ ۱۰۹.

بسم الله الرحمن الرحیم
نزدیک غروب روز دهم رمضان ۱۴۰۴ مطابق ۲۳ر۳ر۶۳ با توجه کامل استخاره کردم که آیا صلاح است و من قصد دارم آنرا دارم که شرحی بر دعای عرفه حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام بنویسم یا نه؟ این آیه شریفه سر صفحه آمد:
ونزعنا ما فی صدورهم من غل تجری من تحتهم الانهار وقالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق ونودوا ان تلکم الجنة اورثتموها بما کنتم تعملون — و قبلش این آیه شریفه است: والذین آمنوا وعملوا الصالحات لا نکلف نفسا الا وسعها اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون.
لذا بر آن شدم که در این راه بسیار مهم قدمی بردارم با کمک و الطاف حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه.
پیش گفتار - برای روشن شدن مقصود به چند مطلب توجه نمائیم
مطلب اول -
دعاهائی که در قرآن آمده و از زبان پیامبران بزرگ و ائمه اطهار علیهم صلوات الله نقل شده و به ما رسیده همه یک هدف را در نظر دارند و آن انقطاع کلی از مردم و پرستش خداوند است. زیرا لازمه دعا و طلب از دیگری دل کندن از علل و بستگی ها و شخص و ماسوای خدا می باشد و از این رو می بینیم ائمه اطهار علیهم صلوات الله با لحنهای مختلف از خدا میخواهند که:
هب لی کمال الانقطاع الیک – یا سیدالشهداء: ماذا فقد من وجدک وماذا وجد من فقدک. وامثال این جملات و خداوند از زبان حضرت موسی نقل می فرماید: رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر.
پس اگر در دعاها سخن از رفع حوائج و مشکلات و بلاها و امثال آن هست تنها برای توجه دادن قلبها به خداوند متعال و جدا کردن مردم از ماسوا و حق تعالی [illegible] اساسی ترین گامی است که برای رشد انسانها برداشته شده است. و زیرا غرض از دعا رشد دادن است چنانکه خداوند فرموده است: واذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون (بقره ۱۸۶) و چون بندگان من از دوری و نزدیکی من بپرسند بدانند که من به آنها نزدیک هستم، هر کس مرا بخواند من خواسته او را اجابت میکنم پس دعوت خداوند و پیامبران را بپذیرند تا رشد یابند.
و این رشد و تکامل در صورتی امکان پذیر است که انسان از همه جا منقطع شود و به خداوند و هستی مطلق جهان امیدوار شود.
و از امیر [illegible] حضرت [illegible] معرفت [illegible] الهی من لی غیرک اسئله کشف ضری.
خداوندا من هیچکس [illegible] از او درخواست کنم که ناراحتیهایم را برطرف سازد.
پس هدف از دعا انقطاع [illegible] بسوی الله است و چون انقطاع کامل حاصل شد رشد حاصل میشود.

تصویر صفحهٔ اول نسخهٔ خطی شرح دعای عرفه

فهارس

فهرست عمومی میراث (دفترهای ۱ ـ ۱۱)

فهرست تفصیلی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرست عمومی میراث (دفترهای ۱ ـ ۱۱)

الف : عنوان رساله‌ها

آداب عباسی، صدرالدین تبریزی (معرفی) ٥١٧/٧

إبطال شبه المتأوّلين لنصّ ولاية أميرالمؤمنين‌ؑ، ٨٣/٦

الاثنا عشرية، مؤلفی مجهول ٧٧/١١

إجازات الرواية والوراثة، شيخ آقا بزرگ تهرانی ٥٢٩/٧

إجازات العلّامة المجلسي ٥٢١/٤

اجازات شيخ صالح بحرانی ٤٨١/٦ و ٥١٧/١٠

اجازات فيض كاشانی ٥٩٧/٢ و ٤٤٧/٣

اجازات علامهٔ حلی ٤٩٣/٩

إجازات المحقّق الكركي ٣٦١/١

إجازات محمّد أمين الإسترآبادي ٥١٩/٦

اجازات محمدقاسم ومحمّد جعفر نراقی ٣٨٧/٣

إجازات الميرزا جعفر الطباطبائي الحائري ٤١٧/٣

اجازات ميرزا مهدی بن ابوالقاسم شهرستانی ٥٢١/٥

اجازهٔ خاتون آبادی به زين الدين علی خوانساری ← مناقب الفضلاء

اجازهٔ حسن صدر به امامی خويی ٤٥٣/٣

اجازهٔ نراقی به ملّا علی آرانی ٤٣٥/٨

أدعية السر، فضل الله راوندي ١٨٩/٤

الأربعون حديثاً، عاملی (پدر شيخ بهايی) ١٣٥/٢

الأربعون حديثاً، قطيفي ٩/٨

الأربعون حديثاً، محمدتقی مجلسی ١٠٣/١

الأربعون حديثاً في فضائل أميرالمؤمنين‌ؑ، ابن ابی الفوارس ٦٣/٥

الأربعون حديثاً في فضائل أمير المؤمنين‌ؑ ← صحيفة المحبة

الأربعون الزاهرة المنسوبة إلى العترة الطاهرة، ابن جزری ١٤٧/٤

الأربعين في إثبات إمامة أميرالمؤمنين، مفيد شيرازی ٢٣/٣

إزالة الأوهام في اشتباهات العوام في الأسماء والأعلام، خويی(معرفی) ٦٢٩/٢

الاستبصار في النص على الأئمة الأطهارؑ، كراجكي ٨٩/٢

الأشعثيات يا الجعفريات (منتخب) ← الأربعون الزاهرة

ألقاب الرسول وعترته، قطب راوندی ١٥/١

الأنوار، ابن همام اسكافي ← منتخب الأنوار

إيجاز المقال، حويزی (معرفی) ٤٧٩/٨

الإيضاح، قاضی نعمان ٣٥/١٠

برّ الإخوان، ؟ ١٣/٣

تاج الأشعار، فنجگردی ← سلوة الشيعة

تحفة الإخوان، مرندی (معرفی) ٥٢٩/٩

تحقيقی در تاريخ وفات فاطمهٔ زهراؑ ٤٤٤/٦

ترجمهٔ دعای صباح، جامی ٢٣١/١

ترجمهٔ مفتاح الفلاح ← آداب عباسی

ترجمهٔ منظوم احاديث

: ترجمهٔ منظوم دعای صباح

: زبدة الأخبار

: ستين عادلی

: صحيفة المحبة

: گنج گهر

: نظم نثر اللئالي

: نظيم اللئالي

ترجمهٔ منظوم دعای صباح، قطب الدین نیریزی ۲۳۹/۶

ترجمه و شرح دعای صباح، کازرونی ۳۲۷/۹

التعازي، كوفي ۷۹/٤

التعقيبات والدعوات، ابن فهد حلي ۸۳/۱

توضيح المرام في شرح تهذيب الأحكام (معرفی) ۵۱۵/۹

جوامع الكلام في دعائم الإسلام، سيد ميرزا جزايري ۵۲۹/۶

جواهر المطالب في فضائل علي بن أبي طالب عليه السلام ۵۵/۹

حاشية أصول الكافي، استرآبادی ۲۲۹/۸

حاشية من لا يحضره الفقيه، استرآبادی ٤٤٩/۱

حاشية من لا يحضره الفقيه، شيخ بهايي ۲۹۳/۷

حديث قدسي

: أدعية السر

: شرح حديث «أنا الله الذي لا إله إلا أنا»

الخطبة المؤنقة لأمير المؤمنين عليه السلام ۱۹/۱۰

دعای سمات

: وسيلة النجات في شرح دعای سمات

دعای صباح امام علی عليه السلام

: ترجمهٔ دعای صباح، جامی

: ترجمهٔ منظوم دعای صباح، نیریزی

دعای کمیل

: شرح دعای کمیل

دعای ندبه

: شرح دعای ندبه، فقیه امامی (معرفی)

رسالة في أحوال الأخبار، قطب راوندي

← مختصر رسالة في أحوال الأخبار

رسالة في تحقيق حال كتاب فقه الرضا عليه السلام، چهارسوقی ٤۵۵/۷

رشح الولاء، شفروه اصفهانی (معرفی) ۵۸۵/۵

رواشح السماوية، ميرداماد

: المراشح (حاشيه بر رواشح)

زبدة الأخبار، عادل خراسانی ۲۰۲/۱

زبور العارفين، ترکمانی قمی ۱۰۹/۱۱

زندگی نامه خود نوشت شیخ آقا بزرگ تهرانی ٤۰۱/۱

زندگی‌نامه خود نوشت شیخ علی شریعتمدار ۳۵۷/۳

زندگی‌نامه خود نوشت ملا علی آرانی

← شرح الأحوال من البداية إلى المآل

السبعين في فضائل أميرالمؤمنين عليه السلام

: صحيفة المحبة

ستایشنامهٔ علامه مجلسی ۵۵۱/۵

ستین عادلی، عادل خراسانی ۲۱٤/۱

سلوة الشيعة (تاج الأشعار)، فنجگردی ۲۶۳/۷

شرح احوال علامهٔ مجلسی، بلاغی ۲۱/٤

شرح الأحوال من البداية إلى المآل ٤۵۱/۸

شرحان لحديث «هل رأيت رجلاً»، ملا علي نوري ۱٤۱/۳

شرح حديث «أنا الله الذي لا إله إلا أنا...»، محمد مؤمن حسيني ۱۶۱/۳

شرح حديث «نية المؤمن خير من عمله» ۲۸۵/۹

شرح حديث نقطه، ابن ترکه ۱۷۳/۱

شرح حديث حقيقت، ابن همام شيرازي ۲۰۷/۵

شرح حديث حقيقت، دهدار ۱۸۷/۲

شرح حديث حقيقت، علامه حلي ۱۸۳/۳

شرح حديث رأس الجالوت، نراقي ۲۳۳/۲

شرح حديث «من عرف نفسه»، تنکابنی ۱٤۳/۱

شرح حديث عمران صابی، مختاری نائینی ٤۶۳/۶

شرح الحديثين (۱ـ الرياء شرك و تركه كفر ۲ـ حبنا أهل البيت يكفّر الذنوب)، بحراني ۳۵۷/۶

شرح دعای سمات

← وسيلة النجات

شرح دعای صنمی قریش، شفروه ← رشح الولاء

شرح دعای کمیل اصطهباناتی ← کاشف الأسرار

شرح دعای عرفه (معرفی) ۵۳۹/۱۱

شرح دعای یا «من تُحَلّ» ۴۱۱/۸
شرح طرق الشیخ الطوسي، شریعتمدار استرآبادی ۴۹۷/۲
شرح مئة کلمة من کلمات أمیرالمؤمنین ﷺ
← کاشف النکات في شرح الکلمات
صحیفة المحبة، سائل کاشانی ۲۱۱/۲
ضیاء المفازات في طرق مشایخ الإجازات، شیخ آقا بزرگ تهرانی ۴۰۳/۵
طریق الهدایة في علم الدرایة، زنجانی ۳۳۱/۵
عرائس الحدیث، روزبهان بقلی ← المکنون في حقائق الکلم النبویّة
عیون الأخبار في مناقب الأخبار (منتخب)، بغدادی ۲۱۳/۷
برّ الإخوان ۱۳/۳
غایة المرام في فضائل عليّ وأولاده الکرام ﷺ، شیعی سبزواری ۱۳/۶
فصول في التعقیبات والدعوات، ابن فهد حلي ← التعقیبات والدعوات
فضائل شهر رجب، حسکانی ۵۳/۱۱
فقه الرضا ﷺ
رساله في تحقیق حال کتاب فقه الرضا ﷺ
الفوائد الرجالیة، محقق کرکی: ۵۳۵/۲
الفوائد الرجالیة، ؟ ۲۵۵/۱
فوائد في الدرایة، شهید ثانی ۴۳۳/۷
فهرس الصدریة في الإجازات العلیّة، همدانی ۳۴۹/۱۱
کاشف الأسرار (شرح دعای کمیل)، اصطهباناتی ۱۹۹/۳
کاشف النکات في شرح الکلمات، احمدبن أبي الحسن ۲۶۹/۶
کتاب الدعاء، مازندرانی (معرفی) ۵۲۷/۱۱
الکفایة في علم الدرایة، ابوطالب زنجانی ۲۷۹/۵
گنج گهر، ندیمی ۱۴۵/۸
لب اللباب في علم الرجال، شریعتمدار استرآبادی ۳۹۵/۲
مئة کلمة من کلمات أمیر المؤمنین ﷺ، جاحظ
: کاشف النکات في شرح الکلمات
مجمع البحرین في مناقب السبطین الحسن والحسین ﷺ رضوی ۲۵۱/۴
مختصر رسالة في أحوال الأخبار، قطب راوندی ۲۴۹/۵
المراتب في فضائل علي بن أبي طالب ﷺ، بُستی ۱۰۵/۶
المراشح، نائینی ۲۸۹/۱۱
مسند الإمام الرضا ﷺ ۳۵/۹
مشیخة الاستبصار ← شرح طرق الشیخ الطوسي
مشیخة التهذیب ← شرح طرق الشیخ الطوسي
مفتاح الفلاح، شیخ بهایی
مکتوبات حدیثی ائمه: ۷/۱۰
: آداب عباسی (ترجمه مفتاح الفلاح)
المکنون في حقائق الکلم النبویّة، روزبهان بقلی شیرازی ۲۵۵/۲ و ۳۵/۸
المناجاة الالهیات، به روایت فضل الله راوندی ۵۳/۲
مناقب الفضلاء، خاتون آبادی ۴۳۹/۴
منتخب الأنوار في تاریخ الأئمة الأطهار ﷺ، ابن همام اسکافی ۱۳/۵
منتخب الجواهر العلیة في الکلمات العلویة، بغدادی ۳۳/۷
میزان السماء در تعیین مولد خاتم الأنبیاء، محدّث نوری ۳۸۷/۶
نثر اللئالي
: گنج گهر
: نظم نثر اللئالي
ندبة الإمام السجاد ﷺ، بروایة الآوي ۱۶۵/۵
نظم نثر اللئالي، اشرف مراغی ۲۶۵/۳
نظیم اللئالي، سیفي قزوینی ۳۶۵/۲
نهج البلاغة (معرفی نسخه‌های کهن از نهج البلاغة) ۴۳۱/۱
وسیلة النجاة في شرح دعاء السمات ۳۴۳/۱۰
وصیة النبي ﷺ لعليّ بن أبي طالب ﷺ ۱۱/۲
ولایت نامهٔ امیر المؤمنین ﷺ ۲۵۵/۹
هدیة الخیر، بهاءالدوله نوربخش ۳۵۱/۹ و ۲۱۹/۱۰

ب : پدیدآورندگان

آرانی، ملا علی
اجازهٔ نراقی به آرانی ۴۳۵/۸
شرح الأحوال من البداية إلى المآل ۴۵۱/۸
آقا بزرگ تهرانی
إجازات الرواية والوراثة ۵۲۹/۷
زندگی‌نامهٔ خودنوشت شیخ آقا بزرگ تهرانی ۴۰۱/۱
ضياء المفازات في طرق مشايخ الإجازات ۴۰۳/۵
آوی، حسن بن محمد
ندبة الإمام السجاد(ع) برواية الآوي ۱۶۵/۵
ابن ابی الفوارس، محمّد بن ابی مسلم
الأربعون في فضائل أميرالمؤمنين(ع) ۶۳/۵
ابن ترکه اصفهانی، صائن الدین علی
شرح حدیث نقطه ۱۷۳/۱
ابن جزری، محمّد بن محمّد، شمس‌الدین
الأربعون الزاهرة المنسوبة إلى العترة الطاهرة ۱۴۷/۴
ابن فهد حلی، احمد بن محمد
فصول في التعقيبات والدعوات ۸۳/۱
ابن همام اسکافی، ابوعلی محمّد بن همام
منتخب الأنوار في تاريخ الأئمة الأطهار ۱۳/۵
ابن همام شیرازی
شرح حدیث حقیقت ۲۰۷/۵
أحمد بن أبي الحسن عليّ بن إبراهيم
كاشف النكات في شرح الكلمات ۲۶۹/۶
اردبیلی، یوسف بن محسن
تحقیقی در تاریخ وفات فاطمهٔ زهراء(س) ۴۴۴/۶
استرآبادی، علی شریعتمدار
زندگی‌نامهٔ خودنوشت شیخ علی شریعتمدار ۳۵۷/۳
استرآبادی، محمد امین
اجازات محمدامین الإسترآبادی ۵۱۹/۶
حاشیة اصول الکافي ۲۲۹/۸
حاشیة من لا یحضره الفقیه ۴۴۹/۱۰
استرآبادی، محمد جعفر شریعتمدار
شرح طرق الشیخ الطوسي ۴۹۷/۲
لبّ اللباب في علم الرجال ۳۹۵/۲
اشرف مراغی، ابوعلی
نظم نثر اللئالي ۲۶۵/۳
اصطهباناتی، میرزا ابوالحسن لاری
کاشف الأسرار (شرح دعای کمیل) ۱۹۹/۳
بحرانی، احمد بن محمد بن یوسف
ستایش نامهٔ علامه مجلسی ۵۵۱/۵
بحرانی، شیخ صالح
اجازات شیخ صالح بحرانی ۴۸۱/۶ و ۵۱۷/۱۰
بحرانی، شیخ علی بن عبدالله
شرح الحدیثین ۳۵۷/۶
بستی، قاضی ابوالقاسم
المراتب في فضائل عليّ بن أبي طالب(ع) ۱۰۵/۶
بغدادی، مولی علی
منتخب الجواهر العلیة في الکلمات العلویة ۳۳/۷
بغدادی، محمد بن محمد حسینی

عيون الأخبار في مناقب الأخيار (منتخب) ۲۱۳/۷
بلاغی، سید عبدالحجة
شرح احوال علامه مجلسی ۲۱/۴
تبریزی، صدرالدین محمد
آداب عباسی (معرفی) ۵۱۷/۷
ترکمانی قمی، علی‌قلی خان بن قرچقای خان
زبور العارفین ۱۰۹/۱۱
تمیمی سبزواری، علی بن محمد
الخطبة المؤنقة لأميرالمؤمنين ؑ ۱۹/۱۰
تنکابنی، سید محمدمهدی
شرح حدیث «من عرف نفسه» ۱۴۳/۱
جامی، سید محمود بن ابی نصر حسینی
ترجمه دعای صباح ۲۳۱/۱
حسکانی، عبیدالله بن عبدالله النیسابوری
فضائل شهر رجب ۴۳/۱۱
حسینی، محمدمؤمن بن قوام الدین محمد
شرح حدیث «أنا الله الّذي لا إله إلّا أنا» ۱۶۱/۳
حلي، حسن بن یوسف
شرح حدیث حقیقت ۱۸۳/۳
حموی، ابراهیم بن محمد، شیخ الاسلام
مسند الإمام الرضا ؑ ۳۵/۹
حویزی، فرج الله
إيجاز المقال (معرفی) ۴۷۹/۸
خاتون آبادی، محمدحسین
مناقب الفضلاء ۴۳۹/۴
خاکی، علی خان
ولایت نامهٔ امیر المؤمنین ؑ ۲۵۵/۹
خویی، ابوالقاسم بن عبدالله
إزالة الأوهام (معرفی) ۶۲۹/۲
جزایری، سید میرزا محمد
جوامع الكلام في دعائم الإسلام (معرفی) ۵۲۹/۶
چهارسوقی، محمدهاشم بن زین العابدین
رسالة في تحقيق حال كتاب فقه الرضا ؑ ۴۵۵/۷

دهدار، محمد
شرح حدیث حقیقت ۱۸۷/۲
راوندی، فضل الله بن علی
المناجاة الإلهيّات ۵۳/۲
أدعية السر ۱۸۹/۴
راوندی، قطب الدین
ألقاب الرسول وعترته ۱۵/۱
مختصر رسالة في أحوال الأخبار ۱۴۹/۵
رضوی، ولی بن نعمة الله
مجمع البحرين في مناقب السبطين ۲۵۱/۴
روزبهان بقلی شیرازی
المكنون في حقائق الكلم النبوية ۲۵۵/۲، ۳۵/۸
زنجانی، ابوطالب
الكفاية في علم الدراية ۲۷۹/۵
سائل کاشانی
صحيفة المحبة ۲۱۱/۲
سیفی قزوینی، محمد
نظيم اللئالي ۳۶۵/۲
شریعتمدار استرآبادی ← استرآبادی
شفروه اصفهانی، اسعد
رشح الولاء (معرفی) ۵۸۵/۵
شهرستانی، مهدی
اجازات میرزا مهدی شهرستانی ۵۲۱/۵
شهید ثانی، زین الدین
فوائد في الدراية ۴۳۳/۷
شیخ بهایی، محمد
حاشية من لا يحضره الفقيه ۲۹۳/۷
شیخ طوسی
شرح طرق الشیخ الطوسي ۴۹۷/۲
شیعی سبزواری، حسن
غاية المرام ۱۳/۶
صدر، سید حسن
اجازهٔ صدر به امامی خویی ۴۵۳/۳

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

طالقانی، ملانعیما عرفی
توضیح المرام فی شرح تهذیب الأحکام (معرفی) ۵۱۵/۹
طباطبایی حائری، جعفر
إجازات المیرزا جعفر الطباطبائی ۴۱۷/۳
طریحی، فخرالدین بن محمدعلی
جواهر المطالب فی فضائل علی بن أبی طالب ؑ ۵۵/۹
عادل خراسانی
زبدة الأخبار ۲۰۲/۱
ستین عادلی ۲۱۴/۱
عاملی، حسین (پدر شیخ بهایی)
الأربعون حدیثاً ۱۳۵/۲
علامه حلی، حسن بن مطهر
اجازات علامهٔ حلی ۴۹۳/۹
علامی تونی، عبدالواسع بن محمّد
وسیلة النجاة فی شرح دعاء السمات ۳۴۳/۱۰
علوی حسنی کوفی، محمد
التعازی ۷۹/۴
علی بن ابی طالب ؑ
أدعیة السر ۱۸۹/۴
دعای صباح ۲۳۱/۱، ۲۳۹/۶
دعای کمیل ۱۹۹/۳
سلوة الشیعه (تاج الأشعار) ۲۶۳/۷
کاشف النکات ۲۶۹/۶
المناجاة الإلهیات ۵۳/۲
علی بن حسین، زین العابدین ؑ
ندبة الإمام السجاد ؑ ۲۶۵/۵
عمادی مازندرانی، سید اسماعیل
کتاب الدعاء (معرفی) ۵۲۷/۱۱
فقیه امامی، سید احمد
شرح دعای عرفه (معرفی) ۵۳۹/۱۱
فنجگردی، ابوالحسن علی
سلوة الشیعة (تاج الأشعار) ۲۶۳/۷
فیض کاشانی
اجازات فیض ۵۹۷/۲ و ۴۴۷/۳
قاضی نعمان بن محمّد بن حیون مغربی
الإیضاح ۳۵/۱۰
قطیفی
الأربعون حدیثاً ۹/۸
کازرونی، محمدتقی بن محمدشفیع
ترجمه و شرح دعای صباح، کازرونی ۳۲۷/۹
کراجکی، ابوالفتح محمد
الاستبصار (الاستنصار) ۸۹/۲
کربلایی، علی بن حسین
شرح حدیث «نیة المؤمن خیر من عمله» ۲۸۵/۹
مجلسی، محمدباقر
إجازات العلامة المجلسی ۵۲۱/۴
ستایش‌نامه علامه مجلسی ۵۵۱/۵
مجلسی، محمدتقی
الأربعون حدیثاً ۱۰۳/۱
محقق کرکی، علی
الفوائد الرجالیة ۵۳۵/۲
إجازات المحقق الکرکی ۳۱۱/۱
محمّد رسول الله ﷺ
وصیة النبی لعلی بن أبی طالب ؑ ۱۱/۲
مختاری نائینی، بهاءالدین محمد
شرح حدیث عمران صابی ۴۶۳/۶
مرندی، ملامحمدسعید واعظ
تحفة الإخوان، مرندی (معرفی) ۵۲۹/۹
مفید شیرازی، محمد
الأربعین فی إثبات إمامة أمیرالمؤمنین ؑ ۳۳/۳
مولانا، سید محمد
طریق الهدایة فی علم الدرایة ۳۳۱/۳
مؤلفی ناشناخته
الاثنا عشریة ۷۷/۱۱

إبطال شبه المتأوّلين ۸۳/۶
برّ الإخوان ۱۳/۳
شرح دعای یا من تُحَلّ ۴۱۱/۸
الفوائد الرجالية ۲۵۵/۴

نائینی، میرزا محمّد بن محمدهادی
المراشح ۲۸۹/۱۱

ندیمی
گنج گهر ۱۴۵/۸

نراقی، احمد
اجازه به ملا علی آرانی ۴۳۵/۸

نراقی، عبدالصاحب
شرح حدیث رأس الجالوت ۲۳۳/۲

نراقی، محمدجعفر
اجازات محمدجعفر نراقی ۳۸۷/۳

نراقی، محمدقاسم
اجازات محمدقاسم نراقی ۳۸۷/۳

نسفی، عمر بن محمد
وصية النبي ﷺ لعلي بن أبي طالب ؑ ۱۱/۲

نوربخش، بهاءالدوله
هدية الخير ۳۵۱/۹ و ۲۱۹/۱۰

نوری، میرزاحسین محدث
ميزان السماء ۳۸۷/۶

نوری، ملاعلی
شرحان لحديث «هل رأيت رجلا» ۱۴۱/۳

نیریزی، قطب الدین محمد
ترجمهٔ منظوم دعای صباح ۲۳۹/۶

همدانی، علی‌اکبر بن شیر محمّد همدانی، صدرالاسلام
فهرس الصدرية في الإجازات العليّة ۳۴۹/۱۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ج: مصحّحان و محقّقان

اردبیلی . یوسف محسن
تحقیقی در تاریخ وفات فاطمه زهرا(ع) ۴۴۴/۶
اسلامی . محمد
الاستبصار ۸۹/۲
انتظاری . رمضانعلی
ترجمه و شرح دعای صباح، کازرونی ۳۲۷/۹
انصاری، قمی . محمدرضا
المراتب ۱۰۵/۶
سلوة الشیعة ۲۶۳/۷
برکت . محمد
الأربعین ۲۳/۳
رشح الولاء (معرفی) ۵۸۵/۵
کاشف النکات ۲۶۹/۶
جوامع الکلام (معرفی) ۵۲۹/۶
مسند الإمام الرضا(ع) ۳۵/۹
ترابیان فردوسی . محمد
ترجمه منظوم دعای صباح ۲۳۹/۶
جدیدی . محمدرضا
طریق الهدایة ۳۳۱/۳
جهانبخش . جویا
مناقب الفضلاء ۴۳۹/۴
ستایش‌نامه علامه مجلسی ۵۵۱/۵
حافظیان . ابوالفضل
اجازات فیض کاشانی ۵۹۷/۲ و ۴۴۷/۳
زبدة الأخبار ۲۰۲/۱
حائری . احمد محمدرضا
ضیاء المفازات ۴۰۳/۵
حسون . محمد
الفوائد الرجالیة للمحقق الکرکی ۵۳۵/۲
إجازات المحقق الکرکی ۳۱۱/۱
حسون کریم . فارس
التمازی ۷۹/۴
حاشیة من لا یحضره الفقیه ۲۹۳/۷
حسینی . احمدرضا
وصیة النبی ﷺ لعلی بن أبی طالب(ع) ۱۱/۲
حسینی . محمدرضا
ترجمه دعای صباح ۲۳۱/۱
شرح حدیث رأس الجالوت ۲۳۳/۲
شرح دعای «یا من تحل» ۴۱۱/۸
حسینی اشکوری . سیداحمد
إجازات العلامة المجلسی ۵۲۱/۴
اجازات شهرستانی ۵۲۱/۵
زندگی‌نامهٔ خودنوشت شیخ آقا بزرگ تهرانی ۴۰۱/۱
ولایت نامهٔ امیر المؤمنین(ع) ۲۵۵/۹
حسینی اشکوری . سید جعفر
اجازات شیخ صالح بحرانی ۴۸۱/۶ و ۵۱۷/۱۰
اجازات علامهٔ حلی ۴۹۳/۹
اجازات محمّدقاسم و محمّد جعفر نراقی ۳۸۷/۳
زندگی‌نامهٔ خودنوشت شیخ عملی شریعتمدار ۳۵۷/۳
الفهرس الصدریة فی الإجازات العلیّة ۳۴۹/۱۱

گنج گهر ۱٤٥/۸

حسینی اشکوری . سید صادق

إجازات المیرزا جعفر الطباطبایی ٤۱۷/۳

إیجاز المقال (معرفی) ٤۷۹/۸

إزالة الأوهام (معرفی) ٦۲۹/۲

توضیح المرام في شرح تهذیب الأحکام (معرفی) ٥۱٥/۹

شرح الحدیثین ۳٥۷/٦

شرح حدیث «نیة المؤمن خیر من عمله» ۲۸٥/۹

المراشح، نائینی ۲۸۹/۱۱

حسینی جلالی . سید محمدحسین

ضیاء المفازات ٤۰۳/٥

حسینی جلالی . سید محمدرضا

مختصر رسالة في أحوال الأخبار ۲٤۹/٥

خالقی . محمدهادی

منتخب عیون الأخبار ۲۱۳/۷

ربانی . هادی

منتخب الجواهر العلیة ۲۳/۷

رحمتی . محمدکاظم

الإیضاح ۳٥/۱۰

میزان السماء ۳۸۷/٦

زادهوش. محمد رضا

شرح دعای ندبه (معرفی) ٥۳۹/۱۱

سید کباری . سید علیرضا

ألقاب الرسول وعترته ۱٥/۱

شیرجعفری . قاسم

مجمع البحرین في مناقب السبطین ۲٥۱/٤

وسیلة النجاة في شرح دعاء السمات ۳٤۳/۱۰

طیار مراغی. محمود

نظم نثر اللئالي ۲٦٥/۳

عرب‌زاده . ابوالفضل

نسخه‌ای کهن از نهج البلاغه ٤۳۱/۱

علی عسکری . سعیدرضا

أدعیة السر ۱۸۹/٤

المناجاة الإلهیات ٥۳/۲

عمادی حائری . سید محمد

آداب عباسی (معرفی) ٥۱۷/۷

الخطبة المؤنقة لأمیرالمؤمنین۷ به روایت تمیمی سبزواری ۱۹/۱۰

شرح حدیث حقیقت ۲۰۷/٥

کتاب الدعاء (معرفی) ٥۲۷/۱۱

هدیة الخیر ۳٥۱/۹ و ۲۱۹/۱۰

فاضلی . علی

إجازات محمدامین الإسترآبادي ٥۱۹/٦

حاشیة أصول الکافي ۲۲۹/۸

حاشیة من لا یحضره الفقیه، استرآبادی ٤٤۹/۱۰

فرخ . علی

شرح حدیث «أنا الله الذي لا إله إلّا أنا» ۱٦۱/۳

شرح حدیث نقطه ۱۷۳/۱

شرح طرق الشیخ الطوسي ٤۹۷/۲

الکفایة في علم الدرایة ۲۷۹/٥

فقیهی . محمدمهدی

صحیفة المحبة ۲۱۱/۲

قبادلو . رضا

الأربعون حدیثاً، ابن ابی الفوارس ٦۳/٥

الکاظم . محمد

ندبة الإمام السجاد ۱٦٥/٥

إبطال شبه المتأولین ۸۳/٦

گودرزی . حسین

نظیم اللئالي ۳٦٥/۲

ستین عادلی ۲۱٤/۱

محمودی. محمد باقر

فضائل شهر رجب، حسکانی ٥۳/۱۱

مولوی . محمدحسین

لب اللباب ۳۹٥/۲

الفوائد الرجالیة ۲٥٥/۱

مهریزی، مهدی
شرح حدیث حقیقت، دهدار ۱۸۷/۲
شرح حدیث حقیقت، علامه حلی ۱۸۳/۳
شرح حدیث من عرف نفسه، تنکابنی ۱۴۳/۱
مکتوبات حدیثی ائمه ﷺ (بخش دوم) ۷/۱۰

ناجی اصفهانی، حامد
شرحان لحدیث «هل رأیت رجلا» ۱۴۱/۳

ناطقی، علی اوسط
الأربعون حدیثاً، عاملی ۱۳۵/۲
زبور العارفین، ترکمانی قمی ۱۰۹/۱۱
(کاشف الأسرار) شرح دعای کمیل ۱۹۹/۳

نورمحمدی، محمدجواد
الأربعون الزاهرة ۱۴۷/٤
التعقیبات والدعوات ۸۳/۱

وفایی، مرتضی
الاثنا عشریة ۷۷/۱۱

هزار، علیرضا
الأربعون حدیثاً، قطیفی ۹/۸
شرح حدیث عمران صابی ٤٦۳/٦
غایة المرام ۱۳/٦
منتخب الأنوار ۱۳/٥

هوشمند، مهدی
بزّ الإخوان ۱۳/۳
رسالة في تحقیق حال کتاب فقه الرضا ﷺ ٤٥٥/۷
جواهر المطالب في فضائل علي بن أبي طالب ﷺ ٥٥/۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرست تفصیلی

فهرست ۵

مکتوبات حدیثی اصحاب ائمه ﷺ ۷

مکتوبات حدیثی اصحاب ائمه ﷺ ۸

تفاوت «اصل» و «کتاب» ۹

نظریه‌ای دیگر ۱۱

الف. تقابل تصنیف با اصل ۱۳

ب. تصنیف، یعنی منابع مأخوذ از آثار دیگر ۱۴

ج. عام بودن کتاب نسبت به اصل ۱۶

د. عام بودن کتاب نسبت به تصنیف ۱۶

ه. تقابل کتاب با تصنیف ۱۷

بخش یکم: اصول ۱۹

نمودار اصول برحسب معاصرت با ائمه ﷺ ۴۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

متون حدیثی

فضائل شهر رجب ۵۳

التمهید ۵۳

المؤلّف ۵۳

الرسالة ۵۴

متن رساله ۵۵

۱ـ باب الدعاء في استهلال شهر رجب ۵۵

۲ـ باب تعیین النبيّ ـ صلّى الله علیه ـ شهر رجب وأنّه ۵۵

۳ـ باب تسمیة شهر رجب شهر الله تعالىٰ ۵۶

۴ـ باب لم سمّي شهر رجب بالأصمّ ۵۶

۵ـ باب کون أیّامه مکتوبة علی باب السّماء ۵۷

۶ـ باب فضل الاغتسال في رجب ۵۷

۷ـ باب صوم النبيّ ـ صلّى الله عليه ـ في شهر رجب ۵۷
۸ـ باب أمر النبيّ ـ صلّى الله عليه ـ بصوم رجب ۵۸
۹ـ باب فضل صوم أيّام رجب ۵۸
۱۰ـ باب فضل الصوم في ثلاثة أيّام متوالية من رجب ۵۹
۱۱ـ باب فضل صوم يوم المبعث ۵۹
۱۲ـ باب فضل القيام والتهجّد في ليالي رجب ۵۹
۱۳ـ باب فضل الصّلاة في رجب على عدد أيّامه ۶۰
۱۴ـ باب الذبيحة في شهر رجب ۶۱
۱۵ـ باب الصّلاة والدعاء في منتصف شهر رجب ۶۲
التعليقات ۶۸

الاثنا عشرية ۷۷
درآمد ۷۷
مؤلف ۷۷
الاثنا عشرية ۷۷
نسخه‌ها ۷۸
روش تصحیح و تحقیق ۷۸
متن رساله ۸۱
الباب الأول: باب الألف ۸۱
الباب الثاني: باب الثّاء ۸۳
الباب الثالث: باب النون ۸۴
الباب الرابع: باب العين ۸۶
الباب الخامس: باب الشين ۸۷
الباب السادس: باب الرّاء ۸۹
الباب السابع: باب الياء ۹۰
الباب الثامن: باب التاء ۹۲
الباب التاسع: باب الميم ۹۴
الباب العاشر: باب القاف ۹۵
الباب الحادي عشر: باب اللام ۹۷
الباب الثاني عشر: باب الخاء ۹۹
منابع ۱۰۱

شرح و ترجمهٔ حدیث

زبور العارفين ۱۰۹
درآمد ۱۰۹
شیوهٔ تصحیح ۱۱۲
متن رساله ۱۱۸
المقدّمة ۱۲۱
في الترغيب على الدّعاء وطلب المحبوب ۱۲۱
الزبور الأوّل ۱۳۱
في مناجاة العارفين والعاشقين من الأئمّة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين ۱۳۱
الزبور الثاني ۱۴۳
الأحاديث القدسية والمعصومية، والآيات التنزيلية العظيمة في بيان أحوال... ۱۴۳
الزبور الثالث ۱۶۷
في الأحاديث المعصومية في بيان أحوال العارفين والعاشقين و... ۱۶۷
الزبور الرابع ۱۷۹
في المواعظ والحكم الهادية إلى طريق الحقّ واليقين والموصلة إلى... ۱۷۹
تنبيه وإيقاظ ۲۶۸
خاتمة ۲۷۷
في بيان كيفيّة سلوك العارفين وإراداتهم القدسيّة ۲۷۷
الغرض الأوّل: في الفرق بين سلوك العارفين وغير العارفين ۲۷۷
الغرض الثاني: في بيان سلوك العارفين من اوله الى آخره ۲۷۹
الغرض الثالث: في بيان الحالات الخلسية والواردات القدسية على العارفين ۲۸۱
وعظ ونصيحة: ۲۸۳

علوم حدیث

المراشح ۲۸۹
تقديم ۲۸۹
نظرة في اسم الكتاب ۲۹۱
متن رساله ۲۹۵
المرشح الأول: في الأقسام الأولية للحديث ۲۹۵
المرشح الثاني: في مصطلح الجمهور في معنى الصحيح ۲۹۸
المرشح الثالث: طبقات أصحاب الإجماع ۳۰۰
المرشح الرابع: الكلام في إبراهيم بن هاشم القمي ۳۰۲

المرشح الخامس: الكلام في عبدالعظيم بن عبدالله الحسني ۳۰۵
المرشح السادس: الكلام في ثعلبة بن ميمون ۳۰۶
المرشح السابع: الكلام في عبدالله بن بكير ۳۰۷
المرشح الثامن: الكلام في أبي‌عيسى الورّاق ۳۰۸
المرشح التاسع: الكلام في إسماعيل بن أبي‌زياد السكوني ۳۰۸
المرشح العاشر: أقوال الرجاليّين جرحاً وتعديلاً ۳۰۹
المرشح الحادي عشر: ألفاظ التوثيق والجرح ۳۱۰
المرشح الثاني عشر: المجهول الاصطلاحي واللغوي ۳۱۰
المرشح الثالث عشر: أصحاب الرواية أو اللقاء ۳۱۱
المرشح الرابع عشر: القول في رواية صفوان إشكالاً وجواباً ۳۱۳
المرشح الخامس عشر: مراسيل ابن أبي‌عمير ۳۱۵
المرشح السادس عشر: ديدن النجاشي في النقل ۳۱۵
المرشح السابع عشر: الكلام في حمدان القلانسي وحمدان النهدي ۳۱۶
المرشح الثامن عشر: الكلام في محمد بن إسماعيل ۳۱۸
المرشح التاسع عشر: الفروق اللغوية في المشيخة والشيخة و... ..... ۳۲۲
المرشح العشرون: الكلام في محمد بن أحمد العلوي العريضي ۳۲۴
المرشح الحادي والعشرون: الكلام في سليمان بن مهران الأعمش الكوفي ۳۲۵
المرشح الثاني والعشرون: الكلام في أبي عبدالله الحسين البزوفري ۳۲۵
المرشح الثالث والعشرون: في ضبط بعض الألفاظ ۳۲۶
المرشح الرابع والعشرون: تحقيق في ابن سنان ۳۲۸
المرشح الخامس والعشرون: فيها ضوابط في النسبة ۳۲۹
المرشح السادس والعشرون: في كلام المحدّثين في اختلاف صيغ الرواية ۳۳۲
المرشح السابع والعشرون: في بيان عدد الأصول وذكر أحوال مصنّفيها ۳۳۴
المرشح الثامن والعشرون: في الفرق بين التخريج والتخرّج ۳۳۵
المرشح التاسع والعشرون: في عدم اشتراط العدد في المزكّي والجارح ۳۳۶
المرشح الثلاثون: في تعارض الجرح والتعديل ۳۴۰
المرشح الحادي والثلاثون: في أن رواية الثقة تعديل المرويّ عنه ۳۴۰
المرشح الثاني والثلاثون: في أقسام الحديث ۳۴۱

فهرس الصدريّة في الإجازات العليّة ۳۴۹
درآمد ۳۴۹
اساتيد صدر الاسلام: ۳۵۰
تأليفات وی ۳۵۱

تاریخ فوت و محل دفن وی ۳۵۴
روش تحقیق ۳۵۵
متن رساله ۳۵۹
مشايخ السيّد مهدي بحر العلوم ۳۶۰
مشايخ السيّد حسين القزويني ۳۶۰
مشايخ المولى محمّد باقر الهزارجريبي ۳۶۲
مشايخ الشيخ يوسف البحراني ۳۶۲
مشايخ الشيخ سليمان الماحوزي ۳۶۳
مشايخ صاحب المدارك وصاحب المعالم ۳۶۵
مشايخ المولى أحمد النراقي ۳۶۶
مشايخ الشيخ عبدالحسين الطهراني ۳۶۸
مشايخ الشيخ حسن صاحب جواهر الكلام ۳۶۸
مشايخ الشيخ أحمد الأحسائي ۳۶۹
مشايخ الميرزا القمي صاحب القوانين ۳۷۰
مشايخ السيّد هاشم الجهارسوقي الخوانساري ۳۷۲
مشايخ السيّد عبدالله الجزائري ۳۷۳
مشايخ الشيخ أبي الحسن الشريف العاملي ۳۷۵
مشايخ السيّد نعمةالله الجزائري ۳۷۶
مشايخ المولى محمّد باقر المجلسي ۳۷۹
مشايخ الأمير شرف‌الدين عليّ الشولستاني ۳۸۱
مشايخ السيّدحسين المفتي الكركي العاملي ۳۸۳
مشايخ المولى محمّد تقي المجلسي ۳۸۵
مشايخ الشيخ بهاءالدين العاملي ۳۸۷
مشايخ المولى محسن فيض الكاشاني ۳۸۸
مشايخ السيّد محمّد باقر الداماد ۳۸۹
مشايخ الشهيد الثاني ۳۸۹
مشايخ المولى عليّ بن عبدالعالي العاملي الميسي ۳۹۰
مشايخ ابن العشرة الكركي ۳۹۱
مشايخ ابن فهد الحلي ۳۹۳
مشايخ السيّد عليّ الشهيد النيلي النجفي ۳۹۴
مشايخ الشهيد الأوّل ۳۹۴
مشايخ السيّد ابن معيّة العلوي ۳۹۴
مشايخ ابن طاووس ۳۹۵

مشايخ الشيخ عليّ المزيدي الحلّي ٣٩٦
مشايخ ابن داود الحلّي ٣٩٦
مشايخ الشيخ عليّ المطارآبادي ٣٩٧
مشايخ ابن نما الحلّي ٣٩٧
مشايخ الشيخ شمس الدين محمّد السيبي ٣٩٨
مشايخ السيّد محمّد الآوي ٣٩٨
مشايخ الشيخ أحمد بن صالح السيبي ٣٩٩
مشايخ الشيخ عليّ الواسطي الليثي ٤٠١
ذكر الأقطاب المشهورة ٤٠٢
مشايخ السيّد عميد الدين المدني ٤٠٤
مشايخ العلّامة الحلّي ٤٠٥
مشايخ كمال الدين ميثم البحراني ٤٠٥
مشايخ الشيخ نجيب الدين الحلّي ٤٠٦
مشايخ والد العلّامة الحلّي ٤٠٧
مشايخ الخواجة نصير الدين الطوسي ٤٠٨
مشايخ الشيخ منتجب الدين ٤٠٩
مشايخ ابن طاوس صاحب البشرى ٤١١
مشايخ ابن طاوس رضي الدين عليّ الحسيني ٤١٢
مشايخ ابن حنّاط ٤١٢
مشايخ الشيخ محمّد السوراوي ٤١٤
مشايخ نجم الدين جعفر المحقّق الحلّي ٤١٥
مشايخ ابن مسافر العبادي ٤١٥
مشايخ الحلبي صاحب الأربعين ٤١٦
مشايخ ابن زهرة صاحب الغنية ٤١٦
مشايخ الطبري ٤١٧
مشايخ الخازن ٤١٨
مشايخ ابن نما الحلّي ٤٢٠
مشايخ ابن المشهدي ٤٢١
مشايخ عليّ بن قطب الراوندي ٤٢٤
مشايخ فخّار بن معد الموسوي ٤٢٤
مشايخ ابن شاذان القمي ٤٢٥

مشايخ الشيخ جعفر الدوريستي ٤٢٦
مشايخ ابن إدريس الحلّي ٤٢٧
في ذكر سند صحيفة الكاملة وفيه وثاقة ابن السكون الحلّي ٤٣٠
مشايخ الحسن بن عليّ الدربي ٤٣١
مشايخ ابن شهرآشوب المازندراني ٤٣٢
مشايخ الطبرسي صاحب مجمع البيان ٤٣٥
مشايخ أبي الفتوح الرازي ٤٣٦
مشايخ قطب الراوندي ٤٣٨
مشايخ السيّد فضل الله الراوندي ٤٤٤
مشايخ السيّد عماد الدين المروزي ٤٤٧
مشايخ المفيد الرازي ٤٤٧
مشايخ أبي عليّ الطوسي ابن الشيخ ٤٤٩
الأوّل: مشايخ أبي الفتح محمّد الكراجكي ٤٥٠
الثاني: مشايخ النجاشي ٤٥٢
الثالث: مشايخ شيخ الطائفة الطوسي ٤٦٠
الرابع: مشايخ السيّد الرضيّ ٤٦٤
الخامس: مشايخ السيّد المرتضى علم الهدى ٤٦٦
السادس: مشايخ المفيد ٤٦٨
السابع: مشايخ ابن قولويه ٤٧٤
الثامن: مشايخ الشيخ الصدوق ٤٧٨
التاسع: مشايخ النعماني ٤٩٣
العاشر: أمّا «عدّة الكافي» ٤٩٩
الحادي عشر: مشايخ عليّ بن بابويه القمي ٥٠٤
الثاني عشر: مشايخ الكشّي ٥٠٦
خاتمة ٥٠٩
عدد أحاديث الكتب الأربعة ٥١١
في ذكر مؤلّفات أستادي الأعظم الأعلم ثقة الإسلام الحاجّ ميرزا حسين
النوري الطبرسي الغروي و تاريخ ولادته ووفاته وغيرها ٥١٣
إجازة السيّد محمّد الموسوي النجفي الهندي لمؤلف الكتاب ٥١٥
إجازة ميرزا حسين الحاج ميرزا خليل لمؤلف الكتاب ٥٢٢

معرفی نسخه

کتاب الدّعاء ۵۲۷
درآمد ۵۲۷
مختصری در ترجمت مؤلّف ۵۲۸
کتاب الدّعاء ۵۳۰

شرح دعای عرفه ۵۳۹
درآمد ۵۳۹
ترجمه‌ها و چاپ‌ها ۵۴۰
شروح دعا ۵۴۲
زندگی مؤلّف ۵۴۴
آثار وی ۵۴۵
ویژگی‌های شرح دعای عرفه ۵۴۶

فهارس

فهرست عمومی میراث حدیث شیعه دفترهای (۱ - ۱۱) ۵۵۱
عنوان رساله‌ها ۵۵۱
پدید آورندگان ۵۵۴
مصححان و محققان ۵۵۸
فهرست تفصیلی ۵۶۰

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی